

---

# امید ما و ناامیدی ما

خاطرات سیاسی

دکتر کریم سنجابی

دکتر کریم سنجابی

---

هیچ کس نیست که مصون از خطا باشد. هر کسی خطا میکند ولی من وجدانا بدشما میگویم موفقی که به گذشته خود مراجعه میکنم از دو جهت نظر میکنم یکی از جهت حسن نیت و دیگری از جهت منفی و مصلحت بودن اعمال من رانده برای دفاع از خود اینکه بنا بر اعتقادی که دارم از روی صدق و صفا میگویم که ممکن است عمل من اشیاء و ریاضات بهش بوده باشد ولی هر چه کرده ام با حسن نیت و در حفظ و در صراحتی بود که به آن اعتقاد داشته ام الان هم که به گذشته خود فکر میکنم متوجه هستم که اگر به طور بی دیگری عمل میکردم شاید از لحاظ موفقیت، و رسیدن به قدرت، و ویانجلی تسخیرت برای من مفیدتر بود

شاید من در آن قضایا کامیاب تر میشدم ولی انرا هم انحراف از تعهد و ظریفه خود و هم به ریاضت و سختی و سخت مسدود منلا اگر همین حریانات احزاب را در نظر بگیریم آیا نقطه ای خارج از واقعیت و خارج از اصول و بر خلاف مصلحت در اعلامیه ی سه ماده یاریس من بوده است؟ آیا با سوابق مسلمانی که از خصومت و بدخواهی شاه نسبت به ملئون وجود داشت من میتوانستم سر خود را باو بیندم و بی قيد و شرط قبول مسئولیت بکنم و آیا در آن اوضاع و احوال ایران موفقیتی برای ان ممکن بود؟ و با بعد از پیروزی انقلاب آیا کوچکترین گذشت و انعطافی از من نسبت به انحراف از اصول دموکراسی دیده شده است؟ اکنون هم که به گذشته ی خود فکر میکنم هیچگونه احساس ندامت و شرمندگی ندارم

دکتر کریم سنجابی

از من کتاب

کتابخانه عمومی

ارانشارات

مطبوعه ایران

حجرت

چاپ لندن

# امید ما و ناامیدی ما

خاطرات سیاسی

دکتر کریم سنجابی

مرکز پخش کتاب

**NASHRE KETAB**

157 North End Road

London W14

**Tel: 01-603 6936**

---

---

Reza.Golshah.Com



# امیدها و ناامیدی ها

خاطرات سیاسی

دکتر کریم سنجابی

رئیس سابق دانشکده حقوق- دانشگاه تهران

دبیرکل سابق حزب ایران

وزیر فرهنگ در کابینه دکتر مصدق

نماینده سابق مجلس شورای ملی ایران

قاضی ایران در دادگاه بین المللی لاهه

دبیر شورای مرکزی جبهه ملی ایران

وزیر امور خارجه در دولت موقت جمهوری اسلامی

از انتشارات

میلیون ایران  
**حج**

چاپ لندن

الف

# JEBHE

National Movement of Iran

Tel: (01) 767 8967

مهریاد و مارمیر

دکتر کریم سنجابی

از انتشارات

حجج  
ملیون ایران

چاپ لندن

P.O. Box 2262, London W14 9SE, U.K.

چاپ اول ۱۳۶۸

ISBN 1-870740-03-3

کلیه حقوق برای نشر محفوظ است

مرکز پنخش:

نشر کتاب

157 North End Road, London W14

Telephone: 01-603 6936

Printed and bound by  
BPCC Wheatons Ltd, Exeter

این خاطرات برای ایران و فرزندان ایران، برای  
باقیمانندگان مجاهدان و شهیدان انقلاب بزرگ ایران است  
که هزاران هزار با فریاد آزادی و استقلال به  
خیابانها و میدانهای ریختند و در زیر گبارهای مسلسل به  
خاک و خون می غلطیدند و شبها باندای پر خروش الله  
اکبر ارکان استعمار و استبداد را به لرزه درمی آوردند و اینک  
محروم از آزادی و مطعون در وطنخواهی بار دیگر با تیغ  
خون آشام جلادان مسلمان نماز پا درمی  
آیند و یاد درسیا هچال زندانها گرفتار و آواره ی کشورهای  
بیگانه می شوند. برای بازماندگان افسران و سربازان  
دلیر است که بار تحقیر کشیدند و با وجود آن در برابر دشمن  
غدار مزدور استعمار و جویای قادسیه جدید دلاوران  
ایستادند و از سر زمین مین خویش دفاع کردند. برای  
نسلهای جوانی است که از این پس می آیند و با امانت  
گذشتگان را بردوش می گیرند.

۱۷ فوریه ۱۹۸۹

۲۸ بهمن ۱۳۶۷

به نام خدا و ملت ایران

با سپاسگاری از سعادت‌آرا زنده‌دیرین آقای احمد انوار در جریان مبارزات نهضت ملی ایران و مخصوصاً با تقدیر از اهتمام شایسته در تأسیس و انتشار روزنامه «دبجه» «خبر از ایران» و پایداری مستمر در حفظ اهداف ملی، حق التألیف (Copy Right) و اجازه چاپ و نشر کتاب خود «امیدها و ناامیدی‌ها»، به‌الطوری مختصراً به ایشان و اگر این مقام را نسبت به ملت ایران در مراجع قانونی به نام خود اقرار و کتاب را به خرمه خود به هر تعداد و در هر کجا که مصلحت برآید طبع و نشر ساخته و حق التألیف آنرا به صرف کمک به تشریفات ملیون برسانند - توفیق هر چه پیشتر ایشان را در تبلیغ اهداف نهضت ملی ایران آرزو می‌کنم - دکتر کریم‌الله



## فهرست

صفحه	عنوان
۷ - ۱	فتح باب از احمد انواری
۱۰ - ۷	پیشگفتار از آقای دکتر سنجابی
	مصاحبه با دانشگاه هاروارد (پرویز صدقی) شامل:
۵۲ - ۱۱	از تولد تا اشغال و دیکتاتوری رضا شاه
۸۴ - ۵۳	اشغال ایران در جنگ بین الملل دوم
۱۷۳ - ۸۵	نهضت ملی کردن نفت و زمامداری مصدق
۱۹۲ - ۱۷۴	زمامداری مصدق و تغییرات دولت او
۲۰۰ - ۱۹۳	کودتای ۲۸ مرداد ۳۲
۲۵۱ - ۲۰۱	جبهه ملی دوم
۲۶۹ - ۲۵۲	برگشت به دیکتاتوری
۲۷۸ - ۲۷۰	استبداد و دیکتاتوری محمدرضا شاه
۳۰۵ - ۲۷۹	انقلاب ایران
۳۲۹ - ۳۰۶	در دیدار با پادشاه
۳۴۷ - ۳۳۰	رفراندوم و اوج استبداد
۳۵۷ - ۳۴۸	جبهه ملی و دولت موقت
	نظراتی درباره چند شخصیت
۳۷۷ - ۳۵۸	و پایان مصاحبه با هاروارد
۳۹۱ - ۳۷۸	ضمائم و ملحقات
۴۳۹ - ۳۹۲	سفرنامه یا رنجنامه هجرت
۴۴۱ - ۴۳۱	سخن آخر - گفتگویی با احمد انواری
۴۵۱ - ۴۴۲	چند سند دیگر
۴۵۲ - ۴۸۰	فهرست اعلام

## فتح باب

ارادت نگارنده بجناب آقای دکتر سنجابی به سابقه ای به قبل از نهضت ملی ایران بر میگردد و محبت ایشان بهائیز بهمان تاریخ وابسته است.

این نکته نیز قابل توجه است که ارادتمند بمناسبت مشی سیاسی خود وشورجوانی به اکثر رجال خوشنام و رهبران نهضت ملی ایران ارادتی وافر داشته مورد مهر آنان نیز بوده ام ولی من و همکارانم در پرخاش در طول خدمات مطبوعاتی به ایشان از دیگر رهبران نهضت ملی نزدیک تر و همچنین از راهنماییها و حمایت ایشان بیشتر بر خوردار شده ایم.

در یکی دو مورد پرونده های مطبوعاتی که علیه روزنامه پرخاش در دادگستری تشکیل شده بود «تفصیل آن از حوصله این مختصر خارج است» ایشان بزرگوارانه دفاع مارا پذیرفتند که یکی شکایت شرکت نفت در سال ۱۳۳۸ بود که ما کم فروشی و دزدی آنها را کشف کرده بودیم و دیگری شکایت دولت ترکیه در ارتباط با مطالبی که بمناسبت مخالفت آن دولت با نهضت ملی ایران در مجامع بین المللی در پرخاش منتشر کرده بودیم که در این مورد کار بجاهای نازک کشیده شده بود.

دو سال پیش و پس از آنکه آقای دکتر سنجابی در پی حکم ارتدادی که آقای خمینی در باره جبهه ملی صادر کرد و ایشان ناگزیر از جلای وطن شدند و در هنگامی که چند سال از مهاجرت اضطراری ایشان میگذشت در آمریکا به دیدارشان شتافتم و در آنجا بود که دانستم آقای دکتر بنا به اصرار دوستان حاضر شده اند مصاحبه ای که با دانشگاه هاروارد داشته اند بصورت کتابی منتشر شود.

درست در سالهای بعد از انقلاب ایران بود که دانشگاه هاروارد و با برنامه ریزی آقای دکتر حبیب لاجوردی به ابتکار جالبی دست زده و به انجام مصاحبات ارزنده با رجال و دست اندرکاران مسائل سیاسی و اجتماعی کشور پرداخت که میتوان آنرا در مجموع گنجینه ای از اطلاعات دست اول تاریخ معاصر ایران خواند و طبیعی بود که در این ارتباط از آقای دکتر سنجابی هم خواسته شود که در این برنامه شرکت کنند که در حقیقت

مطالب اصلی این کتاب همان گفتگو و مصاحبه ایست که از روی نوار پیاده و تنظیم شده و با وجود دوری از آداب نگارش و اندیشه های پیش ساخته که از وسایل تحریر است از روانی و گیرائی خاص خود برخوردار است.

اضافه بر آن آقای دکتر شرح جالب و خواندنی غمنامه هجرت را نیز بر مصاحبه مزبور افزوده و ضائمی نیز شخصا برای کتاب فراهم کرده اند.

تردید نیست که نگارش خاطرات رجال و بزرگان هر کشور نه تنها از اقدامات مستحسن و قابل تقدیر آنان بشمار میرود بلکه در شمار وظایف اولیه برگزیدگان ملی است که تجارب خود را که بمشابه امانات ملی در سینه خود دارند به اختیار جامعه بگذارند و امکان بهره گیری از آنها برای مردم و کشور فراهم سازند.

در آن موقع چون دانستم دوستان و ارادتمندان ایشان در آمریکا ترتیبی برای طبع و نشر کتاب فراهم کرده بودند طبیعی می نمود که از مخلص اسقاط تکلیف شود و در حالیکه نشر کتاب آقای دکتر سنجابی را برای خود «حق» و «وظیفه» می شناختم به انتظار چاپ آن بمانم.

پس از نشر کتاب خاطرات دکتر مصدق بزبان انگلیسی، معظم له ضمن تبریک نامه ای اطلاع داده بودند که متاسفانه کتاب ایشان هنوز بنا بعلی بلا تکلیف مانده و منتشر نشده است. طبیعی بود که این خبر بر من گران آمد و بلافاصله اعلام کردم که من چشم براه متن کتاب هستم و آماده برای چاپ آن.

ایشان نیز از سر بزرگواری نشر کتاب را بشرح دستخطی که همراه این مقدمه مطالعه خواهید فرمود به مخلص واگذار کردند و متن او را ق حروفچینی شده را که سالی چند بر روی آن کار شده بود بهمراه نظرات و اصلاحات خود ارسال داشتند.

برای آنکه کتاب تا حدودی مستند و با نظرات نویسنده در باره حوادث چند ساله اخیر تکمیل شود با موافقت ایشان مصاحبه کوتاهی نیز تنظیم و بنام سخن آخربه محتوای کتاب اضافه شده و تعدادی سند و تصاویر مربوط بوقایع مورد بحث نیز با نظر نویسنده محترم به کتاب افزوده شده است.

میدانیم و اطمینان داریم که نشر این کتاب چنانچه خود ایشان نیز تذکار داده اند با عکس العمل برخی دستجات خارج کشور و بعضی کسان در داخل روبرو خواهد شد ولی این تصور نباید مانع آن شود که مردم ایران از تجارب شخصیتی محروم بمانند که بحران بین

الملل اول را در حساسترین نقاط کشور شاهد بوده و از شهریور ۱۳۲۰ تا کنون در عمده مسائل حیاتی و اساسی کشور نقش موثری داشته است.

با مطالعه خاطرات سیاسی ایشان است که ما میتوانیم معیارهای بهتری برای قضاوت‌های خود در مورد انقلاب ایران و نقش ایشان و جبهه ملی بدست بیاوریم و مطمئن باشیم که نظرات شخصی که در ردیف برگزیدگان اول نهضت ملی ایران و همچنین شخصیت‌های طراز اول انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بوده است در شناختن مسایل اجتهایی و سیاسی ایران کمکی بسزا خواهد کرد.

آنچه که با کمال صراحت و اعتقاد در باره محتوای این کتاب و نویسنده بزرگوار آن میتوان گفت اینست که تمامی سخن از دل بر آمده و هم چنانکه صداقت و ایمان راهنمای ایشان در لحظات حساس و سرنوشت ساز تاریخ ایران بوده است در بیان مطلب نیز هرگز ریب و ریا بخود راه نداده و از سویدای دل سخن میگوید.

معروف است که گفتار و کردار مردان بزرگ در لحظات حساس تاریخ نتایج بزرگی به بار میآورد و تاثیر يك گفتار ساده تا سالها در آن جامعه باقی خواهد بود.

آقای دکتر سنجایی دهها بار در برابر این لحظات قرار گرفته و به حوادث پاسخ مثبت یا منفی داده است و ما شاهدیم که تاریخ کشور ما حقانیت عمده جهت گیریهای ایشان را با تائید و تحسین به ثبت رسانده است که عبارتند از مبارزات میهنی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، مبارزه در راه ملی کردن صنعت نفت - مشارکت و همکاری با دکتر مصدق در دولت و مجلس و در دو هیات نمایندگی ایران در لاهه و شورای امنیت - مقابله با دولت قوام - عدم سازش با شاه و پای بندی به اهداف نهضت ملی ایران.

اینک بر مردم ایران - محققان و بالاخص نسل جوان کشور فرصتی فراهم آمده تا به سخنان شخصیتی گوش کنند که با اتکاء به معتقدات خود و دل بستگی به آرمانهای ملی چند بار قاطعانه به رویای دلفریب قدرت پاسخ منفی داده است که اولی رد دعوت شاه برای قبول مقام نخست وزیری و دومی پاسخ منفی به قبول ریاست شورای انقلاب و ریاست دولت در رژیم اسلامی بوده است.

جهت گیریهای آقای دکتر سنجایی در مقام شخصیت اول جبهه ملی ایران در دوران انقلاب ۱۳۵۷ و مدتی پس از آن مورد بحث های طولانی موافق و مخالف قرار گرفته است. ولی آنچه کمتر بدان التفات شده اینست که اگر انقلاب ایران (که حقانیت آن اخیراء و پس از

دهسال که از وقوع آن میگذرد مورد تأیید مدعی وراثت سلطنت ایران نیز قرار گرفته است) بر اثر جهالتها، انحصار طلبی‌ها و بی‌تقوایی‌ها و واپس‌گرائیهای رژیم جمهوری اسلامی به بیراهه نمیرفت آنها که فقط قدرت آنها دارند که نسبت به رویدادها پس از وقوع آنها اظهار نظر کنند موجبی نمی‌یافتند که دکتر سنجابی را بلحاظ اینکه در خط پیشرو يك انقلاب ضد دیکتاتوری قرار داشته است ملامت کنند.

با مطالعه شرح هول‌انگیز غمناکه مهاجرت در این کتاب و وقوف بر ستمی که پس از انقلاب به دکتر سنجابی در این سن و سال رفته است شاهد حد‌اعلای میهن‌پرستی مردی خواهیم بود که وقتی کشورش مورد هجوم نیروهای بیگانه قرار میگیرد و در حالیکه برادر و خانواده او در اسارت رژیم قرار دارند راهی مرزهای کشور میشود و با مردم غیور کرمانشاه سدی سدید در برابر دشمن فراهم میسازد و هنگامیکه عوامل دست‌نشانده عراق روانه قصر شیرین میشوند با پیام تاریخی خود مردم و ایلات غیور را بدفاع از خانه خود فرا میخواند.

نمی‌توانم مقدمه خود را بدون ذکر این واقعیت به پایان برم که آقای دکتر سنجابی پیشنهاد دریافت حق‌التالیف کتاب خود از دیگر ناشران را نپذیرفته و آنها را واگذار کرده‌اند که بمصرف نشر عقاید ملیون ایران برسد. این ایثار در شرایطی بعمل آمده است که دکتر سنجابی همانند سایر مردان متقی سیاسی و بلکه بعنوان نمونه آنها و نه مانند آنانکه سیاست و احساسات مردم را وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی قرار داده‌اند، در مضیقه و تنگدستی قرار دارد و ما با علم باین مطلب بزرگواری دکتر سنجابی را صمیمانه ارج میگذاریم.

طبیعی است ارزش معنوی اعتماد دکتر سنجابی به ما بسی والاتر از جنبه مادی واگذاری حق‌التالیف کتاب است و ما نیز متقابلاً بدینوسیله پیمان خود را تجدید و اطمینان میدهیم که همچون گذشته و تا پایان عمر در پای بندی با اهداف نهضت ملی ایران صادق و پایدار خواهیم بود و با استعانت از خداوند متعال و با یاری همه ایرانیان آزاده پس از فراغت از کار این کتاب باز هم تمامی توان خود را در خدمت نهضت ملی ایران و انتشار جبهه قرار خواهیم داد.

لندن - فروردین ۱۳۶۸

احمد انواری

## توضیحات فنی

هنگامی که نشر کتاب امیدها و ناامیدیها به جبهه واگذار گردید دو بخش عمده کتاب شامل مصاحبه‌ها و غمنامه هجرت و قسمتی از ضمیمه وسیله چاپخانه MAPLE PRESS که در کالیفرنیا و زیر نظر آقای خسرو قدیری اداره میشود حروفچینی شده بود.

آقای قدیری که از ملیون و علاقمند به نهضت ملی ایران هستند نشر این کتاب را بصورت يك فریضه ملی عهده دار شده بودند که پس از آگاهی از تصمیم جناب آقای دکتر سنجابی در باره تفویض حق التالیف بجبهه همه سوابق را بدون چشم داشت مادی بدفترما فرستادند.

باید توجه داشت که مشکل يك کارتریمی که سالی چند بر آن گذشته و با دقت و وسواس شایسته نخستین نویسنده محترم نیز همراه بوده است مشکل تر از حروفچینی مجدد آن بوده حق بود که همه صفحات مجدداً حروفچینی شوند تا حق این کتاب مستطاب ادا شده باشد.

ولی بعد مسافت و فاصله میان ما و نویسنده محترم از یکسو و علاقه به نشر سریعتر کتاب از سوی دیگر ما را به استفاده از زحمات فراوان آقای قدیری ناگزیر گردانید و ناگزیر با همه دقتی که بعمل آمد و وقتی که مصروف شد با توجه به تفاوت‌هایی که میان سیستم فنی ما و آن موسسه وجود دارد حق کتاب و نویسنده محترم چنانچه مورد نظر ما بود ادا نشده و از این بابت هم از نویسنده محترم و خوانندگان ارجمند پوزش می طلبیم.

یکی از مشکلات اولیه کار ما این بود که ماشین مورد استفاده قبلی فاقد بعضی از حروف فارسی بوده و ما ناگزیر عمده آن کلمات را با دست اصلاح کرده ایم که از نفاست کار کاسته است.

از سوی دیگر درهم بودن اوراق و نامشخص بودن آخرین نسخه مورد نظر نویسنده و وجود اختلاف میان نسخ ارسالی کار ما را مشکل تر گردانید.

عدم انطباق حروفی که در اختیار ماست با حروف مورد استفاده اولیه نیز یکی دیگر از مشکلات فنی ما بشمار می آید.

معهدا همه این گرفتاریها دلیل آن نیستند که ما بتوانیم زحمات آقای خسرو قدیری را نادیده بگیریم و از تذکر این نکته غافل بمانیم که با وجودیکه جبهه حاضر شده است حق الزحمه اینکار را نیز پردازد مصرا از قبول آن خودداری کرده و آقای قدیری خدمات انجام شده را بنام کمک بجبهه تلقی نمودند.

بنابراین است که ناگزیر شدیم ضمن ترمیم و غلط‌گیری مجدد صفحات کتاب آنها را دوباره صفحه آرایی کرده و برای هر فصل عنوان مناسبی انتخاب کنیم و سپس و ضمیمه و تصاویر آنرا فراهم ساخته و ضمن حروفچینی صفحات جدید شامل فتح باب و سخن آخر و قسمتی از اسناد فهرست اعلام را نیز تهیه و بر آن بیافزائیم.

کوشش فراوان کرده ایم تا تعدادی از اسناد مورد استناد نویسنده محترم را فراهم و در بخش ضمیمه بیاوریم که متأسفانه در بعضی موارد توفیقی نصیب نشد و امیدواریم آنها را در چاپهای بعدی منظور داریم.

باز هم از جناب آقای دکتر سنجابی - خوانندگان محترم بمناسبت نواقص فنی عذر خواهی و تشکر خود را از آقای قدیری تکرار میکنیم.

در خاتمه یادآوری این نکته لازمست که چون در بعضی موارد توضیحاتی بر متن اضافه شده بود که جایگزینی آن در صفحات امکان پذیر نبود آنها را با علامت مشخص کرده و بصورت توضیحی در ضمیمه با قید صفحه و شماره آورده ایم.

مسئول فنی جبهه

## پیشگفتار

در تاریخ شانزدهم اوت ۱۹۸۳ از طرف دانشگاه هاروارد نامه ای به من رسید به این مضمون که آن موسسه بزرگ علمی مشغول ترتیب دادن تاریخی شفاهی از وقایع و حوادث ایران از سال ۱۹۲۵ میلادی یعنی از سقوط سلسله قاجاریه تا انقلاب اخیر ۱۹۷۹ ایران بوسیله مصاحبه با اشخاصی است که از نزدیک شاهد و یا شخصاً دخیل در آن حوادث بوده اند و در نامه تاکید شده بود که متن مصاحبه ها ماشین شده و ترجمه شده به انگلیسی در بایگانی دانشگاه ضبط میشود و ترتیب استفاده و یا انتشار مطالب آن بر طبق شرایطی خواهد بود که روایت کننده معین میکند. من هر چند از تاریخ خروج اضطراری از ایران با هیچ موسسه و روزنامه و خبرنگار خارجی و یا ایرانی حاضر به مصاحبه نشده بودم ولی چون اقدام دانشگاه هاروارد را یک عمل علمی و تاریخی تشخیص دادم حاضر شدم با نمایندگی آن موسسه مصاحبه کنم به شرط آنکه در حیات من بی موافقت قبلی مطالب مصاحبه انتشار پیدا نکند و اجازه استفاده از آن نیز مشروط به همین شرط باشد.

از آن پس آقای ضیا صدق که با آقای دکتر لاجوردی در آن دانشگاه مشغول تدریس و خدمت هستند برای اجرای مصاحبه به محل اقامت من در شهر چیکوازیالت کالیفرنیا آمد و در مدت یک هفته از ۱۵ اکتبر تا ۲۱ اکتبر ۱۹۸۳ هر روز بطور متوسط قریب پنج ساعت پیش از ظهر و بعد از ظهر مشغول این کار بودیم. به عبارت دیگر متن این



مصاحبه حاصل قریب سی ساعت صحبت است که در ۲۹ نوار ضبط شده است. آقای صدق نوارها را با خود به دانشگاه ها روارد و بر طبق قرار قبلی یک دوره از آنها را با متن پیاده شده و ماشین شده آنها برای من فرستاد. من در تصحیح آنها علاوه بر اصلاحات لفظی و حذف بعضی از مکررات بعضی از مطالب و یا بعضی از اسامی را که در حین مصاحبه فراموش کرده بودم به آن اضافه ولی سعی کردم که شیوه بیان از صورت گفتگو خارج نشود. عمل تصحیح هم کلاً در قریب بیست روز انجام شد. به این ترتیب متن مصاحبه که در ۴۲ صفحه ماشین شده حاصل جمعا ۳ روز کار است. بدیهی است با سرعت و شتابی که در بیان مطالب بود و با فقدان هر گونه یادداشت و سند و مدرک در اختیار من نقایص و کمبود این مسایل ذهنی فراوان است. من مطالب را از دیدگاه شخصی و بنا بر اطلاعات خود بیان کرده ام. در حوادثی که شخصاً شرکت نداشته و شاهد آنها بوده ام، وقایع را آن چنان که دریافته ام با صداقت و رعایت انصاف بیان کرده ام. هرگاه در ذکر آن مطالب راجع به جریان وقایع و یا اشخاص اشتباهاتی باشد ناشی از نقص اطلاعات من است. در مسایل و حوادثی که شخصاً دخیل بوده ام سعی کرده ام که بیاناتم عین واقع باشد. نه غرضی بکار برده، نه حقیقتی را کتمان کرده و نه هوس خود نمایی و خود ستایی داشته ام. چنانکه در چند مورد این مصاحبه اشاره شده ماکه در جبهه ملی پس از مبارزات ملی کردن نفت پیرو خط مصدق بودیم چند خصیصه ثابت و مشخص داشتیم:

اول آنکه ملی بودیم یعنی مخالف بانفوذ و مداخله اجنبی در امور داخلی خود و مخالف با هر حزب و سازمان و یا اشخاص وابسته به یک سیاست خارجی بودیم و در ضمن مبارزات خود هر نوع مددخواهی و یا ارتباط با مقامات خارجی بویژه دولتهای استعمارگر را زیان بخش و حرام میدانستیم: دوم آنکه خواهان حکومت مردمی و قانونی بودیم و با هر نوع نظام استبدادی خواه سلطنتی باشد یا نظامی یا حزبی (از انواع کمونیست و فاشیست) مخالفت داشتیم و به همین جهت بس از آنکه شاه روش ثابت دیکتاتوری در پیش گرفت از او جدا شدیم و به تدریج این جدایی با استمرار او در روش استبدادی و کینه توزی نسبت به ملیون و آزادیخواهان ایران به خصومت و دشمنی اصلاح ناپذیر انجامید و به همین جهت در تمام ادوار دیکتاتوری او با آنکه جبهه ملی اصولاً با سلطنت مشروطه مطابق با قانون اساسی مخالفتی نداشت، رهبران اصیل آن از ارتباط شخصی و محرمانه با شاه اجتناب میکردند. سوم آنکه ما خواهان عدالت

اجتماعی و رفع تبعیض و رفع استثمار و پیشرفت اقتصادی و صنعتی بابرنامه های منظم تدریجی در جامعه خود بودیم بی آنکه پای بنده یک ایدئولوژی وارداتی باشیم . چهارم آنکه هویت ملی خود را مرکب از دو عنصر ایرانیت و اسلامیت میدانستیم بی آنکه اختلاف و افتراقی بین این دو قایل باشیم . ماهمگی مسلمان و اکثر اشیعه بودیم و به جامعه روحانیت که با ایمان مردم مرتبط است احترام می گذاشتیم و به روحانیون بزرگی که در خط مجاهدات ضد استبدادی و ضد استعماری ملت ایران پیشوایی ورهبری کرده بودند اخلاص می ورزیدیم و امیدوار بودیم که مانند گذشته از این نیرو در مبارزه برای استقرار حکومت قانونی و اصول آزادی و عدالت اجتماعی استفاده کنیم . با وجود این اعتقاد را سخ داشتیم که روحانیون در عین اینکه از همه حقوقیکه مطابق قانون اساسی و اصول دموکراسی برای عموم مردم ایران مقرر شده حق بهره مند شدن و رسیدن به هر مقامی دارند نباید به عنوان روحانی مدعی حکومت و یا ولایت بر حکومت عرفی و قانونی ایران باشند . پنجم آنکه مایک جمعیت و جبهه علنی هستیم و مبارزات ماقانونی است . بنابراین هر نوع فعالیت زیرزمینی و تروریستی و خرابکاری و آدم کشی را در جهت مخالف مبارزات برای آزادی مردمی میدانستیم این دستگاه استبدادی و ساواک شاه بود که میخواستند ما را به مبارزات زیرزمینی و غیرقانونی سوق بدهند . اینها اصول مسلم و مجرب بودند که هیچ فرد آزاده و مبارز ملی اصیل بی آنکه این دو صفت را از خود زایل کند و ناقض اصل وحدت شود نمیتوانست از آنها انحراف بجوید . متأسفانه در طول سالهای استقرار دیکتاتوری شاه و در جریان ایام انقلاب انحرافات بزرگی نسبت به این اصول ظاهر شد . نخست آنکه جمعیتی که وابسته به جبهه ملی بود هنوز هم خود را مصدق میخواند به بهانه اینکه جبهه ملی نسبت بمسائل دینی بی علاقه است از نسبت دادن هرگونه افتراء و تبلیغ و دشمنی علیه جبهه ملی خودداری نکرد و حتی در سالهای قبل از مبارزات انقلابی نمایندگان آنها رسماً و مخفیانه بامقامات یک دولت خارجی که مسبب شناخته شده کودتای علیه حکومت ملی دکتر مصدق بود ارتباط مستمر داشتند و بقول خود آنها که در جراید تهران هم مندرج گردید برای نمایندگان سیاسی آن دولت که به تهران میامدند دسته گل میفرستادند . دیگر آنکه آقای دکتر شاپور بختیار که یکی از اعضا کمیته مرکزی جبهه ملی بود هم محرمانه باشاه ارتباط داشت چنانکه در کتاب پاسخ به تاریخ شاه آمده است و هم بی اطلاع دیگر همکارانش و قبل از انتصاب به نخست وزیری بارها محرمانه بامأمورین سفارت و دولت

امریکا و سفیر انگلیس ملاقات کرده است. در این باره لازم دانستم که بعضی از اسناد و مآخذ مربوط به این مطالب را از اسناد منتشر شده سفارت امریکا و از کتاب غرور و سقوط آنتونی پارسونز سفیر کبیر انگلیس در تهران به عنوان ضمایم و ملحقات به این مصاحبه اضافه نمایم. سوم آنکه با تعطیل مبارزات علنی و قانونی جبهه ملی، مبارزات زیرزمینی و مسلحانه از سازمانهای رنگارنگ چریکی چپی و دینی در ایران آغاز شد و تدریجاً اوج گرفت، مبارزاتی که بر طبق طبیعت آن هیچگاه ممکن نیست به حکومت دموکراسی و آزادی های فردی و اجتماعی منتهی بشود.

چنانکه گفته شد به هنگام اجرای این مصاحبه بهیچوجه قصد نداشتم که مطالب آن در حیات من منتشر شود و این نه از بیم معارضاتی بود که ممکن است از جوانب مختلف علیه من برانگیخته شود و نه از ترس مورد تکذیب قرار گرفتن، میخواستم که این گفتگوها درد دلی باشد برای نسلهای آینده ایرانی که امیدوارم آرامتر و آگاهتر از نسلهای آشفته و حساس ورنجیده کنونی باشند ولی بسیاری از دوستان و همکاران عدم انتشار آنرا در این زمان که سیل اتهامات و دروغ پردازیها از هر طرف روان است، جفایی نسبت به خود من و ترک وظیفه ای نسبت به همه همزمانی میدانستند که قریب سی سال است با صداقت و استقامت پرچم جبهه ملی را بردوش میکشند و هنوز هم با همه اختناق و افتراق کنونی و بانداختن وسایل، در ایران و در هر گوشه و کنار از جهان درست ترین و پاکترین و حقیقی ترین ندای ملت ایران را منعکس میسازند.

در خاتمه بی فایده ندیدم که مطالب دونوار دیگر را که بر طبق یادداشتهای روزانه ام راجع به ماجرای هجرت اضطراری از ایران تنظیم شده و بیشتر مربوط به زمان اقامت در پاریس و ملاقات و مذاکره با سازمانها و شخصیتهایی است که علیه نظام قهرایی و ظالمانه کنونی ایران فعالیت میکنند و دلایل عدم قبول همکاری با آنها را به عنوان متمم و مکمل به این مصاحبه اضافه نمایم.

درود بر مبارزان راه آزادی و استقلال - پاینده ایران

مصاحبه با آقای دکتر کریم سنجابی

در روز دوشنبه بیست و سوم مهر ۱۳۶۲ برابر با پانزدهم اکتبر ۱۹۸۳  
در ایالت کالیفرنیا، مصاحبه کننده ضیا صدق.

# از تولد تا اشتغال و دیکتاتوری رضاشاه

س - آقای دکتر سنجابی در بدو امر می‌خواهم از شما خواهش کنم که لطفاً به تفصیل سوابق خانوادگی، تحصیلات و چگونگی آغاز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی خودتان را برای ما شرح دهید.

ج - خیلی تشکر می‌کنم، امیدوارم حال من اجازه بدهد و بتوانم بطور کافی به مطالبی که مورد نظر شما هست جواب بدهم و یک نتیجه مفید و مطلوب از این مصاحبه بدست بیاوریم.

همانطوریکه قبل از این صحبت‌ها خدمت شما گفتم فقط خواهش و تقاضای من این است تا زمانی که من حیات دارم این مصاحبه انتشار پیدا نکند مگر اینکه اگر زمانی لازم بشود و من حیات داشته باشم با مشاوره خود من باشد. این یک نکته ای است که بین ما توافق روی آن حاصل شده است.

س - بله صد در صد.

ج - حالا سوالی که شما کردید یکی راجع به سوابق خانوادگی من بود و یکی راجع به سوابق تحصیلات و آغاز فعالیت سیاسی من. راجع به خانواده من بطوریکه میدانید من کرد و از ایل سنجابی هستم که یکی از ایلات گُرد ساکن کرمانشاه است و اگر لازم بدانید و بخواهید من اول میتوانم اطلاعاتی هر قدر شما بخواهید و بهر اندازه که لازم بدانید راجع به ایل سنجابی به شما بدهم.

س - از آنجائیکه يك چنین اطلاعاتی به تفصیل در هیچ جامنتشر نشده است من خیلی ممنون خواهم شد، اگر شما لطف فرمائید و این رابه تفصیل توضیح بدهید.

ج - بله. محل سکونت ییلاقی یا به اصطلاح سردسیری ایل در دشتی معروف به ماهی دشت است که در لغت اصلاً ماد دشت بوده است. ماهی دشت جز استان کرمانشاه است که تقریباً از چهار فرسخی غرب شهر کرمانشاه شروع میشود و تا ده دوازده فرسخی آن ادامه دارد. يك بعد دیگر آن از دامنه کوه شاهو نزدیک روانسر آغاز و تا کاروانسرای ماهی دشت و تا پشت شهر شاه آباد کشیده میشود. این محل ییلاقی ایل سنجابی است که الان در حدود صد و شصت پارچه آبادی و ده در آن قرار دارد. محل گرمسیری و قشلاقی ایل در زمانهای پیش قسمتی در خارج از مرز ایران و قسمت دیگر در مرز ایران از نزدیکی های قصر شیرین و نزدیکی های نفتخانه و محل نفت قصر شیرین بود که از آنجا شروع می شد و تا حدود قزل رباط و شهر بان که الان جزو عراق است ادامه پیدا می کرد. در سال ۱۹۱۴ قبل از شروع جنگهای بین الملل اول يك هیئتی از طرف دولت انگلیس و از طرف دولت روس بصورت میانجی برای تعیین مرز ایران و دولت عثمانی آن زمان آمدند تا با نمایندگان ایران و نمایندگان عثمانی سرحدات غرب ایران را که مورد اختلاف بین دو دولت بود معین بکنند. در آن موقع به حدود قصر شیرین که رسیدند پدر بزرگ من حاکم قصر شیرین و سرحددار بود در آنجا عثمانی ها فوق العاده فشار آورده بودند و انگلیسی ها هم بانظر عثمانی ها موافقت داشتند که قصر شیرین و قسمتی از غرب ایران را که جلگه است و تقریباً به جلگه عراق متصل و معروف به جلگه زهاب است در مرز عثمانی قرار بدهند.

س - آقای دکتر سنجابی اسم پدر بزرگ شما چه بود؟

ج - شیر محمد خان صمصام الممالک بود. سنجابی ها در آنجا مقاومت فوق العاده سختی کردند و تسلیم تمایلات اجنبی نشدند و بالاخره مرز بهمین حدودی که الان معین است

معلوم شد ولی آن مراتع قشلاقی خارج از نفتخانه را که در حدود قزل رباط و شهر بان قرار دارد جزو خاک عثمانی آن زمان شناختند. ولی يك پروتکل ضمیمه این قرارداد مرزی شد که نمایندگان دولت انگلیس و دولت روس هم امضاً کردند و همینطور نمایندگان ایران و عثمانی که بموجب آن دولت عثمانی بر سمیت شناخت که این نقاط از لحاظ مرتع ملك سنجایی ها است و متعلق به سنجایی ها است و سنجایی ها بدون پرداخت مالیات به دولت عثمانی هر ساله برای محل قشلاقی و تعریف احشامشان به آنجایی رفتند، و دولت عثمانی هم تعهد کرد که حق آنها محفوظ بدارد. منظور اینست که محل تعریف احشام و محل قشلاقی ایل سنجایی در این حدود از خاک عثمانی که فعلاً عراق است قرار داشته است و معمولاً آنجا میرفتند. اما ایل سنجایی که يك ایل کُرداست، در واقع يك ایل جوان و يك ایل جدید است. در تواریخ قدیم ما اسمی از ایل سنجایی نتوانستیم پیدا کنیم. آنطور که خود ما اطلاع داریم حداکثر این ایلی که فعلاً به این نام در ناحیه کرمانشاه است از اوایل دوره قاجاریه وجود داشته و در بعضی از لشگرکشی های دولت ایران هم سوارهای آن شرکت میکرده اند. مثلاً در اردو کشی که دولت ایران برای تصرف هرات کرد از ایل سنجایی يك عده ای سوار بطور مسلم حضور داشته اند. حتی افسانه ای در میان مردم سنجایی هست که میگویند روسای آن سوارها لباسهایی بر تن داشتند که آستریایقه آنها از پوست سنجاب بوده و بهمین مناسبت آنها را هم سنجایی ها خطاب میکردند و این اسم از آنجا برای آنها باقی مانده است. سنجایی ها از سه ناحیه مختلف به کرمانشاه آمده اند. آنها از دوازده تیره مرکب اند. چندین تیره اینها علی التحقیق از ناحیه فارس کوچانده شده اند. شاید در زمان نادر شاه افشار و یاد در دوره صفویه با اجبار و اکراه و یا از روی رضا و رغبت آنها آورده اند برای اینکه در این مرز و بوم ساکن و نگهبان سرحدات باشند. آن تیره هایی که از فارس آمده اند بیشتر تیره های رؤسای ایل سنجایی و به اصطلاح خانهای سنجایی هستند یعنی خانواده ماعلی التحقیق جزو کوچانده شده های مهاجرین از ناحیه فارس هستند.

شما شاید در تواریخ قدیم ایران هم خوانده باشید که طوایفی از کردها در دوره های بعد از اسلام در بعضی از نواحی فارس مثلاً در ناحیه شبانکاره بوده و حتی حکومتهایی هم داشته اند. بنابراین بعید نیست که در دوران صفویه مردمی از کرد در آن نواحی وجود داشته باشند. چند تیره سنجایی که اسامی آنها معمولاً با کلمه وند خاتمه پیدا میکند از ناحیه لرستان آمده اند و اینها عبارتند از تیره هایی بنام جلیله وند، سیمینه وند،

سرخاوند که الان هم در سنجایی از تیره هایی مشهور هستند و لهجه و تکلمشان هم به لهجه لُری ولکی بیشتر شباهت دارد. چند تیره سنجایی هم از عراق و از حدود شهر زوروز کناره های دیاله عراق آمده و مشهور به دیالیان هستند. تمام این تیره های سنجایی در این ناحیه ماهی دشت سکونت اختیار کردند که آنوقت ملك مردم شهری و قسمت عمده ی آن جلگه ی سرسبز و چمنزار بوده است و بعلت اینکه سنجایی ها هم حشم دار و گوسفند دار بودند و این مراتع در تابستان فوق العاده مطبوع بود، آن مردم در حواشی چمنزارها و در کوههای پیرامون آن سکونت پیدا کردند. تا اینکه کم کم توانستند که خودشان نیز بعضی از املاک آنجا را بخرند. آنطور که در اطلاعات ماهست بنیانگذار ایل سنجایی بصورت يك ایل جدا و مستقل جد بزرگ ماشخصی بوده است بنام حسن خان. این حسن خان که تقریباً معاصر با اواخر سلطنت فتحعلیشاه قاجار بوده است، مردی بوده فوق العاده کافی و زرنگ و کاردان و توانست املاک بسیار زیادی در آن نواحی کم کم خریداری نماید. او پسر لایقی هم بنام محمدرحیم خان داشته است. حسن خان و پسرش محمدرحیم خان تقریباً در حدود چهل پنجاه آبادی بزرگ در همان ناحیه ماهی دشت بتدریج خریداری میکنند که همان پایگاه محل قدرت و اعتبار آنها میشود. به عنوان جمله معترضه راجع به سابقه ی تاریخی ایل سنجایی این نکته را هم اضافه کنم که مطابق تحقیقاتی که خود بنده کرده ام، دریافتم که در ناحیه شمال کردستان یعنی در حدود شمال مهاباد و در خاک عراق در اوایل قاجاریه يك طایفه ای بنام سنجایی در همان حدود بین رضائیه و عثمانی آن زمان وجود داشته است در يك کتاب تاریخی از تاریخ قاجاریه که بوسیله یکی از شاهزادگان قاجاریه نوشته شده و مرحوم عباس اقبال آشتیانی آن را چاپ کرده چنین آمده است که رئیس قشون ایران يك طایفه از اکراد را که یاغی و گردن کش بوده اند شکست میدهد و تعقیب میکنند و آنها متواری میشوند و به ایل سنجایی در آن طرف رضائیه در خاک عثمانی پناه میبرند. بنابراین معلوم است که در آن موقع يك طایفه ای بنام سنجایی، يك مردمی بنام سنجایی در آنجا بوده اند ولی من هر چه در این اواخر کوشش کردم که بینم آیا از آنها اشخاصی وجود دارند نتوانستم چیزی بیابم. هر چند از خانواده خودم شنیده بودم که در آن حدود ما بستگانی داریم. در اشعار نظامی گنجوی هم مخصوصاً در اسکندر نامه وی هم بنده يك شعری دیدم که در آن، چون مادرش کرد بوده - محققاً نظامی مادرش کرد بوده - در آنجا که از تبار خودش صحبت کنم دست پیچی ز سنجاییان ز نم سکه بر سیم سقلا بیان!

میکند کلمه سنجایی را بکار میبرد. آیا واقعا در زمان نظامی هم يك چنین طایفه ای وجود داشته؟ درست بر من معلوم نیست. آنچه محقق است همین است که در آغاز صحبت خود عرض کردم یعنی ایل سنجایی عبارت از آن تیره هایی است که از ناحیه فارس و از ناحیه لرستان و از ناحیه دیاله و شهر زور و عراق آمدند و در ناحیه ماهی دشت کرمانشاه سکونت اختیار کردند. آن تیره ها بعلمت اینکه مذهب تقریباً تمام آنها يك مذهب بوده است یعنی آنها به اصطلاح خودشان اهل حق یا آنطوریکه متداول است علی اللهی بوده اند، به یکدیگر گرایش داشته اند. درباره کلمه علی اللهی هم بی مناسبت نیست توضیح بدهم که در واقع اینها علی را خدائی دانند بلکه معتقد به ظهورات مختلف و متدرج خدا هستند و ظهور اکمل او را در شخص علی میدانند ولی این ظهور منحصراً بفرزند نیست، ظهورات و تجلیات دیگری هم حضرت حق با اصطلاح علی اللهی ها داشته است که حتی بعد از زمان حضرت علی هم کسان دیگری صاحب این ظهورات شده اند. از جمله شخصی بنام سلطان سحاق که میگویند در عهد امیر تیمور بوده مظهر یکی از همین ظهورات بوده و هم او در واقع بنیانگذار این طریقه است.

س - مقصود شما از ظهورات جلوه و . . .

ج - بله مقصود جلوه و مظهر است. بنابراین اینها این اعتقاد را دارند و خودشان را مسلمان میدانند و به قرآن معتقد هستند و به امامان معتقد هستند، البته آن ارادت خاص را به حضرت علی دارند که او را جلوه واقعی حضرت حق میدانند. تقریباً کم و بیش نظیر آنچه عیسویان درباره مسیح میگویند. بهر حال، سنجایی ها که همه آنها اهل حق بودند، در همان زمان اجتماع آنها پیشوای بزرگی از صوفیه اهل حق در ناحیه کرمانشاه بنام سیدبراکه ظهور میکنند که در گوران و از طایفه ی گوران بوده و تأثیر فوق العاده ای در پیروان این طریقه داشته است. مردم و درویشان زیادی در پیرامون او جمع میشوند و خانقاه او مرجعیت عظیمی پیدا میکند. بیشتر مردم طوایف گوران که آنها هم ده پانزده هزار خانوار هستند و بیشتر مردم سنجایی پیرو سیدبراکه و خاندان او میشوند. این وحدت مذهب یکی از وسایل پیوند دادن تیره های مختلف سنجایی به همدیگر بود. یکی دیگر از وسایل پیوند آنها همان محلهای سکونت بیلاق و قشلاقی آنها بود.



سنجایی هادرا ابتدا جزو ابوابجمع ایل بزرگ زنگنه محسوب میشدند، بطوریکه میدانلزنگنه از ایل های خیلی بزرگ کردایران بوده و در زمان پادشاهان صفویه عظمت و اعتبار زیادی داشته است . شیخ علیخان زنگنه صدراعظم بعضی از پادشاهان صفوی - ظاهرآشاه سلیمان - مردی فوق العاده مقتدر و توانا و سردار بزرگی بود، ایل زنگنه تا این اواخر در ایران بصورت ایلی وجود داشت هرچند بعداً رؤسای آنها شهرنشین شدند و شیوه ی ایلی را از دست دادند، خانواده زنگنه در کرمانشاه از مهمترین خانواده های آن شهر هستند . طوایف زنگنه هم در بین ایلات دیگر پراکنده و مستهلك شدند . ولی هم اکنون يك ایل زنگنه در خاك عراق وجود دارد که از حدود خانقین تا کرکوک پراکنده هستند . بهر حال در دوره قاجاریه این تیره های کوچیده و یا کوچانده شده ی سنجایی را ابوابجمع زنگنه کردند . پیدا است که زنگنه چون ایل قوی و مقتدری بوده سنجایی پیوستگی به آنرا برای خودشان وسیله حمایت و پشتیبانی میدانستند . تا زمان حسن خان جدااعلای من که الان اسم بردم سنجاییها جز ایل زنگنه بودند ولی در زمان حسن خان اختلافی با رئیس ایل زنگنه پیدا میکنند و زد و خورد و قتل و کشتاری بین اینها رخ میدهد از آن تاریخ مدتی ایل سنجایی متواری میشود تا اینکه بعداً دولت وقت و والی کرمانشاه فرمان ریاست ایل سنجایی را بصورت ایل جدایی بهمان حسن خان میدهد و در این ایل سنجایی موجود اولین رئیس ایل میشود .

بنابراین تاریخ پیدایش این ایل شاید در حدود صد و پنجاه سال بیشتر نباشد . حسن خان پسرهای متعددی داشته که بزرگترین آنها محمد رحیم خان و کوچکترین آنها شیر محمد خان صمصام الممالک جد پدری من بود . شیر محمد خان نیز سه پسر نامی داشت . پسر بزرگترش قاسم خان ملقب به سردار ناصر پدر من بود . از پسرهای دیگرش یکی سردار بسیار معروف و با کفایت و وطن دوست ایران علی اکبر خان سردار مقتدر بود که عموی بزرگ من حساب میشد و پسر دیگرش سالار ظفر حسین سنجایی بود . شیر محمد خان جد من از طرف دولت بعنوان حاکم قصر شیرین و سرحد دار منصوب شد و از آن تاریخ تا زمان پهلوی حکومت قصر شیرین و مرز داری آن حدود با سنجایی ها بود که امنیت جاده کاروان رو و جاده تجار تی و زیارتی معروف قصر شیرین به کرمانشاه را حفاظت میکردند . به این ترتیب ایل سنجایی وسعت و توسعه پیدا کرد ، خود شیر محمد خان صمصام الممالک در قصر شیرین اقامت داشت که هم اکنون عکس قلعه ی محل اقامتش را به شمانشان دادم ، و حکومت ایل را به



۱- قاسم خان سردار ناصر رئیس ایل سنجایی ۲- علی اکبر خان سردار مقتدر سنجایی ۳- حسن خان سالار ظفر سنجایی ۴- امیر کل اسنادار بعدی کرمانشاه ۵- مرآت السلطان جهانسوز نماینده کرمانشاه در دوره سوم مجلس شورای ایل ۶- غلامرضا رشید یاسمی شاعر نامی

پسر بزرگترش که پدر من باشد قاسم خان واگذار کرد. پدرم در ایل حکومت داشت و ایشان در مرز، خوانین سنجایی در ناحیه ماهیدشت که محل اقامتشان بوددهات مختلف داشتند و هر یک قلعه بنا کرده بود. قلعه در آن زمان يك محل استحکامات جنگی بود با سنگرها و جان پناههای مخصوص و هم يك کارگاه، محلی که در قسمتهایی از آن داریست های عالی باقی، نمد، گلیم و این جور چیزها برپا میشد. خانها در قلعه های خودشان سکونت داشتند و نوکرها و اتباعشان دردهات مختلف، قوه جنگی ایل سنجایی از دنیرو تشکیل میشد. یکی سوارهای نوکری بود که خانها افرادی را بصورت نوکر خودشان استخدام میکردند و به آنها معمولاً اسب و تفنگ میدادند و دردهات پیرامون خود آنها را ساکن میکردند. اینها وابسته و در خدمت آقای خودشان بودند. پدر و عموهای من در زمان خود تقریباً هفتصد سوار بصورت نوکر شخصی داشتند. قسمت دیگری از نیروی مسلح ایل از خود مردم ایل تشکیل میشد. ایل سنجایی در آن موقع که در حدود شاید هفت تا هشت هزار خانوار بود در حدود حداقل دو هزار مرد جنگی داشت که هفتصد سوار آن جز نوکری و اتباع شخصی سردارها بودند و هزار و سیصد تا هزار و پانصد نفر از تیره های مختلف ایل و خود این يك نیرو و قشون قابل توجهی به حساب می آمد. سنجایی ها همیشه نسبت به دولت مطیع بودند، بعلاوه محل سکونت آنها چون به کرمانشاه خیلی نزدیک و در جلگه صاف همواری است و کوهستان های سخت ندارد آنها نمی توانستند مثل طوایف کوه نشین دیگر بصورت یاغی و سرکش زندگی کنند و می بایستی همیشه حسن رابطه را با دولت و باوالی های کرمانشاه نگاه بدارند. بطوریکه تاریخ زندگیشان نشان می دهد تقریباً هیچ وقت مردمان این ایل بصورت یاغی و کردنگش در مقابل دولت و حکومت مرکزی قرار نگرفته و بلکه برعکس همیشه همراه و همکار بوده اند، در نهضت مشروطیت ایران ایل سنجایی با مشروطه خواهان همکاری کرد و جهات مختلفی باعث آن بود. یکی از آن جهات مذهبی بود چون خانواده مستقیم پدری من شیعه بوده و هستند، هم پدرم و هم پدر بزرگم و هم جداعلای ما حسن خان که اسم بردم، شیعه بودند. چنانکه جنازه حسن خان را بعد از فوتش به نجف بردند، و هم چنین جنازه پسر بزرگ او محمد رحیم خان را، صمصام الممالک نیز يك شیعه متعصب بود، و بدین مناسبت به روحانیون فوق العاده احترام می گذاشت. در صدر مشروطیت آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که پیشوای بزرگ شیعیان ایران

در نجف بود نامه ای به پدر بزرگ من و ایل سنجایی نوشت و بوسیله مرحوم علی هیئت فرستاد که بنده نسخه اش را یک وقتی داشتم ، وی سنجایی ها را دعوت کرد که از مشروطیت حمایت بکنند ، بله یک علت این که سنجایی ها به مشروطیت گرایش پیدا کردند همین تبلیغ علمای بزرگ این طوری بود . یک علت دیگر اجتماعی آن که نظر خود بنده است ، این است که ایل سنجایی در آن موقع در برابر تجاوز ایل قدرتمند کلهر قرار داشت . ایل کلهر بزرگترین ایل کرد است . شاید در تمام نواحی کردنشین ایران و عراق و ترکیه هم ایلی به بزرگی آن نباشد .

ایلخانی کلهر در آن زمان داودخان امیراعظم رئیس ایل کلهر بود که وی بنا بر جهاتی که حالا تفصیلاً بی مورد است با سنجایی ها خیلی بد بود و چندین بار به منطقه سنجایی ها اردو کشید و قلعه های سنجایی ها را آتش زد و این اختلافات بین این دو ایل وجود داشت ، بمناسبت اینکه داودخان امیراعظم رئیس ایل کلهر با مستبدین و باسالارالدوله یاغی که علیه مشروطیت بود همراهی میکرد سنجایی ها که مخالف او بودند بالطبع به مشروطیت علاقه پیدا کردند و خود همین کیفیت یک آبرو و احترامی به ایل سنجایی بعنوان آزاد بخواهی داد و این جریان باعث گردید که در دوران مشروطیت حزب دموکرات هم که حزب تندرو مشروطیت بود تمایل زیادی نسبت به سران و مردم سنجایی داشته باشند ، دموکراتهای شهر کرمانشاه اغلب با سنجایی ها مربوط بودند و سنجایی ها هم در انتخابات از نامزدهای دموکرات کرمانشاه حمایت میکردند در نتیجه یک نوع پیوستگی بین ایل سنجایی و دموکراتها و رهبران دموکراتها که در آن زمان تقی زاده و سلیمان میرزای اسکندری بودند بوجود آمده بود . تاجنک بین الملل اول پیش آمد . در جنگ بین الملل اول که با پیشرفت قشون اشغالگر روس در داخل ایران و وارد شدن آن به آذربایجان و شمال ایران و رسیدن به قزوین بیم این بود که به تهران وارد بشوند بطوریکه میدانید در دوره ی سوم پارلمان واقعه مهاجرت صورت گرفت یعنی اکثر زعمای دو حزب دموکرات و اعتدالی آنوقت که با هم دیگر ائتلاف کردند . در آن موقع چون دودولت بزرگ استعمارگری یعنی انگلیسها و روسها با هم دیگر متحد بودند در سال ۱۹۰۷ هم آن قرارداد معروف تقسیم ایران را به دو منطقه نفوذین خودشان منعقد کرده بودند مردم ایران ، ملیون ایران و بخصوص آزاد بخواهان و دموکراتهای ایران علیه این دودولت بودند . و بالطبع گرایش فوق العاده ای نسبت به آلمانها داشتند . از طرف دیگر در آن زمان دولت عثمانی هم

متحد دولت آلمان بود و این دولت در بین مردم مسلمان دعوت به اتحاد اسلام میکرد که مسلمانها با او علیه روسها و انگلیسها همراهی کنند و اینهم در اذهان مردم ایران تاحدی مؤثر واقع شده بود. این بود که وقتی مهاجرین از تهران حرکت کردند و بعد به کرمانشاه رسیدند و در کرمانشاه حکومت مقاومت ملی به زعامت نظام السلطنه مافی تشکیل دادند و سنجایی ها با مهاجرین همراهی کردند. قسمت بزرگی از نیروی ژاندارمری ایران هم همراه مهاجرین به کرمانشاه آمد. این نیروی ژاندارمری و سنجایی ها و طوایف دیگری متحداً یک نیروی مقاومت در مقابل پیشروی روسها تشکیل دادند. روسها که قسمت عمده ایران را اشغال کرده بودند، به همدان و بعد به کرمانشاه رسیدند و کرمانشاه را نیز تصرف کردند. سنجایی ها در مقابل روسها ایستادگی کردند و سه ماه تمام پیشروی نیروی روس در ناحیه ماهیدشت سنجایی متوقف شد. این مقاومت مردم سنجایی و ژاندارم‌هایی که در داخل سنجایی بودند در مقابل روسهایکی از موجبات فتح عثمانی در جبهه ی کوت العماره شد که توانست قشون انگلیس را که تحت محاصره بود از پادراورد و قریب ۱۲ هزار نفر از آنها را اسیر کند. بعد از این فتح بزرگ بود که عثمانیها فراغت پیدا کردند و توانستند قسمت بزرگی از نیروی خود را به فرماندهی علی احسان پاشا فرمانده معروف به جبهه ی ایران اعزام دارند و روسها را از کرمانشاه عقب بزنند ولی این پیروزی عثمانیها و رجعت مهاجرین و حکومت مقاومت ملی به کرمانشاه بیدوام بود زیرا انگلیس‌ها به سرعت شکست خود را جبران کردند و نیروی تازه نفس وارد بصره نمودند و عثمانیها را به عقب رانده و بغداد را در خطر سقوط قرار دادند. نیروی فاتح عثمانی در جبهه ی ایران ناچار به عقب نشینی شد. روسها مجدداً همدان و کرمانشاه را به تصرف درآوردند. کار مهاجرین و حکومت مقاومت ملی نیز از این تاریخ به پایان رسید. یک عده از آنها همراه نظام السلطنه و مدرس به استانبول رفتند ولی قسمت بزرگی از مهاجرین که دل خوشی از عثمانیها نداشتند به داخل ایل سنجایی آمدند که در کوههای سرحدی متواری بودند. قریب هفتصد نفر از آنها مدت چندین ماه در سنجایی مهمان بودند و سنجایی‌ها از آنها پذیرایی میکردند. این جمعیت بزرگ در خانه پدرین و عموهای من مهمان بودند و منزل به منزل با ما حرکت میکردند تا زمانی که انقلاب در کشور روسیه صورت گرفت و نیروی اشغالگر روس در ایران دچار آشفتگی گردید.

س - انقلاب ۱۹۱۷ .

ج - بلی انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه صورت گرفت و دولت انقلابی دستوره واپس خواندن نیروی خودش دادوآنهاهم یعنی آن قوایی که در کرمانشاه داشتند تأمین به مهاجرین دادند و مهاجرینی که در ایل سنجایی بودند با تأمین که از روسها و انگلیسها گرفتند از راه کرمانشاه به اوطان خود و به تهران برگشتند ولی یک عده ای از آنها تأمین بیدان کردند و باقی ماندند. از آن جمله کسانی که در خانه ماباقی ماندند مرحوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بود و مرحوم میرزا طاهر تنکابنی نماینده مجلس و از استادان معروف دانشگاه و تاجر بزرگی بنام حاج محمد تقی شاهرودی . اینها ماندند و در خانه بدرم بودند. در مدتی که مرحوم سلیمان میرزا در خانه مابود خود ایشان با لطفشان و با محبت خاصی که داشتند از من که یک بچه ده دوازده ساله بودم دعوت کرد که خدمت ایشان بروم و به من تدریس کنند و من این افتخار تحصیل را در پیش ایشان مدت چند ماه داشتم که هر روز میرفتم و زانوی ادب به زمین میزدم و دو ساعت درس میخواندم . من در آن مدت چند ماه یک دوره کامل حساب و یک دوره هندسه مختصر تاریخ و جغرافیا که همه جاتوأم با بحث های سیاسی و آموزش وطن دوستی و آزادیخواهی بود آموختم . بعد هم خود او علاقه پیدا کرد که یک آموزشگاه کوچک ایلی برای کدخداهای سنجایی و سوارهای سنجایی ترتیب بدهد. این بود که نزدیک چادر او به دستور پدرم یک چادر بزرگ پنج ستونی برپا کردند که در واقع بصورت یک کلاس اکابر درآمد و شاهزاده شبابه انجامی آمد و برای کدخداهو سوارها که جمع میشدند صحبت میکرد و من صحبت های او را به کردی برای آنها ترجمه میکردم . این وضع ادامه داشت و سلیمان میرزا در خانه ی مابود و مادر حال کوچ بودیم تا نزدیک خانقین که انگلیس ها با حیل و مکر و بایک خدعه و نیرنگ ضربت بزرگی بر ما و بر تمام سنجایی ها وارد آوردند. خلاصه آن چنین بود که مادر محلی تقریباً یک فرسخی خانقین که قوای انگلیس ها هم در آنجا بود چادر زده بودیم . فرمانده انگلیس در آنجا شخصی بنام کلنل کنین از خانقین برای دیدن پدرم به منزل ما آمد و در آنجا با سلیمان میرزا هم صحبت کرد و به سلیمان میرزا گفت که شما با آلمانی ها همراهی می کنید و به سنجایی ها اعتراض کرد که شما به آلمانی ها و عثمانی ها آذوقه می دهید ، و این در ابتدای سال ۱۹۱۸ سال قحطی بزرگ ایران بود، سال مجاعه ی معروف ، در آن موقع مردم سنجایی اغلب بانان بلوط سدجوع می کردند. پدرم دستور داد بروند از توی



دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران

ایل مقداری از آن نان بیاورند و به آن فرماندهی انگلیسی نشان داد و گفتم ، مردمی که نشان این است از کجا میتوانند آذوقه بدیگران برسانند . بالاخره آنها برحسب ظاهر تامینی به سلیمان میرزا و به ما دادند و رفتند ولی يك هفته بعد در حدود دوهزار سرباز شبانه حرکت دادند و در صبح زود که هنوز ما از خواب بیدار نشده بودیم دورچادرهای ما را محاصره کردند و سلیمان میرزا و برادرش عیسی میرزا را اسیر کردند و بردند . سلیمان میرزا را بعد از آن به بغداد بردند و از آنجا به بصره و از بصره به بمبئی و اوسه سال در اسارت انگلیسها باقی ماند . بعد از این غائله خفت آور ایل ما پراکنده و متواری شد . يك یادوماه بعد انگلیسی ها مجدداً اردو کشیدند و طوایف ایرانی دیگری مثل ایل کلهر و ایل گوران که بیشتر از متحدین ما بودند با انگلیسها همراه شدند و انگلیسها باتوب و با طیاره ایل سنجایی را در بهار سال ۱۹۱۸ در محل معروف بدشت حر بمباران کردند . در آن واقعه حداقل پانصد نفر زن و مرد و بچه ی سنجایی کشته و یادرحین فرار در رودخانه معروف به زمکان غرق شدند و تمام هستی ایل با سیصد چهارصد هزار گوسفند به غارت رفت و بعد پدرم بازنها و بچه های خانواده برای دادخواهی به کرمانشاه رفت و به دولت مرکزی تلگراف کرد انگلیسی ها اورانیز گرفتند و اسیر کردند و به بغداد بردند . عموهای دیگرم که سردار مقتدر و سالار ظفر بودند با برادر بزرگترم سالار مقتدر و يك عده ای سوارزبده فراری و متواری شدند و بخاک عثمانی پناه بردند و از کرکوک به موصل رفتند . در اواخر همین سال ۱۹۱۸ که جنگ بین الملل خاتمه پیدا می کرد و عثمانی ها تسلیم شدند و قوای آنها از بین رفت در شهر موصل عموها و برادرم توانستند فرار کنند و از شمال کردستان و جنوب آذربایجان با هفت هشت سوار خود را به تهران برسانند . اینها وقتی به تهران میرسند که کابینه وثوق الدوله بر سر کار و نصرت الدوله فیروز وزیر دادگستری بود . انگلیسها دستور میدهند که آنها باید در تهران بمانند . عموهای من بدین کیفیت مدت دوسه سال در تهران تحت نظر بودند . در اواخر سال ۱۲۹۹ هجری که آنوقت بنده بچه بودم و در مدرسه متوسطه کرمانشاه درس میخواندم شاهزاده سلیمان میرزا که در اسارت انگلیسها بود بعد از سه سال آزاد شد و از راه قصر شیرین به کرمانشاه آمد و میخواست به تهران برود . بمناسبت سابقه شاگردی خدمت ایشان رسیدم . عموهای من که در تهران تحت نظر بودند به ایشان تلگراف کردند و خواهش نمودند که ما را یعنی من و برادر کوچکترم را هم همراه خودش به تهران ببرد . درست روز سوم اسفند ۱۲۹۹ یعنی روز



کودتا بود که مابا کالسکه در خدمت شاهزاده سلیمان میرزا از کرمانشاه حرکت کردیم و یک روز بعد در کنگاور در خانه حاج صاری اسلان کنگاوری خبر کودتا و اعلامیه سردار سپه رئیس دیویزیون قزاق را شنیدیم . در آن زمان قوای انگلیس هنوز در ایران و تمام جاده های اصلی در تصرف آنها بود . آنها ماراسه روز در پای گردنه اسدآباد نگهداشتند و اجازه ندادند که کالسکه ی ما عبور بکند . بعد هم که وارد همدان شدیم به دستور سیدضیا رئیس دولت کودتا سلیمان میرزا در همدان متوقف شد و ما هم در همدان ماندیم و در مدرسه نصرت آن شهر مشغول درس خواندن شدیم . همین که سیدضیا سقوط کرد سلیمان میرزا هم آزاد شد و حرکت کرد و ما هم در خدمت ایشان به تهران آمدیم . آغاز تحصیلات بنده در تهران از همین زمان بود یعنی در سال ۱۳۰۰ وارد مدرسه علوم سیاسی شدم که در آن موقع تحت ریاست علامه علی اکبر دهخدا بود . دوره ی تحصیلی مدرسه سیاسی در آن زمان پنج سال بود که سه سالش متوسطه نهایی و دو سالش به اصطلاح دوره ی عالی بود و بنده این پنج سال را در مدرسه سیاسی تمام کردم و بعد وارد مدرسه حقوق تهران شدم که تازه بوسیله چند نفر معلم فرانسوی تشکیل شده بود . مدرسه حقوق تهران را نیز در مدت دو سال تمام کردم و لیسانس آنجا را گرفتم و مدتی هم بیکار ماندم و به کارآموزی و کالت دادگستری پرداختم تا آنکه در سال ۱۳۰۷ در کنکور دانشجویان اعزامی دولت به اروپا شرکت کردم و قبول شدم و با کاروان اول دانشجویان اعزام فرانسه شدم .

در این سفر من و دو نفر دیگر از دوستان صمیمی ام همراه بودیم و آنها یکی دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه بود و دیگری دکتر سیدعلی شایگان که تمام مدت پنج سال مدرسه سیاسی باهم در یک کلاس و همیشه باهم همدرس ، همکار و همراه ، همسفر و حتی هم منزل بودیم . آنها نیز مانند من همان مدارک تحصیلی را داشتند .

س - آقای دکتر ، آن مدرسه ای که شما فرمودید فرانسوی هاسرپرستی میکردند در آنجا به زبان فرانسه تدریس می کردند یا فارسی؟

ج - بله به زبان فرانسه تدریس می کردند .

س - شما زبان فرانسه را از کجا یاد گرفته بودید؟

ج - ما پنج سالی که در مدرسه سیاسی درس می خواندیم در آن تدریس زبان فرانسه وسعت عظیمی داشت بطوری که تقریبا هر روز دوساعت نزد معلمین ایرانی یا فرانسوی به فراگرفتن آن مشغول بودیم .

بله معلمین آن مدرسه حقوق فرانسوی بودند. یکی اسمش مسیوهس Hess بود که اقتصاد و حقوق مدنی فرانسه درس میداد، دیگری مسیو دولابوز De Lapouge که درسهای مختلفی داشت، سومی شخص بیسواد عامی بود بنام بارون فراشون Baron Frachon - که او هم درسهای دیگری برعهده داشت. این مدرسه قبل از وزارت عدلیه و آنرا نصرت الدوله فیروز تأسیس کرده بود ولی در زمان تحصیل ما جزو وزارت معارف شده بود. این معلمین هر کدام يك مکرریا Répétiteur داشتند. یعنی علاوه بر اینکه خود آنها به فرانسه تدریس میکردند يك نفر ایرانی هم درس آنها را فارسی بیان میکرد. ما چون دیپلم مدرسه سیاسی داشتیم توانستیم دوره سه ساله آنرا در دو سال تمام کنیم. وقتی وارد پاریس شدیم آنوقت آقای حسین علا سفیر ایران و سربرست ما هم بود. ایشان امر کردند که ما تحصیلات حقوق را باید از سر بگیریم. این بود که ما با وجود داشتن لیسانس از مدرسه حقوق تهران مجدداً از سال اول شروع به تحصیل حقوق کردیم. بنده سه سال اول را در دانشکده حقوق دانشگاه شهر نانیس تحصیل کردم و لیسانسه شدم و سه سال بعد دوره دکتری ام را در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس به پایان رساندم و يك رساله پایان تحصیلی بنظر خود بسیار معتبر نوشتم که مشهور شد.

س - حدود چه سالی بود؟

ج - حالا عرض میکنم. تحت عنوان اقتصاد روستایی و نظام زمینداری در ایران، فرانسه اش Essai sur l'économie rurale et le régime agraire de l'Iran. بنده به اطلاع خودم برای بار اول اولین کسی بودم که بموجب مدارك متقن تاریخی ثابت کردم که رابطه مالك و زارع در ایران از جمله روابط حقوق خصوصی و از قبیل قراردادهای آزاد، مزارعه و مساقات که در فقه اسلامی وجود دارد نیست بلکه ناشی از حق حاکمیت و ناشی از حق خراج دولت است، خراجی که در زمان ساسانیان در ایران معمول بوده و بعداً خلفای اسلامی هم عین آن ترتیب را ادامه دادند و این حق خراج و حق دیوانی بعداً در دوره ملوک الطوائف بوسیله قدرتمندان غصب شده و بنابراین رابطه مالك و زارع بیش از آنکه رابطه ی دوشريك و بیش از آنکه رابطه ی حقوق خصوصی باشد رابطه حاکم است با تابع و مالك بیش از آنکه مالك زمین باشد مالك رعیت و حاکم بر رعیت است. این رساله

ای بود که من نوشتم که شاید اگر در آن موقع در ایران شهرت و انعکاس پیدا می‌کرد برای من مایه‌ی زحمت می‌شد ولی آن کتاب در کنج کتابخانه‌های دانشگاه‌های فرانسه باقی ماند.

بعد از شش سال مابه ایران مراجعت کردیم یعنی در اواخر سال ۱۳۱۳ . در اوایل سال ۱۳۱۴ من به سمت دانشیاری وارد خدمت در دانشکده حقوق شدم . در مدت شش سال قبل از ورود آثار جنگ بین الملل دوم به ایران یعنی تا سال ۱۳۲۰ من علاوه بر سمت استادی دانشکده حقوق سمت‌های اداری دیگری هم داشتم . از جمله مدتی معاون اداره کل اوقاف بودم ، مدتی رئیس اداره تعلیمات عالی و رئیس دبیرخانه دانشگاه تهران در وزارت فرهنگ و بعد مدتی رئیس اداره حقوق بانک ملی و بعد رئیس اداره کل آمار و بررسی‌های وزارت دارایی و اقتصاد شدم . ولی در تمام این مدت از یک نقطه ضعف رنج می‌بردم و آن نقطه این بود که چون از خانواده رؤسای سنجایی بودم و غالب رؤسای سنجایی یازندانی بودند و فراری و یا تحت نظر . عموی بزرگم چندین سال در همدان و در تهران زندانی بود . پدرم در تهران در تحت نظر بود و یک عموی دیگرم بر اثر سوء تفاهم و یا بر اثر وحشت در سال ۱۳۰۹ که تعقیبش می‌کردند مهاجرت کرد و به روسیه رفت و در آنجا در دام بزرگ دستگاه استالینی افتاد و آنطور که بعداً از بعضی از مطلعین مهاجر ایرانی شنیدم جز دستگیر شدگان و تصفیه شدگان دوره‌ی استالین گردید . بمناسبت این سوابق خانوادگی دستگاه تأمیناتی و شهربانی ایران نسبت به من همیشه مراقب و مواظب بود . همیشه مثل اینکه چشم تیمسار مختاری را پشت سر خودم می‌دیدم . در آن موقع شخصی بنام سروان مقدادی مأمور امور عشایر بود و هر وقت لازم میشد که من از شهر تهران مثلاً از کرج یک قدم بیرون بگذارم باید بروم و از او اجازه خروج بگیرم . بی‌یقین میدانستم که در خانه‌ی من بعضی از کلفتها و نوکرها مأمور هستند . حتی یک وقتی خبردار شدم و در روزنامه خواندم که عده‌ای رابه عنوان کمونیستی گرفته اند یعنی آن پنجاه و سه نفر معروف را ، در روزنامه دیدم که اتهام بعضی از آنها صرفاً داشتن بعضی از کتابهای کمونیستی است . من با اینکه بعداً شاید صحبت بکنم کمونیست نبودم ولی هم رساله مانیفست را داشتم و هم یک دوره کامل کاپیتال و هم یک جلد کتاب اقتصاد شوروی را که بوسیله یکی از علمای اقتصادی شوروی نوشته شده و به فرانسه ترجمه شده بود . این بود که یک شب نوکر و کلفت هارابه بهانه‌ای از منزل خارج کردیم من و خانم چندین ساعت مشغول کتابسوزی

شدیم . کتابهارا سوزانندیم و خاکستر آنها را هم با آب شستیم . خلاصه آنکه در این مدت من در عین اینکه وضعم در دانشگاه خوب بود و در خدمات اداری هم رویهمرفته در حال پیشرفت بودم ولی همیشه این خوف و این وحشت را داشتم و با احتیاط رفتار میکردم تا اینکه قضیه جنک بین الملل دوم پیش آمد و من تجربه سقوط رضاشاه شد .

س - حالا که صحبت از رضاشاه شد من مایل هستم که شما به عقب برگردید و يك مقداری راجع به شخصیت رضاشاه و سوابق او توضیح بفرمائید که اصولاً رضاشاه کی بود ، و از چه خانواده ای آمده بود ، و چه نوع وابستگی های اجتماعی و سیاسی داشت ؟

ج - عرض کنم مطالبی که مادر این صحبتها مورد بحث قرار میدهم بعضی از آنها را من فقط شاهد و ناظر بوده و دخالت مستقیم در آنها نداشته ام و در بعضی دیگر بنحوی کم یا زیاد دخیل بوده ام . من کوشش میکنم آنچه را دریافته ام بر طبق درك خود بانهایت بیطرفی و صداقت بیان بکنم ولی بسیار هم ممکن است در مسائل و حوادث و اموری که مربوط به اشخاص دیگری است اشتباهاتی وجود داشته باشد . اما این اشتباهات از روی عمد و سوء نیت نیست . آنچه را میگویم صادقانه است . هر چند ممکن است منطبق بر واقعیات نباشد . در مسائلی که خود من وارد بوده ام البته کوشش میکنم آنچه ممکن است روشتر بیان نمایم و در صداقت آنها تأکید دارم .

س - بسیار ممنون خواهم شد .

ج - راجع به رضاخان که الان صحبت بود باید بگوئیم آنچه در دوران عمر ما و حتی نسلهای پیش از ما بر مملکت ما و ملت ما گذشته ناشی از موضع و موقعیت جغرافیایی ما است که از يك طرف در جریان قرن نوزده در طول دوهزار کیلومتر مجاور شده ایم با يك امپراطوری متجاوز و استعمارگر مثل امپراطوری تزار که قسمتی از سرزمین اصلی ایران را تصرف کرد و ضمیمه خود نمود و اگر تجاوز بیشتر نکرد و وصیت نامه معروف و مشهور پطر کبیر را برای رسیدن به دریای گرم و خلیج فارس عملی نساخت به سبب برخورد و تصادم با يك امپراطوری نوظهور دیگری بود که امپراطوری صاحب شبه قاره هندوستان باشد . از طرف دیگر سرتاسر جنوب کشور ما بر ساحل خلیج فارس و دریای عمان قرار دارد و مشرف بر این نواحی است که مخزن و منبع یکی از بزرگترین منابع انرژی دنیا است و راه عبور این منابع به جهان غرب و به جهان صنعتی است . همین موضع و موقع جغرافیایی حوادث ایران را در تمام دوران عمر ما و شاید مدتها قبل

از عمر ماتحت تأثیر خود قرار داده است . اگر برآنچه که در عمر ما گذشته است نظر و تأمل کنیم از قبیل حوادث مشروطیت ، قضایای جنگ بین الملل اول ، اشغال ایران در جنگ بین الملل اول ، قضیه کودتا ۱۲۹۹ و دیکتاتوری رضاشاه و اشغال ایران در جنگ بین الملل دوم ، نهضت ملی ایران به رهبری مصدق و ملی شدن صنعت نفت و کودتای مجدد ۱۳۳۲ و دیکتاتوری محمد رضاشاه و قضایای دیگری که منجر به انقلاب اخیر ایران شد درمی یابیم که سرچشمه و علت اصلی تمام آنها مربوط به همین موضع و موقع جغرافیایی - سیاسی بسیار حساس برای خود مملکت ما و برای جهان است . این موقعیتی است که از لحاظی هم ممکن است به ما قدرت بدهد و سودمند باشد و هم از جهاتی برآز مخاطره باشد . روی کار آمدن رضاشاه هم در حقیقت خودش بخاطر همین موقعیت جغرافیایی - سیاسی بود .

برای توضیح این نکته بنظم لازم میاید که بحث طولانی تری بکنیم اگرچه نمیدانم تا چه حد در این مسائل مجال صحبت داریم .

س - هر چه قدر که شما مایل باشید و اطلاع داشته باشید .

ج - برای توضیح نکته ای که اشاره کردم مثلاً مشروطیت را در نظر بگیریم این نهضت گرچه بر حسب تمام ظواهر یک نهضت ضد استبدادی بود اما در واقع هدف اصلی آن ضد استعماری بود . برای اینکه پادشاهان قاجار بخصوص از تاریخ معاهده ی ترکمنچای به بعد بکلی تسلیم سیاست امپراطوری شمال و بعد امپراطوری همسایه جنوبی شده بودند .

استعمارگران چنان در امور مملکت ما ذی اثر و ذی نفوذ بودند که دستگاه دولت ، دستگاه رسمی مملکت بی اثر و خنثی شده بود ، در ملت ایران و در افکار عمومی مردم احساساتی که ضد دستگاه استبدادی بصورت های مختلف نمایش داده می شد در واقع تجلی احساس ملی عمیق ملت ایران علیه استعمارگران آن زمان بود . مردم ایران مشروطه رایبتر از این جهت میخواستند که دستگاه حکومت دست نشانده و فاسد عامل سیاست خارجی و بالنتیجه استعمار سیاست خارجی را از میان بردارند .

همین دلیل هم بود که بلافاصله بعد از نهضت مشروطیت استعمارگران خارجی نسبت به مشروطیت ایران موضع مخالف گرفتند . دولت تزار بلافاصله حمایت از محمدعلیشاه را بیش گرفت و آنچه توانست کوشش کرد که او را نکه بدارد . محمدعلیشاه بعد از اینکه از ایران اخراج شده کمک روسها به ایران قشون وارد نمود و سالارالدوله از طرف

دیگری به تحریک آنها علیه مشروطیت قیام کرد و با اینکه در سالهای اول مشروطیت سیاست انگلیس به رقابت با دولت استعماری روس مشروطه خواهان ایران را تقویت و حمایت میکرد ولی دیری نگذشت که منافع جهانی او یا بر خورد و تصادم آنها با همدیگر ایجاد کرد که دولت استعماری انگلیس هم با دولت تزاری روس کنار بیاید و دست از طرفداری مشروطه طلبان و نهضت ملی و آزادیخواهی ایران بردارد. بطوریکه همان یکی، دو سال بعد از استقرار مشروطیت بود که انگلیسیها و روسها با همدیگر توافق کردند و قرارداد ۱۹۰۷ را راجع به تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین خودشان منعقد کردند و از آن تاریخ کارشکنی این دولت در کار ایران توسعه یافت و روزمره و همه جانبه شد.

در سالهای قبل از آغاز جنگ جهانی اول وضع ایران به جایی رسیده بود که هیچ اقدام عملی و مؤثر برای اداره ی امور مملکت، پیشرفت اصلاحات، و پیشبرد اصول مشروطیت در ایران غیر ممکن و غیر عملی شده بود. همین کیفیت و همین وابستگی بسیاری از رجال داخل مملکت و دست اندر کاران حکومت که اکثراً صاحبان القاب دوله ها و سلطنه ها آنهاییکه مرتباً وزیر و حاکم میشدند رسماً تحت الحمایه این دولتها شده بودند و هر زمان حکومت رسمی ایران میخواست نسبت به آنها اجرای قانون بکند سفارتخانه و قونسولخانه دولتهای استعماری از آنها حمایت میکردند.

چنانچه درگیری آنها با مورگان شوستر مستشار مالی آمریکا بر سر همین موضوع گرفتن مالیات از شعاع السلطنه معروف بود. این کیفیات سبب شده بود که احساس نفرت عمیقی نسبت به هر دو سیاست استعمارگر در ایران پیدا بشود. در آن زمان در پارلمان ایران همانطوریکه میدانید دو حزب وجود داشت، یکی حزب دموکرات که خیلی تندرو، خیلی ملی، خیلی اصلاح طلب و تاجیدی کم و بیش سوسیال دموکرات منش بود. یکی هم حزب اعتدال که محافظه کار تر بود. موقعی که جنگ جهانی اول آغاز شد و روسها قشون وارد ایران کردند و قشون آنها تا قزوین آمد و از قزوین هم تجاوز کرد، یک هیجان عمومی در تهران بوجود آمد. حتی احمد شاه هم حاضر شده بود که از تهران خارج بشود و به اصفهان برود. در برابر این اوضاع و حشمتزاملیون ایران چه از حزب دموکرات و چه از حزب اعتدال با همدیگر ائتلاف کردند. البته آلمانها هم در آن زمان فوق العاده فعالیت داشتند. دوره قیصر آلمان و یلهم دوم و فعالیتهای عجیب آنها بود. ملیون و مردم ایران به علت خصومتی که با سیاست استعماری روس

وانگلیس داشتند طرفدار آلمان شده بودند. ضمناً دولت عثمانی هم که يك دولت اسلامی بود در آن تاریخ با آلمان متحد بود که البته تبلیغ اتحاد اسلامی آنها هم بی تأثیر نبود. در این موقع با فعالیت‌هایی که آلمانی‌ها کردند و با وحشتی که در داخل مملکت بوجود آمده بود قضیه مهاجرت صورت گرفت. جمع کثیری از هر دو حزب از اشخاص مؤثر و نامی سیاست ایران همه يك مرتبه تهران را تخلیه کردند و به قم آمدند و از قم به اصفهان رفتند و از اصفهان به کرمانشاه رسیدند و چنانکه گفتیم حکومت مقاومت ملی را تشکیل دادند. ژاندارمری ایران که در آن تاریخ بوسیله سوئدی‌ها تعلیم داده میشد و از افسران نسبتاً درس خوانده و فوق العاده وطن دوست و طرفدار آزادی و مشروطیت تشکیل میشد اکثراً با همین افراد مهاجر همراه شدند و در برابر روس‌ها ایستادگی و جنگ‌های نمایان کردند ولی چون نیروی کافی نداشتند عقب نشستند تا اینکه به کرمانشاه رسیدند. برخلاف نیروی ژاندارمری نیروی قزاق ایران که بوسیله افسران روسی تعلیم داده میشد در همه جا و در همه موارد همراه روس‌ها و راهنمای قشون روس‌ها بودند و با آنها می‌آمدند و با آنها همکاری میکردند. این جریان نهضت مهاجرت بی شك يك نهضت ناسیونالیستی، يك نهضت ملی و وطن خواهانه بود ولی متأسفانه نهضتی نسنجیده و بی اساس بود. آلمانیها و عثمانیها در موقعیتی نبودند که بتوانند واقعاً کمک مؤثری به آنها برسانند و خود مهاجرین و مجاهدین ایران نیز فاقد نیرو و مهمات لازم بودند. روس‌ها قسمت عمده‌ی ایران را اشغال کردند. یکی دوبار با عثمانی‌ها در داخل ایران برخوردهای مهمی داشتند جلورفتند، عقب نشستند و باز جلورفتند. تا آنکه در سال ۱۹۱۷ انقلاب عظیم در داخل روسیه اتفاق افتاد و حکومت تزار و دستگاه تزار سرنگون گردید. در این تاریخ نهضت مهاجرت به نقطه‌ی پایان خود رسیده بود و قسمتی از مهاجرین چنانکه گفتیم به استانبول رفتند و بقیه آنها که در ایل سنجایی متواری و مهمان بودند پس از گرفتن تأمین از روس‌ها و انگلیس‌ها به اوطان خود مراجعت کردند.

این مقدماتی را که بنده می‌گویم شاید مطلب رایك کمی طولانی میکند ولی در توضیحات مادر روشن کردن مسائل بی اثر نیست از این جهت است که بنده ...

س - بله شما بفرمائید، مطالبی که شما لازم می بینید بفرمائید.

ج - بله. بر اثر این انقلاب دولت انقلابی روسیه گرفتار مشکلات داخلی خود و درگیر جنگ با سردارهای یاغی خود بود و متحدین اروپایی روسیه به عوامل

ضدانقلاب كمك ميکردند و دوسه سالی وضع روسيه مبهم بود . درحالی که دولت انقلابی روسيه گرفتاریهایی داشت میدان برای انگلیسها خالی شد و انگلیس ها جای روسها را در ایران گرفتند . روسها که ایران را تخلیه میکردند فرماندهی قشون آنها مثل ژنرال باراتف که فرمانده کل قوای روس بود و کلنل معروف بنام کلنل بیجراخف که از فرماندهان معروف و مؤثر آنها بودند خودشان را و فزاق های ایرانی همراه خودشان را تحت اختیار انگلیس ها قرار دادند . انگلیس ها هم که میدان را خالی دیدند از حدود ایران گذشتند و حتی به آذربایجان روسيه هم وارد شدند و سوداهای دیگری در سر داشتند که در آنجا با بلشویکها مواجه شدند و عقب نشستند و شکست خوردند و بدنبال آنها بلشویکها هم تا انزلی ورشت آمدند . در مدت این خلأ که بس از انقلاب و آشفتگی روسيه پیش آمده بود انگلستان که در ایران میدان دار و احد و مطلق شده بود و حکومتها را به میل خودش منصوب و منفصل می کرد حکومتی به دلخواه خودش بر سر کار آورد که در تاریخ مابین رسوایی و خیانت معروف است و آن حکومت وثوق الدوله بود . سودای اصلی زمامداران انگلیس در آن تاریخ يك پارچه کردن امپراطوری عظیم انگلیس از مصر تا سنگاپور بود . چون مدعی و منازع دیگری برای خود نمیدید قصد داشت که ایران بر حسب ظاهر مستقل رانیز در حلقه ارتباط امپراطوری گسترده خویش وارد کند . بدین منظور قرارداد تحت الحمایگی ۱۹۱۹ را بوسیله حکومت وثوق الدوله و نصرت الدوله فیروز که وزیر دادگستری بود و صارم الدوله که وزیر دارایی بود و دلالی و هوچیگری سیدضیاً بر ایران تحمیل کردند . در همان زمان باتدابیری شاه ایران راه اروپا بردند که در آنجا در برابر اروپایی ها و امریکائیها که مشغول بستن قرارداد و رسای بودند رضایت و قبول اورا نسبت به این قرارداد بگیرند زیرا که آن قرارداد يك قرارداد شرم آور و سارقانه بود حتی در محافل خارجی مورد اعتراض واقع شده بود چنانکه رئیس جمهوری آنوقت امریکا و یلسون هم نسبت به آن اعتراض کرد که این راهم شمالاً بد اطلاع دارید .

س - بله . در ضمن شما اینجا صحبت از احمدشاه که کردید من میخواستم يك سئوالی از شما بکنم و آن اینست که من بارها شنیدم و خواندم که احمدشاه از انگلیسها ماهیانه حقوق دریافت میکرد ، آیا این مطلب صحت دارد؟ یعنی منظور من اینست که آنچنان که میگویند که احمدشاه آدمی آزاد میخواه و پادشاهی بود و موکرات و مشروطه خواه ، آیا این حرفها چندان حقیقت ندارد؟ میخواستم ببینم که شما در این مورد اطلاعی دارید؟



ج - احمدشاه تا آنجائیکه بنده اطلاع دارم آدم ضعیفی بود. آدمی ترسو و بعلت ثمن و چاقی فوق العاده ای که داشت بیمار و بیحال بود. اما از لحاظ مالی آدم درستی بود. دزدی و مداخله در امور مالی و یا تحصیل ثروت فوق العاده از او در ایران دیده نشد. در آن زمان دولت‌های ایران مخصوصاً دولت وثوق الدوله که این قرارداد را بسته بود ماهیانه از انگلیسها برای چرخاندن کار خودشان و برای کارهای سیاسی شان پول میگرفتند. یکی از کارهای عمده آنها این بود که در میان احزاب و باقی ماندگان احزاب تفرقه بوجود بیاورند و زمینه را برای قرارداد درست بکنند و انتخابات مجلس چهارم را هم در همان سالهای فترت مجلس به آن منظور کردند که يك عده وکلای موافق با قرارداد انتخاب بکنند و روزنامه ها و احزاب را هم موافق با آنها بکنند. این بود که در داخل حزب دموکرات در داخل آنها تیکه در تهران مانده بودند خیلی فعالیت کردند مخصوصاً نصرت الدوله که يك سازمانی، طرفدار خودشان بوجود بیاورند و حزب دموکرات در آن موقع به دو دسته تقسیم شدند به تشکیلاتی و ضد تشکیلاتی. ضد تشکیلاتی که رهبر آنها مرحوم سید محمد کمره ای بود آنها بی بودند که ملی بودند و میدانستند آن کارگردانهای که میخواهند حالات تشکیلات بدهند کسانی هستند که میخواهند برای نصرت الدوله و وثوق الدوله کار بکنند. باری احمدشاه را که انگلیسها و آن حکومت به اروپا بردند و با همه ضعف و ناتوانی و بیحالی که داشت این آخرین پادشاه قاجاریه این نیک نامی را برای خودش حفظ کرد که مطلقاً درباره آن قرارداد يك کلام در مهمانیها و مجالس آنجا بر زبان نیاورد و این یکی از عقده های سیاست انگلیس علیه او بود.

بعلت اینکه مردم ایران مقاومت شدید در برابر قرارداد کردند و بعلت اینکه حکومت انقلابی در روسیه استقرار یافت و آن سردارها و یاغی ها از بین رفتند و دیگر اجرای آن قرارداد ۱۹۱۹ و اتصال امپراطوری از مصر تا سنگاپور به آن صورت عملی نبود، انگلیسها در این موقع به فکر و تدبیر دیگری افتادند. و آن این بود که در مقابل این فکر و این نهضت انقلابی جدید که در روسیه بوجود آمده از فنلاند تا ژاپن سلسله و زنجیره های دفاعی بوجود بیاورند. بنابراین لازم بود که در ایران يك نیرویی بوجود بیاید که از يك طرف هم از بروز و ظهور سازمانها و حرکتها و هیجانهای انقلابی و آزادیخواهی و استقلال طلبی جلوگیری کند و هم از طرفی سدی در برابر رسوخ این فکر انقلابی باشد که در شوروی بوجود آمده است. از همان آغاز مشروطیت و در جریان جنگهای

جهانی اول بر مشروطیت ایران لطمات بزرگ وارد آمده بود، جریان مهاجرت بکلی بی اثر، احزاب پراکنده و بی اعتبار شده و از مشروطیت نتایجی که انتظار میرفت حاصل نشده بود. معذالک این امیدویقین بود که اگر در پایان جنگ نیروهای خارجی از ایران بیرون رانند و استقلال طلبی و آزادیخواهی و بخصوص با تجربیاتی که از انقلاب سوسیال دموکراسی آلمان و انقلاب روسیه بوجود آمده بود نهضت آزادیخواهی و استقلال طلبی مردم به کیفیت دیگری احیاء شود و در واقع نهضت مشروطیت را تکمیل بکند. با توجه به این نکته این اندیشه برای کارگردانان انگلیسی که در آن تاریخ ایران را تحت اشغال نظامی خود داشتند قوت گرفت که باید در ایران یک حکومت مقتدر ولی انقلابی نمایند و سر کار بیاورند. حکومتی که بتواند خودش را در مقابل مردم به یک صورت ترقی خواه نشان بدهد، تصمیم یا بهتر بگوئیم توطئه بر این قرار گرفت که این حکومت بر اثر یک کودتا بوجود بیاید چون نیروی ژاندارمری بعلت سوابقی که با میلیون داشت مورد اعتماد نبود بنابراین میبایستی این کار بوسیله قزاق ها صورت بگیرد. در میان قزاق ها در آن زمان افسرانی سابقه دار و ترو با درجه بالاتر از رضاخان بسیار بودند. بسیاری اشخاص از رهبران سیاسی و مذهبی ما معتقد هستند که رضاخان را که از اول انگلیس ها برگزیدند تمام مراحل آینده او را پیش بینی کردند. مثل اینکه پیش بینی شده بود که ایشان باید اول بعنوان رئیس دیویزیون قزاق، بعد بعنوان وزیر جنگ، بعد بعنوان نخست وزیر، بعد بعنوان خواهان جمهوریت فعالیت بکنند تا به پادشاهی و دیکتاتوری برسند. ولی اینها به نظر من ناشی از ساده لوحی و ناشی از اتکالی بودن ما و ناشی از عقده ها و کینه هایی است که در مانسبت به خارجی ها و افراد هست و با واقعیت تطبیق نمیکند. کارگردانان کودتا با اشخاص مختلف صحبت کردند. حتی معروف است که با امیر موثق نخجوان هم مذاکره ای در این باره بعمل آوردند ولی او افسری محافظه کار و ترسو و مقرراتی بود، چنانکه بعداً هم نشان داد. در آن موقع ژنرال بزرگ انگلیسی که فرمانده نیروی انگلیس در ایران بود و بعداً رئیس کل ستاد انگلستان شد ژنرال ایرنساید در بین افسران قزاق شخصی را انتخاب کرد و به توطئه گران کودتا معرفی نمود آن شخص رضاخان سردار سپه بود.

این انتخاب صرفاً بر اثر تصادف و برای این بود که آن کودتا صورت بگیرد اما تاریخ نشان داد که نظر او در تشخیص کفایت و توانایی این شخص درست بوده است. صحیح است که انگلیسها در سالهای اول از نقش او در ایران حمایت و پشتیبانی کردند

ولی در حقیقت کاردانی و کوششهای خود او بود که او را بعداً به مراحل دیگری تا پادشاهی رساند. بهر حال زمینه این کودتا فراهم شده بود و موقعی که قزاقها وارد پایتخت شدند بقدری زمینه آمده شده بود که بدون برخورد با هیچگونه تصادفی وارد تهران شدند و مراکز حساس را تصرف و شروع بدستگیری اشخاص کردند. البته این حکومت می بایستی خودش را ترقیخواه، انقلابی نما، ضد آن قرارداد ۱۹۱۹، طرفدار قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی و ضد اشرافیت، ضد سرمایه داری، طرفدار طبقات کارگرو زحمتکش معرفی نماید کسی که برای اینکار انتخاب شده بود همان سید هوچی دلال قرارداد ۱۹۱۹ و ستایشگر همان قرارداد یعنی سید ضیاء طباطبایی بود. او شروع به هوچیگری کرد و تمام صاحبان القاب دوله و سلطنه را دستگیر و زندانی کرد. عده ای از شاهزادگان قاجار را گرفت، عده ای از سرمایه داران را گرفت، جمعی از افراد سیاسی و احزاب را گرفت و نطق ها و هوچی گری ها کرد. ولی در واقع لبه تیز کودتا در نظر کودتاگران در آن موقع بر ضد احمد شاه بود که از یک طرف میخواست مطابق با قانون اساسی و مشروطیت رفتار بکند و حاضر به ترتیب دیگری نمیشد و بعد هم با قرارداد ۱۹۱۹ موافقت نکرده بود. سید ضیاء الدین ضد شاه بود و احمد شاه نیز نسبت به او نفرت داشت. از کاردانی های رضاخان یکی این بود که در آن موقع با اینکه فقط عنوان فرماندهی قزاق داشت ایستادگی و مقاومت کرد و با قدرت و زور آزمایی خودش اولاً وزیر جنگ بیکفایت سید ضیاء را از کار برکنار کرد. سید ضیاء شخصی را بنام مازور مسعود خان کیهان که نه جزو تشکیلات قزاق بود و نه جزو تشکیلات ژاندارمری وزیر جنگ کرده بود. ولی رضاخان در ظرف چند روز او را برکنار کرد و خودش وزیر جنگ مقتدر شد و چون تشخیص اختلاف بین شاه و سید ضیاء نخست وزیر را میداد جانب شاه را گرفت. از طرف دیگر آن توطئه گران و مسببین خارجی کودتا چون هوچی گری ها و انقلابی نمائیهای سید را تحریک کننده و مضر و منفی تشخیص میدادند از حمایت او دست کشیدند.

این بود که در یک شب و بناگهان همان رضاخان سردار سپه مأمور شد و به سید ضیاء حکم انفصالش را داد و او را از ایران تبعید کرد و قوام السلطنه را که والی خراسان بود، و به تهران برای زندانی شدن فرستاده میشد در بین راه به نخست وزیر انتخاب کردند. رضاخان در این موقع وزیر جنگ ایران است، وزیر جنگی است که قدرت خودش را کاملاً نشان داده است تمام حکومتیایی که بعد از سید ضیاء بر سر کار آمدند او را در سمت

خودابقاً کردند. قوام السلطنه همانطوریکه بعداً هم نشان داد يك نخست وزیر توانا و فهمیده بود. در آنموقع هم که از راه رسید و نخست وزیر شد جوان تر و توانا تر بود ولی در مقابل رضاخان نتوانست مقاومت بکند. رضاخان که حضرت اشرف مطلق شده بود به توسعه و تحکیم تشکیلات خود و به حفظ قدرت خویش پرداخت و هر جا مخالفتی با خودش میدید بانیروی تمام سرکوب میکرد، روزنامه هایی که مخالفش بودند سرکوب شدند حتی چند نفر از روزنامه نگاران آن زمان را گرفت و به چوب بست . بطور کلی وحشتی آفریده بود که کمتر کسی در برابر او قدرت عرض وجود داشت . در سمت وزارت جنگ اولین کاری که کرد این بود که چند اداره مهم وصول مالیات راضیمه وزارت جنگ نمود تا از جهت مصارف قشون تامین و استقلال کامل داشته ، محتاج به این نباشد که دست بسوی دولتهای وقت دراز بکند . این استقلال مالی استقلال قدرت هم به او داد . بعد از آن سازمان ژاندارمری را که تا آن زمان رقیب تشکیلات قزاق محسوب میشد، به وزارت جنگ منضم نمود و سازمان واحدی برای نیروی نظامی ایران بوجود آورد . ارتش ایران را به پنج لشکر تقسیم کرد و هر قسمت از شمال و جنوب و شرق و غرب را تحت فرماندهی يك امیر لشکر قرارداد - امراً لشکر از قزاقان مورد اعتماد خود انتخاب کرد مانند احمد آقامعروف به قصاب لرستان برای امارت لشکر غرب .

س - سپهدامیر احمدی .

ج - بله سپهدامیر احمدی . امیر لشکر خراسان جانمحمدخان معروف بود ، امیر لشکر شمال طهماسبی بود و دیگران ، امراً لشکر دیکتاتورهای نظامی استانها و شهرستانها محسوب میشدند . در ابتدای کودتانهضت های مقاومتی در مقابل حکومت دیکتاتوری میشد . یکی از آنها نهضت مرحوم کلنل محمدتقی خان پسیان رئیس ژاندارمری خراسان بود که نیرویی گرد آورد و خیلی هم محبوب مردم بود و امید این بود که بتواند کاری بکند ولی با مخالفتهایی که با او شد و بیایی بروایی هایی که داشت در جنگ با ایلات و عشایر خراسان ایل زعفرانلو قوچان در میدان جنگ متأسفانه کشته شد و نهضت او بکلی بی نتیجه ماند . از طرف دیگر نهضت جنگل میرزا کوچک خان در اینموقع دچار تفرقه شده بود بطوریکه همه از دور او پراکنده شده بودند و رضاخان نتوانست خالو قربان معروف را به سمت خودش بکشد و افراد دیگری هم از کمونیست ها و چپی ها که با میرزا کوچک خان بودند از دور او پراکنده شدند ، و آن

جوانمرد فداکار آواره شدوبه وضع ناگواری ازین رفت . بنابراین بااین کیفیت روز بروز وضعیت رضاخان محکمتر و مستحکمتر میشد . در اینموقع دوره ی چهارم مجلس يك دوره برگشت به اصول مشروطیت حساب میشد ولی خود این مجلس با کیفیتی انتخاب شده بود که غیر از وکلای تهران که مردم انتخاب کرده بودند غالب نمایندگان شهرستانها در دوره های مختلف بوسیله وبامداخله دولتها و مخصوصاً بیشتر برای موافقت با قرارداد ۱۹۱۹ انتخاب شده بودند و آنها قابلیت اینکه بتوانند يك هیجان و حرکت و نهضت ملی در دنباله وبه تکمیل مشروطیت بوجود بیاورند و در مقابل قدرت دیکتاتوری مقاومت کنند نداشتند این بود که رضاخان روز بروز نیروی خود را قویتر میکرد و حکومتهای مختلف از جمله حکومت مستوفی الممالک ، حکومت مشیرالدوله و حکومت های مجدد قوام السلطنه ، مشیرالدوله هیچ يك نتوانستند تغییری در وضع و قدرت او بدهند تا اینکه رضاخان موفق شد يك کیفیتی احمدشاه را از ایران بدرقه کند و به خارج بفرستد و در زمانی که احمدشاه در خارج بود علیه حکومت مرحوم مشیرالدوله يك قیام ساختگی از یکعده مردم او باش و بازاری بوجود آورد که مشیرالدوله ناچار به استعفا شد وقتی که مشیرالدوله استعفا داد احمدشاه ، یقیناً با تاکید و فشار و توصیه هایی که از خارج به او میشد ، حکم نخست وزیری برای سردار سپه فرستاد . در این زمان کم کم سردار سپه رضاخان شروع به تحکیم موضع خودش بعنوان شخصیت اول و منحصر بفرد ایران کرد و کسی را که در برابر خود میدید که باید ازین بردهمان شاه بود . احمدشاه هم در خارج متوجه این جریان گردید . او هم در داخل مملکت اقدامات و تحریکاتی کرد . از آن جمله با خزعل و باوالی لرستان ارتباط یافت ولی فاتحه ی سلطنت احمدشاه خوانده شده بود . خزعل باخفت و خواری تسلیم شد و والی به بغداد گریخت . دوره چهارم مجلس که به پایان رسید در انتخابات دوره پنجم دستگاه دیکتاتوری طوری عمل کرد که به استثنای شهر تهران که انتخاباتش آزاد و رئیس انجمن نظارتش مرحوم مشیرالدوله بود در رجال مورد توجه مردم مانند دکتر مصدق و مشیرالدوله و مستوفی الممالک و موتمن الملك و مدرس و سلیمان میرزا و غیره انتخاب شدند در شهرها و نواحی دیگر تقریباً یکپارچه اشخاصی بوسیله عوامل لشکری و کشوری رضاخان انتخاب شدند که همه تابع نیات و اراده ی او بودند .

در این زمان فکر اول رضاخان سردار سپه نخست وزیر این بود که جمهوریت در ایران

بوجود بیآورد و خود اور رئیس جمهور مملکت بشود، علاوه بر نیروی نظامی که در اختیار مطلق او و علاوه بر نمایندگان صوری مجلس که تسلیم محض بودند، عده کثیری از هوچیها و سردمداران محلات و روزنامه نگاران راهم پیرامون خود جمع کرده بود که از آن جمله یکی از آن هوچی ها و عوامل خود فروخته ی او علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ بود که مقالات ضد احمد شاه و علمداریش برای جمهوریت معروف و مشهور است .

نهضت جمهوری خواهی رضاشاه رامن درست بخاطر دارم . در آن تاریخ من دانشجوی مدرسه سیاسی بودم . این قیام بقدری نزدیک به کامیابی شده بود که هر کس تصور میکرد در ظرف چند روز دیگر به نتیجه میرسد و جمهوریت اعلام میشود، ولی در برابر آن مقاومت سختی از طرف مردم شد که بعضی از زعمای مملکت مخصوصاً مرحوم مدرس و اقلیت مجلس و بعضی از روحانیون بزرگ قم محرك آن بودند. یاد دارم در اجتماعی که آنروز علیه رضاخان میشد عده فوق العاده کثیری از مردم در میدان بهارستان جمع شده بودند که بناگهان قزاقها حمله آوردند و مردم را با شدت و خشونت هر چه تمامتر مضروب و پراکنده کردند که بخود منم در آن جریان ضربتی وارد آمد. ولی رضاخان در آنروز با عده نظامی وارد مجلس شد و دستور داد مردمی را که داخل مجلس بودند بکوبند و بزنند و بیرون کنند.

س - یعنی نمایندگان را؟

ج - نخیر، مردم تظاهر کننده را که وارد مجلس شده بودند بزنند و بعد وقتیکه وارد سرسرای مجلس شد به علت بی حرمتی به مجلس مورد اعتراض نمایندگان مجلس مخصوصاً رئیس مجلس مرحوم موتمن الملك قرار گرفت و او با هوشیاری و زرنگی که داشت خود را تسلیم مجلس نشان داد و از در عذر خواهی درآمد و از آنجا بصورت استعفا و کناره گیری به ملکی که در نزدیکی تهران داشت و معروف به بومهن است رفت و دستور محرمانه و مخفی به امیر لشگرهایش داد که از طرف آنها اعلامیه ها و اتمام حجت هایی علیه مجلس صادر بشود، اتمام حجت هایی بدین معنی که اگر نسبت به فرمانده ما و زعمیم ملت و نسبت به این ناجی مملکت مخالفت بشود ما چاره ای جز این نداریم که محل خدمت خود را ترک کنیم و بان نیروی خود به پایتخت بیائیم که از آن جمله تلگراف تند و تهدید آمیز امیر لشگر غرب احمد آقا معروف است . باتلگرافاتی که رسید در واقع مجلس بحالت تسلیم درآمد و بالاخره بارضاخان سازش کردند و او را دوباره

برگرداندند و به نخست وزیر و بکارش پرداخت . مدرس هم برای اینکه او را راضی و قانع کند قانونی از مجلس گذراند که فرماندهی کل قوا که در قانون اساسی بنام شاه است به شخص رضاخان تفویض بشود زیرا رضاخان شکایت داشت که شاه در حق او کارشکنی میکند . مدرس میگفت این وسیله ای است که او را ساکت بکنیم پس از این جریان وضع برگشت و رضاخان یکبار به طرفداران خودش دستور داد که چون معلوم شد که ملت خواهان جمهوریت نیست من از تمام دوستداران حامیان و پشتیبانان خودم میخواهم که آنها هم از این مسئله صرف نظر نکنند و دیگر چیزی راجع به جمهوریت نگویند و ننویسند که آنوقت علی دشتی مدیر روزنامه شفق سرخ دچار وضع ناراحتی شد که بتواند جریان گذشته ی خود را به طریق ماست مالی بکند . از این تاریخ رضاخان به این فکر افتاد یا انداخته شد که بجای جمهوریت برای خود تشکیل سلطنت بدهد . شکی نیست که خارجیان هم او را به این فکر هدایت کرده اند . س - این تظاهری که به آن اشاره کردید آیا آن تظاهر علیه شخص رضاخان بود یا علیه فکر جمهوری بود؟

ج - بظاهر علیه فکر جمهوری بود .

س - ولی در باطن علیه رضاخان بود .

ج - بله علیه رضاخان بود . ولی مردم طوری تحریک شده بودند که بر ضد جمهوریت آن زمان تظاهر میکردند و شعار میدادند . بالاخره در همین مجلس پنجم بود که قانون معروف خلع سلسله قاجاریه را به تصویب رساندند . کسانی که محرمانه و مخفیانه این کار را گردانی میکردند و از نمایندگان مجلس امضاً میگرفتند در درجه اول تیمورتاش و مرحوم داور بودند .

س - نصرت الدوله ؟

ج - نخیر .

س - ایشان در مجلس نبودند ولی بیرون باهم همکاری میکردند .

ج - همکاری باهم میکردند . وهم چنین تاحد زیادی سلیمان میرزای اسکندری و تدین . آن روزی که این قانون را قبلاً در منزل رضاخان ترتیب داده و وکلاً مجلس رایگی یکی برده و امضاً گرفته بودند و قرار بود که روز بعد به مجلس بیاورند مرحوم مستوفی الممالک به مجلس نیامد ، مشیرالدوله و مؤتمن الملك هم نیامدند . ولی دکتر مصدق به آنها گفته بود که نماینده ملت مثل يك توپچی است . دولت يك عمر

به تویجی حقوق می‌دهد برای اینکه یکروز توپ خالی کند. این ملت برای این مارا انتخاب کرده است که یکروز از حقش دفاع کنیم و اگر آنروز دفاع نکنیم مثل اینست که از تمام وظیفه‌ی خود شانه خالی کرده ایم. این بود که او به مجلس آمد. در جلسه مجلس حسین علا و مرحوم حاج میرزایحیی دولت آبادی و مرحوم مدرس مخالفتی کردند و از مجلس بیرون رفتند ولی کسی که ایستاد و شجاعانه آن نطق معروف را کرد دکتر مصدق بود که گفت، این مقدمه دیکتاتوری است و من اگر دستم را قطع بکنند به حکومت دیکتاتوری تن نمیده‌م و این برخلاف قانون اساسی است. پایه محبوبیت عظیم و رهبری مسلم مصدق از همین جا نهاده شد.

س - دکتر مصدق برخلاف مدرس با فرماندهی کل قوای رضاخان هم موافق نبود و مخالفت کرده بود.

ج - در واقع این نکته را من یاد ندارم و متأسفانه در زمانی هم که همراه دکتر مصدق زیاد بودم و از گذشته می‌پرسیدم بخاطر ندارم راجع به این موضوع پرسیده باشم. س - بعد هم ایشان در سخنرانی شان می‌گویند که اگر یکنفر را هم نخست وزیرش بکنید، هم فرمانده کل قوایش بکنید و هم اینکه شاه اش بکنید این محققا جز دیکتاتوری چیز دیگری نمیتواند باشد.

ج - بله. مصدق اصولاً اینطور بود. ولی درباره آن قانون راجع به فرماندهی کل قوا درست یادم نیست ترتیب آن به چه کیفیتی بوده. شاید آنموقع من در تهران نبودم. بهر صورت رضاخان بعد از آنکه پادشاه شد یک پادشاه دیکتاتور مطلق شد و تمام مخالفین خود را بتدریج از بین برد. مرحوم مدرس را زندانی کرد، مصدق را زندانی و تبعید کرد و در واقع دیگر کسی در مقابل او نماند. در آن میان جمعیتی که لطمه خورد و آسیب دید و شخصیتی که شکست سیاسی خورد و از میدان خارج شد و از نظر مردم افتاد سلیمان میرزا اسکندری و حزب اجتماع یون یا با اصطلاح سوسیال دموکراتهای ایران بودند. رضاخان موقعی که نخست وزیر شد این حزب را به همکاری گرفت. سلیمان میرزا را وزیر فرهنگ کرد، صور اسرافیل را وزارت دیگری داد، بعضی از افراد دیگر این حزب را وزیر کرد، سید محمد صادق طباطبایی را سفیر در ترکیه کرد و چند مدتی آنها را وسیله دست خود قرارداد. سلیمان میرزا هم موقعی که وزیر فرهنگ بود در طرفداری هایش نسبت به رضاشاه حرفهایی می‌زد و اقداماتی می‌کرد که فوق العاده به زیان او بود. از آن جمله در برابر فرهنگیان گفته بود، من وزیر فرهنگ



جهل هزارسرنیزه هستم .

من شخصاً به سلیمان میرزا خیلی علاقه داشتم زیرا استاد من بود ولی این سازش بادیکتاتوری لطمه جبران ناپذیری بر او وارد آورد چنانکه در دوره ششم که انتخابات تمام شهرستانها فرمایشی بود ولی انتخابات تهران رارضاخان باینکه پادشاه بود آزاد گذاشت و مدرس انتخاب شد، دکتر مصدق انتخاب شد ولی سلیمان میرزا اسکندری رأی نیاورد و از نظر مردم افتاد و جاهش بکلی از بین رفت . این یکی از لطماتی بود که در ایران به ملیون و به رهبران احزاب پیشرو وارد آمد که از این پیش آمدها متأسفانه مکرراً اتفاق افتاده است .

حالا اگر ما بخواهیم در مورد رضاشاه يك نتیجه گیری و قضاوتی بکنیم باید بگوئیم در واقع رضاشاه هم اثرات مثبت و هم اثرات منفی بسیار بزرگ در ایران داشت . از آثار مثبت او این بود که او با ملوک الطوائفی و خان خانی و قوای عشایری و قدرتهای عشایری به کلی در افتاد و از همان زمان وزارت جنگش به سرکوبی آنها پرداخت . در واقع عشایر ایران و نیروی ایلخانگیری و قوای عشایری رارضاشاه از بین برد . باینکه خود منم از يك ایل هستم و صدمه فوق العاده از این جهت بر خانواده من وارد آمده است . چنانکه عموهای من سه سال تمام در زندان همدان رضاشاه با وضع بسیار موهنی زندانی بودند و خانواده ام تمام تحت فشار قرار گرفتند و لطمات فوق العاده بر آنها وارد آمد اما من باید بگویم که این اقدام رضاشاه در تحول اجتماعی ایران يك عمل مؤثر و لازمی بود برای اینکه يك کشوری که دارای عشایری باشد که مسلح باشند و بتوانند در مواقعی خود سری کنند و هر رئیس ایل در داخل ایلش هم فرمانده باشد و هم حاکم باشد و هم قاضی باشد این بایک سازمان ملی و اجتماعی مترقی و بخصوص با مشروطیت و دموکراسی نمیتواند تطبیق و انطباق داشته باشد . مشروطیت ما يك نهضت ملی و آزادیخواهی بود ولی در يك زمینه اجتماعی صورت گرفت که شرایط برای رشد و نمای آن کاملاً فراهم نبود . در آن موقع خزعل ها، صولت الدوله ها، امیر اعظم کلهر ها و سرداران بختیاری و والی لرستان و رؤسای ایلات کرد اینها هر کدام در داخل خودشان يك حکومتی بودند . در چنین بافت اجتماعی نظام دموکراسی قابل استقرار نیست و همین هم سبب شد که در سالهای مشروطیت انجمن های ایالتی و ولایتی تنها بصورت نمایشی در بعضی از شهرها از جمله تبریز و رشت دایر شدند در جاهای دیگر اصلاً انجمن محلی بوجود نیامد و نمیتوانست بوجود بیاید و مؤثر باشد . رضاخان

با پشتکار تمام و باید اضافه کنم بایرجمی تمام عشایر اسرکوب کرد. نسبت به بعضی از آنها تعدی و تجاوز فوق العاده و ظالمانه بود. رؤسای لر را تقریباً عموماً قتل عام کردند، صولت الدوله قشقایی را کشتند، خزعل را به آن ترتیب نابود کردند و رؤسای عشایر کرد را در بدر و آواره ساختند. شیوه عمل ظالمانه بود ولی بر انداختن نظام ملوک الطوائفی و اینکه پایگاه خان خانی از بین برود و حوزه های عشایری در داخل اجتماع مملکت مشمول مقررات عمومی کشور بشوند یک نکته مثبت و در امنیت مملکت هم خیلی مؤثر بود. امنیت جاده ها و راهها و تجارت آمد و شد در دوره رضاشاه تأمین شد و خود این امنیت موجب بود که امور اقتصادی و تجارت رواج و رونق پیدا کند و کم صنعت در مملکت ما بوجود آید و پایه صنعت گذاشته شود. صنعت نساجی ایران، صنایع قند ایران از آن زمان آغاز شدند. یکی از کارهای مثبت او همین راه آهن سرتاسری بود که بدون قرض خارجی و فقط با درآمدهای داخلی ...

س - مالیات بر قند و شکر.

ج - مالیات بر قند و شکر کشیده شد که فوق العاده مؤثر بود.

س - آقای دکتر من میخوام یک سوال از حضورتان بکنم. برای اینکه یکی از جامعه شناسان ایرانی اخیراً مقاله ای نوشته و در آنجا راجع به این مطلبی که الان شما اشاره فرمودید بعنوان یکی از کارهای مثبت رضاشاه یعنی در واقع از بین بردن قدرت عشایر ایران صحبت کرده و مسئله ای را مطرح کرده است که اصولاً ساخت و بافت جامعه شناسی ایران بر اساس دورکن استوار بوده است. یکی در واقع ایلات عشایر بودند و یکی دیگر واحدی بوده است. او اصلاً سلسله پهلوی را متهم به این میکند که در واقع این دو واحد اجتماعی ایران را کوشش میکرده که از بین ببرد. همانطوریکه رضاشاه کوشش میکرد که آن واحد اجتماعی ایران را یعنی در واقع ایلات و عشایر را همانطوریکه شما اشاره فرمودید با قساوت تمام از بین ببرد پسرش هم با همین اصلاحات ارضی که مطرح کرده بود کوشید که آن واحد اجتماعی دیگر ایران را یعنی اصولاً واحدی را در ایران نابود کند. سوال من حالا اینست که آیا بهتر نمیبود بجای اینکه با آن قساوت عشایر و ایلات از بین برده بشوند در واقع آن اصلی که در قانون اساسی هست یعنی شوراهای ایالتی و ولایتی در ایلات عشایر ایران مستقر و تقویت میشد؟ آیا دموکراسی از این طریق بهتر تأمین نمیشد؟

ج - عرض کنم در جواب سوال شما که دو قسمت است: یکی راجع به عشایر دوره

رضاشاه ویکی راجع به ده دوره پسرش محمدرضاشاه . درباره قسمت اول عشایر متأسفانه با وجود نظام و بافت اجتماعی عشایری استقرار نظام دموکراسی غیرممکن بود و آن قانون انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی و اوقعا قابلیت اجرا نداشت مگر اینکه يك نهضت مردمی و انقلابی مداومی علیه گردنکشانى که در آن زمان طالب حفظ امتیازات و قدرتهای استبدادیشان بودند وجود میداشت و در میان مردم عمل میکرد . هر نظام ملی و دموکراسی واقعی و حقیقی که میخواست ایران را به پیش بردمیباستی حتما بافت ایلخانی گری جامعه را به يك کیفیتى ازین برد . البته آن شدت عمل و خشونتى که رضاشاه بخرج داد شاید لازم و ضرورى نبود . در ضمن هم باید انصاف داد که متأسفانه رؤسای ایلات و عشایر هم از درك این کیفیت عاجز بودند . یعنی چنان به قدرت خودشان ، و به آن زندگى خو گرفته و معتاد بودند که حاضر نبودند به آسانی سلاحهای خودشان را زمین بگذارند و خود را جزو افراد عادی مملکت و جزو تقسیمات جغرافیایی کشوری بکنند . هر نظامی که پیش میآید کم و بیش با این مشکل مواجه میگردد .

س - یعنی برداشت من از صحبت شما اینست که اگر کوشش میشد که انجمن های ایلاتی و ولایتی در میان آن ایلات و عشایر تشکیل بشود این عملا قابل اجرا نبود بخاطر اینکه آنها خودشان هر کدام در واقع يك رضاشاه بودند در ایل و يك چنین چیزی را اجازه نمیدادند .

ج - همین است ، بله درست است . و در شهرها هم نمیشد اینکار را با آن کیفیتى که بود عمل کرد . منتهی مخالفت با خان ها و ازین بردن خان خالی که يك امر ضرورى برای ایجاد يك مملکت و يك ملت واحد بسیط منضبط بود با کوبیدن رسم ایلات و عشایر که عبارت از ییلاق و قشلاق کردن و چادر نشینی آنها بود ضرورت کامل نداشت چون این شیوه ی زندگى ییلاق و قشلاق کردن و کوچ کردن و چادر نشین بودن را کیفیت زندگى اقتصادی و گله داری آن زمان بر این مردم تحمیل کرده بود و تا زمانی که يك کیفیات اقتصادی و اجتماعی فراهم نمیشد که آن مردمی که هزارها خانوار مثلا دنبال چند هزار گوسفند میافتند و از مناطقی به مناطق دور دست میبرند ، احتیاج به این نداشته باشند که همه حرکت کنند و فقط چند خانوار کافی باشد که احشام را بیک وسیله ای حرکت بدهند و بقیه در شهرها و دهات بکارهای اقتصادی و کشاورزی و صنعتی و تجاری و خدمات دیگری پردازند . تا چنین شرایطی فراهم

نمیشد اینک که بخواهند بزور از کوچ نشینی جلوگیری بکنند عملی بود ظالمانه و مخرب . رضاشاه در نیتی که با سرکوب ایلخانان داشت در ضمن این رسم چادر نشینی راهم سرکوبی میکرد و از این جهت به گله داری و ثروت احشام کشور لطمات زیادی وارد آورد . این از این جهت . اما راجع به دهات و زمینداری در زمان محمدرضاشاه . این یک قدری جنبه های مختلف و متفاوت دارد و اگر اجازه بدهید و در خاطر تان بماند بعدا به این موضوع خواهیم رسید زیرا از مسائلی است که باید درباره اش بحث بشود .

س - بله من خوشوقتم که به این اشاره فرمودید چون منم میخواستم از خدمتتان خواهش کنم که این رامو کول کنید به موقعی که راجع به محمدرضاشاه صحبت میکنید . بس فعلا ما برمیگردیم به همان مطالبی که مربوط به زمان رضاشاه بود . ج - عرض کردم جنبه های مثبت رضاشاه یکی همان بود که گفتم . ایجاد امنیت بود ، بر انداختن نظام ایلخانی گری بود ، توجه به امور اقتصادی بود ، واقعیتش اینست که اقتصاد ایران بر اثر همین اوضاع و احوال خود بخود پیشرفتهایی کرد بطوریکه بخاطر دارم در سالهای اول یعنی در سالهای ۱۳۰۴ - ۱۳۰۳ بودجه مملکت ایران بیست تاییست و چهار میلیون تومان آنوقت بود . در سال آخر رضاشاه یعنی در سال ۱۳۱۹ که بودجه ۱۳۲۰ رابه مجلس دادند به سیصد میلیون تومان یعنی ده برابر بیشتر آن زمان رسیده بود .

س - راجع به پیشرفتهای اقتصادی توضیح میدادید . ج - بله توضیح میدادم که تحولات اقتصادی قابل توجهی در این دوره پیش آمد و یکی از این تحولات گرفتن امتیاز نشر اسکناس از بانک انگلیسی و در دست گرفتن اختیارات پولی بدست خود دولت ایران بود و بعد تثبیت قدرت خرید پول ایران که روی هم رفته وضع ثابت و سالمی در دوره رضاشاه داشت . زمانی که ارزش پول ریال ایران در برابر پولهای خارجی سقوط کرد دولت قانونی بنام انحصار تجارت خارجی گذراند . این قانون در واقع تجارت خارجی را در انحصار دولت قرار نمیداد بلکه به دولت اجازه داد که تجارت خارجی و واردات خارجی را سهمیه بندی و تهارتی کند و برای واردات سهمیه هایی معین کند و در حدود آن سهمیه ها به بازرگانان اجازه ورود بدهد که حتی الامکان مقدار واردات متعادل و متناسب با صادرات باشد و از طرف دیگر بعضی از محصولات درجه اول و مورد نیاز عموم را در اختیار دولت قرار داد که از آن

جمله قند و قماش بود و بدین ترتیب تعادل و پیشرفتی در وضع بازرگانی ایران حاصل شد، بانک ملی راهم که یکی از آماں درجه اول صدر مشروطیت بود وجود آوردند. این بانک بتدریج تا سال ۱۳۲۰ در سراسر ایران توسعه ی کافی یافت و بصورت يك مؤسسه اقتصادی و مالی مؤثری در داخل مملکت درآمد. دیگر از کارهای مثبت دوران رضاشاه کارهایی بود که در مورد عدلیه و قوانین مربوط به امور حقوقی ایران کردند. همانطوریکه میدانید قانون مدنی ایران در این زمان تدوین گردید، قانون جزا در این زمان بود. مهمتر از اینها شاید قوانین ثبت املاک، ثبت اسناد و ثبت احوال بود که نظم و ترتیبی به این امور داد و امور ثبتی را از دست صاحبان محاضر آخوندی خارج کرد.

س - معمار اینها پیشرداور بود؟

ج - البته رضاشاه از چند نفر از وزرای کافی استفاده کرد که بنظر بنده کافی ترین و کاردان ترین آنها شخص داور بود که چه در عدلیه اش خیلی کار کرد و چه در وزارت مالیه اش خیلی خدمت کرد. او مردی بود پیر کار و مبتکر. بعضی هان نسبت به مرحوم داور بعلت اینکه از کارگردانان زمان دیکتاتوری بود بدگویی میکنند ولی خود من شخصا او را از عناصر مفید و مثبت مملکت میدانم. آدمی بود که بعد از ده دوازده سال وزارت مداوم موقعی ناچار به خودکشی شد و خودکشی کرد از دارایی و اموال هیچ چیز نداشت. افراد مؤثر دیگری هم در خدمت رضاشاه بودند ولی هیچکدام به سطح او نرسیدند. تیمورتاش هم آدم خیلی مؤثری بود در دوره وزارت دربارش، مقتدر مدیر و کاردان بود ولی هرگز آن پاکی و طهارت و شرافت داور را نداشت و بالاخره هم در توطئه ی خیانتی که ممکن بود نسبت به رضاشاه داشته باشد گرفتار شد و بقتل رسید.

مسئله ی دیگری که مورد توجه رضاشاه بود فرهنگ بود. او از همان سالهای اول سلطنتش ترتیب اعزام محصل به اروپا و امریکا داد. دانشگاه تهران در زمان او تأسیس شد و مدارس توسعه پیدا کردند، تعداد محصلین نسبت به گذشته در آخر دوره ی رضاشاه چه در مدارس متوسطه، چه در مدارس ابتدایی، چه در مدارس عالی افزایش قابل توجهی پیدا کرده بود. اینها رو به مرفه آثار مثبتی بود که از او باقی ماند. ولی متأسفانه آثار منفی و زیان بخش او نیز زیاد بود.

رضاشاه يك فرد دیکتاتور بود و در تمام مدت حکومتش با دیکتاتوری و خشونت عمل میکرد. خشونت او بطوری بود که حتی وزرا و نزدیکانش از او دائمابیم و هراس

داشتند و هیچکس جرأت اینکه مطالب و حقایق را به او بگوید و یا جرأت اینکه در مقابل او ایستادگی بنماید نداشت. او تمام احزاب را ازین برد و مشروطیت ایران را واقعاً تعطیل کرد، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات را ازایل نمود و بالنتیجه خلأ شخصیت بوجود آورد. یعنی يك عده نوکر و بلی قربان گو مطیع و فرمانبردار اختیارش بودند ولی افراد مؤثر در جامعه، رجال و رهبران سیاسی مورد قبول عامه در پیرامون او پرورش نیافتند و اگر افرادی از سابق بودند تمام آنها را ازین برد و یا خانه نشین کرد. دیگر از معایب رضاشاه قساوت او بود. او عده کثیری از افراد را بیگناه کشت. از جمله مثلاً از آزادیخواهان مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان، عشقی، دکتر ارانی، مرحوم مدرس و بعد هم عده کثیری از سران بختیاری و افراد عشایری را با قساوت و بیرحمی ازین برد. ازین همه این معایب و مفاصل آنچه بیش از همه بنظر بنده عیب رضاشاه بود حرص و آرزوی العاده و نادرستی مالی او بود. او زمانی که کودتا کرد هیچ چیز نداشت. از همان روزهای اول يك عمارت و پارکی بزرگ را که متعلق به یکی از اعیان تهران بود غاصبانه متصرف شد و پایگاه خود قرار داد و بعد در سال ۱۳۲۰ وقتیکه از ایران خارج شد املاک وسیع بی پایان داشت. ولایت مازندران را یکپارچه مالک بود، گرگان را یکپارچه مالک بود، در ناحیه کرمانشاه شاید قریب صد فرسخ مربع ملک یکپارچه داشت.

س - اینها را به چه ترتیب مالک میشد آقای دکتر؟ شما تجربه ای را که در ناحیه خودتان دارید بفرمائید.

ج - اوایل کم و بیش بصورت خرید بود. بنده بخاطر دارم در مورد املاک کرمانشاهش که در ناحیه کلهر بود در آن زمان دعوایی حقوقی راجع به این املاک بین ورثه داودخان امیر اعظم کلهر که قبلاً اسمش را بردم و بین ورثه وکیل الدوله معروف که خاندان پالیزی باشد وجود داشت این دعوی در عدلیه بود. رضاشاه که پالیزیها را وکیل مجلس کرده بود بوسیله يك دلال سیاسی که او هم وکیل مجلس شده بود دعوی پالیزیها را خرید و طبیعتاً قدرتی که داشت در عدلیه حاکم شد. تمام آن املاک را که جز دعوا بودند متصرف شد و بعد نواحی دیگری را که جز دعوا هم نبودند ضمیمه ای آنها کرد. در ناحیه مازندران در واقع قیمت گزاری نبود. قدم به قدم سرپرستان املاک او پیش میرفتند و نواحی تازه ای را متصرف میشدند و بعد هم ثمن بخشی به صاحبان اراضی میدادند که شاید يك صدم قیمت آن هم نبود.

س - ولی سعی میکردند بظاهر جنبه قانونی داشته باشد.

ج - البته املاك راثبت میکردند و صورت مالکیت به آنها میدادند. سرپرستهای املاك شاهي برای آنکه خدمت نمایی بکنند و عواید را بیشتر نشان بدهند تعدی و ظلم بسیار به کشاورزان میکردند. روزی که رضاشاه از ایران رفت بیش از يك هزار و پانصد پارچه آبادی داشت. اینکه آیارضاشاه پولی و ارزی در بانکهای خارجی داشته در کجا و چه مبلغ بوده است؟ به اطلاع بنده هیچوقت معلوم و روشن نشد. ولی آنچه بصورت نقد در بانک ملی ایران داشت و علنی گردید هفتاد و دو میلیون تومان بود. اگر شما قدرت خرید این مبلغ را نسبت به زمانهای اخیر صد برابر بکنید که خیلی بیش از صد برابر است ارزش آن به هفت میلیارد تومان میرسد. او این ثروت را از کجا آورده بود؟ با ماهانه ی سی، چهل هزار تومان و حتی صد هزار تومان حقوق سلطنت که نمیتوان چنین مبلغی را پس انداز کرد. متأسفانه ایشان هم از بودجه ی وزارت جنگ و هم از شهرداری تهران هم از امور بازرگانی و هم از وجوهی که از اشخاص میگرفت بصورتهای مختلف بر ثروت خویش اضافه میکرد، کارخانه دار درجه اول ایران و مهمان خانه دار درجه اول ایران شد و مستغلات زیادی در تهران و مازندران داشت. این حرص و آرزو این طمع و نادرستی مالی برای يك پادشاه و اقطاعی قابل قبول و نابخشودنی است. این نکته ای است که هیچکس حتی افراد خانواده او هم نمیتوانند منکر آن بشوند، همین هفتاد و دو میلیون تومانی که گفتم در بانک ملی داشت کافی است که نشان بدهد تا چه اندازه نادرستی مالی او فوق العاده بوده است.

س - او پول را از ایران خارج کرد؟

ج - نه این پول در بانک ملی بود.

س - بعد از رفتن رضاشاه در ایران ماند؟

ج - بله بعد از رضاشاه بود. و آنچه در خارج بود اصلاً نمیدانیم چه مبلغی بود. بعضیها معتقدند که خیلی زیادتر از اینها بوده. یکوقتی در زمان دکتر مصدق آقای مظفر فیروز که مغضوب دستگاه و خارج از ایران بود بمن نامه ای نوشت که من به مصدق و دیگران بگویم که اینکه ما بر اثر ملی شدن نفت و بر اثر آن تضییقات دچار محظور ارزی شده ایم این ارز در خارج مال ایران است و وجود دارد. او صورت داده بود که بانصد میلیون لیره در بانکهای انگلیس و امریکا رضاشاه گذاشته است، که البته بنده این مطلب را نه میتوانم تأیید و یا تکذیب بکنم، مظفر یکی از دشمنان

این خانواده بود و حرفه‌هایش هم سندزبانی نداشتند این حرفی است که اوزده است . ولی باور کردنی است که رضاشاه مبالغ قابل توجهی هم در بانکهای خارجی داشته باشد . نکته دیگر علاوه بر اینها نتیجه ی ناگوار و مصیبت بار دیگری که از دیکتاتوری رضاشاه عاید ملت ایران گردید اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی در جنگ جهانی دوم بود . این مطلب محتاج به توضیحاتی در باره ی سیاست خارجی رضاشاه است . سیاست خارجی رضاشاه باید با چند دولت مورد توجه قرار بگیرد . یکی با انگلیس ، یکی با روسیه ، یکی با آمریکا ، بعد با آلمان و سپس با فرانسه . با کشورهای همسایه البته روابط عادی و معمولی بود . نسبت به مصطفی کمال پاشا رضاشاه احترام فوق العاده داشت . کمال پاشاهم نسبت به او احترام داشت . یکوقت اختلافی بین آنها سر قضیه آزارات و سر قضیه شورش کردها در ترکیه پیدا شد که آن را بهر کیفیتی بود اصلاح کردند و از آن ببعداویکی از دوستان مصطفی کمال و اصلاحاتی که مصطفی کمال در ترکیه میکرد شد . اما راجع به انگلیسها محققانمانطور که در ابتدای این بحث صحبت کردیم رضاخان را تشخیص انگلیس ها بر سر کار آورد و پشتیبانی مستمر آنها و رانگاه داشت و موفق کرده اینک بتدریج قدم بقدم بیش برود و بالا برود ولی اینکه بگوئیم آنها و راپادشاه کردند این بنظر بنده صحیح نیست .

بلکه کفایت و کاردانی خودش و با تحولاتی که در ایران بوجود آورده بود او را به این مقام رساند . موقعی که به سلطنت رسید با سوابقی که با سیاست انگلیس داشت نسبت به آنها همیشه نگران بود . با قدرتی که انگلیس ها در خاور میانه داشتند و با قدرتی که در نفت داشتند و با توجه به عواملی که در داخل ایران بکار میبردند رضاشاه نسبت به آنها سوؤظن داشت و از آنها هم خوشش نمیآمد و با سرسختی میکوشید که روابط افراد ایرانی را با خارجیان قطع کند اینک ما تصور میکنیم که رضاشاه در تمام دوران قدرتش عامل انگلیس ها بود بنظر بنده درست نیست . يك قضیه مهم مربوط به انگلیسی ها که در دوره رضاشاه پیش آمد قضیه الغا قرارداد داری و قضیه تجدید امتیاز نفت بود . هر چند مرحوم دکتر مصدق معتقد بود که اصل این قضیه با اطلاع رضاشاه توطئه ای بود برای اینکه به آن قرارداد جدید برسند . اما بنده تصور میکنم که رضاشاه در این مورد فریب قدرت طلبی و توهمات خودش را خورد و از بیراهه رفت . یعنی الغا قرارداد او را دچار مشکلات حقوقی فوق العاده ای کرد . اگر در آن موقع از طریق ملی کردن نفت عمل کرده بودند شاید کمتر با مشکلات بین المللی آن زمان مواجه



میشدند بالاخره با همه تظاهر قدرت نمایی رضاشاه بر سر آن قضیه شکست خورد و این شکست و ناکامی درس عبرتی برای او شد و بروحشت او نسبت به انگلیس ها افزود ولی در مقابل کینه اش هم نسبت به آنها زیادتر شد. پایان اختلاف مربوط به نفت تقریباً در زمانی بود که نظام هیتلری در آلمان بر سر کار آمده بود. رضاشاه با آلمانی ها ارتباط خیلی نزدیک داشت. آلمانی ها روابط تجارتي خیلی وسیعی در ایران داشتند و در امور صنعتی ایران مخصوصاً صنایع اصفهان خیلی کمک کردند و در امر راهسازی ایران و جاده های ایران فوق العاده وارد بودند و بالاخره در امر مربوط به ذوب آهن ایران که یکی از ایده آلهای بزرگ مردم ایران و رضاشاه بود آلمانها مؤثر و عامل بودند. پیشرفتهای هیتلر در اروپا و قدرت نمایی های او رضاشاه را مغرورتر کرده بود. او چون يك آدم دیکتاتور بود از دیکتاتور خوشش می آمد. علاوه بر این چون وحشت از انگلیسها داشت در باطن دل خود هیتلر و نظام او را دوست داشت. از طرف دیگر او از روسها می ترسید و از کمونیسم نفرت داشت و بهمین جهت تمایل زیادی نسبت به آلمانی ها پیدا کرده بود. اما با فرانسه او در همان سالهای اول سلطنتش موافقت کرد که سالی صد نفر که برای آن زمان يك عمل نسبتاً نمایان و قابل توجه بود دانشجو به آن کشور بفرستد که بنده خودم در کاروان اولی از محصلین اعزامی ایران بودم که به فرانسه آمدیم. در آن روز که ما پیش رضاشاه رفتیم او به ما گفت، ایران يك کشور پادشاهی است و من شمارا يك کشور جمهوری برای تحصیل میفرستم ولی چون مردم فرانسه مردم وطن دوستی هستند من یقین دارم که شما در آنجا درس وطن خواهی یاد میگیرید. از خدا میخواهم و آرزو میکنم که عمر من کفایت کند و ببینم که شما برگردید و در اینجا به وطن خودتان خدمت کنید. خلاصه این نظر را در اوایل او نسبت به فرانسه داشت و در ظرف شش هفت سال مرتب دانشجویان دولتی اکثرابه آن کشور میرفتند. در فرانسه بعضی از روزنامه های گمنام و مجله های گمنام شروع به نوشتن مقالاتی علیه ایران کردند و فحش و ناسزاهایی به رضاخان دادند و نوشتند که معلوم نشد تحریک از ناحیه چه سیاستی است. این بود که در سالهای ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ که هنوز جنگ جهانی درگیر نشده بود، رضاشاه یک مرتبه روابطش را بر سر این موضوع با فرانسه قطع کرد.

س - سالهای بین ۱۳۱۸ - ۱۳۱۷ بود؟

ج - بله، روابطش را با فرانسه قطع و همه ی دانشجویان اعزامی دولتی

را احضار کرد و با فرانسه روابطش بکلی بهم خورد. و بهمین ترتیب روابطش را هم با امریکا بهم زد. در امریکا هم روزنامه هایی که بنده الان درست نمیدانم چه مجله و چه روزنامه ای و چه سیاستی آنها را تحریک کرده بود به رضاشاه بد گفتند و او را پسر مهتر و قاطرچی زاده خطاب کردند. شاید هم بخاطر دارید که سفیر ایران در آن زمان بنظم جلال غفار در یک اتوموبیل سواری که از یکی از جاده ها عبور میکرد تخلف رانندگی کرده و پلیس او را گرفته توقیف کرده بود. او گفته بود که

من وزیر هستم Minister

پلیس کلمه ی وزیر را به معنی کشیش گرفته و او را چند ساعتی نگه داشته بودند بعد هم

که فهمیدند عذرخواهی کردند ولی این عذرخواهی در رضاشاه مؤثر واقع نشد. آن مقالات هم که نوشته شده بود سبب تیرگی و بهم خوردن روابط سیاسی ایران و امریکا شد. به این ترتیب در تاریخی که جنگ اروپا در گرفت و هنوز هم امریکا وارد جنگ نشده بود، رضاشاه تنهامتکی به آلمان بود. عده کثیری از کارشناسان و از مهندسين آلمانی در کارخانه های ایران در راه آهن ایران در امرورفنی ایران کارگردانی میکردند و مشغول بودند که کارخانه ذوب آهن رادر کرج دایر نمایند. علاوه بر اینها تجارت وسیعی با آلمان داشتیم. آلمان در آن زمان از لحاظ واردات و صادرات اولین کشور نسبت به ایران بود. رضاشاه در همان ابتدای جنگ جهانی که در گرفت نطقی کرد. بنده بخاطر دارم شاید برای دانشجویان دانشکده افسری یابه مناسبت دیگری بود او گفت که مادر جنگ بین الملل اول صدمه بسیار خوردیم ولی در این جنگ باید از بیطرفی مان استفاده کنیم و بهره مند بشویم و برای آن لازم است که نیرو مند باشیم. در آن زمان مردم ایران، افکار عمومی ایران با عقده هایی که از انگلیس ها داشتند و با عقده هایی که از روسها داشتند و با اخباری که هر روز را دیو آلمان و روزنامه ها راجع به جنگ مینوشتند در داخل ایران موجی از تمایل نسبت به آلمان پیدا شده بود که این البته ناشی از تجزیه و تحلیل و واقع بینی و جهانی بینی درستی نبود. بر مردم ایران، عامه ایران ملامتی نبود که چنین احساساتی بروز بدهند. گاهی در میدان سپه که رادیو با صدای بلند اخبار پخش میکرد مردم تظاهرات موافق با پیشرویهای آلمانها میکردند. مردم ایران از این جهت قابل ایراد نبودند. ولی وضع مردم عادی باز مامدارانی که مسئول مملکت هستند خیلی متفاوت است.

ایراد و اعتراضی که بر رضاشاه هست از این جهت نیست که دولت او اصول بیطرفی

رائقض کرد، یا از این جهت نیست که روسها و انگلیسها در تجاوزشان به ایران ذیحق بودند و دولت ایران در این مورد از لحاظ حقوق بین الملل تقصیری برعهده داشته است ، از این جهات قابل تردید نیست که رضاشاه از لحاظ قانونی عملی که برخلاف قانون بین الملل یا برخلاف اصول بیطرفی باشد نکرده بود جز اینکه تمایل به آلمانها داشت . در زمانی که آلمانها در سالهای اول جنگ و در حمله به لهستان با روسها کنار آمدند در هیئت دیپلماتیک تهران دو وصف مجزا وجود داشت . یکی صف آلمانی ها و روسها و صف دیگر صف انگلیسها و فرانسوی ها و دیگران . مدتی نمایندگان آلمان و روس با هم در سلام های شاهنشاهی شرکت میکردند .

س - منظورتان همان قرارداد عدم تجاوزی است که استالین با هیتلر بست ؟  
 ج - بله ، مدتی با هم همراه بودند . ولی وقتی که هیتلر به روسیه تجاوز کرد و وارد جنگ با روس و از دو طرف درگیر شد وضع صورت دیگری بخود گرفت و برای پادشاه ایران که دیکتاتور ایران بود و برای زمامداران ایران که مسئولیت ایران را برعهده داشتند موضوع جدیدی پیش آمده بود . اینها میبایستی موازنه جهانی آن زمان و موقعیت جغرافیایی ایران را در نظر بگیرند نه بنا بر احساسات و تمایلات بلکه بنا بر مقدمات و امکانات و منافع . در آن موقع آلمان يك قدرتی بود که در يك محوطه محدود اروپا محصور بود و تنها منابع آنجا را در اختیار داشت و حال اینکه نیروهایی که علیه آلمان میجنگیدند قسمت عمده منابع انسانی و معدنی و اقتصادی و امکانات فنی جهان را در اختیار داشتند . يك دولت و طندوست میبایستی حساب بکند که در این جنگ وسیع عالمگیر برد با کدام طرف خواهد بود و وقتی که از روی حساب و با موازنه دقیق دریافت که نتیجه جنگ ممکن است به کدام طرف بچربد نمی بایستی بهانه ای بدست دولتهای دیگری بدهد که بتوانند به مملکت ایران تجاوز بکنند . ایران موقعیت جغرافیایی فوق العاده حساسی دارد که در ابتدای این مطلب هم گفتم . تا آن زمان که آلمانها فقط در برابر انگلیس ها و فرانسویها بودند ایران میتوانست از آسیب جنگ مصون بماند ولی از موقعی که انگلیس ها و روسها از دو طرف با آلمانی ها میجنگیدند ، بعدهم امریکا وارد جنگ شد راه ارتباط آنها با یکدیگر تنها راه ایران بود . رضاشاه قانونا ذیحق بود که بگوید من بیطرف هستم . انگلیس ها و روسها که خواهان ورود به ایران و دخالت در ایران بودند نقض بیطرفی ایران کردند و متجاوز بودند . این مطلب درست ، اما امکانات ایران چه بود؟ آیا میتوانست در آن موقع از آن مقتضیات جنگی که

مقتضیات حیاتی است جلوگیری بکند؟ به نظر من نخیر. رضاشاه این مقتضیات را در آن زمان درك نکرد و ارتباطش را با آلمانها حفظ کرد. اگر در آنموقع همه ی آلمانی ها را از ایران خارج کرده بود و اگر به يك کیفیتي اجازه حمل و نقل این وسایل را از طریق ایران به این کشورها میداد و امنیت عبور و مرور و حمل و نقل را تأمین میکرد شاید میتوانست ترتیبی فراهم بکند که دولتهای خارجی به ایران حمله نکنند و منافع مهمی هم در جنگ و بعد از جنگ عاید ایران بشود.

متأسفانه دیکتاتور جهان بین نبود و سرسختی نشان داد. معلوم نیست در آن تاریخ دولت وقت و وزراً تا چه اندازه مسئول بودند.

س - اینها هیچوقت کاره ای نبودند.

ج - بله. نخست وزیر آنوقت علی منصور بود و وزیر خارجه اش جواد عامری. آیا آنها قدرت این را داشتند که به رضاشاه حقایق را بگویند و این مسائل را توضیح بدهند؟ و آیا رضاشاه خشن و دیکتاتور تاب استماع این حرفها را داشت؟ و آیا آن مسئولین همساز با خارجه جهان بودند؟ بهر حال آنطور که معلوم است این مسائل مخفی باقی ماند. چندین ماه این گفتگوها در پی رده استتارین آنها جریان داشت. مسلماً روزهای اول تقاضاهای آنها ظاهر ملامت و محدودتری داشته است. ولی ایران به آن تقاضاهای محدود هم ترتیب اثر نداد بنابراین علاوه بر همه ی ایرادهای دیگری که گذشت این ایراد بزرگ هم بر رضاشاه وارد است که سؤ تشخیص او و دیکتاتوری او باعث اشغال ایران بوسیله نیروهای خارجی شد در عین اینکه از لحاظ حقوقی بی تقصیر بود اما بی تقصیری تنها وسیله برائت يك زمامدار نیست، سؤ تشخیص هم در امر زمامداری و مسئولیت مملکت داری مؤثر است. این سؤ تشخیص او باعث آن بلیه ی بزرگ و رودقوای اشغالگر روس و انگلیس و پشت سر آنها امریکابه ایران و مصائبی شد که در نتیجه آن بیش آمد که ممکن است روز دیگر درباره آن توضیح بیشتری بدهیم.



صمصام الملک شیرمحمدخان سنجایی حاکم و سردار قهر شیرین در پای قلمه خود

# اشغال ایران

## در جنگ بین الملل دوم

صحبت دیروز مابہ پایان حکومت رضاشاه و ورود قوای متفقین بہ ایران رسیدہ . دیکتاتوری رضاشاه خلأ عظیمی در مملکت از لحاظ احزاب و شخصیتہای سیاسی و رہبران فعالی کہ مورد توجه و قبول عامہ مردم باشند بوجود آورده بود . شاید بد نباشد در اینجا بہ بعضی از فعالیتہای حزبی کہ در آغاز دورہ رضاشاہ کم و بیش میشد اشاراتی بکنیم کہ بعد آن فعالیتہا بکلی متوقف ماندند . در ابتدای کار رضاخان و پس از جنگہای بین الملل اول و تخلیہ ایران از نیروہای انگلیسی باقی مانده ہای احزاب سابق بہ فعالیت افتادند و در حالی کہ رضاخان قدرت در دست داشت و وزیر جنگ بود و نخست وزیر بود و حتی در اوایل دورہ سلطنتش آثاری از این احزاب موجود بود . مهم ترین حزبی کہ از ابتدا وجود داشت حزب معروف بہ اجتماعیون عامیون یا سوسیال دموکرات باقی ماندگان حزب دموکرات قدیم بودند کہ بر اثر تحولات فکری و عقیدتی دنیایی و پیدایش رژیم سوسیال دموکراسی در آلمان و انقلاب شوروی بہ این اسم جدید نمودار گردید و خود را دارای یک ایدئولوژی سوسیالیستی نشان میداد و افرادی از همان حزب سابق دموکرات و عہدہ ای از عناصر حزب اعتدال مثل سید محمد صادق طباطبائی ہم بہ آنها پیوستند و یک گروہ متشکل بوجود آوردند کہ تا حد زیادی ہم مورد توجه مردم بودند بویژہ کہ در آن دورہ چہارم مجلس سلیمان میرزا بسیار محبوب و وجیہ اللہ بود . و بہ همین دلیل ہم در دورہ پنجم بارآی بسیار زیاد بہ مقام نمایندگی تہران ہم رسید . ولی این حزب پس از آنکہ رضاخان نخست وزیر شد و عہدہ ای از آنها را وارد کابینہ خود کرد و آنها همکار با دیکتاتوری او شدند بر اثر مخالفتی کہ مردم ایران با دیکتاتوری داشتند محبوبیت خود را در نظر عامہ ی مردم از دست داد و بعد از آن ہم کہ رضاشاہ بر امر سلطنت مستولی شد خودش را از شر آنها فارغ کرد و سلیمان میرزا و دارودستہ اش را بکلی برکنار کرد و این حزب ہم بتدریج روبہ تلاشی و بی اثری

رفت و از کار افتاد. به غیر از آن در آن زمان حزب دیگری هم وجود داشت بنام رادیکال که آن را داور ساخته بود. داور مردی بسیار فعال و زیرک و هوشیار بود. هم سخنور خوبی بود و هم چیز خوب مینوشت و هم ابتکار خوبی داشت. يك عده ای در پیرامونش جمع شده بودند که او را هر مطلق خودشان میدانستند و فعالیت‌های زیادی به سود او میکردند. اما در عامه مردم تأثیر زیادی نداشتند. حزب دیگری که در همان زمان تشکیل شد حزب ایران جوان بود که يك عده از تحصیل کرده های ایرانی که از خارج برگشته بودند و یا تحصیلشان را در داخل مملکت انجام داده بودند و روی هم رفته افراد روشنفکر آن زمان بودند تشکیل داده بودند که سران آنها دکتر علی اکبر سیاسی، دکتر مشرف نفیسی، علی سهیلی، محسن رئیس و امثال اینها بودند. در آن زمان که مادر مدرسه سیاسی تحصیل میکردیم بخاطر دارم بعد از آنکه از مدرسه خارج شدیم تمام فارغ التحصیلان آن دوره به استثنای چند نفر دسته جمعی وارد همین حزب ایران جوان شدیم که يك حزب دموکرات، ترقی خواه و اصلاح طلب و روشنفکر بود ولی در توده های مردم تأثیری نداشت. بیشتر افرادی که در آن شرکت داشتند افراد تحصیل کرده و کارمندان دولت و معلمان مدارس عالی و مدارس متوسطه بودند. روزنامه ای هم در آن زمان بنام ایران جوان داشت که بدکار نمیگردد تا موقع زمامداری و پادشاهی رضاشاه رسید. در آن وقت مثلث معروف نصرت الدوله فیروز - داور - تیمورتاش ب فکر تشکیل حزب تازه ای افتادند بنام حزب ایران نو که اثر و عمل آنها و فکرو نظری که داشتند کم و بیش شبیه حزب رستاخیزی بود که در دوره محمد رضاشاه تشکیل شد. یعنی کوشش میکردند که تمام افراد فعال و تحصیل کرده و کارمندان دولت را خواه ناخواه در این حزب وارد بکنند. به همین دلیل هم به حزب ایران جوان فشار آوردند که وارد آن حزب بشود. بخاطر دارم جلسه عمومی حزب ایران جوان که تشکیل شد پیشنهاد کردند که از طرف حزب ایران نو که دارای همین مرام ما و حزبی مترقی است و دولت هم از آن پشتیبانی میکند پیشنهاد الحاق و وارد شدن حزب ما به آن حزب کرده اند. درباره ی آن صحبت‌های زیادی شد بنده و یکی دو نفر دیگر بلند شدیم و درباره آن بکلی مخالفت کردیم و گفتیم این حزبی است که با آرام مردم و با تمایلات افراد مردم تشکیل نشده، يك حزب دولتی است که بازو و قدرت دولت میخواهد خودش را تحمیل بکند و چنین حزبی اثر وجودی و کشش و جاذبه در جامعه ایران نمیتواند داشته باشد و با اصول مشروطیت و دموکراسی انطباق ندارد. رأی هم علنی

گرفتند برای آنکه میدانستند اگر مخفی باشد در خواهد شد. بنده و آن چند نفر دیگر در آن رأی علنی با صدای بلند مخالفتان را اعلام داشتیم ولی اکثریت موافقت با اینکار کرد. وقتی که حزب ایران نوبه فعالیت افتاد تدین هم که از عناصر هوچی و فعال و کارگردان برای پادشاهی رضاشاه و ظاهراً رئیس مجلس هم بود و سوابق حزبی و فعالیت‌های سیاسی داشت در صدد برآمد که حزب دیگری در مقابل این حزب ایران نوبسازد. او هم بایک عده ای از دارودسته بازاری و با چند نفر فرصت طلب حزب دیگری بوجود آورد و شروع به هوچیگری کرد ولی رضاشاه بزودی متوجه شد که این حزب بازی ها و دارودسته سازیه با حکومت خودخواه و دیکتاتوری او موافقت ندارد دستور انحلال حزب ایران نور اداد و بالنتیجه حزب تدین هم از بین رفت و از آن زمان یعنی از سال ۱۳۰۶ دیگر هیچگونه فعالیت حزبی علنی در دوران رضاشاه وجود نداشت.

حال برگردیم به موضوع جنگ جهانی و اشغال ایران بوسیله نیروهای انگلیس و روس. در هفته اول شهریور ماه سال ۱۳۲۰ بود که بنده از اتاق بالا به اتاق نشیمن آمدم و رادیو را باز کردم بناگهان خبری مثل صاعقه سرپای مرا به لرزه درآورد. شنیدم که قوای روس از شمال و قوای انگلیس از جنوب و از غرب به ایران حمله کرده اند، رادیوی ایران این خبر را داد و اضافه کرد که نیروهای دولت در برابر متجاوزان استادگی میکنند اعلامیه شماره یک ستاد ارتش ایران هم صادر شد. اعلامیه ای که فقط شماره یک بود و به شماره دو نرسید.

س - محتوای اعلامیه شماره یک را بخاطر دارید آقای دکتر؟

ج - بله، آن اعلامیه شماره یک خبر از ورود قوای روس در شمال و انگلیس ها از جنوب و از غرب ناحیه کرمانشاه میداد و اینکه نیروهای دولت در مقابل آنها ایستادگی کرده و ارتش مقاومت خواهد کرد و تسلیم زور و فشار اجنبی نخواهد شد و به مردم و به ملت اطمینان میداد. رادیوی بی سی راهم که گرفتم دیدم بالحن فوق العاده شدید و غیر منتظره و غیر عادی شروع به حملات به شخص رضاشاه کرده و فجایع او را بیان میکنند و اینکه او آزادی ایران را از بین برده، مشروطیت را پایمال کرده، املاک وسیع بدست آورده، سرقت‌هایی که کرده، فساد اخلاقی که توسعه داده، مردم بیگناهی را که بقتل و کشتار رسانده خلاصه تمام مسائلی که در دوران رضاشاه با سکوت انگلیسها و شاید هم قسمتهای اول آن با موافقت و اشاره ی خود آنها صورت



گرفته بود با حملات تندبه رضاشاه بیان کرد و اینکه او ایران را پایگاه سیاست و خرابکاری آلمان قرار داده بود و ما نمیتوانستیم در برابر این اوضاع سکوت اختیار کنیم و از این جهت قوای ما وارد شدند و ما بعنوان دشمن وارد ایران نمیشویم بلکه باید این نظامی که دشمن ایران و جهان هست ازین برود، و ازین قبیل حرفها، بلافاصله بر همه مردم ایران معلوم شد وقتی که شخص رضاشاه که تا آنوقت تابو بود و کسی جرأت نمیکرد کوچکترین کلامی بعنوان انتقاد درباره ی او بگوید و یا بنویسد با این لحن شدید مورد حملات بیگانه مخصوصاً انگلیسها قرار گرفته و علاوه بر این قوای آنها هم وارد ایران شده در واقع این پایان کار او است . يك هرج و مرج و بیچارگی و پریشانی فوق العاده ای در دولت و در مردم بوجود آمد. بنده توی خیابان که رفتم عده ای از مردم را میدیدم که سراسیمه هستند و نمیدانند چکار باید بکنند. به چند نفر از رؤسای ادارات که از دوستانم بودند برخورد کردم به من گفتند چرا در اینجا مانده اید؟ گفتم چکار باید بکنیم؟ گفتند همه دارند فرار میکنند. گفتم فرار به کجا؟ اینجا مملکت ما است . خلاصه يك چنین روحیه ی متوحش و نگرانی بوجود آمده بود. بیاد دارم در همان روز اول یادوم بود که دولت ایران اعلام کرد که دستور آتش بس و عدم مقاومت داده ، و بنابراین ایران دیگر در حال جنگ و دفاع نیست و يك کشور بی دفاعی است . وقتی که این اعلامیه صادر شد وزیر جنگ وقت که متأسفانه اسمش یادم نیست .

س - نخجوان بود؟

ج - بله بنظرم سرتیپ احمد نخجوان بود. دستوری صادر کرد مبنی بر مرخص کردن سربازان و وظیفه که در حقیقت دستور انحلال ارتش بود. صبح روز بعد که ما بخیابانها رفتیم سربازان ایران را میدیدیم که مانند اسرای جنگی ریخته اند توی خیابانها و بی سلاح و بدون نظم از خیابانها میگذرند و میروند که در دهات و شهرها متفرق و پراکنده بشوند. این امر موجب غضب رضاشاه شد و حتی در صد درآمد که آن وزیر جنگ و یا کفیل وزارت جنگ را محاکمه نظامی و اعدام کند که از آن جلوگیری بعمل آمد و بعد هم کوشش کردند که مجدداً سربازان را جمع آوری بکنند و سروصورتی به ارتش بدهند. ولی کاری بود گذشته و رفته ای از هم گسیخته ، پایتخت این صورت را داشت . در شهرستانها، در مرزها و در جاهایی که نیروهای ایران مواجه با قوای خارجی شده بودند وضع بمراتب از این بدتر بود. یعنی بسیاری از افسران که مأمور دفاع بودند بلافاصله مراکز خودشان را تخلیه کردند و فراری شدند، بعضی نیز مقاومت

کردند و شهید شدند. این از هم پاشیدگی ارتش ایران که اسلحه هارابه زمین ریختند سبب شد که در شمال و در غرب اسلحه زیادی بدست افراد ایلات و عشایر بیفتد. برخلاف انقلاب اخیر ایران که مردم شهری از جوانها و چریکها به سربازخانه ها حمله بردند و اسلحه خانه ها را چاییدند و چریکهای شهری مسلح شدند در آن زمان اسلحه های از دست داده شده و به زمین ریخته شده بدست افراد شهری نیفتاد بلکه مردم عشایر و مردم روستاها و دهات بودند که این سلاح هارا به قیمت های بسیار نازل می خریدند و در مدت کوتاهی عشایر ایران بمراتب از زمان قبل از رضاشاه مسلح تر شدند. چند روزی از این وضع پریشان وی سامان نگذشت که رضاشاه حالت وحشت پیدا کرد و در صد فرار برآمد. بنده از یک راوی موثق شنیدم که گفت از خیابان سپه عبور می کردم دیدم مرد بلندقامت و تاحدی تاشده ای دم در منزل فروغی ایستاده است. وقتی که متوجه شدم دیدم خود رضاشاه است. حالا این مطلب راست بود یا دروغ نمیدانم. فروغی که رضاشاه او را از سالهای پیش بعد از آن قضایای شورش خراسان مغمضوب و برکنار کرده بود و دیگر مقام و کار دولتی نداشت و در خانه خودش بطور محترم زندگی میکرد. حالا که وضع به اینجا کشیده و نیروهای خارجی وارد ایران شده اند رضاشاه چاره ای جز این نمی بیند که به همان شخص رانده شده خود متوسل بشود. متأسفانه در این خلأ که او بوجود آورده بود هیچگونه جمعیت سیاسی و هیچ رهبری که مورد قبول مردم و ظاهر باشد وجود و حضور نداشت. فروغی زمامدار شد، نخست وزیر شد. او هم تاج بر سر رضاشاه گذاشت و هم تاج از سر او برداشت. رضاشاه بر اثریش روی قوای انگلیس و مخصوصاً وحشت از روسها از تهران فراری شد و به اصفهان گریخت. موقعی که او هنوز در اصفهان بود دکتر سجادی، «راکه وزیر کابینه بود» امور کردند و پیش او فرستادند که از او ورقه ای هم راجع به استعفا و هم راجع به واگذاری تمام اموال و دارائیش به ولیعهد که پادشاه ایران شده بود بگیرد. این روایت معروف است که رضاشاه موقعی که به کرمان رفت و در منزل یکی از متعینین آن شهر بود روزی بانوک عصایش روی زمین را میخراشید و خیلی مات و مبهوت با خودش صحبت میکرد و میگفت، اعلیحضرت قدر قدرت، شاهنشاه و سپس يك كلمه ی زشتی نثار خودش میکرد. خلاصه ایشان از کرمان به بندر عباس رفت

و از آنجا اورا انگلیس ها بطرف جزیره موریس حرکت دادند و بعد هم به افریقای جنوبی بردند که در همانجا فوت کرد. پسر ایشان محمدرضا شاه که تازه به سن بلوغ رسیده و یک یا دو سال بود که با فوزیه دختر پادشاه مصر عروسی کرده و بسیار جوان و نوخاسته بود به سلطنت رسید. او در آن موقع محبوبیت عظیمی در جامعه ایران داشت، یعنی مردم ایران در قیافه و در وجود او مثل اینکه مظلومیت و بیگناهی خود را مجسم میدیدند و علاقه ای که نسبت به او نشان میدادند علاقه ای بود که نسبت به میهنشان که به ناحق مورد اشغال اجنبی قرار گرفته بود ظاهر میکردند. روزیکه محمدرضا شاه برای سوگند یاد کردن به مجلس آمد بقدری جمعیت مردم دور او بمبیل او را گرفته بودند که در واقع در بعضی جاها میخواستند او بمبیل راروی دست بگیرند و حرکت بدهند. این تظاهری بود خود جوش بی آنکه سازمان دهی داشته و یا سازمانی قبلا آنرا دعوت کرده باشد. در این جریان همین بچه های مدارس و شاگردان مغازه ها و افراد عادی مردم بودند که با این هلله و با این تجلیل و با این استقبال او را به طرف مجلس حرکت میدادند و به آنجا میبردند. همانها که ۳۵ سال بعد تاج و تخت او را سرنگون کردند. س - آیا به نظر شما مردم به این فکر نبودند که سلطنت را اصولا به عنوان سمبلی برای استقلال ایران حفظ بکنند در زمانی که مملکت در اشغال نیروهای بیگانه بود؟

ج - کاملا این فکر وجود داشت که حالا که نیروهای بیگانه وارد ایران شده اند و هیچگونه سازمان حزبی در ایران نیست و رهبرانی که بتوانند مملکت را اداره بکنند وجود ندارند و با وجود و با حضور قوای بیگانه بقای ایران و حفظ استقلال ایران را در بقای شاه و حفظ مقام او میدانستند بخصوص که او جوان تازه کاری بود که به گناهان پدرش و به تقصیرات و خطاهای پدرش هیچ آلوده نبود.

گویا این مطلب محقق و مسلم باشد ولی علنی و آشکار نشد در آن موقع که فروغی برای نخست وزیر معرفی شد و قبول کرد از طرف انگلیسها به او پیشنهاد شده بود که در ایران جمهوریت برقرار کند و خود او رئیس جمهور اول ایران بشود. ولی فروغی مرد عاقل و مدبر و محافظه کاری بود. میدانست که در اوضاع ایران با خلأ ای که از دوران رضاشاه و بارفتن او بوجود آمده و بانبودن احزاب و تشکیلات و با وجود اشغال ایران بوسیله قوای بیگانه صلاح مملکت نیست که جمهوریت برقرار شود. او این پیشنهاد را رد کرد و همان حفظ نظام سلطنتی و پادشاهی محمدرضا شاه را به نیروهای خارجی قبولاند. این یک عمل مفید و مؤثری از طرف فروغی بود. اکنون لازم است درباره

شخصیت فروغی قضاوتی بشود.

البته بنده به خاطر دارم که عامه مردم و بسیاری از افراد وطن دوست در این دوره که اوزامدار شد و با قوای اشغالگر همکاری میکرد بعزت همین سازش و همکاری با آنها نسبت به او بدبین و معترض بودند و حتی روزی در مجلس یکی از افراد وطن دوست و آزادیخواه مملکت بنام محمدعلی روشن به عنوان اعتراض سنگی به طرف او پرتاب کرد که به سراو خورد. مرحوم دکتر مصدق هم به علت نقشی که در تجدید قرارداد نفت در دوره رضاشاه با انگلیسها داشت و تسلیم شدن به خواسته های انگلیسها و قبول قراردادی که به مراتب از قرارداد پیشین دارسی زیان بخش تر بود فروغی را گناهکار میدانست و حتی عنوان خیانتکار به او داد. ولی حالا که زمان گذشته است و ما میتوانیم قضاوت بکنیم، نظر خود من بر این است که فروغی مرد خیانت کاری نبود و در آن عمل قرارداد هم او درست است نخست وزیر بود و پیش از اینکه عامل باشد در جریان کاری افتاد که دیگران ترتیب دادند و رضاشاه هم باز بونی تسلیم خواسته انگلیسها شد.

س - این عین همان استدلالی است که تقی زاده هم در دفاع از خودش مطرح کرد.  
ج - بله تقی زاده هم در دفاع از خودش کرد. فروغی شخصیت فرهنگی بزرگی داشت. او یکی از بهترین نویسندگان ایران بود. قلمش امروزه هم میتواند در ایران سرمشق باشد. نوشته هایی که از او باقی مانده بسیار ذیقیمت است. در غالب رشته ها کتاب نوشته است. کتابهای درسی در فیزیک، در تاریخ، در اقتصاد. اولین کتاب اقتصادی که از خارجی ترجمه شد و سالها در مدرسه سیاسی تدریس میشد کتابی بود که او ترجمه کرده بود و بعد هم در دوره های آخر عمرش بکار فلسفه و به نشر افکار افلاطون و سقراط پرداخت و کتاب جالبی در تاریخ فلسفه بنام سیر حکمت در اروپا تألیف و کتاب سماع طبیعی مبتنی بر فلسفه ارسطو را از ابوعلی سینا ترجمه کرد. و باز ایراد دیگری که بر او وارد میشد این بود که او شخصیت درجه اول فراماسونری ایران بود. این مطلب محقق است که فروغی در سازمان فراماسونری نه تنها در ایران شخصیت اول بود بلکه در جهان فراماسونری احترام فوق العاده ای داشت. نظریه نقش پنهانی که ماسونها در ایران داشتند و به خصوص در دوره محمد رضاشاه که بعدا شاید درباره آن صحبت بکنیم بسیار نقش بدو کثیفی بود. فراماسونری ایران به صورت یک رکن و یک آلت و اسباب دست سیاست خارجی معرفی شده و مورد نفرت

مردم و وطن‌دوست و آزاده ایران قرار گرفته بود. هر چند باید این‌جا اضافه کنم که ماسونهای دوره اول، که در اوایل مشروطیت و اواخر سلطنت ناصرالدین شاه پیداشدند غالباً مردمان آزاده و وطن‌دوست و ترقی‌خواهی بودند که مثلاً شخصیتی مثل مرحوم دهخدا نیز چند صباحی در آن بود. حتی گویا پای مرحوم دکتر مصدق را نیز برای مدت بسیار محدودی به آنجا کشانده بودند. روی هم رفته ماسونری اول در ایران که بوسیله مرحوم آدمیت بوجود آمده بود مرکب از شخصیت‌های مورد توجه مردم و درست کار بودند. نقش بعد ماسونری که دوره فساد آن در ایران بود باعث بدنامی و رسوایی آن شد که در کتابهایی که اخیراً منتشر شده و دیده‌اید آنها را کاملاً بیان کرده است.

س - بله، بالاخص در کتاب اسماعیل راین.

ج - بله بخصوص در کتاب اسماعیل راین که بعداً اگر شد درباره آن هم صحبت میکنیم.

عرض کنم فروغی به همین جهت هم که در يك سازمان مخفی جهانی، وابسته به سیاست‌های خارجی شرکت و مقام مهم ارجمندی داشت مورد اعتراض و ایراد مردم ایران قرار میگرفت. ولی در این زمان گرفتاری و اشغال ایران که او نخست وزیر شد نقشی بکاربرد، که برای ایران بسیار مفید بود و کاری غیر از آن نمیشد کرد. البته باید بگویم که در آن موقع امریکایی‌ها هم در این امر مؤثر بودند مخصوصاً شخص روزولت که هنوز هم قوای امریکا وارد ایران نشده بود کمک بسیار کرده این‌که انگلیسها و روسها با دولت ایران قراردادی ببندند که ورود نیروی آنها به ایران به عنوان نیروی اشغالگر نباشد و تعهد بکنند که بعد از اینکه جنگ خاتمه پیدا کرد در مدت معینی از ایران خارج بشوند با اینکه ایران در آن موقع خواه ناخواه و عملاً تحت تصرف نیروی خارجی قرار گرفته بود و آنها هر چه مطابق سیاست و مصلحتشان بود میکردند بدست آوردن چنین قراردادی و گرفتن چنین تعهدی از آنها که عنوان اشغالگر ندارند و بعد از خاتمه جنگ حداکثر بعد از شش ماه از ایران بیرون خواهند رفت خود این خدمت مهمی بود که باید به حساب فروغی گذاشت. اما بازیکی دونکته به زیان فروغی باقی است.

یکی اینست وقتی که نخست وزیر شد و شاه جدید ایران سوگند و وفاداری به مشروطیت خورد مجلس دوازدهم عمرش به پایان رسیده و مجلس سیزدهم را که حکومت دیکتاتوری رضا شاه انتخاب کرده بود هنوز افتتاح نشده بود، اگر ما واقعاً به اصول مشروطیت برمیگشتیم يك انتخابات غیر قانونی که بازور سر نیزه و فشار بر مردم تحمیل شده و همه وکلای آن دست نشاندهگان حکومت دیکتاتوری

## اشغال ایران در جنگ جهانی دوم

بودند پارلمانی غیرقانونی بود و ضرورت داشت که آن انتخابات رباطل اعلام کنند و در مقام تجدید انتخاب برآیند. ولی فروغی چون آدم محافظه کار و محتاط و مال اندیشی بود، شاید هم فشار و صلاح دید خارجیها، مخصوصا انگلیسها در تصمیم او مؤثر بود که متوجه شد اگر بخواهد تجدید انتخابات بکند ممکن است با مشکلات فراوان مواجه شود بخصوص که ایران در حال اشغال بود و روس هاتمام قسمت شمال ایران را در تصرف داشتند، این بود که او به این بهانه که دولت حق انحلال انتخابات را ندارد و اگر ما انتخابات رباطل بکنیم سنت و سابقه ی بدی خواهد شد که هر وقت دولت انتخاباتی را به زیان خود دید آنرا رباطل اعلام بکند مجلس سیزدهم را نگاه داشت و تشکیل داد. برای او در آن اوضاع و احوال غیر ممکن بود که بتواند انتخابات آزاد را به ثمر برساند. نکته دیگری که در آن زمان مورد توجه بود همه ما گوش زد می کردیم موضوع پول ایران بود. ما حساب می کردیم که وقتی که انگلیسها و روسها و بعد هم پشت سر آنها امریکائیها آمدند برای مخارج سربازهایشان و برای مخارج کارهایشان در ایران و برای خریدهایی که در ایران میکنند و خریدهایی که سربازان و افسران آنها میکنند، برای ساختمانها و راهسازی هایی که دارند احتیاج زیاد بریال دارند.

س - معذرت می خواهم آقای دکتر، شما که می فرمائید ما منظورتان چه کسانی هستند؟  
ج - جوانانی که در آن موقع هنوز تشکیل حزبی نداده بودیم ولی دور هم دیگر جمع میشدیم و راجع به مسائل ایران بحث می کردیم و در روزنامه هاهم جسته و گریخته مقالاتی مینوشتیم .

س - ممکن است لطف بفرمائید اسم بعضی از این جوانان را بگوئید؟  
ج - بعد امیرسیم و به شما می گویم . موضوع این پول بود و ما به این ترتیب حساب می کردیم که در نتیجه اینکه تقاضای ریال زیاد خواهد شد و خارجیها بریال احتیاج دارند و باید ارز خارجی یا طلا و نقره وارد بکنند اگر دولت ایران ارز را آزاد بکند، ارزی که آن موقع تحت نظارت دولت بود، ریال ایران ترقی خواهد کرد و پولهای خارجی تنزل پیدا میکند و تورم پول هم در ایران صورت نخواهد گرفت ولی اگر تسلیم خارجیها بشود آنهارزهایی در ایران میریزند و ریال فوق العاده ای بدست می آورند و تورم شدیدی که موجب آثار و زیان فوق العاده ای خواهد بود وجود خواهد آمد. این مطلب بقدری واضح و آشکار بود که بلافاصله مورد توجه اشغالگران قرار گرفت . فروغی که دکتر مشرف نفیسی را وزیر دارایی کرد در همان روزهای اول بر اثر فشاری که از طرف

خارجیها مخصوصا انگلیسها و اردآمد دولت نرخ لیره و دلار را به قیمت بسیار بالاتر از آنچه تا آن تاریخ رایج بود تثبیت کرد. آنها هرچه و به هر مقدار که میخواستند ارز و تا حد محدودی طلا به حساب دولت ایران میگذاشتند و ریال میگرفتند و وارد بازار ایران میکردند. این کیفیت یعنی ترتیبی که دکتر مشرف نفیسی در تثبیت نرخ ارزهای خارجی داد باعث شد که تورم فوق العاده ای در داخل مملکت بوجود آید و اثر آن گرانی فوق العاده اجناس شد و به تدریج این گرانی به همه مملکت سرایت کرد و در ظرف یکی دو سال قیمت بعضی از کالاها تقریبا صد برابر شد. بنده به خاطر دارم که قند يك من شاید یک تومان به پنجاه تومان رسید یعنی پنجاه برابر شد. روغن که در روز اول جنگ منی سه تومان بود در سال دوم جنگ به منی چهل یا پنجاه تومان رسید. قدرت خرید ریال يك دهم ارزش سابق آن شد و این برای طبقاتی که درآمد ثابت داشتند و برای آنها تیکه حقوق بگیر بودند مثل کارمندان و کارگران وضع مصیبت بار گرانی و حتی قحطی عجیبی بوجود آورده بود. بخصوص که خارجیها هم برای مصارف خودشان گندم و غلات و مواد خوراکی ایران را میخریدند قحطی بطوری بود که در تهران و در شهرهای ایران نان پیدا نمیشد. یک جور نانهای مخلوط از مواد و عناصری به خورد مردم میدادند که تقریبا شبیه به پاره آجر بود و مردم برای گرفتن آن دم دکانهای نانوائی صف میبستند، تازه آنها هم بدست نمی آوردند. شاید در همان سال اول بود، تاریخش درست بخاطر من نیست، که جمعیت کثیری از لهستانیها که از جلوی مهاجمین آلمانیها فرار کرده بودند و میخواستند به کشورهای اروپایی و امریکایی پناه ببرند از روسیه وارد ایران شدند و این افراد که دارای بهداشت سالمی نبودند بر اثر محرومیت غذایی و محرومیت وسایل بهداشتی آلوده به بیماریهای مختلفی بودند و تبهای راجعه و تبهای تیفوس و تیفوئید را در ایران رواج دادند بطوریکه در همین سالها عده کثیری از مردم ایران در اثر این بیماریها کشته شدند. یک وقتی در شهر تهران بقدری وحشت از بیماری تیفوس و تیفوئید زیاد بود که کسی جرئت نمیکرد سوار درشکه یا اتوبوس بشود از ترس آلوده شدن به این نوع بیماریها. تقریبا کمتر خانه ای بود که آلودگی به این بیماریها نداشته باشد. در خانه خود بنده چندین نفر از افراد ماد چار تب راجعه و تبهای مختلف دیگر شدند. این بیماریها در دهات کشتار عجیبی کرد در بعضی از دهات که جمعیت آنها مثلا پنجاه شصت خانوار بود پانزده تا بیست نفر از آنها در ظرف یکسال میمردند. فروغی روی هم رفته این خدمات و این کارها

را کرد، جنبه های مثبت داشت و جنبه های منفی هم داشت ولی باید قضاوت عادلانه باشد و شخصی را که در يك موقعیت اضطراری بوده نباید بطور کلی محکوم کرد، هیچ کس دیگری شاید نمیتوانست در آن زمان بهتر از او کاری انجام بدهد. پس از آنکه فروغی از حکومت کناره گرفت حکومت های دیگری آمدند که همه مطابق تمایل خارجیها بودند. حکومت سهیلی آمد، قوام السلطنه آمد، ساعد آمد، بیات آمد، صدرالاشرف آمد. به ترتیب می آمدند و ترتیب حکومت موقتی میدادند و میرفتند. در همان روزهای اول که اشغال خارجی هایش آمده بودند با عده ای از جوانها و روشنفکران بفکر این افتادیم که چکار باید بکنیم. نیت ما این بود که باید يك نیروی ناسیونالیست که مرام اصلیش حفظ استقلال مملکت باشد بوجود بیاوریم و رفقای که در این موضوع با ما کار و کوشش میکردند افراد برجسته آنها که من حالا بخاطر دارم یکی دکتر شایگان بود، یکی مرحوم شهید نورایی بود، یکی دکتر ملکی بود، یکی دکتر علی آبادی بود و یکی دکتر آذر بود.

س - کدام دکتر ملکی آقای دکتر سنجابی؟ اسم كوچك آقای ملکی چه بود؟  
ج - مادو تا ملکی داشتیم. یکی دکتر محمد علی که وزیر دکتر مصدق بود و یکی ملکی که وکیل مجلس بود و با خلیل ملکی نسبت داشت و بنی اعمام بودند. پسر حاج محمود ملکی تهران که يك برادر ابو الحسن ملکی بود و دیگری دکتر مسعود ملکی. اینکه من میگویم در آن زمان این دو برادر بودند.

س - اسم كوچك آقای علی آبادی چه بود؟ برای اینکه چند تا آقای علی آبادی داریم

ج - بله يك عبدالحسین علی آبادی داریم و یکی محمد حسین علی آبادی. این که بنده میگویم در آن تاریخ محمد حسین علی آبادی بود. ما همچنین با عده ای از افسران که خود را مین دوست و ناسیونالیست معرفی میکردند و در واقع بودند ارتباط داشتیم و آنها در آن زمان اینطور تلقین میکردند که رزم آرایك عنصر ملی طرف اعتماد نیست و نقشه های مضر و خیانتکارانه دارد و گروهی در مقابل او تشکیل داده بودند و این گروه مطابق همان عقیده ای که ما داشتیم طرفدار شاه بودند. ما در آن زمان به شاه علاقمند بودیم و میخواستیم بهر کیفیتی است او را حفظ و تقویت کنیم و در پیرامون او محبوبیت بوجود بیاوریم. بنده در سال دوم اشغال ایران، در سال بیست و يك، برای اولین بار بعد از ده پانزده سال از دوره رضاشاه که به کرمانشاه و به محل خانوادگی ام نرفته بودم قصد کردم به آنجا بروم. هم دیداری با خانواده و ایل سنجابی تجدید کنیم



و هم راجع به فعالیت سیاسی ممکن در انجام مطالعات و اقداماتی بنهائیم . بنده علاوه بر آن جمع که بابعضی از دوستان و هم فکران داشتیم و اسم آن رانهضت انقلابی ملی ایران گذاشته بودیم ولی هنوز علنی نشده بود یک جمعیتی هم از کرمانشاهی های مقیم تهران ترتیب داده بودم . جمعیت نسبتا قابل توجهی که مرام و هدف آن خدمت به اصلاح و آبادی و عمران شهرواستان کرمانشاه بود، و در ضمن خدمت به مملکت و حفظ وحدت ملی ایران و معارضه با آنهائیکه بخواهند در نواحی کردنشین ایران نغمه های مخالف وحدت ملی بوجود بیاورند .

این جمعیت کرمانشاهی های مقیم تهران را بنده و جمعی از دوستان همشهری تشکیل داده بودیم . برای توسعه تشکیلات آن در کرمانشاه و برای تجدید دیدار با خانواده به آن شهر رفتم . در آنجا البته استاندار کرمانشاه را که امیرکل بود دیدم و فرمانده قوای نظامی را هم که سپهبدشاه بختی بود ملاقات کردم ولی به دیدار نماینده سیاسی قوای اشغالگر انگلیس که همه کاره بود نرفتم زیرا که با او کاری نداشتم . در شهر کرمانشاه به فعالیت پرداختم ، جمعی از جوانان دبیرستانی و فارغ التحصیلان دبیرستان و فرهنگیان و یک عده از جوانان بازاری بنام جمعیت کرمانشاهی ها بوجود آوردم و بعد از آنجا به ایل سنجایی رفتم . دو یاسه روز در میان خانواده خود بودم که یکروز دیدم از یکی از دهات مجاور یکی از دوستان عشایری که در قصبه روانسر منزل دارد به دیدار ما آمد و با برادرم نجوایی کرد و او هم به من گفت که استاندار کرمانشاه از نماینده سیاسی - نظامی انگلیسی در کرمانشاه شنیده است که شما در اینجا فعالیتهایی بر ضد آنها میکنید و خواهش کرده است که فوراً به کرمانشاه برگردید . بنده روز بعد به کرمانشاه برگشتم و به دیدن استاندار رفتم . او به من اظهار داشت که بله این آقای کلنل فلیجر خیلی نسبت به شما بدبین است و به او گزارشهایی داده اند که شما در کرمانشاه و در میان ایلات علیه انگلیس ها مشغول فعالیت هستید .

اینجا مناسب میدانم که باز به یک حاشیه دیگری پردازم تا بعد دوباره بر سر همین مطلب برسیم . و آن این است : در همین زمان که قوای انگلیس وارد ایران شده و مجلس سیزدهم هم تشکیل شده بود یک جنبش ضد خارجی در ایران بوجود آمد . با ورود این نیروهای خارجی آلمانیها که در ایران مشغول کار بودند از ایران خارج شدند یعنی یا خودشان فرار کردند و یا دولت ایران آنها را بر حسب معرفی انگلیسها و روسها اخراج کرد . ولی عده ای از آنها بصورت مخفیانه و بصورت جاسوس و کارگردان سیاست

آلمان باقی ماندند. در این زمان معروف بود شخصی بنام مایر مشغول فعالیت و تشکیل دادن جمعیت‌هایی علیه انگلیسها و روسها و ایجاد خرابکاری در کارهای آنهاست، و یک جمعیت ایرانی هم برای همکاری با او تشکیل شده بود. کسی که در آن موقع در رأس این فعالیت قرار داشت یک نماینده مجلس بود بنام نوبخت. نوبخت وکیل مجلس طرفدار جدی رضاشاه و یک فرد ملی و وطندوست بود. در آن موقع آنها علاوه بر افراد متفرق از جوانان و افسران و بازاریان باجمعی از سران عشایری هم ارتباط پیدا کرده بودند. با خود بنده هم نوبخت ارتباط یافت و پیشنهاد همکاری کرد ولی من با فکر و فعالیت‌های او موافق نبودم و عقیده داشتم که روی محاسبه نیروهای متخصص با مال فتح و پیروزی با انگلیسها و روسها و امریکائیها خواهد بود. بنابراین ایجاد سازمان‌هایی که کارشان خرابکاری و فعالیت‌شان زیرزمینی باشد چیزی جز هدر دادن قوای ملی نیست. به پدرم و بعضی از رؤسای عشایری که بامن ارتباط داشتند نصیحت میکردم که وارد چنین اقدامی نشوند. این نه از روی دوستی با انگلیسها و یاروسها بود که به هیچوجه دل خوشی از آنها نداشتم و مطلقاً با هیچیک از مقامات آنها مربوط نبودم بلکه بنا بر سنجش نیروهای متخصص و توجه به موضوع جغرافیایی ایران عقیده داشتم که باید کوشش کرد دولتی در ایران از عناصر ملی و درستکار تشکیل بشود که بتواند در مقابل دولتهای اشغالگر در مواردی که تقاضاهای غیر قابل قبول دارند و یا فشارهای بی‌مورد وارد می‌آورند یا مداخلات خارج از رویه میکنند مقاومت کند و منافع ایران را محفوظ بدارد. ولی در صدد دشمنی و مخالفت و خرابکاری علیه آنها به هیچ وجه بر نیاید. این اساس فکر ما بود. حال برگردیم بر سر مطلب. وقتی که پیغام استاندار رسید من به شهر برگشتم و به دیدار مجدد او رفتم. او با حالت نگران نظریه آن کنل انگلیسی بنام کنل فلیجر را بیان و به او تلفن کرد و از من خواهش نمود بروم و او را ببینم. روز بعد بنده به دیدن آن شخص رفتم. کنل فلیجر بلافاصله بمن گفت، شما به کرمانشاه چرا آمدید؟ گفتم شهرم هست، وطنم هست، خانواده ام هست، ایلم هست. گفت، نه، شما اینجا آمده اید که علیه ما خرابکاری کنید. بنده جوابی که به او دادم این بود که من اگر هم دشمن شما باشم اما خدمتگذار وطنم هستم. من کاری میکنم که به نفع مملکت باشد و وقتی من به نفع مملکت نمیدانم که علیه شما الان اقدامی بکنم چرا میکنم. گفت، شما در جنگ بین الملل گذشته پدرتان، عموهایتان و ایلتان با آلمانها و عثمانی‌ها همکاری میکردند و خود شما هم الان دارید همین کار را میکنید. گفتم این

را شما از روی اطلاع میگوئید یا از روی قیاس و گمان . اگر اطلاعی هست آن منبع اطلاع و دلیل تان را بمن ارائه بدهید اما اگر از روی قیاس میگوئید صحیح نیست . اوضاع جنگ بین الملل گذشته با این جنگ تفاوت زیاد دارد . در آن جنگ عثمانیها با شما مخالف بودند و عثمانی بعنوان یک دولت اسلامی تبلیغ اتحاد اسلام میکرد ، علاوه بر این در آن زمان دولت روس يك دولت متجاوز تزاری بود که ملت ایران همه بر علیه آن بودند . در آن زمان در داخل ایران و خارج از ایران افرادی که امروزه با شما همکاری میکنند مثل سلیمان میرزا و تقی زاده و دیگران بر علیه شما بودند و بعد بر فرض پدر من و خانواده من در آن وقت بنا بر مقتضیات آن زمان علیه شما بودند با حالای من چه ارتباط دارد؟ الان اوضاع و احوال دیگری است . من اگر هم مخالف شما باشم و از شما هم نفرت داشته باشم اما فکر این میکنم که روی محاسبه نیروهای دنیایی در این جنگ که نقشه راهم به اونشان دادم ، شما پیروز خواهید بود بنابراین آیا این بی عقلی نیست که من بخواهم يك عده ای از مردم ایران و یا عشایر ایران را به کاری وادار بکنم و با همراهی بایک دولتی که میداتم سرانجام مغلوب خواهد شد . باینکه تمام استدلال من منطقی بود آن مردبانهایت بی عقلی و بانهایت خشونت روز بعد دادبنده را سوار یک کامیون باری و روانه تهران کردند . این عمل کلنل فلیچر در تهران انعکاس شدید پیدا کرد . حتی بعضی از توده ای هادر آنموقع به سراغ من آمدند . این کیفیت سال اولی بود که من با آنها مواجه شدم . در سال بعد انتخابات دوره چهاردهم شروع میشد . در انتخابات دوره چهاردهم شاه واقعا میخواست که يك عده عناصر ملی و جوانهای تحصیلکرده وارد مجلس بشوند . بنده روزی در منزل بودم که تلفنی به من شدو یک افسری از من خواهش کرد که به دیدن من بیاید . او سر شب به دیدن من آمد . این افسر آقای حسین فردوست بود که گویا در آن موقع درجه ستوانی داشت و گفت ، اعلیحضرت میخوانند شمارا ببینند و من امشب آمده ام که شمارا به آنجا ببرم . گفتم بسیار خوب . به خانم هم جریان را گفتم که بدانند و اطلاع داشته باشد که شب من به کجا میروم برای اینکه نمیدانستم نتیجه اش چه خواهد بود . همراه او و در اتومبیل او به سعدآباد رفتیم . از یکی از خیابانها که خیابان دربند باشد و اردیکی از عمارتهای متصل به سعدآباد شدیم و در یک سالنی مرانشاندند و اعلیحضرت هم به آنجا وارد شد و این دفعه اولی بود که من با ایشان مواجه میشدم . خوش رو و خوش صحبت و خیلی گرم بامن صحبت کرد و نظریات سیاسی مرا خواست . من گفتم که باید تمام کوشش ما بر این باشد که

دولتی از رجال ملی مقاوم بوجود بیآوریم که آنها در برابر توقعات بی رویه خارجی هایتوانند به نفع ایران مقاومت بکنند و تسلیم و آلت عمال آنها نباشند. بعد گفتم اگر بشود در این مجلس که انتخاباتش جریان دارد یک عده از افراد آزادیخواه و میهن دوست وارد بشوند نیروی استقلال طلبی ملی قدرت خواهد گرفت. بعلاوه به شاه هم گفتم که من اطلاع دارم و میدانم که یک عده ای از افراد و احزاب دشمن شما هستند و خارجیهام شاید نسبت به شما اطمینان نداشته باشند ولی آنها تیکه و طندوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند. به من گفت، شما چرا در انتخابات شرکت نمیکنید؟ گفتم من در کرمانشاه زمینه دارم. گفت، بروید کرمانشاه فعالیت کنید و من در تهران هم کوشش میکنم که یک عده ای از جوانان و افراد وطن دوست انتخاب شوند. میدانم که او در آن دوره در انتخابات دکتر رضازاده شفق و در انتخاب مهندس فریور در تهران مؤثر بود. گفتم من که سال گذشته به کرمانشاه رفتم مواجه با چنان مشکلاتی از طرف انگلیسها شدم و باز هم ممکن است دچار چنین مشکلی بشوم و حکومت هم کاری برای من جز خرابکاری و اشکال تراشی نخواهد کرد. گفتم، خیر شما بروید و حکومت علیه شما کاری نخواهد کرد و من سفارش شمارا به سهیلی کرده ام. بنده باز آن سال به کرمانشاه رفتم. در آنجا که یکی دو روز بودم دیدم شهر آشفته شده، ادارات دولت پلیس آنجا، دفترهایی که انگلیسها تشکیل داده اند همه مضطرب و ناراحت هستند عینا مثل اینست که در لانه مورچه حشره ی غیر متجانسی وارد شده باشد آنها به ولوله افتاده اند که من وارد جریانات انتخابات شده ام. آن کلنل انگلیسی، کلنل فلیجر هم که مشهور به نادرستی و پول گرفتن و رشوه گرفتن و فساد اخلاق و هرزگی و مردی خشن و زحمت بود، از استان دار وقت خواست که من بدیدن او بروم. تارفتم و دیدم گفتم، شما مگر سال گذشته اینجا نیامدید و ما نگفتم که اینجا حضورتان پسندیده مانیست. باز چرا آمده اید؟ گفتم برای شرکت در انتخابات آمده ام. گفتم، شما اینجا نمیتوانید انتخاب بشوید. گفتم مگر انتخابات آزاد نیست؟ گفت، انتخابات آزاد است ولی شما انتخاب نخواهید شد. ما مداخله در انتخاب نمیکنیم ولی شما انتخاب نخواهید شد. بعد شما که اینجا آمده اید به رشید السلطنه گوران، که یکی از رؤسای ایل گوران بود، چه دستوری داده اید؟ به سلیمان بك آرش، که یکی از رؤسای ایل جوان رود بود چه ارتباطی دارید؟ گفتم هیچکدام از این دو نفر را من اخیرا ندیده ام و حتی نمیدانم این آقای آرش که در تهران ساکن است الان آنجا است یا اینجا است.

گفت ، شما میدانید، خوب هم میدانید ما هم میدانیم که شما میدانید . بلند شد و کتاب کوچکی از قفسه برداشت و گفت ، این کتاب خاطرات مربوط به جنگ بین الملل گذشته و اقدامات پدران شما علیه مادران جنگ است . شما هم جانشین همانها هستید . برادر شما هم همین گناه شما را دارد و ایل شما هم همین گناه شما را دارد . شما در اینجا در شهر کرمانشاه نباید بمانید . خلاصه بدون اینکه بنده بتوانم در آنجا فعالیتی بکنم روز بعد بنده را برادرم را که رئیس ایل سنجایی بود و پسر عمویم را گرفتند و تحویل يك اتومبیل کامیون دادند و ما را یکسره به تهران برگرداندند و به دنبال آن دایی و برادر بزرگتر و پسر عموهایم را هم آوردند و به همدان و بروجرد فرستادند . علاوه بر آن چند نفر از رؤسای ایل کوران که باینده دوستی داشتند از جمله همان رشید السلطنه را که اسم بردم با برادرش تبعید به همدان کردند و چهار نفر از سادات محترم آنها را هم به تهران فرستادند و بکلی ایلات سنجایی و کوران را از رؤسایشان خالی کردند . در آن زمان علی سهیلی نخست وزیر بود . او وقتی که من میخواستم به کرمانشاه بروم بمن تلفن کرد و گفت شما به کرمانشاه بروید و در آنجا مانعی برای انتخابات شما نخواهد بود . بعد از اینکه باین کیفیت برگشتیم و ما را تبعید کردند ، نه تنها خودم بلکه برادرها و رؤسای کوران را هم که تبعید کرده بودند پیش سهیلی بردم و ماجرا را بیان کردم . او خطاب به تبعیدشدگان گفت ، نمیگویم شما وطن دوست نیستید ، نمیگویم که شما عمل خلافی کرده اید ولی مملکتی است اشغال شده و نیروی خارجی در اینجا است و آنها وجود شما را مزاحم خودشان میدانند و ما مجبور هستیم در مقابل آنها تسلیم بشویم تا شما در تهران هستید مقرری از طرف دولت برای مخارج شما پرداخته میشود . آنها بدین ترتیب مدت یکسال در تهران تحت توقیف ماندند و کلنل فلیچر هر چه توانست فشار به خانواده ی مادران ناحیه وارد آورد . در این تاریخ بنده و بعضی از دوستانم به این فکر افتادیم که يك حزب ملی جدید بوجود بیاوریم . در این موقع به غیر از آن حزبی که نوبخت بوجود آورده و معروف به حزب کبود بود افراد دیگری به اسمهای مختلف به صورت حزبی فعالیت میکردند . یکی از آنها حزبی بود بنام حزب پیکار که جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال برادر دکتر اقبال و چندین نفر دیگر آنرا میگرداندند و روزنامه ای داشتند که خیلی تندرو و ضد خارجی خود را نشان میداد و در آن موقع محبوبیتی در میان مردم داشت .

حزب دیگری هم بوجود آمده بود بنام حزب مین برستان که علی جلالی ، شجاع

الدین شفا، مجیدیکتایی و محمدپورسرتیب در کمیته ان بودند و یک‌کعبه از جوانان به آنها پیوسته و فعالیت‌هایی به اسم میهن پرستان می‌کردند و در میان خانواده های لرستان هم نفوذ و اثر داشتند چون پورسرتیب از ایل سکوند لرستان بود. حزب دیگری هم بنام حزب استقلال وجود داشت که آنرا عبدالقدیر آزاد بوجود آورده بود. بنده هم با چند نفر از دانشیارهای دانشگاه و جوانان جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بودیم. با آن سه حزب مذکور ما وارد مذاکره شدیم و بعد از نشست و برخاست زیاد از آن سه حزب و جمعیت مایک حزب جدید بوجود آوردیم به نام حزب میهن و قرار شد که از هر جمعیت ۴ نفر بعنوان شورای عالی آن حزب معرفی شود که از طرف دوستان بنده و دکتر آذرود دکتر مسعود ملک و دکتر محمدحسین علی آبادی معرفی شدیم. و آنها نیز هر کدام نمایندگان خود را معرفی کردند و حزب جدید به فعالیت پرداخت و یک عمارت خیلی بزرگ باقریب سی اتاق و دو هزار تومان کرایه در ماه که برای آن موقع پول قابل توجهی بود در خیابان شاه آباد اجاره کردیم و یک روزنامه بنام رستاخیز هم ارگان آن قرار دادیم. هدف ما در آن موقع مقابله با حزبی بود که سیاستهای خارجی پشتیبان آنها بودند چه حزب دست چپ و چه احزاب ارتجاعی دست راست. حزب دست چپ عبارت از حزب توده بود که کشش و جاذبه فوق العاده ای در میان جوانان داشت و با وسائل و امکاناتی که در اختیارش می‌گذاشتند توانسته بود در میان کارگران و جوانان روشنفکر انقلابی نفوذ زیادی پیدا کند و یک جمعیت قوی با روزنامه ها و نشریات مختلف بوجود آورده بود. بعلاوه عده ای از رهبران آنها در مناطق تحت اشغال شورویها به وکالت مجلس انتخاب شده و پایگاه سیاسی مهمی بدست آورده بودند.

س - امکاناتی که می‌فرمائید چه کسانی در اختیارشان می‌گذاشتند؟

ج - روسها در اختیارشان می‌گذاشتند. راه آهن ایران در اختیارشان بود و وجوه حساسی به آنها می‌رسید. ولی امکانات مالی ماتنها و جوهی بود که اعضا حزب می‌پرداختند از بازار بیاهم به ما کمک‌هایی کردند. شاه چندین بار خواست به ما کمک مالی بدهد بنده زیر بار نرفتم. حتی یکروز با زمین فردوست بمن تلفن کرد و به منزل من آمد. دیدم یک کارتون بزرگ همراه اوست. بمن گفت، اعلیحضرت مرافرستاده بیش شما و این سهام شرکت کیهان است که مال اعلیحضرت است، شاید قریب سیصد هزار تومان بود، اعلیحضرت اینها را فرستاده اند که من به شما بدهم که هم در اختیارتان باشد برای امور حزبی و هم روزنامه را در تحت اختیار بگیرید.

س - همین روزنامه کیهان ؟

ج - بله همین روزنامه کیهان . گفتم حضوراً علیحضرت از قول من عرض کنید چنین کاری نه بصلاح شماست و نه به صلاح ما . ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم و مفید باشیم که از شما استفاده مالی نکنیم . علاوه بر این شما اگر به يك جمعیت حزبی پول بدهید مورد اعتراض و حملات دیگران قرار میگیرید . این بود که بنده آنها را دوباره به زیر بغل آقای فردوست دادم و برگرداندم .

ما از جهت پول فوق العاده در مضیقه بودیم . یکی دو تا کردن پارتی دادیم که قریب بیست سی هزار تومان جمع آوری کردیم . و از پول ماهانه ای که خودمان میدادیم می توانستیم به سختی چرخهای حزب را براه بیندازیم . مجلس چهاردهم هم تشکیل شده بود ما علناً و یکسره پشتیبانی از دکتر محمد مصدق میکردیم . مصدق هم مشغول فعالیت سیاسی شد . یکی از وکلای مجلس که الان متأسفانه اسم او را بنیاطرندارم در یکی از جلسات به مصدق ناسزا گفتم . عده ای از جوانان ما که از جوانان تند انقلابی و ملی بودند شبانه بمنزل او رفتند و موقعی که وارد منزلش میشد جلوی او را میگیرند و کتک کاری مفصلی میکنند و سرو صورتش زخمی میشود و به او میگویند این سزای کسی است که به مصدق بد بگوید .

س - آن شخص خودش نماینده مجلس بود ؟

ج - بله خودش نماینده مجلس بود . فردای آن روز این شخص در مجلس اعلام کرد که این حمله را دکتر سنجابی و مهندس فریور ترتیب داده اند و حال آنکه آنوقت فریور با ما همکاری نداشت ولی او هم نماینده مجلس و بسیار مورد توجه مردم بود .

س - شما فرمودید که دکتر مصدق هم وارد فعالیتهای حزبی شد ؟ کدام حزب را میگوئید ؟

ج - وارد فعالیت حزبی خیر ، وارد فعالیت سیاسی در پارلمان شد . اولین فعالیت سیاسی مصدق در پارلمان مبارزه ای بود که علیه اعتبارنامه ی سیدضیا کرد . بنده قبلاً به شما گفتم که ما وارد مبارزه با احزاب دست چپ و دست راست شده بودیم . دست چپ عبارت از حزب توده بود . اما در دست راست دو حزب وجود داشت . یکی حزبی بود بنام حزب عدالت که جمال امامی و علی دشتی بوجود آورده بودند که ما با آنها نیز در افتادیم . جمعیت دست راست دیگری که تشکیل شده بود حزبی بود بنام اراده ملی که سیدضیا بوجود آورده بود و مظفر فیروز با روزنامه رعدا امروز کارگردان آن

بود. سیدضیاءدراينجايك نقش عجيب و غريب داشت. اين آدمی که بیست و چندسال از ایران بیرون رانده شده بود و با آن سوابقی که در کودتای ۱۲۹۹ و در قرارداد ۱۹۱۹ داشت موقعی که روسها حزب توده را بوجود آوردند که در ابتدا فاتح کارگردانی آن را میگردانگلیسها هم سیدضیاء از فلسطین آوردند و در غیاب خود او از شهر یزد به وکالت انتخابش کردند.

س - مصطفی فاتح .

ج - بلی همان مصطفی فاتح شرکت نفت . بعد همان پنجاه و سه نفری که زندانی شده بودند کارگردانهای اصلی حزب توده شدند و در پیرامون شاهزاده سلیمان میرزا گرد آمدند و رهبران مشهورشان عبدالصمد کامبخش و رضارادمنش و ایرج اسکندری و دکتر جودت و دکتر یزدی و الموقی و فریدون کشاورز و خلیل ملکی بودند و رضاروستا که سازمان کنفدراسیون کارگران را اداره میکرد. ما کوشش کردیم که در خارج از تهران هم سازمانهای حزبی بوجود بیاوریم . و موفق شدیم که در گیلان يك سازمان خیلی خوب و منظم ، در گرگان يك سازمان خوب که اداره کننده اول آن که خوب هم اداره میکرد احمد قاسمی بود. همان احمد قاسمی که بعداً به حزب توده پیوست . بعد در تبریز، در مشهد، در اصفهان ، در کرمانشاه ، در ملایر ، در اهواز و آبادان و بالاخره در شیراز شعباتی تشکیل دادیم . حزب توده با ما و ما با آنها در افتادیم . آنها شعار میدادند علیه استعمار و ارتجاع مبارزه کنید. ما شعار میدادیم علیه هرگونه استعمار مبارزه کنید. علیه استعمار سرخ و سیاه مبارزه کنید. و آنها از این کلمات ما بسیار آزرده میشدند و میگفتند اگر شما آزاد میخواه و ملی هستید چرا با ما در میافتید؟ چرا بیشتر تشکیلاتتان را در شمال بوجود آورده اید؟ میگفتیم مادر قسمتهای دیگر هم تشکیلات داریم . اگر تشکیلات مادر شمال فعالیتش در میان مردم مؤثرتر است بعلت اینست که شما در آنجا مداخله بیشتر دارید و این واکنش مردم در برابر شماست . به این ترتیب ما این حزب میهن را پایه ریزی کردیم و شعباتی برای آن بوجود آوردیم و در پیرامون دکتر مصدق بودیم . بنده يك وقت به مناسبتی از ایشان دعوت کردم که به حزب ما بیایند و سرکشی نکنند و دعوتی هم از مردم کردیم که در میتینگ شرکت کنند. در آن روز جمع کثیری به حیاط حزب ما آمدند که آن حیاط و خیابان مجاور مملو شد از جمعیت . در آنجا سخنرانی های بسیار مؤثری در تجلیل و پشتیبانی از مصدق کردیم . در این وقت حزب دیگری هم بنام حزب ایران بوجود آمده بود که



افراد مؤثر آن در آن وقت مهندس فریور، مهندس زیرک زاده، مهندس احمد زنگنه، مهندس حسینی، مهندس حق شناس، الهیار صالح، ارسلان خلعتبری و دکتر شمس الدین جزایری بودند و افراد زیادی از مهندسين که دوست و معتقد به شخصیت آقای مهندس فریور بودند. در عمل ما میدیدیم که مرام ماوروش مبارزه‌ی مباحزب ایران یکی است یعنی آنها هم عیناً همان موضع گیریهای ما و همان ایده‌های ما را دارند. حزب مین در آن زمان در وضع مالی بسیار ناگواری بود. بعد از اعتصاب معروف مهندسين که کارگردان عمده آن مهندس فریور و دوستان او بودند با مذاکراتی که با حزب ایران شد حزب مین و حزب ایران با هم يك سازمان تشکیل دادند و ما دستور دادیم که تمام شعب مادر و لایات به حزب ایران پیوندند و جمعی از افراد حزب مین وارد کمیته و شورای حزب ایران شدند که از آن جمله بنده در کمیته حزب ایران از همان وقت وارد شدم.

س - این چه سالی است آقای دکتر؟

ج - این سالی است که قوام السلطنه می‌خواهد بیاید.

س - سال ۱۹۴۶ باید باشد؟

ج - ولی شاید سال ۱۳۲۴ یا ۱۳۲۵ باشد. در همین دوران که امریکاهم نیروهایش را وارد ایران کرده بود و علاقه‌ی تازه‌ای به وضع ایران نشان میداد. سیاستمدارهای ایران هم علاقه مند شده بودند که پای امریکارادر سیاست ایران برای مقابله با روسها و انگلیسها وارد بکنند. با توسعه نفوذ امریکاجمعی از نمایندگان شرکتهای نفت امریکایی در زمان حکومت ساعد مراغه‌ای به ایران آمدند و مذاکراتی راجع به واگذاری امتیاز نفت در ناحیه بلوچستان و آن حدود کردند. مذاکرات با امریکائیهایی در جریان بود که حزب توده از آن اطلاع یافت و در برابر آن ایستادگی کرد ما هم با دادن هرگونه امتیاز به خارجیا مخالف بودیم. بخاطر دارم که دکتر رضاراد منش در مجلس سخنرانی کرد و گفت، ما با دادن هرگونه امتیازی به هر دولت خارجی مخالف هستیم. و در همین زمان بود که مصدق قانون معروفش را به مجلس پیشنهاد کرد. قانونی که مذاکره و دادن هرگونه امتیازی را به هر دولت و شرکت خارجی تا زمانی که جنک باقی است و نیروهای خارجی در ایران هستند ممنوع می‌کرد. او طرح خود را در يك جلسه فوق العاده به مجلس پیشنهاد و آنقدر ایستادگی کرد تا آن قانون در همان جلسه به تصویب رسید. با توسعه‌ی نفوذ امریکائیها اختلاف آنها با روسها روز بروز نمایانتر میشد. روسها هم در این موقع به

فکر بدست آوردن امتیازاتی افتادند. مخصوصاً میخواستند در این نواحی شمال ایران از خراسان تا آذربایجان که در اشغال آنها بود امتیازاتی بدست بیاورند که وسیله برای حفظ نیروها و مداخلاتشان در آن نواحی باشد. این بود که به ناگهان پیشنهادی از طرف دولت شوروی به دولت ایران رسید برای گرفتن امتیاز معادن شمال ایران بخصوص معادن نفت و گاز آن. این پیشنهاد با مخالفت افکار عمومی مردم ایران، مخالفت ما، حزب ایران و مخالفت دکتر مصدق مواجه شد، دولت وقت ایران در برابر آن به شدت ایستادگی کرد. بنده بخاطر دارم روزی که توده ای ها برای پشتیبانی از سیاست روسها و نماینده آنها کافتارادزه که به ایران آمده بود تظاهراتی برپا کردند و جمع کثیری از آنها با برچم و با شعار وارد خیابان شاه شدند و از خیابان شاه به خیابان استانبول رسیدند و رو به خیابان شاه آباد و مجلس میرفتند. در بین خیابان استانبول و شاه آباد عده ای از پلیس ایران جلوی آنها را گرفت و متوقفشان ساخت. بلافاصله اتومبیلهای زره پوش و سربازان روسی رسیدند و نیروهای ایران را کنار زدند و راه را برای توده ای ها باز کردند که بتوانند تظاهراتشان را بپایان برسانند و این یکی از مواقعی بود که لطمه ای شدید به محبوبیت حزب توده وارد آمد و هویت آن شناخته شد. حزب توده تا آن زمان که جنبه ی وطن دوستی داشت و وابستگی اش به سیاست خارجی روشن نشده بود کشش زیادی داشت و بخوبی میتوانست در مقابل حکومت های مرتجع، در مقابل احزاب و عناصر مرتجع و وابسته به استعمار غرب مبارزه کند در بسیاری از موارد مبارزه ماهم بادست راستی ها، با حکومتها و نمایندگان مرتجع مجلس در همان خط بود ولی در اینجا که آنها این پشتیبانی را از سیاست شوروی کردند اختلاف ما با آنها یکی ظاهر و نمایان شد. از همین زمان بود که روسها بفکر این افتادند که موضع خودشان را در شمال مستحکم کنند و آن قضایای ناگوار آذربایجان و کردستان را پیش آورند. پیشه وری در آذربایجان به دستگیری روسها قیام کرد و حکومت رسمی آنجا را ساقط کرد و دولتی برای خود تشکیل داد. علاوه بر آن در مهاباد هم قاضی محمد به دیدار رهبر آذربایجان شوروی علی اوف یا باقراف رفت و آنها هم در کردستان شمالی مشغول فعالیت تجزیه طلبانه دیگری شدند. در آن موقع یکی از افراد وابسته به جمعیت مادر مهاباد رئیس فرهنگ بود و زمانی که قاضی محمد شروع به کار کرد آنجا را تخلیه نمود به تهران آمد و گزارش جریان را به من داد و او شخص دکتر محمد مکرری بود. دکتر محمد مکرری که جزو همکاران ما بود علناً بمن گفت، اینها حقیقتاً تجزیه طلب هستند، واقعا زیر فرمان

روسها هستند و هر تظاهری که میکنند بکلی بی اساس و بی پایه است. ما هم در برابر این جریانهای آذربایجان و مهاباد شعاری که میدادیم این بود که باید آزادی و دموکراسی برای تمام ایران باشد. نظامی برای ایالات و ولایات نخواهیم که در تمام ایران حکمفرما باشد و در تمام مناطق ایران اجرا بشود. ما با سازمانهایی نظیر انجمنهای ایالتی و ولایتی و حتی تعدیل قوانین آن بطوریکه اختیارات سازمان های محلی بیشتر باشد موافق بودیم ولی بشرط اینکه برای تمام ایران و همه ی استانهای ایران باشد و با نمایندگان آنها هم در نشست هایی که گاهی اتفاق می افتاد می گفتم شما چرا اقدامی نمیکنید که برای تمام ایران باشد؟ چرا برای يك نقطه معین از ایران میخواهید که سایر مردم آزاد بخوابد ایران و سایر مردم ضد استعماری ایران نسبت به شما سوژن داشته باشند و شما را عامل يك سیاست و دولت خارجی دیگری معرفی بکنند. ولی این حرفها به گوش آنها نرفت زیرا که آزادی و استقلال عمل واقعی نداشتند. در این مواقع بود که جنگ بین الملل هم پایان می یافت و بر طبق قراردادها بنا بود که قشونهای خارجی از ایران بیرون بروند. انگلیس و امریکا اعلام کردند که قشون هایشان را خارج میکنند و به دولت متحده شان هم اعلام کردند که آنها هم خارج بکنند ولی دولت شوروی استنکاف نمود. اول به بهانه اینکه جنگ با ژاپن ادامه دارد و بعد هم به بهانه ی دیگری حاضر نشد که ایران را تخلیه کند و همین مادریك محظور بین المللی بزرگی افتاد. در این موقع بود که سیاستهای بین المللی به كمك ایران آمدند و قوام السلطنه هم بر سر کار آمد و عمر مجلس چهاردهم به پایان رسید.

قوام السلطنه یکی از رجال قدیمی و استخواندار مملکت بود. خیلی ها درباره او هم بد گفته اند و ما هم در دوره ی مصدق با او در افتادیم او يك مرد ملی و آزادیخواه نبود. اشراف زاده و از اشراف قدیم بود و با سیستم اشرافی حکومت میکرد. با ایده آل ما و با افکاری که ما برای اداره مملکت داشتیم به هیچوجه انطباق نداشت ولی در این موقع که مجدداً به مقام نخست وزیری رسید در واقع مصدر خدمت نمایانی برای مملکت شد و آن کوشش موفق او برای بیرون کردن روسها از ایران بود. در این موقع که قوام السلطنه نخست وزیر شد و مظفر فیروز هم معاون او بود با ما ارتباط زیاد داشتند. مظفر فیروز مخصوصاً خیلی کوشش داشت که مراد دستگاه خودش را وارد بکند و اولین قانون کاری که آنها نوشتند، دريك کمیسیونی بود که من اداره اش میکردم و در دفتر نخست وزیری یعنی در دفتر مظفر فیروز بود و مظفر فیروز را بعنوان دبیر کل

سندیکاهای کارگری معرفی میکرد و شاید هم نظرش بر این بود که به من يك سمت مهم دولتی واگذار کنند. ولی من بهر کیفیتی بود، چون اعتماد زیادی نداشتم، شانه خالی میکردم و از همکاری با آنها کناره میگرفتم که یکروز مظفر فیروز در اتاق دفترش به من گفت، آقای دکتر سنجابی چرا طفره ای میزنید؟ چرا ماطله میکنید؟ امروزه دوره ای است که پدر کشته ها، برادر کشته ها باید به همدیگر دست بدهند و انتقام خودشان را بگیرند. من آنجا احساس کردم که تمام کوشش او علیه شاه است و خلاصه در عین اینکه روابط همکاری با آنها داشتیم اما به ترتیبی نبود که روبه قبول يك مسئولیتی بروم. یکروزی قوام السلطنه مهندس فریور و مرا احضار کرد و آن زمانی بود که جعفر پیشه وری آمده بود تهران و او را در باغ جوادیه که يك عمارت و پارک خیلی مجلل و مفصل در بیرون شهر تهران است جاداده بودند و پلیس هم جلوی باغ گذاشته بودند و به کسی اجازه ورود به آنجا و ملاقات با او را نمیدادند مگر تا اینکه جواز مخصوص داشته باشد. جعفر پیشه وری با عموی کوچک من سالار ظفر سنجابی از پیش آشنایی داشت و سالار ظفر کسی بود که من روز قبل هم اشاره کردم که در جریان فعالیتها علیه رضاشاه بود و بعد هم متواری شد و فرار کرد و به شوروی رفت. جعفر پیشه وری ارتباط دوستی با او داشت و به این مناسبت اسم سنجابی برای او يك مفهوم و معنای خاصی داشت. قوام السلطنه به ما گفت، چرا شما با اینها نزدیکی نمیکنید؟ شما با توده ای ها و با پیشه وری ها گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید. در همین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود. این ائتلاف در واقع زمینه ای برای پیشرفت همان نظریه یعنی سیاست دولت وقت قوام السلطنه و برای کاری بود که نتیجه نهایی اش تخلیه قوای روس از ایران باشد.

س - بنابراین آقای مهندس فریور با پیشنهاد آقای قوام السلطنه موافقت کردند که این کار عملی بشود.

ج - حالا اجازه بدهید. بعد ما پیش پیشه وری رفتیم و با او صحبت کردیم. بنده مخصوصاً یادم است به ایشان گفتم، آقا شما چرا کاری نمیکنید که همه ملت ایران مثل آذربایجان از شما استقبال کنند و همه شمارا رهبر خودشان بدانند. شما این آزادی و اصلاحات دموکراسی را که میخواهید چرا فقط برای آذربایجان میخواهید؟ برای همه ایران بخواهید که مردم از این توهم درباره شما خلاص بشوند و شما در داخل مملکت نیرو بگیرید. قوام السلطنه مخصوصاً به ما تأکید کرد که درباره ارتش آذربایجان با پیشه وری صحبت

کنیم چون اختلافشان بیشتر بر سر این بود که قوام السلطنه میگفت باید ارتش اذربایجان ضمیمه ارتش ایران بشود و حکومت ملی اذربایجان ارتشی نداشته باشد ولی پیشه‌وری با این نظر مخالف میکرد. در انجمنده باز با ایشان در افتادم و گفتم این نظر نخست وزیر یک نظر درستی است و اگر شماروی این امر سماجت کنید سوطن مردم به شما زیادتر خواهد شد.

س - پاسخ پیشه‌وری به این سئوالات و مطالب شما چه بود آقای دکتر سنجابی ؟  
ج - کاملاً مخالف بود.

س - چه استدلالی برای آن میکرد؟

ج - میگفت اول باید یک نقطه آزاد بشود، آباد بشود تا اثر آن به تمام ایران سرایت کند و دیگران هم از آن تقلید کنند.

در این ایام بین حزب دموکراتی که قوام السلطنه تشکیل داده بود و مظفر فیروز کارگردان اصلی آن بود و ائتلافی که بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفته بود و حزب ایران از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر جلسات متعددی در شبها تشکیل میشد که می نشستند صحبت و تعارفاتی رد و بدل میکردند.

به خاطر دارم که یک روز از جانب حزب توده دعوتی شده بود برای تشکیل یک جلسه مشترک از همین شب نشینی‌های عمومی که باهم می نشستیم و صحبت میکردیم، در آنجا رضاروستا این شعر را خواند که خیلی برای من ناگوار آمد و آن این بود:

خوش خبر باش ای نسیم شمال  
که به ما میرسد زمان وصال

خلاصه کوشش مادر این جهت بود که آنها را در جهت عمومی مملکت وارد کنیم و از آن جنبه محلی و خود مختاری خواهی محلی منصرفشان سازیم. صحبت‌هایی هم که گاهی مصدق در مجلس میکرد باره ارائه تقاضاهای آنها و توجیه شکایات آنها هم برای این بود که آنها را به این راه هدایت کند و آنها متوجه بشوند که مردم ایران میلیون ایران آنها را می‌پذیرند و تقاضاهای آنها را مورد توجه قرار میدهند و الا مصدق که مرد دور اندیش و وطن دوست و بی ارتباط با هرگونه سیاست خارجی بود در باطن دل میدانست که آنها از کجا برخاسته اند و هدفشان چیست. منظور هم این بود که بیک کیفیتی این مخمسه و این گرفتاری که برای ما بوجود آمده از سر مملکت رفع بشود. قوام السلطنه که زمامدار شد دوره ی مجلس چهاردهم به پایان رسید و مجلس پانزدهم میبایستی افتتاح بشود. در موقعیکه گفتگو برای انتخابات مجلس پانزدهم و آمدن و شدهای قوام السلطنه

به مسکو مذاکرات او با دولت شوروی و بستن آن قرارداد معروف قوام - سادچیکف بود فشار زیادی از طرف ملیون راجع به شروع انتخابات میشد. ولی قوام السلطنه با تدابیر و حیلی این انتخابات را عقب میانداخت، شاید هم حق با او بود. در مذاکراتی که با او میشد او حاضر بود که حزب توده عده ای نماینده برای انتخابات معرفی کند و از حزب ایران که در تهران و تاحدی در بعضی از شهرستانها مثل کرمانشاه و گیلان زمینه هایی داشت افرادی انتخاب بشوند و هم چنین از دیگر احزاب و جمعیت ها که از او پشتیبانی میکردند احزاب مؤتلف آنوقت چهار پنج جمعیت بودند از جمله حزب ایران و حزب توده و دموکراتهای آذربایجان که از طرف آنها استاندارشان بنام دکتر جاوید به تهران آمده و در جلسات شرکت میکرد و از طرف کردستان صدر قاضی برادرزاده قاضی محمد که وکیل مجلس بود. یک دسته ای هم بنام جنگلی ها که جانشین های مرحوم میرزا کوچک خان بودند اینها هم با ما همراهی داشتند و در ذهن همه این طور وانمود میشد که مجلس آینده یک مجلس ائتلافی از حزب دموکرات قوام السلطنه و این احزاب خواهد بود. ولی قوام السلطنه در یک جلسه ای که صحبت از تعداد نمایندگان بوده همه ی ما گفت، صلاح نیست که حزب دموکرات در این پارلمان اکثریت مطلق نداشته باشد. باید اکثریت مطلق از آن او باشد. البته به احزاب دیگر هم وعده هایی میداد. ولی ما اعتماد کامل به او نداشتیم. حزب ایران از میان رجال آن دوره فقط اعتقاد به دکتر مصدق داشت. و قتیکه قوام السلطنه انتخابات را شروع کرد مصدق میدانست که او این انتخابات را بمیل خود و از افراد سرسپرده بخود خواهد کرد. این بود که تحصن اول او در دربار صورت گرفت. در این تحصن که قوام السلطنه نخست وزیر و دکتر شایگان هم وزیر فرهنگ او بود ما همراه دکتر مصدق نبودیم. افرادی که همراه او بودند امثال حاج عزالمالک اردلان و سید محمد صادق طباطبایی و امام جمعه تهران و از این قبیل اشخاص بودند که بعنوان اعتراض به انتخابات غیر قانونی و تقاضای آزادی انتخابات در دربار متحصن شدند. ولی با قدرتی که قوام السلطنه داشت و بی اختیاری و بی کفایتی شاه و حمایتی که در آن موقع سیاستهای خارجی نسبت به قوام السلطنه نشان میدادند ترتیب اثری به این تحصن دکتر مصدق داده نشد و تحصن هم در میان مردم انعکاس فوق العاده ای پیدا نکرد.

نکته جالبی اینجا هست که من آنرا از خود دکتر مصدق شنیدم که روزی برای ما راجع به همان تحصن اول زمان قوام السلطنه صحبت میکرد میگفت، آقا ما رفتیم تحصن وعده

ای با ما بودند، وقتی ما رفتیم در دربار و متحصن شدیم من نگاهی به اطراف کردم و دیدم غالب اشخاصی که با من آمده اند عوامل انگلیس هستند. در آنجا من متوجه شدم و به خود گفتم مصدق انگلیس ها تو را اینجا فرستاده اند؟ خلاصه آن تحصن بجایی نرسید و مصدق بدون گرفتن نتیجه بیرون آمد.

س - یادتان هست آن تحصن چه مدتی طول کشید؟

ج - نخیر چند روزی طول کشید نمیدانم ولی یادم میآید کسی که از طرف دولت به مصدق جواب میداد دکتر شایگان بود که تقاضای مصدق را رد کرد و مصدق مجبور شد که بیرون بیاید. گفتگوی این انتخابات در جریان بود. در کابینه قوام السلطنه از حزب توده سه نفر ایرج اسکندری و دکتر فریدون کشاورز و دکتر یزدی و از حزب ایران هم الهیار صالح شرکت داشتند. در جلسات مشترکی که در دفتر مظفر فیروز هفته ای یکی دوبار تشکیل میشده می مامیر فتم، در آن موقع سفیر آمریکا در ایران جورج ال ن بود. مظفر فیروز یک روز از من خواش کرد که با همدیگر برویم و جورج ال ن را ببینیم. من با مظفر فیروز دیدن اورفتم. جورج ال ن آن روز بمن گفت، مردم ایران، هموطنان شما از شما انتظار دارند که یک نمونه کامل وطن دوستی برای مملکتان باشید. خلاصه اینکه قوام السلطنه با همه بازی میکردهم با حزب توده، هم با حزب ایران و هم با روسها. در عین اینکه دعوی ایران در سازمان ملل راجع به تخلیه ایران از قوای روس در جریان بود و نمایندگان ایران که تقی زاده و حسین علا بودند.

س - حسین علا بله.

ج - ایستادگی و سماجت می کردند قوام السلطنه هر چند بظاهر دستور میداد که آنها دعوی ایران را پس بگیرند اما در باطن آنها را تشویق میکرد که برخلاف نظر دولت این دعوا را ادامه بدهند. این بود که دعوا در شورای امنیت سازمان ملل ادامه داشت در ضمن اینکه این سروصداها بود قوام السلطنه به روسیه رفت و آن قرارداد را منعقد کرد که اساس آن برای این بود که روسها ایران را تخلیه کنند و وعده تشکیل یک شرکت نفت مختلط ایران و روس به آنها داده شد. قوام السلطنه همین که از روسها اطمینان حاصل کرد یک مرتبه در صدد آن برآمد که گرفتاری حزب توده و حزب ایران را از سر خودش رد بکند و کابینه اش را به ناگهان منحل کرد و کابینه جدیدی تشکیل داد که صالح و افراد حزب توده را از آن برکنار نمود.

خلاصه نتیجه کار قوام السلطنه یک عمل مفید برای ایران شد و از این جهت باید گفت

که وجود او مشر ثمر و مایه خیری گردید و اگر قوام السلطنه هیچ کار دیگری نکرده باشد و گناهان زیادی هم برگردن داشته باشد که بعداً ما هم برگردن او گناهان دیگری بار کردیم اما در این مورد خدمتی کرد که در تاریخ ایران باید مورد تقدیر قرار بگیرد. البته باید بگوئیم که این نتیجه تنها حاصل عمل قوام السلطنه و سیاست او نبود بلکه استقامت و فشار و کمک امریکائیان هم در این مورد خیلی مؤثر بود. آنطور که معروف و مشهور است حتی ترومن به دولت شوروی اعلام کرد که امریکا در این امر ساکت نخواهد نشست و اگر لازم باشد از نیروی نظامی اش استفاده خواهد کرد و شاید ترس از بپ آتی که روسها در آن موقع فاقد آن بودند نیز در پیشبرد این سیاست مؤثر شد. این فشار و اخطار امریکائیان با فعالیت مدیران قوام السلطنه سبب شد که روسها ایران را تخلیه کنند. و این اثر نیک از قوام السلطنه باقی بماند.

س - آقای دکتر سنجابی امروز میخواهم از حضورتان خواهش کنم که راجع به مظفر فیروز یک مقداری برای ما صحبت بفرمائید. مظفر فیروز را در غالب مطالبی که نوشته شده است یک شخص روسوفیل معرفی کرده اند، آیا واقعاً مظفر فیروز طرفدار ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و شوروی و حزب توده بود یا نه او فقط میخواست از این وسیله برای انتقامجویی از دستگاه پهلوی استفاده کند؟

ج - عرض کنم مظفر فیروز در آن زمان جوانی متحرک، پر جوش و خروش، فعال و ناآرام بود. بنظر بنده فکر اصلی و اساسی او کینه جویی نسبت به شاه و کوشش در برانداختن سلسله پهلوی بود ولی مظفر فیروز را نمیتوانیم معتقد به اصول مارکسیستی و از این جهت عامل سیاست شوروی بدانیم. البته عمه ی او نمایلات کمونیستی داشت ولی خود مظفر فیروز اینطور نبود. مظفر فیروز اگر بخاطر تاسان باشد در ابتدا با سید ضیا همراهی کرد. سید ضیا الدین کسی بود که در اوایل انتخابات دوره چهاردهم انگلیس ها و اوزان فلسطین با سلام و صلواتی به ایران آوردند و از یزد در غیاب خودش انتخابش کردند و وکیل مجلس شد و او با تشریفاتی وارد تهران شد و چای نعنای و کلاه پوستی و عنعنات ملی براه انداخت و وعده ای از اشخاص فرصت طلب هم مانند جواهر کلام دور و بر او جمع شدند و شروع به فعالیت و کوشش های سیاسی کردند.

کوشش سیاسی سید ضیا در آن زمان مصروف مخالفت و مقابله با توده ای ها و مقابله با سیاست شوروی بود. یعنی انگلیس ها و اوزان همین منظور آوردند. در ضمن هم



مخالفت پادشاه . بنده بخاطر دارم که در آن زمان ما یک سازمانی بنام طرفداران عشایر ایران که تازه از زندانهای رضا شاه آزاد شده بودند در تهران بوجود آورده بودیم که از عشایر مختلف نماینده داشت ، کوشش ما برای این بود که دولت ایران در مقام استمالت و کمک مالی و اقتصادی و فرهنگی به این عشایری که در گذشته این صدمات را دیده اند بر بیاید و از این راه میخواستیم این جمعیت را مؤثر قرار بدهیم . ولی سیدضیالالدین یک شبی بوسیله مرحوم امیرچنگ بختیاری ، که بابتندگی خیلی دوستی داشت خواهان ملاقات با من شد، در منزل امیرچنگ با او ملاقات کردم سیدضیاصحبتهایی راجع به همین سازمان عشایری و امور عشایری کرد و بعد متوجه شدم که هدف اصلی او استفاده از عشایر در مقابل شاه است . در آن زمان ما نسبت به شاه که یک پادشاه مظلوم و جوان نوکاری بود چنین نیتی نداشتیم و بلکه برعکس در مقابل نیروهای اشغالگرو عوامل آنها میخواستیم او را تقویت کنیم . مظفر فیروز در آن زمان با سیدضیاصحبت‌هایی می کرد و کارگردان اصلی کارهای سیدضیابود و توده ای ها علیه سیدضیاب شروع به مبارزه ی شدید کردند . اگر مظفر فیروز تمایلات کمونیستی داشت یا واقعاتی که به سیاست شوروی بود این همکاری اولیه او که یکی دو سال دوام داشت با سیدضیاصحبت‌هایی جلوه گر میشد . بعد در زمان قوام السلطنه هم که عامل مؤثر و فعالی در کابینه او بود کوشش و فعالیتش باز بر همان محور بود . یعنی از قدرت قوام السلطنه و از همکاری با توده ای ها میخواست بمنظور هدف خودش استفاده کند که ضدیت پادشاه بود . ولی بنده مظفر فیروز را هیچ‌وجه متمایل به شوروی ها و دارای مسلک و مرام کمونیستی نمیدانم و نمیدانستم .

س - خیلی ممنونم . یک مسئله دیگری که من میخواستم از شما سؤال بکنم راجع به مسئله آذربایجان و اعتبارنامه ی پیشه وری بود . همانطوریکه شما اطلاع دارید اعتبارنامه پیشه وری در مجلس رد شد، من میخواستم ببینم که آیا دکتر مصدق هم مخالف ورود پیشه وری به مجلس بود یا اعتبارنامه ی او مخالفت کرد یا نه ترجیح میداد که او را در مجلس نگه دارد؟

ج - در واقع من این نکته را شخصاً بخاطر ندارم که در رأی ای که درباره پیشه وری گرفته شد چه اشخاصی دفاع از او کردند و چه اشخاصی با رد کردن اعتبارنامه او مخالفت کردند . ولی بطوریکه بخاطر دارم که از مصدق بعد همامی شنیدم که در بعضی موارد میگفت که یکی از کارهای بی‌معنا و بی اساس مجلس چهاردهم رد اعتبارنامه ی

پیشه وری بود، برای اینکه اگر پیشه وری در مجلس باقی میماند و کارها و فعالیتش را از طریق مجلس ادامه میداد شاید متوسل به عمل دیگری که همان قضایای آذربایجان و خود مختاری طلبی آذربایجان باشد نمیشد، تا اندازه ای که من بخاطر دارم این است . ولی در آن رأی گیری مجلس نمیدانم چه اشخاصی با او موافقت داشتند و چه کسانی مخالفت کردند.

س - مسئله دیگری که من دوست دارم راجع به آن توضیحاتی بفرمائید مربوط به ائتلاف حزب ایران با حزب توده و با فرقه دموکرات آذربایجان است . و بعد این ائتلاف شکسته شد . من میخواستم ببینم که این ائتلاف قبل از ورود قوای دولتی به آذربایجان بود یا بعد از بازپس گرفتن آذربایجان بود . و اگر لطف بفرمائید یک مقدار بیشتری توضیح بفرمائید راجع به چگونگی این ائتلاف و همچنین راجع به شکسته شدن آن .

ج - عرض کنم این ائتلاف اصولاً فقط با حزب توده بود و با حزب آذربایجان یا دموکرات کردستان حزب ایران ائتلافی نداشت . این ائتلاف موقعی صورت گرفت که اقدامات و کوششهایی از طرف دولت برای بیرون راندن قوای روس از ایران و خاتمه دادن به غائله آذربایجان شروع شده بود و قوام السلطنه در مقام تدبیرهایی بود که با استمالت از توده ای ها وارد کردن آنها به کابینه و با مذاکره و صحبت با پیشه وری و نمایندگان کردستان و بعد با خود دولت شوروی و با پشتیبانی که از مقامات بین المللی نسبت به ایران میشد این امر را فیصله بدهد و وسیله خروج قوای شوروی را از ایران فراهم بیاورد و به غائله آذربایجان خاتمه بدهد . گمان میکنم در مذاکرات دیروز تذکره دادم که خود قوام السلطنه به مانصیحت و راهنمایی میکرد که با آنها مدارا کنیم و گرم بگیریم و حتی خود او یگوقتی از ما خواست که به ملاقات پیشه وری که برای مذاکره با قوام السلطنه به تهران آمده بود برویم و با او مذاکره بکنیم . ماهم اینکار را کردیم و در آن مدت ائتلاف حزب ایران فقط با حزب توده به این منظور بود که ماهم میخواستیم به سهم خود زمینه را برای اینکار فراهم بکنیم . ولی ائتلاف با حزب دموکرات آذربایجان اصلاً صورت نگرفت . منتهی در آن ایام جلساتی در دفتر مظفر فیروز تشکیل میشد، جلسات متعددی ، که نمایندگان از حزب ایران ، از حزب توده ، از فرقه دموکرات آذربایجان و از دموکرات کردستان در آن شرکت میکردند . چند شب هم شب نشینی هایی داشتیم جلسات شبانه ای که یکوقت در داخل حزب ایران یکوقت در محل حزب توده و یکوقت در محل حزب دموکرات قوام السلطنه تشکیل میشد و این صحبتها و این

مذاکرات همه برای گرم کردن این موضوع و بدنباله‌ی آن بود. بهم خوردن ائتلاف ازممانی شروع شد که قوام السلطنه کابینه خودش را تغییر داد و اللهیار صالح و توده‌ای‌ها را از کابینه اخراج کرد. در آن موقع مادر حزب ایران مذاکره کردیم به اینکه اکنون که توده‌ای‌ها از قوام السلطنه مأیوس شده اند چاره‌ای جز این ندارند که با فرقه دموکرات آذربایجان پیوستگی خودشان را بیشتر بکنند و محققان را این باره با ما مذاکره خواهند کرد و ما باید از فرصت استفاده کنیم و راه مستقل خود را پیش بگیریم. صلاح مانیست که در چنین ائتلافی و چنین مذاکراتی وارد بشویم. اتفاقاً يك يادور روز بعد از تغییر کابینه آنها به ما مراجعه کردند و از ما خواستند که در يك ائتلاف بزرگ و وسیع وارد بشویم ولی حزب ایران قبول نکرد و وارد نشد ولی خود فرقه دموکرات آذربایجان يك نامه‌ای نوشت که به آن ائتلاف ما پیوسته است ولی ما به آن ترتیب اثر ندادیم و از آن تاریخ دیگر همکاری و ارتباط ما با حزب توده و با آنها قطع شد.

س - آقای دکتر این تاریخ را شما بیاد می‌آورید؟

ج - درست بایستی بفرمائید که کابینه دوم یا سوم قوام السلطنه که توده‌ای‌ها را اخراج کرد چه موقعی بود. تقریباً از همان زمان و همان اوان بود. یعنی عملاً این ائتلاف دیگر صورت عملی و ارتباطی نداشت.

س - ولی يك مسئله‌ای بود که همیشه علیه آقای اللهیار صالح عنوان میکردند که ایشان بسلامتی پیشه وری جام بلند کرده و مشروب خورده است.

ج - بله. عرض کنم در آن شبها که مهمانی‌ها و پذیرایی‌هایی بود اجتماعی میشد ولی حقیقت امر این است که اللهیار صالح اصلاً مشروب نخورد و هیچوقت لب به مشروب نمی‌زد. اللهیار صالح هم در همین زمینه و به منظور تحجیب آنها صحبت میکرد. بمنظور اینکه

پیش از تشکیل دولت بختیار از مرحوم صالح پرسیدم داستان نوشیدن شراب به سلامتی پیشه وری چیست تا اگر مجال بود من انرا در مجلس مطرح سازم مرحوم صالح که به تقوی و دیانت مشهور و واقعا با بیزید زمان به شامی رفت و هرگز نه لب به مشروب الکلی زده و نه ترك اولایی از او دیده شده بود گفت مطالب شاه و بختیار سراپا کذب محض و تهمت و افترا است چه وقتی پیشه وری در صدد تجزیه آذربایجان برآمد و من با وجود اختلاف سلیقه در کابینه ائتلافی قوام السلطنه وزیر بودم به معیت همکاران حزبی در صدد برآمدیم کاری بکنیم که آذربایجان از ایران تجزیه نشود در این موقع که هیئت برای مذاکرات مسألت امیرتحت زعامت دکتر سلام الله جاوید شیبستری به تهران آمده بودند مصلحت دانستیم از آنان در باشگاه حزب ایران که در کوچه فرعی خیابان شاه آباد قرارداد داشت پذیرایی و بطوری زمینه سازی کنیم که از نامبردگان اقرار بگیریم قصد خیانت به ایران و تجزیه آذربایجان ندارند و به همین ترتیب هم عمل شد و مخصوصاً دکتر سنجابی قرآنی از جیب خود در آورد و آنرا سوگند داد که در صددویه فکر خیانت به مملکت نباشند و بعداً من و سایرین نیز در باره‌ی وحدت و یکپارچگی ایران سخنرانی کردیم بطوریکه آنها تحت تاثیر قرار گرفتند و به قرآن قسم خوردند که ما ایرانی بوده و هرگز حاضر به خیانت به مملکت خود نیستیم.

فرقه آذربایجان خواسته هایش را و مطالبی را که در نظر دارد بر تمام ایران عمومیت بدهد و آزادی و دموکراسی برای همه ی ایران بخواهند ولی اینکه مشروطی به سلامتی ایشان نوشیده باشد بکلی غیر حقیقی و نادرست است .

س - يك موضوع دیگری را که من میخوام از حضور شما سؤال کنم مربوط به همان زمان نخست وزیری قوام السلطنه و آن جنبش فارس و همچنین جنبش قاضی محمدوان به اصطلاح ناراحتی هایی که در عشایر و ایلات ایران بوجود آمده بود میشود . من میخوام ببینم که شما از این حوادث چه خاطراتی دارید و همچنین از شما سؤال میکنم که آیا ایل سنجابی هم در این جریان شرکت داشته یانه ؟

ج - بله آن زمان که در کردستان و آذربایجان این نغمه ها بنام خود مختاری طلبی بلند شد برای نشان دادن واکنشی علیه آنها چه از ناحیه مقامات خارجی و چه از ناحیه مقامات داخلی مملکت و شاید غیر مستقیم خود قوام السلطنه و علی التحقیق بوسیله عوامل ارتشی ایران و با موافقت شاه اشاراتی به این عشایر جنوب قشقایی ها، بویر احمدی ها و غیره شد که آنها هم تظاهراتی راه بیندازند و جمعیتی تشکیل بدهند و تقاضاهایی بکنند که یکنوع تهدیدی علیه این نهضت ساخته و پرداخته ی روسها باشد ولی این عمل يك اساس قوی و محکم و مردمی نداشت فقط قشقایی ها بودند که در آن باره تظاهراتی کردند و جنبش و حرکتی نمایش دادند ولی ایل سنجابی در این حرکت شرکت نکرد و حتی عشایر غرب هم در آن شرکتی نداشتند .



دکتر کریم سنجایی پس از اتمام تحصیل در خارج و مراجعت به ایران

# نهضت ملی کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق

س - خیلی ممنونم . پس حالا برمیگردیم به همان دنباله مطالب گذشته که شماراجع به اشغال ایران میفرمودید و قوای متفقین .

ج - بله ، صحبت‌های دیروز ما به اینجا رسید که چگونه تدابیر قوام السلطنه و پشتیبانی‌های بین المللی به نتیجه رسید و روسها از ایران راتخلیه کردند و غائله آذربایجان و کردستان خاتمه یافت . بلافاصله بعد از اینکه روسها از ایران بیرون رفتند رژیم آذربایجان و کردستان خود بخود فرو ریخت . اینکه گاهی بعضی از فرقه‌های چپ و بعضی از عناصر جاهل و یا تحریک شده از آن دوران با تجلیل و تکریم یاد میکنند و آن را بعنوان يك نهضت اصیل معرفی مینمایند این واقعا کذب محض و جعل تاریخ است . پیش از آنکه نیروهای نظامی ایران به آذربایجان برسد آن دستگاه‌ها خود بخود پاشیده شده بودند برای اینکه پایگاه واقعی در میان مردم محل نداشتند و تکیه گاه و پشتیبانشان نیروی خارجی بود که در آنجا وجود داشت . وقتی که آن تکیه گاه از پشت آنها برداشته شد بلافاصله سقوط کردند . در آن زمان دستگاه حکومت ایران و ارتش ایران میبایستی توجهی به این نکته کرده باشند که در موضوع يك نهضت صوری و مصنوعی که پشتیبانی از طرف مردم نداشته نباید با مردم و با افرادی که شاید از روی اکراه به آن آلوده شده اند با خشونت و کینه تیزی رفتار کنند - متأسفانه از ناحیه ارتش در آذربایجان و کردستان تعدی و خشونت زیاد شد و جمعی را گرفتند و کشتند . از آن جمله سران فرقه دموکرات کردستان قاضی محمد و صدر قاضی برادر و برادرزاده هایش بودند که اعدام شدند . بنظر بنده این يك اشتباه مطلق بود اگر قاضی محمد و دیگران را نگه میداشتند بعدا میتوانستند از آنها استفاده بکنند . حتی خود قوام السلطنه هم آنطوریکه ما اطلاع داشتیم

با آن تندروی و خشونت و اعدام‌ها موافق نبود. نکته دیگری که باید تذکر داده شود اینست که افتخار این پیروزی از ناحیه ایران هر چه بود میبایستی به سیاست قوام السلطنه نسبت داده شود ولی شاه بر حسب شیوه‌ی معمولش در رژه‌های بيموردی که هر سال ترتیب میداد تنها خود را عامل آن معرفی میکرد و اسمی از قوام نبود.

س - آقای دکتر، من میخواستم يك سوال دیگر که الان بنظرم آمد از حضورتان بکنم و آن در رابطه با همان ناراحتی‌هایی بود که در ایل قشقایی و جریان قاضی محمد است . و این دخالت شخصی بنام چارلز اچ وات که مسئول امور شرقی سفارت انگلیس در ایران بود.

او از طرف قوام السلطنه و دولت ایران متهم شده بود که در این مورد دخالت داشته و آنجا دیگران را تشویق به سرکشی علیه دولت میکرد. آیا شما در این مورد اطلاعی دارید؟

ج - نخیر، بنده اطلاع دقیقی در این باره ندارم . ولی خیال نمیکنم مخالفت قوام السلطنه با آن تظاهرات جدی و منظور اصلی او بوده باشد. بلکه چون از ناحیه شوروی هابه او اینطور اطلاع داده میشد و او در جریان سازش و توافق با دولت شوروی بود مطلب رابه این صورت عنوان میکرد و مورد اعتراض قرار میداد ولی بسیار محتمل است که خود او هم کم و بیش با این حرکت صوری و نمایشی موافق بوده باشد.

س - البته بوین وزیر امور خارجه آنوقت انگلستان هم در مجلس عوام انگلستان این قضیه را تکذیب کرد.

ج - عرض کنم به این ترتیب قضیه آذربایجان خاتمه پیدا کرد و در این موقع بارفتن نیروهای انگلیس و امریکایی‌ها و روس از ایران و خارج شدن آنها و خاتمه یافتن غائله آذربایجان و کردستان طبعاً چه در محافل دولتی و چه در افکار و آمال مردم ایران مسائل داخلی مورد توجه قرار گرفت و آن یکی توجه به استقرار دموکراسی و استقرار نظام مشروطیت در ایران و دیگر توجه به نوسازی و عمران و پیشبرد وضع اقتصادی ایران بود. به تدریج فکرها و نهضت هانضج میگرفت بخصوص از زمانی که توافقنامه‌ی معروف قوام - سادچیکف درباره نفت شمال ایران مورد موافقت قرار نگرفت متوجه شدند که بصورت عمل متقابل و برای ایجاد موازنه حالا که ازدادن هرگونه امتیازی به همسایه بزرگ شمالی خوداری شده باید در مقام استیفای حق ملت و دولت ایران از شرکت نفت انگلیسی که یکی از مهمترین منابع ثروت ملی ما را آزمندان در اختیار خود گرفته و به منزله‌ی يك دولت و قدرتی در داخل کشور ما شده است براهیم . و در همان موقع این

مطلب در مذاکرات مجلس آنوقت هم مطرح شد. به مناسبت همین امر و توجه به نوسازی ایران در فکراین برآمدند که برنامه های اقتصادی و عمرانی برای ایران ترتیب داده شود در همان زمان کابینه قوام السلطنه بود که سازمان برنامه هفت ساله تشکیل شد و بنده هم یکی از افراد شرکت کننده در همان برنامه بودم برای هیئت شورای عالی برنامه عده کثیری از افراد تحصیل کرده و کارشناس در رشته های مختلف مهندسی و طب و حقوق و اقتصاد انتخاب شده بودند. سازمان برنامه در ابتدا تحت ریاست مستقیم دکتر علی امینی بود و شاهپور عبدالرضاهم بر آن نظارتی داشت .

س - رئیس افتخاری سازمان بود .

ج - بلی رئیس افتخاری بود و ما اغلب اتفاق می افتاد که جلساتی در منزل و یادفتر او تشکیل بدهیم و راجع به این مسائل صحبت بکنیم .

س - آقای دکتر اینجامن می خواهم یک سئوالی از شما بکنم و آن مربوط به همین برنامه هفت ساله است . آقای ابتهاج میگویند که ایشان اصولا مبتکر این برنامه هفت ساله بودند و تمام جزئیات آن را ایشان در زمانی که رئیس بانک ملی ایران بودند در آنجا ترتیب دادند . ولی گذشته از این من در مطالبی خواندم که این فکر اصولا امریکائیان در ایران تلقین کردند و از طریق هیات ماوراء بحار ----- این مسئله در ایران با اصطلاح تدوین شد . از شما می خواستم تقاضا کنم که راجع به این مسائل یک مقداری توضیح بفرمائید .

ج - عرض کنم بله ، از اینکه در آن موقع آقای ابوالحسن ابتهاج رئیس بانک ملی در این کار مؤثر بودشکی نیست . در اولین جلسه ای که با حضور بعضی از وزرا تشکیل شد صحبت کننده اصلی و گرداننده آن جلسه ابتهاج بود و حتی بخاطر دارم ما که به اصطلاح اعضای آن سازمان برنامه بودیم که میبایستی مطالعه کنیم و برنامه را تدوین نمائیم پرسیدیم که اعتبارات برنامه از کجا تأمین میشود و در چه حدودی خواهد بود که ما برنامه را متناسب با آن ترتیب بدهیم . از طرف دولت ابتهاج بجا جواب داد که راجع به منبع درآمد و مقدار آن شما کاری نداشته باشید شما برنامه ای را که متناسب و ممکن میدانید ترتیب بدهید دولت خود در فکر تهیه منابع و محل آن خواهد بود . در همان موقع امریکائیان هم محققا توجه کرده و وعده هایی به دولت داده بودند . راجع به آن هیئتی که شما اشاره کردید یعنی هیئت ماوراء بحار ، که برای مطالعه برنامه های تدوین شده به ایران آمدند بعدا بنده توضیح میدهم که چطور شد آمدند و چه کارهایی کردند . ولی



قبل از اینکه آنها به ایران بیایند و قبل از اینکه این سازمان برنامه تشکیل بشود چه اقداماتی در دولت و در ارتباط با خارجیان صورت گرفته تا این کار ترتیب داده بشود بنده از جریان آن اطلاعی ندارم .

سازمان برنامه را ما بعد از چندین روز مذاکره و تعیین خطوط اصلی آن به شعباتی تقسیم کردیم مانند قسمت فرهنگی ، قسمت بهداری ، قسمت راهسازی ، قسمت کشاورزی ، قسمت ارتباطات ، قسمت بازرگانی ، قسمت صنایع و غیره . در هر يك از این شعبات يك یا چند نفر از اعضا شورای عالی مسئول بررسی تهیه ی برنامه های مربوطه بودند . بنده مسئول اولین برنامه صنعتی شدم . علاوه بر یکی دو نفر از خود همان هیئت اصلی که با من همکاری میکردند چندین نفر از مهندسين سرشناس و کارشناس امور صنعتی ایران را دعوت کردم . از جمله آنهايي که به خاطر من هست مرحوم مهندس علی زاهدی بود . مامشغول مطالعاتی راجع به توسعه صنایع ایران شدیم مثلاً در نظر گرفتیم که مافعلاً چه صنایعی داریم و این صنایع موجود تا چه میزان مصارف داخلی ما را تأمین میکنند و به چه ترتیب میتوانیم آنها را تا حد خود کفایی برسانیم مانند صنایع نساجی ، صنعت قند و صنعت سیمان و غیره . بعد فکر صنعت ذوب آهن و صنایع دیگری که امکان دایر کردن آن در برنامه ی اول بود افتادیم و طرحی اجمالی تهیه کردیم . رفقای دیگر هم در قسمتهای دیگر کشاورزی و ارتباطات و راهسازی و فرهنگ و غیره برنامه هایی تدوین کرده و بر رویهم يك کتابی در حدود پانصد یا ششصد صفحه تهیه شده بود که از جمله پیش بینی تأسیس يك شرکت ملی نفت بود . بعد از آنکه علی امینی ، نمیدانم به چه جهتی از آن کاربر کنار شد ، دکتر مشرف نفیسی از طرف دولت انتخاب شد و سرپرستی این کار را بر عهده گرفت و در همین زمان بود که دو هیئت از آمریکا برای مطالعه این برنامه به ایران آمدند . يك هیئت اول آمد چند روزی ماندند مطالعاتی کردند و رفتند و رویهم رفته غیر از تعارف چیزی نشان ندادند . هیئت دومی که وارد شد بنظر من همان هیئت ماورالبحار بود . نکته جالبی که باید بگویم اینست که این هیئت قریب بیست روز یا دو هفته در ایران ماندند . آنها افراد متعددی بودند که در رشته های مختلف تخصص داشتند . برای ارتباط با هر يك از آنها در هر رشته يك یا دو نفر از شورای عالی برنامه برگزیده شدند . یکی از آنها که میخواست در امور حقوقی و قوانین لازم مربوط به اجرای برنامه مطالعاتی بکند خواسته بود که یک نفر از اعضای حقوقدان سازمان برنامه با او مرتبط بشود . برای ارتباط

با او مرانتخاب کردند. شما تصور میکنید که آن شخص چه کسی بود؟  
 س - نمیدانم .

ج - آن شخص آقای الن دالس برادر جان فوستر دالس و رئیس آینده ی سازمان سیا --- امریکا بود. بنده قریب دو هفته حداقل روزی دو ساعت با این شخص قوانین موجود ایران را مطابق سئوالاتی که او میکرد و مطالبی که میخواست مورد مطالعه قرار میدادیم . از جمله قوانین و مقررات مربوط به کشاورزی و کشاورزی ایران ، قوانین مربوط به مالکیت و انواع آن و مواردی که دولت حق دارد برای مصالح عمومی سلب مالکیت بکند و قوانین راجع به سازمانهای اداری و شرکتهای دولتی و قوانین اساسی ایران و قانونهای انجمنهای ایالتی و ولایتی و بلدی ایران همه ی این مسائل را ما مورد بحث قرار میدادیم و او مرتب یادداشت میکرد .

س - آقای دکتر کجا با ایشان ملاقات میکردید؟

ج - در همان سازمان برنامه و در یک اتاقی که مخصوص خود بنده بود با او ملاقات داشتم او بزبان فرانسه آشنا بود و آشنایی عمیقی با من پیدا کرد و بعد موقعی که از ایران میرفت و ما برای بدرقه او رفتیم در جلود دیگر رفقا شرحی از من تعریف کرد معلوم بود که حرفهای من در او مؤثر واقع شده بود . برنامه ای که ما تدوین کرده بودیم با نداشتن منابع کافی در آن زمان بسیار محدود و در حدود بیان صد شصت میلیون دلار بود ولی آنها در عملی بودن آن برنامه اشکالاتی کردند . ما انتظار داشتیم مطابق وعده ای که به ایران در زمان جنگ جهانی داده شده بود برای جبران خسارتهای پاداش کمکهاییکه به آنها کرده ایم امریکا در برنامه ی احیای اقتصادی ایران کمک بکند . ولی این هیئت هایی که می آمدند و شاید ارتباطات سیاسی دیگری هم داشتند در این باره آن موافقت و همراهی کاملی که تأمین منابع و اعتباراتی برای این کار بکنند نشان نمیدادند . در این موقع بتدریج مخالفت شاه با قوام السلطنه و کارشکنی درباره او شروع شده بود . شاه با قوام السلطنه مخالف شده بود زیرا وی در تخلیه ایران از نیروی شوروی و خاتمه دادن به غائله آذربایجان و مهاباد پیروزی یافته و با تشکیل حزب دموکرات و انتخاب همه ی نمایندگان منتسب به آن حزب قدرتمند شده بود . کم کم تحریکاتی از ناحیه دربار در میان مجلس صورت میگرفت ، مجلسی را که خود قوام السلطنه انتخاب کرده و مانع از انتخاب دکتر مصدق شده بود رأی اعتمادیه او نداد و حکومتش را ساقط کرد . محققا سیاست انگلیسها هم در این امری تأثیر نبود .

در موقع سقوط حکومتش قوام السلطنه به دوستان و یاران مطمئنی که در مجلس داشت سفارش کرد که رأی تمایل به دکتر مصدق بدهند. آنطور که بخاطر دارم از صد نفر نماینده که رأی تمایل دادند پنجاه رأی مصدق داشت و پنجاه رأی حکیم الملک و چون شاه بامصدق مخالف بود آقای سردار فاخر هم که در آن موقع رئیس مجلس بود و رئیس مجلس معمولاً رأی نمیداد، او هم رأی خود را به آراء حکیم الملک اضافه کرد و بدین ترتیب حکیم الملک با اکثریت فقط يك رأی فرمان نخست وزیری گرفت و کابینه را تشکیل داد.

س - من اینجا دو تا سؤال از شما دارم آقای دکتر. یکی اینکه قوام السلطنه چرا سفارش کرده دکتر مصدق رأی بدهند و اصولاً آیا شما از نظر قوام السلطنه درباره ی دکتر مصدق اطلاع دارید و يك مقداری راجع به این موضوعی برای ما صحبت بفرمائید.

دیگر اینکه علت خصومت شاه آن موقع با دکتر مصدق چه بود؟

ج - عرض کنم باز هم موارد دیگر پیش می‌آید که مابه این نوع سؤال جواب بدهیم و وارد بحث آن بشویم. محمد رضا شاه اصولاً با هر کسی که شخصیتی و قدرتی داشت و میتواند در مقابل او ایستادگی کند و لو اینکه بسیار کارآمد و بسیار وطن دوست و بسیار درستکار و خدمتگذار باشد مخالفت میکرد. شاه با دو نوع افراد مخالف بود. یکی با افرادی قوی و محکم و صاحب اراده و دیگر با افرادی درستکار و صدیق و به همین جهت در طول حکومتش با اغلب رؤسای دولتی که دارای قدرت و شخصیت بودند مخالفت میکرد. با کابینه اول قوام السلطنه که در سال ۱۳۲۲، در سالهای اول جنگ بین المللی در ایران تشکیل شد از در مخالفت درآمد و توطئه‌هایی بر علیه او ترتیب داد و تظاهراتی بوسیله ایادیش و از جمله مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات براه انداخت. دانشجویان دبیرستانها بخیا بان ریختند و بر علیه قوام السلطنه تظاهر کردند که زد و خورد و تیراندازی صورت گرفت که بعد قوام السلطنه روزنامه اطلاعات را توقیف کرد و حکومت نظامی اعلام نمود. پیدا بود که این کار تمام به تحریک خود شاه بود و قوام السلطنه هم آنرا نه علناً در مجلس و مطبوعات ولی بطور خصوصی به همه میگفت چون در آن روز چند نفری کشته شده بود و شاه علاوه بر صفاتی که گفتیم يك صفت دیگرش این بود که ترسو بود و از اینکه يك تظاهراتی صورت گرفته و اشخاصی کشته شده و قوام السلطنه با وجود آن تظاهرات بر سر کار مانده خوفناک بود که مبادا مسئولیت و دخالت او در این تظاهرات منتهی به قتل و کشتار مطرح بشود. بخاطر دارم روزی که فردوست مرا دیدن

شاه میبرد مطلبی را که در بین راه به من تذکر داد یکی این بود که اگر شاه درباره آن تظاهرات سهوالاتی کرد شما اورا تقویت کنید که ناراحتی و نگرانی نداشته باشد.

به غیر از قوام السلطنه باشخصیتهای دیگری هم که قدرتی داشتند از آن جمله بامصدق که يك مرد قوی الاراده ، ملی ، محکم و درستکار بود طبعاً شاه مخالفت میکرد بخصوص که سیاستهای خارجی هم بامصدق همراهی نداشتند . بعد شاه باز آمدی هم مخالفت میکرد ، با علی امینی هم مخالفت کرد ، با هر کسی چه خوب و چه بد که در مقابل او ایستادگی میکرد مخالفت داشت . بنابراین حالا که قوام السلطنه يك حزبی تشکیل داده بنام حزب دموکرات و اینکه موفق شده که غائله آذربایجان را خاتمه بدهد و اعتباری در داخل مملکت پیدا کرده شاه در صد آن برآمد که به قدرت او پایان بدهد و حزب دموکراتش را متلاشی کند .

این بود که با کارگردانی نمایندگان مجلسی که با دستگیری ارتشی ها انتخاب شده بودند و با تحریکات پشت پرده ی بعضی از سیاستهای خارجی یعنی انگلیس و شاه موفق شد که همان مجلس خود ساخته قوام السلطنه را علیه او و ادار بکنند و حکومتش را ساقط سازد . اما علت اینکه قوام السلطنه محرمانه و مخفیانه تمایل به این پیدا کرده بود که دوستان و یارانش در مجلس رأی تمایل به مصدق بدهند . این به علت دوستی و اعتقاد به مصدق نبود بلکه به این جهت بود که از منشا تحریکات علیه خودش خبر داشته و میدانست تنها کسی که در آن زمان میتواند در برابر هوسهای شاه بایستد فقط مصدق است ولی سفارش او تأثیر کافی نداشت و حکیم الملک آمد و حکومت شاه استقرار پیدا کرد .

بطوریکه میدانید در همان تاریخ سو قصدی نسبت به شاه شد . آنطوریکه به نظرم میآید ظاهراً در ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ یعنی فوریه ۱۹۴۹ بود . این اتفاق در جشن سالیانه دانشگاه تهران و در محل دانشکده حقوق رخ داد و ضارب شاه در همان محل کشته شد .

س - فخرآرایی .

ج - بلی فخرآرایی . اتفاقاً آنروز بنده به دانشکده حقوق نرفته و شاهد تیراندازی نبودم . دستگاه سلطنت و حکومت از آن پیشآمد سو استفاده کردند و حکومت نظامی بوجود آوردند و شروع به دستگیری عده ای از افراد کردند . از آن جمله آیت اله کاشانی را همان وقت توقیف و بعداً تبعید کردند .

س - نظر شما نسبت به این واقعه چیست ؟ آیا واقعا این واقعه آنطور که صحبت‌های مختلف راجع به آن هست ، بعضی ها حزب توده را متهم میکنند که در این جریان دخالت داشته و کیانوری راجع به این مسئله خودش صحبت هایی کرده است . دکتر کشاورز در کتابش کیانوری را متهم کرده است که در این جریان دخالت‌هایی داشته است . از آنطرف آیت الله کاشانی را در این جریان دخالت می‌دهند این ملغمه عجیب و غریبی است ، نظر شما راجع به این جریان چیست ؟

ج - عرض کنم این جوان فخرآرایی را بنده می‌شناختم . او در چند سال پیش عضو حزب مابودولی بعد از حزب مارت بود .

س - در حزب ایران .

ج - نخیر ، حزب میهن . او از حزب مایرون رفت و وابستگی به حزب توده پیدا کرد . کاشانی هم در اینکه مردی بود که از این نوع ماجرا هابندش نمی‌آمدشکی نیست او اهل این بود که فتوای قتل و کشتار بدهد . اما آیا کاشانی در این باره مداخله داشته ؟ مابعدا با او از نزدیک ارتباط و دوستی داشتیم . هیچوقت بنده از او ندیدم و نشنیدم که در این باره صحبتی بکند و در نامه هایی هم که به مجلس شانزدهم نوشت و اعتراضاتی که به حکومت کرد یکی هم ردوانکار این اتهامات بود . بنابراین حقیقت واقعی این توطئه مکشوف نشد که آیا تحریک توده ای هابود ، تحریک کاشانی بود یا ساخته و پرداخته خود حکومت ، چون این مطلب را هم میگفتند . این گلوله هایی که چهار پنج تابه شاه خورد . . . .

س - بله راجع به رزم آرا گفتند که در این کار دخالت داشت ، راجع به برادر شاه علی رضا گفتند .

ج - بلی حرفها و اتهامات زیاد بود . این چهار و پنج تا گلوله چه گلوله هایی بودند که هیچ گونه اثری نکردند . بهر حال مطلبی بود که در پس پرده ابهام باقی ماند مگر اینکه بعدا واقعتش کشف بشود .

س - راجع به دستگیری اشخاص بعد از این واقعه میفرمودید .

ج - بله ، بعد از این واقعه عده ای را توقیف کردند و یک جو اختناق در ایران بوجود آوردند و این در زمانی بود که دولتهای وقت میبایستی بنا بر تصمیمی که در مجلس اتخاذ شده بود بنا بر انتظارات عمومی برای استیفای حق ملت ایران از شرکت غاصب نفت وارد کار و فعالیت بشوند دولت وقت شروع به مذاکراتی با شرکت نفت

کرد و اختلافاتی که با شرکت در موارد متعدد وجود داشت مورد بحث قرار گرفت. همین که این امر جزو مسائل اصلی مملکت مطرح گردید مادر حزب ایران متوجه شدیم که وظیفه ملی بزرگی بر عهده داریم که باید نسبت به این مسئله نفت مطالعاتی بعمل بیاوریم این بود که با مذاکراتی که در داخل حزب شد دوست عزیز و همکارمان آقای مهندس حسینی را مأمور کردیم که به این مسئله نفت رسیدگی کند چون خود او مهندس معدن و صاحب نظر بود منابع و مدارکی که میتوانستیم بدست بیاوریم. از آن جمله انتشارات خود شرکت نفت و از آن جمله منابعی که در بانک ملی و در کتابخانه بانک ملی وجود داشت مورد استفاده او قرار گرفت. همچنین با ارتباط با وزارت دارایی و اداره نفت آن وزارتخانه هر اندازه اطلاعات که در دسترس بود مورد استفاده و مطالعه قرارداد، از طرف دیگر بنده در همین موقعه متوجه یک نکته حقوقی بودم و آن اینکه میدیدم آن عملی که رضاشاه در مورد قرارداد داری کرده بود یعنی الغای یک جانبه قرارداد و اعلام لغوی بطلان آن ممکن است از لحاظ حقوقی و از لحاظ بین المللی ما را با مشکلاتی مواجه کند. این فکر به ذهنم رسیده بود که بهترین و ساده ترین طریق ملی کردن است بخصوص تجربیاتی از ملی کردن بسیاری از صنایع در خیلی از کشورهای بدست آمده بود. از آن جمله بعد از جنگ بین المللی فرانسه تعدادی از صنایع را مثل صنعت اتوموبیل سازی رنویا صنعت های دیگری را ملی کرده بود. در خود انگلستان ذغال سنک و فولاد ملی شده بود. در مکزیک بعضی از صنایع را ملی کرده بودند و در قانونی بودن آن تردیدی وجود نداشت. در صد در آمدیم که از بعضی از کتابهای خارجی راجع به ملی کردن و راجع به ترتیب پرداخت غرامت مطالعاتی بکنیم و بنده هم در قسمت حقوقی به این مطالعه پرداختم. در مجلس پانزدهم عرض کردم که تقریباً همه و کلاً با موافقت و پشتیبانی قوام السلطنه و بعنوان عضو حزب دموکرات انتخاب شده بودند ولی اکثر پشت پایه تعهد و وفاداریشان به قوام السلطنه زدن و با سیاست شاه و با حکومتی که او برگزیده بود همکاری داشتند. فقط در این مجلس چند نفر پیدا شدند که بصورت اقلیت در آغاز آرام آرام و بعد با شدت شروع به مبارزه با دولت بخصوص بر سر مسئله نفت کردند.

و این چند نفر عبارت بودند از: دکتر مظفر بقایی، حسین مکی، حائری زاده و عبدالقدیر آزاد؛ در موقعی که مذاکرات مربوط به نفت بین دولت و شرکت نفت ادامه داشت گلشائیان که وزیر دارایی بود و با گس نماینده شرکت ترتیب قراردادی داد،

آنطور که گفته می‌شد اختلاف ایران در حدود هفده مورد راجع به مسائل مختلف بود، راجع به عدم پرداخت حق السهم کافی به ایران، راجع به مخفی نگاه داشتن صورت حسابها، راجع به اینکه از بعضی از منابع طوری استفاده می‌شود که ایران از آن اطلاع ندارد، راجع به سوء رفتار با کارگران ایرانی، راجع به عدم استخدام کافی ایرانیان و استخدام بیشتر خارجی‌ان و وضع بد کارگران ایرانی و بطور کلی عدم نظارت و عدم مداخله دولت ایران در رسیدگی به حسابهای شرکت نفت و راجع به مطالبات گذشته ایران و از این قبیل مسائل، گلشائیان که بهیچوجه مقام و محبوبیتی در بین عامه مردم نداشت قرارداد و توافق نامه ای با شرکت غاصب ترتیب داد که معروف به قرارداد گس - گلشائیان گردید. این قرارداد مورد اعتراض و مخالفت مردم ایران قرار گرفت و در مجلس هم بتدریج شروع به بحث درباره ی آن شد. وقتی این قرارداد را به مجلس آوردند که خوشبختانه عمر مجلس پانزده روزه تمام بود. کسی که در مجلس مردانه علیه این قرارداد ایستادگی کرد و باید از این حیث از او ممنون باشیم و یادش را گرامی بداریم حسین مکی بود.

بله گفتم کسی که علیه تصویب این قرارداد در مجلس وظیفه اصلی راعهده دار بود حسین مکی بود. البته آن سه وکیل دیگر هم در موارد مختلف از او پشتیبانی می‌کردند. جناب دکتر مصدق هم چون در آن دوره از وکالت محروم مانده بود در خارج از مجلس آنها را تقویت می‌کرد و پیامهای او را در مجلس قرائت می‌کردند. مکی تقریباً هر روز با مهندس حسینی ارتباط داشته و موضوع مذاکرات و اطلاعات را از او می‌گرفت و بحث راجع به قرارداد گس - گلشائیان را با مشاجره ادامه میداد. هدف اصلی این بود که این بحث را طوری ادامه بدهند که عمر مجلس به پایان برسد. فشار از طرف دربار خیلی وارد می‌آمد که قرارداد را هر چه زودتر مجلس تصویب بکند. ولی به غیر از این چهار نفر در وجدان بسیاری از وکلای مجلس که جرأت تظاهر به آن را نداشتند این عقیده بود که در باطن دل مایل به تصویب آن قرارداد نبودند.

از جمله مواد اساسنامه مجلس یکی این بود که درباره قراردادها و امتیازات حدی برای مذاکرات نیست یعنی نمی‌توانستند نطق یک وکیل را محدود به مدت معین بکنند. مکی هم باشجاعت و سرسختی و با ایجاد هیاهو و جنجال تقریباً هر روزه این موضوع را ادامه میداد تا بجایی رسید که عمر مجلس پایان یافت و تصویب قرارداد متوقف ماند و مملکت و ملت روزه حرکت و جنبش عظیمتری رفت که عبارت از نهضت

مصدقی دوره ی شانزده نهضت جبهه ملی است ، و قتیکه عمر مجلس پانزده پایان یافت دولت در صدد برآمد که انتخابات دوره ی شانزده راه چسه زودتر برگزار بکند تا قرارداد را به تصویب برساند ، با فرارسیدن زمان انتخابات احزاب و جمعیت های ملی و مطبوعات و منتظرالوکاله ها و محروم الوکاله ها به فعالیت پرداختند ، چهار نفر اقلیت مجلس سابق در میان مردم از محبوبیت عظیمی برخوردار بودند ، دکتر بقایی و روزنامه اش تحرك عظیمی در تهران بوجود آوردند - حزب ایران با تمام نیرویش در روزنامه اش و در اجتماعاتش به توسعه این جنبش کمک میکرد .

در این زمان خوشبختانه از افق مطبوعات تهران يك روزنامه دیگری طلوع کرد و يك مردمبار زد دیگری ظاهر شد که اثری نمایان در جامعه ایران داشت و آن روزنامه با ختر امروز و مدیر دلیر و از جان گذشته ی آن مرحوم دکتر حسین فاطمی بود . دکتر مصدق هم آماده برای مبارزه شد .

موقعی که انتخابات شروع شد ما تقریباً هر روز در خدمت آقای دکتر مصدق بودیم ، ایشان اعلام کردند که ما باید مجدداً برای جلب افکار عمومی و تحصیل آزادی انتخابات به تحصن برویم ، گفتگو بر سر این بود که محل تحصن در کجا باشد ، بعضی ها معتقد بودند که در یکی از مساجد باشد ولی مصدق تصمیم گرفت که این بار نیز در دربار تحصن صورت بگیرد ، این بود که ایشان اعلامیه ای صادر کردند که

ماروز جمعه ۲۲ مهر ماه سال ۱۳۲۸ در دربار تحصن اختیار میکنیم

و از مردم شجاع و وطن دوست و آزادیخواه ایران میخواهیم که ما را در این روز تنهانگذارند ، صبح زود آنروز که ما به منزل مصدق میرفتیم جمعیت بتدریج می آمد و خیابان کاخ مملو از جمعیت میشد ، با وجود تهدیدهایی که از طرف شهربانی شدن نزدیک ساعت ده از منزل دکتر مصدق بیرون آمدیم و در میان انبوه جمعیت براه افتادیم ، مصدق در جلو و ما هم پشت سر ایشان و جمعیت هم پشت سر ما بطرف دربار رفتیم ، موقعی که بطرف دربار میرفتیم عبدالحسین هژیر که در آن زمان وزیر دربار بود به استقبال دکتر مصدق آمد و با او شروع به حرف زدن کرد و گفت ، انتخابات آزاد است ، مصدق به او گفت ، عبدالحسین هژیر تو شرف داری ؟ این انتخابات آزاد است ؟ خلاصه ما بطرف کاخ رفتیم و موقعی که به در کاخ رسیدیم یکنفر از میان جمعیت فریاد زد زنده باد مصدق رئیس جمهوری ایران ، مصدق متوجه شد که او از افراد تحريك شده است ، گفت ، این کی بود ؟ او را بگیرد ، جمعیت ریختند



اورا گرفتند ساکتش کردند و تحویل افراد شهربانی دادند. به در کاخ که رسیدیم از طرف دربار آمدند و گفتند همه ی شما که نمیتوانید وارد کاخ بشوید یک عده را انتخاب کنید. در همانجا یک عده برگزیده شدند که در خدمت مصدق وارد تحصن بشویم. بنده اسامی تمام آنها یادم نیست ولی آنهایی که الان به خاطر دارم اینها هستند: خود آقای دکتر مصدق، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، مظفر بقایی، حسین مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر حسین فاطمی، ارسلان خلعتبری، خلیلی مدیر روزنامه اقدام، ملکی مدیر روزنامه ستاره، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد، جلالی نائینی مدیر روزنامه کشور، مهندس زیرک زاده یوسف مشار، و چند نفر دیگری که من الان بخاطر نمیآورم.

س - شما جزو آنها نبودید؟

ج - چرا من بودم عرض کردم. ما آنجا بودیم. و تقریباً سه یا چهار روز در تحصن ماندیم. البته پذیرایی نسبتاً خوب بود، مصدق مذاکراتی گویا با شاه کرد ولی کارگردان اصلی آن روزگار و قدرت واقعی آن زمان در دست دولت و حتی شاه نبود، در دست عبدالحسین هژیر عامل و متکی به سیاست مخصوص خارجی بود. هژیر وزیر درباری بود که مثل تیمورتاش حکومت ایران را به اراده خودش میگرداند. بالاخره بعد از چند روز مذاکره و مباحثه بی نتیجه بیرون آمدیم. در این چند روز انتخابات هم در جریان بود و مردم هم رأی میدادند و مصدق دستور داده بود که مردم رأی بدهند. در واقع نتیجه مقصود که آگاهی و تحریک و تشجیع مردم بود از تحصن حاصل شده بود.

س - شما فرمودید که دکتر مصدق موفق شد که با شاه مذاکراتی در این زمینه بکند ولی من شنیدم که شاه ایشان را نپذیرفت و مذاکراتی صورت نگرفت.

ج - درست یادم نیست آیا مصدق شاه را دید یا خیر. میدانم مذاکراتش با هژیر بود و به نتیجه ای نرسید - هژیر میان ماهم میآمد مذاکرات و تعارفاتی میکرد ولی هوای بلند دیگری در سر داشت. در آنروزها مظفر بقایی فعالیت فوق العاده ای داشت. روزها به تحصن میآمد و شب ها در محل روزنامه اش به مبارزه میپرداخت.

س - روزنامه شاهد.

ج - روزنامه شاهد را ادامه میداد و کار تبلیغات انتخابات و فعالیت انتخاباتی از طرف مردم میشد.

س - مردم جمعیت های هیئت نظارت بر انتخابات تشکیل داده بودند که روی صندوقها میخوابیدند تا صبح.

ج - مردم فعالیت فوق العاده ای در انتخابات کردند و وقتی که مابه منزل مصدق رفتیم و از فردای آنروز که قرائت آرا شروع شد و رئیس نظارت هم سید محمد صادق طباطبایی بود، در صاف اول منتخبین تهران تمام کاندیداهای جبهه ملی بودند، باید عرض کنم که جبهه ملی در همین تحصن تشکیل شد یعنی موقعی که مادر کاخ متحصن بودیم آنجا پیشنهاد شد که این هیئت و این تشکیلات بنام جبهه ملی نامیده بشود و آقای دکتر مصدق هم موافقت کردند، بنابراین پایه و اساس و نام جبهه ملی در همین روزهای تحصن نهاده شد.

قرائت آرا که شاهرهفت هشت نفر کاندیدای اول جبهه ملی در رده اول آن بودند ولی یکمرتبه بناگهان دستگاه دولتی دستور داد که صندوق ها را عوض کنند، بخاطر دارم که مصدق به منزل بنده تلفن کرد و گفت، شما بروید به فلان محل و فلان صندوق چون اطلاع پیدا کرده ایم که در این صندوق بیش از دو هزار رأی تازه ریخته اند و شما به آنجا بروید و ببینید، بنده صبح به آنجا رفتم وقتی که متوجه شدم تعداد زیادی رأی روی زمین ریخته شده بود و در این بین که من اعتراض به انجمن آنجا می کردم عده ای از چاقو کش ها و لاتها و جماقدارها وارد آنجا شدند، خود بنده به مصدق تلفن کردم و مصدق هم به سید محمد صادق طباطبایی تلفن کرد و نماینده ای از طرف او آمد و صندوق را بستند، حسین مکی هم در مسجد سپهسالار که محل قرائت آرا بود روی گلدسته مسجد رفت و فریاد زد، مردم بدانید دارند آرا را عوض میکنند، در ظرف دوسه روز از هفت هشت نفر نمایندگانی که در رده اول قرار داشتند تنها نفر دوازدهم دکتر مصدق در لیست باقی مانده بود که آن هم اگر در روز دیگر قرائت ادامه پیدا میکرد بطور قطع حذف و از عداد منتخبین خارج میشد.

بنظرم سر شب بود که در منزل دکتر مصدق نشسته بودیم و راجع به جریانات صحبت میکردیم در این بین تلفنی به دکتر مصدق شد، دیدیم ایشان يك حالت برافروخته ای پیدا کردند، گفتیم چه خبر است؟ گفت، عبدالحسین هژیر را کشتند، خبر قتل عبدالحسین هژیر بوسیله شخصی بنام امامی در آنجا به ما رسید.

امامی عضو فدائیان اسلام بود، قتل عبدالحسین هژیر و رسوایی این قرائت آرا که در چند روز اول مصدق و تمام رفقای مصدق در رده ی اول بودند و بعد بتدریج همه ی آنها از رده ی منتخبین خارج میشدند دیگر چنان واضح و آشکار بود و افضاح آن چنان علنی شد که سید محمد صادق طباطبایی دستور داد آن انتخابات را باطل کنند و انتخابات

مجدد صورت بگیرد در انتخابات مجدد بطوریکه میدانید در تهران هشت نفر از نمایندگان اول جبهه ملی انتخاب شدند. اگر اشتباه نکنم مصدق، کاشانی، بقایی، حسین مکی، حائری زاده عبدالقدیر آزاد، نریمان و دکتر شایگان انتخاب شدند. اللهیار صالح هم از کاشان انتخاب شد و مهندس رضوی هم از کرمان بالاخره اینها اقلیت عمده مجلس را تشکیل دادند.

س - من میخواستم از شما خواهش کنم که راجع به سوابق سید محمد صادق طباطبایی قدری صحبت بفرمائید.

- ج سید محمد صادق طباطبایی پسرایت الله طباطبایی از بنیان گذاران اصلی مشروطیت بود. او سید عبداله بهبانی در تهران از پیشقدمان و پیشروان مشروطیت بودند و در آن موقع سید محمد صادق طباطبایی جوان بود و کارگردان کارهای پدرش محسوب میشد. بعدهم در اوایل دوران مشروطیت که دو حزب اعتدال و دموکرات تشکیل شدند سید محمد صادق طباطبایی جزو حزب اعتدال بود. در جریان مهاجرت هم شرکت کرد و در پایان مهاجرت به استانبول رفت و بعدهم که به ایران برگشت در دوره چهارم مجلس با حزب اجتماعيون عاميون سليمان ميرزا ائتلاف کرد و یکی از رهبران آن حزب شد و شخصیت ملی موجهی داشت. ولی در این دوره ی جنگ جهانی دوم و جریانات آن مورد توجه مردم زیاد قرار نگرفت. در دوره ی چهاردهم در تهران انتخاب شد و چندین دوره رئیس مجلس بود و در ریاست مجلسش طوری رفتار میکرد که مورد اعتراض مردم قرار میگرفت و از اعتبارش کاسته می شد.
- در همین موقع که انتخابات در جریان بود مسئله نفت در جلسات حزب ایران مطرح میشد. بنده با مطالعاتی که کرده بودم عقیده پیدا کردم که بهترین راه مبارزه با شرکت انگلیسی نفت ملی کردن نفت است و بعد نکته دیگری هم بنظرم رسید که باید بر اصل ملی شدن اضافه کنیم و آن ملی کردن نفت در سراسر ایران است برای اینکه در حکم آن به اصطلاح مطلب تبعیض آمیز و منحصر به يك شرکت نفت نباشد و در ضمن هم از حرفها و ادعایی که دیگران داشتند بطور کلی و عمومی جلوگیری بعمل آوریم. از آن جمله با سابقه ادعا و تقاضایی که روسها برای امتیاز نفت شمال داشتند. در این باره نظر بنده يك سند در ایران موجود بود اگر حالا از بین نرفته باشد و آن کتابچه ای بود که در آن يك گروه از همین جوانان که آن موقع فعالیت میکردند از افراد زعماء و رهبران آنوقت سؤال میکردند که عقیده شما درباره اداره ی نفت و درباره عمل با شرکت نفت

چیست؟ هر يك از آنها چه مکی چه بقایی چه حائری زاده و چه دیگران همه جوابهایی داده بودند. پیش بنده آوردند من نوشتم که عقیده من اینست که باید صنعت نفت در سرتاسر ایران ملی اعلام بشود. خلاصه این فکر ملی کردن در میان ما بتدریج نضج میگرفت، بنده نمیخواهم ادعا بکنم که من مبتکر این کار و این فکر هستم ولی بطور محقق یکی از اولین اشخاصی که به این فکر افتاد و آنرا رواج داد بنده بودم. وقتی که مجلس شانزده تشکیل شد از همان ابتدا مشاجرات اقلیت جبهه ملی با اکثریت و مبارزات دکتر مصدق نسبت به دولتهای گذشته و مخصوصا نسبت به دستبردهایی که به قانون اساسی زده اند و نسبت به مداخلاتی که در امر انتخابات شده است بشدت آغاز گردید. تمام آن مسائل در روزنامه و انتشارات آن زمان وجود دارد و احتیاجی به توضیح اینجانب نیست.

موقعی که مسئله ملی کردن نفت مطرح شد حزب توده شروع به مخالفت با آن کرد. در برابر شعار ملی کردن نفت آنها شعار عوام فریب الغا قرار داد نفت جنوب را می دادند. ما با آنها درگیر شدیم و توضیح دادیم که الغا و ابطال عمل بی جا و بی رویه ای است و ممکن است از لحاظ حقوق جهانی ما را با مشکلاتی مواجهه بکند. چندی نگذشت که آنها اعلام دیگری کردند و شعار ملی کردن نفت جنوب را دادند. باز به آنها جواب داده شد که اگر ملی کردن منحصر به نفت جنوب باشد ممکن است به عنوان يك عمل تبعیض آمیز و در مقابل يك شرکت معین جلوه داده شود و حال اینکه هر دولت نسبت به منابع ملی خود اختیار کامل دارد و قانونا میتواند هر نوع تصمیمی اتخاذ بکند. خلاصه در آن زمان توده ای ها نتوانستند در این امر کارشکنی کردند. روزنامه های آنها ملیون را، جبهه ملی را آلت دست سیاست خارجی و مصدق را وابسته به سیاست خارجی و نوکراجیبی معرفی میکردند و روزنامه های آنها از ناسزاگویی نسبت به ما زهیج چیز دریغ نداشتند. دولت حامی آنها چنانکه بعدا نشان داد در این امر سرسازش با انگلیسها داشت.

در این زمان آقای علی منصور نخست وزیر بود و او در مجلس راجع به اینکه آن قرارداد گس - گلشائیان مورد بحث قرار بگیرد و نسبت به آن اتخاذ تصمیم بشود خودداری میکرد و فشار هم بر او وارد میآمد که نظر دولت خود را درباره ی آن بگوید ولی او به این عنوان که این پیشنهادی است که دولت پیش داده و جزو دستور مجلس است و دولت دیگر نسبت به آن وظیفه ای ندارد و طرح آن مربوط به تصمیم مجلس است

از اظهار نظر صریح خودداری میکرد تا آنکه عده ای از نمایندگان اکثریت پیشنهاد کردند و مجلس رأی داد که قرارداد مذکور مورد بررسی قرار بگیرد. در این مورد بعضی از نمایندگان اکثریت فشار آوردند که کمیسیون بنام کمیسیون نفت تشکیل بشود و بالاخره کمیسیون نفت از شعبات ششگانه مجلس تشکیل شد و از هر یک از این شعب لا اقل يك نفر از نمایندگان جبهه ملی انتخاب شد که در آن کمیسیون شرکت نمایند و آن کمیسیون هم دکتر مصدق را بعنوان رئیس کمیسیون شرکت نفت انتخاب کرد. منصور در این عمل بقدری طفره رفت و مسامحه کرد که بالاخره مورد مخالفت سیاستهای خارجی هم قرار گرفت. از جمله علی التحقیق امریکائیهامؤثر در ساقط کردن اوشدند. موقعی که او را ساقط میکردند در پشت پرده هم مسئله زمامداری رزم آرا ترتیب داده میشد و این توطئه قبل از اینکه رزم آرا به مجلس بیاید از طرف جبهه ملی اعلام و به مردم هشدار داده شد. نمایندگان جبهه ملی اعلام کردند که مردم بدانید که توطئه ای در کار هست که يك حکومت دیکتاتوری نظامی بیاید و حقوق شمار اضایع کند و قرارداد نفت را هرطوری که بخواهند بتصویب برسانند. بالاخره در یکروز ناگهان منصور استعفا داد و بلافاصله رزم آرا به نخست وزیری رسید و کابینه اش را تشکیل داد. نکته قابل توجه اینست که در همین زمان هم فعالیت جدید فراماسونری در ایران صورت میگرفت. یعنی يك شخصی که متأسفانه اسمش در نظر من نیست، از کشورهای خاورمیانه به ایران آمد و با بعضی از فراماسونهای قدیم ارتباط پیدا کرد و در صدد تشکیلات جدید برآمدند. این بار فراماسونری برخلاف دوره گذشته غالباً از اشخاص فرصت طلب و ماجراجو و متکی به سیاست بیگانه تشکیل شد و با فعالیت سریع و محرمانه يك سازمان نسبتاً وسیعی بوجود آوردند. علاوه بر تغییراتی که در کادر فراماسونری در حال احتضار قدیم دادند فراماسونی ایران را که تا آن زمان وابسته به فراماسونری فرانسه بود به فراماسونری انگلستان وابسته کردند و در لوز جدیدی که به نام همایونی تشکیل دادند ظاهراً خود محمد رضا شاه هم عضویت یافته بود. اینهم از وقایعی بود که در آن موقع بوجود آمد و در کتاب راین به تفصیل درباره ی آن بحث شده است.

رزم آرا موقعی که کابینه اش را معرفی میکرد در مجلس مواجه با مخالفت شدید دکتر مصدق و نمایندگان جبهه ملی شد. او محرمانه مشغول مذاکره با انگلیس ها شد و در منطق هایش علناً میگفت، مردمی و ملتی که قابلیت این را ندارند که لوله هنک

## نهضت ملی کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق

بسازند چطور میتواند یک شرکت عظیم نفت را که دارای آن همه دقایق تکنیکی و فنی است اداره کند و تجارتش را در دست بگیرد. در این موقع امریکائیهام که حکومتش در دست دموکراتها بود به شرکت نفت و به انگلیس ها گوش زد می کردند که باید نسبت به ایران گذشتهایی بکنند بخصوص که شرکتهای نفت امریکایی در نقاط دیگر خاورمیانه قراردادهای خیلی مساعدتر از آنچه شرکت نفت انگلیسی با ایران داشت بسته بودند. در این زمان بیاد دارید که ترومن رئیس جمهور امریکا و اچسن وزیر خارجه اش و مککی معاون وزارت خارجه بود اینها معتقد بودند که شرکت نفت باید از سخت گیری دست بکشد و به تقاضاهای مشروع ایران جواب مساعد بدهد و در این باره بطور محرمانه و مخفی فشارهایی به انگلیسیها وارد می آوردند. به این کیفیت رزم آرا ظاهر اموافق شده بود که یک قراردادی بدست بیاورد که بر مبنای ۵۰:۵۰ باشد. ولی وی هنوز جرأت اینکه آنرا به مجلس بیاورد در مقابل افکار عمومی و در مقابل اقلیت مجلس و جبهه ملی نداشت گویا منتظر بود پایگاه محکمتر و قدرت بیشتری بدست بیاورد. اگر رزم آرا مانده بود شاید میخواست تغییرات بزرگی بوجود بیاورد و شاه هم در باطن امر از او وحشت داشت. شاه در عین اینکه علاقمند بود که این قرارداد مورد تصویب مجلس قرار بگیرد اما از اینکه رزم آرا آن را انجام بدهد برای سلطنت خودش خوف داشت و رزم آرا هم در باطن امر توجه زیادی به شاه نداشت و نقشه های دیگری در سر می پخت. تا اینکه یکروز صبح ما خبردار شدیم و از خارج به من تلفن کردند که امروز رزم آرا در صحن مسجد شاه مورد ضربت قرار گرفت و بوسیله خلیل طهماسبی بقتل رسید. باقتل رزم آرا ورق برگشت و وضع دیگری در تاریخ ایران بوجود آمد که درباره ی آن باید بتفصیل صحبت کنیم.

س - آقای دکتر سنجابی در رابطه باقتل رزم آرا شایعاتی هست که شاه در این مسئله دخالت مستقیمی داشت از طریق اسداله علم. و اصلا میگویند که آن روز نمیخواست که به مسجد شاه برود ولی اسداله علم به نخست وزیر می رود و او را با اصرار خودش به مسجد شاه میبرد که منجر به قتل او میشود. شما در این مورد چه اطلاعی دارید؟

ج - بله این مطالب شهرت دارد. یکی از مجتهدین درجه اول فوت میکند و مجلس برای او در مسجد شاه برپا میشود.

س - آیت الله فیض.

ج - آیت الله فیض. علی التحقیق علم پیش رزم آرا می رود و او را به مسجد میبرد.

## امیدها و ناامیدی‌ها

ولی این مطلب هم مثل توطئه تیراندازی به شاه جزو مسائلی است که در پرده‌ی ابهام ماند و مردم درباره‌ی آن چیزهای مختلف گفتند. مسلماً قاتل او خلیل طهماسبی مردی فداکار و مؤمن و از جان گذشته بود و از روی ایمان اینکار را کرد. او بطوریکه میدانید از فدائیان اسلام و فدائیان اسلام فعالیت‌های تنیدی داشتند. قبل از رزم آراد دکتر عبدالحمید اعظم زنگنه هم بیجهت و بدون دلیل کشته شد.

س - ولی اوچندان رابطه‌ی ای با فدائیان اسلام تا آنجا که من بیاد می‌آورم نداشت .  
ج - ولی بعداً قاتل او نیز با آنها مرتبط شد.

س - یعنی قاتل او در واقع بر سر نمره و این چیزها با او اختلاف داشت .

ج - ظاهراً بر سر نمره بود ولی بعداً آنها و او را نیز تحت حمایت خودشان گرفتند و خیلی هم اصرار داشتند که دکتر مصدق از اجرای حکم اعدام او که از دادگاه صادر شده بود خودداری کند و قنات آبادی هم در این باره که پولی از قاتل او گرفته بود خیلی اقدام کرد ولی مصدق زیر بار نرفت و آن حکم در مورد آن شخص بمورد اجرا گذاشته شد. این پیش‌آمد هم در همین زمینه‌ها بود و همچنین آن سو قصدی که نسبت به مرحوم دکتر حسین فاطمی شد بدنبال همین عملیات فدائیان اسلام بود.

س - ولی موضوعی که اینجا هست دخالت آیت‌الله کاشانی در این جریان است . آیت‌الله کاشانی باشاه در ارتباط بود، در این تردیدی نیست . ولی در عین حال با فدائیان اسلام هم در ارتباط بود. میدانید خلیل طهماسبی بعد از آزادی که مطابق رأی مجلس هفده بوده ملاقات کاشانی رفت ولی دکتر مصدق حاضر نشد او را بپذیرد. بنابراین نشان میدهد که کاشانی هم با فدائیان اسلام و هم با دربار در ارتباط بوده است .  
ج - فدائیان اسلام با مصدق میانه خوبی نداشتند.

س - ولی با کاشانی ارتباط داشتند.

ج - بلی با کاشانی خیلی مرتبط بودند. بعداً میرسیم و صحبت میکنیم که کاشانی خودش هم تا حد زیادی از آنها میترسید.

س - بفرمائید.

ج - عرض کنم که رزم آراد در تابستان ۱۳۲۹ به حکومت رسید و قتل او در اسفند ۱۳۲۹ بود. بعد از کشته شدن او اصل ملی شدن صنعت نفت بصورت یک ماده واحده‌ای در آذر اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس رسید. ولی در این موقع آقای حسین علا مدتی نخست وزیر شد. نخست وزیر خیلی بی دوام و بی اثر و در اردیبهشت

بالاخره با جریاناتی که در مجلس پیش آمد بعضی از نمایندگان اکثریت مجلس به تصور اینکه دکتر مصدق آدمی منفی است و هیچوقت حاضر به قبول مسئولیت نیست با این تصور توهم پیشنهاد کردند که حل این مسئله و نخست وزیری را به دکتر مصدق واگذار کنیم و طراح این فکر حتی خود جمال امامی بود که دشمنی دیرین با مصدق و ملیون داشت . مصدق هم که برای فداکاری نسبت به این امر حاضر بود از این فرصت استفاده کرد و گفت ، من به این شرط قبول مسئولیت میکنم که قانون ملی شدن صنعت نفت قبلاً به تصویب برسد و قانون ملی شدن صنعت نفت هم در اردیبهشت به تصویب رسید و در ۱۰ یا ۱۲ اردیبهشت ۱۳۳۰ بود که کابینه مصدق تشکیل شد . در آن کابینه بنده سمت وزارت فرهنگ را داشتم .

حالا از مزاحمتهایی که در مدت خدمتگزاری من در فرهنگ توده ای ها فراهم آوردند و کارشکنی هایی که کردند و روزنامه ها و جراید و اوراق پراکنی های آنها و تظاهرات و اعتصابات که براه انداختند صرف نظر میکنم و به اصل موضوع که مسئله نفت و اختلافات دولت انگلیس و ایران است میپردازم .

بلافاصله بعد از استقرار حکومت مصدق اعتراضی از دولت انگلیس رسید و ضمناً هم تهدیدی از جانب آنها نمودار شد مبنی بر اینکه کشتی های آنها حرکت نکنند و ایران را مورد تهدید قرار میدهند .

س - آقای دکتر معذرت میخواهم قبل از اینکه راجع به این موضوع صحبت بکنید یعنی درگیری دکتر مصدق با انگلستان ، میخواستم از شما تقاضا بکنم که لطف بفرمائید و برای ما توضیح بدهید که نقش شاه در واقع در رابطه با انتخاب دکتر مصدق بعنوان نخست وزیر چه بود؟

ج - شاه از مبارزات جبهه ملی و ازدلیری مصدق و از پشتیبانی ای که ملت از او میکرد به وضعی رسیده بود که بناچار و ناگزیر تسلیم شد . شاه بعداً گاهی عنوان میکرد که او با مصدق همراهی داشته و باملی شدن صنعت نفت همراهی کرده است ولی همه میدانند که این اظهارات دور از واقعیت و حقیقت است . شاه ناگزیر شد که این رأی مجلس را قبول بکند و در مقابل اراده ی مردم که حکومت مصدق را میخواستند فرمان نخست وزیری او را صادر بکنند و از روی رضا و رغبت و میل همکاری نبود و از روز اول هم روی خوشی به مصدق نشان نمیداد و در باره ی او همان فکر را داشت که نمایندگان اکثریت مجلس داشتند .



س - لطف بفرمائید و بیا توضیح بدهید که چگونه با شما تماس گرفته شد و از شما خواسته شد که در کابینه دکتر مصدق شرکت بفرمائید.

ج - برای بنده مسلم بود که مصدق بعد از اینکه انتخاب بشود مراد در کابینه اش وارد خواهد کرد برای اینکه من از همکاران و مشاوران دائم و تقریباً روزانه‌ی او بودم او بلافاصله به من تلفن و به منزل خود احضار کرد. بنده که آنجا رفتم بمن گفت، شما به سمت وزیر فرهنگ انتخاب شده اید. بنده هم کمال افتخارم بود. همانجا هم تلفن به دربار کردند و گفتند که وزیرای ما چون لباس رسمی ندارند و وسائل تهیه لباس رسمی برای آنها فراهم نیست اجازه بدهید که با همین لباس عادی بیایند و معرفی بشوند که ما با همان کیفیت خدمت شاه رفتیم و معرفی شدیم.

س - آقای دکتر من يك مقدارى سؤال راجع به زمان وزارتتان دارم که اگر اجازه بفرمائید من این سئوالات را مطرح کنم؟

ج - خواهش میکنم.

س - یکی از این سئوالات اینست که چه کسانی معاونین شما در وزارتخانه بودند؟

ج - عرض کنم من ابتدا آقای مهندس بازرگان را به سمت معاونت انتخاب کردم و او هم این سمت را قبول کرد و بکار پرداخت و مدتی هم مشغول بود و اینکه دکتر مصدق مأموریتی برای اداره شرکت نفت به او داد. بعد از ایشان بنده یکی از کارکنان قدیم وزارت فرهنگ را که در اوایل خدمتم در وزارت فرهنگ رئیس مافوق من و مردنیک نامی در فرهنگ بودم موسوم به فیوضات معاون کردم و به آقای دکتر مصاحب مدیریت کل وزارت فرهنگ را دادم و دکتر محمد مکرى را هم رئیس کل کارگزینی وزارت فرهنگ کردم. در آن موقع واقعا علاقه داشتم که از درخشش هم استفاده بکنم برای اینکه رئیس کانون فرهنگی ها بود. ولی او در آن موقع به فعالیت تبلیغاتی و سیاسی مربوط به کانون فرهنگیان اشتغال داشت و بیشتر با عوامل مخالف من مربوط بود و بیشتر روزنامه اش جنبه انتقادی و اعتراض داشت از این جهت ممکن نشد که من از او بعنوان يك فرد مؤثر در امور اداری وزارت فرهنگ استفاده بکنم.

س - آقای دکتر يك موضوعی را آقای طهمورث آدمیت بمن گفتند در رابطه با آقای مهندس بازرگان که بعدهم یعنی در حدود یکسال و نیم پیش يك جزوه ای بوسیله آقای فریدون آدمیت بنام آشفنگی در فکرتاریخی منتشر شد که در پاورقی آنجا این موضوع را آقای فریدون آدمیت تکرار کردند که آن موضوع از این قرار است که

گویا زمانی به آقای دکتر مصدق پیشنهاد شده بود که آقای مهندس بازرگان را بعنوان وزیر فرهنگ انتخاب بکنند و آقای دکتر مصدق گفته بودند که نه من هیچوجه اینکار را نمیکنم برای اینکه او اگر به وزارت فرهنگ برود در آنجا قه و شرعیات را عمومی میکند و چادر سردختران میگذارد. این موضوع حقیقت دارد، شما اطلاعی درباره ی این موضوع دارید؟

ج - بنده باور نمیکنم چنین چیزی بوده باشد. برای اینکه دکتر مصدق بلافاصله بنده را انتخاب کرد و موضوع پیشنهادی هم اصلا درباره ی بازرگان وجود نداشت و هیچکس هم درباره ی وزارت فرهنگ با او توصیه ای یا گفتگویی نکرده بود و خود من شخصا بعلت ارتباطی که با او داشتم او را به معاونت خود انتخاب کردم و مصدق هم از انتخاب او به هیچوجه نارضایی نشان نداد. و دلیلش هم اینکه بعدا کار دیگری مربوط به شرکت نفت به او واگذار کرد.

س - بله البته منظور این نبوده که قبل از اینکه شما برای وزارت فرهنگ در کابینه دعوت بکنند مهندس بازرگان را قصد داشتند. در یک دوره ی بعدی گویا در کابینه بعدی ایشان گفتند که یک همچنین مسئله ای مطرح شده بود و دکتر مصدق شدیداً با این مخالفت کرده بود، شما اطلاعی ندارید؟

ج - نخیر من اطلاعی ندارم .

س - سؤال دیگر من اینست که شماروی چه شاخص هایی این معاونین خودتان را انتخاب کردید؟

ج - روی محبوبیتشان در بین فرهنگیان و سابقه ی کار آنها. نظر حزبی و جبهه ای در این انتخابات نداشتم ، بازرگان هم در آن زمان جز جبهه ی ملی نبود اداره فرهنگ در آن زمان مشکل بود از این جهت که توده ای ها از طرفی به آشوبگری و تحریک و اعتصاب در مدارس دامن میزدند و از طرف دیگر از جهت بودجه در مضیقه ی سختی بودیم و با قطع شدن درآمد نفت نمیتوانستیم بر بودجه وزارت فرهنگ افزایش متناسبی بدهیم و حال اینکه هر سال چندین هزار کلاس جدید لازم بود تشکیل بشود و هر سال میلیونها تومان برای فقط تأسیسات جدید لازم بود و ما ناچار بودیم با صرفه جویی ها کار وزارت فرهنگ را بر اه بیاندازیم . و صرفه جویی هم بالطبع موجب نارضایی و بهانه گیری و اعتراضات از ناحیه مخالفین دکتر مصدق میشد. از طرف دیگر هم موضوع اوقاف بود که درباره آن عده ای نظر داشتند حالا که حکومت ملی تشکیل

شده اداره ی موقوفات باید تحت نظر آقایان روحانیون باشد و آیت الله کاشانی علاقه داشت که از محل وجوه اوقاف مصارفی مطابق دستور او بعمل بیاید و حتی در این باره چندین نامه به من نوشت و علنا خواسته بود که به اشخاص معینی وجوهاتی از محل اوقاف بدهیم و من ناگزیر بودم که این مطالب را قبول نکنم برای اینکه اوقاف قانونی داشت و مصارف وجوه موقوفات معلوم بود. موقوفه اگر معلوم المصرف بود در آمد آن بایستی به همان مصرف برسد و اگر متعذر المصرف بود برای متعذر المصرف قانون مصارفی را معین کرده بود که ما خارج از آن موارد نمیتوانستیم مثلا بیک روحانی و یا شخص دیگری از وجوه اوقافی پولی بدهیم. حالا که صحبتش پیش آمد بعنوان مثال بگویم ایشان بمن نامه ای نوشتند که مبلغ پنجاه هزار تومان که برای آن زمان پول نسبتا قابل توجهی بود به پدر شمس الدین قنات آبادی بدهم. و من ناچار بودم فرمایش ایشان را که بسود او هم نبود رد بکنم. ولی مدیر کل اوقاف را از یکی از هواداران ایشان انتخاب کردم که او هم جوان درستی بود و درست عمل میکرد.

س - چه کسی بود آقای دکتر؟

ج - آقای دکتر شروین بود.

س - سؤال دیگر من مربوط به اقدامات شما در وزارت فرهنگ است. من می خواستم از شما تقاضا بکنم که لطف بفرمایید و اقداماتی را که شما در وزارت فرهنگ بعمل آوردید برای ما توضیح بدهید و در عین حال بفرمائید که کدام يك از آنها با موفقیت همراه بوده و کداميك نبوده است.

ج - عرض کنم مدت خدمت من در وزارت فرهنگ خیلی محدود بود. بیش از چند ماه طول نکشید. و در آن چند ماه هم بیشتر اشتغال من، بطوری که حالا توضیح میدهم، مصروف مسئله ی نفت بود. من نماینده دولت ایران در تمام هیئت های نفتی و در مذاکرات با خارجیان بودم. و همراه مصدق جزو هیئت نمایندگی ایران به امریکا رفتم. اگر ادعا کنم که در آن چند ماه تغییرات حساسی در امور فرهنگی ایران بوجود آورده ام گزاف گویی نخواهد بود. تمام سعی من بر این بود که فرهنگیان را تا حدودی که میتوانم راضی نگاه بدارم، احتیاجات فرهنگی مملکت را برآورده کنم، مدارس را بطور صحیح و منظم ترتیب بدهیم، افرادی را که شهرت خوب ندارند رد کنم و با استمداد از افرادی که شناسایی در میان فرهنگیان دارند حداقل امکان افراد شایسته ای را برای سازمانها و مؤسسات فرهنگی انتخاب کنیم. تقریبا اوایل

پانزدهمین سال بود که انتخابات مجلس دوره ی هفدهم شروع میشد. من از آقای دکتر مصدق تقاضا کردم که اجازه بدهند من به کارهای پارلمانی و سیاسی پردازم و در انتخابات شرکت کنم. ایشان فرمودند، به این شرط قبول میکنم که جانشین خودتان را معرفی کنید. بنده هم صورتی مرکب از ده دوازده نفر نوشتم و خدمت ایشان بردم. برحسب اتفاق نفاول آقای دکتر محمود حسابی بود، نفر دوم دکتر آذروهمینطور اشخاص دیگر. دکتر محمود حسابی در زمان سناتوریش طرفداری از ملیون و مصدق میکرد و شهرت بسیار خوبی بعنوان يك دانشمند داشت و در میان فرهنگیان موجه و معروف به درستی بود. دکتر مصدق هم از این نکات خبر داشت و بمن گفت، اگر ایشان را حاضر بکنید و بیاورید من قبول میکنم. بنده هم تلفن به دکتر محمود حسابی کردم و ایشان را با خود خدمت دکتر مصدق بردم و به وزارت فرهنگ منصوب شدند و من هم آماده ی رفتن به کرمانشاه و شرکت در انتخابات شدم پس از سه ماه مبارزه انتخاباتی سخت در کرمانشاه که نه تنها خودم به عنوان نماینده اول انتخاب شدم بلکه سه نفر دیگر نمایندگان آن استان نیز از طرفداران جبهه ملی انتخاب شدند و چنین پیروزی نمایی بدست آمده بود. در روز اول مراجعت به تهران مستقیماً به زیارت آقای دکتر مصدق رفتم. ایشان برخلاف انتظار نه تنها روی خوشی نشان نداد بلکه باناراحتی و شکایت گفت، این چه شخصی بود که برای وزارت فرهنگ معرفی کردید؟ گفتم آقا من يك استاد دانشمند و نیکنام دانشگاه و يك فرد موجه و طرفدار نهضت ملی را جز جمع دیگری خدمت شما معرفی کردم اگر او کج خلقی داشته و یا نتوانسته باشم همکاری کند چه تقصیری متوجه من است. اختلاف آنها بر مسائل اداری بود.

س - بر سر مسئله دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی پیش آمد.

ج - بله بر سر دبیرستان البرز و دکتر مجتهدی بود. بعد از ایشان آقای دکتر مصدق دکتر آذر را انتخاب کردند که خوشبختانه دکتر آذر رضایت ایشان را تا آنجایی که من اطلاع دارم به نهایت خوبی جلب کرد. حال باز برگردیم بر سر مطلب.

راجع به حکومت مصدق و پیش آمدهای آن زمان تا آنجا رسیدیم که بعد از تشکیل آن حکومت بلافاصله دولت انگلیس به قانون ملی شدن نفت اعتراض کرد و اعتراض نامه شدیدی به دولت ایران داد. دولت هم بلافاصله جوابی بر طبق اصول بین الملل و اختیارات ملی هر دولت به انگلیس داد. امریکاهم در آن موقع علاقه نشان میداد که

طرفین بامدارا و مسالمت به اختلافاتشان خاتمه بدهند. انگلیس هاهم تهدید جنگی کردند، تهدید حرکت دادن کشتی هاو این حرفها ولی دولت ایران به توپ و تشرانها نوجهی نکرد ما متوجه بودیم که آنها نمیتوانند در این موقع بیک جنین عملی دست بزنند. این بود که دولت انگلیس به دیوان لاهه شکایت برد و از آن دیوان تقاضای صدور قرار موقت برای عدم اجرای قانون ملی شدن نفت کرد. موقعی که دیوان شکایت دولت انگلیس را برای مافستاد و برای رسیدگی به آن اعلام وقت کرد. صحبتهایی درباره ی آن در هیئت وزرا شد و با بعضی از حقوقدانان و وکلای دادگستری مشاوراتی به عمل آمد و لایحه ای برای جواب به دادگاه لاهه تهیه شد که آن لایحه را اصولاً آقای حسن صدر تنظیم و با آهنگ جذاب خویش قرائت کرد و بیشتر جنبه احساسی و هیجانی داشت مبنی بر اینکه ایران مظلوم شده و مورد تجاوز استعمارگران قرار گرفته و از حق قانونی خویش استفاده کرده است. لایحه از لحاظ ادبی و احساسی خیلی خوب بود ولی جنبه حقوقی محکم نداشت. دکتر شایگان نماینده ایران شد و با حسن صدر به لاهه رفتند و به آنها هم دستور داده شد که بعنوان نماینده رسمی ایران در جلسه شرکت نکنند. همه ی اینها شاید پیش بینی های درستی نبود. بهر حال نظر به اینکه ما آمادگی کافی نداشتیم و این دو نفر رفیق ما هم که به انجام رفتند حدوداً مورد موریتشان درست مشخص نبود. دیوان لاهه بدون رسیدگی به صلاحیت خود بر طبق درخواست دولت انگلیس علیه ما رأی داد و قرار توقیف موقت عملیات اجرایی مربوط به قانون ملی شدن نفت را در مورد شرکت نفت انگلیس صادر کرد. وقتی این قرار با ابلاغ شد در هیئت وزرا مورد بحث قرار گرفت بنده موضوع صلاحیت دیوان لاهه را مطالعه کرده بودم. شما میدانید که صلاحیت دیوان لاهه و شناسایی صلاحیت آن برای دولتها اختیاری است یعنی هر دولتی حق دارد در حدود حاکمیت خودش به ترتیبی که مقتضی میدانند صلاحیت دیوان لاهه را نسبت به خودش قبول بکند و با بعضی مسائل را استثناً بنماید. بنابراین بنده به این مطالعه مشغول شدم که ما صلاحیت دیوان لاهه را در مورد دعاوی مربوط به ایران به چه ترتیب و تا چه حدودی شناخته ایم. بنده قانونی را که مجلس ایران راجع به قبول صلاحیت آن دیوان درباره ایران وضع کرده و عین آن قانون ترجمه شده و بعنوان شناسایی صلاحیت آن نسبت به ایران به سازمان ملل ابلاغ شده بود مطالعه کردم و دیدم بر طبق آن قانون دیوان ابداً حق رسیدگی به این موضوع را ندارد. در هیئت

وزرا این نکته را مطرح کردم که این دیوان تا موقعیکه صلاحیت خودش محرز نشده نمیتواند و حق هم ندارد که یک قرار موقت در این باره صادر بکند. بنده که این حرف را زدم خیلی مورد توجه قرار گرفت آقای دکتر مصدق گفت مابه عنوان اعتراض بایستی شناسایی صلاحیت دیوان را اصلاح بکنیم و یک لایحه قانونی به سازمان ملل بفرستیم. بعد پرسید، کدام یک از آقایان مأمور تهیه ی این لایحه خواهد شد؟ و سپس اشاره به من کرد و گفت، ایشان باید بنویسند. بنده شب که به منزل آمدم تا ساعت سه بعد از نیمه شب نشستم و یک لایحه در هفت صفحه تنظیم کردم و دلایل عدم صلاحیت دیوان را برای رسیدگی به این موضوع بر مبنای حقوق بین المللی توضیح دادم و نتیجه گرفتم که چون دادگاه بدون توجه به صلاحیت خود به تقاضای دولت انگلستان قراری علیه ما صادر کرده که صلاحیت آنرا نداشته به این مناسبت ماقبول صلاحیت دیوان را پس میگیریم و قرار صادر شده را نیز غیر قانونی و بی اثر میدانیم. خوشبختانه مطالعاتی که بنده در این مورد کردم و لایحه ای که نوشتم فوق العاده کافی و درست بود و حال آنکه در آن موقع بنده به عواقب آن و اینکه ممکن است این لایحه بعدا مورد استفاده و استناد قرار بگیرد توجه نداشتم. صبح زود آقای دکتر مصدق با حال خسته بمن تلفن کرد و گفت، کاری کردید؟ گفتم بله حاضر است. گفت، بیاورید و بیاید اینجا، بنده آنجا رفتم و ایشان روی تخت خواب دراز شده بود. آن هفت صفحه را برای ایشان خواندم. بلند شد اشک در چشمش حلقه زد و صورت مرا بوسید. تلفن به آقای کاظمی وزیر خارجه کرد و گفت، دکتر سنجابی کار ما را ساده کرده است. و او را حاضر کرد. کاظمی آمد و من متنی را که نوشته بودم به ایشان دادم. آقای دکتر مصدق گفت، بدهید این را ترجمه کنند و همین راه سازمان ملل ابلاغ کنید. حالا آقای کاظمی با ذوق ادبی و ذوق سیاسی خود در آن تغییراتی داد و با خیر بنده خبر ندارم ولی یقین دارم که اکنون نیز آن اوراق که به خط من نوشته شده و بیش نویس لایحه میباشد باید در بایگانی وزارت خارجه موجود باشد.

خلاصه این اعتراض نامه قانونی را مابه سازمان ملل فرستادیم و به قرار صادر شده از طرف دیوان لاهه ترتیب اثر ندادیم. از آن پس دولت انگلیس به شورای امنیت شکایت کرد و آقای دکتر مصدق به این فکر افتاد که خودش در اینکار شرکت کند و یک هیئتی با خودشان به امریکا ببرند. جزو افرادی که برای همراهی در خدمت ایشان انتخاب شدند یکی بنده بودم.

کتابچه یا لایحه ای از طرف شورای امنیت برای مافرستاده شده بود که محتوی بر اعتراض نامه و شکایت دولت انگلیس بود. بنده آن را گرفتم و مطالعه کردم. مدت یک هفته بعد از ظهرها به وزارتخانه نمرفتم و روزی چند ساعت در منزل خود می نشستم و در پاسخ آن شکایت نامه يك لایحه در قریب بیست صفحه ترتیب دادم. وقتی هیئت نمایندگی ما انتخاب شد و حرکت کردیم در آن هیئت اشخاصی را که بیاد دارم اگر اشتباه نکنم اینها بودند. اللهیار صالح، دکتر شایگان، بقایی، دکتر متین دفتری، عباس مسعودی، شجاع الدین شفا که آن وقت رئیس تبلیغات ماوگناه انتخابش برگردن من بود.

س - شجاع الدین شفا را شما معرفی کرده بودید؟

ج - متأسفانه بلی چون شجاع الدین شفا عضو حزب مین ماو در کمیته ی مرکزی آن حزب بود من او را جوانی سرشار از ذوق و وطن دوست می شناختم.

همینکه طیاره ی ما براه افتاد بنده خدمت دکتر مصدق رفتم. در طیاره يك قسمت مخصوص برای ایشان ترتیب داده بودند که تخت خواب داشت و روی آن دراز میکشیدند و يك حائل و پرده هم داشت که از قسمتهای دیگر جدا بود. به ایشان گفتم که من در این مدت مشغول مطالعه این موضوع بوده و يك لایحه ی جوابی به شکایت نامه انگلستان تهیه کرده ام. گفت، خدا سلامتتان بدارد حالا حاضر است؟ گفتم بله. گفت، بیاورید و بخوانید.

بنده در خدمت ایشان نشستم و قریب یک ساعت بیشتر یا کمتر آن لایحه را قرائت کردم. بسیار خوشحال شد. بلند شدند و آمدند و به آقایان دیگر گفتند، دکتر سنجابی کار ما را آسان کرده است، شما همین لایحه را بگیرید و بخوانید و اصلاحاتی که لازم می بینید در آن بکنید. بعد هم آنرا به مترجم ها بدهید. ما هم مترجم فرانسه با خودمان برده بودیم و هم مترجم انگلیسی. بله آقایان صالح، دکتر شایگان، متین دفتری، دکتر بقایی و دیگران نشستند و مشغول مطالعه آن لایحه شدند و جرح تعدیلی در آن وارد کردند تا رسیدیم به نیویورک. در آنجا نمایندگان مایکی آقای انتظام بود و دیگر دکتر علیقلی اردلان.

س - نصراله انتظام.

ج - بله نصراله انتظام. در واقع این نمایندگان دولت آن کمکی که باید در راهنمایی به ما و در شناختن اشخاص و ارتباط با اشخاص به ما بکنند نکردند. مایکی دکتر شایگان و من بوسیله یکی دیگر از نمایندگان مایکی آقای دکتر عبده بایک کارشناس بین المللی

و کارشناس حقوقی ، که از دانشگاه هاروارد یا از دانشگاه نیویورک فارغ التحصیل شده و یک جوان یهودی بود مرتبط شدیم . او از ما خواش کرد که اسم او را ببریم و در لایحه دفاعی ما که بوسیله مترجمین خود ما ترجمه شده بود از لحاظ سبک انشأ و عبارات تجدید نظر کرد و صورت منظم تری به آن داد و در ازای آن فقط هزار و پانصد دلار گرفت که به دستور آقای دکتر مصدق بنده که ضمناً خزانه دار هیئت بودم چک به ایشان دادم .

س - اینکار آقای نصراله انتظام و دیگران که نماینده ایران در سازمان ملل بودند انجام ندادند؟

ج - نخیر . خلاصه در جلسه ی شورای امنیت آقای دکتر مصدق بفرانسه نطق مختصری ایراد کرد و بعد با حالت هیجان خطاب به اعضای شورای گفت ، ملت ایران ملت مظلومی است شمایه این ملت رحم بکنید و نگذارید که زورگویان این ملت را که بر خاکستر سیاه نشسته است از بین ببرند . بعد از ایشان متن لایحه ما را آقای اللهیار صالح خواندند . از آن پس نمایندگان مختلف مذاکره و صحبت و اظهار نظر کردند . نماینده دولت شوروی اظهار داشت که اگر شورای امنیت بخواهد علیه ایران رای صادر کند و تو خواهد کرد . نماینده فرانسه پیشنهاد کرد که چون این دعوا در دیوان لاهه مطرح شده و چون دولت ایران اعتراض به صلاحیت دیوان دارد تا موضوع صلاحیت دیوان لاهه رسیدگی نشده ، رسیدگی به این امر در شورای امنیت متوقف گردد . به پیشنهاد نماینده دولت فرانسه رأی گرفتند و تصویب شد و این در واقع پیروزی بزرگی برای ایران بود زیرا شورای امنیت دعوی دولت انگلیس را متوقف ساخت . در همین زمان که مادر نیویورک بودیم و بعد از آن به واشنگتن رفتیم در آنجا از رادیو شنیدیم که انتخابات جدید انگلستان صورت گرفته و چرچیل از حزب محافظه کاری پیروزی یافته و نخست وزیر انگلستان شده است . فوراً متوجه شدیم که وضع تازه ای در دنیا پیش آمده و ما با مشکلات جدید مواجه خواهیم شد . در واشنگتن که بودیم آقای دکتر مصدق با وزیر خارجه امریکا آچسن و با همکاری معاون او و باترومن رئیس جمهور امریکا مذاکرات و صحبتهایی کردند و توجه آنها را از لحاظ جهانی و حقوق انسانی و از لحاظ اینکه ملت ایران حق دارد که از منابع خود استفاده کند جلب کردند و روی هم رفته هر چند دولت امریکا پشتیبانی رسمی از مواضع انگلیس میکرد ولی در ضمن هم قبول داشت که به حقوق ایران تجاوز شده و سعی میکرد به نحوی شرکت نفت را که آنهمه سوء استفاده



کرده و دولت انگلستان را وادار کند که روش خود را نسبت به ایران تعدیل کنند. بنابراین در آن زمان تاحدی بصورت ملایم و نه بصورت کمک و پشتیبانی جدی دولت وقت امریکا که در دست دموکرات ها بود تمایل به تقویت ایران نشان میداد، هر چند این تمایلات صوری بود و هیچوجه اثر عملی نداشت و فکراصلی آنها دست یافتن به منابع نفت ایران بود.

بنده این مطلب را فراموش کردم عرض کنم که قبل از اینکه مابه شورای امنیت برویم دو هیئت نمایندگی از طرف انگلیس به ایران آمدند. هیئت اول تنها از طرف شرکت نفت بود زیرا دولت ایران خود را مستقیما با آن شرکت طرف میدانست و نه با دولت انگلیس.

برای مذاکره با آن هیئت، نمایندگانی از طرف دولت انتخاب شدند که بنده هم جزو آنها بودم. از مذاکرات با نمایندگان شرکت نفت نتیجه ای حاصل نشد زیرا آنها آن چنان آموخته به غرور استعمارگری و اندیشه سودطلبی و بی اعتنائی به مردم استوارزده بودند که حاضر نمیشدند چیزی درباره ملی کردن بگویند و یا بشنوند و حال آنکه نمایندگان ایران میخواستند آنها را به مذاکره درباره ی نحوه پرداخت غرامت بکشانند.

در این موقع هارین شخصیت سیاسی معروف امریکا سفری به ایران کرده و با مصدق مذاکراتی بعمل آورده بود. برای بار دوم با کوششهای دولت امریکا قرار بر این شد که هیئت مجددی از طرف انگلستان تحت سرپرستی استوکس وزیر درجه اول کابینه آن دولت به ایران بیاید و از طرف دولت امریکاهم هارین میانجی و میاندار باشد. آنها به ایران آمدند و باز آقای دکتر مصدق هیئتی رامعین کردند که در این هیئت از اعضای دولت آقای وارسته و وزیر دارایی و آقای سید باقر خان کاظمی وزیر خارجه، و بنده وزیر فرهنگ بودیم، اعضای دیگر هیئت ماتا آنجا که به خاطر دارم دکتر متین دفتری، مهندس حسینی و دکتر شایگان بودند. ریاست هیئت مارا وارسته و وزیر دارایی بر عهده داشت. در آنجا پس از مذاکرات و تعارفاتی که بعمل آمد هیئت نمایندگی انگلستان پیشنهادی عرضه کردند

مبنی بر اینکه يك نوع ملی شدن را قبول دارند و برای اداره ی امور نفت يك شرکت ایرانی تشکیل شود ولی آن شرکت اختیارات و نمایندگی را به يك شرکت انگلیسی بدهد که مانند يك چتری بر سر آن باشد و بتواند امور مربوط به اداره و استخراج و فروش نفت را در دست داشته باشد. هیئت نمایندگی ایران این پیشنهاد را رد کرد و دکتر مصدق

به آنها گفتم ، که مایک نوع ملی شدن را قبول نداریم ، ملی شدن رابه معنی حقیقی آن میخواهیم . بنده بخاطر دارم در شیبی که ضیافتی به احترام آنها در کاخ نیاوران داده میشود ، در آن مهمانی نطق نماینده ایران را در برابر آن آقایان بنده کردم . من به هارمین خطاب کردم و گفتم ، شما نماینده یک دولت دموکرات و آزادیخواه هستید . با سوابقی که دولت شما با ما چه از دوره ویلسون و چه در دوران روزولت داشته ، ما از شما انتظار داریم که وظیفه ی جهانی خود را با رعایت عدالت انجام بدهید . به استوکس هم گفتم ، شما نماینده حزب کارگر هستید شما در گذشته همیشه ایران رابه منزله سنگری برای حفظ منافع خود دانسته اید . من از شما سؤال میکنم که اگر ایران سنگری برای منافع شما بوده چرا نمیخواهید این سنگر آباد و آزاد و محکم باشد و چرا باید یک خرابه باشد . ما جز این تقاضایی نداریم که از منابع ملی خودمان به نفع ملت ایران استفاده کنیم و بادنیای غرب هم روابط دوستانه در حدود استقلال خود داشته باشیم . شما که نماینده یک حزب کارگر هستید و خودتان در داخل کشورتان منابع متعددی را ملی کرده اید چرا به این حق ایران توجه نمیکنید ، این سخنرانی بنده خیلی آنشب مورد توجه نمایندگان ایران قرار گرفت و به آقای دکتر مصدق گزارش دادند و ایشان روز بعد به من گفتند ، شما ریاست هیئت نمایندگی ایران را بعهده بگیرید . بنده خدمت ایشان عرض کردم وزیر معارف رابه این کار چکار . این کاریا باید بر عهده ی وزیر دارایی باشد یا وزیر دادگستری و یا وزیر خارجه بنده آنچه از عهده ام برآید انجام خواهم داد . ضمنا باید این نکته را همین جا تذکر بدهم برخلاف آنچه آنها در امریکا و انگلیس و جهان انتشار میدادند که دولت ایران بدون در نظر گرفتن پرداخت غرامت نفت را ملی کرده است علاوه برآنکه این امر در قانون ملی شدن کاملا پیش بینی شد و مصدق هم قبول آنرا مکررا اعلام داشته بود انگلیس ها به هیچوجه حاضر نبودند که حتی درباره ی آن مذاکره بکنند . هارمین و استوکس چند بار با دکتر مصدق نیز گفتگو کردند . مصدق حتی به آنها گفته بود که حاضر است تمام کارمندان فنی انگلیسی شرکت نفت را بر سر کارهایشان نگاه بدارد ولی آنها باید در خدمت دولت ایران و شرکت ملی نفت باشند . باین نتیجه ماندن مذاکرات و پیشنهاد مسخره ی یک نوع ملی شدن مصدق اعلام کرد که برای اجرای قانون جاریه ای جز خلع ید از شرکت غاصب نفت ندارد و بدین منظور هیئتی از جمله حسین مکی و مهندس بازرگان را برای اجرای خلع ید اعزام مناطق نفتی کرد . انگلیسها هم به تصور اینکه عمل اداره و استخراج و تصفیه

نفت بکلی تعطیل خواهد شد دستور دادند که تمام اتباع آنها از کارهای خویش کناره‌گیری کنند و آماده ترک ایران بشوند. بدین ترتیب از مذاکرات با هیئت استوکس و هارین هم نتیجه‌ای حاصل نشد و از آن پس بود که انگلیس‌ها به شورای امنیت مراجعه کردند که تفصیل آن گذشت. موقعی که مادر و اشنگتن بودیم اضطرابات و هیجاناتی در دانشگاه تهران برپا شده بود، دانشجویان اعتصاب کرده و اعضای شورای دانشگاه را در محل شورا توقیف کرده بودند.

س - اعتصاب توده‌ای‌ها را می‌فرمائید؟

ج - بله اعتصاب توده‌ای‌ها، شورای دانشگاه را توقیف کرده بودند این بود آقای کاظمی که قائم مقام دکتر مصدق در تهران بودند تلگراف کردند دکتر مصدق به من امر کرد که زودتر از اشنگتن حرکت کنم و به ایران برگردم. بنده زودتر از آنها برای رسیدگی به کارهای فرهنگ و دانشگاه به ایران برگشتم. و بهتر ترتیبی بود آن سروصداها را خوبانندیم. همانطور که قبلاً توضیح دادم یکی دو ماه قبل از آنکه عمر مجلس پایان برسد بنده از آقای دکتر مصدق خواهش کردم که چون بیشتر وقت من در کارهای مربوط به نفت صرف می‌شود و علاوه بر این در مجلس لازم است که مانروی قوی تری داشته باشیم اجازه بدهید که از کار وزارت فرهنگ کناره‌گیری و در انتخابات کرمانشاه شرکت بکنم شاید از این لحاظ بتوانم خدمت مفیدتری انجام دهم که این را آنروز توضیح دادم و ایشان هم با آن شرایط قبول کردند و آقای دکتر محمود حسینی وزیر فرهنگ شدند.

بنده به کرمانشاه که رفتم او اخیریائیز بود و تقریباً تمام مدت زمستان جریان آن انتخابات طول کشید، متأسفانه استانداری که مادر آنجا داشتیم باینکه از وابستگان آقای صالح بود و خودش را منسوب به ما میدانست ولی در واقع برای مخالفین ما کار می‌کرد. این استاندار آقای تیمسار شیبانی بود، او فوق العاده در امر انتخابات کارشکنی و مداخله کرد. من به آقای دکتر مصدق تلگراف کردم و به ایشان اطلاع دادم. به اللهیار صالح که وزیر کشور بود خبر دادم و بالاخره با مقاومت‌هایی که کردیم و جنبش عمومی مردم کرمانشاه که بیش از سی هزار نفر به استقبال بنده آمده بودند در آن انتخابات که فوق العاده آزاد و همگانی بود هر چهار نفر نماینده استان کرمانشاه از جبهه ملی انتخاب شدند و تمام نمایندگان دوره‌های گذشته که در انتخابات شرکت کرده بودند شکست خوردند و بنده توانستم بایک پیروزی نمایان در روز عید نوروز به تهران

برگردم و به زیارت دکتر مصدق بروم .

س - آقای دکتر اسم کوچک تیمسار شیانی چه بود، یادتان میآید؟

ج - کاظم شیانی بود .

بله ، اوایل سال ۱۳۳۱ بود که انتخابات دوره ی هفدهم هنوز در بعضی از شهرستانها جریان داشت . در سال ۱۳۳۰ و در اوایل سال ۱۳۳۱ بیش از هشتاد نفر نماینده انتخاب شده بودند که از جمله تمام ۱۲ نفر نمایندگان تهران از جمله ملی انتخاب شدند و در رأس آنها حسین مکی بود ولی چون در بار و ارتش به حکم دربار مداخله میکردند و جمعی از نمایندگان غیر واقعی مردم به تحمیل همین فرمانداران و مأمورین ارتش و شهربانی با دستورهای مستقیم و غیر مستقیم که از عناصر درباری صادر میشد انتخاب شده بودند و در بار کوشش داشت که به همان ترتیب در انتخاب بقیه نمایندگان مداخله کند و محرك آن در این امر سیاستهای ذی نفع خارجی بودند، دکتر مصدق احساس خطر کرد و تصمیم گرفت که انتخابات را در همان هشتاد و چند نفری که انتخاب شده و حد نصاب قانونی را دارا بودند متوقف کند .

نمایندگان همه در تهران جمع شدند و مجلس هفدهم تشکیل کردید، در همان اوایل سال ۱۳۳۱ که هنوز چند جلسه بیشتری از کار مجلس نگذشته و هیئت رئیسه آن هم انتخاب نشده بود که آقای دکتر مصدق اعلام کردند که باید برای دفاع از حقوق ایران در موضوع صلاحیت دیوان دادگستری بین المللی به لاهه بروند . بنده را خواستند و با من مشورت کردند که چه اقداماتی باید بکنیم ؟ بنده بایستی اقرار بکنم که به ایشان عرض کردم رفتن ما به دیوان لاهه بمنزله رفتن گوسفند است به پای خودش به قربانگاه اینقدر وحشت داشتیم از آن قرارناحقی که قبلا دیوان بدون توجه به صلاحیت خودش صادر کرده بود که بیم آن داشتیم این بار نیز ما را در مذبح استعمار جهانی قربانی بکنند . دکتر مصدق به من جواب داد، اگر در صد شانس ده شانس یا پنج شانس داشته باشیم من باید اینکار را که مصدق هستم انجام بدهم که فردا ملت ایران نگوید که يك شانسی در اینجا بود من در انجام آن کوتاهی کردم . بعد از من پرسید، شما با من میآئید؟ گفتم اگر بنده را لازم بدانید در خدمت خواهم بود . این بود که در هیئت دوم هم که به دیوان لاهه رفتیم تقریباً همان اشخاص سابق بودند به اضافه ی دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه و منهای دکتر متین دفتری . از جمله اعضا اللهميار صالح ، انتظام ، شایگان ، بقایی و مهندس حسینی بودند . از روزنامه نگاران

نیز نماینده روزنامه اطلاعات ، نماینده روزنامه کیهان و حسن صدر بودند . وقتی که وارد لاهه شدیم آقای دکتر مصدق بنده و دکتر شایگان را خواست و یک کتابچه مانندی را که در حدود بیست و پنج صفحه کمتر یا بیشتر به خط ریز نوشته شده بود به ما داد و این کتابچه نوشته ی دکتر متین دفتری بود راجع به شیوه ی دفاع در دیوان لاهه . اساس و مبنای دفاع بر این بود که چون قرارداد ۱۳۱۲ ، قراردادی را که رضاشاه با انگلیس ها مجددا بسته بود ، یک قرارداد کراهی یعنی اجباری است و بحکم زور و حکومت دیکتاتوری بر ملت ایران تحمیل شده است قدرت قانونی ندارد . آقای دکتر مصدق یک کارتون بزرگ از تلگرافاتی که در آن زمان وزارت کشور به شهرستانها صادر کرده و در آن تلگرافهای محرمانه دستور انتخاب افراد معین برای هر یک از شهرستانها داده شده بود با خود آورده بود با ترجمه آنها بزبان فرانسه که آنها را به عنوان دلیل به دیوان ارائه بدهد . ایشان آن لایحه و آن کارتن را بمادادند . بنده بعد از مطالعه خدمت ایشان گفتم جناب دکتر من باین شیوه دفاع بهیچوجه موافق نیستم و این دفاع مارا به محکومیت میرسد . گفت چرا؟ گفتم برای اینکه ما احتیاجی به آن نداریم . علاوه بر این استناد به اینکه قراردادی کراهی و اجباری بوده رفع مسئولیت از ما نمیکند ، در واقع ما تصدیق به وجود قرارداد کرده منتهی از دادگاه خواسته ایم که به غیر قانونی بودن آن رسیدگی کند و این خود به منزله ی دعوت دادگاه برای رسیدگی است و حال آنکه اصلا ما این دادگاه را صالح برای این امر نمیدانیم . علاوه بنده در این مورد استواری دارم و آن اینست آباد و دولتی که با هم جنگ میکنند و یکی از آنها مغلوب میشود و دولت غالب بر او یک قرارداد صلح تحمیل میکند آیا آن قرارداد صلح کراهی تراست یا این قراردادی که ما به هر کیفیت با انگلیسی ها بسته ایم . گفت ، واضح است که آن قرارداد به اصطلاح صلح گفتم دولت شکست خورده ، اگر روزی زورش برسد میتواند با تکیا به قدرت خود قرارداد را اجرا نکند ولی مطابق حقوق بین المللی نمیتواند بگوید این قرارداد قانونی نیست . علاوه بر این در این مدت ده پانزده سال دوران رضاشاه ما پنجاه تا صد تا دویست تا قرارداد با همه ی دولتهای جهان بسته ایم بیش از هزار قانون در این مدت ، در همین مجلس های ما مجلس هایی که همه به همین ترتیب انتخاب شده اند به تصویب رسیده است . اگر آن حکومت قانونی نبوده لاقول تصدی حکومت داشته و با اصطلاح حقوق عملا مقام حکومت داشته ————— دوافکتو ————— بوده است . همین قانون ایران که ما اکنون میخواهیم به آن استناد کنیم که بر طبق آن دیوان لاهه

صلاحیت رسیدگی به این دعوی را ندارد، قانونی است که از همین مجلس های ما وضع شده است . در این بین پروفیسور رولن نیز وارد شد . بنده در یادداشت های دکتر بختیار دیدم که نوشته است گویارولن را او معرفی کرده است . این ادعا درست نیست . رولن فقط از طرف حسین نواب سفیر کبیر مادر لاهه که با او مذاکره کرده بوده دکتر مصدق معرفی شده بود . وقتی که پروفیسور رولن به لاهه آمد مادر باره ی شیوه ی مدافعه با او صحبت کردیم . او به دکتر مصدق گفت ، ایراد و بحث درباره ی کرهی بودن قرارداد به منزله ی پذیرفتن صلاحیت و دعوت کردن دادگاه برای رسیدگی به اعتبار یا عدم اعتبار آن است و این بهیچوجه به صلاح شما نیست و نیازی هم به آن نیست . وقتی که رولن هم این نظر را تأیید کرد دکتر مصدق هم بکلی از آن صرف نظر کرد . بعد موضوع انتخاب قاضی اختصاصی ایران برای شرکت در دادگاه مطرح شد ما چندان نظر موافقی با آن نداشتیم زیرا امیدی به رسیدگی دیوان نداشتیم . پروفیسور رولن به دکتر مصدق گفت ، شما حتما باید قاضی انتخاب کنید زیرا اولاً این قاضی ها انسانند عدم شرکت شما را یک نوع توهین به خود تلقی میکنند بعلاوه در نزد خود فکر خواهند کرد شما که خودتان ذیحق هستید و حق قضاوت و رأی دارید از دادن رأی خودتان خودداری میکنید و حق رأی از خودتان سلب میکنید آنها چرا باید کاسه گرمتر از آتش بشوند . دوم اینکه حضور نماینده از شما در آنجا ممکن است بسیار مؤثر در افراد دیگری باشد . سوم اینکه فرضاً طوری پیش بیاید که از چهارده نفر قاضی هفت رأی به یک طرف و هفت رأی به طرف دیگر باشد و اتفاقاً رأی رئیس دادگاه علیه شما باشد شما آنوقت به ملت ایران چه جوائی خواهید داد که میتوانستید یک نفر به اینجا بفرستید و اکثریت را ببرید و نکردید . دکتر مصدق گفت ، آقا من تسلیم شدم . بنده خارج از مهمانخانه بودم ، نمیدانم برای چه کاری رفته بودم ، وقتی که برگشتم سرپله های مهمانخانه به دکتر بقایی برخوردم . گفت ، تبریک میگویم . گفتم چه تبریکی ؟ گفت ، شما به نمایندگی ایران بعنوان قاضی دیوان لاهه در این دعوا انتخاب شدید . خدمت آقای دکتر مصدق رسیدم ایشان هم همین حرف را بمن گفتند . گفتم با کمال افتخار انجام وظیفه میکنم . روز بعد بار رئیس دادگاه ملاقات کردم او بمن گفت ، شما از امروز باید فراموش کنید که ایرانی هستید شما از این تاریخ یک قاضی هستید و باید مثل یک قاضی عمل کنید و ارتباطاتتان را هم با مقامات ایرانی قطع کنید .

س - به این علت که قضات دادگاه لاهه نماینده دولتهایستند؟

ج - بله . در آن زمان پیش آمدی شد که شاید نقل آن کم و بیش تفریحی باشد . روزی یکی از افراد معتبر هیئت ما بمن گفت ۱- يك خانم دانشمندی مقاله ای بسیار مفصل در چند صفحه در يك روزنامه کثیرالانتشار نوشته و دفاع از حق ایران کرده و خیلی علاقمند است که شمارا ببیند . گفتم بسیار خوب . رفتیم و با آن خانم در کافه ای ملاقات کردیم . وقتی که بنده رفتم و او را دیدم که مانند یکی از ستارگان درجه اول سینما، خانمی است در حدود بیست سال ، بسیار آراسته و زیبا . بامن به گرمی آغاز صحبت و سپس خواهش کرد که او را به دیوان معرفی کنم که شاید در آن شغلی به او بدهند . بلافاصله پیش خودم گفتم پناه بخدا میبرم اعدو بالله از شری که ممکن است برای من ساخته شده باشد . بلافاصله تلگراف کردم به تهران و از خانم خواهش کردم که فوری حرکت کند و به لاهه بیاید برای اینکه فکر می‌کردم

اگر فردا عکس مرا با این خانم بگیرند و در بعضی از مطبوعات چاپ بکنند چه رسوایی بر سر قاضی ایران خواهد آمد . بدین ترتیب دیگر راهی برای ارتباط او با خودم باقی نگذاشتم . خانم يك یاد و روز بعد به لاهه آمد و اتفاقاً رئیس دادگاه هم مرا برای اینکار تحسین کرد و گفت ، بسیار کار خوبی کردید که خانم را آوردید . بله بعد از آنکه مذاکرات در جلسات دیوان آغاز شد و نماینده ایران پروفیسور رولن در چهار پنج جلسه و نماینده انگلیس که گویا دادستان کل آن کشور بود دلایل خود را در باره عدم صلاحیت و صلاحیت دادگاه به تفصیل بیان کردند و خلاصه نظر خود را به دادگاه دادند . کار جلسات علنی دادگاه به پایان رسید و هیئت نمایندگی ایران در خدمت آقای دکتر مصدق به تهران برگشت و بنده در آنجا ماندم . آقای دکتر مصدق آقای دکتر محمد حسین علی آبادی را هم که همراه هیئت نمایندگی بود آنجا گذاشتند که اگر کمکی لازم باشد به بنده بکنند . از روز بعد جلسات خصوصی مشاوره دیوان شروع شد . قاعده دیوان لاهه اینست که وقتی در موضوعی بحث میکنند اول از تازه ترین قاضی شروع میکنند و در آخر رئیس دادگاه نظر خود را اعلام میکند . پس از مختصر مشاوره ای تصمیم اتخاذ شد که بحث و رأی دیوان منحصر به موضوع صلاحیت باشد و لا غیر . بعد از آن رئیس دادگاه از من که تازه ترین قاضی بودم خواست که نظر خود را راجع به صلاحیت دادگاه اظهار کنم . بنده از ایشان خواهش کردم که اگر برخلاف مقررات نیست چون من تازه وارد هستم و ترتیب بحث اینجاست دانم موافقت بکنید که من روز دیگر در این باره بحث بکنم . ایشان تقاضای

مراپذیرفتند و قضات دیگری شروع به صحبت کردند. سه قاضی در آن روز صحبت کردند که از آنها دو قاضی بنفع ما اظهار نظر کردند و یکی به زیان ما. روز بعد بنده هم بامدارکی که تهیه کرده بودم و اتفاقاً سعی کرده بودم که دوسه تا از کتابهای استادان حقوق بین الملل را که در آن دیوان شرکت دارند از آن جمله: کتاب حقوق بین الملل پروفیسور بادوان فرانسوی را در قسمت حق حاکمیت دولتها مورد استناد قرار بدهم لایحه ام را بر طبق آن مآخذ ترتیب داده و در اول جلسه قرائت کردم. وقتی که آنجا مشغول صحبت کردن بودم موقتا حالت تکان واضطراری به من دست داد. زیرا می شنیدم به محض اینکه کلام از دهن من به زبان فرانسه خارج میشود بلافاصله به انگلیسی ترجمه میشود و تعجب من موقعی بیشتر شد که وقتی به يك کتاب و مأخذ استناد می کردم که پروفیسور فلان در کتاب فلان صفحه ی فلان چنین نوشته است دو دقیقه بعد میدیدم عین این کتاب با آسانسور از کتابخانه دادگاه به بالامیایسد.

بنده برای مطالعه آنها قریب ده بیست جلد کتاب از کتابخانه به هتل برده و در اطاق خود مطالعه کرده بودم. منظورم این است که به این درجه کارشان منظم بود. در روزهای بعد بتدریج هر چهارده نفر قاضی حاضر دادگاه رأی خودشان را اعلام کردند. قاضی روسی تمارض کرد و نیامد، قضات دیگر ابراز رأی کردند. از جمله اضافه بر بنده قاضی مصری، قاضی یوگسلاوی، قاضی چینی، قاضی نروژی به نفع ما یعنی بر عدم صلاحیت اظهار نظر کردند. یکی از قاضی های امریکای جنوبی بنفع ما رأی داد و دو تن از آنها مخالف رأی دادند، قاضی های فرانسوی و کانادایی و امریکایی بضرر ما رأی دادند ولی قاضی انگلیسی بنفع ما اظهار نظر کرد.

س - قاضی روسیه تمارض کرد.

ج - بله قاضی روسیه تمارض کرد. ولی رئیس دادگاه پروفیسور کره رو، وقتی که جریان اظهار نظرها به پایان نزدیک میشد، يك روز ضمن صحبت به فرانسه گفت، خواهید دید مثل گلوله برفی خواهد شد که از کوه سرازیر میشود. میدانید یعنی چه؟

س - نخیر.

ج - یعنی مثل گلوله برفی که از کوه میاید پائین و بزرگ و بزرگتر و تبدیل به بهمن میشود، این رأی همینطور خواهد شد. بالاخره در پایان مذاکرات نه نفر از قضات به عدم صلاحیت دادگاه و پنج نفر به صلاحیت آن اظهار نظر کردند. بعد از تمام شدن اظهار نظرها قاعده دیوان بر این است که يك پرسشنامه ی دقیق ترتیب میدهند و آنرا به



هریک از قاضی‌ها می‌دهند که به آن پرسش‌ها جواب مثبت یا منفی بدهند یعنی در برابر هر سؤال فقط بنویسد بلی یا نه ، خوشبختانه خدا هدایت کرد و من درست و حسابی به آن پرسش‌ها جواب دادم ، از آن به بعد سه نفر یا پنج نفر از اکثریتی که اظهار نظر کرده اند انتخاب میشوند برای تنظیم و نوشتن متن حکم دادگاه ، سه نفر قاضی که برای تنظیم این حکم انتخاب شدند قضات نروژی و یوگسلاوی و چینی بودند ، هر حکمی معمولاً دوشور دارد ، در شوراول که بنده بند حکم را قرائت میکنند اگر کسی ایراد یا اظهار نظری داشته باشد بیان میکنند و اگر لازم باشد به آن رأی می‌گیرند ، بنده در شوراول چند نکته کوچک به نظرم رسید که بیان کردم و اتفاقاً مورد قبول واقع شدند ، از آن پس حکم برای تنظیم نهایی به همان هیئت داده میشود ، در مورد دعوی ما حکم دادگاه تنظیم و برای شور دوم آماده میشود که به ناگهان خبر استعفای دکتر مصدق و انتصاب قوام السلطنه را به نخست وزیر شنیدم و این خبر مثل صاعقه بر سر من وارد آمد ، توضیحش اینست که در اساسنامه دیوان لاهه يك ماده ای وجود دارد که میگوید طرفین دعوی تا زمانیکه حکم صادر نشده است میتوانند با توافق یکدیگر دعوی را مسترد بدارند ، بنده میدیدم این دعوی بزرگی است که مادر آن حاکم شده ایم حکم هم نوشته شده و شوراول آن تمام شده و به شور دوم رسیده است اگر در این موقع دولت ایران و دولت انگلیس توافق به پس گرفتن دعوی بکنند تمام کوششها و امیدواریهای ما به هدر خواهد رفت ، وجدانا ناراحت بودم و شب تا صبح نخوابیدم ، یادم می‌آید در دیوان که راه میرفتم سرفکننده و ناراحت و در فکر بودم ، قاضی یوگسلاوی آقای زوری جیج دستی روی شانه ام گذاشت و گفت ، آقای سنجابی چرا ناراحت هستید؟ گفتم از جریانات ایران و از اینکه کار مادر این دادگاه بی نتیجه بماند ، گفت ، نترس در برلن قاضی هست ، این جمله معروفی است که میگویند پیرزنی به فردریک دوم امپراطور پروس گفته که میخواسته خانه او را برای توسعه کاخ خود ضبط کند ،

بهر حال روز بعد به این فکر افتادم که چاره ای برای این کار نیست ، به آقای حسن صدر که هنوز در آنجا مانده بود گفتم فوراً به ایران برگرد و به دکتر شایگان و دکتر بقایی و دکتر مصدق و به هر کس دیگر که میتواند بگوید که مادر این دعوا حاکم هستیم مبادا حکومت قوام السلطنه و مجلس مغلطه بکنند و این دعوا را از بین ببرند ، باز به این هم قناعت نکردم و رفتم به سفارت ایران به حسین نواب سفیر ایران جریان

را گفتم و او بلافاصله تلگراف رمزی به وزارت خارجه و قوام السلطنه مخبره کرد که مابطور تحقیق در این دعوا حاکم هستیم بنابراین جناب اشرف متوجه باشند که اقدامی برخلاف مصلحت ایران نشود. این کاری بود که ما احتیاطا کردیم. ولی فردا صبح که روزنامه هارا خواندم دیدم ورق در ایران برگشته و مصدق بر سر کار آمده است.

س - پس شما ۳۰ تیر ایران تشریف نداشتید.

ج - نخیر. بنده که دیدم مصدق برگشته این دفعه با گردن افراشته و سر بلند وارد دادگاه شدم. اعضای دادگاه و کارکنان آن بانظر تحسین به ایران و به من نگاه میکردند. در این موقع کارقرائت دوم هم تمام شده و دادگاه روز صدور رأی را معلوم کرده بود روز اعلام رأی دیوان لاهه درست باروز برگشت مصدق به حکومت مصادف بود. یعنی دو پیروزی در یک روز صورت گرفت. هم سقوط قوام السلطنه و برگشت مصدق و هم صدور حکم دیوان لاهه. به این کیفیت ما این خدمت را در دیوان لاهه انجام دادیم و بعد از آن بنده به پاریس رفتم و بعد از چند روز به ایران برگشتم که دکتر مصدق فوق العاده نسبت به من محبت و تجلیل کردند. در این موقع کار رسیدگی به اعتبارنامه نمایندگان تمام شده و مجلس شروع بکار کرده بود. به هنگام مراجعت دکتر مصدق از لاهه تحریکاتی از ناحیه دربار شده و اکثریتی علیه او بوجود آمده بود. یکی از کارگردانهای اصلی این تحریکات امام جمعه تهران از خویشاوندان نزدیک خود مصدق بود. امام جمعه را بعنوان ریاست مجلس انتخاب کرده بودند و بعد هم مصدق باشاه بر سر وزارت جنگ و اختیارات اختلاف پیدا کرده و منتهی به استعفا و آمدن قوام السلطنه و آن هیاهو و جار و جنجال و قیام عمومی ۳۰ تیر و بالاخره تسلیم شدن دربار و وحشت شاه و برگشت مصدق به حکومت شده بود.

س - شما از تماس نمایندگان مجلس، نمایندگان فراکسیون نهضت ملی باشاه در رابطه با ۳۰ تیر اطلاعی دارید؟ مذاکرات آنها چه بود؟

ج - بله بنده خبر دارم که چند نفر از آنها، گویا مهندس حسینی هم با آنها بوده باشاه صحبت کردند و شاه بکلی خودش را باخته بود.

س - این صحبت از مجلس شد یا آقایان تشریف برده بودند به دربار؟

ج - خیر در مجلس نبوده همینقدر میدانم که آنها رفته و شاه را دیده بودند. بنده که وارد مجلس شدم دیدم قیام ۳۰ تیر کار خود را کرده و اکثریت مجلس بِنفع مصدق تشکیل شده و دولت او و نمایندگان جبهه ی ملی نیروی عظیمی در داخل مملکت پیدا کرده

و فراکسیون بزرگ نهضت ملی بوجود آمده و دکتر مصدق هم اختیارات تام گرفته و مجلس در حال انقلاب است . در همان روزها دو قانون از تصویب گذشت ، یکی قانون عفو خلیل طهماسبی که بنظر بنده بصورت صحیحی نگذشت و بصورت عفو شخصی بود و اگر بصورت عفو عمومی تصویب شده بود بیشتر منطبق با اختیارات مجلس بود و شاید بعدا هم دولت شاه به آسانی نمیتوانست آنرا لغو کند . قانون دیگر هم قانون مصادره اموال قوام السلطنه بود که آن هم تندروی نامناسبی بود و باطنا مصدق هم به آن نظر خوبی نداشت .

هیاهوی بزرگ و عظیم را در این دو مورد بقای و مخصوصا قنات آبادی میکردند . بنده بزودی متوجه شدم که در داخل مجلس گروهی مشغول بندوبست علیه مصدق هستند و در داخل فراکسیون خودما ، فراکسیون نهضت ملی هم وحدت و یکپارچگی وجود ندارد .

بقای کم کم شروع به انتقاد و مقاله نویسی های نیشدار کرد . اول میگفت و مینوشت که هیچوقت تازمانی که مصدق هست علیه او اقدامی نخواهد کرد ولی در مجلس هیاهو و جنجال میکرد ، نیشها میزد و بعد کم کم مخالفت او علنی شد . یکروز گفت ، این شبیه خوانی و تعزیه خوانی باید خاتمه پیدا کند که مثل تعزیه های کفر دبیاید بصورت امام حسین یا یکی از شهدا داشته باشد بعد پشت پرده برود و لباسش را عوض کند و برگردد و به صورت شمر بیاید . من آنجا فوراً به او از بیائین خطاب کردم که شما خودتان معلوم کنید که آیا با حکومت مصدق موافقید یا مخالفید؟ کمی به من و من افتاد . گفتم من میگویم شما چه هستید . تونه موافقی و نه مخالف ، تو منافقی . وقتی این کلمه منافق را گفتم مجلس به حال انفجار درآمد . از تماشاچیان دو دسته ، یک دسته شعار مخالف دادند و یک دسته شروع به کف زدن کردند تا رئیس مجلس آنها را ساکت کرد . بقای انتظار این جمله را نداشت ، و این جمله ای بود که در تاریخ نهضت ملی ایران ثبت شد و باقی ماند .

س - این اسم اتفاقاً به بقای چسبید برای اینکه من یادم هست در تظاهرات بعدی فریاد مرگ بر منافقین بود .

ج - بله ظاهر این کلمه منافق به بقای چسبید . در این موقع یعنی اوایل مجلس بود که میدیدم حسین مکی هم از مصدق گله مند است و حتی به کاشانی هم ناسزا میگوید و بعد برای انتخاب رئیس جدید مجلس گفتگو بود چون امام جمعه تهران پس

از آن تحریکات رفته بود و دیگر برنگشت ، میگفتند آقای کاشانی خودشان داوطلب ریاست مجلس هستند .

در فراکسیون صحبت شد که با آقای کاشانی صحبت و مشورت بکنیم و اگر ممکن باشد ایشان را منصرف کنیم ولی اگر اصرار داشته باشد، چون همه ی مادران زمان هنوز عقیده واردات زیاده ایشان داشتیم ، باید رضایت او را جلب بکنیم . سه نفر نماینده از فراکسیون ما انتخاب شدند که از آن جمله یکی بنده بودم . به دیدن آقای کاشانی که در یکی از دهات شمیران بودند رفتیم در آنجا بنده به ایشان بعد از آنکه مجلس را خلوت کردیم گفتم آقای کاشانی اگر شما میل دارید و میخواهید رئیس مجلس بشوید بما بگوئید . گفتم ، عقیده شما چیست ؟ گفتم اگر عقیده بنده رامی پرسید شما از رئیس مجلس بالاتر هستید، شما آیت الله انقلاب ایران هستید، شما آیت الله اسلام هستید . از مراکش تا اندونزی امروزه شما را میشناسند، شما اگر نصیحت بنده رامی شنوید از عرش آیت اللهی به فرش ریاست مجلس نیائید . این حرفی بود که بنده به او زدم . به شوخی معمولی خود بمن گفتم ، بیسواد ، من اگر ریاست مجلس را قبول میکنم نمایم که کار ریاست را بکنم برای این است که اختلافات شما را کم بکنم . ما چون دیدیم ایشان تمایل به ریاست مجلس دارند در دوره اول به ایشان رأی دادیم و انتخاب شدند . کاشانی بعنوان رئیس مجلس نمی آمد ولی در خارج از مجلس افراد را تحریک میکرد . يك يك و كلا میرفتند پیش او و با آنها صحبت میکرد و دستور میداد . مدتی در بیمارستان تحت معالجه بود بوسیله یکی از رفقا پیغام داده بود که فلان کس چرا الحوالی از من نمی پرسد؟ وقتی من به دیدن او رفتم دیدم جمال امامی و فرامرزی از پهلوی ایشان بیرون میآیند . فوراً حساب کار خود کردم ، کنار تخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه مصدق تحریک میکنند . گفتم ، از این مرد دیگر کاری ساخته نیست ، کارها را شما کردید حالا او انکار میکند تکلیف او را میبایستی معلوم کنید . گفتم آقای کاشانی این فرمایش را نکنید، نفاق در داخل نیاندازید، مردم ایران چشمشان به شما دو نفر دوخته شده ، شما رهبر روحانی این نهضت هستید مصدق رهبر سیاسی این نهضت است ، مصدق کار خلافی نکرده است . دیدم دل پری از مصدق دارد و بدگویی از او میکند . از آن وقت دیگر ارتباط من با آقای کاشانی قطع شد . و او هم از من مأیوس شد .

س - دل پر آقای کاشانی هیچوقت توضیح دادند که چه بود؟ چرا ایشان دلگیری

از مصدق داشتند؟ و همینطور من دلم می‌خواهد که این موضوع را در مورد دکتر بقایی و حسین مکی هم بفرمائید.

ج - بنظر من دو دلیل داشت . يك دليل آن این بود که خودش و پسرهایش در امور اداری مداخله زیاد می‌کردند . توصیه نوشتن و دل مراجعین به دست آوردن ، توصیه ناحق نوشتن ، حتی سوء استفاده کردن در توی کارهای آخوندی زیاد است . هیچ روزی نبود که به هر وزارتخانه چندین نامه نویسند که غالب آنها غیر عملی و غیر قانونی بودند . وقتی که بنده وزیر فرهنگ بودم و آقای دکتر امیرعلایی وزیر دادگستری جریانی پیش آمد که لازم است به آن اشاره ای بکنم . این جریان قبل از مجلس و در موقع وزارت فرهنگ من بود . ایشان در شمیران بودند تلفن کردند و از مادون فروزیرخواستند که به دیدن او برویم . به من گفت ، شما چرا فرهنگ را اسلامی نمی‌کنید؟ گفتم آقا فرهنگ ما مگر اسلامی نیست ؟ معلمین ما مسلمان ، دانشجویان ما مسلمان هستند ، شرعیات و فقه و اصول اسلامی هم در همه ی مدارس تدریس میشود اما در سهای دیگر مثل جغرافیا و ریاضیات و هندسه و فیزیک و شیمی و اینها که اسلام و غیر اسلام ندارد .

س - قرآن هم تدریس میشد .

ج - قرآن هم تدریس میشد . گفتم ، چرا این مدارس خارجی را نمی‌بندید؟ گفتم کدام ؟ گفت ، این مدرسه ژاندارک ، رازی و امثال اینها را . گفتم آقای کاشانی چرا باید بندید ؟ گفت ، اینها مسلمین را اغوا می‌کنند . گفتم آقای کاشانی بنده عرضی خدمتتان دارم . صد سال است که مبلغین مسیحی در داخل کشور ما بوسیله بیمارستان و مدرسه هایشان اقدام میکنند . شما دو مسلمان ایرانی را که مسیحی شده باشند نشان بدهید . ممکن است يك عده ای بیدین شده باشند یا اعتقادات آنهاست شده باشد اما چه کسی در جامعه ی اسلامی می‌آید مسیحی بشود . همانطور که مسیحی بر نمی‌گردد جهود بشود مسلمان هم که مرحله یهودیگری و مسیحیت برای او طی شده است بر نمی‌گردد مسیحی بشود . شما اگر اعتقادات مذهبی مردم راست میدانید بوسائل تبلیغاتی خودتان و با مساجد و بوسیله واعظین خودتان مردم را به راه دین و ایمان هدایت بکنید ، این مدارس فرنگی کاری علیه دین و ایمان ما نمیتوانند بکنند ولی ما از طریق آنها میتوانیم به فرهنگ غرب و مخصوصا به زبانهای آنها آشنا شویم . ایشان از بنده ناراحت شدند . از وزیر دادگستری هم خواست فدائیبانی را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به

او گفت ، به جدم این فدائیان مرامیکشند .

س - به آقای لطفی ؟

ج - نخیر به آقای امیرعلایی ، ایشان دائما مشغول مکاتبه باوزارتخانه ها بودند به وزارت دارایی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران و غیره .

وزرا هم نمیتوانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند . باینکه مصدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کاربندی میرسید که قابل تحمل نبود . غیر از خود کاشانی پسرش سید محمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالمعالی کاشانی و غیره همه مشغول این نوع کارها بودند . ابوالمعالی شاید بیش از هفده هیجده سال آنوقت نداشت و ته ریشی گذاشته بود ، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی میخواست وکیل مجلس بشود . یکی از دلائل ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر راننده مرتبط به سیاست خارجی میدانم . علی التحقیق سازمانی که علیه مصدق بکار افتاد و شروع بکار کرد شبکه وسیع مرتبطی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود . بقایی ، مکی ، فرامرزی ، حائری زاده سر لشکر زاهدی ، جمال امامی و کاشانی همه اینها هر کدام از طریق خودشان مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند . اینها همه با هم و جز يك توطئه بودند که بعدها به کودتا انجامید .

س - ولی مسئله این نبود که آیت الله کاشانی آنوقع فکری شبیه بفکر آیت الله خمینی داشت که میخواست آن را تحمیل بکنند و يك حکومت اسلامی مستقر کنند ؟

ج - نخیر ، کاشانی آنوقت میدانست که چنین کاری برای او غیر ممکن است .

س - قرار بود که راجع به مخالفت آقای دکتر بقایی و حسین مکی هم توضیح بفرمائید .

ج - دکتر بقایی به نفاق افکنی اش ادامه میداد مکی در سفرهایی که مصدق به امریکا و لاهه کرد همراه او نبود ، برای اینکه مکی زبان خارجی نمیدانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود بعلاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت . مصدق در ابتدا به مکی علاقه زیاد داشت ، حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرفهای ماتاثر میکرد . بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هر چه مکی میگفت همان عملی میشد . ولی مکی با مذاکراتی که نمیدانم به چه کیفیت با او شده بود . . . .

س - بانک جهانی او را دعوت کرده بود .

ج - از مصدق برگشت . یکوقت به کاشانی بدمیگفت که او در انتخابات مداخله

میکند و این در زمانی بود که بین کاشانی و مصدق اختلافی نبود بعدیو اش یو اش دیدیم که او آن عشق و شوق و هیجان را که درباره ی مصدق و درباره ی این نهضت داشت از دست داده است . از امریکا او را دعوت کردند که به آن کشور برود . او به امریکا رفت و اصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس و جزو فراقسیون ما و جزو رفقای جبهه ملی بود با خودش برد ، برای اینکه از لحاظ زبان به او کمک بکند ، در مدتی که او در غیبت بود سروصدای اختلافات بالا گرفت . میراشرافی ، قنات آبادی ، بقایی ، حائری زاده ، مشار اینها شروع به کارشکنی هایی کردند . وقتی که مکی برگشت بطور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت اینطور است . بمن گفت ، خلاصه اش من نه باشما هستم و نه با آنها . گفتم این که نمیشود ، برای چه ؟ بمن گفت ، والله به بچه های ماهم رحم نمیکنند همه ی ما را از بین میبرند و وضع خیلی خطرناک است . من تعجب کردم . بهر حال او مدتی دوپهلو عمل میکرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمیداد کارگردانی مخالفت با بقایی و میراشرافی و حائری زاده و سیدقنات آبادی و امثال اینها بود .

س - آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده وقتی که گفتند به بچه های ماهم رحم نخواهند کرد .

ج - بنظر من قدرت خارجی و شاه با هم . مصدق در این مدت به کارش میپرداخت و از اختیاراتی که گرفته بود استفاده میکرد و واقعه هم اینست که اصلاحات مؤثری کرد . عمده قوانین ایران را تغییر داد و تصحیح کرد و املاک شاهی را به دولت برگرداند که البته موجب غضب و نارضایی شاه شد . مجموعه ی مقررات اصلاحی که مصدق وضع کرده است خودش يك كتابچه بزرگ است . از جمله برای اولین بار در ایران قواعدی به نفع توده ی کشاورزان و اصلاح سازمانهای روستایی مقرر داشت . در اداره مصدق درستی و پاکدامنی بود . در زمان او با همه ی مضیقه مالی که داشتیم بطوریکه میدانید توازنی در واردات و صادرات ایران حاصل شد . حتی برای اولین بار صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت . در عین اینکه ما واقعا برای پول و برای ارزهای خارجی فوق العاده در مضیقه بودیم .

س - آنوقت آقای محمودنریمان وزیر دارایی بودند .

ج - بله مدتی محمودنریمان بود . ارز عمده ای که در اختیار ما قرار میگرفت همان بود که اصل چهار امریکا میداد و آنها با قطره چکان که در این اواخر به بیست میلیون دلار رسیده

بود.

بعد از اینکه مازدیوان لاهه برگشتیم پیشنهاد تازه ای از طرف ترومن و چرچیل در تابستان ۱۳۳۱ به مصدق رسید که بر حسب ظاهر نوشته بودند که ملی شدن مورد قبول آنهاست و دولت امریکا حاضر است ده میلیون دلار فوراً در اختیار ایران بگذارد و دولت ایران قبول کند که از یک طرف مسئله غرامت به دیوان دادگستری بین المللی احاله شود و از طرف دیگر به شرکت نفت انگلیس اختیار بدهد که اداره امور فروش نفت را بعهده داشته باشد. دکتر مصدق این پیشنهادها را برای مطالعه ی من که آنوقت به سبب کسالت در یک ده ییلاقی استراحت میکردم فرستاد و از من هم دعوت کرد که بدیدن او بروم. من بدیدن او رفتم و در آن خصوص مذاکره کردیم. ایشان گفتند، ببینید این آقایان بعد از مدتی چه چیزی برای ما فرستادند. بنابراین ما مملکت را باید به ده میلیون دلار بفروشیم و اختیار خود را به دست شرکت نفت انگلیس بدهیم. دکتر مصدق جواب رده به آن پیشنهاد دادند و از همان زمان بود که با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی کردند. در مورد این قطع رابطه باید بگویم که بنده با آن مخالف بودم. ما در سال پیش کنسولگری های انگلیس ها را بسته بودیم و دلائل بزرگ برای آن داشیم اسناد خیلی مهمی بدست آوردیم از وزارت خارجه و جاهای دیگر که آنها را تکثیر کردیم و اغلب دوستان ما یک نسخه از آنرا داشتند. از جمله خود بنده هم داشتم که از مداخلات کنسولهای آنها در دوره های مختلف، در امور اداری و شخصی و مداخلات سفارت انگلیس در انتصابات وزرا و مأمورین ادارات حکایت میکردند کنسولخانه های انگلیس در شهرستانها هر کدام یک قدرت سیاسی بودند که در امور محلی مداخله میکردند و با اشخاص بندوبست داشتند و متنفذین محلی را تحت حمایت خود قرار داده بودند، قدرتهای سیاسی که فعالیتشان از حدود وظائف کنسولی مطابق اصول بین المللی خارج بود. بنابراین بستن آن کنسول خانه های امر لازم و غیر قابل ایراد بود. ولی تعطیل روابط سیاسی با انگلستان در اینموقع کار مصلحت آمیزی نبود. عملی بود بیشتر ناشی از عصبانیت و بیشتر هم موجب جری شدن انگلیسی ها شد در ادامه دادن به فعالیتهای مخفی و محرمانه برای برانداختن مصدق بوسیله ی ایادیش در دربار و در مجلس و در داخل مملکت.

س - شما از آن جلسه ای که تصمیم به قطع رابطه گرفته شد چه خاطره ای دارید آقای دکتر سنجابی؟



ج - بنده در آن جلسه بنوادم . ولی بعدا خدمت آقای دکتر مصدق گفتم که بنظر من این عمل کار مؤثر و مفیدی نبوده . یعنی جلوی عملیات تحریک آمیز و خصوصت انگلیس هارائمی گیر دبلکه وسیله به دست آنها میدهد که بیشتر خصوصتشان را در زیر پرده انجام بدهند . بدین ترتیب وضع مابه اینجار سیده بود که روابطمان با امریکا دیگر صمیمانه و امید بخش نبود و از طرف دیگر با انگلیس هاهم قطع رابطه کرده بودیم ، شاه هم که سیاستهای خارجی را علیه ما میدید موضع جدی علیه مصدق گرفته بود و تحریکات آنها مرتبا ادامه داشت . مصدق تصمیم گرفت بوسیله ی اعلامیه ای کار شکنیهایی که نسبت به حکومت او میشود آشکارا به ملت ایران اعلام بدارد و کناره گیری کند . شاه که از این موضوع خیردار شد از واکنش و تظاهرات مردم وحشت پیدا کرد و بلافاصله از دربار تلفن به فراکسیون مادر مجلس کردند و از ما خواستند که نمایندگان به دربار بفرستیم که با آنها در این موضوع صحبت کنیم . از طرف فراکسیون مادکتر معظمی ، دکتر شایگان ، اصغر پارسا و بنده انتخاب شدیم ، آیا افراد دیگری هم بودند یا خیر حالا یادم نیست ، و به دربار رفتیم . وقتی به دربار رفتیم دیدیم مخاطبین ما آقایان حسین علا وزیر دربار و حشمت الدوله و الاتبار هستند . آنها به ما گفتند ، اعلیحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بوده با آقای دکتر مصدق کرده ام و هیچ مخالفتی هم در کار او نداشته ام بنابراین علت اینکه میخواهند کناره گیری و اعلام به مردم بکنند چیست ؟ ما هم گفتیم که آقای دکتر مصدق میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و مخالفین را تقویت میکنند و بنابراین چون با این ترتیب کاری از پیش نمرود ناگزیر به کناره گیری هستند .

س - معذرت میخواهم این ملاقات قبل از نهم اسفند بود؟

ج - بلی قبل از نهم اسفند بود . آن روز مذاکرات ما ادامه یافت و نگذاشتند ما برویم و نهار هم برای ما آوردند مخصوصا والاتبار بمن خطاب کرد و گفت ، آقای دکتر سنجابی اعلیحضرت میل دارند نظر شمارا بدانند . بنده هم همان مطالب را تکرار و اضافه کردم که همه ی ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ بکنیم و شاه محترم باشد ولی از طرفی هم این نهضت ملی ایران که آقای دکتر مصدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و شاه باید به این نهضت کمک بکند و این برفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان است . آنها تیکه در خدمت ایشان طور دیگری صحبت میکنند اگر خیانت نکنند لااقل مشاورین بدی هستند . بعد آقایان

علاوالاتبار گفتند خیر شمارائی گذاریم بروید تا این کار امروز تمام بشود. بعد از ناهار خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان شروع به صحبت کردند، که دکتر مصدق خواهرم رامزاحم تشخیص داد او را از مملکت خارج کردم، گفتند با مخالفین ایشان رابطه دارم و آنها به دیدن من می آیند من قطع رابطه با آنها کردم، دیگر چه مانده است؟ چه جور کمکی باید بکنم؟ بعدوالاتبار به ایشان گفتند اعلیحضرت شما تشریف ببرید این آقایان همه علاقمند به حفظ سلطنت هستند ما با آنها صحبت میکنیم و بالاخره نظر را حضورتان عرض میکنیم، شاه مجدداً به دفتر خودشان رفتند. ضمن صحبتها در حدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود دیدیم که آقای دکتر مصباح زاده وارد همان اتاق شد و دکتر معظمی را صدا زد و آهسته با او صحبتهایی کرد. دکتر معظمی پیش من آمد و آهسته گفت، دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه برای دوسه ماهی بعنوان معالجه به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت بشود.

س - دکتر عبدالله معظمی .

ج - بلی دکتر عبدالله معظمی از قول دکتر مصباح زاده گفت . بعد یواش یواش خود آقایان والاتبار و حسین علا هم این پیشنهاد را مطرح کردند. ما به آنها جواب دادیم که باید این مطلب را به آقای دکتر مصدق بگوئیم . از همانجا نزد آقای دکتر مصدق رفتیم و گزارش دادیم که اینها برای اینکه تأمین خاطری برای شما حاصل شود میگویند که خوب است اعلیحضرت مدتی به مسافرت بروند. گفت ، من حرف شما را قبول ندارم ، خود آقای علا والاتبار باید از طرف شاه بیایند و این حرف را بمن بگویند. ما تلفن به آن آقایان کردیم و نظر دکتر مصدق را گفتیم . هر دوی آنها بلافاصله نزد آقای دکتر مصدق آمدند و با ایشان خلوت کردند و بعد از خلوت بیرون آمدند و گفتند، ترتیب کارها داده شد خیال شما راحت باشد. اینکه موضوع خروج شاه از مملکت برای روزنهم اسفند از جانب ما مطرح شده و پافشاری و اصراری از ناحیه دکتر مصدق بوده باشد مطلقاً دروغ است . این پیشنهاد از ناحیه خود آنها بود و آنها فکر کرده بودند که زمینه ی عمل را به این ترتیب فراهم بکنند و مصدق را راضی و ساکت بکنند و بعد بازی در بیاورند. ما هم آن روز از منزل دکتر مصدق به مجلس برگشتیم و جریان را به رفقای فراکسیونمان گزارش دادیم ولی بنا بر قراری که با آقایان درباری گذاشته شد موضوع رفتن شاه را مسکوت گذاشتیم تا روزنهم اسفند رسید. در صبح روزنهم اسفند یکدفعه

دیدیم که در تالار مجلس هیاهویی برپا شد. بقایای شروع به صحبت کرد، فرامرزی شروع به صحبت کرد، جلسه خصوصی تشکیل شد و در آنجا فرامرزی به رفقای خود گفت، آقایان اینجانشستن فایده‌ای ندارد همه به دربار برویم. آنها از مجلس به دربار رفتند و آن قضیه‌ی نهم رخ داد که از جریان آن خبر دارید. بطوریکه میدانید پیش از این تاریخ انتخابات جدید امریکا صورت گرفته و آیزنهاور رئیس جمهور امریکا شده بود. در واقع همانطور که در سفر پیش ماهه امریکا با انتخابات جدید انگلستان نخست وزیر شدن چرچیل موضع جهانی عوض شده بود، ایندفعه نیز باشکست دموکرات هاوبرسر کار آمدن جمهور یخواهان و آیزنهاور و با داشتن وزیر خارجه ای مثل فاستر دالاس و رئیس سازمان امنیتی مثل الن دالاس بکلی وضع دیگرگون شده بود. مصدق در همان موقعی که هنوز آیزنهاور متصدی ریاست جمهوری نشده ولی انتخاب شده بود، نامه دوستانه و مہیجی به ایشان نوشتند ولی او به این نامه جواب نداد. س - معذرت می‌خواهم، قبل از اینکه برسیم به اینجامن می‌خواستیم از شما پرسیم که شما از روزنهم اسفند چه خاطراتی دارید؟

ج - عرض کنم روزنهم اسفند مادر مجلس بودیم و خبر از هیاهو و جنجالی که در پیرامون دربار شده بودند داشتیم. قرار بود که شاه آنروز حرکت کند. بخاطر دارم که یکروز پیش ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر من به دیدن دکتر مصدق رفته بودم. وقتی که پائین می‌آمدم دیدم که آقای حسین علا از داخل حیاط دکتر مصدق به دیدن مصدق می‌رود. به ایشان گفتم که خیلی میل داشتم اعلیحضرت راز یارت بکنم. گفت، شما اگر می‌خواستید ببینید زودتر می‌خواستید بگوئید چون فردا صبح ایشان می‌روند. بنده این کلام را که فردا ایشان می‌روند از حسین علا شنیدم و الا در آن روز مذاکره قرار بر سر مسافرت شاه بود.

ولی تاریخ آن معلوم نشده بود. صبح روزنهم اسفند بطوریکه گفتم مادر مجلس بودیم که هیاهوی و کلای مخالف شروع شد و وعده‌ای از آنها بطرف دربار رفتند. دکتر مصدق برای بدرقه و حرکت دادن شاه به دربار رفته بود که جنجال و هیاهوی طرفداران و تحریک شده‌های آقای بیہانی و آقای کاشانی و چاقو کشان و چماق داران آنها در کاخ شروع شده بود و شعار علیه دکتر مصدق میدادند و فریاد می‌زدند که ما نمی‌گذاریم شاه حرکت بکند. و کلای طرفدار شاه هم آنجا جمع شده و آن مردم را به ابراز احساسات به نفع شاه تہیج می‌کردند. شاه هم به آنها گفته بود، حالا که شما نمی‌خواهید من بروم

من نخواهم رفت .

س - شما آنروز در دربار بودید؟

ج - نخیر من در دربار نبودم ، من و رفقای دیگر در مجلس بودیم . مصدق در آنجا متوجه خطرناک بودن اوضاع میشود . آن کاخ در بزرگی دارد که آمد و شد معمولی از آنجا است ولی در داخل حیاط در قسمت بالای در خروجی دیگری هم نیز داشته است . مصدق که خواسته بود از در بزرگ بیرون برود یک نفر از کارکنان کاخ به او گفته بود ، آقای نخست وزیر اینجا خطرناک است ، شما بفرمائید از در بالا بروید . اینکه در مطبوعات خارج نوشته اند که ایشان از روی دیوار فرار کرده است مطلقا دروغ است . ایشان از در دیگر کاخ خارج میشوند که تقریباً روی در خانه خود او بود و از آنجا بمنزل خودشان و از منزل مستقیماً به ستاد ارتش میروند و از ستاد ارتش به مجلس میآیند . مابعد از ظهر هنوز در مجلس بودیم که ایشان به مجلس آمدند و جریان را گفتند . وکلای مجلس طرفدار ایشان شروع به دفاع و پشتیبانی از ایشان کردند . بین الله بنده باید بگویم نطقی که آنروز دکتر معظمی کرد از خاطر هیچکس فراموش نمیشود . معظمی گفت ، جناب آقای دکتر مصدق این نهضتی که شروع شده است یا پایدیه پیروزی برسد یا به مرگ همه ی ما خاتمه یابد . همه ی این ملت و اکثریت این مجلس پشتیبان شما هستند ، شما بایستید و ما هم پشت سر شما خواهیم ایستاد . بعد گفت ، روزهای مرگ و حیات برای ملت ما هست در آن روزهاست که مردان میتوانند مردانگی و شخصیت خود را نشان بدهند برای ما امروزیکی از آن روزهاست . این نطق در افراد خیلی مؤثر شد و مخالفین جرات دم زدن نیافتند . مکی رفت و در گوش دکتر مصدق حرف زد . بنظرم به او گفت که مصلحت این است که شما برگردید .

س - برگردند به کجا؟

ج - بنظرم برگشتند به ستاد ارتش و از آنجا هم در منزل خود کار و قدرت حکومت را در دست گرفتند و مجلس را ساکت کردند و بصورت ظاهر غائله خوابیدند . ولی کانون فساد و تحریک در پشت پرده و پنهانی مشتعل و روشن بود . پیش آمدی که در همان ایام اتفاق افتاد و لطمه روحی بزرگی بر مصدق وارد کرد و دیدن و قتل افشارطوس رئیس شهربانی مصدق بود . در همان روزها سر لشکر زاهدی هم که در کابینه اول مصدق عضویت داشت و در جریان انتخابات دوره ی شانزدهم به جبهه ملی خیلی کمک کرد و در مقابل رزم آرا ایستاد حالا جزو مخالفین سرسخت مصدق شده و در مجلس تحصن

اختیار کرده بود. موقعی که او در تحسن بود هر روز بقایای و حائری زاده و مکی و دیگران  
 بدیدن او میرفتند و صحبت میکردند و او هم با ایادی خارجی اش ارتباط داشت. همان  
 ایادی او باعث توطئه‌ی راجع به افشارطوس شدند در حالیکه قرار ملاقات محرمانه شبانه  
 ای به عنوان خدمتگزاری به مصدق با اومی گذارند و او را شبانه میگیرند و آمپول بی‌هوشی  
 میزنند و به محلی مخفی در کوه‌های شمیران میبرند و بعد از یکی دو روز او را به آن کیفیت  
 فجیع میکشند همه‌ی توطئه‌گران این جنایت فجیع کشف و دستگیر شدند. آنها علی  
 التحقیق با دکتر بقایی و سرلشکر زاهدی ارتباط داشتند. بقایی برای اینکه اتهام خودش  
 را لوٹ کند موضوع شکنجه دادن به این متهمین را پیراهن عثمان قرارداد و در مجلس  
 و روزنامه اش شروع به هوچی‌گری کرد. بنده در ضمن یک جلسه‌ی سخنرانی  
 در مجلس خطاب به او گفتم اگر شما آقای دکتر بقایی برای ما ثابت بکنید که در این جریان  
 شرکت و یا اطلاع نداشته اید و یا ثابت کنید که این افراد در این خیانت شرکت نداشته  
 و یا بر آنها شکنجه وارد شده من در این مجلس تعهد میکنم که باشما همراهی بکنم  
 و همانطور که امیل زولا در قضیه دریفوس دفاع کرد من هم بهمان ترتیب مدافع  
 شما و آنها بشوم. این حرف من بهانه‌ای در دست آنها شد که به من  
 بدو ناسزا بگویند و مرا امیل زولای وطنی بخوانند و از این جور حرف‌ها توهمین‌ها، جریان  
 مخالفت‌ها و خرابکاری‌ها علیه مصدق روز بروز شدت بیشتری پیدا میکرد. در این وقت  
 زهری نماینده‌ی مجلس هم که از رفقای دکتر بقایی بود علیه مصدق صورت  
 استیضاحی مطرح کرد. در همین اوان دوره‌ی هیئت رئیسه مجلس هم خاتمه یافته  
 بود و می‌بایستی هیئت رئیسه جدید را انتخاب کنیم. فراکسیون مابانهایت دقت  
 و هوشیاری شروع بکار کرد که با هر که توانستیم از نمایندگان میانه رو مرتبط شدیم.  
 مثلا بنده خودم نماینده قم تولیت و نماینده ملایر ملک مدنی را دیدم و آنها را حاضر کردیم  
 که به هیئت رئیسه‌ی مورد توافق ما رأی بدهند، دکتر معظمی را نامزد ریاست مجلس  
 کردیم. معظمی شایسته‌ترین فرد ما بود. مردی جامع، جالب، جاذب، خوش  
 بیان و مؤثر در انجمن‌ها و مؤثر در مجلس‌ها برای اتخاذ رأی و مشورت که غالباً نظریه  
 او مورد توجه عموم قرار میگرفت بهمین دلیل در میان رفقای ما محبوبیت داشت، سابقه  
 ‌ی نمایندگی او هم زیادتر از همه بود. ما او را علیه کاشانی که نامزد مخالفین و رئیس دوره  
 ‌ی پیش بود نامزد کردیم و با اکثریت نمایانی کاشانی را شکست دادیم و معظمی به ریاست  
 مجلس انتخاب شد که این خود پیروزی بزرگی بود. دونایب رئیس و رئیس کارپردازی

ومنشی های مجلس نیز باتوافق مانتخاب شدند. در این انتخابات يك پست باقی ماند و آن پست ناظر و نماینده مجلس در بانک ملی بود که یکی از اعضای فراکسیون مابنام آقای کهبد آن سمت را داشت. این موضوعی بود که مخالفین مابه آن علاقمند بودند و ماز آن غافل. دکتر مصدق برای مخارج جاری مملکت که مالیاتها غیر کافی و پرداخت حقوق سنگین کارگران و کارمندان بیکار شده ی شرکت نفت هم بر آن اضافه شده بود و بطور مخفی و محرمانه با اختیارات قانونی که داشته چند صد میلیون تومان اسکناس اضافی چاپ و منتشر کرده بود. ولی در آن زمان به پول در گردش چنان احتیاج بود که این افزایش اسکناسها تأثیری در افزایش قیمت ها نکرده بود. مصدق هم، خدا شاهد است، در این باره هیچوقت بما و یا لااقل به شخص من صحبتی نکرده و تذکر نداده بود که چنین اقدامی شده و انتخاب نماینده مجلس ناظر بر اسکناس در این موقع مهم و مؤثر است و مادر انتخاب او بکلی غافل بودیم.

س - معذرت میخواهم من این جادو سؤال دارم. یکی اینکه چطور میشود اسکناس چاپ کرد و برای مخارج دولت استفاده کرد و در عین حال آن چاپ اسکناس بکلی تأثیری روی تورم نداشته باشد.

ج - علت اینکه نداشت این بود که احتیاج به پول در گردش زیاد بود و افزایش مقدار اسکناسها حتی به آن اندازه ای که احتیاجات را بر آورده بکنند نبود. این اسکناس ها را بر تریبی بود چاپ کرده بودند، در حدود سیصد میلیون تومان که تأثیری در وضع قیمتها نداشت. دوران دکتر مصدق بطور کلی دوران ارزانی بود چون درآمد و قوه ی خرید مردم کم بود.

س - شاید دکتر مصدق میخواست که این آشکار نشود بخاطر اینکه آن تأثیر روانی را که ممکن بود روی مردم بگذارد مانع شود.

ج - بله به همین دلیل نخواست و باغالب ما، لااقل باینده که یکی از نزدیکان دائم ایشان بودم و تقریباً هفته ای سه چهار روز خدمت ایشان میرسیدم، در این باره صحبتی نکرد.

در رأی ای که راجع به ناظر مجلس در بانک ملی گرفته شده مان کهبید که نمایندگی سابق را داشت مجدداً نامزد فراکسیون مابود. ولی چون او يك تاجر سرمایه دار بود بعضی از رفقای ما نظر خوبی با او نداشتند. در رأی متأسفانه بعضی از اعضای فراکسیون خود ما مثل مهندس رضوی و افراد دیگر بجای اینکه به کهبدر رأی بدهند به حسین مکی

رای دادند. حسین مکی با سابقه‌ی مبارزاتش و با سر باز فداکار بودنش و نماینده اول مجلس بودنش، که بنده به او میگفتم، تو بر کرسی مؤتمن الملک تکیه زده ای بایستی قدر این کرسی را بدانی. مردم تهران با صد هزار رأی شما را به این نهضت بسته اند، شما چطور می‌توانید از این نهضت خود را جدا کنید؟ ولی متأسفانه او هوس دیگری داشت. توطئه انتخاب مکی باتبانی خود او به این نیت صورت گرفته بود که او به بانک ملی برود و رسیدگی کند و آنرا وسیله‌ی هیاهوی دیگری علیه مصدق قرار بدهند. همینکه مکی انتخاب شد در همان روز که روز پنجشنبه ای بود بنده نیم بعد از ظهر که از مجلس بیرون آمدم مستقیماً رفتم دیدن مصدق. او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم. بمن گفت، آقا ما باید این مجلس را ببندیم. گفتم چطور ببندیم؟ گفت، این مجلس مخالف ما است و نمی‌گذارد که ما کار بکنیم، ما آن را بایستی با رأی عامه ببندیم. بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم. شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید و ایرادتان تا حد زیادی متوجه خود جناب عالی است. چون اگر شما به ما گفته بودید که این يك موضوع حساس سیاسی است ما در انتخابات هیئت رئیسه که تمام اعضا آنرا برده بودیم انتخاب نماینده‌ی بانک هم کار آسانی بود. ما به جای که به مثلاً می‌آمدیم نریمان را یا حسیبی را نامزد میکردیم و محققاً صف آرای درستی هم میکردیم و میبردیم. متأسفانه جناب عالی در این باره به بنده چیزی نگفتید شاید به رفقای دیگر هم نفرموده بودید. بهر حال اگر اجازه می‌فرمائید بنده شب فکر میکنم و جناب عالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتان می‌ایند مشورت بکنید من فردا صبح دوباره می‌آیم و نظریات خودم را عرض میکنم. گفت، فردا صبح زود اول وقت بیائید. فردا ما اعضای فراکسیون همه در منزل اصغر پارسا در کرج مهمان بودیم. بنده صبح اول وقت منزل مصدق رفتم. خیلی میل دارم این مطلب را با دقت بیان کنم.

س - تمنا میکنم.

ج - بله رفتم آنجا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل میخواهم خدمتان صحبت کنم. من بایستن مجلس مخالفم و دلایلم را هم مفصلاً خدمتان عرض میکنم. گفتم هر حکومت را معمولاً سه قدرت حفظ میکند. اول قدرت زور است، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی است. اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست. اینها کثراً باشاه هستند. اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی

امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد. این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است. اختلافات در میان ما افتاده، دوسه سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده، توده ای هائی و قدرت گرفته اند همه ی اینها باعث تشویش مردم شده است.

با وجود این شما باز اکثریت افکار مردم را دارید. افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست. حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلاً کنار بگذاریم میماند قدرت قانونی. قدرت قانونی برای آوردن حکومت و حفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است. یکی مجلس و دیگری شاه. اما شاه با شما مخالف است. بنابراین تنها مجلس میماند، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته اید، اگر فقط يك رأی اضافه بر نصف داشته باشید بر سر کار و خدمت میمانید من به شما قول میدهم از این هشتاد نفر لا اقل شما اینجاء رأی دارید. گفت، شما از کجا میدانید؟ گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی با شناسایی که من از وکلای مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید. گفت، نخیر، قاین مجلس ما را خواهد زد.

گفتم آقای دکتر، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید امثال زهری و بقایی که مردم آنها را شناخته اند استیضاح بکنند مسلماً اکثریت مجلس به شما رأی اعتماد خواهد داد از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دوسه ماهی پیش میآید. ما که اکثریت هستیم میتوانیم به عناوینی تعطیلات را يك ماه دوماه یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم.

دوسه ماهی که بگذرد دوره ی قانونی عمر این مجلس به پایان میرسد آنوقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه با شما باطنا مخالف هستند میآیند و روی زانوی شما میافتند برای اینکه بتوانند دوباره انتخاب بشوند. شما مجلس را ببندید که بضرر شماست. بعد گفتم آقامن يك عرض اضافی دارم. اگر شما مجلس را به بندید در غیاب آن ممکن است باد و وضع مواجه بشوید. یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود دیگر اینکه بایك کودتا مواجه بشوید آنوقت چه میکنید؟ گفت، شاه فرمان عزل را نمی تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمیدهیم. اما امکان کودتا قدرت حکومت در دست ما است و خودمان از آن جلوگیری میکنیم.

س - مطابق با قانون اساسی مادر غیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد، مگر اینطور نیست؟



ج - دارد .

س - چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟

ج - مصدق میگفت که چون مجلس بمن رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و درسی تیر سال پیش باقیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمیتواند فرمان عزل بدهد . خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و من خدمت ایشان عرض کردم شما همکاری بکنید ما از پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی در مقابل وجدانم خود را مسئول دیدم که آنچه را مفید بحال مملکت و شما میدانم خدمتان عرض کنم و دیگر عرضی ندارم مرحمت زیاد ، از آنجا رفتم به مهمانی کرج منزل اصغر پارسا ، رفقای دیگر فراکسیون همه بودند . نهار خوردند گفتیم بخوریم که این نهار وداع است برای اینکه دکتر مصدق اعلام رفراندوم کرده بودند و بعد نیز آن رفراندوم انجام گرفت و ایشان اکثریت قاطع آرا مردم را به دست آوردند و مجلس را بستند . اندک مدتی پس از رفراندوم یک شب در حدود نیم ساعت بعد از نیمه شب بود که منزل ما زنگ زد . تلفن را برداشتم یکی از افراد خانواده ما که افسر است ، تلفن کرد و گفت ، شما چرا منزل مانده اید ؟ گفتم موضوع چیست ؟ گفت ، امشب کودتا صورت میگیرد .

س - تاریخ آنشب یادتان هست آقای دکتر؟

ج - شب روز ۲۴ مرداد بود .

س - شب قبل از کودتا .

ج - شب کودتا ، درست همان شب . بعد گفتم ، همین الان هم صدای خودروها و صدای تانک ها میآید که از خیابان دارند عبور میکنند ، شما منزل نمانید . بنده فوراً گوشی را برداشتم که به دکتر مصدق تلفن کنم دیدم تلفن معمولی ایشان کار نمیکند . تلفن خصوصی دیگری داشت که نمره ی آن را هم به ماداده بود . آن شماره را گرفتم و تلفن کردم . دکتر مصدق گفت ، بله این آقایان آمدند و یک حکمی برای ما آوردند و کارهایی کرده اند شما فردا صبح اول وقت اینجا بیایید که ببینیم چکار باید بکنیم .

س - این همان شب بیست و پنج مرداد است . شب دستگیری حسین فاطمی و مهندس حق شناس ؟

ج - بلی همان شب است . تلفنی هم به تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش کردم و از جریان پرسیدم . گفت ، بله تظاهری بود در هم شکسته شد و متفرق شدند .

فردا صبح اول وقت رفتیم خدمت دکتر مصدق . وقتی که از پله ها میخواستیم بالا بروم دیدم دکتر فاطمی بایقه بازو بدون کراوات پائین میآید و علنی به دربار فحش میدهد، فحش های خیلی رکیک و میگویم ، من باشما دشمنی کردم زن من باشما چکار کرده است . و از این قبیل حرفها .

س - صحبت دکتر فاطمی را میفرمودید که گفته بود اگر من بد کردم زن من چه کرده بود .

ج - بله ، بعد معلوم شد که جهانگیر حق شناس وزیرک زاده را هم دستگیر کرده بودند آنها با تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش در یک منزل بوده اند ولی ریاحی آن شب بر سر کارش بود . همان شب قرار بود بمنزل ماها هم بیایند و همه ی ماها را دستگیر کنند .  
س - این کارها را همان افسران گارد شاهنشاهی میکردند .

ج - بله افسران گارد شاهنشاهی قرار بوده بکنند ولی بعد از آن که سرهنگ نعمت اله نصیری را که یک مرد ترسو و بی عرضه و ناقابل بود همان مستحفظین دم در خانه ی مصدق میگیرند و خلع سلاح میکنند و سرتیپ ریاحی هم در محل ستادش اقداماتی میکند آن توطئه کودتا خنثی میشود .

بله چند روزی قبل از این واقعه بود که به سبب تشدید درگیریها و اختلافات و به عنوان پشتیبانی از مصدق احزاب وابسته به جبهه ملی ، نمیدانم شاید خودتان هم بودید و خاطرتان باشد، تظاهراتی بنفع دکتر مصدق کردیم یعنی حزب ایران بود، حزب نیروی سوم بود، حزب پان ایرانیست بود و غیره که حاضر نبودیم حزب توده در تظاهرات مشارکت کند . در آن روز جمعیت بالنسبه قابل توجهی براه افتاد و تظاهراتی کرد ولی روز بعد هم حزب توده براه افتاد و تظاهرات آنها هم بسیار عظیمتر و چشمگیر تر بود .

س - این برای نهم اسفند نبود؟

ج - درست روز و مناسب آن بخاطر من نیست .

س - آن تظاهراتی که شما میفرمائید برای روز سالگرد ۳۰ تیر بود که حزب توده تظاهرات عظیمی کرد . برای روز ۹ اسفند نکرد روز ۹ اسفند حزب توده هیچ نوع تظاهراتی نکرده بود .

ج - نخیر، بعد از آن قضایا بود .

س - بعد از آن قضایا هم حزب توده تظاهراتی نکرد؟

ج - بهر حال دریکی از این تظاهرات عظیمی که آنها کردند بنظر من در همان ایام بود .  
 س - این سالگرد ۳۰ تیر بود . ۳۰ تیر ۱۳۳۲ ؟

ج - بله ، روز سالگرد ۳۰ تیر بود که آن تظاهرات صورت گرفت و مرحوم خلیل  
 ملکی آمد و نگرانی خودش را به من اظهار کرد . گفت ، آقای گرچه برای ماباق مانده  
 ، توده ای ها امروز آبروی ما را بردند ، این آقای دکتر مصدق می خواهد با ما چه کار کند .  
 من رفتم با آقای دکتر مصدق صحبت کردم . گفتم آقای رفقای جبهه ملی و جمعی  
 از دوستان بازاری ما خیلی از جهت توده ای ها و کارشکنی آنها ناراحت هستند اگر اجازه  
 بفرمائید عده ای از آنها خدمت شما بیایند و مطالبشان را بگویند . گفت ، بیایند . بنده  
 هم آمدم خلیل ملکی و داریوش فروهر و مرحوم شمشیری و یکنفر از حزب ایران و یکی  
 دو نفر از بازارها جمعاً هفت هشت نفر را با خودم نزد دکتر مصدق بردم . خلیل ملکی  
 آنجا تندی صحبت کرد . گفت ، آقای مردمی که از شما دفاع میکنند همین ها هستند . کم  
 هستند یا زیاد هستند همین ها هستند . چه دلیلی دارد که شما قدرت توده را این همه برخ  
 ملت میکشید و این مردم را متوحش میکنید . حرف او خیلی رک و تند بود . مصدق  
 گفت ، چه کارشان بکنم ؟ خوب آنها هم تظاهر میکنند . ملکی گفت ، جای آنها توی  
 خیابانها نیست . جای آنها باید در زندان باشد ، مصدق گفت ، میفرمائید آنها را زندانی  
 بکنند کی باید بکنند ، باید قانون و دادگستری بکنند . بعد گفت ، من به این آقای  
 دکتر سنجابی چندین بار است که میگویم آقای او وزیر دادگستری بشوایشان قبول نمیکند .  
 شما به ایشان بگوئید بیایند وزیر دادگستری بشوید و همین مبارزه را با آنها بکنند . بنده  
 خطاب به ایشان عرض کردم جناب دکتر به قول معروف ماهی را که  
 نمیخواهند بگیرند از دمش میگیرند . مبارزه با توده بوسیله دادگستری صورت  
 نمیگیرد و بنده هم حاضر برای وزارت نیستم . آقایان که صحبتهایشان کردند رفتند .  
 بنده خواستم بروم مصدق گفت ، نروید بمانید . من نشستم و او از درد لجویی  
 برآمد و گفت ، ناراحت شدید که من این حرف را زدم من نخواستم شما را ناراحت بکنم  
 . گفتم نه آقای دوستان من ، رفقای من ناراحتیایی برای خاطر شما ندارند و شما کار را کوچک  
 میکنید به اینکه وزیر دادگستری این کار را بکنند . مبارزه با حزب توده  
 کار وزیر دادگستری نیست . بحر حال تحبیبی کردند و از خدمت ایشان مرخص شدیم .  
 بله این قضیه جریان ۳۰ تیر بود .

س - سالگرد ۳۰ تیر بود .

ج - جریان سالگرد ۳۰ تیر بود که در انجمن حزب توده قدرت با اصطلاح تشکیلاتی خود را بر خ ما، برخ مصدق و برخ مردم تهران کشید و وحشت سیاستهای خارجی را هم بوجود آورد.

آنهاست که کارگردانان حزب توده بودند این صف آرای وسیع را برایش ترتیب دادند. یعنی همانهایی که علیه مصدق بودند این صف توده را بزرگ کردند و جمعیت هارابه آن فرستادند.

س - يك مسئله ای است که من میخواهم از شما سؤال بکنم و ببینم که آیا شما راجع به این موضوع اطلاع دارید یا نه؟ آن موقع دکتر شاپور بختیار معاون وزیر کار بود، معاون آقای دکتر عالی، و قبل از این جریان میتینگ عظیم حزب توده برای سالگرد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۲ انجام شد يك اعتصاب کارگران کوره پزخانه بود و خلیل ملکی و نمایندگان نیروی سوم، نماینده کارگران نیروی سوم که در کوره پزخانه بودند نزد آقای دکتر بختیار میروند و از آقای دکتر بختیار میخواهند آن امتیازاتی را که میخواهد به کارگران بدهد از طریق نمایندگان نیروی سوم بدهد که آنها بتوانند این نیرو را جلب بکنند بطرفداری از دکتر مصدق. ایشان منکر این قضیه میشوند که امتیازاتی داده خواهد شد. بعد این امتیازات را بوسیله ی نمایندگان توده ای که پیش آقای دکتر بختیار میروند میدهد که از طریق آنها به کارگران کوره پزخانه داده میشود و نتیجه این میشود که در روز دهنه مونستر انسیون می ۱۳۳۲ گروه عظیمی از کارگران کوره پزخانه هابه دفاع از حزب توده در صف حزب توده شرکت میکنند و به این علت بود که صف حزب توده امروز انقدر عظیم بود. من میخواستم بدانم شما راجع باین موضوع اطلاعی دارید.

ج - بنده از این موضوع متأسفانه اطلاع نداشتم، شما این اطلاع را به من دادید از دکتر بختیار هر چه بگوئید بر میآید.

بهر حال بر ما مسلم بود که عناصر و عواملی خارج از امکانات خود حزب توده کمک به این تشکیلات کرده و کاردانان آنها برادران لنگرانی بودند که آنها هم موضع مخصوصی داشتند.

س - گذشته از آن اجازه میتینگ به طرفداران دکتر مصدق در صبح داده شد که میدانید صبح ۳۰ تیر در آن افتاب سوزان تهران واقعا خیلی سخت بود مردم را ننگه داشتن، اما اجازه بعد از ظهر به حزب توده داده شد و این خیلی به صف آرای ها کمک کرد.

ج - بله ، سر همین موضوع هم بود که مرحوم خلیل ملکی امروز پیش مصدق اعتراض کرد و ایشان هم آن جواب‌ها را دادند . چند روز بعد از آن قضیه جریان کودتای نافرجام نصیری پیش آمد و روز بعد از آن که شاه به بغداد گریخته بود آن میتینگ و تظاهرات در میدان بهارستان صورت گرفت و مرحوم دکتر فاطمی که از همه ضربت خورده تر و ناراحت‌تر بود آن سخنرانی شدید را علیه دربار و شخص شاه کرد .

س - این حقیقت دارد که به خانم دکتر فاطمی تجاوز شده بود؟

ج - باور نمی‌کنم .

س - ولی آنها را کتک زده بودند . شنیدم با آنها بد رفتاری کردند .

ج - بله ، به آنها بد رفتاری وی احترامی زیاد کرده بودند . بهر حال دکتر فاطمی را امروز من خیلی عصبانی و ناراحت دیدم خدمت دکتر مصدق هم بنده روز بعد از میتینگ گفتم این حرفهایی که آقای دکتر فاطمی زداگرا نمایندگان مجلس میزد بهتر بود . ایشان وزیر خارجه دولت هستند و حرفی که ایشان می‌گویند مثل حرف دولت است و صلاح نبود که او این حرفها بزند . گفتم ، آقایان در دلد شخصی و خصوصاً خودش بود . دکتر شایگان هم حرفهایی زدند که ...

س - متاع تهران به بغداد رفت .

ج - بله ؟

س - این حرف دکتر صدیقی بود یا دکتر شایگان ؟

ج - نخیر ، دکتر شایگان بود . از بنده هم خواستند که سخنرانی یعنی سخنرانی آخر بکنم ولی سخنرانیها بقدری طولانی شده و مردم خسته بودند که سخنرانی دیگری جایز ندیدم ولی برای دوسه روز بعد بر حسب پیشنهاد تیمسار ریاحی به آقای دکتر مصدق قرار بود که بنده در دانشکده افسری صبح اول وقت برای افسران سخنرانی بکنم . در آن روز صبح زود سرتیپ ریاحی به من تلفن و خواهش کرد که من يك ربع ساعت قبل از وقت سخنرانی که برای ساعت نه مقرر شده بود در دانشکده حاضر بشوم زیرا افسران سر وقت می‌آیند و این همان روز کودتا بود . بنده هم از منزل به دانشکده افسری رفتم . وقتی وارد شدم دیدم گروه گروه افسران با کامیون و با اتوبوسهای ارتشی وارد دانشکده افسری میشوند ولی برخلاف معمول که در روزهای اجتماعات هر جا ما وارد اجتماع مردم میشدیم از ما باهله و شادی پذیرایی میکردند افسران هیچگونه تظاهری نکردند .

س - این ۲۶ مرداد بود که شما به دانشکده افسری رفتید که سخنرانی کنید آقای دکتر یابست و هشت مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد.

س - صبح ۲۸ مرداد؟

ج - صبح ۲۸ مرداد صبح روز کودتا بنده رفتم آنجا که سخنرانی کنم و دیدم افسرها گروه گروه می‌آیند و جمع کثیری جمع شده اند و از همین جا پیدا بود که تنها عده معدود و معینی از آنها در کودتا دخالت داشته اند و سازمانهای دیگر ارتش به خدمات عادی خود مشغول بوده اند.

در آن صبح قریب یک دو هزار افسر به دانشکده آمده بودند. وقتی جلوی عمارت اصلی دانشکده افسری رسیدم دیدم امرای ارتش هم صف بسته اند. آنها نسبت به بنده احترامی بجا آوردند و با آنها دست دادیم تقریباً یک ربع ساعت هنوز به وقت مانده بود. افسران پشت سر هم می‌آمدند و بطرف سالن می‌رفتند. در این بین که ما منتظر گذشتن وقت و با امرأ مشغول صحبت بودیم دیدم که از دم در یک افسری که لباس شخصی تنش بود با تاخت و شتاب می‌آید. آمد و سرش را دم گوش من گذاشت و گفت، تیمسار ریاحی تلفن کرد و خواهش کرد که شما امروز فعلاً سخنرانی نکنید. گفتم چه شده است؟ گفت، شهر بهم خورده است. بنده هم با امرأ ارتش خدا حافظی کردم. همان افسر به من گفت، از در بزرگ اصلی صلاح نیست بروید و مرا از در کناری به خیابان برد. اتومبیل من جای دیگری متوقف شده بود. گفتم، اتومبیل را باید پیدا کنم. آنجا دیدم اتومبیل کلانتری آن ناحیه که آقای اردلان رئیس آن کلانتری بود آنجا ایستاده است. وقتی مرادید گفت؛ شما اینجا چکار میکنید؟ گفتم منتظر ماشینم هستم. گفت، اجازه بفرمائید من شمارا ببرم و بعد ماشینتان را می‌آوریم. گفتم چه خبر است؟ گفت، شهر بهم خورده است. بنده همراه و با ماشین او مستقیماً بمنزل مصدق رفتم و بعد ماشین مرا هم از پشت سر همانجا آوردند. وقتی به منزل مصدق رسیدم گفتند از منزل به شما تلفن کردند. تلفن منزل را گرفتم خانم من گفت، خبر داده اند که الان عده ای با چوب و چماق بسمت منزل ما می‌آیند که اینجا را بکوبند و غارت بکنند. من به ریاحی تلفن کردم و پرسیدم وضع چطور است؟ گفت، چندان خوب نیست. از این حرف خیلی ناراحت شدم. گفتم از منزل ما چنین تلفن کردند. گفت، الان یک افسر و چند نفر سر باز آنجا میفرستم. بعد رفقای دیگر هم بتدریج به منزل

مصدق آمدند و تا ساعت يك و نیم بعد از ظهر بنده آنجا بودم که تیراندازی‌ها شروع شد. آن روز من مهمانهای از ایل جوانرود و از ایل سنجایی در منزل داشتم. آنها به منزل من آمده بودند، تلفن کردم که به آقایان نهار بدهید و عذرخواهی بکنید چون من نمیتوانم بیایم ضمناً دستور دادم که آنها به منزل دیگری در پشت دانشگاه که آدرس دادم بروند که من آنها را ببینم. ساعت يك و نیم بعد از ظهر بود که از منزل دکتر مصدق بیرون آمدم و به آن منزل رفتم. در آنجا بود که صدای توپ و مسلسل را شنیدم. بعد به رادیو گوش دادیم که قضایا بالا گرفته و سر لشکر زاهدی از مخفیگاه خود بیرون آمده و او را با هلهله و شادی می‌برند. ساعت شش بعد از ظهر بود که دیگر در آن منزل هم نماندم و دوره مخفی شدم از همان روز شروع شد که هیچ‌ده ماه تمام طول کشید.

س - شما در روزیست و هشتم مرداد دیگر با دکتر مصدق ملاقاتی نکردید؟

ج - تا ساعت يك و نیم بعد از ظهر بنده با ایشان بودم.

س - در آن ملاقات چه گذشت آقای دکتر سنجایی؟ چه صحبت‌هایی رد و بدل شد؟

ج - با ایشان بودیم. از جمله روز پیشش من نزد ایشان بودم و ایشان دستوری به من دادند که بروید و با احزاب صحبت بکنید و مجسمه‌ها را بپائین بیاورید. بنده به حزب ایران رفتم. به آقای خلیل ملکی تلفن کردم که او آمد. به حزب مردم ایران و پان ایرانیست‌ها و بعضی از بازارها تلفن کردم که آنها هم آمدند و عده‌ای را برای اجرای آن امر فرستادیم.

س - اولین مجسمه‌ای را که پائین آوردند در میدان بهارستان بود.

- بله مایک عده را فرستادیم. ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت، این کار درست نیست. خود من هم شب به مصدق گفتم که این کار درست نیست. من آنجا خدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن يك بلندگو بود شنیدم سرتیب ریاحی است که صحبت میکند. ریاحی به او گفت، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم. میدانید دفتری پسر عموی مصدق بود. مصدق گفت، چکار کرده است؟ گفت، در این کار آلوده است.

س - توی کدام کار؟

ج - توی همان عمل کودتا و توطئه‌ها. مصدق گفت، بگریه.

س - ایشان رئیس گارد گمرک بود آن موقع و هنوز رئیس شهربانی نشده بود.

ج - نخیر نشده بود. فردا صبح که من نزد مصدق رفتم توی پله‌ها به همین تیمسار دفتری

برخوردم . دیدم گریہ میکند . گفتم چرا گریہ میکنی ؟ گفت ، من جگرم میسوزد .  
عمومی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا میخواهند مرا دستگیر بکنند .  
من رفتم به مصدق گفتم کہ تیسما ردفتری در راهرو ایستاده و گریہ میکند . گفت  
، بگویا آیدتو .

س - این روز ۲۷ مرداد بود ؟

ج - بنظرم ۲۷ مرداد بود . گفت ، بگویا آیدتو با او وارد اتاق شدیم مصدق بلافاصله  
به او گفت ، چه خبر است عموجان ؟ برو شهربانی را تحویل بگیر . به ریاحی ہم تلفن  
کرد و گفت ، آقای ریاحی شهربانی تحویل سرتیپ دفتری است . وقتی دفتری  
میخواست بیرون برود من همراه او رفتم . گفتم میدانید دیروز حکم دستگیری  
شمارا دادند ، امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را بدست شما سپرده است  
، شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید . گفت ، انشالله کوتاهی نمیکنم . یک  
افسر سروان شهربانی کہ رئیس کلانتری بازار و جوان بسیار خوبی بود ، به منزل مصدق  
آمده و گزارش جریانات بازار را به من داده بود . من او را آنجانگہ داشتم همینکہ با سرتیپ  
دفتری پائین آمدم او را صدا کردم . گفتم تیمسار از وجود این شخص و امثال او استفاده  
کنید . نمیدانستم کہ با این معرفی باعث بیجاری آن جوان شده ام چون  
بعد او را گرفتند و زندانی کردند و سالها در زندان نگاه داشتند .

س - شما آنروز ۲۸ مرداد کہ با دکتر مصدق ملاقات کردید چہ نظری و چہ برنامه ای  
داشت ؟

ج - آنروز سرہنگی کہ رئیس گارد محافظ مصدق بود .

س - سرہنگ ممتاز .

ج - بلہ سرہنگ ممتاز آمد و گزارش داد کہ مهاجمین حملہ آوردند و من آنها را بہ مسلسل  
بستم و عقب راندم . مصدق ہم از او تجلیل کرد . ما ہم دور او بودیم و حقیقتا نمیدانستیم  
چکار باید بکنیم .

س - این در حدود یک و دو بعد از ظهر بود .

ج - شاید ساعت یک و دو بعد از ظهر بود . رفقا ہم ناہار را در طبقہ پائین برایشان چیدہ  
بودند ، آنها در آنجا ماندند یعنی دکتر شایگان ، مهندس زیرک زادہ و حسینی و نریمان و غیرہ  
ہمہ آنجا ماندند از وزرای مصدق ہم جمعی بودند ولی بندہ بہ سمت آن منزلی کہ با آن  
رؤسای جوان رو دو سنجایی قرار گذاشته بودم رفتم



موقعی هم که از خیابان کاخ روبه دانشگاه میرفتم در یکی از چهار راه‌ها با گروهی از تظاهرکنندگان مواجه شدیم ولی راتنده توانست از آن گروه بگذرد و مابه سرعت از منطقه خیابانهای پر جنجال گذشتیم و قبل از ساعت دو بعد از ظهر به محل موعود رسیدیم در حدود ساعت سه بود که رادیو بدست مهاجمین افتاد و پیروزی کودتا و نخست وزیری زاهدی را اعلام کرد.

س - از روز ۲۵ مرداد کودتایی که نعمت الله نصیری رافرستاده بودند و کارگردانش بود و ناموفق شد طرفداران دکتر مصدق مرتباً تظاهرات در خیابانها می‌کردند و همانطوریکه فرمودید دکتر مصدق هم دستور داده بود که مجسمه‌ها را پائین بیاورند این روز ۲۶ مرداد بود. ۲۷ مرداد هم این جریانات ادامه داشت. شب ۲۷ مرداد از طرف دولت به طرفداران دکتر مصدق اطلاع داده شد که روز بعدش یعنی روز ۲۸ مرداد در خیابانهای نیابت و تظاهرات نکنند برای اینکه دولت قصد دارد که جلوی توده‌ای‌ها را بگیرد. شما از این موضوع چه اطلاعی دارید؟ و چرا چنین دستوری داده شد؟

ج - من اطلاعی که دارم یکی این بود که شخص خیلی آگاه و واردی به من تلفن کرده و گفت، به توده‌ای‌ها دستور داده شده است که به خیابانها و به طرفداری مصدق نیایند.

س - به همه دستور داده شده بود.

ج - به توده‌ای‌ها دستور از طرف مقامات خودشان داده شده بود که در تظاهرات بنفع مصدق شرکت نکنند و در خانه‌هایشان بمانند. من با مصدق در این باره صحبت کردم. يك نفر از خود عوامل کودتا که نمیدانم چه شخصی بود با مصدق ارتباط محرمانه داشت و جریانها را مرتباً بوسیله تلفن به او خبر میداد ولی متأسفانه مصدق اقدام و تجهیزاتی که برای جلوگیری از کودتا لازم بود نتوانست بعمل بیاورد و باز متأسفانه در چند روز پیش از کودتا به زاهدی اجازه داد که از تحصن مجلس سالم بیرون برود.

س - دکتر عبدالله معظمی رفت و شنیدیم که بدون اجازه مصدق اینکار را کرد.

ج - نخیر بدون اجازه مصدق نبود. من در منزل آقای دکتر مصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمد و به او گفت، اجازه بدهید او را از مجلس خارج بکنیم. بعد هم که از مجلس بیرون آمد شاهر کارش می‌خواهید بکنید. مصدق هم اجازه داد.

س - پس با اجازه مصدق بود.

ج - بله.

س - آقای نصرت الله امینی گفتند، عبدالله معظمی بدون اجازه مصدق آن کار را کرد و مصدق همیشه از این موضوع ابراز نارضایتی میکرد.

ج - ممکن است مصدق بعد از اینکه معظمی رفت و از او این اجازه را گرفت ناراحت شده باشد ولی من خودم آنجا بودم که معظمی پیش او رفت و آمد و بمن گفت که من بامصدق صحبت کردم و از ایشان اجازه گرفتم که زاهدی را از آنجا بیاندازیم بیرون . وقتی زاهدی از آنجا بیرون آمد مصدق میتواند او را به هر کیفیتی که میخواهد دستگیر کند . س - زاهدی از آن به بعد مخفی شد، و برای گرفتن او هم مثل اینکه يك جایزه ای تعیین کردند.

ج - برای گرفتنش جایزه ای معین شد و همه جا هم دنبال او میگشتند ولی آنطوری که باید دنبالش باشند نبودند.

س - فقط این برای من عجیب است که چطور شده بود که از طرف دولت دکتر مصدق دستور به طرفداران دکتر مصدق داده شده بود که روز ۲۸ مرداد به خیابان نیاید و تظاهرات نکنند نتیجه این شد که روز ۲۸ مرداد هیچ يك از طرفداران دکتر مصدق توی خیابان نبودند، برای اینکه به همه دستور داده بودند که در خانه هایتان بمانید.

ج - هیچکس نبود و همه تصور میکردند که محیط آرام و امنی است و کودتا خاتمه پیدا کرده است و باید بهانه آشوب و بلوا و ترس و وحشت به مردم ندهند.

س - آقای دکتر دیروز راجع به کودتای ۲۸ مرداد صحبت میکردید و مخفی شدن خودتان لطف بفرمائید و آن صحبت را ادامه بدهید.

ج - جریان کودتا را تا آن حدی که مجال داشتیم دیروز صحبت کردیم . در صحبت امروز مناسب میدانم که يك نکته ای درباره کودتا روشن بکنم . و آن این است که آیا این کودتا امریکایی بود؟ انگلیسی بود؟ یا دستپرورده مستقیم خود شاه بود؟

در اینکه آن کودتا جنبه مردمی و ملی نداشت و يك نهضت برخاسته ای از مردم نبود جای شك و تردید نیست . ولی خیلی هادر داخل کشور ما برای عقیده بودند و برای عقیده هستند که عامل اصلی و ترتیب دهنده این کارتها امریکاییها بودند خود امریکاییها هم بعدا چه رئیس جمهور امریکا و چه سازمان مرکزی اطلاعات آن يك زمانی مباحثات میکردند به اینکه ایران را از شر کمونیسم نجات داده و باعث آن کودتا بوده اند و چه بعضی از نویسندگان امریکایی که در کتابها و انتشاراتشان نوشتند و آنرا تمام منتسب به امریکا

کردند. چه در ایران با اوج گرفتن احساسات مخالفی که علیه امریکادر جریان انقلاب بروز کرد و بعد از کودتا منشأ گرفت در عامه مردم ایران این فکر نفوذ و رسوخ یافت که این کودتا تمام کار امریکائیه بود. ولی بنده در این باره با مطالعات و تجربیاتی که در داخل کشور خودمان دارم با تصدیق به اینکه امریکادر این امر نقش مهمی داشت معتقدم که نه منشأ کودتا از امریکابود و نه هم قدرت امریکائیه را انجام داد. منشأ این کودتا از انگلیسها شروع شد و شخص کریمت روزولت را هم که به عنوان نماینده سیاه ایران آمد منتخب دستگاه جاسوسی خود انگلیسها بود و انگلیسها بودند که او را به دولت امریکابو به سیای امریکامعرفی کردند و پیشنهاد کردند که او وسیله‌ی این کار قرار بگیرد. بعد سازمانی که برای تهیه و تدارک این عمل ترتیب داده شد و در ایران یواش یواش توسعه پیدا کرد عوامل آن از لحاظ ارتباط پیشتر مرتبط به انگلیسها بودند تا به امریکائیه. یکی از این تدارکات و مقدمات تحصن زاهدی در مجلس بود. دیگر نقشی بود که کاشانی و بهبهانی در این موضوع داشتند. کاشانی ظاهراً ارتباطی با امریکائیه نداشت و عناصری که پیرامون او بودند بیشتر متهم به ارتباط با سیاستهای انگلیس بودند و متأسفانه برای بقایی هم این اتهام وجود داشت و همچنین برای حائری زاده و فرامرزی و نمایندگان مخالف سرشناس مجلس، و همینطور اختلافاتی که در داخل ارتش انداختند و افرادی از ارتش که با جریان کودتا همراهی کردند بیشتر آن افسرانی بودند که از سابق ارتباط با انگلیسها داشتند.

بنابراین با همه‌ی اینکه امریکادر این باره نقشی داشت و کریمت روزولت امریکایی و بایول امریکایی به ایران آمد ولی در واقع بیشتر توطئه کودتا دست پرورده انگلیسها بود که با دربار مرتبط بودند، با اشرف پهلوی مرتبط بودند و عناصری که در دربار خدمت میکردند و تأثیر داشتند از اول تا آخر مشهور به ارتباط با انگلیسها بودند. در اینکه شاه در این جریان نقش مهمی داشت تردیدی نیست ولی شاه در عین جاه طلبی همواره شخصی ترس و خود بخودی خود جرات آنرا نداشت که خطر کودتا را بر عهده بگیرد و میبایست از ناحیه‌ی خارجی هاتقویت بشود. تحریک و تقویت شاه در این زمان بیشتر از ناحیه خود انگلیسها و عوامل انگلیسی بود. عمل کریمت روزولت که به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد این بود که شاه را مطمئن سازد که امریکائیهام بانقشه‌ی انگلیسها موافق هستند. به این ترتیب بنده آن کودتا را توطئه‌ی پیش ساخته‌ی انگلیسها میدانم که امریکاهم با آن موافقت کرد و با موافقت یکدیگر

و با همدستی عوامل درباری و ارتشی و با کوتاهی و مسامحه و غفلتی که در دستگاه حکومت مصدق بود توانستند به مراد خودشان برسند. و الا در آن روز جمعیتی که برای طرفداری از شاه حرکت کردند و با پولی که در میان آنها از ناحیه ی عوامل آخوندی بهائی و کاشانی بخش شده بود در آغاز عده ای معدود و ناقابل بودند و اگر ماقبلا به مردم اعلام کرده بودیم که در صحنه ی دفاع حاضر بشوند یا اینکه یک دسته ی نظامی کافی با چند تانک جلوی آنها را می گرفت از همان ابتدای حرکت این جمعیت آشوبگر سرکوبی میشد. تا بعد از ظهر هم از زاهدی و همراهان او هیچ گونه خبری نبود. بعد از اینکه آنها جری و امیدوار شدند توانستند بتدریج از سوراخ های شان بیرون بیایند و خود نمایی بکنند. دیروز در جریان صحبتیم گفتم که من صبح همان روز به دانشکده افسری رفتم که در آنجا سخنرانی کنم و من یک ربع قبل از ساعت در آنجا و در میان جمع امرای ارتش بودم شاید قریب یک دو هزار نفر از افسران با درجات مختلف برای استماع سخنرانی بنده به دانشکده افسری آمده بودند. و این خود بخوبی نشان میدهد که جمع کثیری از ارتش اصلاً غافل و بی اطلاع نسبت به این امر بودند. متأسفانه تدارک مختصری که لازم بود برای اینکار بشود ترتیب داده نشده بود. بله آنروز بطوریکه دیروز توضیح دادم من در ساعت یک و نیم بعد از ظهر از منزل مصدق بیرون آمدم و بعد که بوسیله رادیو از جریان خبردار شدم دیگر مجال برگشتن به آنجا نداشتم برای اینکه راهها قطع و عوامل کودتا مسلط شده بودند. در منزل دکتر مصدق که خود او و بعضی از وزرا و چندین نفر از رفقای جبهه ملی بوده اند. بعد از آنکه پیروزی کودتا مسلم و یکی از محافظین منزل کشته میشود، ظاهراً ابتدائاً ریمان پیشنهاد خودکشی دستجمعی میکنند ولی بعد همه ی آنها از راه پشت بام به یکی از خانه های همسایه پناه میبرند و فردا صبح خود را به حکومت کودتا معرفی میکنند و همگی دستگیر میشوند و خانه دکتر مصدق بکلی غارت میشود.

چند نفری که آنروز دستگیر نشدند و توانستند پنهان بشوند یکی بنده بودم، یکی مهندس حسینی و دیگر مرحوم دکتر حسین فاطمی. بعد هم جریان محاکمه دکتر مصدق پیش آمد، جریان مفصلی که جزئیات تاریخی آن معلوم است و محتاج به توضیح بنده نیست. س - آقای دکتر من اینجا دو تا سؤال راجع به همین جریان ۲۸ مرداد دارم. یکی اینکه من از آقای خلیل ملکی شنیدم که ایشان به آقای دکتر مصدق پیشنهاد کرده بودند که از جوانان طرفدار نهضت ملی که نظام وظیفه شان را گذرانده اند یک

گارد طرفدار نهضت درست بشود که اگر وقایعی مثل ۹ اسفند و این چیزها اتفاق افتاد بتواند از نهضت ملی دفاع بکنند ولی دکتر مصدق به این کار رضانداد، آیا علتش را میدانید چه بود؟ من میدانم که دیگران هم چنین پیشنهادی به او کرده بودند و او اگر اه داشت که این کار را انجام بدهد.

ج - بله، مصدق اولاً بهیچوجه رضایت نداشت که سازمانهای حزبی در امور مربوط به ارتش مداخله کنند و یا با جمعی از افسران ارتش بعنوان افسران ملی ارتباط داشته باشند، او میگفت که امر ارتش باید بکلی از احزاب مجزا باشد. همچنین عقیده اساسی او این بود که مبارزات حزبی و سیاسی حتی در مبارزه با دولتهای دیکتاتوری هم نباید به صورت مسلحانه و چریکی باشد و بیم و خوف داشت از اینکه سازمانهای مسلح حزبی پیش از اینکه مفید باشند موجب اغتشاش بشوند. از این جهت او باین ترتیب موافقت نداشت.

س - يك سوال دیگری که بنده از حضورتان دارم اینست که من بارها شنیدم که در فاصله ۲۵ و ۲۸ مرداد دکتر مصدق نقشه این را داشت که اعلام جمهوری بکنند و کاندیدای جمهوری هم مرحوم علی اکبر دهخدا بود. آیا این موضوع حقیقت داشت؟ یا شما از این مسئله اطلاعی دارید؟

ج - این مطلب اصلاً واقعیت ندارد. حتی زمانی که شاه در رم بود مصدق میخواست با او ارتباط پیدا بکند و تأمینی به او بدهد که برگردد، بهیچوجه گفتگوی اینکه اعلام جمهوری بشود در مصدق نبود. آن مطلب راجع به دهخدا در این باره بود که چون شاه رفته بود و اگر بر نمیگشت لازم بود يك مقام غیر مسئولی که بجای شاه عمل بکند یعنی بصورت شورای سلطنت تشکیل بشود و برای شورای سلطنت چند نفر را در نظر گرفته بودند که از آن جمله مرحوم علی اکبر دهخدا بود، ولی درباره اعلام جمهوریت مطلقاً چنین خبری نبود. مصدق يك قسم نامه برای شاه فرستاده بود که بنده خودم صورت آن قسم نامه را نزد مصدق دیدم. چون شاه از مصدق خوف و وحشت داشت قسم نامه حاکی از این بود که من بهیچوجه در پی جمهوریت نیستم و اگر هم مردم مرا بعنوان رئیس جمهور انتخاب کنند قبول چنین سمتی نخواهم کرد. حال تمام مضامین آن بخاطر من نیست ولی يك چنین نامه ای در همان مواقع که شاه ابراز وحشت و نگرانی از مصدق میکرد برای او فرستاده بود.

س - بنابراین دکتر مصدق میخواست همان شورای سلطنت تشکیل بدهد. اگر شاه

بر نمیگشت چه کسی رابه سلطنت میگماشت ؟

ج - هنوز گفتگوی آن به جایی نرسیده بود، در روزهای اول فرار شاه بود، از آن ایام بنده خاطره ای دارم چون سئوال شما مطالبی را بخاطر میآورد، مدتی قبل از این جریانها من بنا بر سوابقی که در سازمان برنامه با شاپور عبدالرضا داشتم ملاقاتی با او کردم .

س - این در چه تاریخی بود؟

ج - یکی دو ماه قبل از این جریانات . شاپور عبدالرضا که شاه با او موافق نبود .

س - علتش را میدانید چرا؟

ج - قضیه وصلتی که او میخواست بایک شاهزاده خانم ایتالیایی بکند .

س - ماریا گابریه لا ؟

ج - بله ، در تهران میگفتند که خانم شاپور عبدالرضایعنی پری سیمازند در مجلس ضیافت حرفی راجع به خانواده سلطنتی زده که شاه شنیده بود و از آن تاریخ نسبت به عبدالرضا و نسبت به زنش نظر خوبی نداشت و در تمام این مدت هم عبدالرضا خودش را با شکار و بیابان جور مسائل سرگرم میکرد .

در آن موقع شاپور عبدالرضا تمکن مالی زیادی نداشت و هنوز وارد امور اقتصادی و تجاری نشده بود و در میان طبقات تحصیل کرده ی جوان نیک نامی داشت . بهر حال یکی دو ماه قبل از این جریان در منزل او ملاقاتی کردم و مطلبی که او بمن گفت این بود . گفت ، چرا آقای دکتر مصدق و شما در فکر سلطنت نیستید؟ گفتم چطور؟ گفت ، پادشاه جانشین ندارد، شاه پسری ندارد . بنده استنباط کردم که خود او در این باره بی میل نیست که اقدامی درباره ی او بشود ولی مصدق حاضر به این صحبتها نبود، حاضر به مذاکره جداگانه با هیچیک از افراد خانواده سلطنتی یا پذیرفتن آنها نبود که میآدموجب تحریک سوء ظن شاه بشود خود او نیز اعتماد و اطمینانی به آنها نداشت . مصدق به تنه فردی از آن خانواده که یک نظر موافق و ملایم داشت شمس بود که میگفت ، او مداخله ای در امور سیاسی ندارد و در کارها کارشکنی نمیکند . این رادوسه بار حتی در مجلس هم عنوان کرد که البته آنها هم مربوط به آن زمان بود، در زمانهای بعد خود شمس هم به امور تجاری و ملکی و خانه سازی و پول درآوردن پرداخت .

س - شما این موضوع ملاقات عبدالرضا و صحبت او را به دکتر مصدق هم گفتید؟

ج - نگفتم .

س - این شایعه ای که دکتر مصدق و رهبران نهضت ملی میخواستند که

عبدالرضاراجای محمدرضابه سلطنت برسانند از اینجابه اصطلاح نشأت میگیرد؟  
ج - بسیار ممکن است . ولی خود او بمن گفت امان در این موضوع بامصدق صحبتی  
نکردم و مطلب رامسکوت گذاشتم .

س - راجع به محاکمه دکتر مصدق میفرمودید . من میخواستم از شماستوال بکنم که  
آیادر تمام دوران محاکمه شما مخفی بودید؟

ج - من هیجده ماه مخفی بودم . در مدت آن اختفا بود که با کمال تأسف دکتر فاطمی  
گرفتار شد و آن پیش آمد ناگوار برایش رخ داد . شاید این بی نظمی وی ترتیبی  
خویشاوندان و دوستان آن مرحوم بود که ندانستند او را به چه ترتیب مخفی نگاه بدارند .  
بنده هیجده ماه مخفی بودم ، در این مدت هیجده ماه هیچکس بامن ملاقات و ارتباطی  
نداشت جز یکی دونفر از افراد خانواده من . آنها هم که ارتباط پیدا میکردند چون آنوقت  
بیشتر درشکه در تهران معمول بود ، دویاسه بار درشکه رادروسط راه عوض  
میکردند و در شب میآمدند در فاصله دوری از کوچه درشکه رانگه میداشتند و بعد پیاده  
پیش من میآمدند .

س - بنابراین شما در تهران مخفی بودید .

ج - من در تمام مدت در تهران مخفی بودم و یک زن مسنی که پرستار بچه های ما بود ،  
بعنوان کارگری پیش من بود که بخت و بیز میکرد و یک آپارتمان کوچک دواطاقه را اجاره  
کرده بودیم که یک آشپزخانه کوچک هم داشت و کلید آن هم دست خودمان  
بود و در آن از ساختمانهای دیگر مجزا و مستقل بود . به این ترتیب ما توانستیم آن مدت  
طولانی رادر مخفیگاه بمانیم تا آزاد شدیم . ترتیب آزادی بنده هم به این صورت بود که  
من مریض شده بودم و یکی از دکترهای جوان دکتر علیقلی لقمان ادهم که طبیب  
خانوادگی و دوست شخصی بنده بود در منزل دوست دیگری از من عیادت کرد ، حامل  
را بسیار بد و ناراحت دید . اتفاقا او خواهرزاده حشمت الدوله و الاتبار بود . نوه ی  
حشمت الدوله هم شاگرد من در مدرسه حقوق بود و خیلی به من علاقه داشت . این  
دکتر که وضع حال مرادید بطور خصوصی به والاتبار میگوید که فلانکس حالش خوب  
نیست و این بعد از هیجده ماه نزدیک ایام عید نوروز سال ۱۳۳۳ بود . والاتبار نزد شاه  
میرود و به شاه میگوید ، اعلیحضرت هر سال به من عیدی مرحمت می فرمودند اما سال  
هم باید یک عیدی به بنده التفات کنید . میگوید ، عیدی شما را میدهم . گفته بود ،  
عیدی من یک عیدی مخصوصی است . و درخواست عفو مرا میکند . شاه هم وساطت

اوراقبول میکنند و از همانجا والاتبار فرمان شاه را به سپیدبختیار تلفن میکنند.

س - تیمور بختیار.

ج - تیمور بختیار. به او تلفن میکنند و الاتبار به خانم من هم خبر میدهند اگر فلان کس خودش را فوراً معرفی بکند به شاقول میدهم که بعد از چند روز آزاد خواهد شد. این خبر مذاکره و الاتبار در مورد بنده را نمیدانم چه کسی به چه کیفیت به رئیس شهربانی آنوقت که اسمش یادم نیست اطلاع میدهد. او هم به این فکر میافتد که من از طریق او معرفی بشوم و او واسطه ی کار ما باشد. صبح همان شب که خانم آمد و مرا از مخفیگاهم به خانه ی یکی از خویشاوندان برادر رئیس شهربانی به آن منزل به خانم تلفن کرد که جناب دکتر سنجابی چرا خودش را با معرفی نمیکند که ما وسیله آزادی ایشان باشیم، ما دیدیم که این خبر انتشار پیدا کرده، ناچار از همانجا به والاتبار تلفن کردیم و خود او با اتومبیلش آمد به همان منزلی که من بودم و مرا همراه خود به منزلش برد. پلی یادم آمد، رئیس شهربانی سپیدعلوی بود.

س - علوی کیا یا علوی مقدم.

ج - بله سپیدعلوی مقدم رئیس شهربانی بود. و الاتبار مرا به منزل خودش برد و پیاده کرد و گفت، شما اینجانا هارمیل کنید من به دربار خدمت اعلی حضرت میروم. او به دربار رفت و در حدود یک ساعت بعد از ظهر آمد و تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر به فرماندار نظامی که تیمور بختیار بود تلفن کرد و او سرهنگی را بایک اتومبیل به منزل و الاتبار فرستاد.

اتومبیل خود منم همانجا بود برای اینکه نشان بدهند که نسبت به من سوء نیتی ندارند گفتند اگر میل دارید سوار اتومبیل خودتان بشوید. من سوار اتومبیل خودم و آنها همراه من مرابه سازمان ارتشی پشت قصر فجر بردند، همانجایی که معمولاً زندانیان سیاسی جبهه ملی را نگاه میداشتند. من این بار فقط در حدود چهار روز در زندان ماندم در آن ایام شاه عازم خوزستان می شد و سپیدبختیار را هم همراه خود برد. صبح روز پنجم به منزل من تلفن کردند که برایم اتومبیل بفرستند. مرا اول به محل اداره ی کل شهربانی که دفتر حکومت نظامی هم آنجا بود بردند سرتیپ شعشانی معاون سپیدبختیار مختصر صحبتی با من کرد و بعد اجازه دادند که به منزل خود برگردم.

مهندس حسینی هم در همان ایام از اختفای بیرون آمد و رفت به قم متحصن شد. در آنجا او را گرفتند و به همان محل که من بودم آوردند و بعد از چند روز آزاد کردند.



مهندس زیرک زاده هم مدتی در زندان باقی ماند و بعد او را نیز آزاد کردند. از جمله کسانی که در روز کودتا با دکتر مصدق زندانی شده بودند دکتر شایگان و مهندس رضوی و دکتر صدیقی را با هم محاکمه و محکوم کردند. بعد از محاکمه ی بدوی آنها مدتی آزاد میشوند و سپیدهدایت از طرف شاه با آنها ملاقات میکند و از آنها می‌خواهد که وفاداری خود را نسبت به شاه اعلام بکنند و در واقع بکنوع توبه نامه ای بدهند و یا اظهار ندامتی بکنند.

س - بله آنموقع گرفتن توبه نامه مدیوبه.

ج - دکتر شایگان و مهندس رضوی جوابهای خشکی به سپیدهدایت میدهند. او به آنها می‌گوید، شاه واقعا حق دارد هر چه با شما بکند. ولی دکتر صدیقی که میدانند چگونه حرفهای رالزروی حساب و سنجیده بزند رضایت سپیدهدایت جلب میکند. در نتیجه دکتر شایگان و مهندس رضوی هر کدام به سه سال حبس محکوم میشوند ولی دکتر صدیقی برائت حاصل میکند. دکتر شایگان هم مدتی در زندان بود ولی بعد آزاد شد و اجازه گرفت و به امریکا آمد و تمام مدت در امریکا بود تا اینکه چند سال پیش فوت کرد. روانش شاد. در مدتی که بنده در اختفا بودم جریان نهضت مقاومت ملی صورت گرفت و این نهضت مقاومت با همت آیت الله زنجانی تشکیل شد. در واقع او کارگردان آن بود و رفقای ما هم که آزاد بودند با او ارتباط داشتند. آنها روزنامه های مخفی و اعلامیه های منتشر میکردند و دست به فعالیتها و حرکتها می زدند. ولی متأسفانه با اینکه کوشش زیادی کردند و با اینکه واقعا آیت الله زنجانی از این حیث حق بزرگی دارد که در آن موقع نگذاشت صدای اعتراض مردم ایران بکلی خاموش بشود و تحرکی بوجود آورد چه در میان بازاریها و چه در طبقه جوان و چه در احزاب ولی خود آیت الله زنجانی هم در آن جریان دستگیر شد و این نهضت مقاومت به جایی نرسید و بتدریج حکومت کودتا و شاه بر امور مملکت مسلط شدند.

بعد از کودتا چه کاشانی و چه بقایی و چه حائری زاده و مکی با زاهدی ملاقاتهایی کردند برای اینکه آنها هم جزو عناصر مخالف با مصدق و برای خود در پیروزی کودتا حقی و سهمی قائل بودند. آنها کوشش کردند مجلس هفدهم را که دوران تمام نشده و دکتر مصدق قبل از خاتمه عمر قانونی آن را بوسیله فرماندم تعطیل کرده بود، دوباره باز کنند. ولی سر لشکر زاهدی توجهی به آنها نکرد و از آنجا معلوم شد که آنها فقط آلت و اسباب دست و یابا به قول دکتر بقایی چوب بست روی بنا بودند و بعد از آن کودتاگران

که بر کار خودشان مسلط شدند آنها را بکلی دور انداختند و مورد بی اعتنائی و تحقیر قرار دادند. بقایای ومکی را اصلاً راه ندادند، نسبت به کاشانی هم که ادعا و فعالیتی داشت شروع به بدگفتن کردند در روزنامه های آن زمان از قول سرتیپ جهانبانی وزیر کشور زاهدی، من که در اختفا بودم، میخواندم که میگفت، سیدی بنام کاشانی بنام ابوالقاسم کاشانی هوچی گری و عوامفریبی و خرابکاری میکند و بدین ترتیب دست کاشانی را هم بکلی از مداخله در امور کوتاه کردند و همه ی آنها منفور از جانب ملت و مردود از طرف دستگاه دیکتاتوری به گوشه های فراموشی خزیدند و در واقع به کیفر گناه و خیانتی که مرتکب شده بودند، از دست همان اشخاصی که برای آنها خدمت میکردند رسیدند و مزه اش را هم چشیدند.

س - آقای دکتر من شنیدم که بعد از ۲۸ مرداد کاشانی مریض بود و بیمار بود و شاه یکبار به ملاقات او رفت، شما از این موضوع اطلاعی دارید؟

ج - بله این را بنده اطلاع دارم، این خیلی بعد بود. موقعی بود که کاشانی مریض و در حال احتضار بود، ظاهراً اگر اشتباه نکرده باشم قائم مقام رفیع که آن موقع حیات داشت به شاه خبر میداد و واسطه میشود که شاه دیداری از کاشانی بکند. شاه هم به دیدن او میرود.

س - در همان خانه ی پامنارش؟

ج - نخیر گویا در بیمارستان بوده است. شاه آنجا میرود و همان رفیع یا کس دیگری که همراه او بوده به کاشانی ندامت میزند که اعلیحضرت هستند به دیدن شما آمده اند ولی کاشانی پشتش را به شاه و روبرو دیوار میکند. شاه هم یکی دو بار صدایش میزند. بعد کاشانی سرش را بلند میکند و میگوید، من چه خدماتی نسبت به شما انجام دادم و چه نیکیها در حق شما کردم و شما سزای عمل من را اینطوری دادید. این حکایتی است که من هم شنیده ام ولی از واقعیتش بطور کامل خبر ندارم. ناقل آن برای من آقای نصرت اله امینی بود.

بعد از اینکه دولت کودتا تصمصیم گرفت که مجلس هفده دیگر قابل گشایش نیست و شتاب داشتند بر طبق تعهداتی که به گردن گرفته اند هر چه زودتر قرارداد جدید نفت را با انگلیسها و امریکایی ها منعقد کنند در صد دبر آمدند که به سرعت مجلس دیگری را کاملاً موافق میل خودشان تشکیل و ترتیب بدهند، انتخاباتی کردند و بعضی از افراد جدید از قبیل درخشش و جزایری را هم توی این مجلس وارد کردند، البته همه ی

انتخابات بامداخله دولت بود، و مجلس جدید را تشکیل دادند. آقای دکتر علی امینی هم وزیر دارایی زاهدی و نماینده دولت ایران در مذاکره با شرکت نفت انگلیس و باشرکتهای نفت کنسرسیون بود و آن قرارداد معروف کنسرسیون را منعقد کرد. قرارداد مذکور بکلی مخالف و مناقض قانون ملی شدن نفت بود و آن را برای مدت طولانی دیگری بر ملت ایران تحمیل کردند که بطور تحقیق مسئولیت آن باشاه و زاهدی و امینی بود که هر سه در آن آلت دست و گناهکار بودند. عذر آنها فقط اینست که ما مجبور بودیم و چاره ای جز این نداشتیم ولی این عذر قابل قبول نیست. اگر یک حکومت ملی بر سر کار بود و اگر آنها واقعا مقامی و پایگاهی در میان ملت می داشتند می توانستند مقاومت کنند و نتایج بهتری از آنچه که بوسیله آن قرارداد گرفتند بدست بیاورند.

س - آقای دکتر من در رابطه با همین قرارداد یک سوال داشتم برای اینکه خیلی ها این قرارداد را با آن پیشنهادی که بانک جهانی به دکتر مصدق کرده بود مقایسه میکنند و میگویند که در آن موقع لااقل امکان این بود که چنین پیشنهادی را قبول بکنند اول اینکه یک مقداری توضیح بفرمائید راجع به آن پیشنهاد بانک جهانی و چرا دکتر مصدق آن را نپذیرفت. دوم کسانی که بپذیرفتن آن مخالف بودند چه کسانی بودند؟ من شنیدم یکی از کسانی که مانع از این شد که آنرا مصدق بپذیرد مهندس حسینی بود. اگر ممکن است در این مورد توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم در آن زمان انتخابات دوره ی هفده مجلس شورای ملی در جریان وزمانی بود که من رفته بودم کرمانشاه و مدت سه ماه من در آن شهر ماندم تا انتخابات تمام شد در آنجا استحضار پیدا کردم که از طرف بانک جهانی آمده اند و مذاکراتشان با دولت بر این اساس است که بانک جهانی موقتا اداره نفت جنوب ایران را در دست بگیرد و یک قسمتی از درآمدهای آن را بعنوان خسارت شرکت کنار بگذارد و بقیه را به یک ترتیبی به ایران بدهد. دکتر مصدق و نمایندگان نظرشان بر این بود که بانک جهانی قبول کند که این عمل را به نمایندگی از طرف دولت ایران میکند. بانک جهانی هم جوابش این بود که اساس اختلاف بر سر این است. از طرفی شرکت نفت میگوید این عمل ایران غیر قانونی بوده و خودش را صاحب این مؤسسه و دارای امتیاز نفت جنوب ایران میدانند و از طرف دیگر دولت ایران هم بموجب اختیارات قانونی که برای خودش قائل است اداره امور نفت را ملی اعلام کرده است. اگر ما قبول بکنیم که به نمایندگی از ایران اقدام میکنیم مثل اینست که بکلی حرف و ادعای شرکت

رارد کرده ایم . بنده هم اطلاع دارم کسی که بیش از همه در این باره اصرار داشته مهندس حسینی بوده که در این خصوص نظرورای اودر شخص دکتر مصدق خیلی مؤثر بود ولی آن مذاکرات تنها مذاکرات مربوط به نفت بود که بنده در آن شرکت نداشتم زیرا در آن مدت در تهران نبودم .

س - برای فعالیتهای انتخاباتی بود؟

ج - بله برای فعالیتهای انتخاباتی بود .

س - بنظر شما آنچه که شما اطلاع دارید آیا صحیح بود که آن رامی پذیرفتند، یا اینکه آنجوری که استدلال شد پذیرفتن آن مخالف با اصل ملی شدن صنعت نفت بود؟

ج - بنده خیال میکنم که آن جریان هم بهانه دیگری بود برای اینکه بیک کیفیتی ملی کردن صنعت نفت را خنثی کنند و مصدق چاره ای نداشت جز اینکه آن پیشنهاد را هم رد بکند . اینهم یکی از تدابیری بود که استعمارگران میخواستند از راه انحرافی و غیر مستقیم همان عمل شرکت را ادامه بدهند . بهر حال به آن موضوع من شخصا زیاد وارد نشدم و پیشنهادها را هم مطالعه نکردم و چیزهایی که دولت ایران در مقابل آنها عرضه کرده بودند دیدم وقتی که من از امر انتخابات فراغت پیدا کردم و به تهران برگشتم این مطلب بکلی پایان یافته بود .

س - خیلی متشکرم ، پس برگردیم به همین قرارداد امینی - پیچ .

ج - امینی این قرارداد را منعقد کرد و این قرارداد بکلی مخالف با روح بلکه با متن قانون و اصول ملی شدن نفت بود . بعضی از افراد نمایندگان همان مجلس در این مقام بودند که در برابر آن ایستادگی و مخالفت کنند . از آن جمله میدانم یکی از آنها دکتر جزایری بود و دیگری محمد درخشش بود . درخشش هم مانند مکی با مهندس حسینی ارتباط پیدا میکند مهندس حسینی اطلاعاتی در اختیار او میگذارد و به او میگوید که شما از این اطلاعات و اوراق بشرطی میتوانید استفاده کنید که تمام آنها را مورد استفاده قرار بدهید و بعضی از آنها را . درخشش شبه مخالفتی در مجلس نشان داد ولی با تأکید و دستوری که شاه به همه ی آنها صریحاً داده بود ، احدی از آنها جرات نکرد در مقام اعتراض و مخالفت با آن قرارداد ننگین برآید . تمام این جریان در زمانی بود که همه ی ما در اختفا و زندان بودیم و وقتی که قرارداد مذکور به تصویب مجلس فرمایشی رسید و خار جیها رضایت خاطر پیدا کردند . از طرفی سپید زاهدی میخواست از این وضع استفاده کند و موجبات بسط و ادامه ی قدرت خود را فراهم آورده و از طرف دیگر شاه او را در برابر خودش

خطری احساس میکرد و بنابراین در صدد برآمد که پایه اورا هم در نزد خارجیهایی که طرفدارش بودند و هم در داخل ارتش سست کند. کسی را که بتدریج در مقابل او علم کرده‌مان سپیدبختیار و دستگاه حکومت نظامی سپیدبختیار بود، موقعی که بنده در اوایل سال ۱۳۳۴ آزاد شدم و بمنزل آمدم در همان چند روزی که در زندان بودم از خود آن افسر هائیکه می‌آمدند و از من بازجویی میکردند و صورت استنطاق ترتیب میدادند می‌شنیدم که میگفتند ما ارتشیان باز اهدی ارتباط و میانه خوشی نداریم. از آنجا بنده فهمیدم که در دستگاه شکاف افتاده است.

س - آقای دکتر یادتان هست که افسران بازجویی شما چه کسانی بودند.

ج - يك سرهنك بود که اسم او را بخاطر ندارم خود او بمن خبر داد که آقای مهندس حسینی را هم به همان زندان آورده و در جای دیگری به او جاداده اند و منتظر هستند که من آزاد بشوم و او را به همان اتاقی که من بودم بیاورند.

در همین زمان بود که فدائیان اسلام هم تحت تعقیب قرار گرفتند و عده ای از آنها بر اثر سو قصدی که به حسین علا شد دستگیر و محاکمه و اعدام شدند بعضی از آنها را آنطوریکه شنیدم خود سپیدبختیار شخصا اعدام کرده بود. کشف سازمان توده در ارتش، محاکمه و اعدام کثیری از سران آنها هم در این زمان اتفاق افتاد.

س - آقای دکتر، آقای دکتر کیانوری بارها در یادداشتها و صحبتهايش گفته اند که در روزهای قبل از ۲۸ مرداد مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند و حتی به دکتر مصدق گفتند، ما افسرانی در حزب توده داریم که میتوانند از دولت ملی طرفداری و حمایت کنند ولی دکتر مصدق پذیرفت. آیا شما هیچ اطلاعی از این رابطه دکتر کیانوری با دکتر مصدق دارید؟

ج - نخیر، هیچ اطلاعی در این باره ندارم و دکتر مصدق هیچ چیز درباره این موضوع بمن نگفت ولی خبر دارم که يك نفر در داخل توطئه گران و کودتاچیان بود که با دکتر مصدق ارتباط داشت و شبانه در ساعاتی دیر وقت از تلفن مخصوص مصدق با او تلفنی مذاکره میکرد.

س - یعنی به مصدق اطلاع میداد.

ج - بله اطلاعاتی به مصدق میداد. بنده متحیر هستم که اگر آن شخص بر طبق دستور کودتاچیان عمل نمیکرد چطور مصدق نتوانست جای زاهدی را با عوامل شهربانی و عوامل ارتشی اش پیدا کند و او را دستگیر کند که آنها نتوانند به توطئه خودشان ادامه

بدهند.

س - آیا دولت دکتر مصدق هیچ اطلاعی از وجود سازمان نظامی حزب توده داشت ؟  
 - گمان نمیکنم . یاتا آنجایی که من میدانم مصدق اطلاعی از این موضوع نداشت . تا اینکه دامنه اختلاف شاه با زاهدی بالا گرفت . در بهار سال ۱۳۳۴ یعنی همان سالی که در اوائلش من آزاد شدم چند ماه بعد حکومت زاهدی سقوط کرد و آقای علی امینی هم که عاقد قرارداد و وزیر دارایی او بود بعنوان سفیر ایران به واشنگتن فرستاده شد . بعد از سقوط زاهدی حکومت دیکتاتوری فردی شاه علنی و آشکار شد .

بعد از زاهدی اگر درست خاطر من باشد و اشتباه نکنم برای مدت موقتی حسین علا نخست وزیر شد و بعد از او دکتر اقبال به نخست وزیری رسید و چندین سال نخست وزیر گوش بفرمان بود . در دوران نخست وزیری اقبال بود که جلوه گریها و ظاهر سازیهای شاه آغاز شد و دست به تشکیل دو حزب دروغی و ساختگی دولتی ملیون و مردم زد .

حزب اکثریت ملیون که باید اقبال اداره کننده و رهبرش باشد و حزب بظاهر اقلیت که با امیر اسدالله علم بود . روابط امریکا و دولت ایران در این موقع بسیار خوب بود با سرکار آمدن حکومت زاهدی بلافاصله قریب پنجاه میلیون دلار در اختیار او گذاشتند و در چند سال اول ، در همان دوسه سال اول مجموعه ی کمکهایی که دولت امریکا به ایران کرد قریب به پانصد میلیون دلار رسید که برای آن زمان وجه بسیار قابل توجهی بود .

س - اینجا که صحبت از وجه کمک امریکا فرمودید من بیا در مطالبات ایران از دولت شوروی افتادم . ما تقریباً بعد از جنگ بین الملل دوم دوبار ، دوبار ش رامن به تحقیق اطلاع دارم و تاریخشان را هم همین جا دارم ، از طرف مقامات دولت ایران از دولت شوروی تقاضا شده بود که آن طلب دولت ایران را بپردازند ولی آنها تقریباً بی اعتنائی به این درخواست دولت ایران کردند و زمان دکتر مصدق هم يك چنین تقاضایی شده بود که البته ندادند ولی بعد در زمان زاهدی دادند . ولی حزب توده در همین دوران اخیر جزوه ای منتشر کرده بود بقلم آقای جوانشیر و در آن جامدعی شده است که دولت شوروی میخواست که طلاها را بدولت مصدق تحویل دهد و مشغول مذاکره بود که در واقع کودتا انجام گرفت . من میخواستم ببینم اطلاعات شما در این مورد چیست ؟  
 ج - سؤال خوبی است . در مسئله ملی شدن نفت و موضعگیری دولت شوروی

نسبت به ایران . . . .

ج - در مسئله ملی شدن نفت دولت شوروی کمکی به ایران نکرد، حاضر برای خرید نفت از ایران نشد و حتی قاضی شوروی هم در دیوان لاهه بعنوان تمارض شرکت نکرد. مسلم بود بر ما که مذاکرات پس برده و ارتباطات دولت انگلیس و ساخت و پاخت آن دولت با روسیه طوری بوده که روسها در این مورد کمکی به ایران نکنند. نه تنها دولت شوروی بلکه دولتهای دیگر اقمار شوروی هم حاضر نشدند که برای خرید نفت ایران اقدام و از این جهت کمکی به رفع مشکلات ایران بکنند.

ما بر طبق همان قراردادی که شما اشاره کردید مبالغی طلا در روسیه داشتیم و این طلاها اگر در آن زمان در اختیار ما میگذاشتند بسیار کمک ب ما میکرد و اگر در این باره گفته اند که شوروی ها میخواستند بدهند یا مذاکراتی در جریان بود که بدهند تا آنجا که من اطلاع دارم دروغ است آنها کاملاً ملاحظه میکردند و حاضر به پرداخت طلاهای ایران نمی شدند تا زمانی که يك حکومت غیر ملی کودتایی و دیکتاتوری بر سر کار آمد آنوقت بود که آنها حاضر شدند این طلاها را به ایران بدهند. در تمام مدت تجربه سیاسی زندگی اینطور استنباط کرده ام که دولت شوروی با عوامل مرتجع ایران و با عوامل دیکتاتوری ایران سر مدار او سازش بیشتر دارد تا با عناصر ملی و سازمانهای ملی و حکومت ملی که مردم پشتیبانش باشند و خواهان استقرار دموکراسی و حکومت مردمی در ایران باشند، شورویها همیشه روی ترش نسبت به نهضت های ملی و سازمانهای ملی و آزادیخواه ما داشته اند. شاید استراتژی سیاسی اینها بر این است در کشورهایی که مورد نظر و سیاست آنهاست باید افراد، عناصر و یا جمعیت هایی را که مورد توجه ی ملت هستند آنها را بهتر تربیتی که ممکن باشد ملوک و متمم کنند و یا بقدر و ارزش جلوه بدهند تا توجه مردم از آنها برگردد و ولی با عناصری که مرتجع هستند و خیانتکار هستند و با دستگاههای دیکتاتوری که در میان مردم منفور هستند مدارا کنند زیرا آنها را در موقع لازم به آسانی میتوان کوبید بخصوص که این نوع حکومت های فاسد و دیکتاتوری غالباً وابسته به سیاستهای خارجی دیگری هستند و مدارا و سازگاری با آنها ممکن است جز بندوبست های تقسیم مناطق بین ابر قدرتها باشد. این بود که دولت شوروی بنا بر سازش محرمانه با انگلیسها نسبت به نهضت ملی ایران و حکومت دکتر مصدق خوش بین نبود و جمعیت های وابسته به آن مرتباً در مطبوعات خود و تظاهرات خود علیه نهضت ملی ایران شعار میدادند و کار شکنی

میکردند. تأخیر آنها در پرداخت وجوهی که دین قانونی آنها بود آن هم جزئی از آن ساخت و پرداخت آنها با سیاست خارجی بود. حاضر نشدن آنها و اقامه سیاسی آنها برای خرید نفت ایران آن هم جزئی از همان سیاست بود.

س - بعد از آنکه دولت زاهدی تحویل دادند.

ج - بله آنها را به دولت زاهدی تحویل دادند.

س - بله، امریکایی ها به دولت های ایران از آن بعد شروع به کمک هایی کردند. در همین زمان بود که در کشورهای عربی حرکتها و هیجاناتی پیش آمد. نهضت ناصری ظاهر شد، بعد از آن انقلاب عراق پیش آمد که شاه ایران را سخت نگران و متوحش کرد. محمدرضا شاه نسبت به نهضت های ملی و ناسیونالیسم عربی بکلی مخالف و بدبین بود و برعکس با کشورهای سلطنتی عربی که طرف توجه مردم هم نبودند مثل حکومت عربستان سعودی، سلطنت هاشمی عراق و پادشاهی اردن و پادشاه مراکش حسن رابطه و دوستی نزدیک داشت. مخصوصاً باناصر که در آن موقع محرک و باعث يك نهضت ناسیونالیسم عربی شده و جوششی در جوامع عربی بوجود آورده بود جدا سر مخالفت داشت و خطراتی را که احتمالاً از جانب آنها ممکن بود متوجه ایران و همچنین منافع کشورهای غربی بشود گوشزد میکرد و در مقام این بر میآمد که ایران را از لحاظ تسلیحات تقویت بکند.

امریکایی ها در ابتدا تا حدی مقاومت میکردند ولی فشار شاه و تحولاتی که در نواحی خلیج و در کشورهای عربی رخ میداد امریکایی ها را هم کم و بیش وادار کرد که به تقاضاهای شاه تسلیم بشوند و در باره فروش اسلحه و دادن کمک ها با او کنار بیایند.

در همین مواقع یعنی قبل از انقلاب عراق بود که اتحادیه پیمان بغداد صورت گرفت با شرکت دولتهای ترکیه، ایران، پاکستان و عراق - شما میتوانید حدس بزنید که عامل اصلی این اتحادیه و پشتیبان خارجی آن بیش از آنکه امریکایی ها باشند انگلیس ها بودند. انگلیس ها بودند که این پیمان را بوجود آوردند و تا آنجایی که من اطلاع دارم گویا امریکایی ها حتی به شاه نصیحت و راهنمایی میکردند که وارد این پیمان نشود ولی شاه با توصیه دولت انگلیس و راهنمایی و فشار آن دولت وارد این پیمان شد و به جمع آنها پیوست. در آن زمانه در امریکان نسبت به ایران بوسیله مطبوعات و بوسیله عناصر مختلف نظریات مختلفی ابراز شده است. روزنامه نیویورک تایمز، از جمله روزنامه هایی بود که همیشه علیه نهضت و ملیون ایران سم پاشی و برعکس از شاه جانبداری



میکرد. ولی در محافل دانشگاهی امریکایی‌ها افرادی مثل ریچارد کاتم به دفاع از مردم ایران و ملیون ایران برخاستند. کتاب اورا بنده خواندم که از کودتا، از دیکتاتوری، از استبداد شاه، از خرابی ایران، از فساد که در ایران رواج یافته و از نارضایتی که در میان مردم پیدا شده صحبت کرده است.

عبدالناصر در سال ۱۹۶۰ روابط سیاسی اش را با ایران قطع کرد. علت آن هم این بود که ایران محرمانه و مخفیانه با اسرائیل روابط داشت. از این زمان بوسیله ناصر و عناصر تندرو عرب تبلیغاتی علیه ایران شروع شد و پان عربیسم تبلیغاتی را شامل خلیج فارس و خوزستان ایران هم کرد بدین حد که احمقانه خلیج فارس را خلیج عربی و خوزستان را عربستان نامیدند. چنین تبلیغات جاهلانه پان عربیسم که باعث میشد ملت‌های مسلمان مشترک المنافع خاورمیانه اعم از عرب و ایرانی و ترک را نسبت به یکدیگر بدبین و حساس بکنند فرصت مناسبی به شاه ایران داد که موضع سیاسی خود را مستحکم تر و در انظار سیاست‌های خارجی موجه تر بکند. به خصوص از زمانی که در عراق هم انقلابی صورت گرفت و سلطنت هاشمی به آن وضع فجیع سرنگون شد و حکومت انقلابی عراق در مقام تصرف کویت برآمد. همه این عوامل باعث میشد که شاه بیش از پیش در مقام تقویت نیروی نظامی خود برآید و سیاست‌های خارجی هم به تقاضاهای او تسلیم بشوند.

اما در این مدت هفت سال که بر حکومت کودتا و رژیم دیکتاتوری گذشته بوده هیچگونه اقدام مؤثری در اصلاحات داخلی و توسعه اقتصادی و رفع بیعدالتی‌های اجتماعی صورت نگرفته بود. دیکتاتوری شخص شاه و مداخله‌ی روزافزون خانواده‌ی او در امور اداری و تجاری و زمینداری و غیره باعث شده بود که در افکار عمومی بجای آنکه تنه‌رئیس دولت وزراً و متصدیان فاسد امور را مسئول و منفور بدانند اعتراض و بدبینی و بدگویی بیشتر متوجه شخص شاه و خانواده‌ی سلطنتی بشود. با ظاهر سازی‌ها و اظهار نظرهای عوام فریبانه و تو خالی شاه درباره‌ی دموکراسی و انفصال قوای حکومت و تأسیس دو حزب مصنوعی دولتی اقلیت و اکثریت و تقسیم بی اساس کرسیهای مجلس بین آنها سردرگمی تازه‌ای برای متصدیان امور بوجود آمده بود. در اواخر حکومت دکتر اقبال که عمر مجلس نوزدهم به پایان رسیده و میبایستی انتخابات جدید صورت بگیرد افراد و عناصری که مصنوعاً در حزب اقلیت جاداده شده بودند انتظار داشتند که عواطف ملوکانه شامل آنها بشود و اکثریت حکومت را در دست

بگیرند. به این ترتیب خودشاه برحسب شیوه ی عادیش دردستگاه حکومتش شکاف و دودستگی بوجود آورده بود. ظهور این اختلافات و تناقضات و درماندگی دولت دردست زدن به اصلاحات و توسعه نارضائیهای عمومی و پیشآمد نزدیک انتخابات جدید ما را متوجه ساخت که باید از فرصت استفاده کنیم و از کنج اختفاً و بیحرکتی بیرون آییم و به نفع آزادی و استقلال مملکت فعالیت خود را از سر بگیریم .

س - ماکه میفرمائید منظور شما رهبران ملی است ؟

ج - یعنی رهبران ملی . در تمام این مدت هفت - هشت سال در واقع بعد از اینکه آن نهضت مقاومت ملی خنثی شد و اثری نکرد برای مادیگرامکان فعالیتی نبود، جز جلسات مهمانی بزرگ یا کوچک که گاهی بایکدیگر داشتیم . در اواخر زمان حکومت دکتر اقبال نارضایی های مردم بقدری تظاهر کرده بود که بتدریج امریکایی ها هم متوجه این مطلب شدند، متوجه توسعه فساد دردستگاه دولتی و فقر مردم ایران و نارضایی های عمومی شدند و اصلاحاتی میخواستند. از اواخر زمان دکتر اقبال بود که طرح بسیار ناقص و واقعاً صوری بنام طرح اصلاحات ارضی علنی شده. در آن موقع عوامل امریکایی که در ایران بودند با کمکهای بالنسبه وسیع مالی و تسلیحاتی که به ایران میکردند متوجه این نکته شده بودند که در ایران باید نسبت به طبقه محروم و مظلوم و کشاورزان اصلاحاتی اساسی بعمل بیاید و فشاری که از ناحیه آنها وارد میآمد دولت وقت و شاه را وادار کرده بود که در این موضوع دست به اقداماتی بزنند. طرح ظاهر فریب و تو خالی دکتر اقبال پاسخی به این فشارها بود.

در همین اواخر سپهبد بختیار هم بهوس هایی افتاده بود، شاید در حدود سال ۱۳۳۸ بود که اونیز میخواست به قدرت دستیابی پیدا کند و اختلافاتش باشاه و با حکومت بتدریج ظاهر میشد. او بوسیله سازمان امنیت نو بنیاد که در اختیار داشت برای خودش در ارتش قدرتی بوجود آورده و در مقام این بود که شاید از بعضی از عناصر جبهه ملی هم استفاده کند و وسیله ی عمده اش در این خط پسر عمویش دکتر بختیار بود. از جمله کارهایی که آنموقع، در همان اواخر حکومت دکتر اقبال صورت گرفت تشکیل کمیته ای بنام کمیته ی طرفداری از کشورهای افریقایی و آسیایی بود که دکتر بختیار در آن شرکت داشت .

س - دکتر شاهپور بختیار ؟

ج - بله ، و بنده راهم دعوت کردند و من هم چند مدتی در آن عضویت داشتم .

س - این کمیته را چه کسی تشکیل داده بود؟ اصلا این کمیته را چه کسی پیشنهاد کرده بود؟

ج - شخصی که این کمیته را میگرداند آقای دکتر اعتبار بود که زمانی هم وزیر شده و هوای زمامداری در سرداشت و يك عده افراد را هم جمع کرده بود که هیچ عمل مفید و مؤثری از آنها در كمك به مردم آسیایی و آفریقایی ساخته نبود؟

س - اسم كوچك آقای دکتر اعتبار یادتان نیست .

ج - نخیر اسم كوچكش یادم نیست .

س - سمت دولتی هم داشت ؟

ج - در آن تاریخ سمت دولتی نداشت ولی چندین بار وزیر شده و حتی داعیه ی نخست وزیری هم داشت .

س - شما اطلاع دارید که این کمیته در واقع فکر چه کسی بود و چه کسی از آن حمایت میکرد؟

ج - من احتمال کلی میدهم که پشت سر این کمیته سپیدبختیار قرار داشت و بهمین جهت هم بعد از یکی دو جلسه من دیگر پایه آن کمیته نگذاشتم و در جلسات آن شرکت نکردم و دوامی هم نیاورد . در همین مواقع بود که سپیدبختیار سفری به امریکا کرد و من متوجه بودم که او در پی توطئه و اقداماتی است و میخواهد وسائلی برای خودش فراهم بکند و یقین کردم که این مسافرت بختیار به امریکا تقریبا پایان کار او خواهد بود و همانطور هم شد .

س - اینطور که شایع است گویا ایشان در امریکا با بعضی از مقامات امریکایی صحبتی علیه شاه کرده و پیشنهاداتی کرده بود که مقاماتی این موضوع را به شاه اطلاع دادند .

ج - بله ، آنطور که معلوم است به امریکا آمده و پیشنهاد کرده بود که بایستی شاه را بردارند و رژیم دیگری بر سر کار بیاید و گویا امریکایی ها هم روی خوشی هم به او نشان نداده و این مطلب را هم به شاه اطلاع داده بودند که همان باعث پایان کار او شد .

س - شما در این مدت ، همزمان با این جریانات هیچ جلساتی بین خودتان یعنی رهبران جبهه ملی ، هیچ ملاقاتهایی داشتید . مذاکراتی داشتید؟

ج - ما تقریبا بطور مرتب ماهی يك جلسه مهمانی داشتیم که در این جلسه در حدود هفده یا هیجده نفر بعنوان نهار با هم جمع میشدیم .

س - آقای دکتر شاپور بختیار هم جزو این گروه بود؟

ج - دکتر شاپور بختیار هم بعضی اوقات بود.

س - شما هیچوقت از آقای دکتر شاپور بختیار در این زمان شنیدید که يك اظهار نظر مثبتی نسبت به تیمور بختیار کرده باشد؟

ج - بله دکتر شاپور بختیار با تیمور خیلی نزدیک بود، البته اگر سپید بختیار توطئه ای در نظر داشته و با شاپور در میان گذاشته بود او آنها را بمن نمی گفت ولی من می دانستم که بختیار سفارش کرده بود که بامن نزدیک و مرتبط باشد، در همان ایام قدرت سپید بختیار بخاطر دارم که روزی سرهنگی از سازمان امنیت به منزل من آمد.

س - اسم سرهنگ یادتان هست؟

ج - نخیر هیچ یادم نیست، بمن گفت، خواهشی از شما داریم که بخط خودتان يك سطر چیز بنویسید، بنده فهمیدم که باید چیزی در جریان باشد که این مطلب را بمن پیشنهاد می کنند، بنده يك سطر یاد و سطر شعر نوشتم از آن جمله ظاهر این شعر بود: مانگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم ----- جامه ی کس سیه و دلخ خود ازرق نکنیم  
س - شعر از حافظ است.

ج - بله شعر حافظ است، چند روز بعد همان افسر آمد و گفت، شما را باید بپریم خدمت سپید بختیار بنده قدری نگران شدم، مرا به دفتر خود بختیار برد، برعکس نگرانی دیدم که بختیار فوق العاده با ادب و احترام و خوشرویی جلو آمد، معلوم شد که نشریه ای یانامه ای بدست آنها افتاده بود که در آن علیه شاه ناسزا گفته شده و به شاه رسیده بود و گفته بودند که این خط بنده است و خواسته بودند در آن باب تحقیقی بکنند و با نمونه خط من تطبیق نمایند، در آنجا خود بختیار بمن گفت، اشتباهی بود که ما نسبت به شما کردیم و من خواستم امروز از شما در این موضوع عذرخواهی بکنم.

س - من متوجه نشدم، یعنی يك اعلامیه ای، يك شبنامه ای منتشر شده بود؟

ج - درست نمیدانم، يك شبنامه بوده و يايك نامه که به کسی نوشته شده و در آنجا نسبت به شاه نامزاکویی شده بود شاه هم گفته بود در این موضوع تحقیق کنید که این خط فلان کس هست یا نیست، در واقع منم نفهمیدم چه بود نامه بود، شبنامه بود، به کسی نوشته بود هیچ خبر ندارم، سپید بختیار از من عذرخواهی کرد و در خاتمه گفت فلانکس ماعقیده به شما داریم، مابه جبهه ملی...

س - همان موقع که مصدر کار بود؟

ج - همان موقعی که مصدر کار بود، گفت، ما عقیده ای به شما داریم از رفقای شما از جبهه ملی باید استفاده بشود، از همین زمان بود که آن کمیته ی آفریقا و آسیا هم تشکیل شده و پیدا بود که او می خواهد علاوه بر همه ی کارها و تشبثاتش یکنوع همکاری و ارتباط هم با جبهه ملی بوجود بیاورد، ارتباط بنده و ملاقات من با او فقط همان یک دفعه بود و دیگر هم مطلبی در این خصوص بیان نشد و شاپور هم که اغلب اوقات با من بود چیزی درباره ی او نمی گفت، البته نسبت به پسر عمویش خیلی دوستی داشت، در زمان حکومت دکتر مصدق که سپیدبختیار سرهنگ بود و او را فرمانده تیپ کرمانشاه کردند شاپور بختیار بمن تلفن کرد و او را به منزل من آورد که در آنجا اظهار سرسپردگی و خدمت به دستگاه دکتر مصدق بکنند و منم در خدمتش از او پشتیبانی بکنم، باین نیت به منزل من آمد و به کرمانشاه رفت ولی خود او یکی از افرادی شد که در توطئه کودتا با زاهدی همراهی و همکاری کرد و از افراد و عناصر کودتاچی بود.

س - قرار بود که اگر کودتا در تهران موفق نشد آنها از کرمانشاه بیایند و تهران را بگیرند؟  
ج - بله، برخلاف آنکه به منزل من آمد و آن تعهد و قول و قرار داد، در کرمانشاه آن کارها را کرد که دوستان من در کرمانشاه از جریان او خبردار شدند و آمدند بمن خبر دادند و منم موضوع را به دکتر مصدق گفتم.

س - بعد از اینکه تیمور بختیار با شاه یاغی شد و خیال با اصطلاح کارهایی را در سرداشت در آن زمان از روابط شاپور بختیار و سپید تیمور بختیار شما هیچ اطلاعی دارید؟  
ج - هیچ اطلاعی ندارم.

س - آن موقع شاپور بختیار کوششی نمی کرد که محبوبیتی برای سپیدبختیار در داخل جبهه ملی ایجاد کند؟

ج - هیچ، هنوز جبهه ملی در این زمان تشکیل نشده بود.

س - تشکیل نشده بود ولی جلساتی داشتید.

ج - جلسات بطور مهمانی خصوصی چند نفری، گاهی آن ناهار ماهی یکبار - در این باره وارد مذاکره و بحثی نمیشد، در واقع حقیقتش هم این بود که در جبهه ملی خوش بینی نسبت به سپیدبختیار وجود نداشت و هیچکس حاضر نمیشد به دام او بیفتد و

هیچکس حاضر نمیشد درباره ی رابطه ی باو پیشنهاد و یا اظهار نظری بکند.

س - ولی من این سؤال را از این نظر میکنم که در مه ۱۹۶۵ وقتی که من در نیویورک بودم یک آقای بنام جمشید بختیار که یکی از اقوام نزدیک بختیار بود کوشش زیادی داشت بنام جبهه ملی محبوبیتی برای تیمسار بختیار در میان عناصر ملی بوجود بیاورد. اطلاع دیگری هم دارم که آقای عباس عاقلی زاده مسئول تشکیلات جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران که رهبرش خلیل ملکی بود نامه ای از سپید تیمور بختیار دریافت کرده بود آن موقعی که او در عراق بود، برای داریوش فروهر، و آن نامه رابه داریوش فروهر رسانده بود که دستگاه سازمان امنیت اطلاع پیدا کرد و او رابه همین جرم دستگیر کرد. شما از آن نامه اطلاعی دارید؟

ج - نخیر هیچ اطلاعی ندارم و حالا از جنابعالی میشنوم. بنده فقط استنباطم این بود که سپید بختیار در آن موقع به این هوس و سودا افتاده و در داخل ارتش عناصری را با خودش همراه کرده و توجه براین داشته که بتواند از عناصر جبهه ملی استفاده کند ولی جبهه ملی هیچوقت چه در زمانی که او در ایران بود و چه بعد از آنکه از ایران خارج شد ارتباطی با او نداشت. در جریان فعالیت جبهه ملی دوم باز مسائلی راجع به این موضوع وجود دارد که من باید بعداً توضیحات مفصلی راجع به آن بدهم.

س - آقای دکتر بر میگردیم به زمان نخست وزیری دکتر مصدق و ورود شما به کابینه دکتر مصدق. اگر لطف بفرمایید و جریان آشنایی خودتان را با دکتر مصدق و اینکه چگونه دکتر مصدق شما رابه کابینه دعوت کرد برای ما توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم بنده دکتر مصدق را قبل از اینکه به اروپا برای تحصیلات بروم در دوره ی محصلی هم خدمتشان می رسیدم و می شناختم و ارتباط وارداتی به ایشان داشتم. در انتخابات آن دوره هم، که مادانش جو بودیم، در حدودی که امکان داشت کمک میکردیم و برای دکتر مصدق و حسین علا و امثال آنها که آن موقع و جاهت ملی داشتند خدمت میکردیم. موقعی هم که بنده میخواستم به اروپا بروم برای مشاوره خدمت ایشان رفتم و راجع به ترتیب تحصیل و ترتیب زندگی در اروپا راهنمایی از ایشان خواستم و ایشان به بنده تعلیمات و دستورات و راهنمایی هایی چه از جهت ترتیب درس خواندن و استفاده از کتابها و چه از جهت نظم زندگی شخصی و خوراک و غیره دادند. بنابراین ما با ایشان این ارتباط را از پیش داشتیم و او را بعنوان یک رهبر ملی از دوره

دانشجویی می شناختیم ، بعد از اینکه بنده از فرانسه برگشتم ایشان در آن زمان زندانی و تحت نظر بودند و دیگر مابا ایشان ملاقاتی نداشتیم تا زمانی که رضاشاه سقوط کرد ، وقتی رضاشاه سقوط کرد در جریان سالهای ۲۳ - ۱۳۲۲ بنده بطور مکرر خدمت ایشان می رسیدم تا اینکه در جریان انتخابات دوره چهاردهم مادیگر علناً جز کارگردانان ایشان شدیم ، بعد هم موقعی که ایشان در مجلس بودند و ما حزب میهن را تشکیل دادیم بطوریکه روزی توضیح دادم ایشان را به حزب میهن دعوت کردیم و در آنجا در حضور خودشان سخنرانی کردیم و مواردی پیش میامد که به دیدن ایشان میرفتم و با ایشان ملاقات میکردیم دکتر مصدق نظم مرتبی در زندگی اجتماعی داشت ، غیر ممکن بود کسی نامه ای به او بنویسد و او به نامه جواب ندهد ، غیر ممکن بود کسی به دیدن او برود و او به کیفیتی به باز دیدش نیاید ، بنده به خاطر دارم که حتی در دوران دانشجویی هم قبل از رفتن به فرنک ایشان به صورت باز دیده منزل من آمدند و در همین دوره ی بعد از رضاشاه هم که بنده مکرر خدمت ایشان می رسیدم ، ایشان چندین بار باز دید فرمودند و در بعضی از مجالس ختم که ما داشتیم شرکت می کردند ، بنابراین ارتباط و پیروی بنده نسبت به ایشان ارتباط و پیروی قدیم و ثابتی بود ، این بود که موقعی که ایشان به حکومت رسیدند بنده چون جزو همکاران قدیم و سابق و جز جبهه ملی ایشان بودم تقریباً یقین داشتم که بنده راه يك کیفیت در حکومت خودشان شرکت خواهند داد ،

س - با آشنایی نزدیکی که شما با دکتر مصدق داشتید وقتی دکتر مصدق می خواست وزیری برای کابینه انتخاب بکنند دنبال چه مشخصاتی در افرادی گشت ؟

ج - دکتر مصدق اول اشخاصی را می خواست که جزو عناصر بدنام و مشهور به ارتباط با خارجی ها نباشد و در بین مردم مشهور به وطن دوستی و آزادی خواهی و پاکدامنی باشند ، البته اینجا شما ممکنست يك سوال از من بکنید و من به آن سوال مقدر شما همین جا می توانم جواب بدهم ، که آیا واقعاً در کابینه اول مصدق هم همین کیفیت در همه ی وزرایش وجود داشت ؟ نخیر ، در کابینه اول مصدق خود او آشکارا به مامی گفت ، آقا ما باید از اینها برای پیشرفت کارمان استفاده کنیم ، يك عده ای از افراد را که جزو مبارزین و مجاهدین آزادیخواهی و وطن دوستی نبودند حتی شهرت خوبی هم نداشتند ، یا مشکوک و یا متهم بودند به اینکه ممکنست ارتباطی با خارجی ها داشته باشند و اگر در کابینه کرد و برعکس در کابینه های بعدش مصدق کوشش داشت از جوانان

س - دکتر مصدق چه استفاده ای می توانست از این آدمها بکند؟ مثلاً از آدمهایی مثل جواد بوشهری که وزیر راه بود و دیگران که در کابینه اولش بودند و خود شما هم میدانید که چندان هم آدمهای خوش نامی نبودند چه استفاده ای میتوانست بکند؟

ج - شاید تصور میکرد این کلمه ی شاید حرفی است که بنده میزنم نه نظر آشکاری که آقای دکتر مصدق گفته باشد، شاید تصور میکرد که این افراد میتوانند وسیله ی تأمینی باشند که مادر سیاست خارجی دشمنی با هیچ دولت و ملتی نداریم و نمی خواهیم با دشمنی با آنها در مقام ملی کردن نفت خود بر بیاییم بلکه میخواهیم از حقوق خودمان استفاده کنیم و در عین حال روابط دوستانه هم با حفظ استقلال خودمان با آنها داشته باشیم . بنده خیال میکنم نظر سیاسی ایشان همین بود . چون بنده این کلام را از ایشان شنیدم که در یک مورد گفت، آقا ما باید در این دوره از این جور اشخاص استفاده بکنیم .

س - آیا ممکن است این علت هم بود که دکتر مصدق واقعاً آمادگی برای نخست وزیری در آن موقعی که به او پیشنهاد شده بودند نداشت یعنی از قبل چنین چیزی را پیش بینی نمی کرد و برنامه ای برای اینکار نداشت که یک عده آدمهای هم آهنک راقبلاً در نظر گرفته باشد برای ورود به کابینه ؟

ج - این فرمایش شما هم درست است مسلماً انتخاب دکتر مصدق برای نخست وزیری و قبول نخست وزیری او بر حسب تصادف بود، فرصتی پیش آمد که مصدق بناگهان از آن استفاده کرد و شان از بار خدمت به وطن خالی نکرد ولی مقدماتی هم برای تهیه حکومت خودش بهیچوجه فراهم نکرده بود و جز یک عده از افرادی از ما که در خدمتشان بودیم افراد دیگری را در نظر نداشت و چند نفر دیگر هم که از عوامل اصلی نهضت بودند در مجلس گرفتار بودند و دکتر مصدق میخواست آنها در مجلس بمانند و در آنجا از وجودشان استفاده بشود و الا مصدق در آن موقع نسبت به مکی فوق العاده عقیده و حرف شنوی داشت ، نسبت به بقایی هم همینطور حق شناسی و احترام داشت . اگر موضوع استفاده از مقام و کالت و مبارزه او در آن کرسی نبود بقایی میخواست مصدق بهیچوجه مضایقه نمیکرد که او را در همان کابینه اولش وارد بکند و به همین ترتیب بود نسبت به دکتر شایگان و بعضی دیگر از نمایندگان جبهه ی ملی .

س - چه کسانی غیر از دکتر مصدق در انتخاب وزرای دکتر مصدق اعمال نفوذ میکردند؟

ج - بر حسب موارد اشخاص مختلف .



س - چه اشخاصی مثلاً؟

ج - مثلاً یکی از آنها گاهی خودبنده بودم ، گاهی دکتر شایگان بود . خیال میکنم یکی دیگر از آنها مکی و گاهی مهندس حسینی بود و همچنین بعضی از رفقای حزب ایران مابرای اشخاص فنی که مورد نیاز بودند اظهاری نظر میکردند .

س - ولی این اظهار نظر بیشتر جنبه ی مشورت داشت ؟

ج - فقط فقط مشورت . خود ایشان در مقام مشورت برمی آمدند و می پرسیدند ، مثلاً فرض کنید مهندس معظمی را آوردند که از رفقای مابود .

س - رفقای حزب ایران ؟

ج - بله . مثلاً جهانگیر حق شناس را آوردند و وزیر کردند که بسیار وزیر شایسته ای بود و یکی از رفقای مابود مهندس زیرک زاده را کفالت و معاونت وزارت خانه ای دادند که يك جوان بسیار آراسته مرتب و منظم و پاکدامنی بود . يك مقداری وجود همین اعضای حزب ایران موضوع حسادتی در بین سایر جمعیت ها و دوستان و رفقای دیگر مادر فراقسیون میشد و حال اینکه واقعاً اینطور نبود که مصدق آن افراد را بعنوان نماینده حزب ایران انتخاب بکنند و حتی در بسیاری از موارد هم دلخوریها و اعتراضات و ایراداتی نسبت به حزب ایران داشت . بنده بخاطر دارم در زمانی که وکیل مجلس بودم در خراسان در دوران حکومت دکتر مصدق عده ای از رفقای حزب ایران مارا زندانی یا تبعید کردند که من در مجلس پیشنهاد کردم آن قانونی را که به دولت و به وزارت کشور اجازه میدهد که افراد مزاحم و ناراحت را برای مدت موقتی تبعید کنند قانونی که اصولاً برخلاف دموکراسی و آزادی است لغو بکنند حتی به خود آقای دکتر مصدق هم عرض کردم که آقا مادر خدمت شما و طرفدار شما هستیم چرا استانداران و فرمانداران شما را اینقدر اذیت میکنند .

س - این قانون امنیت اجتماعی بود؟

ج - بله قانون امنیت اجتماعی . بنده پیشنهاد کردم که این قانون را لغو کنند ، کسی که در مقابل من بلند شد و دفاع از آن قانون و علیه بنده صحبت کرد شمس قنات آبادی بود .

س - این صحبت هست که بعضی هامی گویند که اصولاً نطفه ی سازمان امنیت در زمان دکتر مصدق بسته شد با تصویب همین قانون امنیت اجتماعی . نظر شما در این

مورد چیست ؟

ج - نخیر . بنده با چنین نظری بهیچوجه موافق نیستم . سازمان امنیت فکر خارجیه بود و بوسیله امریکایی ها و اسرائیلی ها و باک-مک و مشورت آنها بوجود آمد و هیچگونه ارتباطی با قانون امنیت اجتماعی نداشت، بعلاوه آن قانون امنیت اجتماعی هم قبل از حکومت دکتر مصدق تصویب شده بود .

س - خیلی متشکرم . من اسامی این وزرای کابینه اول دکتر مصدق را یک بیک برای شما میخوانم ، شما اگر لطف بفرمائید شرح حال مختصری راجع به هر کدام از اینها بگوئید و یک موقعیتی را توضیح بفرمائید که هر کدام از اینها یک نقشی در این موقعیت داشتند که در واقع بتواند معرف شخصیت فردی و کارآیی آنها بعنوان یک وزیر باشد . اولیش آقای علی هیئت وزیران است .

ج - آقای علی هیئت میدانی از پیر مردان دوران مشروطیت بود و او کسی بود که بنیادنگی از طرف آیت الله خراسانی از نجف به ایران برای تبلیغ در ایلات و عشایر و افراد نسبت به جانبداری از مشروطیت آمد و در مشروطیت نقشی داشت و بعد در دادگستری ایران مقام مهمی واجد بود و روی هم رفته شخص موجه محافظه کاری شناخته میشد . درباره ی اینکه آیا ارتباط با جایی داشته یا نداشته بنده اطلاعی ندارم و از این جهت نمی توانم در این خصوص مطلبی اظهار کنم که خدای نخواستہ تهمت ناروایی باشد .

س - شما با خصایص شخصی و قابلیت اداره ای امور بعنوان یک وزیر چیزی از او بخاطر ندارید ؟

ج - نخیر . یک مرد خیلی مدیر و اداری نبود، در میان خانواده اش خیلی محترم بود و آذربایجانیهان نسبت به او احترام داشتند ولی اینکه شخصیتی مبتکر و مدیر باشد بنده چنین چیزی از او ندیدم و در کابینه مصدق هم برجستگی شخصی نداشت .

س - آقای باقر کاظمی وزیر امور خارجه .

ج - باقر کاظمی یکی از بهترین ، پاکترین و منظم ترین و داناترین رجال سیاسی ایران بود . ایشان درست است که در زمان محمد رضا شاه مدتی سناتور بودند ولی آنچه را که بنده از ایشان سراغ دارم در وزارتش آدم بسیار منظم در اداره ی تشکیلاتی جمعیت هم فوق العاده منظم بود . مدتی هم کارهای جبهه ملی را او اداره میکرد . آدم بیغرض

و پاکدامن و درستکاری بود چه در وزارت آقای دکتر مصدق وجه در مبارزات جبهه ملی بنده جز صداقت و صفا چیزی از ایشان ندیدم . خاطرات بسیار خوب و نیک از ایشان دارم و واقعاً از دست رفتن اوضاع بزرگی برای ما بود .

س - ممکنست یکی دو تا از آن خاطراتتان را با حداقل یکی از آنها را بفرمائید که معرف شخصیت او بعنوان يك فرد در ضمن لیاقت او بعنوان يك وزیر بوده باشد .

ج - مرحوم کاظمی راهم بنده در وزارت دارایی اش قبل از دکتر مصدق میشناختم و دیده بودم و خود من هم زیر دست او بودم . هم در مدتی که در وزارت خارجه بود دیده بودم و در مدتی که او وزیر خارجه دکتر مصدق و با هم همکاری بودیم اعتماد و اعتقاد و خوش بینی زیادی نسبت به بنده داشت . مطلبی که درباره ی خاطره ی ایشان هست بعداً که راجع به تشکیلات جبهه ی ملی دوم و اختلافاتی که بین ما پیش آمد توضیحاتی میدهم که شاید بیشتر معرف ایشان باشد .

س - آقای سر لشکر فضل الله زاهدی وزیر کشور . چرا ایشان را آوردند توی کابینه ؟

ج - سر لشکر زاهدی در دوران مبارزه جبهه ی ملی و در موقع انتخابات دوره شانزدهم که رئیس کل شهربانی بود علی رغم رزم آرا و علیه رزم آرا که تمایلات دیگری داشت ، با ملیون همراهی کرد و مصدق به عنوان قدردانی از او او را وارد کابینه کرد .

س - اتهاماتی راجع به ایشان بود که در آن بلوای روز ۲۳ تیر که حزب توده بپا کرده بود بعنوان اعتراض به ورود هارمین به ایران آقای فضل الله زاهدی هم دستی در آن قضیه داشت . شما اطلاعی راجع به این موضوع دارید؟

ج - اطلاعی بنده در این مورد ندارم .

س - آقای سپهد نقدی وزیر جنگ .

ج - بنده ایشان را هیچ نمیشناختم .

س - محمد علی وارسته وزیر دارایی .

ج - محمد علی وارسته از مدیر کل های سابقه دار و منظم و خوشنام بود . با سمت وزیر دارایی ریاست هیئت نمایندگی ایران را در مذاکرات با هیئت خارجی که راجع به نفت به ایران آمده بود داشت ولی در آن مذاکرات بسیار محافظه کار و بی‌دست و بآب بود .

س - مذاکرات درباره ؟

## نهضت ملی کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق

- ج - همان هیئتی که با استوکس وهرمین راجع به نفت به ایران آمدند، در آن مذاکرات می دیدیم که او چقدر آدم بی دست وپا وبدون ابتکاری است .
- س - آقای جوادبوشهری وزیرراه .
- ج - آقای جوادبوشهری مردی فعال وهشیارومتحرک بودوخیلی آمدوشدهداشت ولی درمیان مردم متهم به ارتباطاتی بود .
- س - آقای دکترحسن ادهم وزیربهداری .
- ج - جزورجال قدیمی وازخانواده معروف دکترهای تهران بود .
- س - شما خاطره ای که معرف شخصیت ایشان بعنوان وزیر باشندندارید؟
- ج - اوخیلی کاردان وفعال نبود، دریکی ازدوره های انتخابات هم رئیس انجمن نظارت شد ولی نه مردمبارزی بودونه درمیان مردم بعنوان رجل ملی شناخته میشد .
- س - آقای یوسف مشار وزیر پست وتلگراف .
- ج - آقای مشار جزوجبهه ی ملی بودوباآقای دکترمصدق هم همراهی داشت ودرتحصن ومبارزات هم شرکت کردوبعدمیدانیدبرای دوره ی هفدهم بعنوان نامزدجبهه ی ملی ازتهران انتخاب شد . اوازاوّلین افرادی بود که علیه مصدق در گروه مخالفین ما قرارگرفت واوبودکه آن جمله ی معروف را درمجلس گفت ، این مجلس مرکب است از يك عده ای مجذوب یعنی ماوعده ای دیگرمرعوب .
- س - آقای ضیاً الملك فرمندوزیرکشاورزی .
- ج - بسیارمردشایسته وخوبی بود . از خانواده قره گوزلوی همدان درمدتی هم که بادکترمصدق بود با صفارفطار کرد . بنده ازایشان چیز فوق العاده درسیاست ودرعمل ندیدم ولی کاربردی هم ازایشان نشنیدم .
- س - آقای محمدابراهیم امیرتیمورکلایی وزیرکار ، چراآقای دکترمصدق ایشان راوزیرکارکردند؟
- ج - امیرتیموردرجریان مجالس گذشته دوسه بارصحبتها وسخنراتیهابنفع ملیون وعلیه دستگاه های حکومت کردکه درمیان مردم حسن تأثیرداشت . اوتمایلات ملی نشان میدادو بعدازمصدق هم درجبهه ی ملی ماشرکت کردوعضوجبهه ی ملی بود .
- س - جزوجبهه ی ملی دوم؟
- ج - بله درجبهه ی ملی دوم هم بود ، منتهی هرزمان که زمینه رابدمی دیدبه يك

## امیدها و ناامیدی‌ها

کیفیتی کنار می کشید. بهر حال در حقیقت این امید بود که بتواند جزو افراد ملی و مقاوم باشد.

س - ولی مسئله اینست که برای يك وزارتخانه بسیار مهم ، مثل وزارت کار، چرا آقای دکتر مصدق ایشان را انتخاب کرده بود؟

ج - آنروزها اول دکتر مصدق برنامه ای برای قانون کار و برای کارگروها داشت ، بعداً در کابینه دومی بود که به خدمات اجتماعی و امور مربوط به کارگران و کشاورزان پرداخت و برای آنها وزیراً جدیداً انتخاب کرد.

س - آقای شمس الدین امیرعلایی وزیر اقتصاد.

ج - شمس الدین امیرعلایی از اعضای مؤثر جبهه ملی همیشه بود و همیشه باقی ماند و در خدمت دکتر مصدق هم صفانشان داد و هیچوقت از ایشان جدا نشد. مردی بود که در خدمات مختلف اداریش هم با درستی عمل می کرد بطوریکه هیچ نقطه ضعفی از ایشان ندیدیم .

س - آیا شما هیچ باصطلاح موقعیتی را بخاطر می آورید که بتواند نمودار کردانی ایشان بعنوان وزیر اقتصاد باشد؟

ج - نخیر بنده چیزی بخاطر نمی آید ولی ایشان وزارتخانه های مختلف داشتند مانند وزارت کشاورزی، وزارت کشور و وزارت دادگستری .

س - این رامن فعلاً در اولین کابینه دارم می پرسم .

ج - نخیر خاطره فوق العاده ای از آن جهت ندارم .

س - به تغییر کابینه می رسم . این فعلاً مربوط به کابینه اول دکتر مصدق است .  
ج - نخیر .

س - آقای دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر .

ج - دکتر حسین فاطمی قبل از اینکه به اروپا برود و قبل از اینکه تحصیلاتی بکند و مجدداً به ایران برگردد فعالیت های سیاسی داشت . حتی چندگاهی ظاهراً با سیدضیالالدین هم ارتباط و همکاری داشت ولی از آغاز فعالیت جبهه ی ملی که روزنامه باختر امروز را بوجود آورد از همان روز اولی که شروع بکار کرد تا روزیکه حکومت مصدق ساقط کرد دید بنده این شهادت را میدهم که نه قداماً و نه قلماً و نه لفظاً هیچگونه خطایی و انحرافی از او ندیدم . مردی بود شجاع و بی باک و شاید همین بیباکی و گستاخی

**نہضت ملی کردن صنعت نفت و زمامداری مصدق**

و بددہنی اش باعث نابودی او شد زیرا کہ وزیرخارجہ بود با شاہ ہم ملاقات کردہ و در ملاقات با او گستاخی نشان دادہ بود، حتی بہ شاہ گفتہ بود کہ اگر شما نخواہید نخست وزیر بشوید مصدق نمیخواہد پادشاہ بشود، دکتر فاطمی بسیار مرد باارزشی بود، در جہت همکاریہای جیبہ ملی ہم با ما و با حزب دیگر جیبہ ملی با اینکہ عضو ہیچیک از آنہا نبود، ہیچوقت عملی کہ مخالف دوستی و وفا و صفا باشد از او دیدہ نشد، بندہ تا آن حدی کہ از او اطلاع دارم این بود، روانش شاد باد.

Reza.Golshah.Com

## زمامداری مصدق و تغییرات دولت او

ب - آقای دکتر مادر جلسه ی قبل راجع به کابینه دکتر مصدق صحبت می کردیم و صحبت راجع به کابینه اول اوتام کردیم ، من می خواهم از شما خواهش کنم که این صحبت را ادامه بدهید و توضیحی بفرمائید راجع به تغییراتی که در کابینه داده شد و تعویض بعضی از وزراء ، بنده اسامی آن وزراء را میخوانم شما لطف بفرمائید که چرا آن وزراء تعویض شدند و به چه دلیل این وزراء جدید انتخاب شدند و جای آنها را گرفتند ، اول زاهدی بود که از کابینه خارج شد و آقای امیرعلایی در ۱۳ مرداد ۱۳۳۰ گویا به وزارت کشور منصوب شد .

ج - آقای دکتر مصدق موقعی که زمام مملکت را در دست گرفت و قبول مسئولیت کرد رسماً اعلام داشت که دو برنامه بیشتر ندارد ، یکی برنامه اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و دیگر اصلاح قانون انتخابات ، و همین دلیل هم در کابینه اول مصدق حتی الامکان میل داشت از عوامل محافظه کار استفاده کند بصورتی که کابینه اش هم در انظار محافل داخلی و هم در محافل خارجی به صورت یک کابینه افراطی و ضد سلطنتی جلوه گر نشود . ولی بعداً ، بخصوص بعد از قیام ۳۰ تیر که تقاضای اختیارات فوق العاده کرد و برنامه هایی برای اصلاحات قائل شد اعتقاد پیدا کرد که باید از وزراء جوان و کاردان و خوشنام استفاده کند . بنابراین در صد دیر آمد که در حدود امکان از این نوع افراد بر سر کار بیاورد .

کابینه بعدیش تمام در روی این خط بودند از آن جمله بود ، آقای امیرعلایی ، او از افرادی بود که از اول با آقای دکتر مصدق وفاداری نشان داد و همیشه در کار و خدمت ایشان بود و در وزارت کشور هم همینطور و در وزارت دادگستری و خدمت سفارتش هم همین ترتیب . و قتی که وزیر دادگستری بود از طرف عوامل مربوط به کاشانی و فدائیان اسلام تحت تهدید قرار گرفت و فشارهایی بر دکتر مصدق وارد آمد که ناچار شد او را تغییر بدهد و بایک پست خارجی به مأموریت سفارتی بفرستد ولی

او هیچوقت از وفاداری نسبت به مصدق کوتاهی نکرد و از او برنگشت .  
 س - وزیر دارایی آقای وارسته عوض شد و آقای محمود نریمان جای ایشان را گرفتند .  
 ج - محمود نریمان از مامورین بسیار پاکدامن ، از افراد موجه و از وکلای ملت و از افراد خیلی شجاع و مبارز و بیباک بود و در کارها و خدمات اداریش در وزارت دارایی و در بانک کشاورزی و در همه ی خدمات دیگری که مثلاً در ریاست شهرداری تهران داشت پاکدامنی و درستکاری و استقامت و یکدندگی نشان میداد و در میان مردم هم خیلی موجه بود ، از این جهت دکتر مصدق به او توجه کرد و در تشکیلات جبهه ملی دوم هم که شروع کردیم مرحوم نریمان از رهبران مؤثر بود و متأسفانه در همان هنگام فوت کرد و فوت او ضایعه ی مصیبت باری برای ما بود و از طرف مردم احساسات عمیقی نسبت به او نشان داده شد و مجلس ختم و تشییع جنازه او در واقع بصورت یک تظاهر سیاسی بزرگ در تهران جلوه گر شد .

س - من شنیدم که ایشان در آن موقع در فقر و تنگدستی هم فوت کردند .

ج - بله اینطور هم بود و هیچ ثروتی نداشتند .

س - در کابینه ۴ مرداد ۱۳۳۱ آقای امیرعلایی از کابینه بیرون رفتند و آقای عبدالله لطفی وزیر دادگستری شد .

ج - لطفی از افراد قدیمی وزارت دادگستری و قبلاً هم شاید از دستار بندها و از آخوندها بوده و توی آن جماعت بارآمده بود ولی مردی رادیکال و پاکدامن و سخت وقوی و انعطاف ناپذیر در مقابل افراد نادرست و غیرتمند برای اصلاحات بود و واقعاً وقتی که دکتر مصدق ایشان را به وزارت دادگستری آورد و شروع به تصفیه وزارت دادگستری کرد افراد ناباب را که خوب می شناخت کنار گذاشت . تصفیه های او آنچنان درست بود که حتی بعد از حکومت دکتر مصدق که میخواستند افراد تصفیه شده ی آن دوره را دوباره به خدمت دعوت کنند جرأت نکردند که رانده شدگان لطفی را انکار بکنند و بر سر کار برگردانند . لطفی مردی صمیمی بود و هیچ علاقه نداشت که در آن سمت بماند . بخاطر دارم که دکتر مصدق چند بار بمن پیشنهاد کرد که وزارت دادگستری را قبول کنم که به یکی از آنها دیروز اشاره کردم ولی من حاضر برای قبول وزارت نشدم ، لطفی هم آن کار را فقط بنا بر اصرار دکتر مصدق قبول کرده در طبقه پائین عمارت دادگستری در اتاق کوچکی منزل گرفته بود و در همانجا کارهای خودش را انجام میداد .



س - آقای حسین نواب وزیر امور خارجه .

ج - بله آقای حسین نواب که سفیر مادر هلند بود، در زمان مراجعه ما به دیوان لاهه و کوششی که برای معرفی پروفیسور رولن کرد و اقداماتی که در آنموقع بعمل آورد خیلی مورد توجه دکتر مصدق واقع شد و ایشان رامدتی وزیر خارجه کرد.

س - آقای دکتر صدیقی وزیر کشور شد.

ج - دکتر صدیقی استاد دانشگاه است و استاد بسیار موجهی در میان دانشجویان و درین همکارانشان و مردی آزادیخواه و وطن دوست هستند. از خصوصیات دکتر صدیقی یکی این است که بکلی لائیک است یعنی تعصب در امور مذهبی و دینی ندارد. ولی بسیار آدم صحیح العمل و درستکاری است . وزارت کشورش را تا آنجایی که بنده اطلاع دارم بانهایت صداقت و صفانسبت به مصدق و بانهایت کردانی اداره کرد و بعد هم در جبهه ملی همیشه ثابت و استوار بود تا موقعی که جبهه ملی دوم بهم خورد . بعد از آنکه جبهه ملی دوم بهم خورد او دیگر در فعالیتهای سیاسی وارد نشد تا زمان انقلاب اخیر که جریان دیگری پیش میآید که بموقعش از آن صحبت خواهم کرد.

س - آقای دکتر حسینی از کابینه بیرون رفتند و آقای دکتر مهدی آذر بجای ایشان وزیر فرهنگ شدند.

ج - دکتر محمود حسینی بر سر جریان دبیرستان البرز و تغییر دادن دکتر مجتهدی که رئیس دبیرستان بود و جانبداری مکی از دکتر مجتهدی با دکتر مصدق اختلاف نظر پیدا کرد . ضمناً در مورد دکتر حسینی هم باید این نکته را اضافه کنم که تا حدی کج سلیقه و لجوج هم هستند، بنابراین وقتی که مجتهدی را تغییر داد بر تصمیمش لجاجت کرد و در میان دانش آموزان آشوبی بوجود آمد. در آن زمان بنده در کرمانشاه مشغول فعالیت انتخاباتی بودم سرانجام دکتر مصدق ناچار شد که او را از کابینه برکنار کند و دکتر آذر را بیاورد . وقتی دکتر آذر آمد و وزارت فرهنگ را در دست گرفت يك محیط صفایی در آنجا بوجود آورد، عده ای از فرهنگیان به کمال او و ادب او به درستی به کردانی و استقامتش عقیده داشتند و کارش را بانهایت خوبی اداره کرد . او یکی از بهترین وزرای فرهنگ ما بود، علاوه بر این دکتر آذر از همان روزهای اول در میان رفقای ملی و آزادیخواه و از دوستان بنده و دکتر شایگان بود بطوریکه در یکی دو روز پیش صحبت کردم اولین باری که ما حزب میهن را تشکیل دادیم آقای دکتر آذر از افراد تشکیل دهنده ی آن حزب بود و بانده همکاری داشت . بعداً هم در سازمان جبهه ملی با اینکه هیچگونه

داعیه خودخواهی نداشت همیشه بانظم و انضباط و با صداقت و وفاداری و شجاعت عمل کرد بطوریکه بنده هیچوقت انحرافی از این مرد بزرگوار ندیدم .  
 س - آقای بوشهری از کابینه بیرون رفتند و داود رجوی وزیر راه شدند .

ج - بله رجبی ، مهندس بود در بین مهندسين نيك نام بود و رفقای حزب ایران هم اورا می شناختند ولی بنده اورا نمی شناختم و نمیدانم واقعا چه کاری کرد و چه کاره بود و چه اقدامات مفید و یا غیر مفیدی کرد . ولی همینقدر می دانم که رفقای حزب ایران که غالب آنها مهندس بودند با او آشنایی داشتند . حالا چه کسی اورا به دکتر مصدق معرفی کرد و از چه مجرای وارد کابینه شد آن را درست نمیدانم .

س - آقای دکتر ملکی بعداً از کابینه بیرون رفتند و آقای دکتر صبار فرمانفرمایان وزیر بهداشت شدند .

ج - بله آقای دکتر محمد ملکی از همکاران فرزند مرحوم دکتر مصدق در بیمارستان نجمیه بود .

س - آقای دکتر غلامحسین مصدق ؟

ج - بله همکار ایشان بود و دکتر غلامحسین مصدق با او دوستی نزدیک داشت بنظر من احتمال کلی دارد که در ورود او به کابینه مصدق مؤثر بوده است . اما دکتر فرمانفرمایان در جریانات مبارزات سیاسی ملی مطلقاً نبود باینده آشنایی مختصری داشت ، اما از چه مجرای و به چه ترتیب وارد کابینه مصدق شد هیچ اطلاعی ندارم . میدانید که خانواده فرمانفرمایان با مصدق نسبت خانوادگی نزدیک دارند .

او هم یکی از افراد بود که در سیاست و در میان مردم شهرت بدی نداشت اما یک آدم ملی و وارد در مبارزات نبود در امور اداری و فنی هم نمیدانم آیا کاری توانست انجام دهد یا خیر .

س - آقای سیف اله معظمی وزیر پست و تلگراف .

ج - آقای سیف اله معظمی برادر دکتر معظمی از رفقای حزبی مادر حزب ایران بسیار آدم هوشیار ، زیرک ، خوش مشرب و نکته سنج و خوش حرف و در عین حال مدیر بود . بانسبتی که با دکتر معظمی و با حسن شهرتی که در میان مهندسين داشت به آقای دکتر مصدق معرفی شد و کارش را بانهایت خوبی انجام داد ، بعد از مصدق هم در تمام حیاتش خودش و خانواده اش و خانمش و فرزندانش همه جز وفدائیان و فداکارهای جبهه ملی بودند که اگر يك وقتی فرصتی شد در یکی از صحبتهايمان راجع به غیرتمندی که

خانم او بوجه های او در جریان انقلاب کردند صحبت خواهم کرد.  
 س - آقای دکتر علی امینی از کابینه بیرون رفتند و آقای دکتر علی اکبر اخوی وزیر اقتصاد ملی شدند.

ج - بله آقای دکتر علی امینی که سوابقشان را پیش از آن و بعد از آن خیلی داریم و باز هم صحبت خواهم کرد، ایشان رفتند و آقای دکتر علی اکبر اخوی آمدند. آقای دکتر علی اکبر اخوی در فرانسه تحصیل کرده و دکتر شده است و آدمی هست بیشتر اهل کسب و کار و تجارت و در این او آخر شرکت تجاری موفق داشت و نسبتاً هم به ثروتی رسیده بود خانواده اش از خانواده های روحانی و خودش مرد بسیار فعالی بود، در وزارت اقتصاد و بازرگانی هم تا آنجایی که بنده اطلاع دارم خیلی منظم و دقیق رفتار میکرد ولی بعد از سقوط کابینه مصدق در جریان فعالیتهای بعدی او دیگر با ما همراه همکار نبود و بطور خصوصی دوستی داشت ولی زیر بار مسئولیت فعالیت سیاسی نمی رفت و در یک امر اقتصادی و شرکت تجاری وارد شده بود که بیشتر به آن می پرداخت  
 س - آقای دکتر ابراهیم عالمی وزیر کار.

ج - دکتر عالمی هم از رفقای حزبی ما عضو حزب ایران و استاد دانشگاه بود. ایشان هم شاید از طریق دوستان ما و بنا بر شخصیتی که داشتند به آقای دکتر مصدق معرفی شدند و در وزارت کارشان با نهایت خوبی عمل کردند و بنظر همین دکتر عالمی بود که دکتر بختیار را به معاونت خودش برگزید.

س - من شنیدم که آقای عالمی یکی از، شاید بشود گفت تنها وزرای دکتر مصدق بود که در دادگاه دکتر مصدق قرص و محکم نایستاد.

ج - بله باینکه حرف خیلی ناسزایی نگفت ولی ضعف نشان داد و گفت ماهیچکاره بودیم کارها را دیگران انجام می دادند. منظورش ما مشاوران و نزدیکان دکتر مصدق و دکتر فاطمی بود که این البته نقطه ی ضعف برای او بود که بعداً مردم او را نبخشیدند گویانکه بنده این را برای او گناه بزرگی ندانستم.

س - آقای محمد حسین علی آبادی معاون نخست وزیر شدند.

ج - بله او بظاهر و شاید به معرفی آقای صالح معاون شد ولی کاری و فعالیتی و اثری نداشت. در هیئت نمایندگی دیوان لاهه هم بود ولی آنجا هم هیچ دخالتی و فعالیتی نداشت و بعد هم که کابینه مصدق ساقط شد هیچ بروی خودش نیآورد که جزو این جریان بوده و دیگر در هیچ فعالیت سیاسی وارد نشد و از استادان بسیار محافظه کار و دست

به عصای دانشکده حقوق بود تا موقعیکه بازنشسته شد.

س - آقای دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه شدند که قبلاً راجع به ایشان صحبت کردید. آقای ملک اسماعیلی معاون نخست وزیر شدند.

ج - دکتر ملک اسماعیلی هم از همان دکترهای تحصیل کرده فرانسه و جزو محصلین اعزامی مردی لطیفه گوی بدال و خوش صحبت بود و به کار اداریش هم خوب می رسید و معاون اداری دکتر مصدق بود. بعد هم که حکومت دکتر مصدق ساقط شد به عمل خرابی دست نزد و آلودگی پیدا نکرد ولی دیگر فعالیت سیاسی نداشت و در جریان مبارزات بعدی وارد نشد. با بنده ارتباط نزدیک داشت، دم از همکاری و همراهی میزد ولی مردمبارزی نبود.

س - آقای رجیبی وزیر مشاور، اسم کوچک آقای رجیبی چه بود؟

ج - الان یادم نیست.

س - و آقای حق شناس وزیر راه شدند در ۱۹ بهمن ۱۳۳۱.

ج - بله آقای مهندس جهانگیر حق شناس هم از افراد حزب ایران و تحصیل کرده آلمان بود. در جریان این مصاحبه از حزب ایران خیلی اسم بردیم و همین هم به مقدار زیادی باعث ناراحتی و حسادت بعضی از جمعیت ها و افراد و حتی در داخل فراکسیون پارلمانی ما هم شده بود و از نکاتی بود که به مصدق ایراد می گرفتند. در صورتیکه مصدق بعنوان حزب هیچکس را انتخاب نمی کرد و نظری به حزب نداشت و حتی از فعالیت های حزب ایران در شهرستانها هم ناراضی های فراوان داشت بطوریکه بخاطر دارم موقعی که کشاورز صدر را که از رفقای جبهه ملی بود استانداری گیلان کرد اولین حرفی که به او زد این بود که خداوند شمارا از شرح حزب ایران رهایی دهد و دچار شرآنها نشوید.

س - بله آن موقع اینجا و آنجا گفته میشد که حزب ایران حزب و زرا و حزب مدیر کل ها است.

ج - بله، حق شناس از رفقای حزبی ما و از رهبران جبهه ی ملی و یکی از بهترین و مدیرترین و منظم ترین و عاقل ترین افراد مبارز ایران بود در تشکیلات بعدی جبهه ملی هم همیشه شرکت داشت و همیشه از وجودش و راهنمایی هایش استفاده میشد و در کارش هم بانهایت درایت و فهمیدگی عمل می کرد مرحوم مصدق هم به او خیلی احترام و حرف شنوی داشت و یکی از عناصر بسیار خوب این دوران مابوده است.

س - آقای دکتر فرمانفرمایان از کابینه بیرون رفتند و بعد مجدداً آقای دکتر ملکعی به

وزارت بهداشتی منصوب شدند. ممکنست دلیلش را توضیح بفرمایید؟

ج - نمیدانم .

س - آقای طالقانی از کابینه بیرون رفتند و آقای عطایی کفالت وزارت کشاورزی را بعهده گرفتند.

ج - در مورد اینها هم از اینکه چه خصوصیتی در کارشان بود اطلاع زیادی ندارم .

س - آقای کاظمی از کابینه بیرون رفتند و آقای مبشر وزیر دارایی شدند.

ج - از اینهم بنده اطلاعی ندارم .

س - الان می خواهم يك مقدارى راجع به دکتر مصدق صحبت بکنیم بعنوان يك فرد، درباره خصوصیات فردی ایشان چه چیزی را شماییش از همه درباره دکتر مصدق بیاد می آورید بعنوان خصایص فردی او، نه بعنوان يك مرد سیاسی یا نخست وزیر، بعنوان يك انسان .

ج - بعنوان انسان يك مرد درستکار پا کدامن منظم بود. درستی در ارتباط با اشخاص ، در معاملات در خدمات سیاسی و اداری از صفات ثابت او بود. بنده بخاطر دارم در زمانی که معاون و کفیل اداره ی کل اوقاف بودم مرحوم دکتر مصدق موقوفه ی مادری داشتند بنام موقوفه بیمارستان نجمیه . به شما عرض کنم که در میان هزاران متولی که در ایران داشتیم و ما بودجه های موقوفات آنها و حسابهای سالیانه ی آنها را بررسی می کردیم ، هیچ موقوفه ای نظم و ترتیب و درستی موقوفه نجمیه را نداشت . کتابچه ی سالیانه حساب او منظم ترین و مرتب ترین کتابچه های حساب بود که خود او حتی از دریافت حق التولیه قانونی اش هم خودداری می کرد. میدانید که مصدق در دوران و کالتش حقوق نمی گرفت در دوران نخست وزیریش هم حقوق نمی گرفت و با درآمد شخصی اش زندگی می کرد. درستی اش و پا کدامنیش اش در امور اقتصادی و مالی از صفات برجسته اش بود و شاهدان محبوسیتی بود که بعنوان مالک درده احمدآباد در میان کشاورزان آنجا داشت که هنوز هم خاطره ی ویرا بعنوان مالک و ارباب گرامی میدارند.

دیگر آنکه مصدق مرد فوق العاده شجاع و يك دنده بود. موقعی که لازم میشد يك حرفی را بزند حرفش را میزد از هیچ چیز و هیچکس باک نداشت . نکته ای که درباره ی مصدق چه در خارج از ایران و چه در ایران مخالفان او گاهی به صورت تمسخر و گاهی به عنوان بیماری به آن اشاره می کردند حالت تشنج و حساسیتی بود که

گاهگاه به اودست می دادوگریه واشك ریزی می کرد. خیلی هاتصور می کنند که آن حالت ساختگی وباصطلاح صحنه سازی سیاسی ونمایشی بوده است. بنده باور نمی کنم، مصدق خیلی حساس بود. بخاطر دارم يك روزی که وزیر فرهنگ بودم برای امری که الان بخاطرم نیست یکساعت یادوساعت قبل از ساعت تشکیل جلسه ی هیئت وزرابه منزل آقای دکتر مصدق رفتم چون هیئت وزراهم همانجاتشکیل میشد. وقتی که وارد شدم آقای دکتر مصدق نبود. يك ربع ساعت بعد آمد، وقتی که آمد دیدم تمام بدنش میلرزد و غرق عرق است وحالت لرز دارد، در حالیکه تابستان بود. بمن گفت اجازه بدهید فعلاً بیافتم. ایشان را روی تخت خوابش خواباندم و چند تا پتو رویش انداختیم. وقتی که خواستم از اتاقش بیرون بروم و در را ببندم مرا صدازد و گفت شما بروید و بمانید، نه در آن اتاق یعنی از منزل ایشان بیرون نروم. بنده ماندم - شاید نیم ساعت یا سه ربع ساعت گذشت ومن با پرونده هایم مشغول بودم دیدم پیش خدمت آمد گفت آقا شمارا می خواهند. وقتی که داخل اتاق شدم دیدم لباسش را پوشیده نخیزی صورت و عرقش از بین رفته تکیدکی وفرورفتگی صورتش زایل شده به حالت عادی ومنظم آماده ی کار است. گفتم آقا این چه بود؟ خلاصه این بود که به دربار رفته وباشاه صحبتش شده بود. چه گفته وشنیده بود بنده نمیدانم. ولی میدانم که بر اثر همان بود که آن حالت به اودست داده بود. بعد خود او بمن گفت من احوال عجیبی دارم. گاهی شده است که در زمستان بقدری بدنم گرم میشود که نمیتوانم میان اتاق بخوابم وباید بیرون از اتاق به ایوان سقف داری بروم که بتوانم بخوابم. برعکس گاهی در تابستان دچار لرز میشوم که باید پتو مرا بپوشانند. این حرفی بود که خود مصدق بمن زد. بنابراین اینکه در احوال هیچانی وقتیکه از مظالم و خیانتها و سرسپردگیهای کارگردانان داخلی وتوطئه های پلید سیاست های خارجی سخن میراند و فقر و استیصال و اسارت مردم ایران را تشریح میکرد چنین کیفیاتی به او دست بدهد و از خود بیخود بشود هیچ غیر طبیعی نبود. مصدق بسیار وطن دوست بود اما برخلاف آنکه بعضی از روزنامه های خارجی وبعضی از انتشارات امریکایی گفته اند کزنوفوب یعنی دشمن خارجی نبود واعتقاد کامل داشت که ما باید با خارجی ها ارتباط و همکاری داشته باشیم در عین اینکه او عامل اصلی و اساسی درماندگی و بیچارگی و فساد ایران را مربوط به انگلیسها میدانست. او این عقیده را داشت و این فکر تنها منحصر به او نبود، در جامعه ایران

همه این عقیده را داشتند.

س - من می‌خواستم از شما تقاضا بکنم که درباره‌ی نقاط ضعف دکتر مصدق هم توضیحاتی بفرمائید.

ج - بنده خیال می‌کنم از نقاط قدرت ایشان یکی استقامتش بود، عقیده‌ای که داشت بر آن عقیده ثابت می‌ماند و تسلیم نمی‌شد و فریب دوستی و خویشاوندی مطلقاً نمی‌خورد. گاهی اگر لازم می‌شد خویشاوندان را هم زیر پا می‌گذاشت و از دوستان هم اگر لازم می‌شد صرف‌نظر می‌کرد. یکی دیگر از خصوصیات دکتر مصدق این بود که زیاده‌تشیلات حزبی عقیده نداشت و خود او هیچوقت قبول عضویت در تشکیلاتی نکرد و چنین عقیده داشت که تشکیلات وقتی بزرگ بشود فساد در آن وارد می‌شود و به همین جهت در عین اینکه از سازمانهای حزبی جبهه‌ی ملی و از پشتیبانی‌های آنها بهره‌مند می‌شد معذالک در حکومتش از آنها جانبداری و حمایت نمی‌کرد. او عقیده داشت که باید افکار عمومی بطور کلی و تقریباً می‌شود گفت بصورت غیرمتشکل و همیشه آماده و حاضر در صحنه از او پشتیبانی کند. این را بنده نقصی برای او میدانم. در مبارزات کنونی جهانی باید جمعیت‌ها متشکل بشوند، تعلیم پیدا کنند، تربیت پیدا کنند و انضباط داشته باشند و از اصول و عقاید و ایدئولوژی‌های حزب و دسته‌های مخالف مطلع باشند. یعنی امروزه دموکراسی واقعی بصورت دموکراسی انفرادی که هر فردی به تشخیص خودش در حق رأی شرکت بکند و رأی بدهد غیر عملی است و منتهی به آشوب و هرج و مرج می‌شود. مرحوم مصدق شاید بعلت اینکه مربوط به سنت‌های قدیمی و از خانواده‌های قدیمی بود زیاد علاقه‌ای به امور تشکیلاتی و حزبی نداشت. این را نیز باید اضافه کنم که با کمال تأسف تجربه‌های مردم ایران از احزاب تا آن زمان زیاد نوید بخش نبود.

س - آقای دکتر مصدق آیا خودشان یک موقعی عضو آن گروه آدمیت نبودند؟

ج - بنظر من یک مدت محدودی وارد بودند ولی بعد یکی از آن خارج شدند و دیگر هیچوقت وارد جریان حزبی نشدند، شاید در اوایل مشروطیت مرحوم دهخدا و اشخاص دیگر کوشش کرده بودند که او را به تشکیلات دموکراتها وارد بکنند ولی مصدق زیر بار نرفت و همیشه منفرد باقی ماند و تمایلات زیادی به گروه دموکراتهای ضد تشکیلاتی پیرو مرحوم سید محمد کمره‌ای داشت.

س - شما غیر از این جنبه سیاسی قضیه هیچ نقطه ضعف دیگری در شخص دکتر مصدق

بعنوان يك فرديك انسان سراغ نداريد؟

ج - خير نميبنم ، البته مصدق معصوم نبود و ماوشخص خودبنده در بعضی موارد با خود ايشان اختلاف نظر داشتيم .

س - می خواهم از شما خواهش بکنم که يك مقداری راجع به سبك زندگي مصدق صحبت بفرمائيد . شما که اينقدر در منزل ايشان رفت و آمد داشتيد آیا ايشان به تجملات تمایل داشتند یا زندگي ساده را بيشرمی پسنديدند؟

ج - در مطبوعات و روزنامه های خارجي بنده بسيار خواننده و ديده ام که مصدق راجز و ثروتمندان درجه اول معرفي کرده اند و حال اينکه او يك ثروتمند خيلي متوسط و عادي بود . مصدق غير از ده احمدآباد که البته نسبت به دهات ديگر ده بزرگي حساب ميشد و غير از دو خانه در خيابان کاخ ثروت ديگری نداشت و از درآمد آن ملک و اجاره ي خانه اش زندگي ميکرد .

زندگي مصدق بسيار منظم و فوق العاده ساده بود . غذای او خيلي ساده بود و شخصاً رژيم غذایی داشت غذایش ساده کم چربي ، کم شيريني و غالباً برنج ساده با ماست بود . ما مکرر در خانه ايشان غذا خورديم ، از جمله خصوصيات او اين بود که غذای افراد و کارمندان اداري که در خانه اش بودند حتی غذای پاسبانها را از خانه ي خودش تهيه ميکردند و به آنها ميدادند ، اثاثيه و لوازم زندگيش بسيار مرتب و منظم بود ولی هيچگونه زرق و برق و تجملی در ميان آنها ديده نميشد لباس ساده ميپوشيد ولی عقیده داشت که يك رهبر سياسي وقتی در ميان مردم ظاهر ميشود بايد منظم و آراسته باشد .

س - آقای دکتر مصدق جلسات هيئت وزيران را چگونه اداره ميکرد؟ خودش رياستش را بعهده ميگرفت ؟

ج - بله جلسات هيئت وزرا دريکي از اتاقهای خانه ايشان تشکيل ميشد و معمولاً خود ايشان جلسات را از اول تا آخر اداره ميکردند . اتفاقاً در جلوی آن اتاق ايوان بزرگي بود و روبروی آن ايوان عمارت بزرگ اصلي خودش بود که به سازمان اصل چهارامريکائيها اجاره داده بود و ماهی شايد چهار تا پنج هزار تومان از آن اجاره ميگرفت و خودش ميگفت ، من بيشر از اين محل زندگي خود را اداره ميکنم . يکروز ما ديديم که جلوی آن ايوان را که بالکن روبازي داشت و درست روبروی آن عمارت اصل چهار قرار داشت تيغه کلفت بلندی به بلندی سه يا چهار متر بالا آوردند و سقفی هم رويش نزدند . به آقای دکتر مصدق عرض کردم آقایان جيست ؟ گفت آقایان



از آنجا که ما را میزنند. خدا شاهد است این حرف مصدق در روزهای اول نخست وزیرش بود. گفت آقا جان از آنجا ما را میزنند. و اشاره به عمارت اصل چهار کرد. اتفاقاً در روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در روز کودتا از همان محل بود که تیراندازی به خانه ایشان میکردند. اوسوژن هاو پیش بینیهای عجیب داشت .

س - آیا هرگز شده بود که شاه در جلسه ی هیئت وزیران شرکت بکند؟

ج - نخیر. تازمانی که من بودم ندیدم که شاه آنجا شرکت بکند و زرا هم هیچوقت لباس رسمی مليله دوزی آن زمان برتن نداشتند و شاه هم در هیئت وزرا شرکت نمی کرد و ما هم به دربار نمی رفتیم . بعد هم تا آنجایی که من اطلاع دارم شاه شرکتی در هیئت وزرا نداشت فقط خود دکتر مصدق در اوایل گاه به گاه پیش ایشان میرفتند و در اواخر که تأمین جانی نداشت و مطمئن شده بود که سوؤقصدی درباره ی او هست به دربار هم نمی رفت .

س - آیا این جلسات هیئت بطور منظم تشکیل میشد؟

ج - تازمانی که بنده بودم مرتب تشکیل میشد.

س - رفتاری که آقای دکتر مصدق با وزیرای کابینه اش داشت چگونه بود و چقدر به آنها اختیارات میداد که شخصاً از جانب خودشان تصمیم گیری بکنند؟

ج - در کار وزارت خانه ها و زرا اختیارات تام داشتند و با مسئولیت خودشان کارهایشان را اداره میکردند. مگر اینکه يك موضوع مهمی پیش میآمد که مورد ایراد و اعتراض و شکایت واقع میشد آنوقت آقای مصدق رسیدگی و استفسار میکرد و بعد از آن یا . . . س - که تصمیم دست جمعی لابد گرفته بشود.

ج - یا خود ایشان دستور میدادند و وزرا را متقاعد می کردند و یا خود او به توضیح و زرا متقاعد میشد. هیچ وقت جریان به این صورت نبود که در مقابل وزرا اعمال دیکتاتوری بکند. بسیاری از مسائل هم آن زمان چه راجع به امور فرهنگ و چه راجع به اوقاف بود که بنده تصمیم میگرفتم و عمل میکردم و بعد به ایشان گزارش میدادم و ایشان نیز تأیید میکردند. یا گاهی بعضی نکته ها را خود ایشان به بنده گوشزد میکردند و من البته رعایت میکردم .

س - چه کسانی بیش از همه مورد اعتماد دکتر مصدق و با او نزدیک بودند و دکتر مصدق درباره ی امور با آنها مشورت می کرد؟

ج - در اوایل امر فردی که خیلی به دکتر مصدق نزدیک بود و مصدق او را مثل

فرزند خودش عزیزمیداشت حسین مکی بود. هیچکس مانند مکی به مصدق نزدیک نبود و برگشت او از مصدق عیناً مانند برگشت فرزند از پدرش بود و واقعاً هم ضربت روحی بزرگی بر مصدق وارد آورد. در دوره ی اخیر شخص دیگری که خیلی در مصدق اثر داشت حسین فاطمی بود. خوب ماها هم یعنی بنده ، دکتر عبدالله معظمی ، مهندس حسینی ، دکتر شایگان ، جهانگیر حق شناس و مهندس رضوی و دیگران به سهم خود مؤثر و جز مؤثرین مشاورین او بودیم ولی نه اینکه صد در صد حرف شنوی از ما داشته باشد. در مسائل مربوط به نفت بخصوص همیشه ما را احضار می کرد و ما آنجایی نشستیم و پیشنهادی یا نامه ای که آمده بود مطالعه و بحث می کردیم ، جوانی که باید داده بشود تهیه می کردیم و یا گاهی درباره ی مشکلات دربار و مجلس با ما مشاوره می کرد. گاهی که هندرسن سفیر امریکا با او مذاکره می کرد و ما در اتاق دیگر مشغول مشاوره بودیم - يك بار یاد و بار نیز ما را با او روبرو کرد. بخاطر دارم که يك بار هندرسن به ما گفت فرصت دارد از دست شما خارج می شود. مصدق البته سؤ ظن هم به اشخاص داشت ولی تا موقعی که این سؤ ظن در نظرش به ثبوت نرسیده بود از صداقت نسبت به افرادی که با او کار می کردند مضایقه نداشت .

س - راجع به حسین مکی که گفتید من یادم هست وقتی که حسین مکی از آمریکا برگشته بود خلیل ملکی در همان کلوب حزبشان يك جلسه ای تشکیل داد برای ایشان که در آنجا صحبت بکنند و در مقابل حضار از ایشان تقاضا کرد که با دکتر مصدق مخالفت نکنند و به او گفت ، صلاح شما نیست که با این پدر پیر ملت مخالفت بکنید . من یادم هست که در همان جلسه خلیل ملکی پشت بلندگو گریه کرد و این را من در تأیید این صحبت شما دارم عرض می کنم که فرمودید حسین مکی چقدر به دکتر مصدق نزدیک بود. آیا وزیرای دکتر مصدق هیچ نوع شرفیابی خصوصی با شاه داشتند که از شاه دستوراتی بگیرند؟ مثلاً وزیر جنگ یا امور خارجه یا وزیر کشور و یا حتی رئیس ستاد ارتش اینها بطور خصوصی هم شرفیاب میشدند و دستوراتی از شاه می گرفتند؟

ج - در مدتی که بنده وزیر بودم بخاطر ندارم که پیش شاه رفته باشم به خاطر ندارم که وزیرای دیگر رفته یا نرفته باشند. ولی بعید نمی دانم که وزرای مانند وزیر جنگ و وزیر خارجه با اطلاع دکتر مصدق گاهی پیش شاه رفته باشند اما اطلاعات دقیقی در این خصوص ندارم . معمولاً وزرا با شاه ارتباط شخصی نداشتند و ارتباط دولت با شاه

بوسیله مصدق بود، ولی بعدا که بنده وزارت نداشتم و وکیل مجلس بودم يك روز که روز سلام بود بخاطر دارم که ما برای سلام در صف و کلاً ایستاده بودیم و بنده هم تازه از لاهه برگشته بودم وقتی که شاه جلوی صف ما آمدن گاهی بمن کرد و گفت ، مارا فراموش کردید؟ مدتی هست شمارائی بینم . و من بعد از آن به دیدن شاه رفتم . در دوره ی و کالتم یکبار یادوبار شاه را دیدم و بیش از پیش از دیدار خودم با ایشان مأیوس می شدم . برای اینکه احساس میکردم که شاه آن خوشرویی و آن حالت صفا و صداقت پیشین یعنی در اوایل جنک بین الملل را ندارد و خودداری میکند از اینکه خودش را جلوی من باز کند و همینطور مضمون است که من باطن دلم را برای او باز نمی کنم بنابراین با مسائل کوچک و انحرافی وقت میگذرانید، مثلا وقتی به دیدن او رفته بودم به ناگهان گفت ، برای جنگلها چه فکری کرده اید؟ خوب این يك سوال انحرافی بود که با کار من و درگیریهای سیاسی روز هیچ ارتباطی نداشت . من آنجا به شاه محترما تذکر دادم راجع به استقامتی که در این نهصت و در این امر ملی شدن نفت و ادامه کار نهصت ملی لازم است داشته باشیم و گفتم افراد ضعیف و مرموز و وابسته ای وجود دارند که ایجاد ضعف و نگرانی و تفرقه می کنند اعلیحضرت باید مراقب این دسیسه ها باشند، شاه از حرفهای من ناراحت شد، بعضی از وکلای دیگر مجلس بخصوص آنهایی که جزو مخالفین مصدق بودند محرمانه حتماً با شاه ارتباط داشتند.

س - نظر دکتر مصدق درباره ی مجلس بعنوان يك نهاد در مملکت چه بود؟ چه نظری نسبت به مجلس داشت ؟

ج - شما میدانید که مصدق همیشه می گفت ، هر بلایی که بر سر این مملکت آمده - این را چندین بار گفت - در مواقعی بوده که مجلس وجود نداشت ، او از تعطیل مجلس و از نبودن مجلس فوق العاده نگران بود، ولی از مجلس هفدهم که ما بودیم با اینکه اکثریت داشت ولی بعلت کارشکنی و صف آرائی که مخالفین می کردند و تحریکاتی که شاه درین آنها میکرد روحیه ی فوق العاده عصبی پیدا کرده بود چون یکبار در ابتدای تشکیل آن مجلس اکثریت مخالفی علیه او بوجود آمده و به قوام السطنه رأی تمایل داده بودند او همیشه نظرش این بود اکثریتی که ما الان داریم اکثریت واقعی و ثابت نیست و عده ای از افراد این اکثریت در باطن با حکومت او مخالفت دارند و در موقع خودش مخالفت خودشان را بروز خواهند داد، بنابراین با وجود عقیده ی ثابتی که داشت که باید مجلس برای اداره ی امور مملکت باشد و هر پیش آمد بدی که شده در مواقعی بوده

که مجلس وجود نداشته و با اینکه معتقد بود حتی يك مجلس بدیعنی مجلسی که به آن صورت متنفذین محلی انتخاب بشود باز از نبودن مجلس بهتر است . با همه ی اینها که اساس فکرش بود وضع مجلس هفدهم و جریاناتی که پیش آمد او را مجبور کرد که بارفراندمی آن مجلس را تعطیل بکند ولی این رفتارندم بهیچوجه به این معنا نبود که اومی خواست بدون مجلس حکومت بکند . بنده بخاطر دارم وقتی که رفتارندم صورت گرفت در حضور آقای دکتر مصدق صحبت شد که به شاه بنویسند که رأی مردم را درباره ی انحلال مجلس بوسیله ی فرمانی تأیید بکنند . بنده در آنجا به آقای دکتر مصدق عرض کردم که احتیاج به چنین فرمانی نیست گفت ، چکار میکنیم ؟ گفتم شما مرقوم بدارید در این موقع که ملت رای خودش را اظهار داشته و بنا بر آرا مردم مجلس منحل شده مستدعی است بر طبق قانون اساسی فرمان انتخاب جدید را صادر بفرمایید . وقتی که ایشان این فرمان را بدهند تأیید انحلال مجلس است . ایشان فوراً حرف بنده را تصدیق کردند و نامه بهمین صورت به شاه نوشته شد . مصدق گفت ، آقا ببینید مشورت همیشه مفید است . و شاه جوابی به مصدق نداد .

س - آیا این روابط و مسائل و مشکلات بین قوه ی مجریه و قوه ی مقننه که مجلس شورای ملی باشد هرگز در هیئت دولت مورد بحث قرار می گرفت ؟

ج - شما میدانید که در کابینه اول دکتر مصدق آنهایی که کارشکنی در کار قوه ی مجریه یعنی دولت می کردند افرادی مانند جمال امامی بودند که البته کارشکنی های آنها در هیئت دولت مورد بحث قرار می گرفت . به علاوه در برابر توطئه های آنها نمایندگانمانند مکی و دکتر بقایی و دکتر شایگان و غیره داشتیم که از عهده ی آنها بخوبی بر می آمدند و در موارد لازم مورد مشاوره ی دکتر مصدق قرار می گرفتند .

در دوره های بعدی هم که بنده وکیل مجلس بودم با وجود این همیشه در جریان مشاورات دکتر مصدق و روابط او با مجلس قرار داشتم و همچنین رفقای دیگر مانند دکتر معظمی که نایب رئیس مجلس بود و دکتر شایگان ، مهندس رضوی ، محمود نریمان ، مهندس حسینی و غیره همواره در جریان مذاکرات و مشاورات بودند . دکتر مصدق بعلاوه روگردان نبود که با افراد دیگری از نمایندگان مجلس که جزو فراکسیون مان بودند و حتی با وی مخالفت داشتند ارتباط پیدا کند .

س - آقای دکتر سنجابی اگر بخواهید بطور کلی قضاوت بکنید آیا مجالسی که بعد از جنگ بین المللی دوم در ایران تشکیل شدند نقشی در واقع در تنظیم و تصویب قوانین داشتند یا نه

بحثهایی که در مجلس در این رابطه میشد فقط يك چیز نمایشی برای خوش آمد مردم بود؟ اگر لطف بفرمایید يك چند تا مثال در این زمینه برای ما بگویید. نمیدانم کاملاً منظورم را روشن کردم؟

ج - نخیر کاملاً منظور را نفهمیدم .

س - من میخواهم بفهمم که آیا در واقع مجلس در این دوره بعنوان يك نهاد مشروطیت وظیفه اش را انجام میداد؟

ج - از چه دوره ای؟

س - بعد از جنگ بین المللی یعنی از بعد از پایان دیکتاتوری رضاشاه ، بعد از دوران دیکتاتوری بیست ساله وقتی که مجالسی بوجود آمدند مثلاً بگویم از سال ۱۳۲۰ بعد مجالسی که بودند آیا این مجالس واقعاً نقششان را در تعیین و تنظیم و تصویب قوانین اجرایی کردند یا نه بحثهایی که در این رابطه در مجلس میشد فقط برای خوش آمد مردم و يك جریان نمایشی بود؟

ج - عرض کنم شما که تاریخ ایران را میدانید، پارلمانهایی که انتخاب میشدند متأسفانه نمایندگان واقعی مردم نبودند و غالباً از متنفذین محلی با صوابدید دولت و با مداخلات دولت مرکزی و مداخلات فرمانداران و مأمورین ارتش و شهربانی محل و با تحت نفوذ قرار دادن مالکان و زمینداران و با آرا ساختگی انتخاب میشدند و کلاً نمایندگان مردم نبودند بلکه برگزیدگان دولت بودند. حتی بعد از شهریور بیست هم مثلاً در دوره ی سیزدهم و کلاً همانهایی بودند که رضاشاه انتخاب کرده بود. در دوره ی چهاردهم نیز نمایندگان شهرستانها غالباً به همان صورت غیر واقعی سابق انتخاب شدند با این تفاوت که در این دوره ایران تحت اشغال نیروهای انگلیسی و روسی بود و آنها در برگزیدن نمایندگان دخالت داشتند چنانکه چندین نفر از توده ای ها در مناطق تحت اشغال روسها انتخاب شدند و باز با این تفاوت که انتخابات شهر تهران بالنسبه آزاد بود و جمعی از میلیون مانند دکتر مصدق و مهندس فریور و غیره انتخاب شدند.

و دیگر اینکه دولت در زمان رضاشاه و بعد از آن قبول نداشت که احزاب سیاسی در مملکت بوجود بیاید و احزاب در امور پارلمانی و انتخاباتی فعالیت بکنند بطوریکه نمایندگان پارلمان دارای عقاید و مسالک سیاسی و اجتماعی و پیرو انضباط های حزبی باشند. طبیعی است وقتی که انتخابات به این ترتیب صورت بگیرد مشروطیت و حکومت ملی و دموکراسی به معنای واقعی وجود ندارد. با همه ی اینها از دوره ی

سیزدهم که قدرت رضاشاه زایل شد نمایندگان هرچند بهمان طریق انتخاب شده بودند عده ای از آنها مثلاً تا آنجایی که به خاطر دارم امیر تیمور کلالی و محمد رضا تهرانی کم و بیش تمایلات مردم را منعکس می کردند ولی تأثیر هم نبودند. در مجلس چهاردهم نیز اقلیت به رهبری دکتر مصدق در بسیاری از موارد مانع دسیسه های سیاست های خارجی و کارگزارانهای آن شد و اقلیت مجلس پانزدهم توانست در برابر قرارداد خائنه گس گلشائیان مقاومت کند. اینها نمونه های همان مجالس بد بودند که بقول دکتر مصدق بودنشان باز بهتر از نبودن مجلس است. از این جهات بر رژیم پارلمانی و مشروطیت ایران اعتراض وارد نبود، به عمل و اجرای آن که در دست حکومت های دیکتاتوری بود و پارلمانهای ناشایسته ای بوجود می آوردند اعتراض وارد بود.

س - شما خودتان که وزیر بودید آیا احساس می کردید که در مقابل مجلس شورای ملی می بایستی حساب پس بدهید و پاسخ گویه مجلس باشید؟

ج - در همان مجلس شانزدهم که بنده وزیر شدم با آنکه قاطبه نمایندگان شهرستانهای آن به همان کیفیات غیر قانونی انتخاب شده بودند باز بنده به مقام مجلس احترام می گذاشتم و هرگاه از طرف نمایندگان اشکالی میشد به اشکالات آنها جواب میدادم. مخصوصاً به خاطر دارم که وقتی توطئه ای در مجلس سنا چیده بودند برای اینکه دانشگاههای شهرستانها را تعطیل کنند و آقای دکتر صدیق اعلم را هم نامزد اینکار کرده بودند که بگویند ما وسائل برای ایجاد دانشگاه و شرایط لازم برای آن حتی در تهران هم بحد کافی نداریم و بنابراین دانشگاههای شهرستانها باید تعطیل بشود. بنده ضمن سخنرانی تندی به او جواب دادم و گفتم این دولت محال است حاضر شود که یکی از دانشگاههای شهرستانها را تعطیل بکند و من به جناب عالی وعده میدهم که دولت در نظر دارد علاوه بر جاهایی که اکنون دانشگاه دارد در مراکز دیگری هم اقدام به تأسیس دانشگاه بکند و مجلس هم با اکثریت تمام با نظر من موافقت کرد. بخوبی بیاد دارم یکی از نمایندگان که برخاست و در تأیید بیانات من صحبت کرد تدین وزیر اسبق فرهنگ بود. دکتر مصدق مخصوصاً اصرار داشت که وزیرای کابینه اش نسبت به مقام مجلس و نمایندگان با احترام رفتار کنند. باز بخاطر دارم که یکی از وزیرای کابینه اول مصدق یعنی آقای مشا ریکروز در مجلس به فرامرز نماینده ی مجلس توهین کرد و در باره ی او کلمه ی شانتاز بکار برد که موجب آشفته گی مجلس گردید. وقتی که گزارش این جریان به اطلاع دکتر مصدق رسید ناراحت شد و به وزیر کابینه اش سخت

پرخاش کرد و از فرامرز می‌معذرت خواست . بهمین جهت کارگردانان و به اصطلاح متولیان آنوقت مجلس که امثال دکتر طاهری و ملک مدنی بودند، برحسب ظاهر به حکومت مصدق که مورد تأیید ملت بود حرمت می‌گذاشتند. مصدق هیچوقت بی‌اعتنایی به مجلس نمی‌کرد. وقتی که جمال امامی مصدق را مورد اعتراض قرار می‌داد و توهین می‌کرد دکتر مصدق به مجلس می‌آمد و در حدود یک ساعت ، یاد و ساعت بادلایل و استدلال و استقامت صحبت می‌کرد. منظور اینست که مصدق بی‌اعتنابه مجلس و رأی مجلس نبود.

س - وقتی که شما وزیر بودید عکس العمل شما نسبت به مطالبی که مطبوعات درباره ی شخص شما و درباره وزارتخانه ی شما منتشر می‌کردند چه بود؟

ج - در وزارت من مطبوعاتی که بامن سر لطف نداشتند بعضی از روزنامه های مربوط به حزب توده بودند و روزنامه ای که آقای درخشش در آنموقع منتشر می‌کرد. س - مهرگان ؟

ج - بلی مهرگان بود. سالی بعد حق شاهد است که خود همین آقای درخشش آمد و از من معذرت خواست و گفت ، مرا فریب دادند و وادار کردند که آنها را بنویسم و دکتر بقایی عامل این کار بود. آن زمان بحیوچه ی نفوذ و محبوبیت بقایی بود میدانید که در آن زمان دکتر بقایی و مرحوم خلیل ملکی باهم در یک حزب بودند، من همانموقع به حزب زحمتکشان آمدم و یک سخنرانی کردم که خلیل ملکی در آنجا بمن احترام بسیار گذاشت ، باینکه موقعی که او در حزب توده بود، با او برخوردی پیدا کرده بودم یعنی در همان دوره ی چهاردهم مجلس که من رئیس دانشکده حقوق بودم مرحوم خلیل ملکی سفری به انگلیس کرد و در آنموقع حزب توده در میان جوانان دانشگاهی طرفدار زیاد داشت و یک عده ای از جوانان دانشکده حقوق از ایشان دعوت کردند که در دانشکده برای آنها سخنرانی کند. من پذیرفتم و سالن را در اختیار آنها گذاشتم و خودم هم در پای سخنرانی او شرکت کردم . او راجع به دموکراسی شرق و دموکراسی غرب سخنرانی کرد. در ضمن صحبت ها اونکته سنجیهایش دانشجویان به هیجان می‌آوردند و برایش دست میزدند. چون من استادان دیگر ساکت نشسته بودیم یکمرتبه به من اشاره و اعتراض کرد، شما چرا دست نمی‌زنید؟ این صف اول چرا دست نمی‌زنند؟ صف ها از هم جداست . ولی در حزب زحمتکشان و بعد در نیروی سوم او همواره نسبت به من دوستی و همراهی داشت

و هرگز بر خورد نامناسبی بایکدیگر پیدا نکردیم .

س - آقای ملکی همیشه به شما خیلی علاقه مند بودند، من این را دقیقاً بخاطر دارم . بطور کلی نظر شما راجع به رفتار مطبوعات در آن زمان چه بود؟

ج - روزنامه هایی که در آن موقع انتشار وسیعی داشتند یکی روزنامه اطلاعات بود، یکی روزنامه کیهان بود یکی هم روزنامه باختر امروز و در بعضی مواقع تاحدی هم شاهد روزنامه ی دکتر بقایی . روزنامه های دیگر مثل روزنامه ستاره ، روزنامه خلیلی مدیر اقدام گاهی منتشر میشد گاهی نمیشد، روزنامه کشور متعلق به جلالی نائینی و روزنامه ی داد عمیدی نوری اینها روزنامه های مؤثری نبودند . روزنامه حزب ایران هم وجود داشت ولی شماره انتشار آن محدود بود . در آن زمان روزنامه های بزرگ تجارقی یعنی کیهان و اطلاعات بظاهر با مصدق همراهی داشتند ولی در باطن با دربار و سیاستهای دیگر مربوط و مخالفان محیل و مزبور بودند . ولی مصدق همیشه سعی داشت که از آنها استفاده کند، به همین جهت در همه ی مسافرتها ی خارجی که مابین شورای امنیت و لاهه کردیم ، عباس مسعودی و نماینده روزنامه مؤثر و کوبنده و تاریخی روزنامه باختر امروز مرحوم دکتر فاطمی بود .

س - نظر خصوصی دکتر مصدق درباره ی باصطلاح ابرقدرتها مثل دولت روسیه و دولت انگلستان و دولت آمریکا چه بود؟

ج - مصدق میخواست با دولت شوروی واقعا روابط هم جواری دوستانه مسالمت آمیز داشته باشد و کاملاً معتقد بود که در ایران نباید اقدام تحریک آمیزی علیه شوروی صورت بگیرد و ایران نباید هیچ اقدامی بکند که بنفع ابرقدرت دیگری در مقابل شوروی و برضد شوروی باشد، این روش ثابت سیاسی او بود . ولی به این موضع بسیار معقول و مشروع و صمیمانه او شورویها را بطوریکه باید متأسفانه جواب ندادند، با وجود این مصدق هیچوقت از این روش منحرف نشد با اینکه آنها هیچ کمکی و همراهی سیاسی و اقتصادی در کار مصدق نکردند . از طرف دیگر مصدق عامل اصلی اختلافات و عامل اصلی تحریکات و عقب ماندگی ایران را سیاست استعماری انگلیس میدانست ولی بدون اینکه دشمن انگلستان باشد . او مکرر در مجلس از رژیم مشروطیت انگلستان و از دموکراسی آن کشور تجلیل می کرد ولی از سیاست استعماری آن دولت ، از سوابقی که با ایران داشته و تجاوزات و تحمیلاتی که بر ملت ایران وارد آورده و اکنون نیز حاضر نیست از روش گذشته ی خود عدول کند و از شرکت نفت انگلیسی که



مهمترین منبع درآمد ملی این کشور را سرقت کرده است بسیار ناراحت بود و رسالت ملی خود میدانست که به آن وضع پایان بدهد. از طرف دیگر کوشش دکتر مصدق بر این بود که آمریکا را متوجه کند که او بدخواه و دشمن انگلستان نیست و خواستار این هم نیست که آمریکا از ایران علیه انگلیس ها حمایت و طرفداری کند، بلکه میخواست حقانیت ایران را به آمریکائیان نشان بدهد و بر آنها ثابت بکند که هم بنفع انگلستان و هم بنفع آمریکا و هم بسود جهان که ملت ایران بحق قانونی خودش بایستد و بسیار علاقمند بود که با آمریکا روابط صمیمی و دوستانه داشته باشد. مخصوصاً در دوره ی حکومت دموکراتها که اوفوق العاده این امیدواری را داشت و از ترومن و از آچسون مک‌گی بعنوان دوست یاد می کرد. ولی متأسفانه آمریکاییها هم به دام سیاست خشک و خشن انگلیس ها بخصوص بعد از سر کار آمدن چرچیل و آیزنهاور افتادند و توجهی که میبایست به تقاضاهای مشروع ایران که مصدق نمایندگانش بودند کردند و بالاخره کار بجایی رسید که آمریکا از نظر انگلیس تبعیت کرد و وارد عمل جنایت آمیزی در ترتیب توطئه کودتای مشترک انگلیسی و آمریکایی علیه مصدق شد. و بعد از سقوط آن ایرانی وطن دوست و آزاده هم تا حدودی که ممکن بود در داخل مملکت خودشان تبلیغات ناروا علیه او بر انداختند بعنوان يك بیمار مفلوج زیر پتو خوابیده و بعنوان يك آدم افلیج دراز قد و لاغر اندام تا شده و بی فکرو بی اراده از او یاد کردند، بعنوان کسی که باتوده ایها لاس میزده و راهگشا برای نفوذ توده ای ها و کمونیست ها و شورویها در ایران و خاور میانه بوده است. تمام این ناسزاها و تهمت‌ها برای تجویز و توجیه عملیات ناروای خودشان در برابر مردم آمریکا بود و الا همان آچسون که این حرفها را نسبت به مصدق می گفت در موارد دیگر علناً تصدیق کرده است که او کمونیست نبوده و بی‌بیج وجه هم مایل نبوده که با کمونیست ها همکاری و همراهی داشته باشد.

# کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

س - آیا بنظر شما در آن گروه بندی که در آن زمان در بین ابرقدرتهای جهانی بود و امریکایی ها در جریان گرفتاری جوزف مکاری و وحشتی بودند که کمونیستها همه جا را دارند میگیرند، فکرنمی کنید که در آن موقعیت دکتر مصدق يك کمی زیاده از حد به حزب توده آزادی داد و خود این عمل مقدار زیادی باعث وحشت زده کردن امریکایی ها و در نهایت تصمیم آنها به برانداختن مصدق شد که این موضوع را آیزنهاور هم در نطقی که در کنفرانس گاورنرهای امریکایی در سال ۱۹۵۳ یکماه قبل از سقوط دکتر مصدق در سیاتل واشنگتن برگزار شده بود عنوان کرد و رسماً اسم دکتر مصدق را آورد، فکرنمی کنید دکتر مصدق يك کمی زیاده روی کرده است در باز گذاشتن دست حزب توده در آن زمان ؟

ج - مصدق توده ای ها را خوب می شناخت . يك وقتی خود او بمن گفت ، من سه بار سوار توده ای ها شده ام . من درست نمی دانم آن سه بار کی بوده ولی معلوم است که یعنی من آنها را به کارهایی و ادار کردم که مطابق سیاست و نظر من بوده است . ولی هیچوقت او جانبدار و طرفدار آنها نبود و همیشه هم مراقبت داشت که آنها اعمال خرابکاری و آشوب در داخل مملکت نکنند، اما از صفات برجسته ی مصدق دموکرات بودنش بود و بعلمت دموکرات بودنش او نمی توانست آزادی احزاب را از ایل بکند . توده ای ها از روز اول دشمنی و در روزهای بعد منافقی با مصدق کردند و همیشه بدخواه نهضت ملی ایران بودند، ولی مصدق بنا بر روش دموکراتیکی که داشت اقدامی برای از بین بردن آنها از طریق سرکوب نکرد . الان من به شما توضیح دادم که ما يك وقتی بانمایندگان احزاب که از آن جمله مرحوم خلیل ملکی هم بود پیش ایشان رفتیم و گفتیم که جای تظاهر و قدرت نمایی در خیابان هانیست . گفت ، این کار را که

من بصورت دیکتاتوری نمی توانم بکنم باید قانونی باشد. البته توده ای ها خیلی افراط کردند ولی آنچه که بیشتر مهم بود تبلیغات خارجی ها بود که بال و پر توده ای ها را وسیع و عظیم و مؤثر و خطرناک نشان میدادند. در واقع خطری از جانب حزب توده متوجه مملکت ایران نبود و محال بود که توده ای ها بتوانند وضع را دگرگون کنند یا مثلاً در انتخابات و یا از طریق انقلاب و کودتا قدرت بدست بیاورند. این فقط باز برای توجیه همان عملی بود که کودتاچیان ایران به دستگیری خارجیان علیه نهضت و حکومت ملی کردند که چنین وانمود میکردند که بلی ایران به لب پرتگاه رسیده و نزدیک بود که حکومت کمونیستی بر ایران مسلط بشود. اینها کلی دور از واقعیت است. البته توده ای ها وجود داشتند، حضور داشتند، خیلی هم منافق و مخالف با مصدق بودند ولی خطری نداشتند. یعنی اگر می خواستند دست به عملیاتی بزنند که تحریک آمیز و آشوبگرانه باشد مصدق با نهایت آسانی آنها را سرکوب میکرد.

س - حتی با داشتن آن سازمان افسری ؟

ج - بله حتی با داشتن آن سازمان افسری. آن سازمان افسری هم چیز زیادی نبود. چیزی بود که بزودی دستگاه شاه هم توانست آنها را از بین ببرد.

س - هرگز شما از دکتر مصدق شنیدید که تمایل نشان داده باشد راجع به مثلاً توزیع ثروت و یا نظری نسبت به مالکیت خصوصی داده باشد و همچنین نسبت به قدرت روحانیون. و اصولاً نظر خصوصی ایشان درباره ی این مسائل چه بود؟

ج - دکتر مصدق در موضوع کشاورزها با فکرا اصلاحاتی افتاد و قوانینی هم وضع کرد. از آن جمله یکی از مقرراتش این بود که بیگاری را که در ایران متداول بود ملغی کرد و از جمله باز مقرراتی برای تشکیل انجمن های ده و سازمان های روستایی وضع کرد و نظرش این بود که مقرراتی برای محدودیت مالکیت برقرار بدارد. ولی مصدق مخالف مالکیت نبود، می خواست مقرراتی وضع کند که رفاه بیشتری برای کشاورزان بوجود بیاورد و وسایل تعلیم و تربیت و بهداشت آنها را تأمین کند ولی مجالی برای این کارها نیافت.

درباره ی روحانیت مصدق يك ايران شناس بزرگ بود. از نقش و تأثیر روحانیت در جامعه ایران از زمان صفویه تا اواخر دوره ی قاجاریه و در نهضت مشروطیت ایران بخوبی واقف بود و روحانیون بزرگی را که به مشروطیت ایران کمک کرده بودند به نیکی یاد میکرد و همچنین از مبارزات آقای کاشانی در دوران اشغال ایران تقدیر می

نمودنامه های اوراچندین بار در مجلس قرائت کرد و تا زمانی که او از در مخالفت در نیامده بود با وی دوستی داشت . چون در آن زمان بعضی از افراد نسبت به آیت الله بروجردی توهین میکردند مصدق از اختیارات خود استفاده کرد و قانونی مقرر داشت که بر طبق آن توهین به مرجع مسلم تقلید جرم شناخته شد ، و همچنین جامعه روحانیت اصلاح طلب و وطن دوست تهران از او پشتیبانی میکرد . از طرف دیگر مصدق توجه داشت که سیاستهای استعماری با بعضی از شخصیت ها و مقامات روحانی ارتباط دارند . خلاصه با همه احترامی که نسبت به روحانیت داشت معتقد بود که آنها نباید در امور عرفی و اداری و اجرایی مداخله کنند و روحانیت به عنوان مقام و سازمان دینی باید از سیاست جدا باشد .

س - بطور کلی اصلاحات داخلی که در زمان دکتر مصدق شد شما میتوانی که یک توضیح مختصری برای ما بفرمائید .

ج - شما میدانید که امکانات برای مصدق وجود نداشت . بودجه ما غیر کافی بود . ارزی در اختیار نداشتیم ، به زحمت صادرات و واردات ما کفایت میکرد و ارزی که با آن بتوانیم اصلاحات اقتصادی و عمرانی و احتیاجات دولت را بر آورده بکنیم نداشتیم . تنها ارزی که وجود داشت همان بود که از بجزای اصل ۴ بصورت قطره چکان گاهگاهی یک چیزی میدادند . مخارج عمده ی شرکت نفت هم که تعطیل شده بود ، بار کارگران آن سربار مخارج دولت شده بود که ماهی مبلغ هنگفتی بدون اینکه عایداتی از آن بدست بیاید صرف نگاهداری کارگران و مؤسسات آن میشد .

با این کیفیت و سائلی که بشود در امور اقتصادی و در امور ارتباطی ، راه سازی و امور ساختمانی و صنعتی و تجاری اقدامات مؤثر و اساسی کرد فراهم نبود . حتی بنده در موقع وزارت مبلغ ده میلیون تومان اعتبار اضافی برای وزارت فرهنگ گرفتم ولی چون پول وجود نداشت آن را هم نتوانستند بپردازند و ما برای مخارج جاری فرهنگ دچار مضیقه بودیم بطوری که ناچار بودیم از هر گوشه ای که ممکن بشود از مخارج بکاهیم و با صرفه جویی ادارات را بگردانیم . در این اوایل بخصوص حکومت مصدق در فشار اقتصادی فوق العاده بود . با همه ی اینها در دوره ی او تجارت صادرات و واردات ایران تعادل پیدا کرد و برای اولین بار بعلت کوششی که از طرف دولت برای توسعه ی صادرات بعمل آمد ، صادرات ایران بر واردات آن چربید و نه تنها از عهده ی پرداخت مخارج ارزی واردات برآمد ، بلکه تا اندازه ای هم ارز اضافی برای مخارج

دیگر بدست آوردیم . ولی در آن گرفتاری ها و در آن اشتغالات و اشکالات که وجود داشت بانبودن منابع درآمد و با تعطیل صادرات نفت انتظار اینکه بشود يك کار عمده و مؤثر و نمایان کرد واقعاً وجود نداشت و همین که مصدق می توانست چرخ مملکت را بچرخاند و مملکت را نگه دارد خود معجزه بود . در تمام آن مدت مصدق فقط سیصد میلیون تومان اسکناس تازه منتشر کرد که آن هم بصورتی عاقلانه انتشار یافت و مصرف شد که کوچکترین اثری در تورم و افزایش قیمت‌های ایران نکرد .

س - آقای دکتر سنجابی ماقبلاً راجع به حزب ایران يك مقداری صحبت کردیم و من می خواستم اینجا فقط يك مقدار صحبت های دیگری شما بفرمائید که در واقع مربوط میشود به جزئیات حزب ایران . اول اینکه میخواهم بفرمائید که آیا حزب ایران دارای يك شوراییک کمیته ی مرکزی بود؟ اگر بود چند عضو داشت و آنها چه کسانی بودند؟

ج - بله حزب ایران هم يك شوراداشت و هم يك کمیته ی مرکزی . در کمیته ی مرکزی آن به مرور زمان و در طی سالها تغییراتی داده می شد ولی افرادی که در این اواخر تقریباً بطور همیشگی بودند اللهیار صالح ، بنده ، زیرک زاده ، مهندس بیانی ، مهندس حق شناس و مهندس حسینی بودند . محمدپور سرتیب گاهی بود و گاهی نبود ، دکتر عالی گاهی بود و گاهی نبود و افراد دیگری که ممکن است الان بنده بخاطر نداشته باشم .

س - شاپور بختیار نبود؟

ج - شاپور بختیار هیچوقت در کمیته ی مرکزی و حتی در شورای حزب هم نبود . تا آنجا که من اطلاع دارم عضویت او در حزب در سالهای بعد یعنی در دوران مصدق صورت گرفت .

س - اعضای کمیته ی مرکزی و شوراهای انتخاب میشدند؟ و اگر انتخاب میشدند ترتیب انتخاب شدن آنها چگونه بود؟

ج - حزب ایران ابتدا از همان افرادی که داوطلب و مؤسس حزب بودند تشکیل شد و یک عده ای در آن شرکت کردند و همان عده خودشان شوری و کمیته ی مرکزی را انتخاب کردند که در آن ابتداء کتر جزایری و ارسلان خلعتبری و صادق وکیل آذربایجان و مهندس فریور و مصور رحمانی هم بودند . بعد که حزب میهن هم با آنها شرکت کرد بنده و بعضی دیگر از افراد حزب میهن در آن وارد شدیم و این کیفیت

ادامه داشت ناموقعی که کنگره حزب ایران در زمان حکومت دکتر مصدق تشکیل شد و نمایندگان سازمانهای حزب در شهرستانها از اصفهان ، خراسان ، گیلان ، شیراز ، تبریز و خوزستان به تهران آمدند و با نمایندگان سازمان مرکزی کنگره را تشکیل دادند و اعضای شوری و کمیته مرکزی را انتخاب کردند.

س - بیاد می آورید که چند نفر در آن شرکت کردند؟

ج - بطور دقیق نمیدانم ولی تصور میکنم از صد و بیست نفر متجاوز بودند.

س - بطور کلی حزب ایران حدس میزنید چقدر عضو داشته است ؟

ج - زیاد نداشت ، حزب ایران بیشتر کیفیتش مؤثر بود تا کمیت آن ، یعنی یک عده روشنفکر و تحصیلکرده دکتر و مهندس در آن شرکت داشتند و افراد آن مترقی و آزادیخواه و دموکرات بودند.

س - یعنی با اصطلاح یک حزب الیت بود.

ج - بلی اگر بشود چنین گفت . البته یک سازمان کارگری و یک سازمان صنفی بازاری هم داشت . ولی وسعتی را که بتواند طبقات و گروههای اجتماعی را جلب کند و سازمان بدهد پیدانکرد.

س - آیا جلسات حزب ایران بطور مرتب تشکیل میشد و چه مسائلی در آنجا مورد بحث قرار میگرفت ؟

ج - تقریباً مرتب تشکیل میشد و مسائل سیاسی مربوط به کارهای حکومت های با اصطلاح غیر ملی یا حکومت هایی بودند که مابا آنها مخالفت داشتیم بیشتر مربوط به امور انتخابات و آزادی های سیاسی و یا مسائل خارجی از قبیل قراردادها و یا مداخلات سیاست های خارجی در ایران و یا مبارزه با احزاب و جمعیت های وابسته به خارجیان صحبت میشد . بعد هم که حکومت ملی دکتر مصدق شد بیشتر جلساتی که تشکیل میشد برای پشتیبانی از حکومت مصدق و مبارزه با مخالفان دکتر مصدق و معارضة با آنها و شرکت در میتینگ ها و تظاهرات ب نفع مصدق بود.

س - آیا حزب ایران روزنامه ارگان هم داشت ؟

ج - بله روزنامه ارگان هم داشت و روزنامه ای بود بنام جبهه آزادی که زیرک زاده سردبیرش بود و مرتب انتشار پیدا میکرد . منتهی روزنامه کثیرالانتشاری نبود .

س - فعالیت های عمده حزب ایران و موفقیت هایی که بدست آورد کدام بودند؟

ج - فعالیت های حزب ایران یکی این بود که توانست در تهران عده ای

از روشنفکران و تحصیلکرده های جوان درجه اول رابه خود جذب کند بطوریکه وقتی حکومت ملی تشکیل شد عده زیادی از آنها خودبه خود در کابینه هاشرکت کردند و بعد هم که جبهه ملی تشکیل شد عده ی کثیری از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت نه بعنوان نماینده حزب دعوت به شورای آن شدند. علاوه بر این توانست در شهرستانها سازمان هایی بوجود بیاورد و غیر از حزب توده تنها حزبی بود که در شهرستانها نسبتاً سازمان های منظمی داشت. در رشت يك سازمان بسیار منظمی داشت، در خراسان سازمان مبارز و فعالی داشت، در آذربایجان، در اصفهان، در شیراز، در اهواز و سایر شهرهای مهم ایران هم سازمان داشت. دیگر از موفقیت های حزب ایران خدمتی بود که در مورد ملی شدن نفت کرد.

س - اگر اشتباه نکنم در سال ۱۳۳۱ بود که يك انشعاب در حزب ایران به رهبری آقای محمدنخشب صورت گرفت، ممکن است يك توضیحی بفرمائید که اصولاً آقای محمدنخشب کی بود و علت این انشعاب چه بود؟

ج - عرض کنم آقای نخشب بایک عده ای از دوستانشان از قبیل حسین راضی و دکتر سامی و حبیب اله پیمان و افراد دیگری، شاید در حدود شصت یا هفتاد نفر، آمدند و به حزب ایران پیوستند و عضو حزب ایران شدند و حزب ایران هم آنها را پذیرفت. در حزب اتفاقاً آنها باینده روابط خوبی داشتند و میخواستند از وجود من بر علیه شخصیت های دیگر حزب استفاده کنند. البته من حاضر به تفرقه افکنی ها و دوستی ها نمیشدم. آنها در آن زمان ارتباط زیادی با کاشانی داشتند و خیلی هم خود را دارای تمایلات دینی و مذهبی نشان میدادند. حزب ایران که در جامعه اسلامی ایران فعالیت میکرد متوجه بود که يك رکن اساسی هویت ملی ما اسلامیت است اما معتقد به این نبودیم که غیر مسلمانان ایرانی نمی توانند در حزب شرکت کنند چنانکه چند نفر زردشتی هم در داخل حزب ماعضویت داشتند و مانه برای زردشتی ها و نه برای ارمنی ها و نه برای هیچ ایرانی دیگر از جهت عقاید مذهبی مانعی در عضویت حزب نمی دیدیم ولی همه احترام به اصول اسلامی داشتیم. احترام به روحانیون ترقیخواه ملی داشتیم و با بسیاری از آنها بخصوص در دوران دکتر مصدق مرتبط بودیم و حتی در دوران مصدق بعضی از جلسات جامعه ی روحانیت ملی تهران در منزل بنده تشکیل میشد. هفده هیجده نفر از روحانیون موجه آنهايي که طرفدار نهضت ملی و حکومت و جمعیت های ملی بودند

س - این آقایان چه کسانی بودند؟

ج - امثال آقای حاج سیدضیالالدین حاج جوادی ، جلالی دماوندی و رضوی .  
س - آیت الله زنجانی .

ج - آیت الله زنجانی به منزل من نمی آمد ولی با او مرتبط بودیم . ما با آقای شریعتمداری هم در آن زمان مرتبط بودیم چندین بار بنده به دیدن آقای شریعتمداری رفتم و حتی ایشان که هنوز به مرجعیت نرسیده بود به بازدید من آمدند . خلاصه ما به روحانیت احترام و حتی همکاری داشتیم ولی معتقد به این نبودیم که روحانیون حق حکومت و حاکمیت دارند . البته هر روحانی بعنوان فرد میتواند وکیل بشود ، وزیر بشود ، همه مقامات را اشغال بکند ولی نه بعلمت اینکه رهبر ولی مذهبی است . نخشی ها موضوع مذهب را که کسی با آن مخالفت و معارضه ای نداشت بهانه قرار دادند و در داخل حزب شروع به اختلاف اندازی کردند و سرانجام از حزب خارج شدند ولی در جریان نهضت ملی و حکومت دکتر مصدق خودشان را طرفدار مصدق نشان میدادند . نخشب شخصاً از افراد جاه طلب بود و خودش را به روحانیت و شعائر اسلامی می بست و با کاشانی ارتباط داشت و از این راه می خواست پیشرفت بکند . متأسفانه در غالب مواقع او هم وسیله ی نفاق و اختلاف میشد . از آنجمله بعداً که به امریکا آمد از افرادی بود که با مرحوم دکتر شایگان هم رقابت داشت و به او بی احترامی های زیادی کرده بود ، نمیدانم شنیدید ، یا نشنیدید ؟





بالا پروفسور هانری رولن وکیل ایران در دیوان لایحه



دکتر سنجایی، سال ۱۳۶۵ در تهران

## جبهه ملی دوم

س - آقای دکتر امروز قرار است که راجع به چگونگی تشکیل جبهه ملی دوم و اینکه چگونه مبارزات جبهه ملی دوم ادامه پیدا کرد و به چه دلیل منحل شد به تفصیل صحبت بفرمائید.

ج - انشاءالله وبامید خدا این مبحث را که از مباحث مهم تاریخ مبارزات ملت ایران است بنده لازم میدانم درباره ی آن توضیحاتی تا آنجا که ممکن باشد بطور تفصیل بدهم که در بایگانی شما هم محفوظ بماند.

چندین سال از حکومت کودتا گذشته بود. زاهدی نقشش را تمام کرد و با مخالفت شاه مواجه و از کار برکنار شد. مدتی حسین علا آمد و بعد حکومت به شخصی مفوض شد که در آن زمان فوق العاده مورد توجه شاه و از عوامل مستقیم و از کارگردانهای بسیار نزدیک او بود یعنی دکتر منوچهر اقبال. دکتر اقبال سالها بر سر این کار بود، بتدریج که حکومت دیکتاتوری شاه و دستگاه دولت و سازمان امنیت مخوف آن ادامه می یافت نارضایی های مردم و معطل ماندن اصلاحات و مخصوصاً نارضایی در طبقات محروم و فقرو فاقه در میان کشاورزان روز بروز بیشتر تجلی میکرد. دولتهای خارج یعنی امریکا و انگلیس نیز که متوجه اهمیت منطقه ایران، منطقه جغرافیایی و حساس ایران در خاور میانه بودند و وضع نابسامان اقتصادی و اداری و فساد در دستگاه دربار و دولت و پارلمان و گسترش فقر و نارضایی های عمومی را مشاهده میکردند میدیدند که ایران در یک موضع و موقع خطرناک برای ایجاد یک کانون بلوا و شورش علیه منافع آنها قرار گرفته است، بنابراین بتدریج آنها هم متوجه شدند که در مقابل تمایلات شاه

که تنها منحصراً به تقویت ارتش و تحکیم موقعیت استبدادی و خودنمایی و ظاهرسازی های خودش بود باید اقدامات و اصلاحاتی در مملکت شروع بشود که این نارضایی‌ها را ساکت کند. کم‌کم نغمه‌ی اصلاح قانون انتخابات، نغمه‌ی اصلاحات ارضی میان کشاورزان و همچنین فکر تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و کم کردن فشار سنگین مرکزیت دولت را در اذهان انداختند. حکومت وقت که حکومت دکتر اقبال بود با این مسائل سرگرم بود و بازی می‌کرد. بخاطر دارم که بر اثر تلقین و فشار امریکایی‌ها طرحی در اواخر حکومت دکتر اقبال برای اصلاح وضع زمین‌داری و اصلاحات ارضی تهیه شد و انتشار پیدا کرد که در واقع تنها یک ظاهرسازی صوری و اسمی بود که همه بلافاصله چه در داخل و چه در خارج متوجه فریبکاری آن شدند. و همین‌طور در مورد تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی طرح‌هایی تهیه کردند که در آنها تلویحاً حق رأی زنان پیش‌بینی شده بود. با اینکه چه طرح اصلاحات ارضی و چه طرح مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی و بلدی و چه رأی‌زنها تماماً صوری بود، در کشوری که مردها حق رأی نداشتند و از رأی آزاد دادن محروم بودند صحبت از رأی‌زنها کردن جز فریبکاری چه می‌توانست باشد؟ با وجود این همین طرح‌ها هم از هر طرف مورد اعتراض قرار گرفتند. ملیون و آزادیخواهان آنها را فریبکاری و ناقص می‌دانستند. روحانیون به عنوان مخالف بودن با شریعت علیه آنها برخاستند. بنده شخصاً عکس فتوایی از آن زمان در دست داشتم که از آیت‌الله‌های بزرگ از آنجمله آیت‌الله بروجردی و حتی همین آقای خمینی و دیگران صادر شده بود که آنها با طرح قانون اصلاحات ارضی مخالفت کردند و آنرا مخالف حق مالکیت و بنابراین مخالف قانون شرع و قانون اسلام دانستند و همچنین با حق رأی زنها نیز مخالفت کردند. این از جمله مسائل و اموری است که همه‌ی ایرانیان میدانند و در روزنامه‌های آن زمان هم منتشر میشد. بعلاوه عکس آن اسناد با خط خود آن آقایان در خیلی جاها محفوظ و موجود است. ولی اکنون می‌بینیم که آقایان حرفهای آن زمان خود را منکر می‌شوند.

س - آقای دکتر موضع آقای خمینی در واقع این بود که ایشان با هر نوع اصلاحات ارضی مخالف بودند نه فقط با اصلاحات ارضی شاه. با هر نوع اصلاحات ارضی مخالف بودند برای اینکه آنرا یک نوع دست‌اندازی به مالکیت و به شرع اسلام می‌دانستند؟

ج - بله همین‌طور است. با اصلاحات ارضی مخالف بود برای اینکه آن را برخلاف

قانون شرع و تجاوز به اصل مالکیت می دانست و این جزو مسائل مسلم است که اکنون از آن عدول کرده اند.

در این زمان انتخابات دوره ی بیستم مجلس شورای ملی شروع میشد. دکتر اقبال که عنواناً ریاست حزب ملیون را داشت و حزب مردم را هم ظاهراً آقای علم اداره میکرد. هر دو حزب ساختگی شاه بودند با وجود این يك نوع رقابتی بین آنها و میان افرادی که بین آنها تقسیم کرده بودند وجود داشت. از هر طرف می کوشیدند که توجه و تمایل شاه را به سمت خودشان جلب بکنند و عده ی بیشتری و کیل در کرسی های مجلس بدست بیاورند. در این ضمن افکار مردم هم متوجه این ظاهر سازی ها و تناقضات شده بود. دولت وقت به ظاهر اینطور جلوه میداد که انتخابات آزاد است برای آنکه مخالفان خود را راضی و ساکت کند. معروف است و شاید شما هم این مطلب را شنیده باشید که دکتر اقبال در يك سخنرانی صریحاً اعلام داشت و در روزنامه های آن زمان منتشر شد که بقول خودش به عصمت مادرش سوگند یاد کرد که انتخابات آزاد نخواهد بود. ولی به همان سوگندی که خورده بود انتخابات او کاملاً غیر واقعی و کاملاً قلابی و استبدادی انجام گرفت که نه تنها در داخل مملکت فساد آن واضح و آشکار شد بلکه در خارج هم متوجه شدند که چنین انتخاباتی و چنین نمایندگان مجلسی مملکت را به شورش سوق میدهند. در همین زمان بود که فکر تجدید فعالیت جبهه ی ملی در ذهن همکاران سابق دکتر مصدق و احزاب و عناصر ملی آزاد بخواه وابسته به آن ظاهر شد. جلسات متعددی بطور خصوصی از افراد مختلف، بعضی اوقات در منزل اللهیار صالح و بیشتر اوقات در منزل سید باقر خان کاظمی تشکیل میشد و بالاخره تصمیم گرفته شد که از يك عده ای از افراد که سوابق مبارزاتشان در راه آزادیخواهی و علیه استبداد و سوابق همکاریشان با دکتر مصدق و شرکتشان در احزاب ملی مسلم بود دعوت بعمل آید تا با هم بنشینند و ببینند چه اقدامی می توانند بکنند. بالاخره این اقدام شد و هیئت اولیه ای بوجود آمد که در واقع از شخصیت ها بود و نه از نمایندگان منتخب احزاب و جمعیت ها. مثلاً عده ی قابل توجهی از حزب ایران از افرادی که سرشناس در همکاری با مصدق بودند دعوت بعمل آمد. که از آن جمله آقای صالح، سید باقر خان کاظمی، بنده، جهانگیر حق شناس، مهندس حسینی، مهندس زیرک زاده و دکتر شاپور بختیار بودیم. می خواهم عرض کنم عده ای از افراد حزب ایران در آن

شوراحتی بیشتر از تناسب جمعیت آن نسبت به دیگر احزاب بود، همین طور از شخصیت های مبارز و آزادیخواه دیگر در حدود بیست نفر یا بیشتر در شورای اولیه شرکت داشتند. متأسفانه در اینجا باید بگوئیم که در ترکیب این شورا کوتاهی و قصوری شد که چند نفر از دوستان و رفقای مامسبب آن بودند.

در آنوقت جمعیتی از دوستان و رفقای مرحوم خلیل ملکی بنام جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران وجود داشت. خلیل ملکی مردی بسیار وطن دوست و آزادی خواه و پاکدامن و روشن بین و تحلیل گر درستی از ایدئولوژی ها و مرام های سوسیالیستی و همچنین دارای جهان بینی روشنی بود. درست است که خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد و بعد هم از حزب زحمتکشان دکتر بقایی انشعاب کرد و به همین علت درباره ی اومی گفتند که خلیل ملکی متخصص در انشعاب است. ولی به تشخیص بنده این دو انشعابی که او کرد درست و بموقع بود و می بایستی صورت بگیرد و می بایستی موجب افتخار و نیک نامی او باشد و نه موجب ایراد و اعتراض بر او. بنده و چند نفر از افراد دیگر از جمله کسانی بودیم که عقیده داشتیم که خلیل ملکی هم باید در شورای جبهه ی ملی شرکت بکند. ولی در آنجا عده ای جداً با او مخالف بودند. بنظر دوستان و رفقای مادر آن زمان حتی الامکان می بایستی نسبت به پذیرفتن افراد توافق آرای در میان ما باشد. باینکه مخالفین او اکثریت نداشتند ولی موضوع او که یکی دو بار مطرح شد بر اثر مخالفت هایی مسکوت ماند. نمیدانم آیا لازم است توضیح بدهم که چه اشخاصی مخالف بودند.

س - خواهش میکنم لطف بفرمائید. بالاخره اینها می بایستی در تاریخ ثبت شود.  
ج - بنظر بنده افراد مؤثر در مخالفت ه نفر بودند. یکی مرحوم کشاورز صدر بود، دیگر دکتر شاپور بختیار و سومی آقای مهندس بازرگان - که حرفهای او در آن موقع در آن شورایی اثر داشت - و بالاخره دو نفر دیگر از رفقای سابق خود خلیل ملکی که از او جدا شده و جمعیت دیگری را بوجود آورده بودند و آنهاد کتر خنجی و دکتر مسعود حجازی بودند.

در همین زمان که ما شورائی تشکیل دادیم و به فعالیت پرداختیم و نشریه هایی منتشر کردیم و نامه هایی به مسئولین دولت و وزارت کشور درباره ی آزادی اجتماعات و آزادی انتخابات نوشتیم و حرکت و هیجانی بوجود آوردیم. شاه متوجه تجدید فعالیت جبهه ملی شد. یک روز ارتش به هدایت که مقام بالایی در ارتش داشت و ظاهراً رئیس کل ستاد بود، از طرف شاه به ملاقات بنده آمد و یکی دو جلسه با من ملاقات کرد. من

به ایشان تذکر دادم که ما مخالفی با اساس سلطنت نداریم ، ما مشروطه خواه هستیم و معتقد به قانون اساسی و اگر اعلیحضرت انتخابات را آزاد بکنند و آزادی فعالیت سیاسی بدهند جز نفع زیادی برایشان وارد نخواهد بود . اما اگر نخواهند که ما از نظریات خودمان عدول بکنیم و در طریق تسلیم و اطاعت و پیروی و دنباله روی مثل احزاب ساختگی ملیون و مردم باشیم ، این از ما بیچوجه ساخته نیست . بنده علنی و صریح این مطالب را به ایشان گفتم . اوازم دعوت کرد که خدمت اعلیحضرت برسم . گفتم اگر عرایض مرابطور عمومی قبول دارند شرفیابی بجا است والا بیشتر موجب رنجش خاطر ایشان خواهد شد . به خاطر دارم که در همان زمان مرحوم خلیل ملکی که باینده دوستی نزدیک داشت یکی دوباره دیدن من آمد . اتفاقاً همان روزها به ایشان هم مراجعه شده و خواسته بودند که باشاه ملاقاتی بکنند . من گفتم هیچ عیبی ندارد ایشان ملاقاتی کردند و بعد هم پیش من آمدند و گزارش ملاقات را دادند . او به شاه گفته بود که شما چه خطری و چه ضرری می بینید اگر افراد ملی و وطن دوستی طرفدار شما باشند و مبارزه در راه آزادی و استقلال مملکت بکنند ، افرادی که مردم آنها را می خواهند و پاکدامن و آزادی خواه هستند طبیعی است منظور اصلی این ملاقاتها و دعوتها جدا کردن ما و تفرقه انداختن میان ما بود . پس از تشکیل شورای جبهه ملی ما به این فکر افتادیم که کمیته ای برای اداره ی جبهه انتخاب کنیم . در ابتدای کار که سازمان های ما توسعه پیدا کرده بود اختیار را به آقای سید باقر خان کاظمی دادیم که چهار نفر دیگر از اعضا شور را برای همکاری با خودش انتخاب کند و جمعاً کمیته مرکزی موقت جبهه ملی را تشکیل بدهند . تا آنجایی که بخاطر دارم چهار نفری را که ایشان انتخاب کردند بنده و کشاورز صدر و مهندس بازرگان و شاپور بختیار بودیم . از آن پس به این فکر افتادیم که محلی را برای اجتماعاتمان تهیه کنیم . در خیابان فخرآباد يك زمین وسیع شش هفت هزار متری بود که يك عمارت قدیمی بایک سالن نسبتاً بزرگ و چندین اتاق داشت . ما آن محل را اجاره کردیم و چون آمادگی کافی نداشت ، جوانهای دانشگاهی و دانشجویان که آنموقع همه توجه به جبهه ملی داشتند وارد فعالیت شدند و درآماده کردن آن محل ، صاف کردن زمین و برداشتن خاک و خاشاک و بوته های هرز و تمیز کردن اتاقها کمک کردند و بالاخره اثاثیه ی مختصری خریداری کردیم و آنرا بصورت باشگاهی در آوردیم که برای سخنرانی ها و اجتماعات از آن استفاده کنیم . در همین باشگاه فخرآباد بود که در سخنرانی های هفتگی ما هزاران

نفر شرکت میکردند و روز به روز بر تعداد شرکت کنندگان افزوده میشد. در همین باشگاه بود که ماموردمهاجمه ی تنظیم شده طرفداران شاه و ماموران سازمان امنیت قرار گرفتیم. بخاطر دارم روزی که ماسخترانی داشتیم طیب چاقوکش معروف با جمع کثیری به باشگاه ماحمله آوردند و هیاهو راه انداختند و کتک کاری مفصلی کردند. برای اجتماعات دیگر چون متوجه بودیم که آنها ممکن است با آمادگی بیشتری بیایند نظم و ترتیبی در کار دفاع از خود دادیم یعنی از دم در بزرگ تا داخل باشگاه در دو صف از جوانان دانشگاهی و از جوانان مبارز بازاری انتخاب کردیم که هر يك از آنها يك پرچم ایران در دست داشت و پرچم ها متصل به قطعه چوبهای تراشیده و محکم بود که در صورت لزوم میشد چوبها را از پرچم بیرون کشید و برای مدافعه از آنها استفاده کرد. بار دیگر که طیب با دار و دسته اش آمدند مواجه با مبارزان آماده ای شدند و سرافکننده رفتند و دیگر برنگشتند. با آنکه در اجتماعات و سخنرانی های ما جمعیت انبوهی از همه ی طبقات شرکت میکردند، روزنامه ها خبر آنرا مطلقاً انتشار نمی دادند و حتی يك کلمه اسم از جبهه ی ملی نمی بردند. بخاطر دارم در آن زمان زنی از فواحش معروف که اکنون اسم او را بخاطر ندارم فوت کرد و در تشییع جنازه اش جمعی از او باش پائین شهر شرکت کردند و روزنامه ها درباره آن یکی دو ستون چیز نوشتند.

س - شما مهوش معروف را میفرمائید که آوازه خوان ورقاص بود؟

ج - بلی فکر میکنم. من در سخنرانی ام گفتم چطور است که این اجتماعات چند هزار نفری و این سخنرانی هایی که میشود به اندازه فوت چنین زنی هم برای جرایدمهم نیست که چیزی راجع به آن نمی نویسند و حتی بردن اسم جبهه ملی هم برای آنها جزو محرمات است. با فضا حتی که در انتخابات دوره ی بیستم ظاهر شد ناچار شدند که خودشان آن را باطل اعلام بکنند. حکومت دکتر اقبال هم مستعفی گردید و شریف امامی نخبست وزیر شد.

در اینجا باید این نکته ی فراموش شده در مصاحبه را اضافه کنم که در زمان حکومت مهندس شریف امامی شورای جبهه ملی تصمیم گرفت که به شیوه ی مبارزات زمان مرحوم دکتر مصدق تحصن برای آزادی انتخابات ترتیب بدهد. چون اکثریت اعضا شوری امیدی به شخص شاه نداشتند قرار تحصن در ساختمان جدید مجلس سنا در خیابان سپه و مجاور دربار داده شد تقریباً همه اعضای شوری مانند سید باقرخان کاظمی، دکتر صدیقی، دکتر آذر، مهندس حسینی، مهندس زیرک

زاده ، ادیب برومند ، مهندس بازرگان ، دکتر سحابی ، دکتر خنجی ، کشاورز صدر ، نصرت الله امینی ، مهندس خلیلی ، جهانگیر حقشناس ، غنی زاده ، - علی اصغر پارسا - علی اشرف منوچهری - محمدرضا اقبال - کریم آبادی و غیره شرکت کردند - ولی قرار شد من و دکتر شاپور بختیار در خارج بمانیم و با سازمانهای خود و دانشجویان و بازار در ارتباط و فعالیت و رابطه با متحصنین باشیم - در این مدت آقای الهیار صالح به دعوت مردم کاشان برای شرکت در انتخابات به آن شهر رفته بود . در یک روز که تظاهرات بزرگی از ناحیه دانشگاه ترتیب داده شده بود و صفوف دانشجویان برای تقویت متحصنین روبرو عمارت مجلس سنا حرکت می کرد ، افواج پلیس به ماحمله آوردند و عده کثیری از جمله خود من و دکتر بختیار را مضروب و مجروح کردند . من و بختیار برای دادن گزارش به دیدار دوستان خود در مجلس سنا رفتیم که در آنجا وضع تحصن مبدل به زندان گردید و همه ما در سالن بزرگی در کنار کتابخانه مجلس سنا گرد آوردند و درهای خروجی را بر روی ما بستند و ما را از رابطه ی با خارج محروم ساختند - باز داشت در مجلس سنا مدت یک ماه یا بیشتر به طول انجامید . ولی به قرار گزارش های محرمانه که هر روز از زیر درهای کتابخانه به مامی رسید ، وضع طرفداران مادر خارج روز به روز تقویت می شد . رئیس مجلس سنا صدر الاشراف و تقی زاده و بعضی دیگر از سناتورها چند بار به دیدن ما آمدند ولی در مذاکرات آنها هیچ نویدی از آزادی و آزادی انتخابات نبود . حتی تقی زاده که مواجه با استدلال و منطق قوی دکتر صدیقی درباره سابقه آزادیخواهی خود می شد با ضعف و ناتوانی اظهار می کرد که اوضاع و احوال ایران با زمان محمدعلیشاه تفاوت پیدا کرده و امروز شرایط برای آزادیخواهی و اجرای خواسته های آقایان فراهم نیست - تظاهرات دانشجویان روز به روز شدیدتر و خشن تر می شد . یک روز شنیدیم اتومبیل دکتر اقبال را به عنوان اعتراض آتش زدند . به ما محرمانه خبر رسید که دولت قصد دارد ما را از مجلس سنا خارج کند و در محل دیگری زندانی نماید که در این بین پیش آمد غیر مترقبه ای به ناگهان باعث آزادی همه ی ما گردید و آن آمدن ملکه انگلیس به ایران و برنامه دیدار وی از عمارت نوساز مجلس سنا بود . در حالیکه انتظار گرفتاری و تبعید داشتیم شبانه ناگهان زندانبانان ما اعلام کردند که لوازم و اثاثیه خود را جمع آوری کرده آماده خروج از سنا باشیم و همه ما را با سرعت با تاکسیهای کرایه به خانه های خود عودت دادند لا بد نمی خواستند در حضور ملکه انگلیس چنین نمایشی بدهند که جمعی از استادان دانشگاه



و آزادیخواهان ایران را صرفاً به اتهام تقاضای آزادی انتخابات زندانی کرده اند. در همین زمان بود که مابضایعه‌ی بزرگی مواجه شدیم یعنی فوت همکار و مبارز ارجمندمان محمود نریمان. بمناسبت فوت او در مسجد مجدبه دعوت ما مجلس ترحیمی برگزار شد. چه درختم او و چه در هفته‌ی او انبوه جمعیت چنان بود که مسجد و راهروها و صحن مسجد و خیابان را تمام فراگرفته بود و خود آن بصورت تظاهر عظیمی جلوه‌گر شد.

بخطردارم در روزی که تشییع جنازه میشد آقای حسین مکی خیلی آرام و بی اثر و تاحدی سرشکسته وارد اجتماع ما شد و در صف اشخاصی که در مقابل جنازه ایستاده بودند شرکت کرد ولی دوستان و رفقا و مردم توجهی به او نداشتند و او کار خودش را انجام داد و رفت.

س - کسی هم متعرض ایشان نشد؟

ج - نه کسی هم متعرض ایشان نشد. در مراسم هفته که بر سر مزار او در شمیران صورت گرفت از طرف جبهه ملی سخنرانی عمده‌ای شد که در آن روز کشاورز صدر حملات شدیدی به شریف امامی کرد و از آنجمله خطاب به وی گفت، تکنیسین شریف امامی تو اهل اینکار نیستی، تو آزادی خواه نیستی، مردم تو را قبول ندارند، باید بروی. بالاخره انتخابات تجدید شد و در آن بر اثر مبارزات دامنه‌داری که به عمل آمد آقای اللهیار صالح از کاشان انتخاب شد و مورد استقبال عموم مردم تهران قرار گرفت ولی برای بقیه افراد جبهه ملی راهی و امکانی برای شرکت در انتخابات نبود. انتخابات دوم هم مانند انتخابات اول کاملاً مصنوعی و ساختگی و به اصطلاح فرمایشی صورت گرفت، با وجود این به سبب تناقضات و اختلافات در میان کارگردانهای دولتی بعضی از افراد بالنسبه مستقل توانسته بودند برای خود راهی باز کنند و وارد مجلس بشوند. از آنجمله در همان جلسه‌ی اول شخصی که ما تا آن زمان با او سابقه‌ای نداشتیم برخاست و در همان زمینه‌ی مطالعات جبهه ملی سخنرانی شدیدی علیه دستگاه استبدادی دولت اظهار کرد و او آقای مهندس مقدم مراغه‌ای نماینده‌ی آذربایجان بود. آقای صالح هم نطقی کردند با اینکه محدود و مختصر بود ولی همان نطق مجلس و مردم را تکان داد.

س - ایشان برای اولین بار صحبت از نهضت ملی کردند. برای اولین بار منظورم بعد از ۲۸ مرداد است.

ج - بله ایشان بعد از کودتای ۲۸ مرداد برای اولین بار در مجلس صحبتی درباره نهضت ملی کردند. حکومت شریف امامی هم در این موقع ساقط شد. در این زمان در امریکاتغییراتی صورت گرفته و دستگاه حکومتی عوض شده بود. کندی از حزب دموکرات بعنوان رئیس جمهور انتخاب شد. همیشه در سیاست و در اداره امریکاموقعی که دموکراتها و یا جمهوری خواهان بر سر کار میآیند تحولاتی پیدا میشود. کندی از جمله افرادی بود که تغییرات عظیمی در اداره امریکا و در روشهای مرتجعانه آیزنهاور و دالس وارد آورد. او باروش شاه مخالفت داشت و از فسادى که در دستگاه ادارى ایران بود مستحضر شده بود و لزوم اصلاحاتی را احساس میکرد. وی کندی و دموکراتهای همکارش همان روشهای استعماری و ارتجاعی آیزنهاور را ادامه دادند. یعنی بدون توجه به افکار عمومی مردم ایران با اطلاعات ناقص و غلطی که بدست آورده بودند در پیش خود برنامه های بی اساسی برای اداره ی ایران ترتیب داده و نامزد اجرای آن را نیز که باید متکی به آنها باشد انتخاب کرده بودند. ملت ایران در آن موقع در درجه اول آزادی می خواست ، در درجه اول دموکراسی می خواست . می خواست مقدراتش را خودش در دست بگیرد. اگر سیاست های خارجی هیچ عمل مستقیمی نمی کردند و خود را قیم ملت های دیگر نمی دانستند، همین قدر خودشان را موافق با تمایلات واقعی ملت هانشان میدادند و اجازه میدادند که ملت هانقدرات خودشان را در دست بگیرند، نه تنها زمینه برای اصلاحات اجتماعی و برای دموکراسی در ایران فراهم میشد بلکه حتی زمینه برای دوستی نسبت به آنها بیشتر فراهم میشد. ولی دستگاه کندی هم مانند دیگر دستگاههای خواستند افرادی را که خود آنها می شناسند و برمی گزینند مامور و مسئول اداره ی مملکت ایران بشوند. کندی از سال ۱۳۳۴ که امینی سفیر ایران در امریکا شد با او آشنایی داشت ، در این مدت هم عوامل امریکایی مرتباً با آقای دکتر امینی مرتبط بودند. این حقیقت تاریخی واضح و آشکاری است و به هیچوجه حزو اسرار نیست ، خود شاه بارها به آن اقرار کرد که بر اثر فشار امریکایی ها بود که امینی را به نخست وزیری انتخاب کرد. امینی بلافاصله مجلس مجدداً انتخاب شده را منحل کرد. مردم ایران به آن اعتراضی نداشتند زیرا از آن انتخابات راضی نبودند. در همان روزهای اول حکومت امینی بود که ما از پیش اعلام میتینگی در جلالیه کرده بودیم و آن میتینک یکی از مهمترین اجتماعات و یکی از مهمترین تظاهرات تاریخی ملت ایران بود. یکی از روزهایی که ممکن بود واقعاً مقدمه و سرنوشت ساز باشد.

آنطوریکه روزنامه هانوشند قریب هشتاد هزار نفر در آن شرکت کردند. در آن میتینگ دکتر صدیقی و دکتر بختیار سخترانی کردند و نطق اصلی و اساسی را بنده کردم. در آن نطق بود که من گفتم ایران تخته‌ی هرزه مشق سیاست‌های خارجی نیست که هر روز نقشی در آن بکشند و روز بعد آن را با کهنه کثیفی پاک کنند. ایران صفحه شطرنج بازی آنها نیست که به میل خودشان مهره‌ای را جلو بیاورند و مهره‌ای را عقب ببرند. ایران کشوری است که محل سکونت یک ملت بزرگ است، ملتی که دارای سوابق تاریخی عظیم است و می‌خواهد خود را و حاکم مقدرات خودش باشد، سرنوشت خودش را خود او تعیین کند. من در اینجا بنام ملت ایران علناً و آشکار به دنیا خطار می‌کنم که سرنوشت ایران باید در ایران و در تهران بوسیله‌ی نمایندگان منتخب ملت ایران معین بشود نه در لندن، نه در مسکو و نه در واشنگتن. این جمله تاریخی بود که در آن روز بیان شد و روزنامه کیهان تمام متن نطق مرا منتشر کرد. این سخنرانی بقدری مؤثر بود که سناتور ابراهیم خواجه نوری نویسنده‌ی معروف یکی از نامه‌هایش را بنام آن چاپ و منتشر کرد و آن را یکی از مهمترین نطق‌های سیاسی ایران خواند. باینکه تصمیم مادران موقع این بود که در آن میتینگ نسبت به بعضی مسائل سیاسی حاد صحبتی نشود که تحریک‌آمیز باشد، دکتر بختیار در آنجا مطالبی اظهار کرد که برای مازیان بخش بود و غالب اشخاص متوجه آن شدند و بعد هم مورد ایراد و اعتراض قرار دادند ولی خوب بالاخره حرفی بود که از ذهن خارج شده بود. نمیدانم توجه به آن دارید یا خیر؟

س - بله من توجه دارم ولی اگر شما بفرمائید که ضبط شود خیلی بهتر خواهد بود که دقیقاً روشن بشود آن مطلب چه بود. گویا یکی راجع به پیمان سنتو بود.

ج - بله یکی راجع به پیمان سنتو بود. در آن زمان راجع به آن خیلی صحبت میشد. خبرنگاران خارجی و امریکایی و حتی شاید ماموران آنها به منازل رهبران جبهه ملی خیلی می‌آمدند و یکی از مسائلی که همیشه می‌پرسیدند راجع به پیمان سنتو بود. آنها در توهّمات خود ما را متّایل به سیاست شوروی میدانستند و باین سؤال می‌خواستند ما را ایدام بیاندازند.

در جواب آنها من می‌گفتم که این پیمان سنتو تضمین و تامین کامل به ما نمیدهد. مسئولیت برای ما بوجود آورده، تعهد برای ما ایجاد کرده ولی تعهد متقابل به اندازه‌ای که تضمین کامل برای ما داشته باشد ندارد. بنابراین معتقد هستیم که این پیمان

باید مورد بررسی و ارزیابی مجدد قرار بگیرد. نظری که ما داشتیم این بود زیرادران پیمان نه انگلستان و نه امریکا که محرکین اصلی آن بودند خود هیچگونه تعهد قابل اطمینانی بر عهده نگرفته بودند و به هیچوجه معلوم نبود که چنان پیمان تحریک آمیز و عملاً بی اثری در آن زمان به نفع صلح جهان و صلاح ایران باشد. این جریانی بود که سیاست انگلستان در آن موقع بوجود آورده و تظاهر تحریک آمیزی نظیر پیمان بغداد در زمان رضاشاه که بی فایده و اثر بودن آن کاملاً به ثبوت رسیده بود. ولی ما نمی خواستیم در آن موقع طرفیتی با آن ایجاد کنیم که بصورت تظاهریه جانبداری از طرف دیگر معرفی شود.

س - بله ، مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود.

ج - بله مسئله دوم مربوط به کنسرسیوم بود. اصل و اساس مبارزه ی ما بر سر مسئله نفت بود. طبیعی است اگر حکومتی از جبهه ملی بر سر کار می آمد قرارداد کنسرسیوم را به حال خود باقی نمی گذاشت . ما آن قرارداد را منافی ملی شدن صنعت نفت می دانستیم ولی در آن زمان که مبارزه بر سر آزادی و اصول مشروطیت و اجرای قانون اساسی بود لزومی نمی دیدیم که درباره ی آن نظر قاطع اظهار کنیم . هر وقت سوالی راجع به آن میشد باز به همان ترتیب جواب میدادیم که باید ارزیابی مجدد بشود.

س - آقای دکتر سنجابی شما در آن موقع برای برگزاری این میتینگ و اصولاً تشکیل دادن سازمان جبهه ملی با آقای دکتر علی امینی تماسهایی هم داشتید؟ چون آقای دکتر امینی گفتند که من به نمایندگان اینها گفتم که شما بروید حزب خودتان را درست بکنید، جبهه ملی مال شما نیست ، جبهه ملی دکان دکتر مصدق است و شما می خواهید از سرقفلی نام دکتر مصدق استفاده بکنید. اگر شما راست می گوئید بروید و احزاب خودتان را درست بکنید. در ضمن ایشان گفتند که يك عده ی زیادی از آن افرادی را که در میدان جلالیه آمده بودند خود مایعنی دولت امینی و سازمان امنیت آنجا فرستاده بود اما جبهه ملی فکر کرد که اینها واقعاً از طرفداران جبهه ملی بودند. می خواستم بینم نظر شما راجع به صحبت های آقای امینی چیست و روابطتان را در آن زمان کمی توضیح دهید.

ج - تقریباً روز بعد از سنجابی که وزیر پر سرو صدای امینی بود به من تلفن کرد و از خواهش کرد که مرا ملاقات کند. در منزل یکی از خویشاوندان من که پشت دانشگاه است به ملاقات من آمد. او به من گفت ، شما اشتباه نکنید، شاه خیلی قوی

است و شما اگر با امینی در بیافتید شاه را تقویت می کنید . منم به ایشان جواب دادم که رابطه ی ما با شاه معلوم است . ما شاه را فقط بعنوان پادشاه مشروطه قبول داریم و این را علنی و آشکار در نطق هایمان میگوئیم . شاه هم بیچوجه نظر خوبی نسبت به ما ندارد و ما از گفتن این نکته که اجرای کامل اصول مشروطیت را می خواهیم ابانداریم و بر سر این موضوع اساساً مبارزه می کنیم . اگر امینی راست می گوید و او هم با این فکر موافق هست بسم الله ، الان که ایشان نخست وزیر هستند بیایند مانند یک نخست وزیر مشروطه قانونی حالا که مجلس را تعطیل کرده اند به امر انتخابات مجلس پردازند و اگر مجلسی انتخاب بشود که ۲۰ درصد یا ۱۰ درصد از نمایندگان واقعی مردم در آن شرکت کنند پایه مشروطیت ایران مستحکم خواهد شد و شاید هم امینی موقعیت بهتر و قویتر و محبوبیت بیشتری پیدا کند . ولی با وضع کنونی شما آقای امینی ناچار است یا تکیه گاهش خارجی باشد و یا شاه باشد و در میان ملت ایران معلق خواهد بود . دیر یا زود شما این نکته را خواهید فهمید . این مطلبی بود که بنده صریحاً به ارسنجانی گفتم . اما درباره ی اینکه آنها جمعیت فرستادند یا اینکه امینی به ما گفته است که آقا بفکر خودتان باشید و شما تشکیلات خودتان را بدهید . اولاً او همچین حرفی اصلاً نزده ، ثانیاً اگر هم زده غلط کرده و حرفش بی اساس ولی مورد بوده برای اینکه ما دنباله رو کار مصدق بودیم ، ما همکارهای مصدق بودیم و بر اثر همان مبارزات برخاسته بودیم ، احزاب ما هم همان احزای بودند که قبل از مصدق در آن خط مبارزه میکردند و مصدق راهم در همان خط تائید و تقویت میکردند . بنابراین حرف آقای امینی جز هوچی گری عادی او نبوده است .

س - معذرت می خواهم من يك سوال دیگر اینجاء دارم . آقای امینی راجع به مسئله انتخابات که شما میفرمائید صحبت کردند و چنین استدلال کردند که در آن زمان اوضاع اقتصادی ایران بی اندازه خراب بود و در عین حال اگر من (آقای امینی) انتخاباتی میکردم شاه در آن انتخابات دخالت میکرد و بلوا و آشوب برقرار میکرد که اینک قوام السلطنه هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و حتی دکتر مصدق هم نتوانست انتخابات را آزاد بکند و ناچار شد که انتخابات دوره ی هفدهم را متوقف بکند . اگر من انتخابات میکردم شاه هم همین بلوا و آشوب را به پامیکرد اما مقصد من این بود که اول اوضاع اقتصادی مملکت را سروسامان بدهم و بعد به انتخابات پردازم . پاسخ شما به آقای امینی چه خواهد بود؟

ج - عرض کنم این عذر به مراتب بدتر از گناه است . اولاً سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی دولت منافاتی با انتخابات نداشت . اگر او برنامه ای و نقشه ای داشت می توانست به این کاربرد ازد ، اتفاقاً نکته ی دومی که من ضمن بیاناتم می خواستم به آن اشاره بکنم و حتماً می کردم همین نکته است که شما پیش کشیدید و آن راجع به برنامه اقتصادی او بود . برخلاف تصور او ، او نه تنها اقتصاد مملکت را به راه نیانداخت و از کساد و بحران بیرون نیاورد بلکه اقتصاد ایران را فلج ساخت و یکی از موجباتی که ما با او اختلاف داشتیم همین موضوع سیاست اقتصادی او بود برای اینکه از جمله ی کارهایش این بود که اعتبارات بانکی را بکلی متوقف ساخت آنهم در زمانی که ایران احتیاج به فعالیت های اقتصادی در رشته ی بازرگانی و صنعتی و در کارهای ساختمانی داشت که مردم بیکار را جذب بکنند و این کارها هم شروع شده بود در آن زمان تورم یولی اصلاً وجود نداشت . امینی یک مرتبه آمد و اعتبارات را متوقف کرد . متوقف کردن اعتبارات یعنی متوقف کردن همه ی فعالیت های اقتصادی . وزیر دارایی امینی آقای دکتر بهنیا ، که یکی از برگزیده ترین کارشناسان مالی ایران بود و بنده با او سابق همکاری از دوران رضاشاه در وزارت دارایی داشتم در همان زمان مقاله مفصلی در مجله رسمی بانک ملی نوشت که من آن مقاله را در حضور دانشجویان دانشگاه وابسته ی جبهه ملی قرائت کردم .

در آن مقاله بهنیا علنی و آشکار نوشته بود که ما ورشکسته به تقصیر هستیم یعنی وزیر دارایی اقرار به ورشکستگی به تقصیر دولت کرده بود . بنابراین برنامه امینی هم در این مورد یک برنامه فلج کننده و از اعمال اشتباه آمیز ایشان بود . بله ما درباره ی انتخابات با او خیلی اختلاف داشتیم . بخاطر دارم علاوه بر آن ملاقات که ارسنجانی شخصاً با من کرد ، در منزل یکی از دوستان مشترک مادر شمیران که حالا متأسفانه اسم او بخاطر من نیست چهار پنج نفر از رهبران جبهه ملی یعنی دکتر صدیقی ، اللهیار صالح و بنده و کشاورز صدر و شاید هم سید باقر خان کاظمی و دکتر بختیار بادکتر امینی ملاقات کردیم که شاید راه حلی برای رفع اختلاف پیدا شود . مطلب اساسی ما بر سر انتخابات بود . ما می گفتیم شما که مجلس را تعطیل کرده اید اکنون مخالف و مناقض با قانون اساسی هستید . اگر به قانون اساسی خود را پایبند میدانید آن قانون می گوید انتخابات در مدت سه ماه از انحلال مجلس باید شروع بشود و شما باید این انتخابات را انجام دهید اما اینکه می گوئید که دربار و ارتش و ایادی درباری در این امر دخالت

می‌کنند این عذر نخواهد بود، این مفهوم و معنایش اینست که هیچوقت انتخابات در ایران صورت نگیرد. شما اگر خودتان را نخست وزیر مستقل و مسئول میدانید و معتقد به اصول مشروطیت و حکومت ملی هستید کوشش بکنید هر قدر ممکن است انتخابات آزاد باشد. در دوره های پیش حکومت‌های وقت به دستور شاه انتخابات را صد در صد فرمایشی انجام میدادند، حکومت شما قلاً کاری بکند که عامل اراده‌ی او در تحمیل اشخاص نباشد، حتی الامکان بی طرف باشید، وقتی شما که رئیس دولت هستید و استانداران و فرمانداران که تا حدودی از دستورات شما پیروی میکنند رعایت ظاهر آزادی انتخابات را بکنید، نمی‌گوئیم که انتخابات صد در صد آزاد و قانونی صورت خواهد گرفت چنانکه در زمان مصدق هم نگذاشتند کاملاً آزاد باشد ولی در زمان مصدق ۶۰ درصد یا ۷۰ درصد نتیجه بخش بود. حالا اگر در زمان شما این کوشش را بکنید و تنها ۲۰ درصد نتیجه بخش باشد در شهر تهران مردم مسلماً موفق خواهند شد که نمایندگان را مطابق تمایلات خود انتخاب بکنند. در ولایات هم در بسیاری از جاها افرادی مطابق تمایلات مردم انتخاب خواهند شد. بنابراین لا اقل يك اقلیت بیست یا سی نفری در مجلس بوجود خواهد آمد و همین بیست سی نفر پایگاه محکمی اگر نه برای تشکیل اکثریت برای حفظ آزادی‌های عمومی و دفاع از منافع ملی خواهد بود. و پایگاهی خواهد بود که شما هم میتوانید به آن تکیه کنید و حتی ممکن است همان اقلیت جزو مدافعین شما بشوند و نیرویی به شما بدهند.

ولی او در آن زمان فقط تکیه به خارج داشت. در همین روزها بود که شاه سفری به خارج از ایران کرد. به امریکا آمد و با کندی ملاقات کرد. ظاهراً کندی هم او را خوب تحویل نگرفت. وقتی شاه در آن سفر از تظاهر عظیم میدان جلالیه ما خبردار شد به وحشت افتاد و به امینی برای جلوگیری از توسعه‌ی جبهه ملی فشار آورد. امینی در آن موقع بجای اینکه بعنوان يك نخست وزیر مستقل و آزاده مثل بعضی از نخست وزیران دیگری که بودند در خط قانونی ایستادگی بکند، تسلیم شاه شد و برای راضی کردن او جبهه ملی را قربانی کرد. ما افرادی شاه کرد به این امید که پشتیبانی شاه نسبت به او ادامه داشته باشد و با پشتیبانی سیاست خارجی هم که باعث برسر کار آمدن او شده بتواند به حکومتش و به هوچیگری‌هایش ادامه بدهد. او از آن آدم‌های پر حرف و راجی بود که بموقع و بموقع دائماً سخنرانی میکرد ولی غالب حرف‌هایش نمایشی و بی اثر بود. خلاصه از آن جلسه هم که در منزل يك دوست مشترك تشکیل شد و بحث

های زیادی کردیم نتیجه ای حاصل نشد بنابراین بین ما و او که در روزهای اول حکومتش تفاهمی بود تفاهم بهم خورد و روزه روز جدایی و فاصله بیشتر میشد. حکومت امینی علیه ماموضع سخت و شدید گرفت و عین رفتاری با ما کرد که حکومتهای اقبال و شریف امامی میکردند یعنی در جلوگیری کردن از انتشارات ما، اجتماعات ما و ندادن امتیاز روزنامه به ما، در تابستان همانسال بمناسبت پیش آمدن تیرمأمی خواستیم برای تجدیدخاطره ی آن . . . . .

س - ۳۰ تیر ۱۳۳۱

ج - بله ، برای تجدیدخاطره ی ۳۰ تیر و تجلیل از شهدای آن تظاهراتی بکنیم ، از این رودعوت به میتینگ کردیم و روز قبل از میتینگ بر سر مزار شهدارفتیم و در موقعی که با تومبیل هایمان به درگورستان ابن بابویه رسیدیم بخاطر دارم که مرحوم طالقانی هم از طرف دیگر آمد و به ماملحق شد، در آنجایم ی مارهربان جبهه ی ملی و همراهان مارا گرفتند و توقیف کردند و به زندان بردند و در روز بعد هم که شهر به حالت آمادگی نظامی درآمده بود از اجتماع مردم بانروی نظامی جلوگیری کردند.

س - قبل از این توقیف چند بار جبهه ملی با آقای امینی و آقای ارسنجانی ملاقات و گفتگو داشت ؟

ج - حداقل دو بار ، یکبار ارسنجانی مرادید و یکبار کمیته ی ما با خود امینی ملاقات کرد. در این دستگیری ۳۰ تیر ما تقریباً بیش از هفت یا هشت روز در زندان نبودیم ولی در همین چند روز که در زندان بودیم محل باشگاه مارا که از خیابان فخرآباد به خیابان دمشق منتقل شده بود ، حکومت نظامی امینی تصرف کرد و دیگر آن راهیچوقت به ما تحویل نداد.

امینی در امور اقتصادی به خیال خودش به اقدامات و اصلاحاتی دست زد که در واقع بیشتر فلج کننده بود. علاوه بر آن تظاهراتی بعنوان جلوگیری از فساد و دستگیری مفسدین و رشوه خواران و متخلفین کرد و جمعی را به عناوین مختلف به زندان انداخت و همه روزه به سخن پراکنی های پرت و پلا می پرداخت . ما که از داشتن باشگاه و روزنامه و آزادی اجتماعات و انتشارات محروم شده بودیم به توسعه تشکیلات خود مشغول شدیم ، در دانشگاه و در بازار و در میان کارمندان سازمان های دولتی شبکه های وسیعی بوجود آوردیم ، در سازمان دانشجویان دانشگاه تهران قریب صدحوزه داشتیم ، در بازار تهران تعدادحوزه ها از صد متجاوز بود و همینطور در اغلب سازمان های



دولتی مخصوصاً در میان فرهنگیان گسترش قابل توجهی پیدا کرده بودیم . در واقع سازمان جبهه ملی در آن زمان وسیع ترین و نافذترین تشکیلات سیاسی کشور ما شده بود . بتدریج شروع کردیم که در بین دانش آموزان دوره ی دوم دبیرستانها هم سازمانی بنام جوانان طرفدار جبهه ملی بوجود بیاوریم . دبیرستانهای بزرگ آنوقت مثل دبیرستان دارالفنون ، دبیرستان هدف ، دبیرستان البرز و دبیرستانهای دیگر عده ای دانش آموز وابسته به جبهه ملی داشتند . در یکی از روزهای دیماه خبردار شدیم که دانش آموزان طرفدار جبهه ملی در دارالفنون تظاهراتی صورت داده و عده ای از آنها را اخراج کرده اند . بمناسبت اخراج آنها ما مراجعه به مسئولین دبیرستان و مقامات وزارت فرهنگ کردیم ولی در برگرداندن آنها موثر واقع نشد . دانشجویان دانشگاه به طرفداری از آنها پرداختند و برای روز اول بهمن ماه تظاهراتی ترتیب دادند که البته باموافقت تشکیلات مرکزی جبهه ی ملی بود که من مسئول آن بودم . در این روز عوامل دولت و چماقداران و سربازان گارد مسلح به دانشگاه حمله آوردند و فجایع عظیمی صورت دادند . درها و شیشه ها را شکستند ، کتابخانه ها را به هم ریختند ، عده ای از دانشجویان پسر و دختر را زخمی کردند بطوریکه دکتر فرهاد که در آن زمان رئیس دانشگاه بود به من همان روز تلفن کرد و گفت ، کاری اینها در دانشگاه کردند که سپاه مغول هم نکرده است . با اینکه دکتر فرهاد منتخب شخص شاه بود خود او این حرف را بمن زد و شورای دانشگاه را همان روز دعوت کرد و همان روز نامه ی اعتراض آمیزی درباره ی این عمل و تجاوز وحشیانه به دولت نوشتند و استعفای خودشان را اظهار کردند که خیلی موجب برآشفته گی شاه و علت مغضوبیت بعدی دکتر فرهاد گردید .

س - آقای امینی معتقد است که این جریان در واقع توطئه ی خود شاه علیه دولت او بود و جبهه ملی هم دانسته یا ندانسته وسیله و آلت این توطئه قرار گرفت .

ج - عرض کنم آقای دکتر امینی در هر زمان بیک کیفیتی مطابق مصلحت وقت بیانی میکنند و گناه خود را توجیه میکنند . در آن زمان که شاه قدرت داشت و او علناً نمی توانست به شاه اعتراض بکند ، تظاهرات آن روز دانشجویان و جبهه ملی را منسوب به سپید بختیار میکرد . می گفت این اقدام و تحریک او بوده و عوامل جبهه ملی مرتبط به بختیار بوده اند . بعد نظرش را ، حالا که شامی گوئید ، تغییر داده و می گوید ، شاه آنها را تحریک کرده بود که علیه او اقدام بکنند . در واقع تمام اینها دروغ محض است .

البته این تظاهرات بصورت همراهی و همدردی بادانش آموزان اخراج شده و علیه حکومت امینی بود این مسلم است . ولی اینکه مرتبط باشاه باشد یا مرتبط با بختیار باشد و یا مرتبط به عوامل دیگری خارج از جبهه ملی باشد بکلی برخلاف واقع و دور از حقیقت است .

حکومت دکتر امینی بر اثر این پیش آمده کثیری از رهبران و مسئولین جبهه ملی را به زندان انداخت که از آن جمله بنده بودم ، دکتر صدیقی بود ، مهندس خلیلی بود ، زیرک زاده بود ، دکتر آذر بود ، مهندس حسینی بود ، کشاورز صدر بود ، دکتر بختیار بود ، مسعود حجازی بود ، دکتر خنجی بود ، وعده کثیری هم از دانشجویان وابسته به جبهه ملی بودند که آنها را در طبقه پائین زندان موقت شهر بانی زندانی کردند و ما را در طبقه بالای آن موسوم به بهداری که یکی از دانشجویان زندانی شده طبقه پائین همین آقای بنی صدر اولین رئیس جمهوری حکومت انقلابی ایران بود ، اتفاقاً در همان ایام چند نفر از زندانیان دیگر را که بعنوان دزدی و اختلاس و رشوه خواری و یا به اتهام توطئه چینی علیه حکومت امینی زندانی شده بودند بیش ما آوردند و هم زندان با ما کردند که از جمله رشیدیان و سناتور فرود و پسر آیت الله بهبهانی و مهندس فروغی بودند .

اتهامات علیه ما ظاهراً این بود که تظاهرات روز اول بهمن دانشگاه ارتباط با سپید بختیار داشته است . به دفعات مکرر ما را به محل بازجویی بردند و از یکی یکی ما به دقت بازجویی و بازپرسی کردند و چندین ماه بازجویی ها به شدت ادامه داشت ، همچنین از دانشجویان تنهاتنها و یا با هم بازپرسی ها کردند و پرونده قطور و عظیمی برای آن تشکیل دادند .

در اینجاست که به يك نکته حساس اشاره کنم و آن اینست : با اینکه نهضت آزادی در ابتدای تشکیلات جبهه ملی دوم اسماً با ما بود و با همکاری داشت ولی در دوران امینی ، مهندس بازرگان و رفقای با امینی همراهی و همکاری میکردند ، شاید پیش خودشان چنین توجیه میکردند که تقویت از امینی مخالفت باشاه است و بهیچوجه به دنبال اینکه رفقای آنها را مبارزان جبهه ملی راهمکاران دکتر مصدق رانندانی کرده و مورد اتهام نارو و قرارداد و نسبت کذب ارتباط با تیمور بختیار و باشاه و با دیگران به آنها میدهند گرفته و در مقام دفاع از ما بر نیامدند ، بلکه جلسات ارتباط و مذاکره با امینی بطور مرتب و منظم داشتند ، خلاصه با اینکه خیلی کوشیدند و افراد متعددی از ارتشی ها و از دادگستری در این بازجویی ها بطور دقیق شرکت کردند ، ولی چون از هیچ جایی نتوانستند کوچکترین

دلیلی، اثری، شاهدهی بدست بیاورند که این تظاهرات ارتباط با دارو دستمای یا شخصیتی خارج از جبهه ملی داشته است ناچار مدت مدیدی آن را متوقف کردند و بالاخره اظهار رأی کردند که هر چند در نتیجه تحقیقات و بازپرسی‌ها معلوم نشده که جبهه ملی در واقعه اول بهمن ارتباط با عوامل دیگری داشته باشد ولی بعلت اینکه نتوانسته است انضباط در دانشجویان برقرار کند که آن آشفتگی بوجود نیاید از این جهت مرتکب تقصیر شده است. تنها ایرادی که بر ما گرفتند این بود که دانشجویان در آن روز تظاهرات شدید و سنگ پرانی کرده اند و عدم دیسپلین آنها ناشی از ضعف انتظامات جبهه ملی بوده است.

س - آقای دکتر معذرت می‌خواهم حالا که شما صحبت از نهضت آزادی فرمودید از آنجایی که این جمعیت نهضت آزادی از بطن جبهه ملی دوم درآمد ممکن است لطف فرمائید و یک مقداری برای ما توضیح بدهید که اصولاً این اختلاف چرا ظاهر شد که منجر به تشکیل شدن نهضت آزادی شد؟

ج - نمیدانم در روز پیش خدمتتان توضیح دادم؟

س - راجع به نهضت آزادی چیزی نفرمودید.

ج - عرض کنم موقعی که ما جبهه ملی را تشکیل دادیم و شورای جبهه ملی تشکیل شد و جلسات شوراها و جبهه ملی در منزل های ما، منزل سید باقر خان کاظمی یا دکتر صدیقی یا صالح یا جاهای دیگری، تشکیل میشد و در این جلسات آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی و آقای طالقانی و شاید هم آقای نزیه و شاید هم افراد دیگری از آنها بودند. یکروز که ما، و این قبل از حکومت امینی و در همان اوایل تشکیل جبهه ملی بود، در منزل آقای دکتر صدیقی بودیم، در همان خیابان پامنار، نشریه ی چاپ شده و پبلی کپی شده در حدود بیست و چند صفحه بدست ما رسید که با امضای نهضت آزادی ایران بود که در آن بطور صریح و آشکاره جبهه ملی حمله شده بود. به رهبران جبهه ملی از آنجمله به نام دکتر صدیقی، سنجایی، کاظمی و صالح حمله شده بود که اینها افراد فرصت طلب هستند و موقعی که ملت برای مبارزه ظاهر میشود آنها هم از سوراخها بیرون می‌آیند و در روزهای دیگر معلوم نیست کجا هستند و از این جور حرفها که حالا بنده درست مطالبش را به خاطر ندارم. این نشریه در همان جلسه بدست ما رسید و همانجا مطرح شد. آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی هم حضور داشتند. رفقای جبهه ملی شروع به اعتراض کردند که آقایان دورویی چیست

و چطور قابل توجه هست . شما با ما هستیدی نیستید . اگر ما را صمیمی و صادق و درست میدانید و با ما هستی پس این انتشارات چیست ؟ اگر ما همین هستیم که در این نشریه نوشته اید پس چرا با ما هستی ما تصور میکنیم که این نشریه بدون اطلاع شما و از طرف اشخاصی غیر از رفقا و دوستان شما نوشته شده و مجعول است . آقای مهندس بازرگان گفت ، نخیر مجعول نیست و آن را رفقای ما نوشته اند . گفتیم به به مبارک است همه ی رفقای ما اعتراضات شدید کردند . حالا اسم نمی برم چه کسانی بودند ولی همه اعتراض کردند که این يك دورویی محض است . شما موظف هستید یا آنها را اخراج کنید و یا از ما کنار بگیرید . بازرگان گفت ، ما نمی توانیم آنها را اخراج بکنیم ولی از آنچه نوشته اند متأسف هستیم . گفتیم ما با اشخاصی که ما را خائن میدانند و خدمتگزار ملت نمی دانند نمی توانیم همکاری بکنیم . این سبب شد که از آن تاریخ آنها دیگر در جلسات ما شرکت نکنند ولی در عین حال خودشان را وابسته به جبهه ملی بدانند . وضع بر همین منوال بود تا موقعی که حکومت امینی تشکیل شد و آنها از همراهان او شدند با جریانهایی که بعداً بظهور رسید و از آن صحبت خواهیم کرد .

س - این بحثی را که میفرمائید در همان زمانی بود که کنگره جبهه ملی تشکیل شده بود و شورای جبهه ملی هم بود که شما با این جزوه رو برو شدید؟

ج - خیر کنگره هنوز تشکیل نشده بود . این در همان سال اول است .

س - ۱۳۳۹

ج - بله ۱۳۳۹ و هنوز هم حکومت امینی نیامده بود . شاید حکومت دکتر اقبال بود و یا شریف امامی ، مسلماً زمان حکومت دکتر اقبال بود .

س - ولی آنچه آنها بنام نهضت آزادی بودند؟

ج - بلی به اسم نهضت آزادی بودند .

س - من شنیدم که اختلافات از زمانی شروع شده بود که در جبهه ملی صحبت از اصلاحات ارضی میشد و یا حتی خانم های بدون حجاب در درون جبهه ملی میآمدند .

ج - نخیر آن داستان جدایی است که بعداً به آن می رسمیم .

س - پس این اولین باری بود که شما متوجه شدید که آقایان با اصطلاح آنچنان که تظاهر میکنند موافق بارهبران جبهه ملی نیستند .

ج - بلی اولین بار بود .

س - چیزی که برای من عجیب هست اینست که در سال ۱۳۳۲ کودتا شد .

بعد از آن نهضت مقاومت تشکیل شد که شما آقای مهندس بازرگان و آقای طالقانی و احزاب جبهه ملی همه اینها در همان نهضت مقاومت بودید. بعد که نهضت مقاومت ملی کارش به آن دلائلی که شما اشاره فرمودید ادامه پیدا نکرد، و هفت سال بعد از کودتای سال ۱۳۳۹ جبهه ملی بوجد آمد. خوب در این مدت مبارزه همانطوریکه آقایان نهضت آزادی بودند شماها هم بودید بنابراین این چه مسئله ای بود که بگویند هر وقت که با اصطلاح سروصدایی نیست و مردم تکان نمی خوردند شما نیستید، خوب آقایان هم نبودند.

ج - در واقع همین است. در مدت نهضت مقاومت بطوریکه اشاره کردم من در مخفیگاه بودم و دوستان دیگر نیز یاد رزندان و یا مخفی بودند. آنها که آزاد بودند همه در آن نهضت کم و بیش شرکت داشتند. و تا حکومت امینی باقی بود مادرزندان ماندیم. حکومت او در سال بعد ساقط شد و علم بر سر کار آمد. من و دکتر بختیار آخرین دوزندانی بودیم که بعد از هفت ماه در شهریور ۱۳۴۱ آزاد شدیم. رفقای دیگر که بیست روز یا یکماه قبل از ما آزاد شده بودند شروع به فعالیت و تشکیل جلسات شورای جبهه ملی کرده بودند.

وقتی که بنده آزاد و وارد جلسه ی شورا شدم گفتگوی تشکیل کنگره جبهه ی ملی درین بود چون از یک سال پیش اعلام کرده بودیم که در سال آینده کنگره جبهه ملی از نمایندگان احزاب و جمعیت ها و شعب مادر شهرستانها تشکیل خواهد شد. این وعده را از این جهت داده بودیم که سازمانهای ما وسعت یافته و هم مسلکان اعتراض داشتند که سازمان مادمو کراتیک نیست، شورای عالی و کمیته مرکزی انتخاب نشده اند و خط مشی و اهداف ما روشن نیست. بنابراین بعد از آنکه از زندان امینی خلاصی پیدا کردیم موضوع تشکیل کنگره مطرح شد. بنده چون اطلاع یافتم که در داخل جبهه ملی بعضی از افراد هستند که نسبت به اصالت تظاهرات اول بهمن و نسبت به مبارزه ای که جزو افتخارات ما بوده سیمپاشی میکنند و بعضی ها که نسبت به بعض دیگر رقابت دارند میخواهند از آن پیراهن عثمان بسازند، بنابراین در اولین روزی که باشورا مواجه شدم گفتم، چون مسئول تشکیلات جبهه ملی هستم، ادامه شرکت من در جبهه ملی تنها موقوف بر این است که به اصالت پیش آمد اول بهمن رسیدگی شود که آیا افرادی از ما با اشخاصی یا عواملی خارج از جبهه ملی هر چه و هر کس باشد مرتبط بوده اند یا نه. اگر هست معلوم بکنند و باید به مجازات برسند. اگر نیست

آنهايي که اتهام زده اند بايد عذرخواهي بکنند و بايد اين استخوان لاي زخم از جبهه ملي خارج شود والا من ادامه کار نخواهم داد. شوراهم سه نفر از افراد رامعين کرد که به جريان واقعه اول بهمن رسيدگي کنند. آن سه نفر بعد از رسيدگي کامل گزارشي تهیه کردند مبني بر اینکه جبهه ملي مبارزه اصیل خود را انجام داده و در آن تظاهرات هيچگونه ارتباطی با عوامل و عناصر خارج از جبهه نبوده و پيش آمدهای ناگواری که برای بعضی از دانشجويان رخ داده نتیجه مهاجمه خشونت آمیز چماقداران و تفنگداران دولتی بوده است. این گزارش در جلسه شورای جبهه ملي که آقای سيدباقرخان کاظمی ریاست آنرا داشت قرائت شد. بعد از آن بنده با مسئولیت تشکیلاتی که داشتم اقدام برای تشکیل کنگره کردم. آئين نامه تشکیل کنگره به تصویب شوری رسید، به سازمانهای خودمان در استانها، در گیلان، در آذربایجان، در خوزستان، در اصفهان، در شیراز، در خراسان و در هر جایی که شعبه داشتیم و به سازمانهای مرکزی بخشنامه فرستادیم که نمایندگان خودشان را انتخاب بکنند و برای هر محل و هر سازمان عده ی نمایندگان را به تناسب سازمانهای آنها معين کردیم. سازمانهای مرکزی جبهه ملي را که بخاطر دارم عبارت بودند از سازمان دانشجويان، سازمان بازاری ها، سازمان اصناف، سازمان کارگران، سازمان کارمندان و بانکها، سازمان فرهنگیان، سازمان ورزشکاران و سازمان کشاورزان. برخلاف اینکه به آقای دکتر مصدق گزارش داده و ایشان نیز بعداً در نامه ی خود به آن اشاره کرده بودند که نمایندگان دانشجويان را خودشان انتخاب نکردند و شما برای آنها انتخاب کردید، خود سازمان دانشجويان جبهه ملي از هر دانشکده نمایندگان خود را انتخاب کردند و بعلت کثرت تعداد دانشجويان نمایندگان آنها نسبت به نمایندگان همه ی سازمانهای دیگر بیشتر بودند. یعنی مجموعاً از ۱۷۰ نماینده که از مرکز و از استانها آمدند ۳۶ نفر نمایندگان سازمان دانشجويان دانشگاه بودند که از طرف خودشان انتخاب شده بودند. ما توجه داشتیم که بعضی از عناصر در داخل ما مشغول تفرقه افکنی و خرابکاری هستند. نهضت آزادی بعنوان يك جمعیت پیوسته به جبهه ملي در کنگره حضور نداشت ولی با سوابق مبارزاتی که آقای بازرگان و دکتر سجای و طالقانی و نزیه داشتند آنها را هم دعوت کرده بودیم که در آن شرکت کردند. بعضی از افراد آنها نیز از سازمانهای دیگر جبهه ملي انتخاب شده بودند مانند عباس شیبانی و کیل فعلی مجلس شورای اسلامی و صباغیان که بعداً وزیر کشور آقای بازرگان شد.

بدین ترتیب کنگره جبهه ملی باقریب ۱۷۰ نماینده از سازمانهای مرکزی و شهرستانها تشکیل شد. مادرست که بررسی می کردیم می دیدیم که حداقل بین ۹۰ تا ۱۰۰ نفر از آنها افرادی هستند که با تمایلات اکثریت شورای جبهه ملی موافقت دارند. شاید در حدود ۴۰ یا ۵۰ نفر در بین دانشجویان و بعضی از دسته های احزاب تمایلات مخالف داشتند. آنهایی که مخالف بودند با کمال تأسف یکی دارودسته ی آقای فروهر بودند چه در میان دانشجویان و چه در سازمانهای دیگر و یکی هم دارودسته ی نهضت آزادی با دکتر عباس شیبانی و صباغیان بود. غیر از این دو دسته تعداد قابل توجهی از دانشجویان وابسته به سازمانهای چپی بودند که در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند. نظر ما بر این بود و این مطلب خیلی قابل توجه است که آقای سید باقرخان کاظمی را بعنوان ریاست کنگره انتخاب کنیم. در این بین اطلاع پیدا کردیم که جمعی از مخالفین نزد آقای صالح رفته با ایشان صحبت کرده و او نیز قبول کرده که داوطلب ریاست کنگره بشود و نسبت به سید باقرخان کاظمی که مردی مدیر و بسیار منظم در اداره ی جلسات و در حفظ پرونده و پیشینه و تنظیم کارها بود و علاوه شخصیتی محترم و مؤدب و ورزیده داشت شروع به بدگویی و بدزبانی کرده اند. بعضی از رفقای خیلی مؤثر شوری از آنجمله آقای دکتر صدیقی هم با انتخاب کاظمی هیچ موافقت نداشتند. از جمله مخالفین دیگر که خیلی در این باره سرو صدا و فعالیت کرد مرحوم کشاورز صدر بود.

س - هیچوقت ایشان علت مخالفتشان را توضیح دادند؟

ج - تمام بهانه جویی بود، فقط برای اینکه نامزد اکثریت بود آنها می خواستند شخصیت موجه دیگری را نامزد کنند که آراً را بشکنند. ملتفت هستید؟ حرفهایی که درباره ی کاظمی می زدند بهانه جویی بود. می گفتند وزیر خارجه زمان رضاشاه بوده. خوب اگر این بوده وزیر مصدق هم بوده پس مصدق هم نمی بایست او را بیاورد و وزیر کند. علاوه خود همان آقایان بعداً کاظمی را بعنوان رهبر جبهه ملی سوم انتخاب کردند. اینها بهانه جویی بود. بنده خودم شخصاً در این باب با آقای صالح تماس نگرفتم چون موضوع خیلی حساس بود، نمیشد به يك کسی گفت که شما نامزد نباشید یا باشید، بوسیله دیگران تماس گرفتیم دیدیم که آقای صالح هم قبول کرده است که نامزد ریاست کنگره بشود. با محاسبه که کردیم و با محبوبیتی که صالح داشت با عدم توجهی که ممکن بود تعدادی از رفقای ما به اصل نکته که ایجاد افتراق

ودودستگی بود داشته باشند میدیدیم که اگر به همین ترتیب رأی گیری بشود ممکن است آرا آقایان صالح و کاظمی تقریباً مساوی و نزدیک بهم باشد و از روز اول که جاسوسان سازمان امنیت و درباری در پیرامون جلسات کنگره بودند، فوراً این موضوع اختلاف و دودستگی را بصورت انعکاس نامطلوبی در مطبوعات داخل و خارج از ایران جلوه گرسازند. بنابراین خود من با آقای کاظمی صحبت کردم و به ایشان گفتم که آقای کاظمی خدا شاهد است نامزد ما و نامزد اکثریت شما بودید ولی با کمال تاسف وضعی پیش آمده که اگر ما چنین رأی گیری بکنیم از همان روز اول شکستی در آرا ما بوجود خواهد آمد بنابراین از شما خواهش می کنیم از نامزدی خودتان صرف نظر کنید. کاظمی ناراحت شد و گفت، چه کسی بامن مخالفت میکند؟ گفتم آقا بهتر است وارد اشخاص و بهانه جوئیهای آنها نشویم، واقعیت اینست و ما ناچاریم برای آن چاره جویی کنیم. هر چند آن شخص محترم و گرامی ناراحت و گله مند شد ما تصمیم گرفتیم که به آقای صالح رأی بدهیم و به دوستان و همراهان مؤثر اطلاع دادیم و مطلب را مخفی گذاشتیم. مخالفین هم قبلاً اعلام کرده بودند که نامزد آنها آقای صالح است.

مطلب دیگری که بعضی از آنها پیش کشیدند این بود تا زمانی که دکتر مصدق هست رئیس کنگره کس دیگری غیر از ایشان نمی تواند باشد. باید دکتر مصدق را رئیس کنگره انتخاب کنیم و آقای عباس شیبانی را مامور کرده بودند که بیاید و عکس مصدق را بیاورد و پیشنهاد رأی گیری به نام ایشان بکند. خوب با این عنوان کسی نمی توانست مخالفت بکند. مافوراً تابلوی بزرگی از عکس دکتر مصدق را توی سالن در پشت سر هیئت رئیسه نصب کردیم و تصمیم گرفتیم که قبل از شروع بکار پیامی خدمت آقای دکتر مصدق صادر کنیم و ایشان را بعنوان رئیس افتخاری کنگره انتخاب کنیم و اظهار تاسف نمائیم از اینکه ایشان بعلت گرفتاری که دارند نمی توانند رهبری و اداره ی کنگره را عهده دار باشند. وقتی که جلسه تشکیل شد شیبانی با اینکه تظاهر و هیاهویی کرد ولی در برابر وضع پیش بینی نشده ی این پیشنهاد و این پیام قرار گرفت که بایبانی بسیار مؤثر و هیجان انگیز نوشته شده بود و بعد هم رأی که به آن ترتیب گرفته شد بهانه ی دیگری برای آنها نماند. بعد از آن برای هیئت رئیسه که معین کرده بودیم رأی گرفتیم آقای صالح با اکثریت خیلی زیاد نزدیک به اتفاق آرا انتخاب شدند. آنها که غافلگیر شدند در وسط کار رأی شان را برگرداندند و به آقای



کاظمی دادند. اینگونه پیش آمدها و دورویی هادراجتماعات و درکارهای سیاسی متأسفانه پیش می‌آید ولی دیگر برای آنها دیر شده بود. موقعی آنها خبردار شدند که تقریباً جلسه تشکیل شده بود و در ضمن جلسه تصمیم گرفتند که به کاظمی رأی بدهند که تعداد خیلی کمی رأی آورد. دو نفر هم بعنوان نایب رئیس انتخاب شدند. بنده نایب رئیس اول و آقای دکتر آذر نایب رئیس دوم انتخاب شدیم منشی هم آقای ادیب برومند از اکثریت انتخاب شدند. و بعد هم دو کمیسیون انتخاب کردیم یکی بنام کمیسیون سیاسی برای تهیه منشور جبهه ملی و یکی هم کمیسیون اساسنامه. در این دو کمیسیون از اعضای سازمانها و احزاب در هر يك از آنها افرادی از همه ی احزاب وجود داشت. مثلاً در کمیسیون سیاسی که بنده و افراد دیگر عضویت داشتیم آقای مهندس بازرگان هم بودند. در کمیسیون اساسنامه آقای دکتر سجایی و افراد دیگری بودند. آقای فروهر و دیگران نیز همه بودند. يك منشوری تهیه شد و يك اساسنامه که همه ی آنها با اکثریت زیاد به تصویب رسیدند. بعد از آنهم بر طبق اساسنامه جدید به انتخاب اعضای شورای مرکزی جبهه ملی پرداختیم. مطابق اساسنامه پیش بینی شده بود که اعضای شورای مرکزی ۵۰ نفر باشند که ۳۵ نفر را کنگره انتخاب کند و ۱۵ نفر دیگر در اختیار شورای باشد که بر حسب مقتضیات و با توسعه جبهه و ملحق شدن جمعیت های دیگری به آن تدریجاً انتخاب کند. آن ۳۵ نفر هم از همه ی گروهها انتخاب شدند. حالا کاظمی و حسینی و صالح و صدیقی و پارسا و بنده و دکتر آذر و اینها در رده ی اول بودیم، در رده های بعدی رفقای دیگر همه بودند. کشاورز صدر بود، دکتر بختیار بود، مهندس زیرك زاده بود، مهندس بازرگان بود، جلوتر از آنها طالقانی بود، دکتر سجایی نفر آخر بود که انتخاب نشد. از ورزشکاران پهلوان تختی انتخاب شد و غیره.

بنظر بنده در تاریخ دموکراسی ایران یعنی در تاریخ سازمانهای حزبی این کنگره جبهه ملی یکی از باشکوه ترین، مؤثرترین و دموکراتیک ترین اجتماعات سیاسی ایران بود که اگر بگویم نظیری برای آن نبوده شاید گزاف نگفته باشم. منشوری بسیار سنجیده و مفصل ترتیب داد که با احتیاجات وقت ایران تطبیق میکرد. قطعنامه فوق العاده قوی راجع به اینکه شاه باید سلطنت کند نه حکومت، راجع به اینکه سازمان امنیت يك سازمان جاسوسی و تهدید کننده آزادی و برهم زننده نظم و امنیت است و باید منحل شود راجع به آزادی زندانیان سیاسی و غیره صادر شد. منشوری

که مسائل مختلف مملکت را، مسائل اقتصادی، مسائل اجتماعی و مسئله اصلاحات کشاورزی را، مسئله حق رأی زنان را، مسئله سیاست مستقل خارجی و سیاست دفاعی مملکت را تماماً دربرداشت .

در اینجامیخواهم بگویم که یکی از خصوصیات ثابت و همیشگی شاه خودنمایی و بهره گیری از عقاید و اقدامات دیگران و بخودنسبت دادن آنها بود. جبهه ملی که در اینموقع يك كنگره بیسابقه تشکیل داد و منشور سیاسی اجتماعی و اقتصادی مترقی ای عرضه کرد و اجتماعات پرشوری بوجود آورد و میتینگ هایی میداد که در آن ده ها هزار نفر شرکت میکردند. شاه هم در آن زمان عیناً شعارهای جبهه ملی و روش جبهه ملی را تقلید میکرد و در واقع ادای آن را در میآورد. می خواست بهمان صورت در اجتماعات ظاهر شود که عکسش را در جراید منتشر کنند و در میان مردم مثل يك رهبر سیاسی دست بلند کند و سخنرانی بکند و کنگره تشکیل بدهد ولی تمام آن ساختگی و بر اثر فشار بود. بعد هم مواد انقلاب شاه و ملت را به همان ترتیب تقریباً از روی اصول منشور جبهه ملی عرضه کرد و فراموش نمود مصنوعی را ترتیب داد.

اقتباس از افکار دیگران و نسبت دادن خدمات و اقدامات دیگران بخودش یکی از خصوصیات شاه بود. همچنان که باقوام السلطنه کرد و همچنان که با مصدق و ارسنجانی و دیگران کرد .

س - آقای دکتر معذرت میخواهم، در آن جریان کنگره باز هم بین جبهه ملی و اعضای نهضت آزادی برخوردهایی بود؟

ج - بله در آنجاریفقای نهضت آزادی مخصوصاً آقای مهندس بازرگان سخنرانی ایراد کرد که در آن سخنرانی مفهومش این بود که باینکه به منشور رأی داده و خود او عضو کمیسیون منشور بوده باز با تشکیلات و اصول و روش جبهه ملی همراه نیست و آخر کلامش را با این جمله ترکی ختم کرد، بودر که وارد، یعنی ما همین هستیم که هستیم .

س - من شنیدم موقعی که در کنگره خانم های جبهه ملی بی حجاب ظاهر شدند آقایان بعنوان اعتراض خارج شدند. ممکن است راجع به این مسئله توضیح بفرمائید.

ج - بله، یکی از مسائلی که آنجا درباره اش صحبت و جنجال شد همین بود. مافقط دو نفر بعنوان نمایندگان زنان در کنگره داشتیم . یکی خانم پروانه فروهر بود و یکی دیگر که اسم او را بخاطر ندارم، موقعی که آنها وارد شدند اول یکی از آقایان معممین

ما بنام خلخالی بلند شد و هیاهو کرد. در کنگره چهار پنج نفر از روحانیون شرکت داشتند از آنجمله آقایان طالقانی، انگجی، سیدضیاءالدین حاج سیدجوادی، جلالی دماوندی، شبستری و خلخالی بودند. خلخالی بلند شد و اعتراض کرد و بدگفت و آنرا مخالف اصول اسلامی معرفی کرد. یکی دو نفر از نهضت آزادی های رفیق مهندس بازرگان نیز بلند شدند و هیاهویی براه انداختند و چند نفر از آنها از جلسه خارج شدند تختی هم با آنها در آویخت. آن روحانی که اعتراض کرد پس از آن دیگر در کنگره شرکت نکرد.

س - آقای طالقانی هم از جلسه خارج شدند؟

ج - اتفاقاً آقای طالقانی ماندند و به آنها اعتراض کردند. گفت، آقا بنشینید این بازی ها چیست که در میآورد.

امروز صحبتان رابه تشکیل کنگره جبهه ملی رساندیم که بنظر بنده این کنگره یکی از پایه دارترین و اصولی ترین فعالیت های سیاسی بعد از مشروطیت ایران و از هر جهت دموکراتیک و مترقی و ملی بود. در همین زمان که کارهای کنگره جریان داشت و در منزل مرحوم حاج حسن قاسمیه از بازرگانان معروف تهران تشکیل میشد که اینجا باید یادش را بخیر بکنیم و خدایش بیامرزد که بانهایت فداکاری کوشش کرد، با اینکه این عمل برای او متضمن ضرر و خطر زیاد بود از هیچ چیز مضایقه نکرد.

در پیرامون آن محل عوامل سازمان امنیت با ضبط صوتهای مخصوص وجود داشتند و ما کاملاً مستحضر بودیم که آنها مراقب همه ی فعالیت های ما هستند و در داخل ماهم علی التحقیق مامورینی داشتند که بعداً هم بر ما روشن شد. در همین زمان بود که شاه از قید کترامینی هم فارغ شده و می خواست خودش را رهبر منحصر بفرد اصلاحات و ترقی خواهی ایران معرفی کند و به این طریق جبهه ملی را از صحنه فعالیت و سیاست خارج سازد. برنامه ی باصطلاح رفراندوم شاه و انقلاب شاه و ملت خود را عرضه کرد و موادی بظاهر ترقی خواهانه و اصلاح طلبانه از قبیل اصلاحات ارضی، انجمن های ایالتی و ولایتی، مشارکت کارگران در سود کارخانه ها، حق رأی زنان، و این نوع مسائل را که در برنامه جبهه ی ملی وجود داشت اعلام کرد و می خواست آنها را به رفراندوم و مراجعه به آراء عمومی بگذارد. مامتوجه بودیم که این رفراندوم بمعنای يك تحول اجتماعی و در خط مشی دموکراسی نیست بلکه درست برای آن است که بایک ظاهر سازی نهضت دموکراتیک ایران و حرکت

استقلال طلبی مردم ایران را متوقف بسازد و عنوان اصلاحات و برنامه های انقلاب يك برنامه ی صوری برای پرده پوشی بر روی دیکتاتوری است که می خواهد آغاز بشود .

بهین جهت جبهه ملی طی اعلامیه ی هیجان انگیزی به مردم هشدار داد که تمام این ظاهر سازیها توطئه ای برای استقرار يك دیکتاتوری جدید است و شعاری که ما دادیم این بود: اصلاحات بله دیکتاتوری خیر . و برای اعتراض علیه آن مردم را دعوت به میتینگ و تظاهر کردیم . به نظرم اعلامیه معروف ماتحت عنوان قم فاسقتم در همین زمان بود ولی قبل از اینکه تظاهرات صورت بگیرد مجدداً مارادراول بهمن همان سال ۱۳۴۱ توقیف کردند و به زندان انداختند . این بار بیش از دو بیست نفر از رهبران و از فعالین درجه اول جبهه ملی در همه ی سازمانها توقیف شدند که از رهبران اعضای شورای جبهه ملی افرادی را که بنظرم میآید از این قرار بودند: کاظمی ، صالح ، صدیقی ، بنده ، آذر ، حقشناس ، شاپور بختیار ، کشاورز صدر ، داریوش فروهر ، مهندس حسینی ، زیرک زاده ، علی اردلان ، مهندس بازرگان ، دکتر سحابی ، نصرت الله امینی ، کریم آبادی ، آیت الله طالقانی ، مسعود حجازی ، حاج مانیان ، اصغر پارسا و عده دیگری .

مارادردو محل زندانی کردند . یکی در زندان بزرگ خود شهربانی ، زندان معروف قصر در پائین قصر قجر و جمع دیگر را هم به يك محل مربوط به سازمان امنیت بنام قزل قلعه بردند . در زندان شهربانی ما مجموعاً قریب ۸۰ نفر بودیم که این جمع را از بازاریان و دانشجویان و اعضا شور او کمیته در دواتاق جاداده بودند که واقعاً جای اینکه در اتاقها پاره پاره و راحت دراز کنیم نداشتیم . یکعده از ما از آنجمله بنده و مهندس بازرگان و دکتر سحابی و چند نفر دیگر در راهروی زندان جلوی دستشویی زیلویی انداختیم و رختخوابهایمان را پهن کردیم . بقیه رفقا در قزل قلعه زندانی بودند . از هر نوع ارتباط مابا خارج و از اینکه خانواده های ما از وضع ما اطلاع پیدا کنند جلوگیری کردند حتی اجازه ندادند که غذای خودمان را خودمان تهیه کنیم و از همان غذای معمولی زندان برای ما میآوردند که یکروز ما دیدیم در ديك غذایی که برای ما آورده اند حشرات در داخل آن جوش میزند . دوسه ماه به این کیفیت تحت فشار بودیم تا اینکه محاکمات ————— شروع شد و مدت مدیدی ادامه داشت .

هر روز میآمدند و چند نفر از ما را میبردند و در همان محل زندان و یا در ساختمانی مربوط به سازمان امنیت خارج از زندان بازپرسی میکردند .

س - این سازمان امنیت زمان پاکروان بود؟

ج - بلی سازمان امنیت در زمان سر لشکر پاکروان بود. بنده را چندین بار، چهار یا پنج بار شاید هم بیشتر، برای بازجویی بردند. دوبار در همان محل زندان قصر بود و چند بار دیگر اتومبیلی می‌آوردند و ما را به يك محلی در داخل شهر که مربوط به سازمان امنیت بود می بردند، البته تحت الحفظ و در میان سربازان تفنگ بدستی که در جلو و پشت سر ما قرار داشتند.

همان روز اول که ما زندانی شدیم و روزنامه های دولتی آن زمان را به زندان آوردند در یکی از همان روزنامه ها خواندیم و دیدیم که قصد دارند دو نفر ما را محاکمه صحرائی بکنند یعنی آقای صالح و بنده را. اتفاقاً دو روز بعد خود آنها آن خبر را تکذیب کردند. تصور میکنم از خارج بر آنها فشاری وارد آمده و چنین خشونتی را به صلاح ندانسته بودند و الا قصد آنها این بود که چند نفر از ما را اعدام بکنند. استنطاقها ادامه داشت و در روزهای اول با شدت و با پیچانیدن ما بود. اتهاماتی که به ما نسبت میدادند یکی ارتباط با حزب توده بود، یکی ارتباط با تحریکات و مخالفت های بعضی از روحانیون بود که در آنوقت تازه آیت الله خمینی و بعضی از علمای دیگر هم سروصداهایی براه انداخته بودند ولی با ما ارتباط نداشتند.

س - هنوز ۱۵ خرداد نشده بود.

ج - نخیله هنوز نشده بود. اتهام دیگر ارتباط با شورش عشایر جنوب بود. در عشایر جنوب در میان قشقایی ها و ایلات بویر احمدی هم حرکت هایی مخالف دولت صورت گرفته بود و بالاخره اتهام مخالفت با سلطنت مشروطه ایران بود. مطابق همان ماده کذایی که در قانون مجازات عمومی در زمان رضاشاه گذاشته بودند بله ما را بعنوان مخالفت با سلطنت مشروطه تعقیب میکردند گویی که دستگاه استبدادی و دیکتاتوری شاه سلطنت مشروطه بود. بتدریج متوجه شدیم که در میان این ۸۰ نفری که در زندان با ما هستند عده ای از مامورین خود ساواک هستند. اتفاقاً آنهایی که مامور ساواک بودند از افراد آتشین و چپ نمای تندرو بودند. آنها را برای خبرچینی و برای ایجاد مخالفت نسبت به رهبران آورده بودند. آنها معمولاً محرك تظاهرات میشدند یا شعارهای تندی میدادند و یا مثلاً گاهی در حیاط زندان با چوب و با کهنه مجسمه ای درست میکردند و جقه ای بر سر آن می گذاشتند و آن را آتش میزدند و از رهبران جبهه دعوت میکردند که به آنها بروند و بازیهای آنها را تماشا کنند. بعداً در سالهای انقلاب چند نفر از آنها که از تندروترین آن افراد بودند شناسایی کردیم که از مامورین ساواک

بودند و در دستگاه آنها مشاغل مهم داشتند ولی در آن زمان در زندان بعضی از دانشجویان آنها را مانند قهرمانان روی دست می گرفتند و به افتخارشان شعار میدادند.

پس از چند ماهی که در زندان شهربانی بودیم بعد از آنکه مسائل مورد اتهام را یکی یکی از همه ی افراد پرسیدند و مورد بازجویی قرار دادند بتدریج احساس می کردیم که دستگاه در مقام يك نوع مدارا و سازش با ما قرار گرفته است . اولین علامت نرمش این بود که اجازه میدادند هفته ای یکبار زن و بچه ما بدیدن ما بیایند بعد هم اجازه دادند که از منزها برای ما غذا بیاورند . چهار پنج نفر از ما دو طلب شدیم و ترتیب دادیم که غذای کافی برای ۷۰ یا ۸۰ نفر از منزها بیاورند . بعد هم پیدا بود که جریان بازجویی ها بصورت مسامحه است و آن تندروی سابق را که ما را جلوی سرنیزه می انداختند ندارند .

س - این بازجویی ها را چه کسانی میکردند؟ آدم های معروفی مثل ناصر مقدم بودند؟  
ج - یکی دوروز اول سرهنک دیگری بود که الان اسمش در نظرم نیست و نشناختم . ولی بعد از او خود سرهنک مقدم چندین بار از من در محل زندان شهربانی و یاد رحل مربوط به سازمان امنیت بازجویی میکرد و از رفقای دیگر هم همینجور .

س - رفتار او با شما و سایر زندانیان چگونه بود؟

ج - رفتارش حقیقتاً بسیار مؤدب بود . بسیار آدم مؤدب و خوش برخورد و ملایمی بود . بنده تصور میکنم از سازمان امنیت و از ناحیه همین مقدم و رئیس مافوقش سرلشکر پاکروان بود که در باره دولت در صد دیک نوع سازشی با جبهه ملی درآمدند . نشانه اش این بود که پنج نفر از ما را انتخاب کردند و از محل زندان شهربانی که دانشجویان و افراد دیگر بازاری و رفقای دیگر بودند خارج کردند و به قزل قلعه بردند و در آنجا در ساختمان جدایی از زندان قزل قلعه که اصلاً دفتر زندان بود و چهار پنج اتاق و یک حمام داشت جادادند . چند نفری که اول بردند: بنده و صالح و صدیقی و دکتر آذر بودیم بعد هم شاپور بختیار و کشاورز صدر را هم آوردند . آقای کاظمی به علت کسالت چند روز قبل از این جریان آزاد شده بود . در همین محل بود که آنها شروع ارتباط با ما کردند . سرلشکر پاکروان خودش دوسه بار آمد، جهانشاه صالح که در آن موقع وزیر و برادر اللهیار صالح بود چندین بار آمد و همچنین شخص دیگری بنام صنعتی زاده کرمانی رئیس مؤسسه و چاپخانه ی فرانکلین بود . صنعتی زاده در یکسال پیش هم که در زندان موقت شهربانی در داخل شهر بودیم مرتب به دیدن ما میآمد و با دکتر بختیار ملاقات میکرد . بعد هم بر ما معلوم شد که او یکی از عوامل سیاسی خیلی

مهم است و با خارجی‌ان ارتباط دارد و مستقیماً با شاه ملاقات و در مسائل عمده‌ی سیاسی اظهار نظر می‌کند و نظریات او مورد توجه قرار می‌گیرد. معلوم نبود این شخص که هیچ‌گونه سمت سیاسی ندارد چگونه واسطه این مذاکرات شده است. بنده شخصاً نسبت به او بسیار مشکوک بودم، خود مؤسسه فرانکلین هم بسیار مشکوک بود. موضوعی که آنها بیشتر در مذاکراتشان صحبت می‌کردند این بود که جبهه ملی نسبت به سلطنت ابراز وفاداری و احترام بکند و دستگاه دولت هم جبهه ملی را بر سمیت بشناسد و فعالیت او را در حدودی آزاد بگذارد. کلماتی که آنها در این مورد بکار می‌بردند يك لغت انگلیسی بود و از اینجا معلوم بود که منشا آن باید خارجی باشد.

مذاکرات اصلی را با آقای صالح می‌کردند، بنده و دکتر صدیقی هم همیشه در مذاکرات شرکت داشتیم. مابینه این آقایان جواب می‌دادیم که نسبت به سلطنت موضع ما کاملاً مشخص است. مامدتی وزیر بوده مدتی وکیل مجلس بوده ایم. در زمان کابینه مصدق مابین و وزیر و بعنوان وکیل سوگند به قانون اساسی خورده ایم و قانون اساسی هم سلطنت مشروطه را مقرر داشته و هم در آن سلطنت سلسله پهلوی ذکر شده است. در طول تمام مبارزات یکی دوسه سال اخیر هم ما چیزی جز اجرای قانون اساسی نخواسته ایم. در کنگره جبهه ملی هم همین مطلب بطور صریح معین شده است. و شعار ما مبنی بر (استقرار حکومت قانونی) هم به همین معنی است. بر طبق قانون اساسی ایران شاه سلطنت می‌کنند حکومت. بنظر ما این شخص خود اعلیحضرت هستند که برخلاف مقام خودشان و برخلاف مصالح سلطنت و برخلاف قانون اساسی تمایل به حکومت مستقل دارند. اگر ایشان بر اصول مشروطیت باقی بمانند و به ما آزادی فعالیت در حدود قانون اساسی بدهند ما نه تنها با ایشان مخالفتی نداریم بلکه در صورت لزوم هم ممکن است از سلطنت مشروطه دفاع بکنیم. ولی اگر وفاداری به سلطنت را به این معنی بگیرند که ما چاکر و جان‌نثار باشیم این برای ما غیر ممکن است، مابین همان روش خودمان باقی هستیم.

البته شخص پاکروان در این مورد فوق العاده حسن ظن داشت و مطلب را تقریباً بصورت توافق نامه ای در آوردند و قصدشان این بود که ما را آزاد کنند و در حدودی آزادی فعالیت بدهند که معلوم نبود آن حدود چیست. چیزی را که ما می‌خواستیم که نشان دهنده اجرای قانون اساسی و آزادی فعالیت سیاسی باشد انتخابات مجلس بود. می‌گفتم مشروطیت و دموکراسی وقتی است که انتخابات مجلس صورت

بگیرد و انتخابات آن آزاد باشد. اگر این انتخابات آزاد نباشد همه ی وعده های اساس است. برای اصول صورت توافقی بدست آمد. ولی پاکروان یکروز که به خدمت صالح آمده بود من و دکتر صدیقی هم حضور داشتیم به ما گفت، شما تصور نفرمائید این صحبت های که شده و نتیجه ای که ممکن است بدست بیاید از روی رغبت و به آسانی صورت گرفته، نخیر، شما برای این کار و ما برای رسیدن به این نتیجه مخالفین و دشمنان خیلی بزرگی داریم و بسیاری از اشخاص هستند که نزد شاه میروند و صحبت مخالف میکنند. از آنجمله او ذکر کرد که نعمت اله نصیری که آنوقت رئیس کل شهربانی بود و دیگران به شاه میگویند که آزاد گذاردن جبهه ملی به منزله دریچه ای است که بر محل بی هوایی گشوده شود. اگر این دریچه باز شود یکمرتبه تمام مردم، تمام افکار عمومی متوجه جبهه ملی میشود و آنها بقدری وسعت و نیرو میگیرند که دیگر کنترل آنها از دست ما خارج خواهد بود، شاه را خیلی ترسانده و مردد کرده اند. در میان دوستان ما هم راجع به این مذاکرات اختلاف نظر بود. آقای صالح جمعی از افرادی را که در خود زندان قزل قلعه بودند خواست و با آنها جریان مذاکرات را در میان گذاشت و از آنها نظر خواهی کرد. اغلب آنها تندی کردند و گفتند که این کار فریکاری محض است و ما نباید تن به چنین سازشی بدهیم.

س - ممکن است اسم چند نفر از آنها بی که با این جریان مخالف بودند بفرمائید.  
ج - یکی از افرادی که مخالف بود داریوش فروهر بود. داریوش همیشه تندی های داشت، او جوان و تندوست و فداکاری است ولی خوب سلیقه های مخصوصی دارد. یکی دیگر کشاورز صدر بود.

س - منظور اینها از مخالفت چه بود و آنوقت چه می خواستند؟  
ج - هیچ پیشنهاد مستقیمی که چه باید کردند نداشتند. ولی ما اگر چنین نتیجه ای می گرفتیم که فعالیت جبهه ملی را آزاد بگذارند که دارای باشگاه و روزنامه و حق اجتماعات باشد، بخصوص اگر می توانستیم برای آزادی انتخابات نتایجی بدست بیاوریم تمام به نفع آزادی و دموکراسی بود. اگر چنان آزادی بدست میآمد ممکن بود رهگشا برای نهضت مجدد آزادیخواهی در ایران بشود. البته ممکن بود عده ای ما را متهم به سازشکاری با دستگاه دربار و استبداد بکنند.

س - شما فرمودید که حدود و ثغور آن آزادی کاملاً معلوم نبود.  
ج - نخیر، معلوم نبود تا چه حد. قرار بود اجازه باشگاه بماندهند، اجازه روزنامه هم بدهند ولی درباره ی انتخابات بهیچوجه حاضر به تجدید انتخابات و شرکت



آزاد مادرانتخابات نبودند. پیدا بود که آنها می خواهند مارابه دنبال خود بکشند و می خواهند به يك کیفیتي سرهم بندی بکنند. این بود که در چنان وضع مبهمی باشك و تردید و اختلافی که در میان همکاران ما وجود داشت آقای صالح اعلام قطع مذاکرات کردند. علم هم يك دوبار با آقای صالح ملاقات و مذاکره کرد ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد.

س - شما در ملاقات با آقای علم حضور داشتید؟

ج - نخیر بنده اصلاً ایشان را ملاقات نکردم . آقای دکتر آذر همراه صالح بودند .

س - آقای صالح گزارش آنرا به شما دادند؟

ج - بله میدادند.

س - من شنیدم که آقای علم یکبار ایشان و سایر رهبران جبهه ملی را بطور غیر مستقیم مورد تهدید قرار داد. یعنی به این ترتیب که به آنها گفتم ، شما فکر نکنید که اگر یکبار يك روز صبح چند نفر را بگیرند و بقول معروف سرشان را زیر آب بکنند در دنیا به جایی بر خواهد خورد. شما در این مورد چیزی میدانید؟

ج - بله بنظر من چنین چیزی به صالح گفته بود. نصیری رئیس کل شهربانی هم نسبت به جبهه ملی چنین نظری داشت . به خاطر دارم قبل از جریان زندانی شدن ما به مناسبتی می خواستیم تظاهر و اجتماعاتی بکنیم و او از آن جلوگیری کرد. من به دفتر او رفتم و با او صحبت کردم که به چه جهت با تظاهر قانونی ما مخالفت میکند. او گفت ، شما دشمن شاه هستید و باید معدوم بشوید. من بلافاصله یقه اش را از پشت میز گرفتم و کشیدم .

س - توی شهربانی ؟

ج - توی شهربانی . یقه اش را گرفتم و کشیدم و گفتم اگر راست میگوی بی او الان هر دو به نزد شاه برویم و توبه شاه بگو و منهم به او میگویم ، بینیم شما و امثال شما دشمن شاه هستید یا ما . چنان تندبه او جواب دادم که بکلی ساکت شد. او یکی از افرادی بود که علیه ما و برای نابودی ما به انواع مختلف کوشش میکرد. خوب در این موقع دکتر مصدق هم در توقیفگاه خودش در احمدآباد بود و البته ماهیچگونه تصمیم سیاسی بزرگی بدون مشاوره ی با او نمی توانستیم اتخاذ کنیم و اتخاذ نمی کردیم . اینهم یکی از علل قطع مذاکره ما با نمایندگان دولت و دربار بود که نمی دانستیم او در این باره چه نظری دارد.

س - یعنی اگر به توافقی بادرستگاه رسیدید؟

ج - مثلاً ، موقعی که آقای صالح در آن جلسه اعلام داشت که مادیگر مذاکرات را ادامه نمی دهیم تنها کسی که به او اعتراض شدید کرد دکتر شاپور بختیار بود ، یعنی اعتراض به اینکه صالح نیروی تصمیم و قوت اراده ندارد و باتغییر از اتاق بیرون رفت .  
س - یعنی ایشان موافق بودند که یکنوع سازشی بادرستگاه صورت بگیرد؟

ج - بله ، او خیلی موافق بود که آن مذاکراتی که شده بود به نتیجه برسد ، در همین اوان که مادر زندان قزل قلعه بودیم یکروز از همان محل زندان خودمان شنیدیم که صدای تیراندازی مهمی شده است و این همان واقعه ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ بود ، یک مامور سازمان امنیت که ظاهراً درجه ی استواری داشت ولی مردی همه کاره و مؤثر در امور زندانیان بود بنام ساقی مراقبت از ما را برعهده داشت .

س - گروهبان بود ،

ج - گروهبان بود یا افسر جزو ولی قدرتش از یک سر لشکر بیشتر بود .  
س - بله ایشان همه کاره قزل قلعه بودند .

ج - ساقی هم در همان محلی که ماشش هفت نفری زندانی بودیم در یک گوشه ای نشسته بود ، ساعت در حدود دو بعد از ظهر بود که رادیوی تهران اخبار را با صدای بلند پخش میکرد و ما گوش میدادیم مصاحبه ای با سر لشکر پاکروان رئیس سازمان امنیت در جریان است ، وی راجع به کیفیت واقعه ۱۵ خرداد گزارش شدیدی داد از اینکه مرتجعین و آخوندها وعده ای از آشوبگران بازاری و اینها باعث این جریان و محرك کشتار و غارت و آتش سوزی شده اند و تهدید کرد که مرتکبین به سختی مورد تعقیب و مجازات قرار خواهند گرفت . بعد یکی از روزنامه نگارانی که آنجا بود از او پرسید که آیا جبهه ملی نیز در این امر دخالتی داشته است ؟ پاکروان گفت جبهه ملی در این موضوع بهیچوجه دخالت نداشته است ، وقتی او این حرف را زد ساقی که در آن گوشه ایستاده بود دستش را بلند کرد و با لهجه ی ترکی خود گفت ، الهی شکر ، برای اینکه هرگاه ما هم به آن آشوب آلوده میشدیم زحمات و دردهای تازه ای برای او ایجاد میشد .

در همین ایام ، چند روز پیشتر از حادثه ۱۵ خرداد بود که مهندس بازرگان و دکتر سجایی راهم از محل زندان شهربانی به قزل قلعه آوردند ، همان روز مرحوم کریم آبادی که با ما زندانی بود طرف عصری آمد و به من گفت ، دکتر سجایی ناراحتی بزرگی برایش

پیداشده . گفتیم چه شده ؟ گفت ، وقتی که آمده اند جلودرزدانان از دوبریل پاچه شلوارش ورقه ای به زمین افتاد . او متوجه نبوده و گفته نه چیزی نیست مال من نیست . بعد از آنکه او را به داخل زندان می‌بردند متوجه می‌شود که آن ورقه افتاده و خیلی ناراحت شده و به من مراجعه کرد که با ساقی مذاکره کنم شاید آن ورقه را به او پس بدهند . کریم آبادی با ساقی خیلی دوست بود و ساقی هم به او احترام می‌گذاشت .

س - به کریم آبادی ؟

ج - بله به کریم آبادی . کریم آبادی به ساقی مراجعه می‌کند و ساقی می‌گوید ، چرا زودتر نگفت و چرا خودش متوجه نشد . ورقه افتاد و به او دادند و او خودش رد کرد . آن ورقه ظاهراً پیش نویس يك اعلامیه ی تند و تحریک آمیز علیه شاه و دربار به خط آنها بوده . بنده که آنرا ندیدم ولی وقتی کریم آبادی به ساقی مراجعه می‌کند که مامورین سازمان امنیت در دفتر زندان مشغول مطالعه ی آن بوده اند . آنها را دیگر نزد ما نیاوردند و در همان قسمت عمومی زندان نگه داشتند . در همان محل جمعی از رؤسای طوایف قشقایی و بویراحمدی نیز زندانی بودند که بعداً به محاکمه و اعدام چند نفر آنها انجامید .

سه ماه بعد از جریان ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ما را بتدریج آزاد کردند . این بار نیز بنده آخرین نفری بودم که در اواخر شهریور ماه آزاد شدم . در این دو سال متوالی ما مجموعاً پانزده ماه در زندان بودیم . ولی به علت جریاناتی که به آن اشاره کردم متأسفانه آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی آزاد نشدند و پس از مدتی آنها را محاکمه و محکوم به حبس کردند .

موقعی که ماهنوز در زندان بودیم بدنیاال جریان ۱۵ خرداد عده ای از روحانیون معتبر را دستگیر کردند و آنها را آوردند و در قسمت های مختلف پیرامون مادر همان زندان قزل قلعه زندانی کردند ولی ما نتوانستیم با آنها ملاقات و ارتباط پیدا کنیم .

بعد از آزادی مادر او اواخر شهریور مجدداً جلسات شورای جبهه ملی را در منزلها تشکیل می‌دادیم ولی وضع این بار با سال گذشته که کنگره جبهه ملی را با آن خوبی تشکیل دادیم بکلی متفاوت شده بود . از طرفی نظام دیکتاتوری بر ایران مسلط شده بود . شاه به مراد خویش که در دست گرفتن قدرت انحصاری بود رسیده بود . تمام موانع داخلی را سرکوب کرده و همه سیاست های خارجی را با حکومت مطلقه ی خود همراه ساخته و فراندوم خود را انجام داده بود و خود را در انظار مردم ایران و جهانیان رهبر اصلاحات

اجتماعی و اقتصادی و عامل انقلاب به اصطلاح شاه و ملت معرفی میکرد. در همین اوان بود که علم نخست وزیر وقت با آقای صالح ملاقات کرده و تغییر اوضاع را به ایشان اطلاع داده و جبهه ملی را با قاطعیت مورد تهدید قرار داده بود. تصور می کنم از طرف سازمان امنیت هم با بعضی از همکاران ما که درست نمی توانم آنها را مشخص کنم تماس هایی حاصل شده و اخطارها و تهدیدهایی به عمل آمده بود. از طرف دیگر در داخل جبهه ملی مواجه با اختلافات شدید شده بودیم چه در میان اعضا شور او چه از جانب سازمان های دانشجویی وابسته به جبهه ملی. تا آن تاریخ به هیچ وجه در هیچ یک از احزاب و جمعیت ها مسئله مبارزات مسلحانه مطرح نشده بود ولی جمع قابل توجهی از دانشجویان مائیلیات چپی افراطی داشتند. آنها بظاهر در سازمان ما ولی عملاً و علناً علیه آن بودند. چنانکه میدانید بعضی از همین دانشجویان آن زمان وابسته به نهضت آزادی و جبهه ملی بودند که بعداً از بنیانگذاران چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق شدند. من بسیاری از آنها را شخصاً می شناختم، بعضی از آنها در دانشکده حقوق شاگرد خود من بودند. من مخصوصاً به ضیا ظریفی و بیژن جزئی می گفتم فرزندان چه روش و چه انصافی است که شما در جبهه ملی باشید و علناً علیه آن تبلیغ بکنید. اگر شما معتقد به این سازمان و راه و روش آن نیستید می توانید از آن خارج شوید و خودتان فعالیت دیگری در پیش بگیرید. ولی آنها در آن زمان پایگاه علنی دیگری نداشتند و سازمانشان در داخل جبهه ملی بود. بعضی از افراد شورای جبهه ملی هم با آنها خوش و بش داشتند و آنها را تقویت میکردند. یکی از آنها خداحمت کند مرحوم کشاورز صدر بود. یکی دیگر که در مورد او جمع بین ضدین شده بود داریوش فروهر رهبر و سرور پان ایرانیستها بود. رفقای حزبی فروهر و پروانه فروهر و دانشجویان وابسته به حزب آنها که در سازمان دانشجویان جبهه ملی بودند بیشتر با همان عناصر چپی افراطی همکاری داشتند تا با دانشجویان در خط جبهه ملی. اکثریت دانشجویان دانشکده های فنی و علوم و پزشکی و کشاورزی چنانکه در انتخابات کنگره سال پیش معلوم شده بود وفادار به جبهه ملی بودند. دو دانشکده ای که محل فعالیت شدید عناصر چپی بود در آن اکثریت داشتند دانشکده های ادبیات و حقوق بودند. مسئول سازمان دانشجویان آقای هدایت الله متین دفتری هم بیشتر با همین گروه های مخالف مربوط بود و آنها را تقویت میکرد. من به عنوان مسئول کل تشکیلات یکی دوباره ایشان تذکر دادم ولی تغییری در روش او حاصل نشد. یکی

دیگر از جوانان بسیار خوب و درس خوانده ماکه من اورا خیلی دوست داشتم و هنوز هم دارم دکتر حسین مهدوی بود که اونیز نسبت به آنها تمایلاتی داشت .  
 با اینکه اکثریت سازمان دانشجویان جزو وفاداران به اصول جبهه ملی بودند ولی یکدسته از آنها که مخالف سرسخت مابودند راه و روشی پیدا کردند و از مجاری مخصوصی ، شاید از مجرای همان هدایت الله متین دفتری و یا شاید دکتر غلامحسین مصدق به خدمت آقای دکتر مصدق مر تبط شدند و نامه هایی بعنوان سازمان دانشجویان جبهه ملی به ایشان نوشتند . بر حسب تصادف و اتفاق در همین زمان از سازمان جوانان جبهه ملی اروپا ، بنظر آنهايي که در آلمان فعالیت میکردند ، يك نامه ای به آقای دکتر مصدق نوشته شده و آنها از طرف خودشان بدون آنکه کوچکترین دستوری به آنها از طرف سازمان مرکزی داده شده باشد اعلام کرده بودند بنابر مشکلات و اختلافاتی که در پیشرفت فعالیت خود داشته اند تصمیم اتخاذ کرده اند که تمام احزاب را منحل کنند و سازمان واحدی بنام جبهه ملی تشکیل بدهند . آقای دکتر مصدق به آنها جواب میدهد که این عمل و این انحلال حزبها کار صحیحی نبوده و باید حزب های مختلف در جبهه ملی باشد و جبهه ملی چیزی جز حزبها و جمعیت های مختلف نباشد . بر طبق اساسنامه ای که در کنگره سال پیش به تصویب رسیده بود مدار باره تشکیلات و درباره مرامنامه جبهه ملی نظریات دیگری داشتیم . بنده چون مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم و زیر و بم و در دسرهای این کار را کاملاً میدیدم و می چشیدم لازم میدانم راجع به آن توضیحات کافی بدهم .

س - تنها میکنم . خواهش میکنم بفرمائید .

ج - بنده خودم شخصاً عضو حزب ایران بودم و علاقمند به حزب ایران . در شورای جبهه ملی هشت یاده نفر که الان درست تعدادش یادم نیست ، از افراد حزب ایران بعنوان شخصیت وجود و حضور داشتند ، در انتخابات کنگره هم به عضویت شوری انتخاب شده بودند . بنابراین من يك آدم غیر حزبی نبودم ، سالها در حزب گذرانده بودم و رئیس کمیته ی مرکزی حزب ایران و مورد توجه غالب جوانان حزب ایران بودم . با سایر احزاب ملی هم روابط همکاری خوبی داشتیم . جبهه ملی و شورای جبهه ملی مخالف با احزاب نبود ، ولی وضع در آن زمان بطوری بود که ایجاب میکرد جبهه ملی سازمان هایی خارج از احزاب داشته باشد . زیرا عده کثیری از افراد بدون اینکه بخواهند وارد يك حزبی بشوند ، وارد یکی از این احزاب وابسته به جبهه ملی بشوند می

خواستند مستقیماً وارد جبهه ملی بشوند و در اجتماعات و فعالیت آن شرکت کنند ما هم که می بایستی از وجود آنها استفاده کنیم بهیچوجه نمی توانستیم به اینها بگوئیم یا بروید عضو یک حزبی بشوید و از راه آن حزب عضویت جبهه ملی را قبول کنید یا خودتان یک حزبی تشکیل بدهید و بعد بیائید به ما ملحق بشوید. مثلاً در میان دانشجویان عده کثیری و بلکه اکثریت مطلق آنها وابستگی به هیچ حزبی نداشتند. در بازار که ما بیش از صد حوزه داشتیم، فقط چند نفر آنها مربوط به حزب ایران و چند نفر عضو حزب ملت ایران فروهر بودند. و همینطور در سازمان محلات و اصناف و در سازمان فرهنگیان و کارمندان و به همین ترتیب در سازمان کارگران، غالب احزاب ما سازمان های کارگری نداشتند. وجود این سازمانها ضروری و لازم بود ولی آنها بخودی خود سازمان های سیاسی نبودند و مرام و ایدئولوژی سیاسی خاص نداشتند. بنابراین ما معتقد شده بودیم که اگر جبهه ملی بخواهد بصورت یک نهضت سیاسی نیرومند و مؤثر درآید باید هم اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن روشن شود و هم دارای تشکیلات منضبط و هم تعلیمات لازم باشد و این خواسته ی هزاران نفری بود که در سازمان های جبهه ملی مرکز و شهرستانها نام نویسی کرده بودند. و همین خواسته بود که در کنگره سال پیش بصورت یک منشور و یک اساسنامه تشکیلاتی تنظیم گردید. در عین اینکه ما حزبها را هم قبول داشتیم که هر حزبی که با اهداف ملی ما هماهنگ باشد علیحده بتواند در جبهه ملی شرکت داشته باشد اعضا حزبها را هم افراد جبهه ملی می شناختیم. آقای دکتر مصدق که آن نامه را به دانشجویان اروپایی نوشت عده ای از همان افراد مخالف آن را در تهران منتشر کردند و چند نفر از رفقای شورای ما مشغول پراکنده کردن آن در داخل شوری شدند و هیاهو بر راه انداختند که پیشوا با این تشکیلات جبهه ملی موافق نیست و باید این شوری و این تشکیلات منحل شود. ما هم نامه ی مبسوط و مفصل به ایشان نوشتیم که در این کتابچه ها که شمامی بینید متن آن موجود و بسیار خواندنی است. با وجود توضیحات مفصلی که در این نامه راجع به ضرورت تشکیلات موجود و تصویب آن از طرف کنگره منتخب اعضا و عدم مغایرت آن با نظریات ایشان داده شده بود آقای دکتر مصدق با نهایت اصرار نظر ما را رد کرد و حتی عنوان کردند که افراد از ما بهترانی در شورای جبهه ملی هستند بدون آنکه معلوم کند منظور ایشان چه افرادی است و شورای جبهه ملی را متهم کرد که خودش خودش را انتخاب کرده و حال آنکه از طرف یک کنگره منتخب

از جانب چندین هزار نفر اعضا سازمان های مرکز و شهرستانها انتخاب شده بود. به هر حال چون ما ارتباط مستقیم با ایشان نداشتیم و آقای دکتر مصدق هم از جریان اختلاف و دودستگی داخل جبهه خبردار نبود و کسانی خدمت ایشان میرسیدند که توضیحات برخلاف واقع میدادند، این اختلاف نظر شدید با پیشوایان پیدا شد و نتوانستیم آنرا رفع کنیم.

س - رابط بین شورای مرکزی جبهه ملی و دکتر مصدق آقای متین دفتری بود؟  
ج - بیشتر رابط مادکتر غلامحسین مصدق بود ولی پیدا بود افراد دیگری خدمت دکتر مصدق میرسند و این مطالب را به ایشان میگویند. در جواب نامه ی دوم ما آقای دکتر مصدق نامه ی دیگری نوشت که در واقع خواستار انحلال شورای منتخب کنگره و انحلال تشکیلات موجود جبهه ملی شده بود. ما هم ناگزیر خدمت ایشان نوشتیم که چون نمی توانیم برخلاف معتقدات خود و برخلاف مصوبات کنگره اقدامی بکنیم و چون از طرفی هم معارضه ی بانظر آن جناب را اصلاح نهضت و ملت نمی دانیم ناچار فعالیت خود را متوقف می کنیم.

س - بله این نامه ای که اینجا هست بتاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۳ به امضای دکتر مهدی آذر هست از طرف شورای مرکزی جبهه ملی به آقای دکتر مصدق. ایشان هم اینجان نوشتند: نظریه اینکه آنجناب که رهبر و پیشوای نهضت ملی هستید صراحتاً ترتیب شورای مرکزی جبهه و اساسنامه ی آنرا نفی فرموده اید و نظریه اینکه مقابله بانظریات پیشوای معظم را به صلاح نهضت، ملک و ملت نمی دانیم و با توجه به اینکه عناصر معتقد به اساس تشکیلاتی فعلی جبهه ملی از شرکت در سازمان های نوع دیگر معذور خواهند بود چنانکه توضیحات مربوطه در عریضه قبلی و این نامه مورد قبول واقع نشود ادامه کار این شور را غیر مقدور خواهد بود. با تجدید مراتب ارادت و ادعیه خالصانه از طرف شورای مرکزی جبهه ملی دکتر مهدی آذر.

ج - بله بعد از اینکه ماشورای جبهه ملی و فعالیت جبهه ملی را به این صورت تعطیل کردیم آقای دکتر مصدق به آقای کاظمی رجوع کردند. در اینجا باید بگویم که متأسفانه در جبهه ی ملی نسبت به آقای کاظمی بد رفتاری و بی انصافی شده بود. بطوریکه بیشتر توضیح دادم او به ریاست کنگره انتخاب نشد بعد از کار کنگره هم که شورای مرکزی جبهه ملی تشکیل شد به ریاست شوراهم انتخاب نشد و این موجب رنجش او گردید که در جلسات شور شرکت نمی کرد، او نسبت به ما و مخصوصاً نسبت

به شخص من هر نظری داشته باشد بنده خود از اول تا به آخر نسبت به او حسن عقیده داشتم . او تحقیقاً مرد پاکدامن و در اداره ی وظائفش بسیار مرتب و منظم بود . کارگردانهای مخالف جبهه ملی که از رنجیدگی آقای کاظمی خبر داشتند بعلاوه وی از شخصیت های سیاسی مهم جامعه ما محسوب میشد از آقای دکتر مصدق تقاضا کردند که تشکیل جبهه ملی جدید را بصورتی که ایشان مقتضی میدانند به آقای کاظمی ارجاع کنند . این بود که ایشان به آقای کاظمی نوشتند و دانشجویان مخالف و آقایان وابسته ی به احزاب در صدد برآمدند که جبهه ملی دیگری بنام جبهه ملی سوم بوجود بیاورند . در واقع باید گفته شود که این جبهه ملی سوم طفل نازاده از مادر بود ، يك موجودی بود که به دنیای آمد ، نتوانست فعالیتی بنام جبهه ملی در عرصه ی ایران بظهور برساند همه ی فعالیت هایی که میگویند برای تشکیل جبهه ملی سوم شده در واقع فعالیت هایی بوده برای کشتن و از بین بردن جبهه ملی چون تاریخ و واقعیت نشان داد که بعد از آن دیگر جبهه ای که بتواند در داخل مملکت عرض اندام بکند و مظهر کوچکترین اثری بشود اصلاً بوجود نیامد . بنابراین جبهه ملی سوم عملاً منتفی شد و همه ی کوشش هایی هم که آقای دکتر مصدق کرد و نامه هایی که نوشت بکلی بی نتیجه ماند . بنده در خاتمه ی بحث باید بگویم که آقای دکتر مصدق پیشوای بزرگ و محبوب مردم ایران و مورد تکریم و تعظیم و تجلیل همه ی مادران زمان و همیشه بوده و هستند . ولی ایشان معصوم از خطا نبودند . بنده مثلاً نسبت به انحلال مجلس روز پیش توضیح دادم که بانظر ایشان موافق نبودم و به ایشان صراحتاً گفتم که شما ممکن است بایک فرمان عزل و یا بایک کودتا مواجه بشوید و با کمال تأسف با هر دو این پیش آمد مواجه شد و در برابر آن کاری نتوانست بکند و هم چنین در مورد نحوه ی دفاع از حقانیت ایران در دیوان لاهه بنده و آقای دکتر شایگان با ایشان اختلاف نظر داشتم و حق با ما بود . همچنین دکتر مصدق اهل تشکیلات حزبی اصلاً نبود و در تاریخ مبارزات سیاسی خود هیچوقت در حزبی شرکت نکرد و حاضر نشده هیچ تشکیلات سیاسی را سرپرستی بکند و همواره متکی به پشتیبانی افکار عمومی غیر متشکل بود . بنابراین نظری که درباره ی تشکیلات جبهه ملی داشت به نظر بنده غیر تشکیلاتی و غیر منطبق با واقعیتات بود .

س - من در رابطه با این موضوعی که فرمودید دو سؤال دارم که اگر اجازه بفرمائید این سئوالاتم را مطرح کنم .



ج - بله بفرمائید.

س - سؤال اول اینست که شماراجع به موضوع ایدئولوژی درجبهه توضیح فرمودید. مسئله اینست که اگر يك جبهه ای صاحب يك ایدئولوژی باشد و تمام احزابی که در آن جبهه شرکت کردند خودشان رامنحل بکنند، آن چیزی که دکتر خنجی خواسته بود و عملاً آن را پیشنهاد می‌کرد که احزاب خودشان رامنحل بکنند درجبهه و يك ایدئولوژی را بپذیرند، آنوقت دیگر آن يك جبهه نمیشد و میشد يك حزب دیگری. روی این مسئله است که من می‌خواستم شما يك مقداری توضیح بفرمائید.

ج - عرض کنم عملی که دکتر خنجی و رفقای او برای انحلال جمعیت کوچکی که داشتند کردند ما به آنها تکلیف نکرده بودیم، خود آنها کردند و این تکلیف را هم به هیچیک از احزاب نمی‌کردیم. اما چون در مقابل این واقعیت قرار گرفته بودیم که احزاب جاذبه و کشش کافی برای تجمع مردم و تحرك مردم ندارند بنابراین افرادی را که می‌خواستند مستقیماً وارد سازمان جبهه ملی بشوند بصورت غیر وابسته به احزاب دیگری ناچار می‌پذیرفتیم. ولی این به این معنا نبود که ما بگوئیم این حزب یا آن حزب منحل بشود. البته با این ترتیب چون جبهه ملی وسعت زیادی پیدا کرده بود و در تهران و شهرستانها سازمان هایش از سازمان های احزاب جدا بود، سازمان دانشجویان داشت، سازمان بازاریان داشت، سازمان محلات و اصناف داشت، سازمان فرهنگیان و کارمندان، سازمان کارگران و سازمان کشاورزان داشت و اینها همه هر کدام حوزه ها و جا و محل و فعالیت مخصوص داشتند، لازم بود که ما برای اداره ی این تشکیلات نظم و ترتیبی بوجود بیاوریم. علاوه بر این با کمال تاسف ایدئولوژی های احزاب در آنموقع فوق العاده ضعیف و ناقص بود و ما در فکر این بودیم که در يك منشور وسیعی همه ی مسائل سیاست خارجی، سیاست داخلی، سیاست اقتصادی، امور فرهنگی، امور بهداشتی، امور خانوادگی و غیره را پیش بینی بکنیم. آنهایی که در این احزاب بودند و در این کنگره شرکت کردند و در کمیسیونهای منشور و اساسنامه ی جبهه ملی حضور داشتند و عضو آن کمیسیونها بودند آنها نیز آن اساسنامه و آن منشور را پیشنهاد و تصویب کردند و خود آنها پای گزارشهای مربوط به این مسائل را امضا کردند. مثلاً گزارش مربوط به منشور به امضای بنده و حق شناس که عضو حزب ایران بودیم هست، به امضای آقای مهندس بازرگان هم هست، به امضای یکی دو نفر از رفقای داریوش فروهر هم هست. بنابراین همه این منشور و این اساسنامه

رابعنوان هدفهاوتشکیلات جبهه ملی پذیرفته بودند. خوب البته جبهه ملی به این ترتیب صورت يك سازمان شبه حزبی وسیعی داشت که درعین حال احزایی هم جداگانه درآن عضویت داشتندوماهیچوجه مخالف باشرکت احزاب دیگری نبودیم. باجمعیت نهضت آزادی که درابتدای کارآن مخالفت را باماظهاروآن اعلامیه را صادر کردوبعدهم علیه ما باحکومت دکترامینی همکاری کردباوجوداین کنارآمدیم وآنهارابه کنگره دعوت کردیم ودرکنگره هم شرکت کردندوبعدهم عضویت نهضت آزادی را درجبهه ملی پذیرفتیم. تنهاجمعیتی که بنظرمن نسبت به او بی انصافی شدجمعیتی بود منسوب به خلیل ملکی.

س - جامعه سوسیالیستهای نهضت ملی ایران.

ج - جامعه سوسیالیستهاکه مادر باره ی آن کوتاهی کردیم. شاید اگر وجود خلیل ملکی بود با قدرت بیان وحسن تشخیصی که داشت وبافعالیت وصراحت زیادی که داشت درروش مافوق العاده مؤثر واقع میشد ولی متأسفانه بسیاری از رفقای ما مخالف او بودند وتوافقی درباره ی آمدن او بدست نیامد. بنده بخاطر دارم که یکی دونفر از دانشجویان مادر اروپا نامه ای بمن نوشتند، درآنموقع که مسئول تشکیلات جبهه ملی بودم، که بطوریکه معروف هست شما نسبت به خلیل ملکی عقیده ای ندارید و نسبت به ایشان مخالفت میکنید. بنده به آن شخص جوابی نوشتم واین جواب من هم در يك جایی منتشر شد و در آن بانهایت صراحت نوشتم که هیچوجه چنین چیزی نیست. من آقای خلیل ملکی را یکی از افراد آزاد بخواه وفدا کار میدانم و فعالیت اورا در همه ی موارد تصدیق دارم و امیدوارم اشکالی که در موضوع او پیش آمده است رفع بشود و ما بتوانیم از وجود ایشان استفاده ی کامل ببریم. این نامه ای بود که من نوشتم ولی بهر حال این نقض در سازمان جبهه ملی مادر آنموقع وجود داشت.

س - خود جامعه سوسیالیست های نهضت ملی ایران هم يك حزب به آن صورت در واقع نبود ولی خوب این مسئله عنوان شد و بيك عبارتی پیراهن عثمان شد برای اینکه جبهه ملی از ورود احزاب جلوگیری میکند. آن نامه ای را که شما میفرمائید حتماً در بایگانی جامعه سوسیالیست های ایرانی در اروپا هست و حتماً آن را پیدا خواهم کرد.

ج - مرحوم خلیل ملکی هم از آن اطلاع داشت.

س - يك موضوع دیگری را که من میخواستم از شما سوال بکنم مربوط به اساسنامه ی جبهه ملی است، راجع به ماده ۳۹ اساسنامه جبهه ملی است که می گفت تمام

احزاب و سازمان‌هایی بایست يك لیستی از افراد و از سوابق آنها به تفصیل به بایگانی جبهه ملی بدهند که در آنجا محفوظ باقی بماند. یکی از ایرادات دکتر مصدق هم همین مسئله بود که مکرر بایگانی جبهه ملی اداره بایگانی دولتی است که این چیزها را نگه دارد، و در آنجا بود که ایشان اشاره کردند که با وجود از ما بهتران چگونه میشود چنین چیزهایی را در بایگانی محفوظ داشت.

ج - بله. خوب اولاً موضوع از ما بهتران که متأسفانه معلوم نشد و در پرده ابهام باقی ماند و هر کسی میتواند بگوید که او مورد این اتهام بوده یا نبوده یا مخالف او مورد این اتهام بوده یا نبوده است. این متأسفانه عنوانی بود که بیشتر ضربه زد و ایجاد یأس کرد تا اینکه نفعی وارد کند. اما جبهه ملی که آن ماده را مقرر داشت برای این مینابود که دیسپلین بیشتری در سازمان بوجود بیاید. برای این مینابود که افراد نابابی که وارد هستند نباشند. عده زیادی با کمال تأسف در آن زمان از عوامل چپی و سازمان امنیتی در داخل جبهه ملی رخنه کرده بودند و اینها بیشتر خرابکار و ماجراجو و ماجرانگیز بودند و جبهه ملی متوجه بود اگر بخواد فعالیت مؤثری در جامعه ایران بوجود بیاورد، باید اول دست به يك تصفیه ای در داخل خودش بزند.

س - اینجا الان من نامه ی آقای دکتر مصدق را دارم که در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ است و خطاب به آقای اللهیار صالح نوشتند. در آخرین نامه تقریباً بصورت تقاضا خودشان می نویسند: من نقل قول میکنم، برای خیر جامعه يك اساسنامه ای که مورد قبول عموم باشد تنظیم بفرمائید و يك عده مخالف را با این عمل پسندیده امیدوار و در خدمت وطن مهیا فرمائید و با این عمل پسندیده جامعه را از خود راضی و برای خدمت به وطن عزیز مهیا نمائید. اینست نظریات ارادتمند تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. دکتر محمد مصدق.

آقای اللهیار صالح در ۱۸ خرداد ۱۳۴۳ در يك نامه کوتاهی به این صورت جواب میدهد: راجع به اصلاح اساسنامه جبهه ملی هم که بار دیگر اشاره فرموده اید جواب همان است که در نامه های رسمی هیئت اجرایی و شورای جبهه ملی و از شوراهای جبهه بعرض رسیده است و بنده نمی توانم چیزی بر آن اضافه کنم. سلامتی وجود محترم را خواهان است. اللهیار صالح.

من میخواستم که شما يك توضیحی راجع به آن آخرین جلسه ی شورای مرکزی جبهه ملی که گویند در منزل آقای امیرعلایی تشکیل شد بفرمائید و در آنجا به آقای صالح

می خواستند اختیارات بدهند بعنوان رئیس هیئت اجرایی ، ایشان امتناع میکرد و در عین حال ایشان آن سیاستی را که بعداً بنام سیاست صبر و انتظار و سیاست سکوت معروف شد در آنجا پیشنهاد کردند .

ج - بله ، اولاً جبهه ملی و افرادی که معتقد به يك اصلی و اصولی هستند و يك تشکیلاتی را پذیرفتند و قبول می کنند ، اگر آن را پذیرفتند باید بر فکر خودشان ثابت باشند . در آن زمان با همه ی احترامی که ما به مصدق داشتیم نظرایشان را غیر عملی می دانستیم . تاریخ هم نشان داد ، واقعیت نشان داد که فکرایشان غیر عملی است . بعداً آن سازمانها و حزبها دور هم بظاهر جمع شدند و بصورت ظاهر يك شبه جبهه ای بنام جبهه ملی سوم ترتیب دادند ولی بهیچوجه عملی نشد و از بین رفت . ما متوجه این نکته بودیم و اگر عقیده به آن منشور و آن سازمان و آن اساسنامه داشتیم می بایستی درباره ی آن ثابت بمانیم . مطلب فقط این بود که در برابر ملت ایران و بانهضتی که مصدق رهبریش کرده ایستادگی در مقابل او عمل بی جا و بی ربطی بود . بنابراین بدون اینکه ما معتقد به فرمایشات ایشان و نظریات ایشان باشیم و نمی توانستیم تشکیلات مصوب کنگره را تغییر بدهیم ناچار جریان را به اختیار ایشان گذاشتیم که خود ایشان به هر ترتیبی که مقتضی میدانند جبهه ملی را تشکیل بدهند و شور و آرامات تعطیل کردیم و منتظر بودیم که بینیم این جبهه ی ملی به چه ترتیب آنطوری که ایشان میخواهند عملی میشود .

س - اگر جبهه ملی فعالیت میکرد شما به آن می پیوستید؟

ج - اگر جبهه ملی واقعی به فعالیت و اثر می افتاد البته بنده مضایقه نداشتم ولی با کمال تأسف چنین چیزی صورت نگرفت .

س - من هر وقت این نامه ها و این مطالب را میخوانم بفکر يك موضوعی میافتم . يك موضوعی در واقع بنظر من عجیب میآید و آن اصرار بر شرکت احزاب در جبهه ملی دوم است . تا آنجایی که من بخاطر دارم در آن زمان احزابی وجود نداشتند . یکی حزب ایران بود که خود شمارا جمع به آن صحبت کردید و فرمودید که يك حزب الیت بود و آنچنان نفوذی میان توده های مردم نداشت و جامعه سوسیالیست ها هم حزب نبود و يك سازمان الیت دیگری بود که عیناً مثل حزب ایران آنچنان نفوذی میان همه ی توده ها نداشت و آن چیزی را هم که آقای دکتر محمد علی خنجی به آن حزب سوسیالیست میگفت تا آنجایی که من اطلاع دارم شاید از حدود بیست و پنج یاسی نفر . . .

ج - حدود شصت یا هفتاد نفر بودند .

س - شصت هفتاد نفر بودند ولی حزب در واقع نمیشد . آن چیزی که در واقع مردم را جمع میکرد در داخل جبهه ملی دوم خاطره‌ی مبارزات رهبران جبهه ملی در آن دوران ملی شدن صنعت نفت بود نه حزب .

ج - کاملاً درست است و این‌ها را که شما اسم بردید احزاب نامی آنوقت بودند . احزاب دیگر حتی کوچکتر از این بودند، موقعیتشان و سازمان‌هایشان کوچکتر بودند . يك قدری خودخواهی‌ها، يك قدری تحریکات چپی‌ها باعث این پیش‌آمد شد .

س - باعث انحلال جبهه ملی شد؟

ج - در واقع باعث انحلال جبهه ملی شد . چون جبهه ملی سوم بوجود نیامد، ما مخالفتی با جبهه ملی سوم نکردیم . مخالفتی هم با عملی شدن نظریات جناب دکتر مصدق بعمل نی‌آوردیم ، در مقابل آن آقایان نایستادیم . فقط شرکت نکردیم و منتظر بودیم اگر واقعاً فعالیت آنها مؤثر است و حرکتی در جامعه بوجود می‌آورند شاید ما هم به آنها پیوستیم ولی متأسفانه چیزی وجود خارجی پیدا نکرد .

س - الان در عین حال بنده از شما تقاضا کردم که راجع به آن آخرین جلسه شورای مرکزی جبهه ملی که در منزل آقای دکتر امیرعلایی تشکیل شده بود يك مقداری توضیح بفرمائید که آقای صالح در آنجا سیاست سکوت را پیشنهاد کردند یعنی سیاست صبر و انتظار را پیشنهاد کردند .

ج - در واقع همین است . زمانی بود که جبهه ملی روبه تعطیل میرفت و چون روبه تعطیل میرفت بنابراین به این فکر افتادند که فعلاً به آقای صالح اختیاراتی بدهند که بینیم چه پیش‌آمدی میکند و چه صورت تشکیلاتی ممکن است آنها که فکر جدیدی دارند بوجود می‌آورند و صالح فعلاً بعنوان يك رهبری باشد که بعد اگر لازم شد افراد دیگری را هم دعوت بکند . در آنجا عده‌ای از افراد شروع کردند به هتاک‌های خیلی زیاد، بنده در اینجائی خواهم وارد شخصیات بشوم و بدگویی‌ها و وراق‌پراکنی‌ها را توضیح بدهم .

س - به چه شخصی ؟ به آقای صالح ؟

ج - بله به آقای صالح حمله کردند و خیلی بی‌احترامی کردند و جلسه تعطیل شد .

س - در آن جلسه هم آقای داریوش فروهر و آقای دکتر بختیار با سیاست سکوت پیشنهادی آقای صالح موافق بودند و رأی به آن دادند فقط با اختیار دادن به ایشان مخالف

بودند.

ج - بله ، یعنی آنها هم متوجه شده بودند که فعلاً عمل سیاسی حادی نمی شود کرد . آقای صالح هم چنین عقیده ای داشت .

البته بنده خودم با سیاست سکوت موافقت نداشتم و مطلب برسر بودن یا نبودن جبهه ملی بود . اساس مطلب برسر بودن نبود جبهه ملی بود . و این مطلب هم که به آقای صالح فعلاً نمایندگی داده بشود برای همین بود و سیاست صبر و انتظار هم باز برای این بود که ببینیم این تشکیلات چه صورتی میگیرد و چه وضعی پیدا میکند . اگر يك جبهه ای وجود میداشت جبهه نمی توانست بیحرکت و ساکت بماند . جبهه ای که بیحرکت و ساکت بماند در واقع حکم اعدام و نفی خودش را صادر کرده است . ما اگر بصورت يك جبهه ای باقی میماندیم میبایستی دوباره روبه يك حوادثی برویم . شاید مواجهه با گرفتاریهایی ، شاید مواجهه با زندانی های دیگری میشدیم .

س - یعنی منظور شما اینست که می بایستی در مقابل رویدادهای سیاسی موضع می گرفتید .

ج - محققاً می بایستی موضع بگیریم ولی این در صورتی بود که ما سازمانی داشته باشیم که بنام آن سازمان بتوانیم اقدام و فعالیت کنیم نه بصورت فردی . ولی متأسفانه آن سازمان بوجود نیامد و آنچه بود ازین رفت .

س - آقای دکتر مصدق یکبار هم اظهار تمایل کرده بود که آقایان رهبران جبهه ملی و بالا اقل یک نفر از آنها به احمدآباد بروند و با ایشان مستقیماً مذاکره بکنند . آیا هیچوقت اینکار صورت گرفت ؟

ج - بنده نشنیدم ، نمیدانم . مثل اینکه بعضی از رفقایمان یکی دوباری ایشان را دیده بودند ظاهراً مذاکرات مهمی راجع به جبهه نشده بود ولی از زمان سقوط ایشان در سال ۱۳۳۲ تا موقع فوتشان بنده متأسفانه دیگر ایشان را زیارت نکردم و پیش آمدم نکرد که با ایشان مکاتبه مستقیم داشته باشم .

س - پس شما هیچ نوع مذاکره ای دیگر با ایشان در آن تاریخ نداشتید؟

ج - نخیر ، مذاکراتی که میشد از طریق همین جبهه ملی و نمایندگان جبهه ملی بود .

س - سوالی را که بنده در این لحظه میخواهم از شما بکنم مربوط به جریان ۱۵ خرداد است . هر چند که شما ۱۵ خرداد در زندان بودید ولی میخواستم ببینم که بطور کلی نظرتان در آن موقع راجع به جریان ۱۵ خرداد چه بود و چه خاطراتی درباره آن اوضاعی

که منجر به بوجود آمدن ۱۵ خرداد شد دارید؟

ج - ما چون مخالف وضع موجود بودیم ، چون مخالف دستگه سلطنت استبدادی بودیم ، هر نهضتی را که مردم علیه آن می‌کردند بالطبع مورد قبول و مورد رضای ما واقع بود . و در تصور ما هم این حرکت هایدنباال همان مبارزاتی بود که از زمان مصدق شروع شده و ما هم ادامه دهندگان آن بودیم . البته متوجه بودیم که باعث این جنبش بیشتر آقایان روحانیون هستند ولی مادر آنموقع بارو حانیون هر چند ارتباطات سیاسی نداشتیم اما نسبت به آنها هم مخالف و بدبین نبودیم و این عقیده را هم داشتیم که در بازجویی ها که از ما می‌کنند باید نسبت به روحانیون و پیشوایان مذهبی با احترام زیاد صحبت کنیم . و چون توجه داشتیم که دیانت و بخصوص مذهب شیعه ، در اکثریت مردم ایران عنصر اساسی هویت ملی مردم ایران است همانطور که از اصل ایرانیست استفاده می‌کنیم از هویت دینی و مذهبی آن هم باید استفاده کنیم و به ترتیبی که در دوره های گذشته از وجود روحانیون مؤثر و متنفذ در پیشرفت خواسته های ملت در جریان قبل از مشروطیت و در جریان مشروطیت و در زمان آقای کاشانی استفاده شده باز از روحانیون متنفذ به این ترتیب استفاده بکنیم . مادر عین حال نسبت به روحانیت قم احترام داشتیم و آنها کم و بیش به ما مربوط بودند . آقای شریعتمداری را غالباً می‌دیدیم و رفقای دیگر ما با آقای گلپایگانی و آقای نجفی مرعشی ارتباط داشتند و همچنین نسبت به آقای خمینی که تازه علمدار انقلاب شده بود ، ما آقای خمینی را در واقع در آن زمان در خط همان انقلاب ملت ایران و خواسته های مردم ایران در خط آزادی و استقلال تصور می‌کردیم . این بود که ما نظر مخالفی نسبت به او نداشتیم ، ولی آن حرکت و آن تحرك ۱۵ خرداد از ناحیه ما نبود و آن آقایان بوجود آورده بودند .

س - شما اولین بار که اسم آقای خمینی را شنیدید چه تاریخی بود؟

ج - تقریباً بلافاصله یا اندک مدتی بعد از فوت مرحوم بروجردی بود . مثل اینکه تازمانی که بروجردی زنده بود خمینی نمی‌توانست که با وجود او و با حضور او عرض اندام بکند . وقتی که بروجردی مرحوم شد خمینی اعلامیه هایی صادر کرد که این اعلامیه ها هر چند تجلیلی و تکریمی نسبت به مبارزات گذشته ایران و مبارزات دکتر مصدق و جبهه ملی نداشت ولی در خط مخالف آن هم نبود . رعایت قانون بود ، رعایت آزادی بود ، رعایت حقوق مردم بود .

س - صحبت از قانون اساسی بود .

ج - صحبت از قانون اساسی بود. البته بیشتر مسائلی که مورد توجه خود آقایان روحانی بود در آن زمان جزو آن اعلامیه ها بود. اما کلیاتش همین مسائل بود و بنابراین ما با آنها مخالفتی نداشتیم و خیلی هم امیدوار بودیم که از این نیرو بتوانیم استفاده ببریم و از اینکه نیروی روحانی تا آن موقع ساکت و آرام و بی اثر مانده بود همه حتی متأثر بودیم و هرگز این فکرو اندیشه را نداشتیم که این تحرك و این نهضت جدید روحانی ممکن است يك چیزی غیر از آنچه که تا حالا خواسته مردم ایران بوده باشد و پیش از مسئله آزادی و استقلال باشد که تا کنون در همه ی نهضت های ما وجود داشته است .

س - ولی يك مسئله ای هست آقای دکتر که مورد سؤال است و آن اینست که حتی از زمان مشروطیت که نگاه بکنیم درست است که آقایان بهبانی و طباطبایی همراه مشروطه خواهان بودند ولی خوب آنجا مثلاً آقای شیخ فضل الله نوری هم بودند که با مستبدین بودند و مخالف مشروطه خواهان یا مثلاً حاجی خمami بود که با مستبدین بود و مخالف مشروطه خواهان . در زمان نهضت ملی هم باز هم گروه روحانیون به دودسته در واقع تقسیم می شدند. درست است که کاشانی تامدق با نهضت ملی و دکتر مصدق همراهی کرد ولی خوب آقای بروجردی همیشه از شاه حمایت میکرد و با دکتر مصدق مخالف بود. بعد از آن آقای کاشانی هم مسیرش را عوض کرد و بهمان راه آقای بروجردی باشد و وحدت بیشتری وارد شد. آیا این فکر برای رهبران جبهه ملی بوجدنیامد که يك مطالعه دقیق تری به وضع اینها بکنند؟

ج - در واقع ما این طور فکر میکردیم که روحانیون دو موضع بیشتر نخواهند داشت . یا همان موضع محافظه کاری و ارجحی و سازش با قدرت استبدادی و عدم تحرك را خواهند داشت و یا اینکه موافق با خواسته های مردم و در جهت تقاضاهای ملی و مردمی و آزادی خواهی و عدالت خواهی خواهند بود. یعنی فکراین را می کردیم که اگر نهضتی از ناحیه روحانیون باشد خارج از این شق دوم نخواهد بود و به این ترتیب امیدوار بودیم که نیروی دیانت و ایمان که در عامه ی مردم نفوذ و تأثیر فوق العاده دارد و روحانیون صالح توانایی تحرك آنرا دارند، نهضت استقلال و آزادی خواهی و عدالت طلبی مردم بتواند به يك نحوی از این نیرو همانطوریکه در دوره های مختلف بهره برده استفاده بکند و بهیچوجه فکرنمی کردیم که يك نهضتی بوجدنیآید و يك نهضت انقلابی باشد و غیر از انقلابی باشد که خواسته ملت ایران است و غیر از آزادی و دموکراسی و استقلال باشد.



س - آقای دکتر سنجابی در ادامه بحث هایمان می خواستم يك موضوعی را از شماستوال بکنم و آن مربوط به تشکیل مجلس مؤسسان میشود که در ۲۸ فوریه ۱۹۴۸ بود که تقریباً در حدود اسفندماه ۱۳۲۷ میشود که شاه فرمان تشکیل مجلس مؤسسان را صادر کرد و اختیار انحلال مجلسین را به خودش داد. من می خواستم که این تغییراتی که در قانون اساسی در آن مجلس مؤسسان شد در رویدادهای سیاسی بعدی ایران چه تأثیری داشت ؟

عرض کنم این مجلس مؤسسان به همین منظور تشکیل شد که شاه هر وقت بخواهد مجلسی را که در مقابل خودش و مخالف خودش ببیند منحل کند و به همین دلیل هم بود که مجلس سنرا که در دوره های پیش با اینکه در قانون اساسی پیش بینی شده ولی عملاً تشکیل نشده بود وجود آورد. عدم تشکیل مجلس سنادر ادوار گذشته مخالف با قانون اساسی نبود چون در قانون اساسی پیش بینی شده بود تا زمانی که مجلس سناتشکیل نشده مجلس شورای ملی مرجع تمام امور مقننه خواهد بود. و به همین استنباط هم مشروطه خواهان مجلس سنرا اصلاً تشکیل ندادند. تشکیل مجلس سنابه این منظور بود که شاه میدید در آن وسیله قوی و مؤثری در اختیار او قرار می گیرد زیرا از یکطرف نصفی از سناتورها به انتخاب علنی و قانونی او منصوب میشوند و نصف دیگر هم ممکن است با دخالت غیر مستقیم همیشگی او انتخاب بشوند. بنابراین سنایک دستگاهی بود که صد درصد به این ترتیب در اختیار پادشاه مستبد قرار می گرفت. بنده باید این نکته را اضافه کنم که سنای ایران در تمام دوران شاه يك محل تقاعد و بازنشستگی و به اصطلاح يك پرستارخانه ای برای عده ای از بازنشستگان دستگاه امپراطوری و استعماری انگلستان بود که بنا بر سوابق خدماتشان و بنا بر تمایلاتی که سیاستهای خارجی داشتند آنها را وارد مجلس سنای کردند.

بنده خوب بخاطر دارم در بعضی از شهرها که عناصر متنفذ و سرشناس آن شهرها را می شناختم شاه معمولاً اشخاصی را انتخاب می کرد که بدنام ترین و غیرموجه ترین افراد و مشهور به جاسوسی و خدمتگزاری برای سیاست خارجی بودند. بطور کلی و عموماً سنا این وجهه را داشت، استثنأ بود اگر افرادی مثل باقر کاظمی و محمود حسینی گاهی در آن وارد می شدند، مخالفتی که دکتر مصدق در ابتدای دوره شانزدهم با آن تغییرات قانون اساسی کرد به همین منظور بود که دوره ی شانزدهم برای نهضت ملی ایران سرنوشت ساز بود و مخالفتی هم که ما با مجلس سنادر دوره ی هفدهم کردیم

و مجلس سنارامنحل کردیم باز به این منظور بود. مجلس سناراکه بعد از کودتای ۲۸ مرداد مجدداً تأسیس کردند باز به همان ترتیب از ناموجه ترین و بدنام ترین افراد تشکیل میدادند و صد در صد در اختیار مطلق شاه بود. اما مجلس شورای ملی هم به ترتیبی که همه میدانیم نمایندگان آن بدون توجه به آرا مردم و برخلاف مقررات در اثر مداخلات دولت و بوسیله عوامل دولتی انتخاب می شدند با مجلس سناتفاوت چندانی نداشت. بنابراین در عمل آن تغییر قانون اساسی يك امر سیاسی فوق العاده مؤثری نبود. ولی اگر انتخابات مجلس صورت صحیح پیدا میکرد و اگر مشروطیت در مملکت واقعاً اجرا میشد و مجلس شورای ملی نماینده ی مردم میشد، آنوقت آن تغییرات که در قانون اساسی وارد کرده بودند و با مجلس سنایی که با آن ترتیب تشکیل میدادند يك ماده خطرناکی در مقابل مجلس شورای ملی و افکار عمومی مردم محسوب میشد، اما در عمل چون هیچوقت چنین چیزی نبود آن تغییرات هم از لحاظ عملی چیز مهم و مؤثری نبودند.

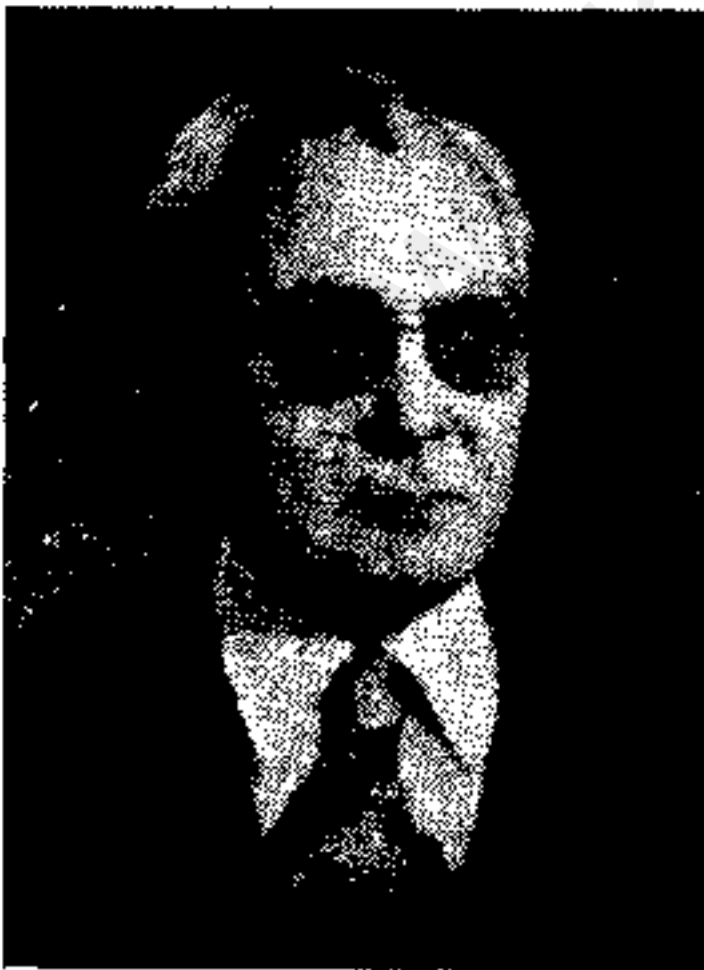
س - من بیشتر این سؤال را از این جهت کردم که فرصتی پیدا شود که يك تجزیه و تحلیلی بشود که چطور شد شاهی که بعد از رفتن پدرش به سلطنت رسید، يك شاه جوانی که بظاهر به دموکراسی و احترام به قانون اساسی میکرد چطور شد که يك مرتبه بصورت فرد خودکامه ای درآمد. انسان وقتی رویدادهای سیاسی را مطالعه میکند یکی از مسائل مهمی که در واقع اتفاق افتاد همین تشکیل مجلس مؤسسان و شرکت آدم هایی مثل آقای امیر تیمور کلالی و دیگران در آن مجلس بود که به شاه در واقع قدرتی دادند که اختیار انحلال مجلسین را داشته باشد. و یامثلاً بعد از رفتن رضاشاه در واقع املاکی را که رضاشاه ضبط کرده بود از او گرفته شد و قرار بود که به صاحبانش برگردانده بشود که بعد آقای هزبر نخست وزیر شدند و دوباره این زمین هارابه خانواده پهلوی برگردانند. می خواستم با اشاره به این مطالب شما يك تصویری بدهید که چطور این رویدادها باعث شد که شاه خودکامه شود.

ج - مسئله دیکتاتوری شاه يك مسئله ای است که باید در يك جلسه ی دیگری به تفصیل درباره ی آن صحبت بکنیم و چون يك مجلس دیگری که مربوط به دوران ۱۵ ساله حکومت خودکامه شاه هست خواهیم داشت، بنده خیال میکنم در آنجا مجال این بحث را داریم و صحبت خواهیم کرد. يك مقدار از خصوصیات اخلاقی شاه و موجباتی که باعث شد او روبرو به دیکتاتوری برود و از عواملی که در فساد این دستگاه

مؤثر بودند بایستی بحث بکنیم که همین‌ها موجب این انقلاب، موجب نارضایتی مردم و قیام عمومی علیه او شد که جای بحث مفصلي دارد. موضوع آن قانون اساسی هم اگر انتخابات واقعی در مجلس بود يك ماده خطرناك بود ماده ای بود که می بایستی در مقابلش ایستاد و آن تغییرات قانون اساسی را بکلی لغو و باطل کرد. اما چون مجلس شورای ملی واقعی هم نداشتیم بنابراین آن ماده اصلاً بی اثر بود و هیچوقت شاه احتیاجی به اینکه مجلسی را منحل کنند داشت. اگر مجلس بیست و یکم را منحل کرد، آنهم بر اثر عمل امینی بود برای اینکه دکتر امینی می خواست به پشتیبانی خارجی يك مدتی خود کامکی کند. والا همان مجلس را خود شاه و حکومت شاه بوجود آورده بودند و یکی دوفری مثل اللهیار صالح و یا مقدم مراغه ای که در آن وارد شده بودند تغییر زیادی در اوضاع نمی دادند.

س - آقای دکتر امروز می خواهم از شما تقاضا کنم که راجع به رویدادهای بعد از انحلال جبهه ملی و مقدمات انقلاب بتدریج صحبت بفرمائید.

ج - دوران بعد از تعطیل فعالیت جبهه ملی را که از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۷ جمعاً پانزده سال میشود، می توانیم به دوران دیکتاتوری شاه یا برگشت به دیکتاتوری شاه نامگذاری کنیم. تعطیل فعالیت جبهه ملی بنظر من دواثر نمایان داشت. یکی برگشت به حکومت مطلق دیکتاتوری بدون مزاحم و معارض شاه و دوم آغاز مبارزات و فعالیت های زیرزمینی که بنده درباره هر کدام توضیحاتی میدهم.



دکتر مصدق و یاران از شماره يك در جهت عقربه ساعت  
 دکتر کریم سنجابی - اللهیار صالح - دکتر سید علی شایگان  
 محمود نریبان - دکتر شمس الدین امیرعلائی  
 مهندس کاظم حسینی - دکتر حسین فاطمی  
 مهندس رضوی - دکتر عبدالله معظمی - مهندس  
 مهدی بازرگان

عکس دست چپ دکتر

کریم سنجابی رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران  
 . ۱۳۵۶

# برگشت به دیکتاتوری

قبلاً باید این نکته را مختصری بررسی کنیم که چطور شد شاه به دیکتاتوری مطلق برگشت و حکومتش بدون منازع شدویک شخصیت واحد مطلق مسلط بر امور پیدا کرد. یعنی بطور خلاصه این رژیم ۱۵ ساله را که رژیم دیکتاتوری شاه است ما چطور می توانستیم توجیه کنیم و چطور می توانیم در تاریخ ایران بشناسیم .

بنده به خاطر دارم آن اوانی که ماهنوز در زندان بودیم مقاله ای در یکی از روزنامه های معروف تهران ، شاید روزنامه کیهان بود یا روزنامه دیگر منتشر شد که خیلی معنادار بود و مردم شاید زیاد به آن توجه نکردند. و آن این بود که درباره ی اداره ی ایران و شیوه و روش اداره ی ایران چه تدبیری اندیشیده شده و بالاخره ایران روی چه روالی بایستی اداره شود. در آن مقاله اینطور اظهار نظر شده بود مقامات جهانی که ذینفع در این مناطق هستند و منافع حیاتی دارند توجه کرده و شناخته اند که این منطقه قرق و منطقه انحصاری سیاست انگلیس ها بوده است . و آنها هستند که سوابق طولانی در شناسایی این منطقه و در تشکیل حکومت های آن در دوره های گذشته داشته اند و دارای نفوذ و رسوخ ثابت فوق العاده و آگاهی و اطلاعات زیاد هستند و تجارب آنها هیچ یک از دولت های دیگر ندارند. بنابراین تفاهم حاصل شده است که بنابراین تجارب و به راهنمایی آن تجارب برای اداره ی این منطقه و از آن جمله ایران عمل بکنند و از آن استفاده بکنند.

بنده می خواهم در اینجا نظریه بیان کنم که شاید این نظر شخصی خود من باشد و شاید بسیاری هم بامن موافق باشند و بسیاری هم مخالف . بنده این دوره را برخلاف آنکه بظاهر گفته میشود که دوره ی قدرت و اعمال نفوذ مستقیم و منحصر امریکایی ها بر سیاست ایران و بر شاه ایران بوده ، برعکس دوره ی تسلیم شاه به راهنمایی و روش سیاست انگلیس ها میدانم . یعنی آن عامل بیشتر از عوامل دیگری

در اوضاع ایران مؤثر بوده اگر ما به چند نکته در این باره توجه کنیم قدری این مطلب روشن خواهد شد. اول اینکه بینیم پارلمان های مایعنی مجلس شورا و مجلس سنا از چه جور اشخاصی ترکیب و تشکیل میشود. دوم اینکه رؤسای دولتها چه کسانی بودند و چه سوابقی داشتند. سوم اینکه مسئولین احزاب صوری و مصنوعی دولتی که در آن زمان ساخته میشدند چه اشخاصی بودند.

بنده در اینجا بطور خلاصه عرض میکنم دولت هایی که در آن زمان بعد از سقوط مصدق تشکیل شدند به ترتیب عبارت بودند از حکومت: زاهدی، حسین علا، منوچهر اقبال، شریف امامی، علی امینی، علم، حسنعلی منصور، عباس هویدا، آموزگار، شریف امامی، از هاری و بالاخره شاپور بختیار. آنهایی که درباره ی امور ایران و خانواده های ایران و سوابق سیاسی خانواده ها و رجال آگاهی و اطلاع دارند، تشخیص میدهند و تشخیص داده اند که از این افراد که اسم بردم باستثنای یکی دونفر، بقیه از وابستگان شناخته شده ی قدیم و جدید سیاست انگلیس بودند. یعنی روی معرفی آنها و تمایل آنها و اعمال و وسایل آنها شاه انتخاب میکرد و امریکاهم با آنها موافقت و مدارا میکرد. همچنین اگر توجه کنیم به مسئولین، احزاب دولتی یا احزاب شاهی که در این مدت ده پانزده سال مصنوعاً بوجود آمدند و عبارت بودند از دکتر اقبال، امیر اسدالله علم، حسنعلی منصور، هویدا، محمد باهری و جمشید آموزگار مطلب روشن تر میشود. بنده نمی خواهم پرده دری راجع به اشخاص ضمن این بحث بکنم ولی مردم ایران و آگاهان مردم ایران همه ی این اشخاص را یا شخصاً یا بعلت ارتباطات خانوادگی شان منسوب و مربوط به سیاست های انگلیس می دانند. و این بر حسب اتفاق نبود که این اشخاص به این سمت ها و به این مسئولیت ها انتخاب می شدند. اتفاق يك موردی کدفعه ممکن است صورت بگیرد. وقتی يك جریان در طول يك مدت طولانی و درباره ی اشخاص متعدد عیناً صدق کردمی شود آن را به يك روال و به يك روش ثابت نسبت داد. اینهم درباره ی احزاب که شاید بعداً هم درباره آن قدری روشن تر و مفصل تر صحبت کنیم.

اما درباره ی مجلسین، دیروز بنده توضیح دادم که مجلس سنا بصورت يك مجلس بیکاره و معطل درآمد بود زیرا آنچه را که ممکن بود مجلس سنا در برابر يك مجلس شورای ملی منتخب مردم و دارای افکار حاد و تند انجام بدهد و تعادلی بوجود آورد غیر لازم شده بود و احتیاج به چنین مجلسی دیگر نبود چون افراد منتخب مجلس شورای ملی هم از قبیل

همان افراد محافظه کار و مطیع و گوش بفرمان بودند. و به این ترتیب هیچ انتظار این نمی رفت که از ناحیه مجلس شورای ملی يك اقدام حاد، يك مقاومت و اعتراض در برابر اراده ی شاه بشود و يك قانون تندی به تصویب برسد که مجلس سنا تعادل و تعدیلی در آن بکاربرد. مجلس سنا يك مجلس ساکت و آرام و مطیع بود که فقط بصورت يك دستگاه بازنشستگی برای کهنه سیاست کاران وابسته به همان سیاست که اسم بردم تشکیل شده بود یعنی تك تك افراد آن که انتصاب می شدند از آنهایی بودند که در گذشته خدمت به آن دستگاه کرده بودند. و شاه فوق العاده توجه داشت که هیچوقت فردی را که از لحاظ شخصی معتقد به يك اصول و پایبند به سنجیه ای باشد در این مجلس وارد نکند و تمام از يك گروه و از يك دسته باشند. مجلس شورای ملی هم که از افراد مطیع و با اصطلاح فرصت طلب و گوش بفرمان انتخاب می شدند، از افراد کم و بیش شناخته شده ی محلی بودند آنهایی که ساواک قبلاً درباره آنها تحقیق کافی کرده و آنها را حاضر و آماده نموده برای اینکه کاملاً در جریان امور مجلس بر طبق روش و روالی عمل بکنند که به آنها تعلیم داده میشود و دولت خواهان آن است.

روی این زمینه ها بنده شخصاً عقیده ام اینست که این دوران بیشتر تحت هدایت و روش مخفی وزیر کانه انگلیس ها بوده است تا روش جاهلانه امریکایی ها. علاوه بر این شاه از انگلیس ها وحشت داشت زیرا که پدر او را از کاربر کنار کرده بودند، زیرا متوجه بود که انگلیس ها در ایران و در خاور میانه نفوذ و رسوخ تاریخی قدیم دارند. در ایران خانواده های متعددی از پیش وابسته به آنها بوده اند، رجالی وابسته به آنها هستند و آنها در تمام طبقات ایران از قبیل طبقه روحانیون، طبقه سرمایه داران، حتی طبقه ی عرفا و بازاریان و در زمانی که ایلات و عشایر بودند در رؤسای ایلات و عشایر بطور مستقیم ارتباط داشتند و کنسولخانه های آنها کنسولخانه های اعمال نفوذ سیاسی برای حفظ و نگاهداری این تحت الحمایه ها بوده است. در خارج از ایران هم در کشورهای دیگر منطقه خلیج فارس تا همین چند سال اخیر منطقه جنوبی خلیج فارس یعنی آنجایی که امروزه امارت نشین های متعدد عربی هستند، تحت استعمار مستقیم انگلیس ها بودند. عراق کشوری بود که سالیان ممتد تحت الحمایه انگلیس بود و بعد از استقلال آنها انگلستان در اداره ی آن نقش مستقیم داشت و در بار عراق و نوری سعید يك دربار و دولتی کاملاً تحت نفوذ آنها بودند. کشورهای دیگر این منطقه مثل اردن، عربستان سعودی و غیره نیز به همین ترتیب. بنابراین با توجه به سوابق

قدرت این کشور اینکه در این زمان دولتی که سابقاً رقیب و در مقابل امپراطوری انگلیس بود یعنی دولت روسیه اینک بصورت دولت کمونیستی شوروی درآمده و در ایران روی سیاست يك بعدی حرکت میکنند یعنی سیاست در دست داشتن حزب کمونیست توده و عمل کردن بوسیله آن که روش مبارزه و مقابله ی با آن آسان است . و حال آنکه انگلیس هاسیاست يك بعدی ندارند . اشخاص مختلف و طبقات مختلف که باهمدیگر هم ارتباط ندارند و در رشته های مختلف بدون شناسایی باهمدیگر مرتبط با آن سیاست بوده هستند که در مواقع لازم به ترتیبی که مقتضی بدانند از وجود آنها برای برانگیختن حوادث یا برای تبلیغات استفاده میکنند . شاه همانطوریکه انگلیس هاپدرش را از سلطنت برداشته بودند و در غربت کشتند بیچناک بود که بر سر خود او هم يك چنین بلایی بیآوردند و لو اینکه شاید در باطن دل عقده ی برداشتن پدرش را از آنها در دل داشت ولی وحشت از آنها بیش از این بود که این عقده ها اثر مخالفی در او بوجود بیاورد . این نظری بود که بنده درباره ی این دوران بطور کلی داشتم . البته در پیدایش این دوره خلق و خوی خود شاه هم فوق العاده مؤثر بود . محمدرضا شاه صفائی داشت که خیلی هادر باره ی او نوشته اند و کم و بیش دنیا شناخته است ماها که مستقیماً با او در موارد متعدد درگیر بودیم و تجربیات زیادی از او پیدا کردیم باز شاید بهتر بتوانیم درباره ی او صحبت بکنیم .

س - حتماً ، لطف بفرمائید و اینکار را بکنید .

ج - شاه يك صفتش خود بزرگ بینی بود که در اصطلاح مکالمونی میگویند . جوان بود و درسی هم خوانده بود و باهوش هم بود و در ذهن خودش تصویری و توهمی از ایران باستانی ، از ایران دوران امپراطوری و شاهنشاهی ساسانی و هخامنشی داشت و برای خودش نقشی مانند آن پادشاهان بزرگ که در تاریخ و یا اساطیر ایران هستند قائل بود . علاوه بر این موقعیت جغرافیایی ایران هم به او این تصور و توهم را میداد که می تواند می باید در اینجا يك نقشی داشته باشد که در تاریخ مقام پادشاهان بزرگ را پیدا کند . بطوریکه خاطرتان هست روی همین خود بزرگ بینی بود که البته با حسن استقبال سیاست های خارجی و راهنمایی عمال اسرائیلی ایشان آن جشن دوهزار و پانصد ساله ی بنیاد شاهنشاهی ایران را ترتیب دادند با آن مخارج گزاف و آن چادرهای فاخر و آن رژه و آن تظاهرات و آن نمایش رفتن روی قبر کوروش و با کبر و غرور گفتن ، ای کوروش آسوده بخواب ما بیدار هستیم . او در واقع میخواست



خودش را کوروش یاداریوش دیگری در تاریخ ایران جلوه بدهد. این خودخواهی و خودبزرگ بینی ذاتی او بود و اگر بخاطر آن باشد در ضمن سخنرانی های متعددش در مواقعی که تأمین از جهت سیاست خارجی داشت نیش هایی هم حتی به زمامداران دولت های خارجی، به امریکایی و انگلیسی و غیره هم میزد و یک نوع تحقیری هم گاهی درباره ی آنها در ضمن صحبت هایش بود.

س - بله. این مسئله را هم کارتر در کتابش به آن اشاره کرده است، همین مسئله ای را که می فرمائید.

ج - بله این احوال در او بروز می کرد. او خود بزرگ بین بود ولی علاوه بر آن صفت برجسته دیگری داشت و آن اینکه ترسو بود. محمد رضا شاه ترسو بود و در نتیجه ی ترسش سوظن شدید داشت. آنطوریکه این دوران سی و پنج ساله سلطنتش نشان می دهد او از قوام السلطنه می ترسید و به همین دلیل با او بر سر مخالف افتاد و برای ساقط کردن او توطئه چید. از رزم آرامی ترسید و به همین دلیل با اینکه نخست وزیر منتخب خودش بود باز مراقب او بود و علیه او تحریکات می کرد و حتی متهم هم شد که شاید در قتل او بی اطلاع و بی دخالت نبوده. از مصدق می ترسید و نفرت فوق العاده داشت و چون علیه او در توطئه اول کودتا موفق نشد از مملکت گریخت. بعد از آن باز اهدی هم که وسیله ی برگشت او به سلطنت و عامل آن کودتا بود و آن وضعیت را برای او فراهم آورد از در مخالفت درآمد. بعد با دکترا مینی هم به همین ترتیب. بنابر این او با هر فردی خوب یابد، خادم یا خائن که شخصیت و کفایتی داشت از در مخالفت بر می آمد و در داخله ی دولت و در پارلمان و در مطبوعات به وسائلی که داشت کوشش می کرد که او را ساقط و بلکه متهم و بی اعتبار بکند. در نتیجه ی این صفت ها محمد رضا شاه متاسفانه تحمل شخصیت های با اراده و صاحب مسلک و درستکار نداشت. بتدریج توجه یافته بود که آدمهای درستکار و اصولی به در دفرمانبری او نمی خورند. یکی از دوستان خیلی صمیم من که در دوستی با من صمیمیت داشت ولی در سیاست جز دستگاه شاه بود و اسمش را هم همینجامیبرم مرحوم دکتر زنگنه برای من تعریف کرد که یک وقتی به شاه گفته و افرادی را اسم برده فلان و فلان که اینها در جامعه ایران به نادرستی و دزدی و عدم امانت در امور اداری شناخته شده اند. شاه گفته بود، همین ها بدر من میخورند. اینها در خدمت من بهتر میمانند و به من احتیاج بیشتری دارند. این از صفات او بود که نسبت به آدم های درستکار و اصولی تحقیر و نفرت داشت.

س - آقای دکترزنگنه که فرمودید اسم کوچکشان چه بود؟

ج - عبدالحمیدزنگنه ، و در ضمن محمدرضا شاه تاحدزیادی ازدورویی و تذبذب برخوردار بود یعنی باشخصی خوشرویی نشان میدادولی درواقع ازروی حيله و تزویر بود و حقیقت نداشت ، همین ترسش و همین سؤظنش باعث میشد که چه در دستگاه اداری دولتی و چه در دستگاه ارتشی و چه در دستگاه امنیتی تقسیم و تجزیه بوجود بیآورد برای اینکه بتواند کنترل بکند . یعنی دولت را تقسیم کرده بود و در میان دولت افرادی بودند که همیشه با همدیگر رقیب بودند و این رقابت را شاه در میان آنها تحریک میکرد ، همینطور در ارتش ، ارتش بصورت يك سازمان منضبط مرتب که مثلاً ستاد مرکزی و فرمانده کل ستاد مسئول ارتش باشد یا وزیر جنگ مسئول ارتش باشد یا يك سازمان منضبطی بر همه ی ارکان ارتش تسلط داشته باشد نبود ، ارتش رابه واحدهای تقریباً مستقل و مجزا تقسیم کرده بود ، نیروی هوایی جدا ، نیروی زمینی جدا ، نیروی دریایی جدا و در میان آنها هم بین خود افسران اختلافات و رقابت هایی وجود داشت و شاه با همه آنها خوش و بش های جداگانه ای میکرد که آنها در حال رقابت بمانند . این سیاست از جهاتی در يك زمان ممکن بود بنبفع او باشد ولی از جهت این که یکپارچگی حکومت و یکپارچگی دستگاه دفاعی مملکت را تقسیم و تجزیه میکرد فوق العاده زیان بخش بود و اثر زیان بخش آن هم عاید خود او هم عاید مملکت شد .

در این زمان همه میدانیم که ساواک در اداره ی مملکت در همه ی شعبون کشور ، در سیاست خارجی ، در ارتش ، در امور فرهنگی و امورات اقتصادی بر همه اینها دست انداخته و بصورت يك سازمان وحشتناك درآمد بود که همه ی دستگاهها و همه ی مسئولین امور از آن بیمناك و همیشه در حال خوف بودند . در هر وزارتخانه دستگاهی بنام اداره نظارت وجود داشت که اداره ساواک بود . در هر مدرسه يك مأمور ساواک بود . در دانشگاه بطور علنی و در هر دانشکده مأمورین ساواک بودند ، در ارتش هم همینطور . با همه ی قدرتی که ساواک در مرکز و در شهرستانها داشت و با جمعیت کثیری که شاید در حدود چهل هزار نفر مأمورین آن در همه جا پراکنده بودند باز هم شاه دستگاههای امنیتی دیگری را در مقابل ساواک قرار داده بود . از آنجمله دستگاه بازرسی خود شاه ، از آنجمله دستگاه تأمینات شهربانی ، و دستگاه رکن دو ستاد ارتش که اینها همه با همدیگر رقابتهایی داشتند و بخود شاه گزارش های مستقیم میدادند که در اکثر مواقع همدیگر را خنثی میکردند . در زمانی که سپید بختیار و پاکروان مسئول ساواک

بودند تا حدی کوشش میشد که افراد درست و بی غرض حتی الامکان در آن وارد بکنند که گزارشات نادرست ندهند. بنده بخاطر دارم که یکوقت عده ای از رفقای ما، از دوستان و فعالین جبهه ملی غیر از رهبران آن، بطور وحشتناکی زندانی شدند بطوریکه نه تنها دوستان آنها بلکه خانواده های آنها هم از آنها خبر نداشتند و آنها قریب یکماه زندانی بودند. بعد از یکماه که آزاد شدند ما از آنها پرسیدیم و بعضی از افراد آنها به بنده مراجعه کرده و گزارش دادند معلوم شد که يك افسری گزارش نادرستی داده بود. منظور اینست که در اوایل کار سعی میشد افسرانی که نسبتاً درستکار باشند انتخاب بکنند. ولی در زمان قدرت ساواک، یعنی در دوره ی نصیری و بخصوص آن عامل فعال و معروفش پرویز ثابتی آنها رعایت هیچ اصولی نمی کردند و هر آدم ماجراجو و مفسد و دورو و دروغگویی که ممکن بود پیدا کنند در آن دستگاه وارد میکردند و افراد را از دانشجو گرفته تا کارگر کارخانه و کارمند اداره و روحانی و بازاری و افرادی که کم و بیش در سیاست وارد بودند تحت نظر می گرفتند. در این دوران بود که دست به کشتار و تصفیه زدند و عده ی کثیری از افراد را بطور آشکار در نتیجه ی آن محاکمات کذایی یا بطور مخفی بدون رسیدگی و بدون هیچگونه محاکمه ای بقتل رساندند. نظیر کشتن احمد آرامش در میان پارک شهر، آرامش اولین شخصی بود که در برابر رژیم شاه علنی ایستاد و اعلام جمهوریت کرد. در واقع تا آنجایی که من بخاطر دارم در این دوران نخستین کسی که رسماً و علناً اعلام جمهوریت کرد آرامش بود. البته داستان خانم ثابتی هم را شنیده اید که یکوقت در يك مغازه ای مشغول خرید بوده و نگهبانی که همراهش بوده علیه شخصی که در آنجا فقط سئوالی کرده و اعتراضی هم نکرده بود هفت تیر می کشد و او را می کشد و بعد هم با آن قاتل کاری نکردند و هیچ اثری ندادند و قتل او بطور کلی لوٹ شد.

س - ویا آن گروه جزئی که زندان بودند و آنها را بیرون آوردند . . .

ج - بله و بعنوان اینکه فراری هستند به گلوله بستند و آنها را کشتند و از بین بردند. خلاصه شاه وقتی که بتدریج پایگاه خودش را محکم کرد و سیاست های خارجی هم متوجه شدند که شاه علاقمند به این است که بدون مزاحم بشود و از طرف دیگر در کشورهای خاور میانه نهضت هایی بوجود آمده بود از آنجمله نهضت ناصری بوجود آمد، انقلاباتی در عراق صورت گرفت، کودتاهایی در سوریه پشت سر هم بوقوع پیوست و همینطور جنبشی در یمن شد و ناآرامی هایی که در خلیج فارس و نواحی

آن بود و مخصوصاً پان - عربیسم و ناسیونالیسم عربی که ناصر بر ضد کشورهای غربی دامن میزد، بخصوص که در این زمان سیاست شوروی تدریجاً نفوذورسوخی در میان این نهضت های عربی، نهضت های ناسیونالیسم عربی پیدا کرده بود، نهضت ملی گرای و پان عربیسم عربها با تمایلات چپی آنها مخلوط هم دیگر شده و سازمان های چریکی هم در آن کشورهای بوجود آمده بود که پیش آمد ایجاد دولت اسرائیل و آوارگی مردم فلسطین و پناهندگی آنها به کشورهای همسایه موجب آن گردید. در چنین زمینه ی انقلاب و نارضایی قیام و شورش و خرابکاری علیه کشورهای غربی بوسیله رهبران و زعمایی از قبیل ناصر و عبدالکریم قاسم و یاسر عرفات و دیگران دامن زده میشد. در آن زمان بنظر میرسید که به قول آقای کارتر رئیس جمهور سابق امریکا ایران جزیره ثبات و شاه ایران نگهبان آن باشد. امریکا و دولت های غربی تصور میکردند که شاه ایران تنها قدرتی است که در مقابل این نهضت های انقلابی میتواند ایستادگی کند و بنابراین همه ی آنها تمایل اورا به اینکه پادشاه مستقل و آزاد و مستبد و فارغ از هر نوع مزاحمت سازمان های دموکراسی و پارلمانی باشد حسن استقبال کردند و زمینه را برای او فراهم آوردند و راه را برای او باز گذاشتند که بتواند یک تاز میدان سیاست در مملکت ایران و حتی در خاور میانه باشد، بخصوص بانفرت و وحشتی که از نهضت دوره مصدق در ایران داشتند و تجدید آنرا به هیچ قیمتی نمی پذیرفتند. اینها بطور کلی موجباتی بود که باعث قدرت شخص شاه و دیکتاتوری او شد. در ابتدای صحبتم بیان کردم که یکی از آثار تعطیل جبهه ملی و ازین رفتن مبارزات علنی و قانونی و آشکار پیدایش مبارزات زیرزمینی مسلحانه بود که اینک مختصراً باید به توضیح آن پردازم. در اوانی که ما جبهه ملی داشتیم، در داخل ما جوانهای تندرو و متمایل به چپ بودند. اتفاقاً سازمانهای چریکی که در ایران بوجود آمد تمام بعد از تعطیل جبهه ملی بود. یعنی کوششی که برای تشکیل جبهه ملی سوم شد به تشکیل يك جبهه واقعی و موثری نیانجامید و صورت واقعیت پیدا نکرد ولی باعث از بین رفتن فعالیت جبهه ملی دوم و مبارزات علنی و قانونی شد و ناچار افرادی که نمیتوانستند مبارزه علنی کنند بتدریج دست به مبارزات زیرزمینی و مبارزات مسلحانه زدند. در همان مواقع افرادی در داخل ما بودند که کم و بیش ما آنها را میشناختیم. از آن جمله جوانهایی که سازمان چریکی را بعداً تشکیل دادند، بعضی از آنها را که بخاطرم هست نام میبرم مانند:

علی اصغر بدیع زادگان ، مهندس محمد حنیف نژاد ، سعید محسن ، علی مهین دوست و حتی مسعود رجوی . اینها افرادی بودند که در سازمان دانشجویان جبهه ملی فعالیت میکردند و همین ها بودند که تشکیل گروه مجاهدین را دادند که از بین آنها مجاهدین خلق به دنبال آنها تشکیل شد و یک گروهی از همین مجاهدین خلق بعد از مدتی از آنها جدا شدند و تمایلات چپی و مارکسیستی پیدا کردند .

س - سازمان پیکار .

ج - بله بعدا بنام سازمان پیکار بودند . اگر چه عده ای از آنها دستگیر و کشته شدند اما مجددا توانستند سازمان خود را حفظ کنند تا اینکه دو نفر از چهره های شناخته شده آنها بنام بهرام آرام و تقی شهرام جمع زیادی را دور خودشان جمع کردند و مسلک مارکسیسم لنینیسم را علنا رواج دادند و حتی افرادی از سازمان خود را ترور کردند که داستانهای آنها هست و اینها اطلاعاتی بود که ما بعدا پیدا کردیم . همین ترتیب بیژن جزنی هم از بنیان گذاران فدائیان مارکسیستی بود در گروه دانشجویان وابسته به جبهه ملی فعالیت میکرد و در دانشکده حقوق بود و شخصا با من ارتباط داشت . بطوریکه در روز پیش توضیح میدادم از همان زمان این گروه ها فعالیتهایی علیه سازمان جبهه ملی داشتند و با وسایلی شروع به ارتباط با مرحوم دکتر مصدق کردند که منجر به آن مکاتبات و آن کیفیات شد که به تعطیل سازمان جبهه ملی انجامید .

س - شما بیژن جزنی را خودتان شخصا دیده بودید؟

ج - بیژن جزنی اصلا یکی از شاگردان من بود .

س - در دانشکده حقوق ؟

ج - بله . و من به بیژن جزنی هم حتی علنا گفتم پسر تو که دارای این مسلک و روش هستی ، من از این جهت ایرادی بر تو ندارم هر کس آزاد هست هر نوع مسلکی داشته باشد . ولی آیا این درست و صحیح است که کسی مخالف جبهه ملی باشد و مرام و مسلکی علیه آن داشته باشد ولی بیاید در سازمان آن وارد بشود و در آنجا علیه جبهه فعالیت بکند . اگر شما باین جبهه عقیده ندارید میتوانید خارج از آن یک جریانی تشکیل بدهید . در اینموقع که جبهه ملی فعالیت نداشت علاوه بر جنبش های چریکی که بیان کردم یک جریان انحرافی دیگری نیز بوجود آمد یعنی نهضت آزادی که بطور زیرزمینی فعالیت هایی داشت بعد از آنکه مهندس

بازرگان از زندان بیرون آمد رفقای او در تهران با یکدیگر مرتبط شدند و ارتباطاتی هم با دوستان خود در خارج از کشور برقرار نمودند. اینجا يك نکته ای هست که نظر شخص من نیست و اتهامی نیست که من وارد بکنم، این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا از قبیل دکتر یزدی و قطب زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت های باصطلاح طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از محافل دانشگاهی و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا میکردند و خود آنها هم در تهران با سفارت آمریکا و مامورین آمریکایی مرتبط میشدند و این جریان است که یکوقت در مقاله ای خود بازرگان آنرا با تفاخر نوشت و در روزنامه های تهران چاپ شد که ما برای مامورین آمریکایی که آنوقت به ایران می آمدند دسته گل میفرستادیم. که بنده در روزنامه آنوقت و در یکی از سخنرانی هایم به ایشان جواب دادم که ما هزار فکر میکردیم ولی هرگز این فکر را نمیتوانستیم به خود راه بدهیم که آمریکایی که ما او را از عوامل مؤثر کودتای ۱۳۳۲ و بر انداختن حکومت دکتر مصدق میدانیم، يك جمعیتی که ادعای مصدق بودن دارد و در راه آزادی و استقلال ملت ایران کار میکند بطور محرمانه و مخفیانه با عوامل آن سیاست ارتباط پیدا کند. بنده شخصا معتقد بوده و هستم که این نوع ارتباطات، برای افراد غیر رسمی - برای اشخاصی که مسئول امور حکومت نیستند ناروا و زیان بخش است زیرا که دولتهای قدرتمند جهان مدار دارای سیاستها و روشهایی هستند که آن سیاست و آن روش ها و آن عواملی را که غیر از آن افراد دارند ظاهر و برملا نمی کنند، دست خودشان را باز نمیکنند و برعکس میخواهند از اشخاصی که با آنها مرتبط میشوند استفاده کنند و اطلاعات بگیرند یا اینکه آنها را به کارهایی وادارند، بر فرض اینکه هیچگونه سوء نیتی نباشد نفس ارتباط و نفس همدم شدن با سیاستهای خارجی بخودی خود یکنوع تعهد همکاری برای زمان بعد بوجود میآورد که فوق العاده زیان بخش و بی مورد است بهمین دلیل بنا بر روش مرحوم دکتر مصدق، بنابر روشی که برای مادر واقع میراث دکتر مصدق است بنده تا آنجائیکه اطلاع دارم هیچیک از عناصر اصیل جبهه ی ملی هیچگاه با دستگاہها و عوامل سیاست خارجی در این مدت ۱۵ ساله ارتباط نداشتیم. بطوریکه در یکی از این مصاحبه ها بیان کردم در دوران جبهه ملی دوم که ما فعالیت علنی داشتیم

بعضی از افراد سفارت آمریکا بدیدن ما، نه من تنها بدیدن بعضی از افراد دیگری آمدند و ما بطور آشکار نظریات و عقاید خودمان را به آنها می گفتیم. ولی در این مدت پانزده شانزده ساله بعدی ارتباط ما با آنها بکلی قطع شده بود جز در آخرین روزهای انقلاب در زمانی که حکومت دکتر بختیار بر سر کار بود یکنفر از مامورین سفارت آمریکا بدیدن من آمد برای اینکه از ما بخواهند و خواهش بکنند که با حکومت بختیار موافقت بکنیم. من گفتم چنین موافقتی برای ما غیر ممکن است. حالا بنده نمیدانم اسناد ارتباطات اشخاص با سفارت آمریکا که میگویند در آمده است راجع به من چیزی در آنها هست یا نیست؟ بنده خیال میکنم اگر يك نیت صادقانه در این کار بوده باشد در آنجا کاملا روشن خواهد بود که هر کسی چه نقشی داشته، کی پاك بوده و کی نبوده است.

س - مثلا یکی از مسائلی همین مسئله ای است که گویا یکی از مامورین آمریکایی که من الان اسمش یادم نیست آمده بود حضور شما و راجع به روابط جبهه ملی و دولت سوال کرده بود و شما فرموده بودید که ما مخالف سلطنت مشروطه نیستیم و اگر سازمان امنیت مایل هست میتواند يك مامور بفرستد که در جلسات ما شرکت بکند و حرفهای ما را درست و واقع بینانه گزارش بدهد بجای اینکه يك مشت دروغ و دغل از قول ما بسازد و گزارش بدهد.

ج - کاملا درست است، این را من در زمان جبهه ملی دوم گفته ام در همان سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲.

س - آن کتاب را تا آنجایی که من مطالعه کردم دو موضوع در آنجا کاملا روشن است. یکی اینکه هر کدام از اینها با شما تماس گرفتند و پیش شما آمدند و سوال کردند شما به این مسئله تکیه کردید که جبهه ملی به قانون اساسی و سلطنت مشروطه اعتقاد دارد و شاه میبایستی سلطنت کند نه حکومت. دیگر اینکه جبهه ی ملی يك جمعیت علنی و مبارزه ی آن قانونی است.

ج - بله همین است ولی آیا آن کسانی که این اسناد سفارت را منتشر کرده اند در باره ی ارتباطات نهضت آزادی و عوامل آن که در خارج بودند چیزی منتشر کرده اند یا خیر؟ بعدا من شاید بعد از ظهر امروز یا فردا، توضیح میدهم زیرا دلایل دیگری در این باره دارم که آنها در این مدت کاملا و بطور مرتب با خارجیا ارتباط داشته اند. اکنون موقع آن فرا رسیده است که در باره ی آغاز مبارزه

روحانیت و توسعه ی آن صحبت کنیم . یکی دیگر از آثار در واقع تعطیل جبهه ی ملی همین بود که زمینه ی مبارزه ی سیاسی علنی خالی شد و مبارزات از طرق دیگر ، یا بصورت مبارزات زیرزمینی مسلحانه یا مبارزه ی مستقل روحانیون براه افتاد . در سال ۱۳۴۲ بعد از جریان کنگره ی جبهه ی ملی در ماه خرداد که ما هنوز در زندان بودیم حادثه معروف شورش تهران صورت گرفت که روحانیت منشأ آن بود و آیت الله خمینی به آن آلودگی پیدا کرد و گرفتار شد . عده ی کثیری از روحانیون هم زندانی شدند . در آن زمان آنها با اصلاحاتی که شاه عنوان میکرد مثل اصلاحات ارضی و حق رای زنان مخالفت میکردند . در سال بعد هم قانونی از مجلس گذشت که به مستشاران آمریکایی که در خدمت ارتش ایران بودند مصونیت میداد که در صورتی که آنها در ایران مرتکب جرم و جنایتی بشوند دادگاههای ایران نتواند بچرایم آنها رسیدگی کنند . طبیعی است این قانون بصورتی کاپیتولاسیون راحیا میکرد . در آن زمان جبهه ملی وجود نداشت و آن جبهه ملی سوم که میبایستی تشکیل شده باشد معلوم نبود در این موضوع چه روشی و اقدامی در پیش گرفت . بنده عملی در این باره نشنیدم که از ناحیه آنها صورت گرفته باشد .

س - جبهه ملی سوم فقط در مرحله اسم بود و هیچوقت تشکیل نشد .  
ج - هیچوقت . با اینکه این قانون صریح ضد حاکمیت قضایی مملکت ایران بود از ناحیه جمعیت های سیاسی آنوقت که قاعدتا میبایستی خود را نشان بدهد و اعتراض بکنند اقدامی بعمل نیامد ولی آقای خمینی بحق در آن موقع بشدت به این موضوع اعتراض کرد و آن را برگشت ایران به نظام کاپیتولاسیون معرفی نمود و همان باعث شد که وی مجددا دستگیر و زندانی بشود .

بر اثر اقداماتی که از ناحیه ی روحانیون عالی مقام بعمل آمد و وی را نیز از مراجع تقلید خواندند و دولت از محاکمه ی وی منصرف شد و او را به ترکیه تبعید کرد و پس از مدتی به نجف اشرف رفت . در قم و نجف فعالیت روحانیون بتدریج وسعت پیدا کرد ، شبکه ی مساجد بهم مرتبط شد و در همین زمان بود که دکتر شریعتی نیز ظاهر و حسینیه ارشاد تشکیل شد که نقش فوق العاده موثری در جذب جوانان و دانشگامیان به افکار انقلابی و افکار دینی و باصطلاح امروزی التقاط معتقدات ایمانی با مسلک سیاسی انقلابی داشت .

س - ایشان هم سابقا عضو جبهه ی ملی دوم بود .



ج - در دوره ی دانش آموزیش جزو جوانان جبهه ی ملی خراسان بود و پدر بزرگوارش از دوستان و مرتب‌ترین ما بودند و همچنین آقای طاهر احمدزاده از افراد جبهه ی ملی و عضو کنگره بود که بعداً فرزندان او نیز وارد جریان فدائیان شدند و به آن کیفیت از بین رفتند و خود احمدزاده هم به زندان و آن گرفتاریهای طولانی زمان شاه دچار شدند و بعداً هم در این دوره مجدداً گرفتار مزاحمت‌های حکومت آقای خمینی شده است. خلاصه آنکه شریعتی و احمدزاده آنوقت جزو وابستگان جبهه ملی بودند. جوانان دانشگاهی وقتیکه از فعالیت سیاسی علنی بازداشته شدند مسئله دین و توجه به دین برای آنها پناهگاهی شده بود. اجتماعات دینی مراکزی بود که آنها را بخودش میکشید بخصوص بیان فوق العاده جاذب و رماتیک دینی - عرفانی - سیاسی شریعتی که واقعا گیرنده بود و يك هیجان و حرکت در این طبقه بوجود آورد. ولی برخلاف آنچه که امروزه به آن تظاهر میشود شریعتی کاملاً مورد پسند علما و روحانیون صاحب مسند و صاحب مقام نبود. آنها او را بصورت يك شخص غیر اصیل و غیر روحانی که در مسائل مربوط به روحانیت و دین مداخله میکند تلقی میکردند و به آن نظر به او مینگریستند و حتی عده ای از آنها در مقام تخطئه ی او بر آمدند. چنانکه در همین زمان انقلاب بود که مرحوم مطهری و آقای بازرگان مشترکاً اعلامیه ای صادر کردند و با عبارات ملایم دکتر شریعتی را تخطئه کردند به این مضمون که او بعضی نظریات انحرافی یا مطالعات عجولانه و غیر کافی نسبت به امور دینی داشته است. بهر حال مسئله حسینه ی ارشاد و ایجاد آن و آقای شریعتی هم یکی از آن مسائلی است که کم و بیش پرده ی ابهامی در باره ی آن هست که در تاریخ بعدی ایران باید روشن شود. هر چه هست جوانان در آن زمان علاقه شدیدی نسبت به او داشتند. آنهايي که جز مجاهدین و آزاد بودند و همچنین جوانانیکه تمایلات چپی داشتند در سخنرانیهای مرحوم شریعتی شرکت میکردند و این هیجان در داخل مملکت اوج میگرفت تا اینکه دکتر شریعتی چندین بار گرفتار و آزاد شد و بالاخره ناچار به خارج مهاجرت کرد و در آنجا با مرك نابهنگام او ضایعه ی بزرگی حاصل شد. در همین زمانها کانونهای اختلاف و تشنجی هم در داخل روحانیت دیده میشد که نشانه ی حیات و تحرك آن بود روحانیت در دسته های مختلف و با عقاید مختلف با یکدیگر اختلافاتی داشتند. از آن زمان این دسته ای که امروزه معروف به حجتیه است بوجود آمد يك عده از افراد روحانی

با بیروان متعصب آنها علیه عده دیگری از روحانیون مثل دشمن مبارزه میکردند و به ناگهان، بطوریکه اطلاع دارید، خبر دار شدیم که روحانی معروفی بنام آیت اله شمس آبادی بوسیله یکنفر دیگر از وابستگان به روحانیت بنام سید مهدی هاشمی که از منسوبین آیت اله منتظری بود بقتل رسیده است و اینها بر سر مسائل ظاهرا کوچک و عجیب مذهبی مثلا راجع به ترتیب شهادت امام حسین و آن کتابی که راجع به شهادت امام حسین نوشته شده بود یا یکدیگر اختلافات خونین داشتند. در همان زمان بعضی از منسوبان يك طرف دعوی به بنده مراجعه کردند که در موضوع پیشآمد آن قتل بین آنها میانجیگری کنم که منجر به اعدام افرادی در جریان دادگستری و توسعه ی عناد بین برادران دینی نشود. همچنین در میان طبقه روشنفکر غیر روحانی اشخاصی پیدا می شدند که جنبه های مذهبی داشتند مانند مرحوم آل احمد که کتابی به نام غربزدگی نوشت، این نوع گرایش هم که واکنش رنج و محرومیت طبقه ی روشنفکر است در جمع کثیری انعکاس می یافت و نوشته های او مورد توجه قرار میگرفت. این از خصوصیات دوران دیکتاتوری است که در زمان اختناق و محرومیت و مصیبت مردم به دین رجوع میکنند و به امور عرفانی و روحانی مافوق طبیعه متوجه می شوند تا آن جریانها و فشارهای طبیعی و عادی که موجب رنج و زحمت و محرومیت و ناکامی آنهاست بوسیله آن توسلات و تعلقات جبران کنند

س - این تمایل و این گرایش بطرف مذهب آیا واقعا بخاطر این بود که این مردم مذهبی شده بودند و یا اینکه آگاهی به حقانیت پیدا کرده بودند؟ یا نه، مذهب را باصطلاح وسیله ای دیده بودند برای بحرکت در آوردن توده های مردم علیه رژیم؟

ج - در ایران و در این زمان چند طبقه مختلف نسبت به مذهب نظر داشتند. یکی خود روحانیون بودند که به نقش خودشان توجه داشتند و از اینکه در دوره ی شاه و در دوره دیکتاتوری پدر شاه قدرت و اثر از آنها سلب شده و تاثیری در امور مملکتی و سیاسی نداشتند و حتی روحانیون عادی از ورود به مشاغل فرهنگی و اداری و وسیله تامین معاش عادی محروم بودند رنج میبردند و با توجه باینکه بر اساس مذهب شیعه علما بزرگ و مراجع تقلید خودشان را جانشینان امام و ذیحق در این میدانند که در تمام مسائل اجتماعی و حکومتی مملکت صاحب نظر و ولایت باشند این هیجان و این حرکت و این نهضت در داخل روحانیون برای تغییر جامعه

ی ایران بر اساس مذهب پیدا شده بود. ضمناً بر اثر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران سطح بینش روحانیون بالا آمده، عده ای از آنها به زبانهای خارجی آشنا شده و بعضی از آنها حتی تحصیلات عالی ای هم در خارج و داخل ایران کرده بودند.

س- مثل آقای بهشتی؟

ج- بله. علاوه بر این در این مدت کتابهای مختلفی در ایران منتشر شده بود چه از ناحیه ی خود آنها و چه از ناحیه افرادی که در سیاست وارد بودند و از مسلک های غربی مطالبی را مورد بحث قرار داده بودند که مورد مطالعه ی بعضی از روحانیون هم قرار گرفته بود. آنها در عین حال که با همان روش دینی و مذهبی در مقام معارضه با دستگاه استبدادی بر میامدند از آن افکار و عقاید چپی که آنهم محصول غرب و به اصطلاح آنها غربزدگی است بهره می گرفتند. مرحوم مطهری خیلی از همین افکار استفاده کرد و در بعضی از کتابهایش، مخصوصاً مسائل اقتصادی ایران را مورد توجه قرار داد و در بسیاری از موارد بیان میکند که فقه ما کافی برای پاسخگویی به مسائل اقتصادی و اجتماعی که امروزه بوجود آمده نیست

همین مطهری که اینهمه در ابتدای انقلاب که مورد توجه روحانیون قرار داشت و خود آقای خمینی او را شاگرد عزیز و دست پرورده ی خودش میدانست حالا بطوریکه از روزنامه ها و جراید میخوانیم بعضی از کتابهای او را تحریم کرده و از انتشارش جلوگیری میکنند. اینها روحانیون بودند اما دسته ی بزرگ دیگر که گرایشهای مذهبی نشان میدادند جوانانی بودند که چون فعالیت سیاسی و مجال تظاهرات سیاسی نداشتند و چون مرحوم شریعتی بعنوان دین و بعنوان موعظه دینی در مساجد و در حسینیه ها ظاهر میشد و در این محل ها از امور سیاسی و از مسائل جدید فلسفی بحث میکرد و امور مذهبی و دینی و مجاهدات دینی را بصورت عرفانی و بصورت رمانتیک و هیجانی مورد بحث قرار میداد جوانها هم بسمت او میرفتند. در این ضمن که افکار چپی هم از مجاری مختلف رخنه کرده بود بطور طبیعی از همه ی جوانب کوشش میشد که التقاطی بین مسلک دیالکتیکی با آیین اسلام و بخصوص با مذهب شیعه بیاورند. یکعده هم اینطور بودند.

دسته ی دیگری که سیاسیون ملی یا آنهایی که معتقد به روش جبهه ی ملی بودند نظر دیگری درباره ی دین داشتند. بنده این مطلب را بطور خلاصه در زمانی که بی بی سی لندن با من در پاریس مصاحبه کرد بیان کردم و توضیح دادم که هویت

ملت ایران از دو عنصر مرگب است ، یکی ایرانیت با سابقه ی دیرینش ، با تاریخش و با اساطیرش حتی با شاهنامه اش و پهلوانان شاهنامه اش و ادبیاتش و غیره و غیره و یکی هم اسلامیتش است ، و ما بعنوان ایرانی به این دو عنصر هر دو احترام میگذاریم پایند هستیم به دیانت اعتقاد داریم ، و درباره ی حکومت اسلامی هم که سوال شد جواب دادم که طبیعی است در جامعه ای که نود و پنج یا نودونه درصد آن مسلمان باشند وقتی حکومتی برای و اراده ی مردم بر سر کار آمد طبعاً يك حکومت اسلامی خواهد بود، يك حکومت ایرانی اسلامی خواهد بود و در این حکومت روحانیون هم مقام محترم خود را خواهند داشت ، و چون در مبارزات گذشته ی ایران از اواخر پادشاهان قاجار از زمان ماجرای انحصار تنباکو و در دوره ی نهضت مشروطیت و بعد در نهضت زمان مصدق روحانیت یا بعضی از عناصر روحانیت عامل بسیار مؤثر بودند در عین اینکه همواره يك عده دیگر از آنها برعکس عوامل مختلف و عوامل مرتجع ضد نهضت و ضد انقلاب بودند اما افراد برجسته ی آنها از نهضتهای ملی و از آزادی خواهی و استقلال طلبی مردم ایران پشتیبانی می کردند مورد توجه عامه قرار میگرفتند و در حصول پیروزی مؤثر میشدند .

در اینموقع هم که ما در مبارزه با نظام استبدادی شاه بودیم میخواستیم از روحانیت استفاده بکنیم و از اینکه آنها در این مبارزه شرکت دارند و شرکت میکنند حسن استقبال میکردیم . طبیعی است علاوه بر ما بازار همیشه پایگاه عمده روحانیت بوده و بازارها نیز تکیه گاهی در میان روحانیت داشته اند، چنانکه میدانید علمای مختلف شهر در بازار منزل دارند و مساجد زیادی در توی بازار هست و بازارها دائماً مرتبط باپیشناز ها و مجتهد ها و علمای محلات بوده هستند و باین کیفیت در این نهضت که بازاری ها هم شرکت داشتند ، آنها هم دنباله روی و پیروی از روحانیت میکردند ، این عوامل مختلف یعنی خود روحانیون ، بازارها از جهتی ، دانشجویان و روشنفکران ، بطریقی و رهبران ملی و سیاسی بترتیبی که بیان کردم در این مبارزه همراهی و همقدمی با یکدیگر داشتند .

س - یعنی تا آنجایی که من آشنایی با آل احمد داشتم تصور من این بود که آل احمد فکر میکرد از آنجایی که ما بعنوان يك ملت واحد با همدیگر در واقع آن ارتباطی را که يك ملتی بایستی با همدیگر داشته باشند نداریم . مثلاً فرض بفرمایید که بنده

اگر بروم اذربایجان يك كلمه اذربایجانی نمیفهمم مثل اینکه رفته ام توی يك مملکت غریب یا اگر بروم به کردستان یا بلوچستان و همینطور بعضی جاهای دیگر . بنابراین يك عنصر و عامل متحد کننده ای در واقع بین تمام افراد ملت ایران نیست . و بر عکس از مذهب میشود بعنوان يك عامل متحد کننده استفاده کرد برای مبارزه با حکومتی که دست نشانده بیکانگان است . در واقع بخاطر این قضیه بود و این حساب بود که این تمایل بجانب مذهب پیدا شد .

ج - البته به این کیفیت مؤثر بوده و همیشه هم این موضوع مورد توجه سیاسیون آزادیخواه و استقلال طلب ایران بوده است . ولی این عامل به این کیفیت هم که شما بیان میکنید و نظر آل احمد و اشخاص دیگر ممکن است بوده باشد کاملاً مؤثر و منطبق بر واقعیت نیست . یعنی آنچه ایرانی را به ایرانیت جمع میکند تنها مذهب نمیتواند باشد بلکه از بعضی جهات مذهب ممکن است عامل اختلاف باشد . برای اینکه در ایران يك اقلیت خیلی قوی و قومی سنی مذهب وجود دارد . يك قسمت بزرگ از مردم کردستان سنی مذهب هستند و سنی ها در باطن دلشان از شیعه ها ناراضی هستند و شیعه ها را در واقع مسلمان صحیح نمیدانند و آنها را ، اگر آزاد باشند ، را فضا میخوانند یعنی خارج از اسلام . نه تنها کردستان اینطور است بلکه بلوچستان هم همینطور است . در جنوب فارس و خراسان هم عده ای سنی وجود دارد . همچنین در گرگان ترکمن ها که يك اقلیت قومی هستند مذهب تسنن دارند و همینطور در بعضی مناطق دیگر . بنابراین عامل دینی اگر بسمت انحصار مذهب شیعه تشییع برود بجای اینکه عامل وحدت باشد ممکن است عامل اختلاف بشود .

الان در مناطقی که آقایان روحانی فشار بر گروههایی از مردم کرد و غیر کرد ایران میآورند که پیرو مذهب یا طریقه ی عرفانی اهل حق هستند که آنها را علی الهی میخوانند و میخواهند بزور به فشار آنها را وادار به مذهب تشییع بکنند ممکن است باتصادماتی برخورد و ایجاد ناراضی های عظیمی بکنند و حال اینکه این مردم جمعیت کثیری قریب چند صد هزار و شاید يك میلیون نفر و از وطن دوستان اصیل ایرانی هستند . اما در نظام دولتی دموکراتیک که متکی بر اصل ملیت باشد ، مذاهب آزاد و محترم هستند و اسلامیت بمعنای عام نه بمعنای خاص مذهب مانند ایرانیت عامل وحدت میشود . اگر از بنده پرسند در این جنگی که بر ایران تحمیل شده چه عاملی بیشتر باعث مقاومت مردم ایران

- در مقابل تجاوز عراق شده بنده میگویم عامل وطن دوستی بیشتر موثر بوده است.
- س - یعنی عامل ایرانیت ؟
- ج - بله عامل ایرانیت بیشتر موثر بوده است.
- س - آقای دکتر سنجابی من زمانی شنیدم ولی خودم شخصا آنرا نخوانده ام یا بگوش خودم از شما شنیدم ولی از دیگران شنیدم که در یک مصاحبه ای یا یک مقاله ای همان زمان بعد از انقلاب یا همان زمان انقلاب شما فرمودید که برای ما ایرانی ها اسلامیت برای ایرانیت برتری دارد و مقدم است . آیا این موضوع حقیقت دارد؟
- ج - هیچوجه من چنین صحبتی نکرده ام . من گفتم اسلامیت و ایرانیت دورکن اصلی هویت ملی ایران هستند.
- س - ولی نه اینکه اسلامیت مقدم بر ایرانیت است؟
- ج - هیچوجه . هیچکدام را مقدم برد دیگری نکرده ام.

# استبداد و دیکتاتوری محمدرضا شاه

بله با این کیفیات زمينه‌ی نارضائی در مملکت وسعت پیدا کرده و سازمانهای اداری در انجام وظائفشان سردرگم شده بودند احزابی که از طرف دولت تشکیل شده بود بی اثر بودند ،، شاه ابتداء و حزب

ملیون و مردم را بوجود آورد بعد آنهارا برهم زد و حزب واحد رستاخیز را بوجود آورد که دبیر کلی آنرا ابتداء به هویدا واگذار کرد و آن جمله معروف را گفت که هویدا میتواند هر دو این مسئولیت یعنی نخست وزیری و دبیر کلی حزب را بر عهده بگیرد و هنوز منفجر نشود. بعد از هویدا که جمشید آموزگار نخست وزیر شد دبیر کلی حزب را به محمد باهری دادند. باهری کسی بود که سابقه‌ی عضویت حزب توده را داشت و سوابق او را همه خوب میدانستند. او از وابستگان شخص علم بود و علم هم از وابستگان شناخته شده يك سیاست خارجی دیگری که خود باهری هم از همان موقع وابسته به همان سیاست بود.

س - منظور شما سیاست انگلستان است؟

ج - بله. ولی باهری در عین حال مردی است باهوش، درس خوب خوانده ، شاگرد خوب من در دانشکده حقوق بود و من خوب بخاطر دارم که از دانشجویان بسیار برجسته بود. حراف است، سخنگو است، نویسنده است و فعال در کارش و موقعی که دبیر کل حزب رستاخیز شد با سوابق تشکیلاتی که در حزب توده داشت دست به فعالیت شدیدی زد و کوشش کرد که موجودیت موثری به آن حزب بدهد. و حال اینکه پیش از او با آن کیفیتی که شاه اعلام کرده بود که همه باید در این حزب وارد بشوند و هر کس نخواهد در آن وارد بشود یا باید بخارج برود و یا هیچ توقعی نداشته باشد که در ایران صاحب مقام و شغل و مزیتی بشود. با این بیان غیر انسانی و غیر قانونی شاه پیدا بود که این حزب يك حزب الزامی و اجباری است. از حقوق بگیران دولت شروع کردند و ز ر ا و روسای سازمانها و دانشگاهها بخود حق دادند که پیوستگی همه اعضا خود را یکپارچه اعلام دارند. اسامی همه کارگران و کارمندان دولتی را که مرمعاششان تنها حقوقشان بود بی آنکه کوچکترین علاقه ای و کوچکترین فعالیت حزبی داشته باشند در دفاتر حزبی ثبت و اینطور عنوان کردند که

در حدود چند صد هزار و یا چندین میلیون نفر عضو آن شده اند. این عمل و این گفتار جنون آمیز شاه اثر بسیار نامطلوبی خیلی بیش از احزاب ساختگی پیشین ایران نوین و میلیون مردم در جامعه ایران بوجود آورد چون مفهوم آن انحصار مطلق بود. یعنی هر کس باید یا در این حزب وارد شود یا از مملکت خارج شود و یا به زندان برود.

س - مهمتر از این، این مسئله نبود آقای دکتر سنجابی که خود شخص شاه که مطابق قانون اساسی می بایستی یک مقام غیر مسئول باشد بصورت رهبر یک حزب سیاسی ظاهر شده بود؟

ج - چرا و این یک عمل بکلی مخالف قانون اساسی بود و غیر قابل قبول و فقط خود بزرگ بینی شاه باعث شده بود که همه ی مردم ایران رارعبیت و دنباله روجان نثار و چاکر خودش بدانند و اگر چنین نباشد ایرانی نیستند و حق زندگی و حق هیچگونه استفاده ای از امتیازات ایرانیت ندارند و این بکلی برخلاف قانون اساسی و حتی برخلاف اصل انسانیت بود. موقعی که باهری به دبیر کلی حزب انتخاب شد شروع به فعالیت کرد و یک عده ای از دوستان و آشنایان خودش را، آنهایی که فعالیت سیاسی و قوه تشکیلاتی بهتری داشتند، وارد کرد و میخواست حزب موثری در مقابل دولت و مخصوصاً در مقابل آموزگار که رئیس دولت بود درست کند. ولی در این کار موفق نشد. آموزگار به شاه شکایت کرد و مجدداً دبیر کلی حزب را به خود آموزگار دادند. از آن پس حزب صورت رسوایی پیدا کرد و اثر وجودی خود را بکلی از دست داد.

س - آقای دکتر شما اطلاع دارید که این فکر اصولاً شاه از کجا آورده و یا چه اشخاصی در شاه بوجود آوردند که متوسل به سیستم یک حزبی بشود؟ شاهی که خودش در کتاب مأموریت برای وطن صحبت کرده بود که اصولاً حکومتی تک حزبی حکومتی دیکتاتوری هستند و چنین نوع حکومتی را کوبیده بود متوسل به سیستم تک حزبی شد.

ج - بله از اینگونه تناقضات و تلونات در افکار شاه و نوشته های منسوب به او خیلی زیاد است. غالب نوشته ها قلم شخص دیگری است که او با اسم خودش منتشر میکرد. چون یکی دیگر از خصوصیات او هم سرقت افکار و حتی اصطلاحات دیگران بود. در سالهای اول بعد از کودتای ۱۳۳۲ و سقوط حکومت ملی مصدق تظاهر به جانبداری از قانون اساسی و دموکراسی لازمه ی تبلیغات شاه بود که او در آن کتابش علنی و آشکار نوشت که در نظام حکومتی ایران احزاب باید آزاد و متنوع



باشند اما باطن ضمیر او غیر از این بود شاه مدتی که در اروپا تحصیل میکرد یعنی در دوران نوبالغی که سالهای جلب عقاید و گرایشهای مسلکی است اوج قدرت فاشیسم در اروپا بود. از یکطرف موسولینی و از طرف دیگر هیتلر ظاهر شده بودند با آن زرق و برق و قدرت و تظاهرات خیره کننده و با توجه باینکه فاشیسم در مقابل کمونیسم و دموکراسی بوجود آمده بود و شاه نسبت به هر دوی اینها نفرت داشت بالطبع متمایل به فاشیسم بود. معروف است که در همان اوائل جوانیش که به ایران برگشت یکی از عناصری بود که در پدرش برای تمایلات نسبت به آلمانها و هیتلر مؤثر بود.

س - آن موقع خیلی جوان بود آقای دکتر.

ج - بله خیلی جوان و نورس بود ولی آن تبلیغات و تظاهرات فاشیسم که در اروپا رواج داشت در ذهن او بسیار مؤثر شده بود. میدانید که تبلیغات فاشیسم حتی در فرانسه هم اثر کرده بود. بنده بخاطر دارم که عده ای از افراد عضو حزب سوسیالیست فرانسه هم برگشتند و گرایشهای فاشیستی پیدا کردند. در بسیاری از کشورهای پیشرفتهای متمدن و مستر هیتلر مؤثر واقع میشد. محمدرضا شاه هم که در آن زمان در اروپا بود تحت تاثیر این تبلیغات و تظاهرات قرار گرفته بود. علاوه بر این خصوصیت سلاطین مخصوصا سلاطین مشرق زمین است که خود را مافوق همه ی افراد تصور میکنند. مستبد میخواد بهر ترتیب شده مردم را پشت سر خودش قرار بدهد. چون در حکومتهای معاصر داشتن مسلک معمول و متداول بود او هم اول میخواست دو حزب پشت سر خودش قرار بدهد که بظاهر هم اقلیت و اکثریت باشد. بعد چون دید که آنها با هم دیگر نمی سازند و تشنجات و اختلافاتی پیش می آورند که باعث مزاحمت او میشود آنها را هم از بین برد و بصورت یک حزب واحد در آورد، یک حزب واحد که اجباری و صوری و بی اثر باشد. تمام این جریانات در مملکت ما متاسفانه ناشی از خودخواهی و خودپسندی شخص خود شاه بوده. شاه از امکانات خیلی وسیعی میتواند استفاده کند علاوه بر اینکه سیاست های خارجی در مقابل او مزاحمتی بوجود نمی آوردند. شورویها با دولت ایران همراهی و همکاری داشتند، شاه بدیدار آنها رفت خواهر شاه را روسها چندین بار با احترام و تجلیل دعوت کردند. قراردادهای متعدد با ایران بستند از آن جمله قرارداد فروش گاز به شوروی، تجارت وسیع واردات و صادرات به روسیه، بعد هم از حزب توده ظاهرا اثر و آثاری نمانده و فقط چریکها بودند که دست به مبارزات چریکی پراکنده میزدند و نتیجه عمل آنها فقط کشتن یکعده از مستشاران

آمریکایی و چند نفر از وابستگان ساواک بود. سیاستهای غربی هم چه آمریکا چه انگلیس و چه کشورهای دیگر نظیر آلمان و فرانسه و غیره قبول کرده و تن به این ترتیب داده بودند که شاه يك عامل مؤثر در خاور میانه هست و شخصیتی است قوی و قدرتمند که در مملکت ایران امنیتی بوجود آورده و در خاور میانه پایگاه مهم ثبات و امنیت شده است. بویژه بعد از سال ۱۹۷۵ که انگلیس هائبروهای خودشان را از شرق کانال سوئز فراهخواندند و در آن منطقه خلاای از لحاظ قدرت پیدا شده بود. در این مدت دستگاه شاه نفوذ فوق العاده زیاد در امارات خلیج داشت، در عربستان سعودی داشت، در کویت داشت اختلاف عمده ی او با عراق بود که در آن موضوع آمریکائیهام با نظر شاه موافقت و از کردها حمایت کردند و مبالغ قابل توجهی پول و اسلحه به کردهای ملامصطفی دادند، بعد در آخر شاه هم از این عملی که ابتدا به نام طرفداری از کرد و از قوم آریانشان میداد منصرف شد و یکمرتبه کردهای بدبخت را رها کرد. در آن زمان نفوذ شاه در کردهای عراق فوق العاده زیاد بود و بنده خبر داشتم که در خانواده های کرد عراق از شاه ایران به نیکی یاد میکردند و خیلی امید به او بسته بودند شاید قریب ۱۵۰۰۰۰ کرد عراق مهاجر و آواره در ایران شدند. ولی یکمرتبه که آن قرارداد الجزیره ۱۹۷۵ س - کنفرانس رباط

ج - بله، آن قرارداد را با عراق بست کردها را رها کرد و آن بدبخت هایی که به ایران آمده بودند آواره و سرگردان شدند و بالاخره به نابودی ملامصطفی و سازمان او منجر شد. به این ترتیب سیاستهای خارجی و دولت های خارجی کمال تقویت را از شاه داشتند و شاه هم تمام فکرش این بود که ارتش ایران را قوی کند و روز بروز در حال توسعه ی ارتش بود. در زمان حکومتهای دموکرات آمریکا مخصوصاً در دوران کندی درباره سلاجهایی که ایران می خواست خریداری کند خیلی مقاومت میشد و همینطور درباره توسعه ای که دولت ایران میخواست به تشکیلات ارتش بدهد. ولی شاه در این باره پافشاری کرد و با آشفتنگی هایی که در نواحی کشورهای عربی پیدا شد و بعد هم با جنگی که بین پاکستان و هندوستان پیش آمد و منتهی به تجزیه پاکستان به دو قسمت شد آمریکا و هندوستان به تقاضای شاه برای افزایش نیروی ارتش تسلیم شدند. شاه در آن زمان که پاکستان تجزیه شد اظهار کرد که خوب اهمیت این پیمان مستوک که برای حمایت از این کشورها بود معلوم شد که کاملاً بی اثر است و بنابراین ما باید در فکر دفاع خودمان باشیم پیشآمدهایی هم که در کشورهای عربی میشد خواسته های او را تأیید میکرد. بارفتن

حکومت‌های دموکرات در آمریکا و بر سر کار آمدن حکومت حزب جمهوریخواهان و مخصوصاً شخص نیکسون آمریکا بکلی تسلیم نظر شاه شد و بموجب تئوری نیکسون بود که شاه هر نوع اسلحه ای که می‌خواهد و بهر مقداری که بخواهد و از هر قسمت اسلحه ای که بخواهد می‌تواند خریداری کند و برای او مانع و محدودیتی نباشد. در این موقع بود که سیل فروشندگان و دلالان اسلحه به ایران سرازیر شد و شاید عده افراد آمریکایی که به ایران وارد شده بودند قریب چهل هزار نفر و یا بیشتر بودند.

س - بیشتر بودند. خود کارتر می‌گفت که هشتاد هزار نفر در ایران هستند.

ج - که آنها به نمایندگی از طرف کمپانی‌های مختلف دائم‌الاهای ایرانی و با واسطه‌های ایرانی و با ارتش و طوفانیان مسئول خرید این اسلحه‌ها در مذاکره بودند. در واقع آنها این سلاح‌ها بر زمین می‌ریختند بدون اینکه معلوم باشد که ترتیب استفاده از آنها و ترتیب ارتباط آنها و ترتیب قطعات یدکی آنها چیست. علاوه بر این ایران از یک موقعیت دیگری استفاده کرد و آن وضع پولی بود. عواید نفت ایران بتدریج فوق العاده اضافه شد و بعد همین که نهضت‌هایی در کشورهای عربی پیش آمد و آن کشورهای یکی دو بار در مقابل اسرائیل نفت خودشان را بر کشورهای غربی بستند کم‌کم در حقیقت امتیازات کمپانی‌ها ضعیف و نفت در اکثر کشورهای مملی شده بود. و نیز در اتحادیه کشورهای صادرکننده نفت اوپک ایران از قدرت و امتیاز خاصی برخوردار بود. در نتیجه عواید نفت ایران سال به سال افزایش پیدا می‌کرد تا اینکه در سال ۱۳۵۴ بر اثر چند برابر شدن قیمت نفت در جهان به یکبار و ناگهان درآمد ایران از چهار یا پنج میلیارد دلار به بیست و چهار میلیارد دلار در سال رسید یعنی یک مرتبه پنج برابر شد.

س - خوب می‌بایستی پول آن سلاح‌هایی را که خریداری می‌کردند از آن محل بپردازند.

ج - بله علاوه بر نفع خود کمپانی‌ها دولت‌های غربی تن به افزایش قیمت نفت از این لحاظ میدادند که فروش سلاح‌ها و بازار صنایع آنها رواج و رونق میداد. ولی این افزایش ناگهانی پول و افزایش بی تناسب قدرت خرید مانند آوار سنگینی بر اقتصاد ایران وارد آمد. وقتی به ناگهان قدرت خرید و توانایی پولی پنج برابر بشود معلوم است چه اثری در قیمت‌ها و در واردات ایران خواهد داشت. و بعد هم با حساب‌هایی که دولت برای خرج این پول‌های بادآورده و برنامه‌های پنج ساله و هفت ساله کرد و با مخارج گزافی که برای تسلیحات میشد و با افزایشی که به حقوق‌ها دادند کم‌کم این درآمد هم کفایت

سوداهای آنها را نمی‌کرد. ناگهان وضع به جایی رسید که همه چیز دچار رکود شد. یعنی نه پول برای پرداخت سلاحها وجود داشت و نه برای ادامه و تعقیب برنامه های سنگین صنعتی و پتروشیمی و ذوب آهن و برنامه های متعدد ساختمانی دیگری که در ایران شروع شده بود و مملکت دچار بحران و آشفتگی عظیم اقتصادی گردید. امر دیگری که این آشفتگی و بحران را وسعت میداد مسئله کشاورزی ایران بود. تصور میشد که با قانون اصلاحات ارضی و تقسیم اراضی بین زارعین بتوانند کشاورزان را ارضی بکنند و عدالت اجتماعی بوجود بیاورند. ولی در موضوع کشاورزی ایران دو مسئله کاملاً ممتاز هست که اگر هر دوی آنها با هم حل نشوند و با هم مورد توجه قرار نگیرند اصلاح و پیشرفتی حاصل نخواهد شد. یکی مسئله کشاورزان و رعایت حال آنها و عدالت نسبت به آنها و رفع ظلم و ستم از آنها است. مسئله دیگر که مهم تر از آن شاید باشد مسئله تولید کشاورزی است. در اصلاحات ارضی ایران هیچیک از این دو امر چنانکه باید مورد توجه قرار نگرفته بود. زمین هایی که بین کشاورزان تقسیم شد مقدار محدودی از زمین های زراعتی بود. قسمت بزرگی از زمینهای خوب و زمینهای حاصلخیز بعنوان اینکه مکانیزه هستند در دست مالکین باقی ماند و به کشاورزان مقدار کمی از آنها رسید. بعدا هم بعلمت اینکه سیستم فنی جدید کشاورزی کم کم وارد ایران شده بود، تراکتور آمده بود، کامباین آمده بود کشاورزانی که زمین کمی داشتند و آب و برق و وسائل زندگی و محل سکونت حساسی محروم بودند باین عادت کردند که قطعه زمین کوچک خود را در ابتدای کشت بوسیله ی تراکتوری که کرایه میکردند در ظرف یکروز کشت بکنند، شخم بزنند و بذری به پاشند و بعد چون اکثر زراعتی بود آنها را رها کنند و بگذارند در موقع درو باز یکروز یا دوروز یکی از همان کامباین ها را اجاره کنند که محصول را برای آنها درو کنند و تحویل بدهد. بنابراین این زمینها و این زراعت به اندازه ای نبود که زندگی آنها را تأمین کند، و کشاورزی ایران فاقد صورت متنوع دامداری و مرغداری و جالیزکاری و درختکاری بود که بتواند اقتصاد روستایی هماهنگی بوجود بیاورد و کشاورزان را درده نگاه دارد. اکثر کشاورزان با فعالیتهای ساختمانی عظیمی که در شهرها بوجود آمده بود رو به شهر میآوردند بطوریکه شهرها به ناگهان افزایش جمعیت فوق العاده پیدا کردند. این کیفیت در ابتدا بصورت ترقی نمودار میشد که شهرهای ایران بسرعت افزایش جمعیت پیدا میکنند. شهر تهران در حدود تقریباً پنج میلیون نفر جمعیت در اواخر حکومت محمد رضا شاه داشت، اصفهان به ۷۰۰,۰۰۰ نفر رسیده

بود، مشهد همینطور، تبریز و شیراز همینطور شهر کرمانشاه که در اوائل دوره ی رضاشاه شاید از ۳۰۰۰۰ نفر هم کمتر جمعیت داشت در آخر حکومت محمد رضاشاه دارای ۴۰۰۰۰ نفر شده بود. در میان این شهرها مردم بیکار و بلا تکلیف در توی خیابانها و کوچه ها رها بودند در میدان ها و جاهائیکه محل پیدا کردن کارگر بود روستائیان صبحها جمع میشدند که شاید کسی کاری به آنها رجوع کند، خود این ازدحام کشاورزان مسائل و مشکلات عمده در شهرها بوجود آورده بود، آلودگی عظیم شهر و افزایش جنایات در شهر، ازدحام و بیکاری فوق العاده و کانونهایی برای ترویج انقلاب و تهییج مردم و حرکت دادن آنها، در مقابل این وضع نسبت به مسئله ی دوم کشاورزی که امر تولید و اصلاح وضع زندگی روستایی و مساکن روستائیان باشد مطلقاً هیچ کاری نشده بود. تمام حرفهایی که میزدند صوری و ظاهری بود. مثلاً میگفتند که فلان عده مدرسه در دهات بوجود آمده آنطور که میگفتند میبایستی در هر دهی تقریباً یک مدرسه باشد. بنده خودم در بعضی از نقاط میرفتم و میدیدم مثلاً در ناحیه های که میگفتند پنجاه مدرسه بوجود آمده، وقتی که تحقیق میکردم حداکثر دو یا سه تا از این مدرسه ها د اثر بود، بقیه اصلاً وجود خارجی نداشت، نه ساختمانی، نه معلمی، نه شاگردی در دهات، بهداشت وجود نداشت اکثر روستائیان برای معالجه بچه هایشان و خودشان مجبور بودند به شهر بیایند و به بیمارستان هایی که همیشه مملو از جمعیت بود و تخت خالی بدست نیامد رو بیاورند. این وضعیتی بود که در او آخر دوره ی محمد رضاشاه بوجود آمده بود. صنایع پیشرفت کرده و صنایع جدیدی دایر شده بود، در فرهنگ پیشرفت های زیادی نمایان بود بطوری که گزارش میدادند روی هم رفته تعداد دانش آموز و دانشجو در مدارس ابتدایی و متوسطه و عالی به قریب هشت میلیون نفر رسیده بود.

چه خود شاه در کتابش، چه سلطنت طلبان کنونی چه بعضی از خارجیان و از آن جمله سفرای انگلیس و امریکا از پیشرفتهایی که محمد رضاشاه به جامعه ایران و اقتصاد ایران داده بود سخن رانده اند. گویی بدون وجود شخص او و در صورت يك حکومت ملی و مردمی و بارعایت کامل قانون اساسی و اصول مشروطیت که آنها مانع آن بودند چنین اصلاحات و پیشبردهایی غیر ممکن بود. آنها در این باره چند نکته اصلی را فراموش می کنند و یا عمدتاً به فراموشی می سپارند: نخست آنکه در زمان حکومت مصدق با وجود بایکوت اقتصادی ایران و با وجود همکاری امریکا و کشورهای اروپای

غربی با انگلیسها و با وجود سازش و همدستی محرمانه دولت روسیه شوروی با آنها اصلاحات ایران و اقتصاد ایران دچار رکود و تعطیل نشد. صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت. خوار و بار به فراوانی وجود داشت و قیمت ها ترقی نکرد. دوم آنکه محمدرضا شاه بر اثر جنبش ملی کردن نفت که عمل او نبود و علی رغم او صورت گرفت، پس از استقرار قدرت دیکتاتوری از عواید سرشار نفت برخوردار گردید و بدیهی است با این عواید همیشه متزاید امکان پیشبرد برای برنامه ها و توسعه اقتصادی و اجتماعی فراهم آمده بود. سوم آنکه افکار عامه ی مردم و ملیون و روشنفکران ایران چه در زمینه های اجتماعی مربوط به کشاورزان و کارگران و زنان و چه در زمینه نوسازی و توسعه صنایع و استقلال سیاسی و اقتصادی و چه در زمینه استقرار اصول دموکراسی برنامه های انقلابی و مؤثر تر از شاه مذکور و ایادی نوکر مآب و فاسد و محافظه کار او داشتند. با فراهم آمدن موضع بی مزاحم بین المللی که برای شاه دست داده بود و با فراهم شدن آن وسایل مادی و درآمد سرشار نفت هر گاه در این مدت نظام مشروطیت واقعی و یک حکومت مردمی در ایران وجود می داشت، مردم باشوق و هیجان همیشه در صحنه بودند و مسلمانان تاج در خشانتر، اساسی تر و بادوام تر برای ایران و ملت ایران حاصل می گردید.



دکتر سنجابی با نوه، خود کریم سنجابی ۱۳۵۳ کتابخانه شخصی تهران



دکتر سنجابی سال ۱۳۶۵ - چیکو آمریکا

# انقلاب ایران

در بحث امروز باید وارد جریان انقلاب ملی اخیر بزرگ ایران بشویم. تا حدی در صحبت‌های پیش از ظهر موجبات آنرا بنده توضیح دادم و بدنبال آن حالا مطالبی که مربوط به جریان این انقلاب و آنچه مربوط به خاطرات و شرکت من هست در اینجا بیان میکنیم که در این ضبط صوت و بایگانی شما باقی بماند.

س - متشکرم.

ج - عرض کنم بعد از آنکه در سال ۱۳۴۲ آنطوریکه گفتم، فعالیت جبهه ی ملی تعطیل شد و این تعطیل فعالیت زیان و ضربت روحی بر همه ی ما وارد آورده بود. بنده در سال ۱۳۴۶ یا ۱۳۴۷ تقاضای بازنشستگی از دانشگاه کرده و بعد از بازنشستگی با خانواده ام عازم آمریکا شدم. خانه ای را که داشتم اجاره دادم و با درآمد آن و حقوق بازنشستگی به آمریکا آمدم و در منزل همین پسرم که الان شما اینجا تشریف دارید و آنوقت در محل دیگری از همین شهر چیکو بود قریب یکسال و نیم اقامت کردیم و در همین جا هم کسالت و ناخوشی شدیدی پیدا کردم که منجر به عمل جراحی گردید. بعد از مراجعت به ایران یک دو ماهی در پاریس ماندم و اوایل سال ۱۳۵۰ به ایران مراجعت کردیم. آنوقت ببحوجه ی فعالیت و قدرت و کامیابی شاه بود مبارزات علنی جمعیت ها و سازمانها چه سیاسی و چه روحانی بکلی تعطیل بود و مبارزاتی جز در سطح مبارزات کم و بیش چریکی بصورت پراکنده و متفرق دیده نمیشد. ولی ما با دوستان جبهه ملی و بارهبران و با فعالین جبهه ملی در حدود بیست یا بیست و چند نفر جلساتی داشتیم که هر چند وقت یکبار دور هم مینشستیم و نهاری با هم میخوردیم و بخشی راجع به اوضاع میکردیم. بعد از آنکه در جریان این انقلاب متوجه شدم که با کمال تأسف ساواک از تمام جلسات ما و از تمام جلسات کوچکتری که رفقای ما مثلاً برای یک شرکت تعاونی یا برای اجتماعات کوچک



دیگری داشتند خبر داشته و پرونده های آنرا که بنده و دو نفر دیگر از رفقا در زمان حکومت موقت انقلاب مطالعه کردیم به هیچوجه نمیتوانستیم بگوئیم که آن پرونده ها جعلی است. مطالبی بود از مذاکراتی که در آن جلسات صورت گرفته و بطور صحیح و واقع نوشته بودند. البته آن مذاکرات طوری نبود که ما مورد تعقیب قرار بدهند ولی مراقبت دائم از ما داشتند. نسبت به شخص بنده هم این مراقبت بطور دقیق وجود داشت که بنده اگر مثلاً وارد دانشکده حقوق بطور اتفاقی یا برای مطالعاتی میشدم محققاً یک نفر مراقب پشت سر من بود و با من میآمد. من مدتی در وزارت علوم برای بررسی در برنامه های دانشکده های حقوق مشغول کار بودم و این مراقبت را نسبت به خود بدقت مشاهده میکردم

س - آن موقع وزیر علوم آقای کاظم زاده بود؟

ج - درست است.

س - پس به این علت است که آقای محمد باهری و آقای قریشی در مصاحبه هایشان گفتند که شما آن زمان از طریق دکتر کاظم زاده و وزارت علوم مقرری از دولت ورژیم شاه دریافت میکردید.

ج - این درست است. از بنده برای همین کار دعوت کرده بودند و من مدت ها در این باره مشغول بودم و اطلاعات خیلی مفصل از برنامه ها و شیوه ی تعلیمات حقوق از دانشگاه های آمریکا و کانادا و فرانسه و هند و سوئد و آلمان و مصر و لبنان گرفتم و گزارش بنظر خود جامعی در آن موضوع تهیه کردیم که مطلقاً به آن ترتیب اثری ندادند.

س - ولی این موضوع را آنها طوری مطرح کرده بودند که در واقع شاه آدم رثوف و مهربان و با محبتی بود و سعی میکرد که از طرق مختلف به مخالفین خود کمک مالی برساند و بهمین علت بود که از جمله این شغل رابه شما محول کردند. مسئله رابه این شکل مطرح کرده بودند.

ج - حالا شاه نظرش هر چه بوده بنده در این باره نمیتوانم نظر او را بگویم ولی آنچه که مراجعه بمن شده همین بود و بطور تحقیق شاه نمیخواست مظاهر مؤثری در امور سیاسی و اداری مملکت داشته باشیم و حتی نامی از ما برده شود. و با آنکه من در آن کار خیلی کوشش کردم و بنظر خود مطالب مفیدی جمع آوری کرده بودم به آن ترتیب اثر ندادند و حتی انتشار آنرا هم متوقف ساختند. وضع بهمین منوال بود تا در سال ۱۳۵۵ ما احساس کردیم امکاناتی بوجود آمده که شروع به فعالیتهای سیاسی برای تحصیل آزادی و استقلال مملکت بکنیم. علت آنهم همان مسائلی بود که امروز صبح مورد بحث

قراردادیم یعنی شکست سیاسی دولت در داخل مملکت و بی اعتباریش در نزد مردم، کسادى وضع اقتصادى، افزایش بی تناسب جمعیت شهرها، بیکارى در میان مردم، کسر بودجه، وضعیت خراب ارتش و سیاست خارجى بی بند و بار ایران و یأس و نومیدى در دستگاههاى ادارى و انتقاد و مخالفتهاى که در همه جانسبت به دستگاه دولت از هر کسى دیده و شنیده مىشد. بنابراین ما احساس کردیم که زمان آن فرارسیده که بوظیفه ی ملی و وجدانى خودمان عمل کنیم.

س - آقای دکتر سنجابی، بارها گفته و نوشته شده است که سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر که در مبارزات انتخاباتى او مطرح شد اثر عمده ای در برآوردن این جنبش ضد پهلوى داشته است، این حرف تاجه اندازه صحت دارد؟

ج - بنظر بنده این مطلب تا حدى درست است. بنده نمیدانم در موقعی که ما شروع به فعالیت کردیم آیا کارتر آمده بود یا نیامده بود. بنظر من شاید حکومتش هنوز آغاز نشده بود ولى بهر حال پیش آمد حکومت کارتر و شهرت جانبدارى او از حقوق بشر و اعتراضى که نسبت به این موضوع در دولت آمریکا، در وزارت خارجه آمریکا، نسبت به روش و رفتار استبدادى ایران مىشد تا حدى موجب تشجیع و محرکت آمدن مردم بسوى انقلاب و خواسته هاى آنها شد و این نکته بهیچوجه قابل انکار نیست. ما به این فکر افتادیم که چون امکان اجتماعات وسیع هنوز فراهم نیست و صدور اعلامیه و پراکندن اوراق هم تأثیر زیاد ندارد بهتر است بوسیله نامه ی سرگشاده ای مستقیماً به خود شاه خطاها و خلاف ها و نقص ها را بگوئیم و از او بخواهیم که به این وضع پایان بدهد. در فکر این بودیم که چه اشخاصى باید این کار را انجام بدهند. در آغاز این کار بنده و داریوش فروهر و شاهپور بختیار و مهندس بازرگان بودیم گاهى فکر مىکردیم که این نامه به امضای جمع کثیری باشد ولى میدیدیم که امضأ عده کثیر به این اشکال بر مىخورد که بسیاری از افراد که ما علاقمند به امضأ آنها هستیم به علت محافظه کارى و احتیاط حاضر به امضأ نیستند.

س - نزد چه کسانی بردید که امضأ نکردند؟

ج - نبردیم ولى صحبت مىکردیم. من باب مثال فکر کردیم از رجال قدیمی نیک نام آنوقت مثل دکتر على اکبر سیاسى و نجم الملك و سرورى و از این قبیل افراد که آلودگى نداشتند استفاده کنیم و همچنین يك عده از روحانیون موجه. ولى احساس کردیم و متوجه شدیم که عده ای حاضر به امضأ نیستند و عده دیگری که ممکن است

امضاً بکنند اسم آنها نه برای مردم ایران شناخته شده است و نه شاه می‌شناسد که آن اثر را بکند. بنابراین گفته شد که امضاً محدود باشد. در منزل بنده آقایان جمع شدند و قرار بر این شد که آقای مهندس بازرگان طرحی تهیه کند و ایشان شرحی نوشتند و روز بعد آوردند و راجع به آن صحبت کردیم. بنا بر پیشنهاد آقای بازرگان قرار شد که در آن نوشته بنده تجدید نظر کنم. بنده هم آنچه را که لازم دیدم تغییراتی دادم و یا اضافاتی کردم و یا چیزهایی حذف کردم و بالاخره به آن صورتی که انتشار پیدا کرد و خبردارید درآمد. درباره‌ی امضاً آن آقای مهندس بازرگان اشکالاتی کرد و اظهار داشت که جمعی از وابستگان او در امضاً شرکت بکنند. مانسبت به بعضی از آنها حرفی نداشتیم، حقیقتش اینست که برای آدمی مثل دکتر سجایی، که مردی متقی و پاکدامن است و یا برای آقای حسن نریزیه اعتراضی نداشتیم ولی او افراد دیگری را هم می‌خواست که در آن کار وارد بکنند. ما گفتیم آقایان سازمانها و احزاب جبهه ملی افرادی هستند که اگر مقدم بر اینها نباشند لااقل در عداد آنها هستند، یا باید بفرمایند امضاً وسیع باشیم یا اگر محدود است باید حدود ضابطه‌ای برای آن قائل بشویم. بر سر این موضوع آقای بازرگان ناراحت شد. بنده ورقه را امضاً کردم و رد کردم و گفتم هر کس می‌خواهد امضاً بکند و هر کس نمی‌خواهد نکند. بازرگان مجلس را ترک کرد و رفت. آقای بختیار و داریوش فروهر هم آنرا امضاً کردند. ما آن نامه سرگشاده را تکثیر کردیم و نسخه اصلی آن را به دربار فرستادیم. این نامه انتشار فوق العاده وسیعی را در داخل مملکت پیدا کرد. نه تنها خود ما آنرا چندین بار بصورت‌های مختلف منتشر کردیم بلکه افراد دیگر، جمعیت‌های دیگر هم که ما نمیدانستیم چه کسانی هستند آنرا منتشر کردند و مسلم بود که اثر سخت و ناگواری بر دربار و درباریان داشته است برای اینکه چند روزی از آن نگذشته بود که در خانه‌ی من و در خانه‌ی داریوش فروهر و دو نفر دیگر هم که باید اینجاسم ببرم یعنی آقای مهندس بازرگان و مهندس مقدم مراغه‌ای در یک شب بمب گذاری کردند. ساعت در حدود نیم بعد از نصف شب بود ما هنوز خوابیده بودیم صدای کوچک چاشنی و بلافاصله انفجار بمب را شنیدیم که در خانه را کند و قسمتی از دیوار را منفجر کرده بود. بسمت در دیدیم همسایه‌ها از هر طرف بیرون آمده و جمع شده بودند یکی از آنها به کلانتری تلفن کرده بود. از کلانتری آمدند و به تحقیق پرداختند که شما شکایت علیه چه کسی دارید؟ گفتم علیه کی شکایت کنم؟ علیه شما کلانتری علیه دولت که باعث این کار است. گفتم

آقایین چه فرمایشی است. گفتم اسم شخصش را هم میخواهید میگویم - آقای عبدالمجید مجیدی وزیر کابینه دولت که در رأس سازمان باصطلاح ضربتی حزب رستاخیز است - وعین این شکایت را هم در صورت مجلس کلانتری نوشتم . یکروز بعد رفقای ما پیدا کردند که این بمب گذارها چه افرادی بوده اند. یکی از آنها تلفن بمنزل شخص مظنون کرد گفتند که رفته است به ساری . رفیق ما بنام مستعار ثابتی مدیر کل سازمان امنیت تلفن به او کرد گفتند نیست . گفت بگوئید پرویز ثابتی است تلفن میکند . آنوقت آن شخص پای تلفن آمد و اظهار ادب و اشاره به انجام خدمت کرد . بر ما مسلم شد که تشخیص رفیق ما درست بوده و این مامور سازمان امنیت اتفاقاً یکی از همان افراد دانشجویان انقلابی بنام قلی پور بود که در سال ۱۳۴۱ با مادر زندان بودند و قبلاً اشاره ای به آن کردم .

س - بله فرمودید .

ج - او یکی از آنها بود. در این زمان کوشش بنده بر این بود که اتحادین عناصر جنبه ملی بطور وسیع فراهم بکنیم. بنده حتی الامکان سعی ام بر این بود که تمام نیروهای سیاسی ملی را با هم متحد بکنیم که يك واحد باشیم و بعد بار و حانیون هم مرتبط باشیم. متأسفانه آقای مهندس بازرگان بعلت اینکه خود او و دوستانش در جریان ارتباطات خیلی مقدم تر و مستمرتری بودند هم با بعضی از عوامل خارجی ارتباط داشتند و هم در داخل بار و حانیون از نزدیک مرتبط و همکار بودند تن به مشارکت صحیح نمیداد و میخواست خود او کارگردان اصلی باشد. بر اثر پیشنهادهای و مذاکراتی که از جوانب مختلف با ایشان میشد، در يك جلسه ای که در منزل آقای مهندس مقدم مراغه ای تشکیل شده بیست نفر بودیم از آن جمله برادر آیت الله زنجانی آقای سید ابوالفضل زنجانی از روحانیون بسیار باتقوی و بسیار فاضل و خود آقای مهندس مقدم مراغه ای و آقای حسن نزیه و دکتر سامی و دکتر هزارخانی و دکتر لاهیجی و اگر اشتباه نکنم آقای علی اصغر حاج سید جوادی بودند. آقای مهندس بازرگان در این جلسه پیشنهاد کرد که اسم جمعیت را جنبه ملی نگذاریم، بگذاریم جنبه ملی ضد استبدادی. بنده نسبت با ایشان اعتراض کردم و گفتم که این کلمات اضافی ضد استبدادی به خودی خود يك معنای مستتر بدی دارد و آن مثل اینست که این عنوان برای آن انتخاب شده که شعار ضد استعماری آن حذف شود. آنچه تا کنون در این مبارزات آشکار بوده مبارزه در راه آزادی و استقلال بوده است. در پیشنهاد آقای مهندس بازرگان موضوع آزادی

در کلمه ضد استبدادی مستتر است ولی یا حصر آن مثل اینست که مبارزات ضد استعماری مسکوت مانده است. این عیب بزرگ این پیشنهاد است. عیب دیگر اینست که اگر ما می‌خواهیم عنوان جبهه ملی را حفظ کنیم هم اکنون آن رفقای دیگر ما که با آقای داریوش فروهر و با بختیار کار می‌کنند یعنی حزب ملت ایران و حزب ایران آنها هم فعالیت خودشان را تحت عنوان نیروهای جبهه ملی ادامه می‌دهند و نشریه ای و خبرنامه ای هم بنام خبرنامه نیروهای جبهه ملی دارند. بنده از جناب عالی می‌پرسم آیا فکر کرده اید که وجود دو سازمان جدا یکی بنام نیروهای جبهه ملی و یکی با اسم جبهه ملی ضد استبدادی چه تأثیر بدی ممکن است داشته باشد. اگر بگوئیم که شاه و دولت مستمع و شنونده و مخاطب این عنوان هستند تأثیری در آنها ندارد چون آنها مارا به هر اسم و هر عنوان می‌شناسند. اما در خارج از ایران همه مارا به اسم جبهه ملی شناخته اند و این عنوان یادگاری است از مبارزه این ملت و میراثی است از میراث مصدق، شما چرا می‌خواهید این مبارزه را با عنوان دیگری محدود کنید و بعدا اگر مخاطب این عنوان ملت ایران است، مردم ایران خواهند پرسید که این چه جبهه ای است که یک سازمان دارد بنام نیروهای جبهه ملی و یک سازمانی می‌خواهد درست کند به اسم جبهه ملی ضد استبدادی. حرفهای من مثل اینکه فوق العاده مؤثر واقع شد با اینکه در آن جلسه اکثریت بارفقای مهندس بازرگان بود. رأی مخفی که گرفتند ایشان در اقلیت مطلق ماندند. و در همان جلسه آقایان نزیه و دکتر سامی به عنوان اعتراض جلسه را ترک کردند. با وجود این من این مذاکرات را همیشه برای جمع کردن عناصر ملی که بصورت پراکنده و غیر متشکل در مبارزه بودند ادامه میدادم. در عین اینکه با این آقایان ارتباط داشتم و کوشش میکردم که یک سازمان واحدی بوجود بیاوریم با روحانیت هم ارتباط داشتیم. در این هنگام آقای مهندس بازرگان و چند نفر دیگر پیشنهاد کردند که جمعیتی به اسم طرفداران حقوق بشر تشکیل بدهیم بنده هم چون تشکیل چنین جمعیتی را در خط مبارزه و وسیله ای برای اتحاد نیروها میدانستم با آن موافقت کردم. این جمعیت در منزل من و به ریاست من اعلام موجودیت کرد و مصاحبه اول آن با روزنامه نگاران خارجی در منزل من و بوسیله ای من صورت گرفت و اعلامیه ای اول آن به امضای من صادر گردید. بعد از مدتی که گذشت و واکنش شدیدی از طرف دولت نسبت به آن ظاهر نگردید آقای بازرگان نامزد ریاست آن شدند. بنده هم اعتراضی نکردم. در همین ایام بود که از طرف سازمان حقوقدانان بین المللی شخصی، بنظرم اگر اشتباه نکنم، بنام

ویلیام باتلر و اردایران شد و در منزل احمد صدر حاج سید جوادی که از رفقای بازرگان است دعوتی از کمیته ی جمعیت بعمل آمد که در آنجا جمع شدیم. وقتیکه بنده وارد آنجا شدم و دختر آقای مهندس بازرگان مترجم جلسه بود و انگلیسی را باروانی صحبت میکرد. متوجه شدم که این آقای باتلر در جمع رفقای مهندس بازرگان بیگانه نیست و به اصطلاح سلمان مناهل البیت است و با آنها از سوابق کارها و فعالیت مشترکشان صحبت میکند. از آنجا دریافتم که تشکیل این جمعیت ما مرتبط با سوابقی است و با دستگاہهای خارج هم ارتباط دارد و از آن تاریخ بعد بنده در این جمعیت طرفداران حقوق بشر ایران شرکت نکردم. بخصوص در همان ایام آقای مهندس مقدم مراغه ای که یکی از اعضا کمیته این جمعیت بوده منزل من آمد و چون نارضایی مراد باره عمل مهندس بازرگان تشخیص داد صراحتاً به من گفت در ایامی که قبل از آغاز این مبارزات اخیر در آمریکا بوده هر جا میرفته و با هر مقام آمریکایی که صحبت میکرد آنها فقط اسم از آقای مهندس بازرگان میبردند. در همین اوان آقای داریوش فروهر و شاهپور بختیار و من از آقایان روحانیون که شاید هدفه یا هیجده نفر بودند در منزل یکی از تجار معروف تهران ملاقات کردیم که در بین آنها بهشتی بود، موسوی خوئینی بود، خسرو شاهی بود اغلب کارگردانهای فعلی جمهوری اسلامی بودند. تنها کسی که بنظرم نبود، چون همه را نمی شناختم، شاید هاشمی رفسنجانی بود. در آن جلسه راجع به همکاری جبهه ملی با روحانیت در این مبارزه صحبت میشد. تشکیل این جلسه هم به اشاره و تأیید آیت الله شریعتمداری صورت گرفته بود. در ضمن مذاکرات یکی از آقایان، اگر اشتباه نکنم موسوی خوئینی ها از ما پرسید که نسبت به مبارزه مسلحانه چه نظری داریم؟ بنده به ایشان جواب دادم که بنا بر گذشته ی ما و بنا بر اعتقاد ما مبارزه برای آزادی و دموکراسی باید از طریق دموکراسی باشد.

دیگر اینکه بر شما پوشیده نیست که ما اسلحه و نیروی نداریم و با خارج هم ارتباطی نداریم که اسلحه از آنها بگیریم و اصولاً هم در مبارزه برای آزادی عقیده به اسلحه و مبارزات مسلحانه احتیاج نداریم. بعد از این جلسه هر سه نفر ما به ملاقات آیت الله شریعتمداری در قم رفتیم که او را روحانی بسیار نازنین و هوشیار و روشن بین دیدیم و ما را در این مبارزه تشویق و تأیید کردند و قول همراهی دادند و سفارش کردند که با روحانیت ارتباط و همکاری داشته باشیم.

دراثموقع ماتوهم اینکه این آقایان ممکن است بعدابایشان روش مخالفی درپیش بگیرندویالان دارندبیچوجه نداشتیم.

س - رابطه باآقای آیت الله طالقانی چگونه بود؟

ج - آقای طالقانی درزندان بود. درهمین ایام بودکه مقاله ای درروزنامه اطلاعات منتشرشد. تاریخ هارامتاسفانه چون من مطالب راازذهن میگویم واسنادومدارك در دسترس ندارم بسیارممكن است پس وپیش بگویم.

س - ایرادی نداردلطفاًبفرمائید.

ج - خلاصه درهمین اوان حالایاجلوتربا بعدازآن بودکه مقاله ای درروزنامه اطلاعات علیه آیت الله خمینی منتشرشدوبعدکه تحقیق کردیم معلوم شدکه این مقاله راوزیرتبلیغات دولت یعنی آقای داریوش همایون نوشته وبه روزنامه تحمیل کرده است. مقاله ای بودبسیارناپسندوجاهلانه که باعبارات سخیف وتوهین آمیزوهتاکی ترتیب داده شده بودویکی ازعوامل مؤثرتحریک مردم و تحریک روحانیت ومؤمنین علیه دستگاه وآغازانقلابات وجنبش علنی روحانیون گردید. ابتدادرقم تظاهراتی علیه آن صورت گرفت که درآن تظاهرات قوای دولتی علیه تظاهرکنندگان اسلحه بکاربردندوجمعی که تعدادش برمادرست معلوم نشدبقتل رسیدند.

س - این رویدادها درروزنامه هائیت شده است.

ج - بله. جمعی کشته شدندوبعدازآن بودکه دراصفهان تظاهراتی درچهله شهدای قم صورت گرفت ودرآن تظاهرات نیزجمع دیگری به قتل رسیدندوبعدازآن سلسله چهله هاوهفته هابرتطبق سنت.

س - وبعده تبریز.

ج - بله وبعده درتبریزوجاهای دیگرهم متصل وممتدبه یکدیگرشد. درهمین اوان حکومت شریف امامی برسرکارآمدوتظاهراتی برای دادن آزادی به مطبوعات کرد. روزنامه های اطلاعات وکیهان واقعاآزادشدندواگراشتباه نکنم برای باراول درهمین ایام بودکه عکس آقای خمینی درروزنامه های تهران برای جبران آن عملی که شده بودمنتشرگردید. انتقاداتی هم ازدولت صورت گرفت ومذاکرات مجلس هم به رادیووصل میشد. علاوه براینهاشریف امامی دست به اقدامات دیگری ماننداضافه کردن حقوق هازدولی تظاهرات علیه دولت درهمه جاادامه داشت واین تظاهرات بقدری ممتدوشدیدبودکه دولت تصمیم به اعمال خشونت گرفت. مخصوصاباه دنبال

تظاهرات عظیم نماز عید فطر در قیصریه که بنده و رفقای جبهه ملی نیز در آن شرکت داشتیم روز چهارشنبه ای بود بنده در منزل بودم خانمی که شوهرش از اعضا جبهه ملی است و خودش هم خویشاوندی با خانواده شریف امامی دارد سرآسیمه وارد منزل شد و جمع کثیری از خارجی و داخلی آنجا بودند. به من گفت مطلب مهمی دارم که باید به شما بگویم. بنده با ایشان در دفتر کارم مذاکره کردم. گفت امروز در منزل شریف امامی بودیم و در آنجا خانم هاصحبت کردند که روز جمعه تمام جبهه ملی و روحانیون مخالف دولت را نابود خواهند کرد و یک جمله بسیار زشتی هم از قول آنها که چگونه نابود خواهند کرد بیان کرد که بنده از تکرار آن شرم دارم. گفت خلاصه آنها قصد دارند ضربت هولناکی وارد کنند و همه شمارا ازین ببرند و من آمدم این خبر را بشما بدهم. خدا پدران خانم را بامرزد که واقعا با فداکاری این عمل را کرد. ما شبها در منزل نمی ماندیم. شب پنجشنبه گذشت و بنده صبحش را که رادیو را گرفتم خبری نبود. اعلام تظاهرات برای روز جمعه شده بود. دولت که میخواست حکومت نظامی را اعلام کند قاعدتاً میبایستی چند روز پیش یا شب بموقع اعلام بکند. ولی اعلام حکومت نظامی درست صبح روز جمعه صورت گرفت ما هم در آن منزلی که فراری و با خانم و بچه ها مخفی بودیم رادیو را گرفتیم و اعلام حکومت نظامی را شنیدیم. بنده فوراً متوجه شدم که امروز ممکن است تصادمات خونینی رخ بدهد. به منزل تلفن کردیم خبری نبود. خانم با عروس من و سعید پسر من که نزد من بودند به آنجا رفتند و دخترم نزد من ماند. پس از چند دقیقه ای که وارد منزل میشوند ناگهان گروه کاندوهای مسلسل بدست از دیوار عمارت بالا آمده و به منزل میریزند پسر من سعید سنجابی جلو آنها می رود. آنها مسلسل را به سینه او میگذارند و شش نفر از کاندوها وارد اتاق نشیمن میشوند با مسلسل های آماده برای تیراندازی و همه رایای دیواری نگه میدارند و دستور میدهند حرکت کنید. جواب تلفن بدهید و نه جواب در. بنده هم بعد از آن هرچه تلفن میکردم تلفن زنگ میزد ولی کسی جواب نمیداد. فهمیدم که پیش آمد بدی شده است. آن کاندوها با آن وضعی که ناگهان به منزل میریزند اگر بنده رادیده بودند با احتمال قوی ضربت کاری میزدند. عمارت را بالا و پائین و اینطرف و آنطرف را میگردند و اثری از من پیدائی کنند. بعد شروع



میکنند به کاوش در کاغذها و نامه‌ها و مقدار زیادی از اعلامیه‌ها و نشریه‌هایی را که آنوقت چاپ میشد و ما داشتیم جمع آوری میکنند و متصلاً هم با سازمان خودشان بوسیله واکتی تاکی در ارتباط بودند و با تلفن صحبت میکردند بطوریکه خانم حکایت کرد در حدود ساعت دو بعد از ظهر بوده که واکتی تاکی آنها بصدادر میاید و آنها با تلفن با اداره خود مرتبط میشوند و در جواب دستوری که به آنها داده میشود میگویند بله قربان اطاعت میشود، هرطوری میفرمائید عمل کنیم. بعد می پرسند کاغذها و اعلامیه‌ها را هم نیاوریم؟ از آن پس رو بخاتم میکنند و میگویند خانم ببخشید سو تفاهمی درباره‌ی جناب دکتر بوده و رفع شده ما مرخص میشویم و شما آزاد هستید. بعد از آن خانم به همان محل من آمد و جریان را اطلاع داده و گفت، بعد از آنکه آنها رفتند هدایت اله متین دفتری بمن تلفن کرد و گفت امروز صبح آمدند و من را گرفتند و به يك محل حکومت نظامی بردند و در آن محل که بودیم افسری مرتباً می‌آمد و به رئیس آنجا گزارش میداد که مهندس بازرگان و کی و کی را گرفتند و راجع به شما میگفت دکتر سنجابی هنوز پیدا نشده است و در حدود ساعت يك و نیم بعد از ظهر بود که تلفنی شد و آن رئیس اداره یکمرتبه بکلی تغییر روش و قیافه داد و بمن گفت، آقای دکتر شما آزاد هستید، بعد افسری راهم صدا کرد و گفت به منزل دکتر سنجابی تلفن کنید و بگوئید آنها بی که آنها هستند بر گردند. این جریانی بود که هدایت اله متین دفتری برای خانم تعریف کرده بود ولی معلوم نشد که علت و منشأ این تغییر چه بوده. ظاهر اخبار این موضوع که آنها میخواستند ضربت قتل بر جمعی وارد بکنند به ملکه فرح میرسد و او فوق العاده متوحش میشود. با سعی او و بخصوص پس از اطلاع یافتن از درگیری و حشتمانك میدان ژاله این نقشه و نظر دولت و حکومت نظامی تغییر میکند و مهندس بازرگان و داریوش فروهر و کسان دیگر را که گرفته بودند همان ساعت آزاد میکنند بعد از این فاجعه هولناك جمعه سیاه شهریور ۱۳۵۷ که دولت تعداد کشته شدگان آن را از صد نفر هم کمتر گزارش داد ولی بر طبق عکسهایی که از جنازه‌ها برداشته شده و شماره‌های عده از آنها را بنده دیدم شاید در حدود چندین هزار نفر در آن روز جمعه سیاه بقتل رسیدند.

س - چندین هزار نفر؟

ج - چندین هزار نفر قربانی شدند. کشتاری که قصابی مطلق بود. مردم اغلب بی اطلاع از اعلام حکومت نظامی به محل تظاهرات رفته بودند. کشتار تا بعد از ظهر ادامه داشت و دنبال مردم پراکنده و فراری به کوچه‌ها نیز می‌رفتند. من در عکسهایی که داشتم

تاشماره ۱۸۰۰، ۱۹۰۰ راروی سینه این جوانها که مثل غنچه های گل نوشکفته بودند دیده بودم .

س - مسئول جریان آنروز میدان ژاله واقعاویسی بود؟

ج - بله فرماندار نظامی تهران اویسی بود و او دستور را صادر کرده بود . این کشتار فجیع برای خود قاتلها هم وحشت آفرید . شاه هم همیشه در حال وحشت بود فرح هم آنطور که میگویند دل نازک و رحیمی دارد از این کشتار وحشت زده و ناراحت میشوند و همین کیفیت در دستگاه دولت و مجلس نیز مؤثر شده و تصمیم میگیرند که برای تسکین دل مردم مسئله را علناً در مجلس مطرح کنند و برای بار اول در تاریخ پانزده سال اخیر محمد رضا شاه اقلیتی در مجلس نمودار گردید و دولت را بشدت تحت انتقاد قرار داد که اگر حکومت نظامی لازم بود چرا قبلاً اعلام نکردید و وقتیکه با تظاهر کنندگان مواجه شدید چرا اخطار قبلی نکردید و چرا بیرحمی و قساوت را تا بعد از ظهر ادامه دادید؟ چندین نفر از نمایندگان در این باره صحبت کردند که برجسته ترین آنها احمد بنی احمد و پز شکپور بودند .

س - این اقلیت همان آقای احمد بنی احمد بود؟

ج - یکی از آنها آقای احمد بنی احمد بود و دیگری . . .

س - آنکه رهبران ایرانیست ها بود .

ج - بله آقای پز شکپور که رهبر قسمتی از پان ایرانیست ها بود . ولی مردم ایران دیگر مردمی نبودند که به این قبیل افراد که نمایش جانبداری از ملت میدادند و علیه این قساوت و این خونریزی صحبت میکردند بگروند و نسبت به این مجلس و یا این اقلیت مجلس علاقه و اعتقادی پیدا کنند . فقط این بیانات در مجلس و بخش آن از رادیو این اثر را داشت که دولت را ضعیف تر و رسوا تر و مردم را امیدوار تر و جری تر در کارشان کرد . بعد از این کشتارها اعلامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مرتب صادر میشد . بنده بنظرم میآمد تا یکی دو ماه بعد از آنکه فعالیتهای جبهه ملی آغاز شده بود اثری از تظاهرات علنی روحانیون نبود ، فقط از زمانی که آن مقاله علیه آقای خمینی منتشر شد تظاهرات از جانب آنها شدید تر و متشکل تر گردید . پیش از آن بوسیله جبهه ملی اجتماعات و تظاهرات متعددی ولی در سطح محدود تر و آرامتر صورت گرفته بود . از آن جمله یکروز در محلی بنام کاروانسرا سنگی خارج از محدوده شهر دعوت به اجتماع شده بود و در حدود چند هزار نفری در آن شرکت کرده بودند ، چماقداران از پیش تعلیم شده

باتوبوسهای دولتی بر سر این مردم میریزند و همه را مضروب و مجروح میکنند. آنروز اتفاقاً بعلت کسالتی که داشتم در آن اجتماع نبودم .  
س - روز عید فطر بود .

ج - بلی روز عید فطر بود و عده کثیری را مجروح کردند و سرودست شکستند از آن جمله به دکتر بختیار و مهندس حسینی صدمه وارد آمد که بنده در بیمارستان به دیدنش رفتم .  
س - شما آنروز تشریف داشتید؟

ج - من آنروز بعلت کسالتی که داشتم متأسفانه یا خوشبختانه نبودم . بعد از حادثه جمعه سیاه اعلامیه های آقای خمینی و روحانیون دیگر مداوم ادامه داشت و ما هم بار و روحانیون مرتبط بودیم . از آن جمله بنده شخصاً بآیت الله قاضی در تبریز و با آقای صدوقی در یزد ارتباط داشتم و این دو روحانی بانفوذ هر دو در جریانات بعد از انقلاب کشته شدند .

س - چطوری کشته شدند؟

ج - در درگیریهای بعد از انقلاب به قتل رسیدند .

س - اعدامشان کردند؟

ج - نه بوسیله مجاهدین و مخالفین جمهوری اسلامی کشته شدند .

س - برای اینکه از همراهان آقای خمینی بودند؟

ج - بله اینها از ارکان انقلاب بودند . آیت الله قاضی از شخصیت‌های درجه اول روحانی در تبریز و بسیار بانفوذ بود و همچنین آیت‌الله صدوقی در یزد . آقای صدوقی نامه مشروحی به من نوشت و رو نوشت آنرا هم برای اشخاص دیگری فرستاد و در آن توصیه و تاکید کرده بود که ما باید پیروی از رهبری آقای خمینی بکنیم . در همین ایام که دیگر بازار مبارزه گرم شده بود روزنامه نگاران خارجی مرتب به منزل ما می‌آمدند ، در منزل بنده تقریباً هیچ هفته ای نبود که که چند نفر مصاحبه کننده از کشورهای مختلف فرانسوی ، آمریکایی ، ژاپنی ، ایتالیایی ، ترکی و ممالک عربی و غیره نیایند . بنده هم به اینها جواب میدادم .

تظاهرات دانشجویان در دانشگاهها و مخصوصاً دانشگاه تهران روز بروز اوج بیشتری می گرفت و اعتصابات و شورش دانشجویان بحدی رسیده بود که دیگر مسئولین دانشگاه جرات اقدامی علیه آنها نداشتند و بسیاری از استادان نیز بصف دانشجویان پیوسته بودند . بالاخره دولت تصمیم گرفت که خوابگاههای دانشجویان را تعطیل بکند و همه ی آنها را پسرو دختر را که از خوابگاههایشان خارج کنند . ما آنوقت ب فکر این

افتادیم که برای آنها چاره ای بکنیم. بسیاری از ما داوطلب شدند تا مدتی که برای آنها جا و مسکنی پیدا شود آنها را در منزلهای خود جا بدهیم. از جمله بنده چند نفر را مدتی در منزل خود نگه داشتم و پذیرایی میکردم. در همین زمان بود که بنده درست تاریخش را بخاطر ندارم دعوتی از من از طرف جامعه سوسیالیست های اروپا که قرار بود در شهر وانکوور کانادا تشکیل بشود بعمل آمد. نامه دعوت را بوسیله ی آقای احمد سلامتیان که از رفقای ما بود برای شخص بنده فرستادند و دعوت هم شخصا و بنام بنده بود. اینکه بنده این کلمه شخص را تا کید می کنم به مناسبت مطلبی است که حالا توضیح میدهم. از جمله کارهایی که ما کرده بودیم این بود که بوسیله جمعی از دوستان شعبه ی جبهه ملی را در پاریس بوجود آورده بودیم که در آن آقایان احمد سلامتیان و ابوالحسن بنی صدر هم شرکت داشتند.

س - آقای فرج اردلان هم بودند؟ ایشان آنوقت در آمریکا بودند.

ج - بله ایشان آنوقت در آمریکا بودند. آن دوستان مرتباً با ما در ارتباط بودند و نامه ها و نشریه های خود را برای ما میفرستادند. وقتی که بنده از دعوت جامعه ی سوسیالیست ها مستحضرم شدم از لحاظ سیاسی مصلحت دیدم که آنرا قبول نکنم. اخیراً ملاحظه کردم که آقای دکتر بختیار در کتاب خود بنام یکرنگی نوشته است که دعوت از جبهه ملی شده بود و ما آقای دکتر سنجابی را بعنوان نماینده انتخاب کردیم که به آنجا برود. هیچ وجه چنین چیزی نیست، هیچ وجه انتخابی در این باره در شورای جبهه ملی صورت نگرفت و دعوت بنام شخص من آمده بود و احدی نسبت به آن ایرادی نداشت و باز در آن کتاب نوشته است که ما بایشان گفته بودیم که با خمینی ارتباط پیدا نکند. این مطلب هم مطلقاً دروغ محض و جعل صد در صد است. نه کسی میتواند چنین دستوری بدهد و نه مصلحت بود که چنین صحبتی بشود. موقعی که دعوت از بنده شده بود خمینی هنوز به پاریس نیامده بود.

بله همانطوریکه توضیح دادم مذاکرات دعوت من قبل از رفتن آقای خمینی به پاریس بود. من آماده حرکت به پاریس بودم که شنیدم آقای خمینی با آن کیفیاتی که میدانید از نجف به پاریس رفته اند. طبیعی است یک رهبر جبهه ی ملی که در حال مبارزه با استبداد است و بارو حانیت ذی نفوذ و مؤثر ایران در این مبارزه همکاری دارد با شخصیتی که مقام درجه اول و رهبری مسلم روحانیون را واجد است و اکنون بر اثر اوضاع و احوالی به پاریس رفته و آنرا مقرر فعالیت شدید خود قرار داده و عامه ی مردم ایران به

ندای اویش از هر کس دیگری گوش میدهند میبایست وارد ارتباط و مذاکره بشود. ما که قبلاً با بسیاری از جمله آیت الله شریعتمداری و بهشتی وارد بیلی و غیره مذاکره و ارتباط داشتیم آیا ممکن بود از این فرصت مسافرت استفاده نشود و آیا مصلحت بود که از ملاقات با آقای خمینی خودداری کنیم و حضور او را در پاریس نادیده بگیریم؟ و آیا در آن زمان میتوانستیم بدانیم که او بعد از چه ترتیب عمل خواهد کرد؟ اینکه آقای شاهپور بختیار در کتاب خود نوشته است که ما دستور ملاقات با خمینی را نداده بودیم اولاً دستوری درین نبود ثانیاً کسی نمیتوانست چنین دستوری بدهد ثالثاً احدی از همکاران ما با آن مخالف نبود بلکه ملاقات با ایشان جز کار و برنامه‌ی من بود و همه دوستان نیز از آن خبر داشتند. وقتی به پاریس رسیدم اطلاع پیدا کردم که وزیر خارجه انگلیس که عضو حزب کارگری با اصطلاح حزب سوسیالیست انگلستان است اعلامیه‌ای به جانب‌داری از شاه صادر کرده است. بنده پوشیده نمیکنم که نسبت به سوسیالیست‌های اروپا اعتقاد زیاد ندارم. آنها از روش استعماری شان هیچوقت دست بردار نبوده‌اند. سوابق بدی چه در فرانسه و چه در انگلیس از حکومت‌های سوسیالیستی و کارگری که بر سر کار آمده‌اند باقی مانده است. علاوه بر این آنها نسبت به خاورمیانه همواره سیاست‌های استعماری داشته‌اند. همین سوسیالیست‌های فرانسوی بودند که در زمان نخست وزیر کیموله آلوده به توطئه غیر انسانی کانال سوئز و حمله به مصر با همدستی اسرائیل شدند. بنابراین من همیشه تردیدی درباره اصالت انقلابی سوسیالیست‌های اروپا مخصوصاً سوسیالیست‌های کشورهای استعماری داشته و دارم به همین جهت اعلامیه‌ی نامربوط وزیر امور خارجه انگلیس را بهانه قرار دادم و همان ساعت اول که وارد منزل پاریس شدم و آقای سلامتیان و دیگران نزد من آمدند بلافاصله بی اینکه با کسی ملاقات کرده باشم و بدون اینکه خمینی یا کسی از طرف او مراد دیده باشد از سلامتیان خواهش کردم که اعلامیه‌ی رایج به انصراف من از شرکت در اجتماع سوسیالیست‌ها به مناسبت جانب‌داری وزیر خارجه انگلستان از نظام استبدادی حاکم بر کشورهای کثرت‌گردد به جراید و وسایل ارتباط جمعی بدهد و این کار همان روز و همان ساعت اول صورت گرفت.

س - به سلامتیان گفتید؟

ج - به سلامتیان گفتم و اعلامیه راتپیه و امضای کردیم و همان روز انتشار پیدا کرد.

س - آقای سلامتیان در مصاحبه‌ای که با ایشان شده است گفتند که به شما تلفن کرده

و گفته به پاریس نیائید چون اگر بیائید ناچار خواهید بود که با خمینی ملاقات کنید.

ج - هیچ چنین چیزی نیست. بهیچوجه چنین مذاکره ای باینده نکردند و چنین چیزی را بخاطر ندارم.

س - بنابراین تمام این حرفهایی که آقای دکتر بختیار در کتاب یکرنگی نوشته است درست نیست و اصلا این مسئله در شورای مرکزی جبهه ملی مطرح نشده است؟  
ج - بهیچوجه.

س - آقای دکتر بختیار اینجا نوشته اند که متنی که برای شما تهیه شده بود و قرار بود در آنجا خوانده بشود بیشترش را آقای دکتر بختیار نوشته بود.

ج - مطلقاً متنی تهیه نشد و این حرفهای دکتر بختیار با واقعیت منطبق نیست روز بعد از صدور این اعلامیه بنده به ملاقات آقای خمینی رفتم و برای بار اول ایشان

را در همان محل اقامتشان در حومه پاریس ملاقات کردم و روحانی بزرگ و بااهت و بی تکلفی به نظر بنده آمدند، جمعی از دوستان هم همراه من بودند. از آن جمله آقایان حاجی مانیان و حاج مهدیان تجار بازار که در این سفر همراه من از تهران آمده بودند و دکتر محمد مکرری و سلامتیان و شاید افراد دیگری هم بودند.

س - ترتیب ملاقات چطور داده شد؟

ج - تلفن کردیم و ایشان فوری وقت معین کردند و ما آنجا رفتیم. شاید یک یا دو روز بعد بود...

س - یکی دو روز بعد از ورود شما به پاریس بود؟

ج - یک یا دو روز بعد از ورود من به پاریس بود برای اینکه روز اول همان اعلامیه را صادر کردیم و بعد تلفن به دفتر آقای خمینی کردیم، و همراه آقایانی که نام بردم به آنجا رفتیم. در خدمت آقای خمینی هم افرادی بودند از جمله قطب زاده و دکتر یزدی بودند و ما داد آقای خمینی بنام...

س - اشراقی.

ج - آقای اشراقی بودند و شاید افراد دیگری هم بودند ولی این اشخاص که گفتم حتما در آن جلسه حضور داشتند. بنده بعد از اشاره به اصول عقاید سیاسی و عدم ارتباط خود با هیچ

سیاست و یا جمعیت خارجی و یا مراجع قدرت داخلی با آقای خمینی این صحبت را کردم که انقلاب ایران پیروز منداست

و ما بزودی انشاء الله به نتیجه خواهیم رسید و استدعا میکنم که شما یک

قدری مارا راهنمایی بفرمائید. ایشان جواب دادند در چه باره ای؟ گفتم مطلبی که مورد توجه هست راجع به حکومت اسلامی یا عدل اسلامی است که اغلب در نوشته ها و اعلامیه هاتان بیان میفرمائید. منظور شما چیست؟ و این حکومت اسلامی چه نوع حکومتی خواهد بود؟ آقای خمینی گفتند، منظور از حکومت اسلامی عدالتی است بر طبق روشی که بیغمبر اکرم و امیر المؤمنین علی علیه السلام عمل میکردند و میشود گفت که در زمان دو خلیفه اول هم تاحدی رعایت میشده است. من باین توضیح مختصر آقا قانع نشدم و بیان را باین صورت گشودم که هر گاه مادر دو بعد جغرافیایی و تاریخی اسلام نظر کنیم، عین عبارتی است که الان بخاطر میآورم، در بعد جغرافیایی از مراکش تا اندونزی جهان اسلام گسترده است و در این جهان حکومت‌های مختلف وجود دارند. آیا هیچ يك از این حکومت‌ها در این بعد جغرافیایی را میتوان مظهر آن حکومت اسلامی که میفرمائید دانست؟ اما در بعد تاریخی، حکومت اسلامی که حضرت رسول یا حضرت امیر المؤمنین علی داشته اند فقط چند سالی در زمان حیات آنها بوده و بعد از آن حکومت اسلامی بصورت خلافت درآمد که در اختیار خلفای بنی امیه و بنی عباس و تحولات دیگری بوده است که بنده خیال نمیکنم حکومت هیچیک از این خلفا منطبق با آن عدل اسلامی که شما میفرمائید بوده باشد. یعنی در این بعد تاریخی چهارده قرن به استثنای آن چند سال محدود صدر اسلام هیچوقت حکومت واقعی اسلامی صورت خارجی پیدا نکرده است. در ایران بنا بر پیش آمدهای تاریخی مختلف و بر حسب هجوم اقوام و قبائل مختلف از سلاجقه گرفته تا مغول و صفویه و غیره حکومت‌های سلطنتی بر سر کار آمده اند. در طی این مدت طولانی در جامعه شیعه‌ی ما از زمان غیبت امام عصر علما که مراجع دینی و روحانی مردم بوده اند اصول روشنی راجع به ترتیب حکومت در غیبت امام بیان نکرده و هیچوقت دیده نشده که از طرف آنها کوششی برای برقراری حکومت روحانی شده باشد. تنها حرکتی که از این جهت در مراجع روحانی جامعه‌ی ما دیده شد در نهضت مشروطیت بود که مراجع بزرگ دینی از جمله آیت الله خراسانی و آیت الله میرزا حسین نائینی آنرا تاکید کردند. مخصوصاً آیت الله نائینی در کتاب معروف تنبیه الامه حکومت مشروطه را در غیبت امام منطبق با حکومت عدل اسلامی دانست و این کتاب را الخیر آیت الله طالقانی با حواشی و توضیحات تجدید چاپ کرده است. آقای خمینی در جواب من توضیح زیادی ندادند و فقط گفتند روحانیت کارش حکومت کردن نیست، روحانی کارش موعظه و تدریس

است و کار مادر مسجد و مدرسه است. البته سیاسیونی که معتقد به اصول مذهب هستند و معتقد به اسلام هستند و اشخاصی که تحصیلات و تخصص فنی دارند باید کارهای سیاسی و اداری را در دست بگیرند و علمایه ارشاد و هدایت آنها مشغول باشند. در ضمن ایشان گفتند سابقه تاریخی نشان داده که سلطان هیچگاه تابع قانون و عدالت نمیشود و تا سلطان هست انتظار عدالت و آزادی نمیشود داشت. بنده جواب دادم که شکل و صورت ظاهری حکومتی مهم نیست و مهم محتوای آن است که باید بر طبق اصول دموکراسی و حکومت مردمی باشد. در آخر جلسه بنده به ایشان گفتم که مادر تهران خیلی کوشش کردیم که جمعیت‌های سیاسی مختلف را که در حال مبارزه هستند با هم دیگرم متحد کنیم. متأسفانه آن اتحاد و همکاری کامل بوجود نیامده است. از جمله آقای مهندس بازرگان که الان در پاریس هستند حاضر به همکاری نشده اند. از شما استدعا میکنم به راهنمایی کنید که در این باره يك همکاری برقرار بشود. ایشان گفتند امروز سه شنبه است شما پنجشنبه بیاید اینجا بازرگان رفته است لندن و فردا برمیگردد. روز پنجشنبه دو نفری اینجا بیاید که من ترتیبی بین شما بدهم. روز چهارشنبه بنده تحقیق کردم آقای بازرگان برگشته بود. تلفن کردیم که ایشان راملاقات کنیم، او بدیدن من نیامد و من بایکی دو نفر از همراهانم از جمله حاج مانیان بازاری به محل اقامت ایشان که در همان حومه پاریس نزدیک‌های منزل آقای خمینی بود رفتیم و در آنجا ایشان و آقای بهشتی را که با هم بودند ملاقات کردیم.

س - این اولین بار بود که آقای بهشتی را میدیدید؟

ج - خیر، قبلاً شما گفتم که مابیشتر ایشان را با جمع دیگری از روحانیون در منزل یکی از بازرگانان معروف تهران ملاقات کرده بودیم. من به بازرگان گفتم که آقای خمینی فرمودند که ما فردا خدمت ایشان برویم و مطالبی در ارشاد و هدایت مابیان بکنند. آقای بازرگان مسامحه کرد و گفت، مذاکراتی که آقای خمینی با ما کرده برای روال نبود بنده نمیدانم مذاکرات با او چه بوده ولی آقای بهشتی بمن و بازرگان گفت، آقایان، شما دو نفر اگر میخواهید آقای خمینی با عمل و مبارزه ی شما موافقت و همراهی داشته باشد يك اقدام مشترك بکنید. گفتم چه اقدامی؟ گفت، اعلام جمهوریت بکنید. بنده به ایشان جواب دادم که چنین امری هیچوجه صلاح مبارزه مانیست و اگر چنین اقدامی بکنیم رفقای خود را در تهران دچار مزاحمتها و مخاطرات بزرگ خواهیم کرد. بعد گفتم، پس اعلام خلع سلطنت محمد رضا شاه را بکنید. گفتم ما چه صلاحیتی



برای این کار داریم . من از حرفها و اصرار او بشدت ناراحت شدم به ایشان گفتم اقا شما این حرفهارا از طرف خودتان میزنید یا آقای خمینی به شما دستور داده اند؟ گفتم، نه این نظر خودم هست، استنباط خودم هست . گفتم جناب عالی حق ندارید از طرف ایشان استنباط بکنید . آقا اینجاستند و ما هم اینجا هستیم اگر فرمایش و نظری دارند خود ایشان بفرمایند . بنده چون این جواب تندر ابایشان دادم ساکت شدم . فردا صبح که تلفن کردم خبردار شدم که مهندس بازرگان بی آنکه اطلاعی بمن بدهد به سمت تهران حرکت کرده است .

س - آقای مهندس بازرگان به تهران رفتند؟

ج - بله گفتند به تهران برگشته است و بنابراین دیگر ملاقات با او ممکن نشد . از تهران آقای دکتر بختیار بمن تلفن کرد و گفت، شما پاریس مانده اید چکار بکنید؟ ریاست حکومت اینجا در انتظار شما است . اگر طیاره هم برایتان فراهم نیست طیاره مخصوص فرستاده میشود که بیاید و مسئولیت حکومت را در دست بگیرد . بنده به ایشان جواب دادم که چند روزی در اینجا کار دارم . مقصود این است که بختیار چنین صحبتی با من کرد و از آن معلوم بود که در تهران مذاکراتی راجع به حکومت جبهه ملی صورت گرفته است . اینکه میگویند یا بعضی گفته اند که من تحت فشار آقای خمینی یا اطرافیان او برای صدور آن اعلامیه معروف سه ماده ای قرار گرفته ام مطلقا کذب محض هست . غیر از آن صحبت با آقای بهشتی که بنده حرف را قطع کردم و به او جواب منفی دادم هیچکس دیگری از پیرامونی های آقای خمینی در این باره بمن مراجعه نکرد . ولی خود من لازم میدانستم که موضع سیاسیون و جبهه ملی را در این نهضت انقلابی ایران معلوم بکنم . رفقای هم که در پیرامون من بودند آنها هم این نظر را تأیید میکردند . از آن جمله يك يادو شب بعد از آن بود که مادر منزل حسین مهدوی برای شام مهمان بودیم و در آنجا اشخاصی حضور داشتند مانند سلامتیان، بنی صدر و دوسه نفر دیگر . دکتر مکرری هم هر روز با من بود، او هم نظریه هایی تهیه میکرد . بنده همه آنها را کنار گذاشتم . شبی که منزل مهدوی بودیم و سفره روی زمین انداخته بودند بنده کاغذ خواستم و قلم برداشتم و آرام آرام خودم آن سه ماده را نوشتم و همانجا برای آن رفقا قرائت کردم و همه ی آنها تأیید کردند .

س - حتی حسین مهدوی؟

ج - حتی آقای حسین مهدوی، مخصوصا حسین مهدوی و بسیار هم

خوشنود شدند. یکی دونفر از رفقای دکتر سامی هم آنجا بودند و گفتند که در اینجا فقط جای دکتر سامی خالی است و قرار شد تلگراف کنند که ایشان هم بیایند.  
س - از تهران؟

ج - بله از تهران. خلاصه ی سه ماده ی مذکور این بود: [۱] سلطنت کنونی به سبب تجاوز به قانون اساسی و حذف آزادیهای لازمه ی مشروطیت فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

س - آن اعلامیه هست؟

ج - بله هست. موضوع ماده دوم این بود [۲] تازمانی که وضع سلطنت استبدادی کنونی باقی است جنبش ملی و اسلامی ایران حاضر به شرکت در هیچ ترکیب حکومتی نخواهد بود. قید این ماده از این جهت بود که در تهران مذاکراتی با عناصر جبهه ملی برای تشکیل حکومت ائتلافی جریان داشت. حتی بختیار هم تلفن کرده بود که بنده به آنجا بروم برای اینکه تصدی حکومت را در دست بگیرم.

باز بخاطر میآورم که مدتی قبل از این تاریخ از طرف شاه به آقای دکتر صدیقی مراجعه شده بود که تشکیل حکومت بدهد دکتر صدیقی در آن تاریخ وارد فعالیت جبهه ملی نبود ولی بنده متوجه بودم که تشکیل حکومت از طرف او با سوابقی که از سؤنیت و اصلاح ناپذیری شاه داریم فاقد تضمین است و برای مبارزه جبهه ملی و مبارزات ضد استبدادی ما مشکلات بزرگی بوجود میآورد بنابراین با صدور اعلامیه ای به آقای دکتر صدیقی هشدار دادم که هرگاه قبول چنین مسئولیتی بکنند انتظار همراهی و همکاری از طرف ما نداشته باشد.

س - این نامه را شما برای آقای دکتر صدیقی فرستادید؟

ج - نخیر، این جریان وقتی بود که ما در تهران بودیم.

س - وقتی برگشتید؟

ج - نخیر بنظر من قبل از آمدن من به پاریس بود.

س - چون اولین کسی را که شاه از او درخواست تشکیل حکومت کرد دکتر صدیقی بود.

ج - بله دکتر صدیقی بود و او در آن موقع در جبهه ملی مشارکت نداشت. و با سوابقی که از شاه وجود داشت اگر دکتر صدیقی میخواست همکاری ما را جلب بکند ما نمیتوانستیم حاضر به همکاری با او بشویم.

س - معذرت می‌خواهم، قبل از آمدن شما به پاریس بود که شاه از شما تقاضای حکومت کردی بعد از اینکه به ایران برگشتید؟

ج - نخیر بعد از اینکه به ایران برگشتم .

س - چون او در کتابش این تاریخ را درست نوشته است .

ج - نخیر بعد از آن بود که برگشتم . در پاریس که بودم بختیار اشاره کرد که مسائل حل شده است و منتظر شما هستند و اگر وسیله ای در اختیار ندارند هوایمای مخصوص برای شما فرستاده میشود . ولی دعوت رسمی شاه از من بعد از آن بود که از پاریس برگشتم که بعد از توضیح خواهم داد .

س - شما آن سه ماده را توضیح می‌فرمودید . ماده دوم را هم فرمودید .

- ماده سوم [۳] این بود که : نظام مملکت ایران باید با مراجعه به آرا عمومی معلوم

بشود .

س - ولی راجع به حکومت اسلامی هم صحبت شد .

ج - در ماده دوم نوشته شده بود که جنبش ملی و اسلامی ایران با بقای وضع موجود در هیچ حکومتی شرکت نمی‌کند . در ماده سوم که نظام حکومت ایران باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی با مراجعه به آرا عمومی معین شود و هیچگونه قیدی راجع به حکومت اسلامی در آن نبود . در ذهن من این اعلامیه نه مفهوم رد سلطنت بطور مطلق داشت و نه مفهوم اعلام جمهوری . چنانکه بعد از صدور این اعلامیه که رادیو بی بی سی لندن با من مصاحبه کرد متن آن مصاحبه الان موجود است و ما هم در اختیار داریم . در آن مصاحبه که راجع به جمهوری و سلطنت از من سؤال کردند . من جواب دادم که شکل حکومت برای ما مورد توجه نیست ، محتوای حکومت برای ما مهم هست . چه بسا از جمهوریها که امروزه در دنیا وجود دارند که از هر سلطنت استبدادی مستبد تر و خشن تر هستند ، چه در آسیا و چه در آمریکا ، و چه بسا سلطنت ها که الان در کشورهای اروپایی وجود دارند و بصورت دموکراسی اداره میشوند و از هر جمهوری دموکراتیک دموکرات تر هستند . این بیانی است که بنده در بی بی سی در همان روزهای صدور اعلامیه ی سه ماده ای کرده ام .

س - معذرت می‌خواهم ، آقای نصرت اله امینی در مصاحبه شان بمن گفتند بعد از آنکه شما آن اعلامیه را امضا کردید آقای دکتر ابراهیم یزدی آنجا حضور داشتند و به شما گفتند ، آقای دکتر سنجابی مواظب باشید که حکومت اسلامی نخواهد بود . این

موضوع حقیقت دارد؟

ج - نخیر، در این موضوع آقای دکتریزدی اصلاً بابت ارتباطی بیدانکرد.

س - ایشان در آنجا حضور نداشتند؟

ج - نخیر، هیچ‌وجه.

س - پس اینهم جزو شایعات هست.

ج - بله کاملاً جزو شایعات هست، این اعلامیه رایگی از رفقای ما بنظرم آقای بنی

صدر بردند نزد آقای خمینی.

س - یعنی مصاحبه با بی بی سی را؟

ج - نخیر، آن اعلامیه سه ماده ای را، آقای خمینی خوانده و خیلی پسندیده بود روی

نوشته ی بنده در آنجایی که نوشته بودم بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی

ایشان با خط خودش آن کلمه ی استقلال را هم اضافه کردند.

س - بنابراین شما در موقعی که آقای خمینی آنرا امضا کردند در آنجا حضور نداشتید؟

ج - نخیر.

س - شما فقط این را نوشتید.

ج - این را من نوشتم و خودم پیش آقای خمینی رفتم، رفقای من آنرا بردند و بایشان

اطلاع دادند.

س - شما آن شب که این را نوشتید و در منزل آقای حسین مهدوی بودید و در آنجا این

را مطرح کردید و آقایان هم توافق کردند، بعد از آن چه شد؟

ج - فردای آن روز بنظرم آقای بنی صدر آنرا نزد آقای خمینی برد زیرا او بود که برگشت

و خبر آن را بمن داد و نوشته را آورد، به آقای خمینی نشان میداد و آقای خمینی هم چنانکه

گفتم با خط خودش کلمه ی استقلال را بر آن اضافه میکند، و بعد از آن بود که مصاحبه

با بی بی سی انجام گرفت.

س - پس داستان به این شکل که شما رفتید آنجا و با آقای خمینی مذاکره کردید و به توافق

رسیدید و نشستید و نفعی باهمدیگر این سه ماده را انشا کردید و ایشان هم

امضا کردند و بعد ایشان دستور چاب دادند و گفتند خوب بفرمائید شما مرخص هستید اصلاً

قضیه به این ترتیب نبوده است.

ج - نخیر اینها تمام دروغ و شایعات است و حقیقت واقع همان بود که گفتم، بعد از آن

چند روز بعد که بنده خواستم دیدار مجددی با آقای خمینی بکنم و ایشان هم اظهار تمایل

کرده بودند که بنده را ببینند بنده به ملاقات ایشان رفتم . او اصل اعلامیه ی نوشته ی باخط مرابیش خودش نگه داشت زیرا آنرا رفقا و دوستان من قبلا پلیکپی و تکثیر کرده بودند . من از ایشان پرسیدم آقایان اعلامیه ی بنده را که شما تائید فرمودید و نزد خود نگه داشته اید آیا باید همینطور مسدود و مخفی بماند یا من میتوانم آن را منتشر و نظرم را اعلام بکنم . گفت ، نه آقایان راهمینجادر پاریس اعلام کنید ، تهران هم که رفتید اعلام کنید . بنده وقتی از پیش ایشان بیرون آمدم به حیاط دیگری که محل اجتماعات ایشان بود رفتم . در آنجا جمعیتی از طلبه ها و آخوندها .

س - هواداران ایشان .

ج - و بازاری ها و غیره بودند ، آنجا در سالن نسبتا بزرگی که بود نشستیم و در حضور آن جمعیت متن اعلامیه را قرائت کردم . و همه الله اکبر گفتند و برای من دست زدند و زننده باد گفتند . رفقای که قبلا اسم بردم همراه من بودند از پله ها که پائین آمدم در داخل حیاط قطب زاده و دکتر یزدی را دیدیم که در گوشه حیاط ایستاده باهم صحبت میکنند . یک مرتبه قطب زاده بصدا درآمد و گفت ، ما قبول نداریم ، ما قبول نداریم . ما با این چیزها فریب نمیخوریم . دکتر مکرری پیش دوید که اورا ساکت کند . این خلاصه جریان مربوط به اعلامیه سه ماده و ترتیب نوشتن و انتشار آن در جراید و روزنامه ها بود . بعد از آن بنده دوروزی بیشتر نماندم و به ایران برگشتم . وقتی به ایران برگشتم عده ای نسبتا قابل توجهی از دوستان بنده در فرودگاه حضور داشتند و اگر اشتباه نکنم شب بود که ما رسیدیم عده ای از روزنامه نگاران خارجی و داخلی هم بودند و ما انجام میخواستند با من صحبت کنند . من به آنها گفتم مطالب ما فردا است و مصاحبه عمومی نخواهیم داشت . قصد داشتم که فردا مفهوم اعلامیه ی پاریس را روشن کنم . فردای آن روز ساعت پنج بعد از ظهر که برای مصاحبه دعوت کرده بودیم جمع کثیری از دوستان و رفقای ما و از آن جمله داریوش فروهر و دکتر بختیار هم آنجا بودند . آقای دکتر بختیار و یاد دیگری از همکاران جبهه ملی یک کلام در مخالفت با اعلامیه ی من اظهار نکرده و همه آنها در آن مصاحبه حضور داشتند . علاوه بر رفقای جبهه ملی شاید قریب صد نفر روزنامه نگاران همه ی کشورها به منزل من آمده بودند . ما منتظر ساعت پنج بودیم . چند دقیقه ای به ساعت پنج مانده سالن بالا پر از جمعیت شده بود و بنده در همین اطاق که عکسش را میبینید یعنی اطاق دفتر با داریوش فروهر و دکتر بختیار و رفقای دیگر مشغول بودیم و متن مطالبی را که

باید برای خبرنگاران قرائت بکنم مینوشتم و بیش خودسئوالاتی را که آنها ممکن است بکنند و جوابهایی که ما باید بدهیم تهیه میکردیم و آماده بودیم که به اطاق بالابرویم. در این بین جمعی از افسران و مامورین حکومت نظامی وارد حیاط شدند که در رأس آنها سپهبدی بود بنام سپهبد رحیمی لاریجانی و این غیر از آن سپهبد رحیمی است که فرماندار نظامی تهران بود. آنها آمدند و مستقیماً جویای من شدند و آنها را به زیر زمین هدایت کردند. سپهبد رحیمی خشک و خشن با من آغاز صحبت کرد. اعلامیه سه ماده ای پاریس را نشان داد و پرسید این اعلامیه شماست؟ گفتم بله. گفت شما آن را تأیید میکنید؟ گفتم بله. گفت، شما مخالف سلطنت هستید و ما وظیفه داریم که شما را توقیف کنیم. داریوش فروهر اعتراضی کرد و سپهبد به او گفت، شما هم توقیف هستید. دکتر بختیار هم همانجا با ما بود ولی با او کاری نداشتند. من و داریوش فروهر را با خود بردند. قبل از حرکت من فقط توانستم با صدای بلند از خانم بخوام که پالتو و کلاه مرا بیاورند. خبرنگاران خارجی که از این جریان آگاه شدند از اطاق بالا به پائین ریختند و با ما که محصور در میان افسران و سربازان بودیم به سمت درآمدند و پشت سر هم عکسهایی از آنوضع بر میداشتند. یکی از خبرنگاران از من در همان حالت کشان کشان پرسید آقای سنجابی معنی این کار چیست؟ گفتم از من چرامی پرسید از این تیمسار پرسید. لابد خبر دارید که این ماجرا در جراید و خبر گزاریهای جهان انعکاس وسیع پیدا کرد و از طریق تلویزیون همه جریان آنرا دیدند. من و فروهر را مستقیماً به زندان بردند به زندانی ...

س - کدام زندان؟

ج - زندانی در پائین خیابان امیریه که یک قسمتی از ارتش بود ما را بردند. هر یک در سلول کوچکی که در حدود ۱۵ زرع در ۲ زرع بود و تخت باریکی داشت. ولی خوشبختانه هر دو سلول پهلوی همدیگر بودند و یک دوش آب گرم هم برای شستشو و توالی وجود داشت. شب اول ارتباط ما را با اینکه دو اطاق کنار همدیگر بود قطع کردند و در فاصله بین آنها سرباز گذاشتند که ما با یکدیگر صحبت نکنیم. بعد متوجه شدیم که پشت دیوار ماعده ای از زندانیان دستگاه رژیم هم هستند که حکومت از هاری آنها را بصورت ظاهر توقیف کرده بود و آنها عبارت بودند از هویدا نخست وزیر سابق، نصیری رئیس سازمان امنیت، نیک بی رئیس سابق شهرداری تهران، ولیان استاندار سابق خراسان و جمعی دیگر. آنها حق گردش در بیرون از زندان داشتند و موقعی که راه میرفتند و با هم حرف میزدند ما از اینطرف صدای آنها و مخصوصاً خوشمزگی های

ولیان رامیشنیدیم . قریب يك هفته كمتر یا بیشتر آنجا بودیم . یكروز آمدند و بمن خبر دادند كه به اطاق بازجویی بروم . وقتی كه رفتم دیدم سپهبد ناصر مقدم رئیس سازمان امنیت آنجاست . گفت ، آقای دكتر سنجابی اینجا ناراحت نیستید؟ گفتم نه . گفت من عقیده دارم و به عرض اعلیحضرت هم رسانده ام كه جای شما را از اینجا عوض بكنیم . به داریوش فروهر هم خبر دادند و از آنجا ما را بردند به يك عمارتی در شمیران . يك عمارت بسیار مفصل و بسیار مجلل . یکی از آن عمارتهایی كه در اختیار سازمان امنیت بود . يك اطاق بنده داشتم و يك اطاق داریوش فروهر با حمام و حیاط بزرگ و باغچه و چند نفر خدمتكار ، ملاقات با خانواده را هم بجا جازه دادند . و مجموعاً مدت يك ماه محترماً آنجا بودیم . خاتم و فرزندان هر چند روزی كجا رسیدن ما میآمدند . دوبار یاسه بار هم دكتر بختیار آمد و از جریانات و اقداماتی كه کرده بود ما را خبر دار میساخت .

س - هنوز تا آن زمان كه میآمد آنجا هیچوقت ایرادی ایشان به آن اعلامیه ی سه ماده ای نمی گرفت؟

ج - مطلقاً و ابداً و اصلاً . بقول خودش میآمد برای اینکه راجع به اقداماتی كه باید برای ادامه مبارزه بكنند و ارتباطهایی كه با دیگران دارد جریان را به ما دونفر گزارش بدهد . مطلقاً غیر از این چیز دیگری نبود .

س - پس این مسئله اینجور كه ایشان نوشتند كه بعد از اینکه شماره گشتید شماره مورد موأخذه قرار دادند و از شما پرسیدند كه شما حق نداشتید چنین كاری بكنید ، شما نمایندگی از طرف شورانداشتید و شما فرمودید كه من خیال كردم كه نماینده شورابودم . اینها هیچوجه صحت ندارد .

ج - تمام من البدوالی الختم به كلمه و حرف به حرف معمول و عاری از حقیقت است . مقدم هم در آنجا دو یاسه بار دیدن ما آمد و از برخورد ایشان و محلی كه ما را برده و پذیرایی كه میكردند پیدابود كه آنها نظر دیگری درباره ما وجهه ی ملی دارند . یكوقت حتی به من و فروهر ضمناً گفتند امید است كه شما انشاء الله كار این مملكت را بر و ال منظم تری وارد كنید .

س - ناصر مقدم؟

ج - بلی ناصر مقدم گفت . من بایشان جواب دادم آقای مقدم ما ممكن است برای شاه بمنزله آخرین تیر تركش باشیم ، اگر این تیر درست هدف گیری نشود به هدف نمیرسد و آنوقت چاره ی دیگری باقی نمی ماند . این جمله ای بود كه من آنجا گفتم و جمله

ی معروفی است که به خاطر باقی مانده است. در همین یکماهه که مازندان بودیم خبر پیدا کردیم که عده کثیری از زندانیان سیاسی مانند آقای منتظری و غیره آزاد شده اند. آقای طالقانی هم که چندی پیش آزاد شده بود، جمعیت انبوهی از پائین شهر و بازار به زیارت ایشان رفته بودند. من و فرورهنوز زندانی بودیم که آقای طالقانی اعلام يك راهپیمایی عمومی کرد، بنظرم اگر اشتباه نکنم برای روز تاسوعا.

س - تاسوعا و عاشورا؟

ج - بلی تاسوعا و عاشورا، به مجرد اعلام این راهپیمایی یکروز و یکروز قبل از تاسوعا ما را آزاد کردند. همان روز که آزاد شدم مطبوعات و خبرنگاران خارجی بمن مراجعه کردند که شما در این راهپیمایی شرکت میکنید یا خیر؟ گفتم ما شرکت میکنیم و خبر شرکت ما در مطبوعات انعکاس پیدا کرد. از طرف ارتش بد قره باغی که آن موقع نمیدانم چه سمتی داشت شاید رئیس ستاد بود...

س - نخیر رئیس ستاد نبود.

ج - او برای من پیام فرستاد و هشدار داد که توده ای ها قرار گذاشته و توطئه کرده اند که فردا شما و طالقانی هر دو را ترور کنند و تقصیر آن را بگردن دولت بگذارند ما از شما خواهش میکنیم که در این راهپیمایی شرکت نکنید. جواب دادم مقدر هر چه هست هست و برگشت پذیر نیست ما حتما شرکت میکنیم. دولت و ارتش فوق العاده از این اجتماع مشوش بودند و حتی در ابتدا تصمیم داشتند که با خشونت از آن جلوگیری کنند. ولی بعد متوجه میشوند که اگر بخواهند جلوگیری کنند کشتاری عظیم تر و وحشتناکتر از جمعه سیاه صورت خواهد گرفت. بنابراین آخر سر تصمیم گرفتند که از مقابله ی با آن خودداری کنند و واحدهای ارتشی را در خیابانهای فرعی و نزدیک به مسیر راهپیمایی بگذارند ولی مسیر راهپیمایی را باز بگذارند. این بود که صبح روز تاسوعا بنده با جمعی از همراهان اول وقت دم دروازه شمیران که راهپیمایی از آنجا آغاز میشد و منزل طالقانی هم آنجا بود رفتیم و عده دیگری از همکاران مثل مهندس بازرگان و دیگران هم آمدند که بنده اسامی آنها هم یادم نیست ولی خود طالقانی در راهپیمایی پیاده شرکت نکرد. او را سواریک مینی بوس یا اتوموبیلی کردند، شاید هم حالت قلبی اش اجازه پیاده روی نمیداد یا احتیاط کرد، ما جلو صف افتادیم. تظاهر و اجتماعی که در آن روز تاسوعا صورت گرفت کم نظیر بود. من از دروازه شمیران تا نزدیک دانشگاه پیاده با جمعیت رفتم. شاید بشود گفت تمام طول و عرض آن خیابان تا برسد به میدان



شهادت از جمعیت مملو بود، جمعیتی که روزنامه نگاران داخلی و خارجی آنرا در حدود یک میلیون یا متجاوز قلمداد کردند.

س - بله فیلم های آن هست .

ج - بله ، بنده فقط هدفم شرکت در این تظاهر بود ولی در روز عاشورا که با ز راهپیمایی تجدید شد بنده دیگر در آن نبودم .

س - آقای دکتر حقیقت دارد که در آن روزها در راهپیمایی ها عکس های دکتر مصدق که ظاهر میشد جماعتی بودند که عکس ها را پاره میکردند؟

ج - بله بودند، عکسهای دکتر مصدق زیاد نبود عکسهای بیشتر از خمینی بود، اندکی که از عکسهای مصدق دیده میشد بعضی ها بطور پراکنده نسبت به آن بی احترامی میکردند، یکی دیگر از تظاهراتی که در آن زمان صورت گرفت و بنده در آن شرکت کردم سه ماه قبل از این تاریخ و به مناسبت عید فطر و نماز عید فطر بود .

س - در قیصریه .

ج - بله در قیصریه بود، بنده در آن روز هم با دوستان و رفقایمان در آن اجتماع دینی شرکت کردیم و حقیقتاً باید بگویم که رفقا و دوستان بازاری و غیر بازاری مادر ترتیب و انتظامات آن روز فوق العاده کار کردند و کوششهای آنها نمایان بود، برای بنده هم یک جایی در صف جلوترتیب داده بودند که در نماز شرکت کردم .

س - آقای دکتر، وقتی که شما دیدید عکس های دکتر مصدق را پاره میکردند شما و آقای طالقانی که خودشان عضو نهضت مقاومت و طرفدار دکتر مصدق بودند این تردید در دل شما بوجود نیامد که شما با کسانی دارید همکاری میکنید که در راه ملی شما نیستند؟

ج - عرض کنم که آقای طالقانی اولاً با ما نبود و در داخل اتوموبیل بود .

س - بنده بطور کلی میگویم .

ج - و در ثانی محققاً طالقانی هم از این عمل ناراضی و بیزار بود و آن را بیک عده ای از افراطیون و بیشتر به خرابکاران چپی نسبت میدادند، در آن موقع هنوز نهضت روحانی خصوصتی با دکتر مصدق نشان نمیداد، این را فقط کار افراد چپی و اخلا لگری های پراکنده میدانستند که زیاد مورد توجه و مهم نبود، بله میگفتم که در آن روز عید فطر بنده در آن نماز شرکت کردم و بعد هم با جمعیت و در میان جمعیت مقداری پیاده روی کردم فردا بعضی از جراید تهران انتظامات آن روز را به جبهه ملی نسبت دادند .

س - تظاهرات را میفرمائید

ج - نه انتظامات نماز عید فطر را، در آن روزنامه های آنکه ما چیزی گفته باشیم و یارفقای ما خواسته باشند آنها نوشتند که جبهه ملی در ترتیب این نماز فعالیت داشته و انتظامات آنرا ترتیب داده است. آخوندها خیلی از این موضوع ناراحت بودند و یادم میآید آخوند با هنر که در آن روز بعد از نماز سخنرانی میکرد، در موعظه اش گفت، این اجتماع هیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد و صرفاً دینی است. خلاصه از این قبیل کلماتی که بوی جدایی از آن میآید، همینکه در روزنامه ها تجلیلی از کار جبهه ملی شده بود آنها شروع به ایراد و اعتراض کردند. وقتی که روزنامه ها در آن باره از من پرسیدند گفتم من که در میان جمعیت بودم جلوی روی خودم و پشت سرم و اطراف خودم را که ملاحظه میکردم میدیدم هر فردی در این موج عظیم بمنزله ی قطره ای است در دریا و ما هم در دریای جمعیت بیشمار مردم ایران بودیم و در آنجامنی وجود نداشت، هر چه بود ما بودیم. این هم یکی از آن جملات با اصطلاح تاریخی بود که من برای جلب و برای حفظ وحدت و تحیب آن آقایان گفتم.

## در دیدار با پادشاه

بعد از جریان تاسوعا و عاشورا چند روزی نگذشته بود که سپهبد ناصر مقدم تلفنی بمن کرد و گفت، امشب در حدود ساعت نه منزل باشید من میام مطالب مهمی است که باید به خودتان بگویم. ایشان سر ساعت آمدند و بمن گفتند، باید شمارا خدمت اعلی حضرت ببرم. من در کتابی که اخیرا بنام شاه چاپ شده است دیدم که نوشته است در زمانی که من و فروهر در زندان بوده ایم بوسیله ناصر مقدم تقاضای ملاقات ایشان را کرده ام، هر چند این مطلب مهم نیست ولی برای بیان حقیقت بطور قاطع میگویم که من هیچوجه نه در زندان و نه بعد از اینکه از زندان بیرون آمدم کلمه ای با هیچیک از مقامات دولتی یا مقامات امنیتی درباره اینکه تقاضای ملاقاتی باشاه باشد نگفته ام. ولی البته امکان ملاقات اورا هم رد نمی کردم چون لازم بود اورا ببینم و با او صحبت بکنم. اما خدا شاهد است که مطلقا از طرف من در این باره صحبتی نشده بود.

س - آقای دکتر بختیار در صفحه ۱۵۱ کتابشان نوشته اند که مدت کوتاهی بعد از اینکه شما برگشتید، بار دیگر ضعف اخلاقی خود را نشان داد و از طریق ساواک در حضور خود من تقاضای شرف یابی کرد.

ج - الله اکبر، خدا شاهد است دروغ میگوید. دروغ مطلق. از این معمولات در گفتار او زیاد هست. بنده حتی خبر از آن هم نداشتم تا موقعی که مقدم بمن تلفن کرد و آمد و گفت باید شمارا خدمت شاه ببرم. ما رفتیم به قصر نیاوران و در آنجا مراسم احترامی نسبت بمن بجا آوردند و از کاخ ها و عماراتی گذشتیم که خیلی مجلل بودند با تالارها و نگهبانان مفصل و از پله ها بالا رفتیم تا بالاخره وارد یک اتاق نسبتا مستطیلی

شدیم که میزی و صندلیهایی در آن وجود داشت. مقدم بمن گفتم، شما اینجا بفرمائید اعلیحضرت تشریف میآورند، خودش بیرون رفت. تقریباً فاصله بعد از او در روبرو باز شد و شاه وارد شدند. بنده بلند شدم و خدمت ایشان احترام بجا آوردم. شاه نوشته اند که من دست ایشان را بوسیدم.

س - بله در کتابشان نوشته اند و بختیار هم تکرار کرده است.

ج - اگر بوسیده بودم استنکافی نداشتم و در موارد دیگر دستش را بوسیده ام، در موقع وزارت هم بوسیده ام.

س - در زمان دکتر مصدق؟

ج - بله در زمان دکتر مصدق بوسیدم ولی در آن روز بخصوص نه اینکه من تماشایی داشته باشم بلکه در بین ما میزی بود که شاه پشت آن نشست و اشاره هم بمن کرد که بشینم و بنده هم نشستم. دیگر امکان اینکه ایشان دستی بمن بدهد که من آنرا بوسم وجود نداشت چون شاه معمولاً با اشخاص دست میداد یعنی آن اوائلی که من دیده بودم این جور بود.

س - شاه با شما دست نداد؟

ج - نخیر او آن طرف میز نشست و بنده هم این طرف میز نشستم. بعد از آن پرسید، خوب چه باید بکنیم؟

س - ایشان اصلاً موضوع اعلامیه را مطرح کردند؟

ج - بله بطور غیر مستقیم. منتظر بود که من توضیح بدهم.

س - میخوامم از حضورتان استدعا کنم که جریان این ملاقات را بطور مشروح بیان بفرمائید.

ج - هر چه خاطر من باشد سعی میکنم بیان کنم. شاه از من سؤال کرد، خوب چه باید بکنیم؟

بنده متوجه بودم که او انتظار دارد که راجع به اقدامات ما در پاریس و اعلامیه ای که صادر شده توضیحی به ایشان بدهم. من بطور اجمال مذاکراتی که در پاریس با آقای خمینی راجع به حکومت اسلامی و مجاهدات علما و مراجع تقلید برای برقراری مشروطیت شده بود گزارش دادم و راجع به اعلامیه ی پاریس گفتم که در این اعلامیه بیان شده که نظام حکومت ایران امروزه برخلاف قانون اساسی، و اصول مشروطیت از بین

رفته و بنابراین فاقد پایگاه قانونی است و این مطلب تازه ای نیست که مایان کرده باشیم. از اول که در این مبارزات وارد شده ایم همیشه گفته ایم که شاه وقتی موضعش قانونی است که بر طبق قانون اساسی سلطنت بکند نه حکومت. و در ماده ی دوم هم برای اینکه هرابهامی وارد کرده باشیم تصریح کرده ایم تا وضع بدین کیفیت باشد ما از شرکت در هر نوع حکومتی معذور خواهیم بود و بالاخره در ماده سوم اظهار شده که حکومت ایران و اساس حکومت باید بر طبق اصول دموکراسی و موازین اسلامی بوسیله ی یک فراندوم و با مراجعه به آرا عمومی که مرجع نهایی است معین و معلوم بشود و در این ماده مایک نحو حکومت خاصی را تعیین نکرده ایم و بنظر بنده خود این نکته حائز اهمیت فوق العاده است زیرا که حکمیت و مرجعیت این کار به ملت واگذار شده است. من متوجه حساسیت فرصت و تکلیف ملی که بردوش داشتم بودم و مطلب را جدی تر گرفتم و گفتم اعلیحضرت در نطقی که چند روز پیش کردید به مردم گفتید که انقلاب مردم را دریافته اید و متوجه هستید که ملت در حال انقلاب است و شما انقلاب را درک فرموده اید. در یک وضع انقلابی باید چاره های انقلابی کرد. گفتند، چه باید بکنیم؟ شما بیایید و حکومت را در دست بگیرید و هر اقدامی که لازم هست انجام بدهید. بنده با توجه به خاطراتی که از ایشان داشتم و سوابقی که شاه نسبت به جبهه ملی و نسبت به مصدق داشت، حتی با نخست وزیران دیگری که خود او انتخاب کرده بود و اینکه فقط در دو یا سه ماه پیش آن جمله معروف را در یک مصاحبه مطبوعاتی راجع به جبهه ملی گفته بود که جبهه ملی، این خائنین دست نشانده سیاستهای غربی که میخواهند ایران را تسلیم کمونیست ها بکنند، و این مایه حیرت بود که پادشاهی چگونه عقده های خود را بروز میدهد و چنین مطالب متناقض و بی اساسی را بر سر هم میافند. به چه جهت ما که در تمام مدت مبارزه مان در راه استقلال طلبی و جلوگیری از مداخله خارجیان بود و از هر ارتباطی با آنها خودداری کرده ایم عامل دست بیگانه و عامل دست سیاستهای غربی شده ایم. بر فرض چنین محالی ممکن باشد غربی ها چرا باید بخواهند که مایا ایم و بدستور آنها ایران را تحویل دشمن بدهیم. آخر این چه عقلی است و چه منطقی آنرا قبول دارد؟ آیا ما اینقدر زرنگ بوده ایم که توانسته ایم در آن واحد هم غرب را فریب بدهیم و از پشتیبانی آنها استفاده کنیم برای اینکه ایران را تحویل کمونیست ها بدهیم. این فقط بیانی است که از یک آدم عقده دار و کینه ای نسبت به نهضت های ملی و افراد آزادیخواه بر میخیزد. در این موقعی که بنده در مقابل این مطلب

و این تکلیف قرار گرفته بودم که مسئولیت حکومت را در دست بگیرم متوجه بودم که کار اداره ی ایران با وضع انقلاب انقلاب عظیمی که در مملکت جریان دارد و با گروه های مختلفی که در حال مبارزه هستند و هر روز تظاهرات عظیم و اعتصابات عظیم صورت میگیرد و با نیرویی که روحانیت مخصوصاً شخص آیت الله خمینی پیدا کرده که هر روز در همه ی خیابانها شعار بنام ایشان میدهند و شبها بنام ایشان الله اکبر میکشند اینک با این نیرو يك راه ارتباط و همکاری و سازش پیدا کنیم غیر ممکن و نامقدور است. علاوه بر این با سوابقی که از شاه داشتیم با وجود حضور او هیچ اقدامی را ممکن نمیدانستم. این بود که من بایشان گفتم بنظر بنده اولین اقدامی که در این باره باید بفرمائید این است که اعلیحضرت برای يك مدتی، بنده حتی مدت راهم معلوم نکردم و حتی اسم خانواده سلطنتی راهم نبردم، از مملکت خارج بشوید و در غیاب اعلیحضرت شورای عالی دولتی تشکیل بشود. شاه گویا گفته است که من راجع به شورای هیچ صحبت نکردم، من در این باره به تفصیل صحبت کردم و گفتم که در غیاب اعلیحضرت شورایی با موافقت و همراهی و جلب نظر مقامات روحانی و از رجال ملی و مورد قبول عامه باید تشکیل بشود و بعد از آن دست به اقدامات اساسی بزنیم که اصول و خلاصه آن در آن نامه ای که چندی پیش خدمتتان فرستاه شده مندرج است شاه در آن موقع بهر جهت که بود یا حالت مزاجی اش با و هنوز اجازه میداد و یا از خارج تقویت کافی میشد و یا اصلاً دعوتی که از من کرده بود صوری بود که بگویند ایشان حاضر برای قبول مسئولیت نشده است. بمن گفتم؛ نه پیشنهادهای شما هیچيك قابل قبول نیست. من از مملکت خارج نمیتوانم بشوم و نخواهم شد. اگر من از ایران بروم ارتش آرام نخواهد گرفت و تنها من میتوانم ارتش را آرام نگه بدارم و بهیچوجه ترك کشور از طرف من جایز نیست. و دیگر هم من به شوری احتیاج ندارم من خودم هر کاری لازم باشد اقدام میکنم و در موارد مختلف با افرادی که شایسته باشند و یا منفردا و یا در هیئتی برای مسائل مملکتی مشورت میکنم. بنده گفتم اختیار با اعلیحضرت است و در این صورت بنده از قبول مسئولیت معذور خواهم بود. این مذاکرات نیمساعت یا شاید کمتر طول کشید و بعد از آن بنده سکوت کردم. دوباره شاه گفت، خوب مطلب دیگری ندارید؟ به ایشان گفتم عرض بنده همین بود که گفتم و مجدداً عرض میکنم که اساس سلطنت و مملکت در خطر است.

و اختیار با خود اعلیحضرت است. بنده از پیش شاه بیرون آمدم و فردا صبح اعلامیه ای صادر کردم که شب گذشته به همراه رئیس سازمان امنیت خدمت اعلیحضرت رسیده و به ایشان عرض شده که بر طبق ماده ی ۲ اعلامیه ی پاریس جبهه ملی با بقای شرایط موجود حاضر به شرکت در هیچ حکومتی نخواهد بود. اعلامیه ای مختصر و صریح که آنهم به نوبه ی خود تأثیر بسیار ناگواری در شاه داشت. مدتی از این پیش آمد گذشت در این مدت ملاقاتهایی با بنده از طرف خبرنگاری ها و نمایندگان روزنامه های خارجی که مرتب می آمدند و میرفتند، میشد. پس از چند روز، شاید بیست روز یا یک ماه بعد از آن ملاقات، یک روز دکتر بختیار به من تلفن کرد و گفت، مطلب خیلی مهمی است که باید با شما مشورت و صحبت بکنم. گفتم بسیار خوب. گفت، فردا صبح اول وقت در منزل آقای مهندس جهانگیر حق شناس هم دیگر را ببینیم که بار آقای دیگر هم مشورت کنیم. گفتم بسیار خوب. خود او به حق شناس تلفن میکند و افراد دیگری را هم که مناسب دیده بود دعوت میکند. تمام از افراد حزب ایران بودند و همه آنها الحمدالله زنده هستند، مهندس حق شناس بود، مهندس زیرک زاده بود، مهندس حسینی بود و علی اردلان در جلسه دوم بنظم عزالدین کاظمی پسر مرحوم سید باقر خان کاظمی هم بود. بختیار در حضور آن آقایان به من گفت، دیروز به همان کیفیت که شما را دعوت کرده بودند بمن خبر دادند که خدمت اعلیحضرت برسم. از اینکه قبلا باشاه ارتباط داشته و شاه در خاطر اش می نویسد که بختیار قبلا بوسیله آموزگار با من ارتباط داشت مطلقا چیزی نگفت. علاوه ی بر آن من خود خبر داشتم که بختیار با سناتور خواجه نوری و آموزگار هم مرتبط بود ولی از این ارتباطاتی که در خارج داشته کلمه ای به میان نیاورد. فقط گفت، آمدند و مرا خدمت اعلیحضرت بردند و ایشان از من پرسیدند به چه کیفیت ممکن است که حکومت جبهه ملی تشکیل بشود؟ دکتر بختیار در این جلسه حتی يك کلام راجع به حکومت شخص خودش نگفت. او گفت، من به ایشان گفتم شرایطی که بنده خدمتتان عرض میکنم همانهاست که در چندی پیش آقای دکتر سنجابی خدمتتان گفته است. اعلیحضرت گفتند، مشکل عمده ایشان در آن موقع بودن من در ایران و مسافرت من بخارج بود و من با فکریایی که کرده ام هم برای معالجاتی که احتیاج دارم وهم برای استراحت حاضر هستم که بخارج بروم و این محظور رفع شده است. ماهه خوشنود شدیم. من به ایشان گفتم و رفقا همه تأیید کردند که پس مشکل ما از طرف شاه رفع شده است، باید مشکل از طرف آقای

خمینی رافع بکنیم . بنظر من برای اینکار لازم هست که بلافاصله همین امروز یا فردا من یک نفر یاد و نفر از رفقای ما مثلا داریوش فروهر با وجود اینکه او در آن جلسه نبود برویم پاریس و با آقای خمینی صحبت بکنیم و موافقت ایشان را هم جلب کنیم که مواجهه با اعتراض و مخالفت روحانیون و تحریکات آنها نشویم و یک حکومت مورد قبول همه بر سر کار بیاید . علاوه بر این به ایشان گفتم شما بوسیله ی همان واسطه بخواهید که شاه مرا مثبت احضار بکند و شخصاً با من صحبت کند ایشان هم قبول کردند . در مراجعت به منزل بلافاصله به داریوش فروهر تلفن کردم و او بمنزل من آمد . قرار گذاشته بودیم که با آقای صالح هم در این موضوع مشورت بکنیم . من و فروهر بمنزل صالح رفتیم و پس از مذاکره و مشورت مصلحت دیدیم که یکی از روحانیون سرشناس هم همراه ما به پاریس بیاید . آقای صالح به آیت الله سید رضازنجانی تلفنی مذاکره کرد و او هم قبول کرد . حالاً ما انتظار داریم که شاید شب شاه را مجدداً ملاقات کنیم و فردا با آیت الله زنجانی به پاریس برویم . بعد از ظهر بود که بنده بمنزل برگشتم نزدیک به یکساعت بعد از ظهر خبرنگار روزنامه لوموند یا خبرنگار خبرگزاری فرانسه بمن تلفن کرد و پرسید آقای دکتر سنجابی این موضوع نخست وزیری آقای دکتر اختیار چیست؟ گفتم موضوع نخست وزیری ایشان در بین نیست . مذاکره ای با جبهه ی ملی شده و فعلاً هم تصمیمی بطور قطع گرفته نشده است . اگر مطلبی باشد بعداً بشما خبر میدهم . دو ساعت بعد همان شخص دوباره بمن تلفن کرد و گفت ، آقا چه میفرمائید خبر نخست وزیری بختیار منتشر شده و همه ی خبرگزاری ها نقل کرده اند . بنده فوراً تلفن به بختیار کردم و گفتم خبرگزاری فرانسه خبر از نخست وزیری شما میدهد . گفت ، خوب چه اشکالی دارد؟ گفتم اشکال مطلب بر سر این نیست که شما باشید یا نباشید - اشکال بر این است تازمانی که زمینه را فراهم نکرده ایم چنین کاری به منزله خودکشی ما خواهد بود . گفتم ، فردا صبح من بازم منزل حقی شناس میآیم و بارفقا صحبت میکنم . فردا صبح مجدداً در منزل آقای جهانگیر حقی شناس جمع شدیم و من جریان امر را مطرح کردم . بلافاصله از هر سه چهار نفر رفقایی که آنجا بودند متفقاً به ایشان حمله و اعتراض شد و او گفت ، بله من قبول مسئولیت کرده ام و اشکالی در این کار نمی بینم . مخصوصاً حقی شناس فوق العاده منظم و مستدل صحبت کرد و به او گفتم ، آقا جان اینکاری که تو میکنی نابود کردن تمام زحمات ما است ، نابود کردن تمام سابقه ی جبهه ملی است و رسوا کردن همه ی مبارزات ما . زیرا که زاده در مقابل



او بلند شد و سرپایستاد و با دست اشاره کرد و گفت اول خودت را رسوا میکنی و بعد همه ی ما را. بختیار وقتی دید همه ی رفقا که آنجا بودند بالاتفاق نظر او را رد کردند و گفتند حرفی را که شما دیروز زدید با آنچه امروز میگوئید منافات دارد عصبانی و سرخ شد و از در بیرون رفت و در راهم کوبید و گفت، من تصمیم خودم را گرفته ام و کاری است که میکنم و شما هر چه دلتان میخواهد بکنید. این بی کم و زیاد جریان واقع امر بود. آقای دکتر بختیار در کتاب خود نوشته است: من به فلان کس گفتم چون شما من تر هستید یا نپذیرید قبول کنید.

س - منظورتان کتاب یکرنگی است؟

ج - بله در همان کتاب به اصطلاح یکرنگی، یا اینکه میگوید: من روز اول درباره نخست وزیری خود صحبت کردم، این مطلقاً دروغ است و جریان واقعی همان بود که گفتم و شهود آن هم الان در ایران و شاید هم بعضی از آنها در خارج باشند و میتوانند از آنها تحقیق کنید. چون متوجه زیان و ضرر عمل دکتر بختیار برای مبارزه جبهه و مبارزه ملیون ایران بطور کلی بودم و میدیدم بلافاصله جدایی و اختلاف و افتراق بین ما و دیگر مبارزان در خواهد گرفت و آقای خمینی و همه ی روحانیون با آن مخالفت خواهند کرد و امید موفقیتی برای آن نیست شورای جبهه ملی را برای روز بعد دعوت کردیم. درست یک روز بعد در ظرف ۲۴ ساعت تمام اعضای شورای جبهه ملی به استثنای دکتر بختیار در منزل من تشکیل جلسه ی فوق العاده دادند و همه در آن شرکت داشتند. دکتر آذر بود، امیرعلایی بود، حق شناس بود، فروهر بود، حسینی بود، زیرک زاده بود، دکتر احمد مدنی بود، ابوالفضل قاسمی بود و دیگران. و به اتفاق آرا شاید منهای یک رأی حکم به اخراج ایشان دادند و طردش را بوسیله اعلام کردیم. از آن پس جریان تشکیل حکومت بختیار پیش آمد و مدعی شده بود هفت هشت یاده نفر از اعضای شورای جبهه ملی در کابینه اش وارد خواهند شد و نیز اظهار امید کرده بود که مهندس بازرگان و دوستان او با او همکاری خواهند کرد. ولی حتی یک نفر از افراد سرشناس ملیون حاضر همکاری با او نشد. از آن تاریخ بعد او هیچگونه ملاقاتی با رفقای جبهه ملی اش و با مانداشت تا حکومتش با آن زبونی و رسوایی ساقط شد. ولی در آن مدت با بازرگان و با بهشتی و با افراد دیگری از آنها مشغول صحبت و گفتگو و حتی حاضر شده بود که خود او به پاریس برود و با آقای خمینی مذاکره و ملاقات بکند. ظاهر اینطوریکه گفته شده است خمینی هم اول وعده ملاقاتی به او میداد و آن زمینه را گویا آقای بازرگان و بهشتی

برای اوتیه دیده بودند. و چنانکه بخاطر داریم در ابتدای کار بختیار را وطنپرست و قابل اعتماد معرفی کرده بودند ولی بعد آقای خمینی متوجه جریان شد و حکومت بختیار را تحریم کرد و گفت . . .

س - که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید.

ج - بله که باید اول استعفا بدهد و بعد بیاید. دکتر بختیار در ابتدای کار امر را ساده و آسان میدید و تصور میکرد که میتواند در میان اعضا جبهه ملی و ملیون مبارز دوستان و رفقای پیدا کند و میتواند بخش بزرگی از روحانیت را هم با خودش همراه سازد. حتی اعلام داشته بود که ۹۵ درصد از روحانیون در باطن دل با او همراه هستند ولی مراجع بزرگ همه او را مردود شناختند و ادعای بی اساس او را تکذیب کردند و در روزنامه های آنوقت منعکس شد. در پی تشکیل کابینه ناقص و ناتمام او در همان ایام بود که از طرف یک نفر اعضای سفارت آمریکا تقاضای ملاقات با من شد و این اولین باری بود که در تمام این مدت دو ساله ی مبارزات انقلابی ایران سفارت آمریکا میخواست با من ملاقات کند. من هم وقت ملاقاتی دادم و یک نفر شب آمد و با من ملاقات کرد. اگر اشتباه نکنم او همان کسی است که این کتاب در درون انقلاب ایران. را نوشته است یعنی آقای استامپل. و اگر این تشخیص من درست باشد نکته جالبی در اینجا هست. او در کتابش شاید پیش از پنجاه بار اسم از من برده ولی در فهرست اسامی آخر کتاب حتی از ذکر نام من هم خودداری کرده است. حالا بگذریم از اینکه در جاهایی هم که اسم از من برده مرا متمکن و سرمایه دار و محافظه کار معرفی کرده است. هدف از ملاقات و صحبتی که با من داشت این بود که ما از دکتر بختیار پشتیبانی و حمایت بکنیم. من به او گفتم که بختیار در این کار موفق نخواهد شد و قبول چنین مسئولیتی يك امر بسیار خطایی بوده است. اگر شما این فکر را کرده اید اشتباه بوده اگر سازمان امنیت منشأ آن بوده و به شاه معرفی کرده خطا کرده و اگر يك دولت دوست و متحد شما منشأ این فکر بوده و آنرا تلقین کرده باز اشتباه بوده است. حکومت بختیار در آرام کردن اوضاع و جلوگیری از انقلاب موفق نخواهد شد بلکه وضع را وخیم تر و بدتر خواهد کرد و انتظار این که ما بتوانیم نسبت به او همکاری و همراهی داشته و یا حتی سکوت اختیار بکنیم نداشته باشید. بنده به این ترتیب به او جواب رددادم. حالا که میگویند اسناد سفارت آمریکا تماماً منتشر شده شما میتوانید و اقعاً در این موضوع تحقیق بکنید که آیا من در تمام آمدت هیچ ارتباطی با آنها داشته ام. میخواهم این نکته را هم اضافه کنم که حتی یکبار هم سالیوان را ندیدم.

بنده که در جریان مدت انقلاب و در ایران لاقلاً بعنوان شخص دوم بعد از خمینی در مبارزات شناخته شده بودم، آنها در این مقام بر نیامدند که بدانند حرف ما چیست و بررسی بکنند و حتی در مدت دو ماهی که من وزیر خارجه حکومت موقت انقلابی بودم و سمت وزارت خارجه‌ی من ایجاب میکرد که سفر ابدیدن من بیایند و کارهایشان را با من در میان بگذارند، در تمام آن مدت حتی یکبار هم سالیوان سفیر آمریکا ابدیدن من نیامد. گاهی گاهی که من به نخست وزیر میرفتم میدیدم که خود سالیوان یا یک نفر از نمایندگان سفارت با آقای مهندس بازرگان و امیران نظام مستقیم مشغول مذاکره و صحبت هستند. این واقعیتی است که باید در تاریخ این مسائل ضبط شود. در همین ایام که خمینی حکومت بختیار را پذیرفته و مبارزه علیه او را اعلام کرده بود سید جلال تهرانی را که به سمت رئیس شورای سلطنتی انتخاب شده بود بعنوان این عم روانه پاریس کردند که با آقای خمینی ملاقات بکند. سید جلال تهرانی را کسانی که با سابقه رجال ایران آشنایی دارند بخوبی می شناسند که با چه مرکز سیاسی و چه دولت خارجی مرتبط بوده و از چه راهی به سنای ایران وارد شده که حالا عنوان رئیس شورای سلطنت یعنی تقریباً مقام شاه را پیدا کرده و میخواهد با آقای خمینی راجع به ترتیب حکومت ایران مذاکره کند. در همین روزها بعضی از روحانیون درجه اول از طرف آقای خمینی متناوباً با من ملاقات میکردند و آنها سه نفر آقایان بهشتی و مطهری و منتظری بودند. مذاکرات آنها با من بر این اساس بود که من عضویت شورای انقلاب را که در شرف تشکیل بود قبول کنم و حتی چون بر اساس مذاکرات در پاریس بر آنها معلوم شده بود که از طرف آقای خمینی و آنها بازرگان نامزد نخست وزیر حکومت موقت است به من تلویحاً پیشنهاد کردند که ریاست شورا را عهده دار بشوم.

س - شورای انقلاب؟

ج - شورای انقلاب، و من به آنها جواب دادم چون با اصل ایجاد شورای انقلاب مخالف هستم، عضویت در آن را نمیتوانم قبول کنم، از من پرسیدند چرا با ایجاد شورای مخالف هستم؟ گفتم به دلیل اینکه ما انقلاب را به پایان رسانده ایم، انقلاب پیش رفته و پیروز شده حالا باید يك حکومت انقلابی بر سر کار آید که بتواند با قدرت برنامه های انقلاب را عملی بکند. يك حکومت انقلابی و يك شورای انقلابی دو مؤسسه در مقابل یکدیگر میشوند و همدیگر را خنثی میکنند، یا شوری تسلیم حکومت میشود و یا بصورت حکومتی در حکومت در میآید و این خود مقدمه‌ی آنا رشی و هرج و مرج خواهد شد. به

عبارت دیگر تشکیل شورای انقلاب را عمل ضدانقلابی میدانم و بنابراین در چنین مؤسسه ای شرکت نمیکنم .

س - آقای بختیار در آن موقع هنوز نخست وزیر بودند؟

ج - بله هنوز نخست وزیر بود و خمینی هم نیآمده بود . اتفاقاً این نکته را بعداً بهشتی در یکی از جلسات اولیه مجلس شورای اسلامی که با حضور ایشان به عنوان رئیس دیوان کشور تشکیل شده بود برای نمایندگان بیان کرد و گفته بود، کسی که از روز اول مخالف با شورای انقلاب بود و بابت آن داده و قبول عضویت آن نکرد دکتر سنجابی بود و شاید هم حق با او بود . این مطلبی است که بنده از خود ایشان نشنیدم ولی از بعضی از نمایندگان که در آن جلسه بودند و از قول او حکایت کردند شنیدم . حالا از آن سه نفر هم بهشتی و هم مطهری کشته شده اند ولی منتظری حیات دارد و هست . در این ایام که واپسین روزهای نظام از هم گسیخته ی پادشاهی بود مراجعات به من فوق العاده زیاد بود . از جمله نمایندگان مجلس که دچار ناراحتی و بلا تکلیفی و سردرگمی شده بودند مراجعه میکردند . در مرحله ی اول تنها نمایندگان اقلیت تازه بوجود آمده میآمدند . آنها قریب چهارده نفر بودند که گاهی تنها و تنها و گاهی با هم میآمدند . از جمله وقتی آقای خمینی اعلامیه ای صادر کرده بود که نمایندگان استعفا بدهند ، آنها نظر مرا خواستند که آیا استعفا بدهند یا خیر ؟ من به آنها گفتم که استعفا ندهید تا مجلس هست باقی بمانید شاید وجود شما برای پیشرفت آمال مردم مفید باشد . بعد از آنها عده ای از نمایندگان اکثریت هم با من ملاقات کردند . از جمله یکی از آنها آقای دکتر سعید رئیس مجلس بود و یکی هم نایب رئیس مجلس .

س - ریاضی رئیس مجلس نبود؟

ج - نخیر ریاضی رفته بود .

س - بعد مجدداً به ایران برگشته بود در زمان انقلاب ؟

ج - بهر حال ریاضی آنوقت ریاست مجلس را نداشت . دکتر سعید رئیس

بود و یک نفر دیگر که اسمش اکنون بخاطر من نیست نایب رئیس او بود آمدند و با من ملاقات و کسب تکلیف کردند که چکار باید بکنند و این در موقعی بود که حکومت بختیار تشکیل شده بود .

س - و بختیار هم میخواهد که از اینها رأی اعتماد بگیرد .

ج - من به آنها گفتم : آقایان درست است که ملت ایران شمار آنها نمیداند و این

مجلس نماینده مردم نیست اما شمایر حال در کرسی و در مقام نمایندگی مردم ایران هستید. بسا اتفاق افتاده که نمایندگان دیگری که همین موقعیت و موضع شمارا داشته اند و در مواقع حیاتی اقداماتی بر طبق خواسته ملت کرده و مردم نیز با عمل آنها موافقت داشته و از آنها اظهار خرسندی و قدردانی کرده اند. مثلاً مثل انتخاب دکتر مصدق و همکاری با دکتر مصدق و غیره. شمالان در مجلس هستید هم برای رفع غائله‌ی مملکت و خدمت به ملت و هم برای رفع هر نوع اتهامی از خودتان میتوانید يك اقدام مؤثری بکنید و آن اینست که چند نفر از شما جرأت بکنند و طرحی بقید سه فوریت به مجلس بدهد که چون مسلم و معلوم شده که حکومت دکتر بختیار از عهده‌ی حل مشکلات کنونی ایران بر نمیآید و وجود و حضور ایشان مانع حل مسئله ایران بطور مسالمت آمیز است بنابراین پیشنهاد میکنیم که نسبت به بقای حکومت ایشان تجدید رأی بشود. و در رأی گیری رأی عدم اعتماد به ایشان بدهید که مجبور به استعفا بشود. آنوقت است که راه باز میشود برای اینکه شخص صالحی که مورد توافق آقای خمینی هم باشد انتخاب بکنید. رئیس مجلس به من وعده داد که اگر آقای خمینی باین ترتیب موافق باشد آنها هم عمل کنند. این از جمله‌ی وقایع و مطالبی است که تا کنون در تاریخ انقلاب اخیر ایران علنی نشده است. روزی که آقای خمینی وارد تهران شد ما به استقبال ایشان به فرودگاه رفتیم. در تالار فرودگاه در قسمت اول آقایان روحانیون صف بسته بودند و بعد از آنها بنده و مهندس بازرگان و ملیون دیگری که با ما بودند ایستاده و منتظر بودیم. طیاره آقای خمینی وارد شد. بعد از چند دقیقه ایشان و همراهانشان بر سر پله‌های تالار فرودگاه نمایان شدند. مردم برایشان دست زدند و الله اکبر گفتند. ایشان هم بر سر همان پله‌ها سخنرانی مختصری ایراد کردند. داریوش فروهر در کنار او ایستاده و متوجه من بود. فراموش کرده بودم که قبلاً توضیح بدهم بعد از جریان بر سر کار آمدن حکومت دکتر بختیار، فروهر به نمایندگی از طرف جبهه ملی به پاریس رفت تا گزارش امر را با اطلاع ایشان برساند و با آقای خمینی در تماس باشد. در حینی که آقای خمینی سخنرانی میکرد فروهر از جمع همراهان او جدا شد و از داخل مستقبلین به سرعت و مستقیماً به جانب من آمد و در گوش من آهسته گفت پیامی از طرف آقا دارم که باید به قره باغی برسانم و از این جهت از خدمتان مرخص میشوم و بعد زیارتتان میکنم. فروهر رفت. آقای خمینی هم رفتند و سوار هلی کوپتر شدند.

س - هلی کوپتری که آقای ربیعی فرمانده نیروی هوایی فرستاده بود؟ هلی کوپتر نظامی

در هر حال .

ج - بله باهلی کوپتر نظامی ایشان به بهشت زهرارفتند .

س - اول سواروانت شدند، فیلمش هست ، بعد از نقطه ای که دقیقاً من یادم نیست از کجا هست از آنجا سوار هلی کوپتر شدند و به بهشت زهرارفتند .

ج - علت اینکه این قسمت را نمیتوانم توصیح بدهم این است که از فرودگاه که بیرون آمدم من مستقیماً بمنزل برگشتم .

س - اصلاً جمعیت اینقدر زیاد بود .

ج - بله جمعیت هم آنقدر عظیم بود که با اتوموبیل رفتن غیر ممکن بود و بنده از فرودگاه بمنزل برگشتم و آقای خمینی با اتوموبیل و بعد باهلی کوپتر رفتند به بهشت زهرا . روز صبح بعد به ملاقات آقای خمینی رفتم که به علت ازدحام جمعیت موفق بدیدار ایشان نشدم . شب آن روزی من تلفن کردم یا آنها تلفن کردند درست بخاطر ندارم . بنظر من این قرار تلفونی فوری برای دلجویی از پیش آمد صبح بود که من نتوانستم ایشان را ببینم و در میان انبوه جمعیت ماندم . شب دیر هنگام بود که من به محل اقامت ایشان در مدرسه ی علوی رفتم . نگرانیهایی از مقاومت و یا کودتای نظامیان احساس میشد . ملاقات کنندگان و پیرامونیان آقایارفته بودند و یادراتاقهای دیگر بودند . در خدمت ایشان فقط سید احمد آقا فرزندشان بود و من بایشان گفتم که آقا تبریک میگویم انقلاب پیروز شده و حل مشکل بختیار بزودی صورت میگیرد . برای از میان برداشتن این باقیمانده رژیم به دو ترتیب ممکن است عمل کرد: یکی بادرگیری نظامی و مسلحانه دیگر از طریق عادی و قانونی موجود . بنظر بنده درگیری مسلحانه به این صورت که مردم بریزند به خیابانها و مغازه ها و بانکها را آتش بزنند و به سربازخانه ها و سازمانهای دولتی حمله کنند ، علاوه بر اینکه ممکن است با مقاومت و واکنش ارتش روبرو بشود و موجب کشتار و خونریزی و خرابی زیاد خواهد شد بنابراین اگر بشود یک راه مسالمت آمیز و قانونی پیدا کرد خیلی مفید تر و مؤثر تر خواهد بود . آقا گفتند ، به چه ترتیب ؟ من جریان مذاکره با رئیس مجلس و قول و قرارهای که آنها داده بودند بایشان در میان گذاشتم و گفتم که آنها قول داده اند در صورت موافقت شما با دادن رأی عدم اعتماد حکومت بختیار را ساقط کنند و رأی تمایل به کسی بدهند که مورد نظر شما باشد . گفتگوی آن شب در زمانی بود که بختیار بر سر کار است و آقای خمینی هم هنوز بازرگان رامعین نکرده بود . آقای خمینی شکفته و خوشنود شد . گفتم بسیار عمل خوبی است من هم با این ترتیب موافق

هستم .

س - ولی قبلا مجلس رأی اعتماد به آقای بختیار داده بود .

ج - بله داده بود و حالا فکر ما این بود که در یک جلسه ی فوق العاده به ترتیبی که گفته شد تجدید رأی بکنند و ایشان را با دادن رأی عدم اعتماد ساقط بکنند . گفتم پس اجازه میفرمائید من در این موضوع با آقایان صحبت کنم . گفتم ، فوری بکنید . نکته جالب توجه اینست که پس از حرفهای من و موافقت آقای خمینی ، سید احمد آقا گفت آقا نمایندگان مجلس اگر اینکار را بکنند در مقابل انتظار و توقع همراهی و مرحمت از شما دارند . آقا گفت ، در اسلام توبه تادم آخر جایز است و این عمل را اگر بکنند بمنزله ی توبه ی آنها خواهد بود . خدا شاهد است این عین کلامی بود که خمینی گفت . و بمن اجازه داد که کار را دنبال کنم . من به منزل که رسیدم بلافاصله به دکتر سعید رئیس مجلس تلفن کردم . او در جواب من قدری تمجیح کرد . بعد گفت ، میتوانید ملاقاتی برای من از آقا بگیرید که من خودم ایشان را ببینم ؟ به منزل آقای خمینی تلفن کردم ایشان جواب دادند من اورا نمی پذیرم ولی او بیاید منزل شما و من نیز نماینده ای از طرف خودم میفرستم که با او مذاکره کند و اطمینان حاصل نماید . من دوباره به دکتر سعید تلفن کردم و او قبول کرد که فردا شب بمنزل من بیاید و آقای خمینی هم یک نفر نماینده بفرستد . فردا شب او سر ساعت آمد و نماینده آقای خمینی هم که آقای اردبیلی رئیس فعلی دیوان کشور بود رسیدند . در آنجا من جریان مذاکرات و قرارهای گذشته را دوباره در حضور رئیس مجلس و اردبیلی مطرح کردم . اردبیلی نیز این عمل را از جانب آقای خمینی تأیید و تشویق کرد و گفت ، این خدمتی است که شما به مملکت و به خودتان میکنید و اینکار را بکنید . ولی در صبح آن روز یک قرار اتحاد و اتفاتی در مجلس و در میان افسران به پشتیبانی از بختیار صورت گرفته بود . حالا بر سر اقدامات هایز ر بوده بر اثر اقدامات خود افسرها بوده یا تا کنید و سفارش شاه درست نمیدانم . افسران فرمانده سازمانهای اصلی ارتش بیعتی با بختیار کرده بودند نمایندگان هم در یک جلسه خصوصی قول پشتیبانی محکم به او داده بودند . رئیس مجلس در جواب من و آقای اردبیلی اظهار عجز کرد و گفت ارتشی ها مجلس را مرعوب کرده اند و آن ترتیبی را که قبلا در خدمت فلان کس صحبت کرده ایم ممکن است در مجلس پیشرفت نکند . آقای اردبیلی اول بایان تحبیب و بعد بصورت تهدید به او گفت ، اینکار را اگر شما بکنید خودتان را از خطر و محاصره نجات میدهید و اگر نکنید زیانش به سختی عاید خود شما خواهد شد و این

رامن از طرف آقابه شمامیگویم، رئیس مجلس قول داد که فردا در مجلس اقدام بکنندولی یاخواست ویا از عهده بر نیامدوبه طفره وتعلل گذرانندند. بعدابنده شنیدم وشایددریک کتابی هم خواندم که اواین موضوع رادرمیان نمایندگان مطرح کرده بودولی بر اثر اقداماتی که در میان افسرهاشده وفشارهائیکه بر نمایندگان واردآمده بودعملش بی نتیجه ماند. تااینکه هجوم مردم به خیابانهاشدت واوج گرفت وروزبروز دکانهامیسوخت ،بانکهامیسوخت ،سیناهاومؤسسات تجارتی بزرك میسوخت وکم کم مردم کلانتریهارابه تصرف آوردندوبطرف سربازخانه هاحمله ورشدندوسرانجام امرآرتش ناچارشدندکه بیطرفی یعنی درواقع تسلیم ارتش رااعلام کنند. دراینجامطلبی هست که تذکروتوجه به آن لازم است وان اینست که قریب یکماه بود افسر عالیرتبه ای بادرجه سپهبدی یا بالاتر، از طرف آمریکا بنام ژنرال هایزربه ایران آمده بود.

س - معاون فرمانده پیمان ناتو؟

ج - بله واین يك انتخاب بسیارناشایست ودرعین حال دوپهلوبودانتخابی که ازیکطرف بوسیله برژنسکی ودارودسته اومأموریتش این بودکه يك کودتای نظامی درایران ترتیب بدهدوازطرف دیگربوسیله وانس وزیرخارجه وخودکارتررئیس جمهورآمریکادستورداشت که حکومت بختیاررابوسیله ی نظامی هاتقویت بکنندوازبروز کودتاغلیه اوجلوگیری بعمل آورد. این مأموریت دوپهلوازطرفی واختلاف هایزرباسالیوان سفیر آمریکاازطرف دیگرسردرگمی ودرماندگی عجیبی درمیان افسران ارتش ومجلسیان وحکومت بختیارکه همه چشم به آمریکا دوخته بودندبوجودآورده بود. ازطرف دیگرهمین ژنرال آمریکایی باتعلیماتی که ازمقامات مربوطه خودداشت بابعضی ازعناصرروحانیت وغیرروحانی انقلاب وارد ارتباط شده بود. برحسب اطلاعاتی که من داشتم وبعدهم تأییدشد اومکرربا افرادی مانندمهندس بازرگان وناصرمیناچی وبهشتی ملاقات میکرد. همین آقایان ازطرف دیگرباسالیوان ومأمورین سفارت آمریکا که نظرهای متفاوتی باهایزرداشتنددرارتباط بودند. تمام این ارتباطات شواهد غیرقابل انکارازمداخلات غیرقانونی وجاهلانه ی آمریکائیان درامورداخلی ایران وارتباط مستمر بعضی ازعناصرانقلاب باآنهاست. امرای ارتش ایران هم ازمقام واحدی اطاعت نمیکردند، باتجربه وتقسیمی که شاه درارتش بوجود آورده بود. نیروی هوایی دستگامی برای خودش بود، نیروی زمینی دستگاه



دیگری، گارد سلطنتی دستگاه دیگری بود، نیروی دریایی هم دستگاه دیگری و همه آنها هم در این انقلاب عظیم ملت بحالت حیرت زدگی افتاده بودند و چون در گذشته همه ی امر ارتش وابسته به شخص شاه بودند با رفتن شاه آنها مانند بدن بدون سر شده بودند. در این سردرگمی و بلا تکلیفی بسیاری از آنها در مقام آن برآمدند که برای خودشان راه مفروضاتی در سازش با آخوندها و آخوندنماها پیدا بکنند. از جمله بعضی از آنها مانند قره باغی و دیگران با مهندس بازرگان و ناصر میناچی و بهشتی مرتبط شدند. در تمام این جریانات بنده حتی یکبارنه با بازرگان و نه با بهشتی و دیگران و نه با هایزر و سالیوان و نه با بختیار و دارودسته او ملاقاتی نداشتم و حتی در جلساتی که آنها تشکیل میدادند دعوتی از من بعمل نیامد. تا اینکه هایزر ایران را ترک کرد و معلوم نشد که این افسر احمق مورد اعتماد کارتر چه چگونگی آمد و چگونه رفت .

س - آقای دکتر شما اشاره کردید وقتی آقای فروهر با آقای خمینی و همراهان ایشان به ایران آمدند به شما گفتند که یک پیغامی برای آقای قره باغی دارند. شما هرگز متوجه شدید که آن پیغام از کی بود و محتوی آن چه بود؟

ج - بله . بنده حتی متن آن پیغام را هم بعد ایدم ، یعنی رونوشت آن را آقای فروهر بمن نشان داد . پیغامی مختصر در چند سطر تأمین به آنها داده و خواسته شده بود که ارتش تسلیم نهضت انقلابی مردم ایران بشود و در این صورت تأمین برای آینده خودشان داشته باشند .

س - این پیغام از کی بود؟

ج - از خود آقای خمینی .

س - آقای خمینی این پیغام را داده بودند؟

ج - بله ، نامه ی آقای خمینی بود بعنوان قره باغی .

س - که به نظامی ها تأمین داده بود که اگر با انقلاب همراهی کنند . . .

ج - بله اگر آنها با انقلاب همراهی کنند تأمین آینده را داشته باشند . در همین زمان بود که ارتش اعلام بیطرفی کرد که مفهومش در واقع تسلیم ارتش بود . امرأه ارتشیان اعلام کردند که به سر بازخانه ها و پناهگاههای خودشان بروند ولی در پناهگاههایی کنه از خودشان دفاع هم نکردند و چریکهایی که اسلحه داشتند با جمعیت انبوه مردم به سر بازخانه ها حمله بردند .

س - بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و همافرها شد؟

ج - بله بعد از آن برخوردی که بین گارد سلطنتی و همافرها شد و فرمانده گارد سلطنتی به قتل رسید دیگر ارتش در واقع از هم پاشیده بود و مردم مهاجم ریختند توی سربازخانه ها و با آن وضع فجیع سربازخانه ها را غارت کردند. شاید قریب سیصد هزار اسلحه بدست افراد غیر مسئول که معلوم نیست وابسته به چه جمعیت و چه دارو دسته ای بودند افتاد و بلافاصله جناب دکتر بختیار هم که آنهمه خود نمایی و ظاهر سازی و قدرت نمایی میکرد فراری و مخفی شد و بعد همانطور که خودش نوشته و ما نمیدانیم به چه ترتیبی بود بوسیله پاسپورت يك دولت خارجی و با تغییر قیافه از ایران خارج میشود پاسپورت يك دولت خارجی که بر حسب احتمال کلی یا پاسپورت سفارت انگلیس بوده و یا پاسپورت فرانسه .

س - شما این روزها کجا بودید آقای دکتر سنجابی؟ همین برخورد و این چیزها که انجام شد.

ج - این روزها من غالباً در منزل بسیار متأسف و متحیر بودم .

س - شما تماسی در این روزهای آخر با لایحه این دو روز آخر با آقای خمینی نداشتید؟

ج - نخیر، من ملاقاتی که با آقای خمینی داشتم همان بود که شب دوم بعد از آمدن ایشان به تهران داشتم و بعد از آن که ایشان آقای مهندس بازرگان را بعنوان نخست وزیر انتخاب کردند دیگر نه من ایشان و نه آقای مهندس بازرگان را ملاقات نکردم تا آنکه مهندس بازرگان داریوش فروهر را پیش من فرستاد و تقاضای همکاری کرد و گفته بود که فلان کس هر سمتی که میخواهد در دولت انتخاب بکند و وزارت خارجه را بمن تکلیف کردند، بنده هم بنا بر مصالحی قبول کردم . یکی اینکه اگر من قبول نمی کردم از همان روز اول میگفتند که دکتر سنجابی و دوستان و رفقایش حاضر به همکاری با حکومت انقلاب نشدند و از روز اول جدایی انتخاب کردند. دوم اینکه عده ای، از امثال همین آقای بختیار و غیره، میگفتند فلان کس اینقدر بی ارزش بود که حتی حاضر نشدند مقامی در دولت به او بدهند. دیگر اینکه واقعا میدوار بودم که بتوانیم در حکومت ائتلافی موقت دولت را بر راه صحیحی ببریم و مخصوصاً در سیاست خارجی دولت انقلابی که تازه بر سر کار آمده و واجد درجه اعلا ی اهمیت بود بتوانیم مؤثر واقع شوم و ترتیب صحیحی در روابط با همه کشورهای خارجی مخصوصاً کشورهای همسایه بدهیم و تجدید نظر و ارزیابی مجددی در روابط ایران با همه ی کشورهای و مخصوصاً بر قدرت آنها و در قراردادها و معاملات که با آنها داریم بعمل آوریم و بالاخره وزارت

خارجی را بصورتی تصفیه بکنیم که واقعا نماینده ی يك دولت انقلابی اسلامی استقلال طلب و آزادیخواه باشد. بالاتر از همه اینها امیدوار بودیم که با اتحاد و شرکت همه ی نیروهای ملی در حکومت ائتلافی يك دولت نیرومند و مورد پشتیبانی روحانیت و تمام طبقات مردم تشکیل بشود که بتواند در مرحله اول با قدرت تمام نظم و امنیت برقرار سازد و در مرحله بعدی شالوده نظام جدید را بر اساس دموکراسی ترتیب بدهد. بس از تعیین تقریباً همه وزراً یکی دوبار هم دستجمعی پیش آقای خمینی رفتیم که به ماتریک گفت و مارا در انجام وظایفمان تشویق کرد.

س - چه اشخاصی از هر زمان جبهه ملی شمادر کابینه بازرگان شرکت کردند؟  
 ج - در کابینه بازرگان بنده وزیر خارجه بودم، آقای فروهر وزیر کار آقای علی اردلان وزیر دارایی و آقای دریادار احمد مدنی وزیر دفاع بودند. بنظر من همین چهار نفر بودیم. یکی از حوادث مهم بعد از تشکیل دولت موقت تظاهرات عظیم مردم در آرامگاه مصدق بمناسبت تجلیل از خاطره ی وی و سالروز درگذشت وی بود.  
 س - روز تولد مصدق بود، ۱۴ اسفند.

ج - بله در ۱۴ اسفند آن تظاهرات عظیم صورت گرفت که شاید بیش از يك میلیون نفر در آن راه طولانی با هروسيله ای که بود خودشان رابه آنجا رساندند که در واقع بزرگترین اجتماع بعد از انقلاب بود ولی با کمال تأسف در آن روز ضربت ناجوانمردانه زیان بخش و آزادی بر باددهی برجبه ملی و بر میلیون و آزادیخواهان بطور عموم وارد آمد. در آن روز که همه ی ما برای اظهار سپاسگزاری و وفاداری و احترام نسبت به پیشوای بزرگ ملت ایران دکتر مصدق آنجا رفته بودیم و همه ی گروه ها از این لحاظ متحد و متفق بودند در آنجا برای این مردمی که بی توجه به هیچگونه مرام و مسلک و جبهه ای شرکت کرده بودند آقای دکتر هدایت اله متین دفتری با سو استفاده از نسبت خانوادگیش با مرحوم مصدق سخنرانی و اعلام تشکیل جبهه ی دموکراتیک ملی کرد که این خود لطمه ی عظیمی بر اساس جبهه ملی و بروحدت مبارزین ملی وارد آورد و سرچشمه اختلاف و افتراق جدیدی در میان آزادیخواهان شد. او حتی در آن سخنرانی مانند سخنرانی های پیشش تلویحا و تصریحا حملاتی به جبهه ملی کرد.

س - ایشان قبلاً با چریکهای فدایی خلق و مجاهدین خلق توافقی کرده بود.  
 ج - بله با مجاهدین و چریکها همراهی داشتند.

س - و سایر چپی ها.

ج - بله و آیت الله طالقانی هم با آنها در ارتباط و همکاری بود و با هم این وضعیت را ترتیب داده بودند که علی التحقیق هدف اصلی آن درهم کوبیدن جبهه ملی بود . ولی آنکه از این نفاق انگیزی استفاده برد خود آنها نبودند بلکه درست مخالفین آنها یعنی آخوندها بودند که از این افتراق وجدایی بین دسته های ملی و آزاد میخواه بهره برداری کردند . این لطمه بزرگی بود ولی زیان بخش تر و علاج ناپذیرتر از آن وضع حکومت ضعیف بازرگان و وجود سازمانها و نیروهای حکومتی خارج از دولت رسمی بود . تازه در اوایل تشکیل دولت بودیم ، نمیدانم در چه روزی ، بنده صبح از رادیو شنیدم که شب پیش چهار نفر از افسران را تیرباران کردند .

س - در همان پشت بام مدرسه علوی؟

ج - بله چهار نفر که عبارت بودند از نصیری ، ناجی ، خسرو دادور حیمی فرماندار نظامی تهران .

س - آقای دکتر من میخواهم در اینجا از شما یک سئوالی بکنم ، از مصاحبه هایی که شده و صحبت هایی که آقایان مختلف کردند این طور بنظر می آید که در آن روز ۱۴ اسفند آقای طالقانی بعنوان نماینده روحانیون وارد این جریان جبهه دموکراتیک ملی شد و آن را تشویق کرد ولی در عین حال گوشی دست ایشان بقول معروف بود و طوری عمل کرد که عملاً این نفاق بوجود آمد ولی در واقع آنها هم نتوانستند از این قضیه بهره گیری کنند و عملاً جریان بدست روحانیون افتاد . آنطور که معلوم است آنها میخواستند که آقایان رجوی و نماینده چریکها در آنجا سخنرانی و جلب توجه نیروها بکنند ولی مطابق گفته خودشان تمام وقتشان را آقای طالقانی گرفت و به آنها در واقع فرصت سخنرانی نداد و در نتیجه کار طوری شد که جبهه دموکراتیک ملی از همان اول ، معذرت میخواهم این کلمه را بکار میبرم ، افسارش بوسیله ی آقای طالقانی بدست آخوندها افتاد .

ج - بله نظر شما در نهایت امر درست است . ولی مرحوم طالقانی جز آن آخوندهای سنتی نبود . خلاصه تظاهرات آن روز آغاز بسیار در خشان و پایان سرافکننده ای برای نیروهای ملی داشت . بعد از آنکه من از اعدام آن افسران خبر دار شدم که جریان محاکمه آنها هیچوجه معلوم نبود ، آنروز از وزارت خارجه بدیدن مهندس بازرگان رفتم و با او صحبت کردم و گفتم این ترتیب محاکمه مخفی عمل صحیحی نیست و پرسیدم که آیا شما از این محاکمات خبر و اطلاعی دارید؟ گفتم دولت هیچوجه از آنها خبر ندارد ، این کاری است که مستقیماً دادگاهها و کمیته های انقلابی میکنند . گفتم خوب این چه

حکومتی است که ما داریم و مسئول امور مملکت هستیم ولی سازمانها و نیروهای دیگری خارج از حکومت و بدون اطلاع دولت چنین اقدامات اساسی حکومتی و قضایی و سیاسی میکنند. گفت، پس شما هم امروزیی‌اید که با هم برویم و ملاقاتی با آقای خمینی بکنیم. چند نفر از وزیران همان روز با آقای بازرگان باهلی کوپتری به قم رفتیم و خدمت آقای خمینی رسیدیم. چهارپنج نفر از وزیران بودند.

س - آقای فروهر هم باشما بود؟

ج - درست یادم نیست بنظرم ایشان هم بود. با آقای خمینی صحبت کردیم که آقایان اعدام‌های اختصاری و مخفی صحیح نیست. جمع کثیری امروزه از نظامی‌ها و غیر نظامی‌ها گرفتار شده‌اند که بسیاری از آنها مستحق اعدام هستند ولی باید یک ترتیب قانونی برای محاکمات آنها داده بشود. آقای خمینی جواب دادند، این اشخاص متهم نیستند این عین عبارت او است آنها مجرم هستند مجرم محاکمه نمی‌خواهد جرمشان ثابت است و باید حکم درباره‌شان اجرا بشود. مذاکرات بی نتیجه دیگری هم صورت گرفت و بنده خیلی ناراحت شب به منزل برگشتم و نامه‌ی مبسوطی در دو صفحه بزرگ تقریباً به قطع روزنامه نوشتم و ماشین شده آن را فردای آنروز به پسر سعید دادم که خدمت آقای خمینی به قم ببرد و در آن انقلاب و محاکمات انقلابی را تشریح کردم و به ایشان نوشتم که غالب اشخاص که گرفتار شده‌اند مخصوصاً افرادی نامی آنها خیانتکار و مستحق اعدام و مجازاتهای سخت هستند ولی برای حفظ آبروی انقلاب و برای اینکه بردنیا معلوم بشود که این انقلاب عادلانه و بطریق انسانی به جرائم رسیدگی میکند و از طرف دیگر چون این محاکمات محاکمه یک رژیم هست و برای اینکه خود رژیم و سیاست‌های جهانی مؤثر در آن مورد محاکمه قرار بگیرد باید جریان آن علنی و با تمام شرایط آزادی دفاع و گرفتن حق و کیل و غیره باشد که در تاریخ ثبت بشود و مثال محاکمات سران نازی را در دادگاه نورنبرگ بیان کردم که آنها هم میدانستند که آن اشخاص باید اعدام بشوند ولی محاکمات آنها بصورت علنی ترتیب دادند. این نامه را بوسیله پسر خدمت ایشان فرستادم ولی متأسفانه هیچگونه ترتیب اثری به آن ندادند. در این روزهایی که بنده در وزارت خارجه بودم روز بروز آشفتگی عظیم و عجیب در کار دولت و حکومت ظاهر میشد.

س - اگر لطف بفرمائید و تجربه‌تان را در وزارت خارجه توضیح بفرمائید . . .

ج - از جمله یکی درباره‌ی ارتش بود. افرادی پیدا شده بودند در داخل دولت و خارج

از آن فشار می آوردند که باید تمام افسرانی را که از درجه سرتیپ به بالا هستند بدون رسیدگی به صلاحیتشان از خدمت اخراج کنند. بنده میدیدم ارتشی که اینهمه برای آن خرج شده و در جریان انقلاب به شدت ضربت خورده و روحیه و انضباط خود را از دست داده با چنین اقدامی که ناشی از عقده ها و کینه هاست ضعیف تر و پراکنده تر خواهد شد و دیگر بصورت ارتش باقی نمی ماند و حال آنکه خطراتی چه از داخل و چه از خارج متوجه ماست. با همه ی تذکراتی که میدادم متأسفانه مؤثر واقع نمیشد.

س - در واقع آنچه قدرت اصلی شورای انقلاب بود.

ج - بلی شورای انقلاب بود و مسئله همین وجود شورای انقلاب بود. مهندس بازرگان از روز اول یامیابستی قبول مسئولیت نکند و یا انحلال شوری را خواستار بشود.

س - همان موضوعی را که شما قبلاً پیش بینی فرموده بودید عملی شده بود. حالا شورای انقلاب بود و دولت.

ج - و چیزهای دیگر که حالا عرض میکنم. در همین زمان در بعضی از ولایات ایران شورشهایی رخ داد. کردستان شروع به آشوب کرد، خوزستان شروع به آشوب کرد، همه ی چپی های به اصطلاح خلقی دامن زن این جریانات شدند. اشخاصی که نه کرد زبان بودند که دفاع از حقوق کردها بکنند و نه ترکمن بودند که ادعای خود مختاری ترکمنی داشته باشند و نه عرب بودند که آشوب انگیز این ماجرا باشند. در همان روزهای اول پیروزی انقلاب جبهه ملی اعلامیه صادر کرد که بسیار تاریخی است. یعنی یکی از سازمانهای جبهه ملی اعلامیه صادر و پیشنهاد کرد که بر اساس اصول و قوانین صدر مشروطیت راجع به انجمن های ایالتی و ولایتی اختیارات محلی استانها و شهرستانها مقرراتی وضع و به موقع اجرا گذاشته شود. متأسفانه نه تنها این مطلب مورد توجه قرار نگرفت بلکه شروع به ناسزاگویی به جبهه ملی شد که میخواستند مملکت را به تجزیه بکشاند. باینکه خود من کرد و در مسئله کرد بسیار وارد و آشنا هستم، همه کردهای شمال را می شناسم و هم کردهای جنوب را می شناسم و هم کردهای سایر نقاط ایران و خارج از ایران را بخوبی می شناسم میدیدم افرادی که گردنیستند و از کنه جریانات خبر ندارند میخواستند حلال این مسائل بشوند مثلاً آیت الله طالقانی را که مرد بسیار مومن و با حسن نیتی بود ولی بصیرتی نسبت به این مسائل نداشت و ارد این قضایا می کردند. او با حسن نیت میرفت ولی عملش نتایج



دکتر سنجابی وزیر امور خارجه ۱۳۵۷ در حال گفتگو با یاسر عرفات رهبر جنبه آزادیبخش فلسطین  
 آقای مهندس بازرگان نخست وزیر وقت در این دیدار حضور دارند

صحبتی نداشت بلکه بیشتر زیان بخش بود تا مفید.

س - ایشان چندین بار به کردستان مسافرت کرد. آقای فروهر هم رفتند.

ج - بله ولی کارها و اقداماتی که فروهر بعداً می‌کرد از روی وطن دوستی و کاردانی بود آن را اگر لازم شد بعداً توضیح خواهم داد. در این ایام بنده در وزارت خارجه گرفتاریهای فوقالعاده زیادی داشتم. در همان روزهای اول وزارت خارجه من بود که با سرعرفات به تهران آمدم و ما از ایشان پذیرایی بسیار گرمی کردیم، عکسهای مفصلی برداشتیم و پشتیبانی نسبت به مردم فلسطین را که واقعا سزاوار پشتیبانی هستند اعلام کردیم، ملتی مظلوم ترو آواره ترو سرگردان ترو از مردم فلسطین و بالنتیجه فعلا مردم لبنان شاید در عالم کمتر وجود داشته باشد. ولی در وزارت خارجه و در بسیاری از سفارتخانه های مادر خارجه دچار مشکلات و مزاحمت هایی بودیم یعنی افرادی بدون صلاحیت و بدون سمت رسمی در کار سفارتخانه ها بخصوص در سفارت آمریکا و در سفارت پاریس مداخلات آشوبگرانه میکردند و همه چیز را بهم میزدند. بنده خیلی علاقمند بودم که دولت انقلاب روش و مبانی سیاست خارجه خود را معلوم کند. من به اصل نه شرقی و نه غربی اعتقاد کامل داشتم ولی نه به این معنی که با آنها قطع رابطه بکنیم بلکه با هر دوی آنها رابطه دوستانه بدون وابستگی داشته باشیم و همچنین از داخل دولت و خارج از آن پیشنهاد میشد که ما به گروه دولتهای با اصطلاح غیر متعهد به پیوندیم ولی من نسبت به این گروه نظر خوبی نداشتم. بعد از زمان بنیانگزاران آن مثل ناصر و نهرو و سوکارنو این گروه از آن صورت بی تعهدی خالص خارج شده و به تدریج در آن دونوع وابستگی نمایان شده یعنی جمعی از آنها بیشتر جانبدار سیاست شرقی و جمع دیگر متمایل به سیاست غرب شده اند و بنابراین کوشش من بر این بود که سیاست خارجی دولت انقلابی ایران را از این گروه بندیها و تظاهرات برکنار بدارم. وزیر خارجه دولت پاکستان بدیدن من آمد. من در عین آنکه نسبت به اعدام ذوالفقار علی بوتوبه عنوان وزیر خارجه ایران علنا بر از نارضایی و مخالفت کردم ولی به رشته های علائقی که دو ملت ایران و پاکستان را به هم پیوند میدهد اعتقاد داشتم و حسن پذیرایی کامل را از وزیر خارجه آن کشور کردم. و نیز من با پیمان سنتو که هیچ تأمین و فایده ای برای کشورهای مانداشت و دولت شوروی را بی جهت تحریک میکرد جدا مخالف و معتقد بودم به جای آن باید قرارداد دوستی و همکاری با همه کشورهای اسلامی همسایه از ترکیه و عراق گرفته تا امارات عربی و پاکستان منعقد کنیم و مفهوم انقلاب را به این صورت دوستانه



و مسألت آمیز صادر نمائیم ولی لازمه‌ی همه این‌ها وجود دولتی قوی و پابرجا و نظم و امنیت در داخل مملکت بود. سفرای کشورهای شرقی و کشورهای غربی تقریباً هر هفته بدیدن من می‌آمدند. از آن میان فقط سالیوان سفیر آمریکا مستثنی بود که بدیدن من نیامد جز روزیکه برای خدا حافظی به وزارت خارجه آمد و کارهای خود را مستقیماً با بازرگان و امیران نظام و دکتریزدی انجام میداد. در میان سراسفیر فرانسه دیپلماتی نازنین و نماینده‌ی فرهنگ آن کشور بود. نظر من بر این بود که پس از فراغت از جنگ‌های اولیه به مطالعه قراردادها و تعهدهای سیاسی و اقتصادی و نظامی ایران با کشورهای خارجی مخصوصاً بر قدرتها بپردازیم و روابط جدیدی بر اساس منافع و استقلال برقرار کنیم ولی میدیدیم که خارج از دولت تبلیغاتی میشود که با عمل و نظر وزارت خارجه وفق نمیدهد. از جمله یکمرتبه در مورد صدور انقلاب شروع به تبلیغ شد. که اینهم آشفتگی تازه‌ای در خارج از ایران و در کار وزارتخانه بوجود آورد. علل استعفای من از جهاتیکه اشاره شد مربوط به وزارت خارجه بود، از جهت مداخلاتی بود که در سفارت واشنگتن میکردند از جهت مداخلاتی بود که در سفارت پاریس و جاهای دیگر میکردند و از جهت اینکه سیاست و روش خارجی دولت ما معلوم نبود ولی در واقع علت عمده استعفا وضع عمومی حکومت بود. بنده میدیدم که شورای انقلاب دولتی است مافوق دولت، میدیدم که در داخل دولت دولتهایی وجود دارد. کمیته‌هایی هستند که به استقلال کار میکنند. نه تنها کمیته‌ها از دولت خارج هستند بلکه هر کمیته از کمیته دیگر جدا است. دادگاههایی در مساجد و جاهای دیگر بوجود آمده اند بنام دادگاههای انقلاب که هیچگونه ارتباطی با دادگستری ندارند. واحکام غیر متجانسی صادر میکنند. برای يك جرم واحد يك دادگاه حکم اعدام میدهد و دادگاه دیگری تبرئه میکند. دیگر اینکه شهربانی بکلی فلج شده کلاتری‌ها مقهور شده و کمیته‌های خود سر جای آنها گرفته اند. علاوه بر این گروه‌های چریکی بوجود آمده که مسلح هستند چریکهایی که متخاصم و مخالف بایکدیگر و بعضی از آنها یاغی نسبت به دولت بودند. بطور کلی آثار هرج و مرج و آناارشی از هر طرف بروز میکرد و دولت ناتوان و بی برنامه‌ی بازرگان در آن میان دست و پا میزد. در مسائل مربوط به سیاست خارجی هم رابطه‌ی عمده آنوقت مابا دولت آمریکا بود ولی این روابط از مجرای وزارت خارجه انجام نمیگرفت بلکه خود آقای مهندس بازرگان و معاونینش دکتریزدی و امیران نظام با سفیر آمریکا سالیوان یا نمایندگان

که از طرف سالیوان به نخست وزیری میرفتند مسائل را موضوع بحث قرار میدادند و وزارت خارجه از جریان آن اطلاع نداشت. این بود که بنده تصمیم به استعفا گرفتم. در ایام عید نوروز بود و چون بر اثر زمین خوردگی یکی از مهره های پشتم ترك برداشته و به سختی رنجور بودم به بیمارستان رفتم و شفاها به آقای بازرگان هم اعلام کنارگیری کردم. در بیمارستان بودم که آقای هاشمی رفسنجانی به دیدن من آمد و احوالپرسی کرد. بعد از طرف آقای خمینی پرسید که چرا میخوایم از وزارت خارجه کناره بگیرم و چه ناراحتی دارم. بنده همه ی مسائل را به ایشان گفتم چه مشکلاتی که در کار وزارت خارجه بود و چه مشکلاتی که از لحاظ اداره ی کلی مملکت و دولت وجود داشت و توضیح دادم تمام عملیاتی که به نام انقلاب میشود ضد انقلابی است. حکومت انقلاب اگر واقعاً حکومت است باید قدرت داشته باشد، اگر در داخل حکومت حکومت های دیگری باشند دیگر دولت و حکومت واقعی وجود ندارد ولی مسئولیت همه ی خرابی ها و در ماندگیها متوجه او خواهد بود و من در چنین جریانی که مداخله و اثری در آن ندارم مسئولیت را هم نمیتوانم قبول کنم. ایشان از طرف آقای خمینی از من خواستند که لااقل تا برگزاری فراندوم اول مربوط به جمهوری اسلامی بر سر کار بمانم. این را قبول کردم و ماندم تا آن فراندوم صورت گرفت و در آن فراندوم هم شرکت کردم. ولی بلافاصله بعد از آن در اوائل اردیبهشت یا آخر فروردین بود که بطور قطعی استعفا دادم و کنار گرفتم، حداکثر کلاً کمتر از دو ماه در وزارت خارجه بودم.

س - شما راجع به ترتیب فراندوم هیچ اعتراضی نکردید؟

ج - نخیر. بنده درباره آن اعتراضی نکردم. فراندوم نادرستی هم نبود، تمام طبقات مردم در آن موقع در شور و هیجان انقلاب بودند و واقعاً از روی عقیده و ایمان در آن شرکت کردند. حالاً راجع به کلمه ی اسلامی که بر عنوان جمهوری اضافه شده بود و بعضی ها ایراد و اعتراض داشتند و آنرا غیر دموکراتیک میدانستند این بنظر من مهم نبود. مهم آن قانون اساسی بود که باید برای این جمهوری ترتیب داده شود. در آن زمان به عقیده بنده شرایط برای تدوین يك قانون اساسی جامع اصول دموکراسی و عاری از تعصبات مذهبی کاملاً فراهم بود و این باز بر اثر سماجت و لجاجت گروه های چپ زده بود که آقای خمینی نسبت به عنوان جمهوری اسلامی سرسخت و متعصب شدند.

## رفراندوم و اوج استبداد

س - الان که به گذشته نگاه میکنید بنظرتان نمیآید که در آنجا لاف بشود گفت که يك ناصداقتی بکاررفته بوده این معنادر واقع شانسی بمردم ندادند. آمدند بمردم گفتند به حکومت اسلامی یا آری ویانه بگوئید. بعد مردم به چیزی رأی دادند که در واقع از محتوای آن اطلاعی نداشتند. وعده داده شده بود که محتوا بعدا به شما گفته میشود و بعد از آن هم همان روز آقای خمینی اعلامیه ای صادر کرد که هر کسی به حکومت اسلامی رأی ندهد دشمن اسلام هست و جزو کفار محسوب میشود و صحبتهایی از این نوع

ج - یعنی يك طرح فقط بمردم اعلام شد که مردم به آن رأی موافق بدهند یا مخالف. مردم چون عموماً در جریان انقلاب و در حالت شور و جذبه انقلابی بودند هر لفظی به آنها پیشنهاد میشد آن را می پذیرفتند و به آن رأی میدادند و اگر دو یا سه عنوان مطرح میشد مردم دچار تردید میشدند و اختلافات بروز میکرد. بنظر بنده این نکته در اینجا خیلی مهم نبود. مهم در قدمهای بعدی در ناتوانی و نادانی دولت و در هرج و مرج ناشی از حکومت های در داخل حکومت بود. بعد از آنکه بنده استعفا دادم در يك مصاحبه مطبوعاتی که عده زیادی از خبرنگاران خارجی و داخلی هم شرکت داشتند و هنوز روزنامه ها کم و بیش آزاد بودند توضیح دادم که استعفای من علیه حکومت نیست بلکه علیه بی حکومتی است. و این جمله معروفی است که در همان روزها گفته

شد و در خارج و داخل انعکاس یافت. گفتم حکومتی الان در ایران وجود ندارد، حالا مادر آنا رشی مطلق هستیم، دادگستری ما آنا رشی است، ادارات امنیتی ما یعنی شهربانی ما و پاسداری مملکت مادر هرج و مرج است. حکومت و همه چیز مادر هرج و مرج است و به این ترتیب چیزی که من علیه آن هستم نه این حکومت یا آن حکومت است بلکه علیه بی حکومتی است. روز بعد به خود آقای بازرگان هم توضیح دادم که من مخالفتی با شما ندارم، مخالفت من از این جهت است که شما بیچاره و مستاصل و درگیر هستید و با این کیفیت نمیتوانید حکومت کنید بهتر است کنار بروید. بعد بنده در طرح مربوط به تهیه قانون اساسی شرکت داشتم. با اینکه دیگر وزیر کابینه نبودم ولی در کمیسیونی که در دفتر دکتر سجایی تشکیل میشد برای تهیه طرح قانون اساسی شرکت میکردم.

س - آقای دکتر من میخواهم یک سئوالی از شما بکنم. من شنیده بودم که یک زمانی آقایان اعضای جبهه ملی که در کابینه شرکت داشتند تصمیم گرفته بودند که استعفای دسته جمعی بدهند ولی آقای خمینی تهدید کردند که استعفا بمنزله مخالفت با اسلام است این موضوع حقیقت دارد؟

ج - اعضای جبهه ملی تنها نبودند، هیئت دولت بود. یعنی عده ای از وزرای یکی دو بار پیش آقای خمینی رفتند و استعفا دادند. خمینی به آنها گفته بود که استعفای شما علیه اسلام است.

س - شما هم جزو همان گروه بودید؟

ج - نخیر من در آن موقع خارج شده بودم.

س - راجع به پیش نویس قانون اساسی می گفتید.

ج - بلی بنده در این کمیسیون شرکت داشتم، طرحی تهیه شده و پیش آقای خمینی فرستادیم که ایشان با قلم و با خط خودشان درشش هفت مورد اصلاحاتی کردند.

س - بخاطر دارید که آن اصلاحات چه بود؟

ج - یک نکته اش راجع به نظارت روحانیت در قوانین و مقررات بود که بر طبق موازین اسلام باشد.

س - این که در قانون اساسی ۱۹۰۶ بود.

ج - بله این در قانون اساسی مشروطیت هم بود. مسائل دیگرش خیلی مهم نبود و آن

طرح واقعا طرحی بود که اگر آقای مهندس بازرگان و آقای دکتر سجایی دست

بدست نمی‌کردند و خود آقای خمینی هم باخط خودشان تغییرات کوچکی در آن داده بودند همان راه رفتن دوم می‌گذاشتند علی‌التحقیق مردم آن را قبول می‌کردند و به آن رأی موافق میدادند.

س - هنوز صحبت از ولایت فقیه نبود؟

ج - ابدًا و مطلقاً. يك كلام راجع به ولایت فقیه و راجع به نظارت فقیه بعنوان رئیس و فرمانده قوا مطلقاً در آن مطرح نبود. يك قانون اساسی دموکراتیک محض بود. در همان زمان که تهیه این طرح در جریان بود و بنده هم در آن شرکت داشتم جبهه ملی کمیسیون مخصوصی تشکیل داد که این طرح را مطالعه کند و برای کمک به آن پیشنهادات متقابلی به کمیسیون بدهد. مادر آنجا قوانین اساسی بعضی از کشورهای فدرال از آن جمله رژیم حکومتی آمریکا رژیم آلمان، سوئیس و قوانین اساسی اطریش را گرفتیم و به دقت مطالعه کردیم. مواردی را که حکومت مرکزی دخالت دارد و مسائلی که بر عهده سازمانهای محلی است از سازمانهای ایالتی و ولایتی گرفته تا سازمانهای شهری و روستایی و ترتیب تشکیل آن سازمانها مورد بررسی قرار دادیم. قوانینی که در این باره از صد ر مشروطیت ایران وجود داشت مبهم و ناقص و عیناً ترجمه ای از قوانین خارجی و غیر منطبق با اوضاع ایران بود. طرح بالنسبه سنجیده ای تهیه گردید و آن را برای کمیسیون مأمور تهیه قانون اساسی فرستادیم و اعلامیه مفصلی هم در آن موقع انتشار دادیم که نسبت به بعضی از مواد و عبارات طرح کمیسیون تغییرات و اصلاحاتی پیشنهاد کردیم. ولی کمیسیون هیچگونه ترتیب اثری به آن نداد و تنها ماده ای که از آن پیشنهادها مورد توجه قرار گرفت ماده ی مربوط به تشکیل يك دیوان عدالت اداری بود. ولی در همان وقت صحبت بر سر تأسیس مجلس مؤسسان بود. بسیاری از دسته های چپ آنهایی که در جبهه به اصطلاح دموکراتیک ملی جمع شده بودند و بسیاری از چریکها و چپ زده ها و همچنین حزب نوتاسیس جمهوری خلق مسلمان که به پشتیبانی از موضع آیت الله شریعتمداری تشکیل شده بود همه ی عظیمی درباره مجلس مؤسسان و تعداد نمایندگان آن براه انداخته بودند. بنده با مجلس مؤسسان اگر شرایط برای انتخابات صحیح آن موجود بود کاملاً موافقت داشتم ولی مشکلات ایران را که در نظر می‌گرفتم میدیدم ممکن هست مجلس مؤسسانی که برای آن این همه فریاد زده میشود صورتی پیدا کند که همین طرح آماده شده دموکراتیک را که آقای خمینی هم بطور اصولی با آن موافقت کرده است بکلی دگرگون بکند. این بود که در ضمن

يك سخنرانی اعلام کردم آقایانی که طرفدار مجلس مؤسسان هستند بترسید از اینکه يك قانون اساسی از کار درآید که از دیدار آن متوحش شوید. اگر همین طرح موجود را که ماهم ایرادات زیادی نسبت به آن داریم به رفراندوم بگذارند دولت به آن رأی بدهد برای احتیاجات ما بسیار کافی است و نقایص آن را بعد از ضمن عمل میتوانیم بوسیله ی مجالس شورای ملی که از طرف ملت انتخاب خواهد شد رفع بکنیم .

س - یعنی نظر شما این بود که حال که قانون اساسی پیش نویس آن معین و مشخص شده و دارای يك محتوای دموکراتیک هم هست و آقای خمینی هم به آن صحه گذاشته همان راه رفراندوم بگذارند .

ج - بله نظرم این بود که همان راه رفراندوم بگذارند . در همین حیص و بیص هم جبهه ملی باشگاهی اجاره کرد، باشگاهی بسیار وسیع و در ماههای اول که هنوز تعدیل مال الاجاره نشده بود باماهی چهل هزار تومان اجاره درشش هفت هزار متر زمین و بیست تاسی تا اتاق مرکزی معتبر و مهم در یکی از خیابانهای اصلی تهران که سخنرانی های مرتب در آن میشد و جمعیت کثیری به آن مراجعه میکرد .

س - اسم خیابان آقای دکتر بخاطر تان هست؟

ج - بله روبروی سازمان ژاندارمری در خیابان باغشاه بود . اول خیابان باغشاه نزدیک به خیابان ...

س - سپه؟

ج - نخیر . بین خیابان سپه و شاهرضا قدیم که حالاً نمیدانم چه اسم هایی به آنها داده اند . در همین موقع جمعی از دوستان و رفقای ما به آقای دکتر صدیقی که تا آن زمان در فعالیتهای جدید جبهه ملی شرکت نداشت مراجعه کردند و ببنده نیز به ملاقات ایشان رفتم . ایشان هم شرایطی برای مراجعت خود معین کردند که همه قابل قبول بود .

س - ممکن است لطف بفرمائید و آن شرایط را توضیح دهید؟

ج - بطور کلی اصل و عمده آن يك نکته بود که رهبری جبهه ملی دسته جمعی باشد . توجه البته به نکته دارید؟

س - بله .

ج - بنده هم از این جهت مخالفتی با ایشان نداشتم . همیشه بعد از مرحوم دکتر مصدق رهبری جبهه ملی دسته جمعی بوده و بنده هم ادعایی در آن نداشتم . اگر رفقا توجهی بمن داشتند بنا بر خواسته ی خود آنها و بر حسب جریان طبیعی پیش آمده بود . بدین ترتیب

آقای دکتر صدیقی برگشتند و من فرصتی پیدا کردم که برای معالجه‌ی بیماری و درد کم‌خود عازم آمریکا بشوم و در بیمارستان مایوکلینیک تحت معالجه قرار گرفتم ولی موقعی که میخواستم به آمریکا حرکت کنم گفتگوی مجلس خبرگان مطرح شده بود مجلس مؤسسانی که در ابتدا بنا بود پانصد شصت نفر یعنی دو برابر تعداد نمایندگان مجلس شورای ملی باشد یک مرتبه به سی نفر و بعد از چک و چانه زدن به ۷۵ نفر خیره و بصیر در موازین اسلامی و به عبارت دیگر آخوندتخفیف یافته بود. ظاهر اینهم بیشتر بر اثر تلقین و اقدام نامناسب آیت الله طالقانی بوده است بنده در جریان آن نبودم و دخالت و شرکتی در آن نداشتم. موقعی که بنده میخواستم حرکت بکنم نه از طرف جبهه ملی چون جبهه ملی نامزدی برای اینکار نداشت بلکه از جانب حزب جمهوری خلق مسلمان طرفداران آیت الله شریعتمداری مرابعنوان نامزد این مجلس از استان کرمانشاه معرفی کردند. بنده هم نامه تشکر آمیزی به آنها نوشتم و اعلام کردم که من داوطلب این خدمت نیستم ولی اگر در غیاب من مردم مرا انتخاب کنند به وظیفه ملی خود عمل خواهم کرد. بنده به آمریکا آمدم و آنها هم مجلس با اصطلاح خبرگان خود را به هر ترتیبی که خواستند از جمعی آخوند و آخوند نما انتخاب کردند.

س - آقای دکتر آن پیش نویس قانون اساسی را که صحبت آن بوده به فراندوم گذاشته شود آقای خمینی با آن کار در آن موقع موافق بودند؟

ج - بله .

س - پس چرا گذاشته نشد؟

ج - جزو خطاهای نابخشودنی بازارگان بود شنیدم بازارگان گفته است، من یکی دو خط در مدت حکومت کرده ام که بزرگترین آنها همین بوده است. بنده در آمریکا پس از معالجه مختصر عمل جراحی برای استراحت در منزل پسرهایم بودم که خبر آمدن شاه رایه آمریکا شنیدم بلافاصله متوجه شدم که واکنشهای بزرگی در ایران رخ خواهد داد و اختلافاتی بین ایران و آمریکا ظاهر خواهد شد. دیگر ماندن خودم را در اینجا مصلحت ندیدم. باینچه ها خدا حافظی کردیم و به ایران برگشتیم. بنده وارد نیویورک که شدم قضیه گروگان گیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران صورت گرفته بود. دوسه شبی من در نیویورک در منزل سعید زنجانی و دکتر شایگان بودم که وزیر سابق دادگستری آمریکا بنام رمزی کلارک به ایران میرفت که راجع به آزادی گروگانها با آقای خمینی و دیگران ملاقات بکند و او تلفنی به سعید کرد. سعید از من

پرسید، می‌خواهید با این شخص ملاقات کنید؟ گفتم نخیر من با ایشان ملاقات نمی‌کنم ولی از طرف من به ایشان بگوئید که خیال میکنم رفتن ایشان بی‌ثمر باشد. چند روز هم در پاریس اقامت کردیم و بعد از پاریس به ایران برگشتیم. موقعی که وارد تهران میشدیم قریب نصف شب بود، جمعی از رفقا و هواداران جبهه‌ی ملی بفرودگاه آمده بودند يك عده سی چهل نفری هم از حزب اللهی رافرستاده بودند که علیه من شعار تحفه آمریکایی بدهند. این هم استقبال حزب جمهوری اسلامی بود از بنده. خلاصه از ابتدای کار ما مواجهه با این اوضاع بودیم. بنده به محض رسیدن به ایران درباره‌ی گروگان‌گیری اظهار نظر کردم و گفتم این گروگان‌گیری امری مخالف قانون بین‌المللی است و به حیثیت ایران در خارج لطمه می‌زند و ایران را بانزوا میکشاند و علاوه بر این اگر دولت ایران می‌خواست در برابر دولت آمریکا نسبت به موضوع راه دادن به شاه که البته کار ناروایی بوده و واکنش نشان بدهد می‌توانست از یوفا و سرمایه‌هایی که در آمریکا دارد استفاده کند و آنها را از آنجا خارج نماید، می‌توانست درباره‌ی فروش نفت سیاست شدیدتری در پیش بگیرد و می‌توانست در صورت لزوم قطع روابط سیاسی و حتی تجارقی هم بکند که هیچگونه مورد اعتراض حقوقی و بین‌المللی نمیتوانست قرار بگیرد و بسیار موثرتر از عمل گروگان‌گیری بود. از این جهت هم جبهه‌ی ملی و همه‌ی ملیون ایران مورد فحش و ناسزا قرار گرفتند که آنها در خط امام نیستند. زیرا معمول شده بود که دانشجویان خط امام هر روز جمعی را جلوی سفارت آمریکا به برندوبه شعار دادن و ابدارند و به ما اعتراض می‌کردند که چرا شما اینجا نمی‌آید و تظاهر نمی‌کنید.

س - در این موقع حکومت آقای بازرگان هم دیگر کارش تمام شده بود.  
 ج - در این موقع حکومت آقای بازرگان هم ساقط شده بود. و مجلس خبرگان هم کار خود را تمام کرده و طرح قانون اساسی جدید اعلام شده بود. جبهه‌ی ملی درباره‌ی این طرح نشریه‌ی منتشر کرد و به جهاتی که لازم میدانست مخالفت خود را با آن اعلام داشت.  
 س - این طرح دیگر آن بیش نویسی نبود که شباهه آن اشاره فرمودید.

ج - نخیر، بکلی عوض شد. همین قانون اساسی است که فعلاً موجود است با ولایت فقیه و دیگر متفرعاتی که در آن می‌بینید.



س - اعضای آن مجلس خبرگان تا آنجایی که بخاطر شما هست چه کسانی بودند؟  
 ج - تقریباً تمام آخوند بودند، بنده هیچکدامشان را نشناختم .  
 س - آقای بنی صدر هم بودند؟

ج - بنظر من ایشان هم بودند. بنده در آن مدت هیچ ایران نبودم و وقتی که برگشتم مجلس خبرگان کارش تمام شده بود. بالاخره این قانون اساسی را هم به فراندوم گذاشتند که البته مادر آن دیگر شرکت نکردیم و رأی ندادیم و از این جهت اتهامات و مخالفتها و جبهه گیری های تازه علیه جبهه ملی شروع شد. هم روزنامه های چپی فدائیان - توده ایها - پیکاری ها - خلقی ها، و هم راستی ها، جمهوری اسلامی به من و دوستان ما و رفقای ما شروع کردند به عنوانهای جدید دادن .  
 عنوان هایی که در قاموس اسلامی و ایرانی نیست . ما رابه عناوین ملی گرا و لیبرال و حتی فئودال ناسزا می گفتند . بنده در يك یاد و مصاحبه مطبوعاتی که در آن زمان امکان داشت و در ضمن مقالاتی گفتم و نوشتم که قریب چهارده قرن بر اسلام گذشته است در این مدت معاندین و مخالفین اسلام ، آنها تیکه در برابر اسلام ایستادگی و کارشکنی کرده اند چه در زمان حضرت رسول و چه در قرآن کریم و چه بعد از آن به عناوین واسامی خاص شناخته شده اند . آنها یا کافر هستند یا مشرک یا منافق یا ملحد یا مرتد و غیره . اینها عنوانها و القاب دشمنان و مخالفین اسلام بوده و هستند . در تاریخ اسلام هیچوقت دیده و شنیده نشده است که در برابر اسلام افرادی را و جماعتی را به عنوان لیبرال و یا فئودال مورد طعن و لعن قرار بدهند . علاوه بر این مگر قاموس اسلامی و لغت نامه ایرانی از لغت عاری است که باید دو لفظ و دو اصطلاح خارجی را بگیرند و وسیله سرکوفت مآر بدهند . پیدا است که این الفاظ از زرادخانه تبلیغاتی توده ایها و اربابان خارجی آنها سرچشمه میگیرد و حزب الهی های ما مقلدانها شده اند . ملی گرایی که به معنی وطن دوستی است افتخار ما است . لیبرالی که به معنی آزادیخواهی است افتخار ما است و راجع به ملیت و وطن دوستی توضیح دادم که ملی گرایی استقلال طلبانه منطبق بادین است ، منطبق با ایمان است و مفهوم اصل آزادی و حریت به معنی وسیع آن همان استقلال طلبی يك ملت است که نمیخواهد زیر دست و تابع و وابسته ی يك کشور خارجی دیگری باشد و این نه تنها منافاتی بادین و ایمان ندارد بلکه اصل دین و ایمان است و همچنین توضیح دادم که انقلاب اخیر ایران تحت دو شعار بزرگ آزادی و استقلال صورت گرفته است . اگر شمالیبرالی و ملی گرایی را رد میکنید در واقع مفهوم آزادی

و استقلال هر دو را رد کرده اید. راجع به فتوای هم گفتم که اگر شما بتوانید در تمام سرتاسر ایران يك قطعه زمین، بغیر از خانه ای که در آن سکونت دارم بعنوان مالکیت برای من پیدا کنید من تعهد میکنم ده برابر ارزش آن را به شما بدهم. در اینموقع انتخابات ریاست جمهوری صورت میگرفت جبهه ملی در انتخابات آن نامزدی معرفی نکرد. ولی دکتر احمد مدنی به عنوان منفرد و اطلب آن شد و در میان گروههای ملی و آزادیخواه از وجاهت عظیمی برخوردار بود و جبهه ملی هم از هر جهت او را کمک کرد و چندین میلیون رأی به نام او خوانده شد و بعد از ابوالحسن بنی صدر مقام دوم را پیدا کرد. هر چند خود آقای مدنی و بسیاری از مطلعین عقیده داشتند که آرا وی خیلی بیش از آن مقداری بود که بنام او اعلام شده است حزب جمهوری اسلامی با انتخاب بنی صدر مخالف بود و در ابتدای امر جوانی را به عنوان نامزد خود معرفی کرد که تا آن وقت کسی اسمش را شنیده و در جامعه ایرانی بکلی ناشناخته بود به نام جلال الدین فارسی.

س - که میگفتند افغانی است؟

ج - و بعد کشف شد افغانی الاصل است و خانواده اش تابعیت افغانی دارد. آقای خمینی هم همانطور که با نامزدی رهبر مسلم حزب جمهوری اسلامی یعنی آقای بهشتی موافقت نکرده بود با نامزدی جلال فارسی هم مخالفت کرد. از آن پس حزب جمهوری اسلامی بصورت ظاهر حیبی را معرفی کرد ولی کوشش و علاقه ای در انتخاب او نشان نداد و پیدا بود که نامزد واقعی ندارد. آقای خمینی هر چند ظاهر اهیچیک از نامزدها را تقویت نمیکرد و خود را بیطرف نشان میداد ولی همه میدانستند که علاقه و نظر او به جانب بنی صدر است و شبکه ی وسیع مساجد و روحانیون برای وی بکار افتادند و با اکثریت عظیمی انتخاب شد. وقتی آقای بنی صدر به مقام ریاست جمهوری رسید میبایستی بلافاصله برای تشکیل حکومت تصمیم بگیرد و اقدام بکنند زیرا هنوز مجلس تشکیل نشده و دیگر محل و موضوعی هم برای حفظ شورای انقلاب باقی نمانده بود. قانون اساسی جدید در این باره اختیارات کافی به رئیس جمهور داده بود ولی ایشان سستی و غفلت و محافظه کاری و دنباله روی نشان دادند و از حقی که قانونا داشتند نتوانستند استفاده کنند و آقای خمینی ایشان را در این خط انداخت که با همان شورای انقلاب معلوم الحال همکاری کند و تا زمانی که مجلس جدید رسماً افتتاح شود آقای بنی صدر عنواناریاست شوری را هم داشته باشد.

س - رئیس شورای انقلاب و فرمانده کل قوا.

ج - بلی آقای خمینی فرماندهی کل قوا را هم که مطابق قانون اساسی جدید مختص ایشان است به آقای بنی صدر تفویض کردند. در این زمان انتخابات مجلس شورای ملی در جریان بود. بنده لازم دیدم که در شهر کرمانشاه بنا بر توجهی که مردم آنجا بمن داشتند و دعوتهایی که از من شده بود شرکت کنم. بمحض ورود به آن شهر مواجه با مخالفت شدید آخوندها و دستگاه دولتی، استانداری و فرمانداری کرمانشاه شدم. مسلم بود که دستور مخالفت از تهران به آنها رسیده است. استاندار کرمانشاه شخصی بود بنام ماکویی که هر چه را در قدرت و امکان داشت علیه من بکار برد از دستگاههای اداری و دولتی چماقداران را برای برهم زدن اجتماعاتی که من در آن سخنرانی میکردم براه انداختند. همچنین امام جمعه کرمانشاه و اعوان و انصارش بکارشکنی مشغول شدند. توده ایها و فدائیان خلق هم تبلیغات ضد فتوای و ضد لیرالی خود را ادامه میدادند.

س - یعنی چریکهای فدایی خلق هم به کرمانشاه آمدند و در آنجا علیه شما فعالیت کردند؟  
 ج - بله فعالیت میکردند. ولی مجاهدین آنجا بمن مخالف نبودند در رأی که گرفته شد بنده از تقریباً هشتاد هزار رأی تا نود هزار رأی پنجاه هزار رأی آوردم. به دستور استاندار پنج هزار رأی آن را به عناوینی باطل کردند و دوسه صندوق را با قرائت نکردن از بین بردند. با اینکه اول صبح اعلام شد که بنده انتخاب شده ام ولی بلافاصله همان ساعت ماکویی استاندار بکار افتاد و دوسه صندوق را دست زدند و باطل کردند و آرا در حدود جهل و پنج هزار رأی صورت دادند که تقریباً در حدود چهار صد یا پانصد رأی کمتر از نصف بعلاوه یک داشته باشم. چون در قانون انتخابات پیش بینی شده بود که در دور اول هر نامزدی برای اینکه انتخاب شود باید نصف بعلاوه یک آرا داشته باشد من با آنکه بیش از این را داشتم ولی آنها به این کیفیت انتخابات رأی نتیجه اعلام کردند.

س - تمام آرا مگر چقدر بود؟

ج - بنظر من ۸۰۰۰۰ یا ۹۰۰۰۰ رأی.

س - با ۴۵۰۰۰ هم که باز وضع شما تأمین بود.

ج - شاید ۹۰۰۰۰ بود، درست نمیدانم. یعنی تعداد آرا را به کیفیتی حساب کردند که من قریب ۵۰۰ رأی کمتر داشته باشم. من با نفر دوم که بلافاصله بعد از من بود ۱۵۰۰۰ رأی اختلاف داشتم و اتفاقاً نفر دوم از مجاهدین بود.

س - اسمش یادتان هست ؟

ج - اسم او مهندس فرشید بود که بعد از درگیری با پاسداران بقتل رسید. نفر سوم از نامزدهای حزب جمهوری اسلامی بود و نفر چهارم هم بازیک نفر از مجاهدین بود. بدین ترتیب انتخابات کرمانشاه را متوقف کردند. در هفته بعد که میبایستی روز جمعه انتخابات را تجدید کنند باز بنده آنجا رفتم و قرار بود که انتخابات انجام بگیرد ولی در ظهر پنجشنبه عده ای در حدود صد و پنجاه تادویست نفر از چهار اقداران خود را به استانداری آوردند و بعنوان اعتراض به رأی گیری تظاهراتی براه انداختند و استانداری را بتصرف در آوردند و در برابر آنها استاندار اعلام کرد که انتخابات کرمانشاه برای مدت نامعینی متوقف است. بدین ترتیب انتخابات آن شهر اصلاً صورت نگرفت. نه تنها با انتخابات من چنین کردند بلکه درباره هر فردی که منسوب به جبهه ملی بود موضع خصمانه گرفتند. چنانکه انتخاب قطعی و اعلام شده ی علی اردلان را از تویسرکان و دکتر احمد مدنی را از کرمان باطل کردند و حتی نماینده منتخب و مورد علاقه مردم در گز آقای ابوالفضل قاسمی را به اتهام ناروای عضویت در سازمان امنیت متهم و زندانی و محکوم نمودند.

در همین موقع، که بنده با اعتراض به تهران برگشتم، پشت سر من برادر م و پسر عموم و دو نفر از معتبرین ایل سنجایی را زندانی کردند و یک محاکمه صوری و مسخره ای علیه آنها ترتیب دادند، مردم را در شهر براه انداختند و از دهات به شهر آوردند و در خیابانها بحرکت انداختند شعارها نوشتند و فریادها زدند و اعدام آنها را خواستار شدند. روزنامه حزب توده و مؤلفین آنها هم در تهران پشت سر هم مقاله مینوشتند که فتودالها باید اعدام شوند، با هر کوششی بود و بخصوص در اینجا باید سپاسگزاری کنم باکمک دفتر رئیس جمهور که خیلی همراهی کردند مخصوصاً آقای سعید زنجانی پسرایت الله زنجانی با علما و روحانیون مؤثر قم ارتباط پیدا کرد و به ترتیبی که بود اجرای حکم را متوقف کردند و ماهیتی پیدا کردیم که برای نجات این افراد بیگناه اقدامی بکنیم. تمام اتهاماتی که به آنها وارد میکردند بکلی بی اساس بود. مثلاً فرض کنید که بیست سال پیش یکنفر اکتک زده است، بیست سال پیش یکنفر نوکر را بیرون کرده است. از این جور تهمت ها و از این قبیل حرفهایی که مربوط به دوره زمان شاه و تمام بی اصل و اساس بود. در همین روزها جنگ بین ایران و عراق در گرفت و عراقی ها به ناحیه غرب حمله آوردند و قصر شیرین را تصرف کردند و تا حدود سریل زهاب آمدند و در خوزستان هم

رخنه کردند و تا نزدیک‌های خرم‌شهر رسیدند. بنده از این سرشکستگی که بر ملت ایران وارد شد و همین‌طور از گرفتاری خانوادگی بسیار ناراحت و افسرده بودم. یکروز آقای سیداحمد آقا بمن تلفن و گله کرد از اینکه اورا فراموش کرده‌ام. بنده گفتم آقا چه فرمایشی؟ چه گله‌ای؟ شما آنچه را که نباید بشود در انتخابات به من نشان دادید و همین‌طور در گرفتاری برادران من، گفتم، میخواهم شمارا ملاقات بکنم. گفتم تشریف بیاورید. فوراً بمنزل من آمدند و گفتند آقای بنی صدر به آقا گفتند و آقا فرمودند که از شما بخواهم در این موضوع جنگ ایران و عراق کمک بکنید و اقدام نمائید که عشایر غرب هر قدر ممکن باشد برای این خدمت بسیج بشوند. گفتم این وظیفه‌ی ملی من است در برابر دولتی که تجاوز به سرزمین ما کرده، یک دولت پوشالی که آلت دست سیاست خارجی است ساکت ننشینم و لوائیکه بانظام موجود هم موافقتی نداشته باشم ولی بادشمن ایران وظیفه‌ی خودم میدانم آنچه را از عهده‌ام برآید بکنم و اگر لازم باشد خود منم به میدان جنگ بروم. ولی بنده از شما می‌پرسم اگر من بروم و به این عشایر مختلف آنجا، به مردم گوران، به مردم قلخانی، به مردم کلهر، به ایل باجانی و قبادی و ولدبکی و ایلات مختلف آنجا که اسم مردم بگویم که شما در این بسیج عمومی با ما شرکت کنید آنها اگر از من پرسند که برای برادران بیگناهی چکار کرده‌اید، اگر مردم سنجایی به من بگویند من چه جوابی به آنها میتوانم بدهم. باین سرشکستگی که برای من بوجود آوردید چگونه میتوانم حرفم را به مردم بقبولانم. گفتم موضوع برادران شما حل شده است. فردای آن روز دوباره بمن تلفن کرد و گفت، آقای بنی صدر الان در کرمانشاه است و به آقا تلفن کرده اند که حضور شما آنجا لازم هست و آقا می‌فرمایند شما هر چه زودتر حرکت کنید. بنده دیدم دیگر فشار در موضوع آزادی برادرهایم با وعده‌ای که آنها داده اند بيمورد هست و بنابراین فوراً آماده حرکت شدم و از طرف دستگاه دولت دو ماشین بنز ۴۵۰ برای من فرستادند که در یکی از آنها چهار پنج نفر پاسدار برای محافظت من بودند و یکی هم برای سواری خودم و دو نفر دیگر که همراهم بودند. دو روز بعد در کرمانشاه برادرم و پسر عمو و آن دو نفر را آزاد کردند و تحویل دادند. بنده هم شروع به دعوت افراد سرشناس و ذی نفوذ و کدخداهای عشایر کردم. حالا دیگر عشایر به آن صورت قدیم نیست که ایل خانی داشته باشند مثل ایلخانی کلهر و یا حاکم قدیم ایل سنجایی. اگر اشخاص در میان مردم اعتبار و احترامی دارند فقط بعنوان شخصی و کدخدای منشی است نه بعنوان حاکم

ورئیس . علاوه بر این من به کدخداها و روسا تیره هامراجعه کردم ، تقریباً در حدود ۱۵۰ از طوایف مختلف بمنزل مآمندنومن برای آنها جنگهای گذشته را توصیف کردم جنگ باروسهارا، جنگ باعثمانی هارا، جنگ بانگلیس هارا، جنگ های زمان نادررا، اساطیر ملی ایران را، و اینکه يك دولت پوشالی توسری خورده ای مثل عراق که هیچ قابلیتى ندارد به خودجسارت داده که به سرزمین اجداد ما ونوامیس ما تجاوز کند و از این قبیل حرفها، آنها به هیجان و حرکت درآمدند و در ظرف چندروز در حدود بیست هزار نفر داوطلب معرفی کردند، و در مدت يك هفته ای که من آنجا بودم باهمه ی تبلیغات مخالف و کارشکنی های که از طرف همان ماکویی استاندار و آخوندها و خلقی ها وتوده ایها انجام میشد و عنوان میکردند که این يك بسیج فتودالی است و وارد آن نشوید . حزب توده و آقای کیانوری نیز در تهران مرتباً در روزنامه هایشان علیه من و علیه برادران من و به اصطلاح خودشان بسیج فتودالی سم پاشی میکردند . با مراجعه ای که به فرمانده ارتش آنجا کردیم در حدودشش یا هفت هزار قبضه تفنگ تحویل دادند و بتدریج بمنزل ما فرستادند . بنده از آن افراد عشایری نمایندگانى باصوابدید خود آنها انتخاب کردم و آنها را بموجب صورتی به ارتش کرمانشاه معرفی کردم و سلاحها در تحویل آنها و آنها ضامن و مسئول آن سلاحها باشند . اسلحه هارا گرفتند و بین افراد مختلف تقسیم کردند، در حدودشش هفت هزار نفر، تا من آنجا بودم بسیج شدند و با حضور خود من دو هزار نفر از مردم سنجانی آماده حرکت به جانب جبهه ی جنگ شدند . از آن پس بنده به تهران برگشتم و برادرها و پسرعمویم که گرفتار شده بودند و میترسیدیم دوباره در دسر برایشان ایجاد کنند با خود به تهران آوردم ولی جوانهای خانواده برادرزاده ها، پسرعموها، پسردایی ها همه در این بسیج شرکت کردند . وقتی به تهران برگشتم بلافاصله از دفتر آقای خمینی، سید احمد آقابه من تلفن کرد و از من خواست . بروم آقا را ملاقات کنم . روز بعد بنده به دیدن آقا رفتم . بسیار اظهار لطف و خوش رویی و مهربانی کردند . من جریان بسیج عشایر و کارشکنی ها و تبلیغاتی که علیه آن میشد به ایشان گزارش دادم و گله کردم که آقایان بسیجی را که ما برای شما و به امر شما تهیه کردیم آیا برای خدمت به دستگاه دیگر و حکومت دیگری غیر از شماست ؟ پس چرا مطبوعات مربوط به حزب جمهوری اسلامی و استاندار رسمی دولت به مانا سزا میگویند و در امر بسیج کارشکنی میکنند . اینها افراد عادى عشایر هستند و تابع وزیر دست هیچ رئیسى نیستند . افسرهای ارتش راهنمای امور جنگی آنها هستند و وابسته

به ارتش کرمانشاه میباشند و هیچ رئیس و سرکرده ای از خودشان ندارند. آخرین اتهامات فتودالی چیست و غیر از دل‌سرد کردن مردم چه نتیجه ای دارد؟ آقای خمینی خیلی ناراحت شد و دامادش آقای اشراقی را صدا کرد و گفت، به وزارت کشور تلفن کن، این چه حماقتی است که آنها می‌کنند و استانداری که منفصل شده چرا هنوز انجامانده است. به منم گفت، خود شما به کرمانشاه بروید و هر کاری که لازم میدانید بکنید. بنده متوجه بودم که فرمایش ایشان از روی تعارف است. گفتم احتیاجی بوجود بنده نیست، آقا پشتیبانی بفرمائید آنها وظیفه خودشان را انجام میدهند. در همین ایام که مصائب جنگ و غوغای گروگان‌گیری ادامه داشت و اختلافات بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی علنی شده بود چند نفر از رهبران احزاب سوسیالیست اروپایی به ایران آمدند. آنهایی را که بنده میشناختم آقای برونو کرایسکی صدراعظم اطریش و اولاف پالمه نخست وزیر سابق سوئد بودند و هم چنین رهبر حزب سوسیالیستهای اسپانیا که گویا حالا رئیس دولت آن کشور است. این چند نفر برای ایجاد حسن رابطه و حسن تفاهم کشورهای غربی با دولت جمهوری اسلامی و نیز تلویحاً برای مذاکراتی راجع به گروگان‌ها آمده بودند. آنها خواستار ملاقات با من شدند و از طرف دفتر رئیس جمهور بمن اطلاع داده شد و خواهش کردند که به ملاقات آنها بروم. من آنها را در محل اقامتشان در هتل هیلتون ملاقات کردم و به آنها گفتم که شما بیخود این‌جا تشریف آورده اید. در اینجا گوشی برای شنیدن حرفهای شما وجود ندارد. این حرفی بود که عیناً به کرایسکی گفتم. در همین زمان باز عرض میکنم مدتی جلوتر یا عقب تر، برای اینکه تواریخ وقایع کاملاً در نظر من نیست، یک نفر از دوستان ما و از مرتب‌ترین با آقایان روحانیون که مقام دولتی نسبتاً مهمی هم داشت محرمانه به دیدن من آمد و از من خواهش کرد که اسم او را ببرم. او از طرف آقای خمینی مأموریت داشت و به من گفت آقا فرموده اند آیا شما حاضر هستید که ریاست دولت را قبول کنید؟ در آن موقع اختلاف بین بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی شدت یافته بود.

س - درباره تعیین نخست وزیر؟

ج - بلی بر سر تعیین نخست وزیر و وزیراً

س - که شما نخست وزیر بنی‌صدر بشوید؟

ج - بله که من نخست وزیر بشوم. در این تاریخ مجلس هنوز رسماً تشکیل نشده ولی

در شرف افتتاح بود. سوابق رفتاری که در این مدت با من شده، سوابق انتخابات کرمانشاه و سوابق بسیج عشایری و غیره را به خاطر آوردم و متحیر شدم پرسیدم که به چه ترتیب باشد؟ از جواب مبهمی که آن رابط به من داد فهمیدم که مرا بعنوان محلل میخواهند و غرض اینست که بارتیس جمهوری دریغتم، دیدم که چنین کاری شایسته من نیست که آلت دسته بندیهای سیاسی بشوم و بعد هم مراد تر از بازارگان قربانی بکنند. قاطعانه معذرت خواستم. در آن روزها گفتگوی دو یاسه نفر در بین بود که از جمله از من استمزاج کردند و رد کردم.

س - شما این مطلب را با دوستان جبهه ملی هم در میان گذاشتید؟

ج - بله ولی بدون تعیین نام واسطه.

س - نظر آنها چه بود؟

ج - آنها هم نظر مرا تأیید کردند. رویداد طبس هم تقریباً مقارن همین اوقات صورت

گرفت. در این مدت جلسات جبهه ملی مرتباً تشکیل میشد.

س - چه کسانی در رهبری جدید جبهه ملی شرکت داشتند؟

ج - عرض کنم دکتر صدیقی متأسفانه باز کنار گرفته بود.

س - دیگر اختلاف چه بود؟

ج - يك قدری اختلافشان با بنده و چند نفر دیگر راجع به تکمیل شور و مسائل

تشکیلاتی جزئی بود که بنده نمیخواهم وارد آنها بشوم. چون بهر حال نسبت به

دکتر صدیقی احترام دارم.

س - آقای فروهر شرکت داشتند؟

ج - متأسفانه آقای فروهر نبودند

س - آقای اردلان؟

ج - بله آقای اردلان هم بودند.

س - آقای اردلان وزیر دارایی را منظورم هست.

ج - آقای دکتر آذر و رفقای دیگر هم بودند.

س - روزنامه پیام جبهه ملی هم منتشر میشد؟

ج - روزنامه پیام جبهه ملی هم در همین موقع شروع به انتشار کرد و در جلسات

و سخنرانیهای هفتگی که داشتیم روز بروز جمعیت زیادتر میآمد بطوریکه جمعیت

از هزاران نفر متجاوز میشد. روزهایی که بنده سخنرانی میکردم یا بعضی از روزها که



آقای دکتر مدنی صحبت میکرد کثرت جمعیت بحدی بود که خیابان و کوچه‌ی مجاور را دربر میگرفت تا اینکه یکروز بناگاهان در ظهر روز جمعه که باشگاه خلوت بود آخوندهای غفاری و جمعی از چماقداران حزب اللهی همراهش از نماز جمعه که بیرون می‌آیند مردم نمازخوان را حرکت میدهند و می‌ریزند باشگاه را غارت و تصرف میکنند و از آن تاریخ مرکز سازمان جبهه ملی در تصرف آنها افتاد و هیچوقت حاضر به تحویل و تخلیه‌ی آن نشدند. مادر مورد تصرف عدوانی شکایت به دادگستری بردیم. آقای آیت الله اردبیلی دادستان کل به نماینده‌ی ماجوانی منطبق با شرع انور و عدالت اسلامی داده بود یعنی چون شما مخالف حزب جمهوری اسلامی هستید نمیتوانید محل اجتماع داشته باشید. آقای خمینی هم از این جریان خیردار شدند و اتفاقاً این بعد از آن روزی بود که من از کرمانشاه برگشتم و ایشان را دیدم و مرا مورد تکریم و تقدیر قرار دادند. من يك نامه فتوایی خدمت ایشان نوشتم که در روزنامه‌ی پیام جبهه ملی هم چاپ شد. نوشتم که جبهه ملی برخلاف سایر دسته‌های انقلابی در صدد این بر نیامد که از عمارت‌های دولتی استفاده کند یا خانه‌ی کسی را ضبط و غصب کند بلکه مابطور قانونی این محل را از مالک آن اجاره کردیم و ماهیانه مبالغ گزافی می‌پردازیم صدها هزار تومان به مصرف اثاثیه و مبیل و لوازم آن رسانده ایم. متجاوزین حزب جمهوری اسلامی آنجا را ضبط و غارت کردند و دادگستری هم تاکنون به شکایت قانونی ما ترتیب اثری نداده است استدعا میکنم از لحاظ شرعی فتوا بفرمائید که آیا این عمل قانونی است؟ آیا اشخاصی که در آنجا هستند نمازشان درست است؟ آقا هیچ جوابی در این باره بمانداند و تا ما بودیم آن محل در تصرف غیر قانونی آنها بود و صاحبخانه هم علیه شخص من برای مال الاجاره اجرائیه صادر کرد. با آنکه فاقد محل اجتماع بودیم و چاپخانه نداشتیم و چاپخانه‌ها جرأت نمیکردند که انتشارات ما را علناً چاپ کنند، با وجود این روزنامه پیام جبهه ملی بطور وسیع انتشار مییافت و عجیب این بود که روز بروز خواهان و خواستاران اضافه میشد و چون مانع فروش آن در کیوسکها میشدند و روزنامه فروشها ناچار بودند که آنها را در زیر روزنامه‌های دیگر پنهان کنند و مخفیانه بفروش برسانند. جمع قابل توجهی از جوانان دانشجو پسر و دختر وابسته به جبهه ملی داوطلب شدند که هر روز آنها را در چهار راهها و خیابانهای عمده و محل اجتماعات بفروش برسانند و مردم نیز در خرید آن بر یکدیگر سبقت میگرفتند. بعضی‌ها چندین شماره آنرا با هم

می‌خریدند و بین آشنایان تقسیم می‌کردند. بدین ترتیب انتشار آن از صد تا صد و پنجاه هزار نسخه در روز تجاوز می‌کرد و ما برای آن از جهت کاغذ و چاپخانه در زحمت بودیم روز بروز هم تضییقات برای انتشار آن زیادتر می‌شد و در ادامه و توسعه انتشار آن آقای لباسچی از تجار ملی و آزادیخواه بازار بسیار کمک کردند. در این زمان علاوه بر روزنامه پیام جبهه ملی ما اعلامیه‌ی مشروحی ترتیب دادیم که به امضای بنده در یک کتابچه‌ی بیست و چند صفحه‌ای منتشر گردید. در این کتابچه تمام ایرادات و اعتراضاتی که ما به حکومت جمهوری اسلامی داشتیم راجع به کمیته‌ها دادگاههای انقلاب، چریکهای مسلح، نقض آزادیهای پیش بینی شده در قانون اساسی موجود، مجلس خبرگان، نقائصی که در قانون اساسی است، گروهان گیری، پایان یافتن فضای بارگروهان گیری وزیانی که از لحاظ مالی و از لحاظ حرمت بین المللی و منزوی ساختن در جهان متوجه ما کرده است در آن اعلامیه با شدت مورد بحث و انتقاد قرار دادیم که یکی از اسناد تاریخی و مهم آن زمان محسوب می‌شود. در همین ایام اواخر سال ۱۳۵۹ بود که بمناسبت روز ملی شدن صنعت نفت بودی بمناسبت سالروز تولد مصدق و قبل از عید نوروز قرار بود که اجتماع و تظاهرات بزرگی از ملیون و آزادیخواهان صورت بگیرد و چون برای ما امکان تبلیغ مستقیم نبود رئیس جمهور در آن روز سخنرانی کرد و اجتماع کثیری در سخنرانی حضور بهم رسانیدند.

س - آن اجتماع کجا بود؟

ج - در دانشگاه تهران بود و بیش از ۵۰۰۰۰ نفر در آن شرکت و تجلیل از خاطره‌ی مصدق کردند. در داخل دانشگاه جمعی از همان اوباشان مأمور شده شروع به تظاهرات علیه بنی صدر کردند. بنی صدر هم به مردم دستور داد که آنها را خاموش کنید و خود مردم آشوبگران را گرفتند و آوردند تحویل مأمورین انتظامی آنجا دادند که بر سر آن جارو و جنجال بزرگی دستگاه حزب جمهوری اسلامی علیه بنی صدر بر راه انداخته بجای اینکه آن افراد آشوبگر و ماجراجور که یک عده‌ی سی و چهار نفری هم بیشتر نبودند مورد تعقیب قرار دهند در سماعیه بنی صدر اعلام جرم کردند و آقای اردبیلی دادستان کل آقای بنی صدر رئیس جمهور را به اتهام اذیت و آزار نسبت به آن افراد ماجراجو و اخلالگر مورد تعقیب قرار داد و به دادسرا حاضر کرد. در همین زمان بمناسبت آن اعلامیه‌ی بنده و مخصوصاً مقالاتی که در روزنامه‌ی پیام جبهه منتشر می‌شد آقای خمینی در ضمن یکی از سخنرانی‌هایشان گفتند آنهایی که بانیت نسبت به قانون قصاص مخالفت

میکنند مرتد فطری هستند. این قانون لایحه ای بود مفصل و در پیش از یکصد ماده که دولت برای تصویب به مجلس فرستاده بود و نویسندگان روزنامه ما آن لایحه را مورد تجزیه و تحلیل و انتقاد قرار داده بودند. ولی آقای خمینی بطور کلی جمعیت ما را مرتد یعنی برگشته ی از اسلام شناخت. ما میخواستیم در روز ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ به مناسبت یکصدمین سال تولد دکتر مصدق اجتماع و تظاهرات و در صورت امکان راه پیمایی بزرگی ترتیب بدهیم و بر طبق مقررات جریان را به وزارت کشور اطلاع دادیم ولی وزارت کشور جوابی به ما نداد. با آنکه مسئولان جبهه ی ملی از اوایل خرداد ماه در حال نیمه اختفا بودند و شوری و کمیته مرکزی مادر محلهای مختلف بصورت پنهانی تشکیل میگردد و با همه خطرات و محظوراتی که متوجه ما بود بر تصمیم خود در برگزاری تظاهرات راسخ بودیم. در آن روز ۲۵ خرداد جمعیت های کثیری از همه ی نقاط شهر متوجه محل اجتماع بودند ولی در سر چهارراهها و مسیرها گروههای مسلح پاسدار و چهارراهها را مسدود و با ضرب و شتم و تیراندازی مردم را متفرق کردند و مانع از برگزاری اجتماع و تظاهرات شدند.

س - برای میتینگ با نهضت آزادی هم تماس گرفته شده بود؟

ج - بله با نهضت آزادی تماس داشتیم.

س - آنها موافقت کرده بودند که در آن شرکت کنند؟

ج - آنها نه تنها در آن شرکت نکردند بلکه علیه آن اعلامیه مخالف دادند. مجاهدین خلق هم به ما گفتند که اعلامیه مخالف علیه آن نمیدهند ولی در آن شرکت نمیکنند اگر آن تظاهر صورت میگرفت شاید یکی از بزرگترین تظاهرات بعد از انقلاب تهران میشد.

س - محل تظاهرات قرار بود میدان فردوسی باشد؟

ج - بله میدان فردوسی و پیرامون آنجا بود. که بعد از آنجا بطرف دانشگاه و محل های دیگر حرکت کنند.

س - آن نطق ارتداد را شب قبل از میتینگ آقای خمینی کردند؟

ج - درست یادم نیست. بنظرم همان حدودها بود. درست تاریخ را متأسفانه تطبیق نمیکنم چون مدارکی الان در دسترس من نیست. از این تاریخ ما متوجه شدیم و اطلاع یافتیم که آنها در پی توقیف کردن و گرفتن و محاکمه ی ما هستند. در این موقع اختلاف مجلس و بنی صدر بخدا اعلان رسیده بود. چند روز قبل از ۲۵ خرداد ما خانه های خود را ترک کردیم و به حال اختفای مطلق افتادیم و در حال اختفا بودیم که آقای علی اردلان

و دکتر و رجا و ندو مسعود حجازی و عده زیادی از فعالین ما را گرفتند و توقیف کردند و یکی از آنها، یکی از بازاریهای فداکار و رفیق ما را بنام دستمالچی هم اعدام کردند. اختفای بنده ۱۴ ماه طول کشید و بعد از ۱۴ ماه بود که من و خانم بوسیله ی اشخاصی که پول میگیرند و ترتیب فرار را فراهم میکنند توانستیم از ایران خارج بشویم. درباره ی مشقات دوران اختفایم میدانم که صحبتی بکنم. در حال اختفا که بودیم شنیدیم به خانه ی ماریخته اثاثیه آنرا غارت کرده و خانه را به تصرف گرفته اند. در همین اواخر زمان اقامت مادر مخفی گاه ها بود که قضیه دستگیری قطب زاده پیش آمد و اتهاماتی به آیت الله شریعتمداری وارد کردند و در ضمن پای جبهه ملی را هم به میان کشیدند و گفتند سازمانی از جبهه ملی به نامی که اکنون فراموش کرده ام با قطب زاده همکاری داشته است. س - یعنی دارو دسته ای که قرار بود با آقای قطب زاده همکاری کنند؟

ج - بله دارو دسته ای که قرار بوده با آقای قطب زاده علیه دولت اقدام و کودتا بکنند و در مجلس هم یکی دو نفر از نمایندگان گفته بودند که جبهه ملی و دکتر سنجابی هم در این کار دخالت داشته است. س - یعنی شما؟

ج - بلی اسم بنده را هم برده بودند ولی تمام آنها دروغ محض و عاری از واقعیت بود. ماهیچگونه ارتباطی با قطب زاده نداشتیم و بهیچوجه از جریان آنها هم خبردار نبودیم. فرار ما از کوههای سخت و پر زحمت و درد سر آرات صورت گرفت که به ترکیه رفتیم و از ترکیه به پاریس و در پاریس مدتی ماندیم و بعد از پاریس به آمریکا آمدیم.

## جبهه ملی

# و دولت موقت و رژیم اسلامی

س - امروز بعد از ظهر با اجازه شما می خواهم به يك مقدار سئوالات متفرقه پردازم .  
اولین سئوالم اینست که یکی از انتقادات عمده ای که از جبهه ملی بطور اعم و از رهبران جبهه ملی بطور اخص میشود فقدان برنامه است . به این معنا که شما هم رزمان شما همیشه با دادن شعارهای شاه باید سلطنت کننده حکومت و انتخابات آزاد و استقرار حاکمیت ملی کفایت کردید و هرگز برنامه ی جامع و مشروحی برای رفع نابسامانی های اقتصادی - اجتماعی ایران ارائه ندادید . پاسخ شما به این انتقاد چیست ؟

ج - عرض کنم يك مقدار این ایراد به دوره ی اول که زمان دکتر مصدق بود بر میگردد . چنانکه میدانید او در آغاز حکومتش اعلام کرد که برنامه ای جز اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و اصلاح قانون انتخابات ندارد . ولی در کابینه دوم حکومتش با اصلاحاتی که میکرد و بخصوص بعد از آنکه اختیارات تام از مجلس گرفت شروع به اجرای برنامه های اقتصادی و اداری و وضع قوانین و مقررات و تجدیدنظر در قوانین و مقررات کرد که در يك مجموعه ی مخصوص و مبسوطی در تاریخ مقررات و قوانین ایران وجود دارد . بهر حال در آن دوره احزاب سیاسی متفرق و پراکنده بودند که آنها هر کدام مرام و مسلک مخصوص خودشان را داشتند . حزب ایران بود ، حزب پان ایرانیست بود ، حزب نیروی سوم بود و یکی دو حزب کوچک دیگر .

ولی در سال ۱۳۳۹ که دوره ی جبهه ملی دوم شروع شد و جبهه ملی دارای تشکیلات وسیعی شد و بطوریکه توضیح دادم تشکیلات آن از محدوده تشکیلات حزبهای وارد در جبهه ملی وسعت بیشتری پیدا کرد . بطوریکه شاید عده ی افراد اسم نوشته و وارد در سازمانهای ان بیشتر از افراد و اعضای بود که در مجموع حزبهای وابسته ی به جبهه ملی بودند . جبهه ملی خواه ناخواه علاوه بر احزاب مذکور دارای تشکیلات

وسازمانهای صنفی خاصی شده بود بتدریج احساس کردیم که باید یک کنگره ای از طرف سازمانهای جبهه ملی در تهران و در استانها تشکیل بشود و نمایندگان انتخاب بشوند که بوسیله ی آن نمایندگان هم اعضا شورای جبهه ملی وهم بطور غیر مستقیم با انتخاب آن شورا هیئت اجرایی جبهه ملی منتخب کنگره یعنی منتخب افرادی که انتخاب شده از طرف افراد و سازمانهای مختلف جبهه ملی هستند باشند و این عمل شد. علاوه بر این متوجه بودیم که باید جبهه ملی دارای برنامه ی جامعی باشد که غالب این مسائل را که شمایه آن توجه کردید مشتمل باشد. برخلاف آنچه میگویند در منشوری که آن سال به تصویب کنگره رسید و منشور نسبتا وسیعی است در ده بیست صفحه تمام مسائل سیاسی - اقتصادی - اجتماعی - اداره امور شهرستانها و سیاست خارجی کشور و سیاست حفظ انتظامات و امنیت و ارتش و تمام این مسائل بطور دقیق در آن پیش بینی شده است. مثلاً همین مسئله اصلاحات ارضی و کشاورزی و سیاست اقتصادی که بجه نوع صناعی باید بوسیله دولت اداره شود و ملی باشد و چه صناعی ممکن است بوسیله افرادی تعاونی ها اداره بشود، در آن بطور تفصیل نوشته و پیش بینی شده است. بنده تصور میکنم که آن منشور جامعترین و مترقی ترین برنامه ی احزاب سیاسی ایران تا آن زمان بوده است. در واقع خود شاه هم که در آن موقع مشغول ترتیب برنامه به اصطلاح انقلاب شاه و ملت بود شعارها و اصولی را از همان منشور اقتباس کرد و بخود نسبت داد. بنابراین ایراد به اینکه جبهه ملی دارای برنامه روشنی نبوده نسبت به جبهه ملی دوم بیچوجه وارد نیست.

س - متشکرم. آقای دکتر سنجابی شما در این مصاحبه فرموده اید که آقای خمینی و همراهان او از آغاز با اصلاحات ارضی، نه فقط اصلاحات ارضی شاه بلکه با هر نوع اصلاحات ارضی، مخالف بودند در حالی که شعار جبهه ملی دوم یعنی جبهه ملی ۱۳۴۲ - ۱۳۳۹ شعار اصلاحات ارضی آری ولی دیکتاتوری شاه نه بود. آقای خمینی با تضمین حقوق اقتصادی - سیاسی اجتماعی زنان مخالف بود ولی جبهه ملی آنچنان که در منشور و سایر نشریات آن منعکس است طرفدار تأمین حقوق نامبرده برای زنان بود. در تعیین نوع حکومت جبهه ملی همیشه طرفدار سرسخت استقرار حاکمیت ملی از طریق مراجعه به آراء عمومی بود و آقای خمینی همچنان که در کتاب ولایت فقیه ایشان مشروحاً بیان کرده بودند طرفدار استقرار حکومت اسلامی یعنی ولایت فقیه بودند. حال سؤال من اینست چه عواملی باعث شد که با وجود چنین اختلافات فاحش

بامواضع آقای خمینی شما با ایشان به توافق برسید و آن اعلامیه ی سه ماده ای را امضا کنید؟

ج - اعلامیه ی سه ماده ای پاریس نمودار فکر اصلی نهضت ملی ایران برای تحصیل حاکمیت ملی و تحصیل استقلال ملت ایران بود. تصویری که در آن زمان مادر مبارز اتمان از آیت الله خمینی و کوشش روحانیون برای انقلاب و توسعه انقلاب و برانداختن حکومت دیکتاتوری داشتیم ایجاد یک حکومت ملی و مردمی بوسیله آرا عمومی بود. آنچه را که آقای خمینی ضمن نامه هایشان و اعلامیه هایشان فقط بعنوان حکومت اسلامی یا عدل اسلامی بیان میکردند به این مفهوم تلقی میکردیم که ایشان خواهان اصول عدالت و انسانیت و مروت هستند که مبانی هر آئین و مذهب و مخصوصاً دینت اسلام است و باروشی که ائمه داشتند و با طریقی که رهبران روحانی در نهضت مشروطیت ایران داشتند انطباق دارد. بعلاوه خود آقای خمینی در مواردی که از ایشان سؤال میکردیم علناً و آشکار میگفتند که روحانیت کاری به حکومت ندارد و ما خدمت‌مان در مدرسه و مسجد است و حکومت کار سیاسیون است و باید آنها این وظایف را در دست بگیرند. حتی خود ایشان در چند ماه پیش هم این مسئله را اقرار کردند و گفتند در آن موقع که ما آن مطالب را میگفتم تصور میکردیم که افراد شایسته از روحانیون برای این مسائل نداریم و خود اهل سیاست و افراد غیر روحانی برای اداره امور مملکت کافی هستند. ولی چون بعداً متوجه شدیم که این شرایط حاصل نیست و اسلام در خطر است برای اینکار از روحانیون هم دعوت کردیم که در حکومت شرکت کنند. یعنی در دوران انقلاب هیچ تصور غیرت که آقای خمینی و دستگاه روحانیت طریقی جز آنچه که مثلاً مرحوم سید محمد طباطبایی، سید عبدالله بهبهانی، آخوند ملا کاظم خراسانی، مرحوم حاج میرزا حسین نائینی در صدر مشروطیت داشتند داشته باشند. حتی مرحوم کاشانی نیز در دوره ی مبارزاتش بهیچوجه مدعی حکومت روحانیت نبود و فقط بعنوان یک رهبر و راهنمای دینی بانهضت های ملی همراهی میکرد. بعد هم که بر سر مسائل دیگری با دکتر مصدق اختلاف پیدا کرد اختلافش به این معنا بود که خواهان حکومت روحانی باشد بلکه میخواست حکومت دیگری غیر از مصدق بر سر کار بیاورد. بنابراین در این مبارزات ما بهیچوجه نمی توانستیم تصور کنیم و حتی بعقیده ی بنده هیچ یک از خود روحانیون هم تصور نمی کردند که آنها خواهان استقرار یک حکومت انحصارگر آخوندی هستند.

س - شما کتاب ولایت فقیه را قبل از اینکه با آقای خمینی ملاقات بکنید خوانده بودید؟  
 ج - بله بنده آن کتاب ولایت فقیه را دیده بودم، آنها در اصولشان برای مرجعیت علمای حرفه‌هایی میزدند و به احادیثی استناد می‌کردند ولی آن مطالب بقدری مبهم و آن احادیث بحدی کلی و راجع به مسائل روزمره‌ی زندگی بود که بهیچوجه معنی حکومت به معنی خاص از آنها استنباط نمیشود، مرجعیت عبارت از یک مرجعیت ارشادی و یک مرجعیت فتوایی است که غیر از حکومت کردن است، احادیثی و اخباری که از ائمه نقل شده به این معنی است که در صورتی امام در محلی نباشد یا غائب باشد پیروان مذهب شیعه باید به اشخاصی مراجعه کنند که وارد در احادیث و اخبار و آشنایان اصول مذهب باشند و اینها را مرجع فتوا و حکم قرار بدهند، این بهیچوجه معنای حکومت ندارد.

س - ولی در آن کتاب آقای خمینی صریحاً بیان کردند که اصولاً مردم مثل صغیر می‌مانند و امام نقش راهنما و خلیفه را دارد و رسماً در آن کتاب گفتند که حضرت محمد هم بعد از خودش خلیفه انتخاب کردند و ما هم به خلافت معتقد هستیم، این دقیقاً در کتاب ولایت فقیه بیان شده است.

ج - شاید آن کتابی را که بنده دیده‌ام غیر از این باشد، بهر حال من چون تردید راجع به حکومت روحانیون درباره‌ی آقای خمینی داشتم در پاریس که با ایشان صحبت می‌کردم مخصوصاً این موضوع را مطرح ساختم و پرسیدم که آقا منظورتان از این حکومت اسلامی یا عدل اسلامی که بصورت مبهم در انتشاراتتان و اعلامیه‌ها تان بیان می‌فرمائید چیست؟ ایشان همین مطلب را گفتند و قید کردند که کار آخوند و روحانی حکومت کردن نیست.

س - آقای دکتر سنجابی رهبران جبهه ملی بارها گفته بودند که در جریان ۱۵ خرداد دخالتی نداشتند و همه‌ی ما میدانیم که یکی از کارگردانان آن جریان طیب آن چاقوکش معروف بود که قبل از آنهم همراه با شعبان بی‌غ در روز کودتای ۲۸ مرداد صحنه گردان اصلی بودند و بعد از آنهم در سالهای ۱۳۴۲ - ۱۳۲۹ یعنی در زمان فعالیت جبهه ملی دوم همین آقای طیب همچنان که شما هم در این مصاحبه فرمودید چندین بار با هوادارانش به دفتر جبهه ملی دوم حمله ور شده بود، بنابراین چه عامل و یا عواملی باعث شد که شما در اعلامیه‌ی ای که در سال ۱۳۵۷ با امضای خودتان منتشر کردید از ۱۵ خرداد بعنوان قیام ملی و میهنی به زعامت امام خمینی یاد کردید؟



ج - عمل افرادی مثل طیب یا مثل آن شخص دیگری که اسم بردید یعنی شعبان بی غ و یا افراد ماجراجویی که دنبال روحانیون هستند و همیشه بوده اند و همه آخوندها در همه ی شهرها از این افراد دنبال خود داشته اند با عمل خود روحانیت فرق دارد و ما هیچوجه نمی توانستیم تصور بکنیم که واقعا آقایان بخوانند اداره ی امور و اداره ی مؤسسات و تشکیلات مملکت را به دست افرادی نظیر این افراد بسپارند . هیچکس نمی توانست چنین تصویری بکند . علاوه بر این آن قیام خرداد که در سال ۱۳۴۲ اتفاق افتاد دنبال اقدامات و فعالیتهایی بود که جبهه ملی کرد و در زمانی بود که همه ی مادرزندان بودیم و جنبه ی باصطلاح ارتجاعی نداشت ، آشوبی بود که علیه حکومت دیکتاتوری کردند و به هیچوجه داعیه حکومت آخوندی در آن نبود .

س - آقای دکتر سنجابی شما دقیقاً چه مدتی در کابینه آقای بازرگان وزیر امور خارجه بودید؟

ج - گمان میکنم حداکثر دو ماه .

س - معاونین شما چه کسانی بودند؟

ج - معاونین بنده دو نفر بودند یکی آقای احمد سلامتیان که معاون سیاسی بود و دیگری از مدیرکل های وزارت خارجه که با نظر خواهی از کارکنان معاون امور اداری شد و فردی خوشنام و درستکار بود .

س - فرج الله اردلان سمتی در وزارت خارجه داشت؟

ج - نخیر فرج الله اردلان و دوسه نفر دیگر از جوانان تحصیل کرده بامن میآمدند و کمکی در کارها میکردند ولی هنوز عنوان و سمت رسمی پیدا نکرده بودند .

س - آقای دکتر شمس الدین امیراعلایی را شما به سمت سفیر ایران در پاریس منصوب فرمودید؟

ج - بله . دکتر شمس الدین امیراعلایی را من انتخاب کردم و هم چنین دکتر محمد مگری را به سمت سفیر در مسکو انتخاب کردم .

س - سایر انتخابات شما در سفارتخانه های ایران در کشورهای دیگر کدام بودند؟

ج - یکی هم آقای حائری بود .

س - آقای حائری را شما بعنوان سفیر معین کردید؟

ج - یعنی بعنوان نماینده شخص وزیر خارجه در سفارت واشنگتن من انتخاب کردم و راجع به انتصاب او هم تلفنی از آقای خمینی که در قم بودند استمراج کردم

و باتأیید ایشان این سمت را به او واگذار کردم و منظورم این بود که بانسبت روحانیت و سابقه ی شاگردی آقای خمینی بتواند از بی نظمی ها و آشوبگری ها و ریخت و پاشیهایی که افرادی صلاحیت در سفارت و اشنگتن میکردند جلوگیری کند. متأسفانه آقای حائری به جهاتی که معلوم نشد و یا شاید کفایت آن را نداشت نتوانست از عهده ی انجام آن وظیفه برآید.

س - آقای حائری خودشان شخصاً بمن گفتند، چون آنموقع من بایشان خیلی تماس داشتم، ایشان نمی خواستند که رسماً وارد میدان بشوند و در مقابل آقای خمینی قرار بگیرند برای اینکه خودشان بمن گفتند که من اگر بخواهم از آقای خمینی انتقاد بکنم و از آقای دکتر سنجابی حمایت بکنم فردا آقای خمینی بمن خواهد گفت که بعد از این همه سالها شاگردی و روابط فامیلی و این حرفها مرا کرده و طرف آقای سنجابی را گرفت و من نمیتوانم اینکار را بکنم.

ج - بله من خیلی متأسفم که چنین نظریاتی درین باشد مثل اینکه من یک طرفی در آن زمان جدا از آقای خمینی داشتم. در واقع من نیت جدایی نداشتم اما آنها این نیت را داشتند. به دلیل آنکه آنچه کوشش میکردم که باید وزیر خارجه مسئول اداره سفارتخانه ها و وسیله ی دستور به سفر باشد و سیاست خارجی مملکت را در دست بگیرد و اداره کند تمام به خیر مملکت و صلاح انقلاب بود. متأسفانه در عمل عوامل دیگری کارشکنی میکردند و با همه ی کوششهایی که من میکردم و با علاقه ی ظاهری که آقای خمینی هم در تقویت از من نشان میداد با وجود این عملاً آن افرادی را که در سفارتخانه ها آشوب میکردند نگاهداشتند. همانطوریکه در داخل مملکت هم آشوبگران و کمیته ها و عوامل ضد انقلاب را با همه ی کارهای بد و مخربی که میکردند تقویت میکردند. البته بخاطر دارید که وقتی پسر آقای منتظری شیخ محمد منتظری در موقع نخست وزیری آقای مهدی بازرگان و وزارت خارجه من برخلاف قانون با زور و تفنگ و تفنگدار و چریک فرودگاه تهران را تصرف کرد یک عده ای را با خودش حرکت داد و به سوریه برد.

س - بدون گذرنامه.

ج - بدون گذرنامه به سوریه رفت و این عمل بقدری یاغی گرانه و آشوب طلبانه بود که مورد اعتراض همه واقع شد و حتی خود آیت اله حسنعلی منتظری هم در آنموقع گفت که بچه ی من دیوانه است. با همه ی اینها آنقدر از او حمایت کردند که بازرگان

بیچاره نتوانست در مقابل آن آشوبگری و یاغی گری مسلم کوچکترین اقدامی بکند و معلوم نشد چه اشخاهی را و چه اموالی را در آن موقع به خارج برد. بعد هم ایشان نماینده مجلس و همه کاره مجلس شدند.

س - و جزو کمیته ی دفاع .

ج - بله و باز همین شیخ محمد منتظری معروف به رینگو بود که از طرف آقای خمینی برای رسیدگی به اتهامات مربوط به شکنجه در زندانهای حکومت جمهوری اسلامی معین شد و آن در وقتی بود که آقای بنی صدر رئیس جمهوری رسماً اعلام داشت که در زندانها به متهمین و زندانیها شکنجه های غیر انسانی وارد میکنند و آقا برای اسکات افکار عمومی شیخ محمد را مأمور رسیدگی کرد و او پس از چندی شایعه شکنجه هارا که واقعیت آن بر همه مسلم بود مورد انکار قرارداد.

س - از جریاناتی که در سفارت ایران درواشنگتن در آن موقع اتفاق افتاد در آن زمانی که داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را در دست داشتند، چه مطالبی به استحضار شما رسید؟ و الان چه خاطراتی از آن دوره دارید؟

ج - شهریار روحانی با عده ای از افراد خودش به سفارت ریخته پرونده های سفارت را جمع آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود و افرادی را که کارمند رسمی سفارت بودند بدون کسب دستور از مرکز از خدمت اخراج میکرد. خیر اینها مرتب به ما میرسید. من در مقابل این آشفتگی ها به امید اینکه بشود جلوگیری کرد اول آقای دکتر شایگان را که خبر از ضعف و بیماری او نداشتم، ولی روی سوابق و شخصیتش امیدوار بودم که بتواند یک شخصیت برجسته و قوی برای نمایندگی ما باشد در نظر گرفتم و به او تلفن و خواهش کردم که سفارت ایران را عهده دار شود ولی ایشان عذر خواستند. بعد از آن بود که متوجه آقای حائری شدم که فردی تحصیل کرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معین کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد آنها آقای علی آگاه و یک نفر دیگر را برای کارشکنی به تهران فرستادند.

س - سجادی ؟

ج - نمیدانم آن شخص دیگری بود. آنها مرتباً با دکتر یزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و با توصیه های دکتر یزدی پیش من می آمدند و مذاکره میکردند. آقای آگاه

عقیده اش این بود که من مقام سفارت را به خود شهریار روحانی واگذار کنم و من حاضر نبودم به جوانی که نمی شناسم و از سوابق و احوال او خبر ندارم چنان مقام پراهمیت و پرمسئولیتی بدهم ، بعد از آن آنها خانی را که اسمش را فراموش کرده ام معرفی کردند .

س - خانم مهوش طباطبایی بود ؟

ج - بنظرم او بود ، حتی يك روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم آنها ازواشنگتن به او تلفن کردند و آقای حائری راست ایمان و شرابخوار معرفی کردند که باعث آزرده گی مهندس بازرگان شد . در این موضوع آقای دکتر یزدی هم که آن موقع همه کاره دولت بود بمن تلفن و خواهش میکرد که توجه به خواسته های آنها بکنم و من البته زیر بار نمی رفتم

س - آقای دکتر سنجابی آیا جبهه ملی با مجاهدین خلق در آن زمان ارتباطی داشت ؟  
ج - در چه تاریخی ؟

س - بعد از رئیس جمهور شدن آقای بنی صدر .

ج - ماقبل از انقلاب از وجود چریکها و از وجود اشخاصی که دست به مبارزات مسلحانه میزدند و مبارزه آنها بصورت ترور و کشتن مأمورین ساواک و بعضی از افسران ارتش و مخصوصا مستشاران آمریکایی بود خبر داشتیم و میدانستیم که آنها با عوامل انقلابی خارج از ایران و با فلسطینی ها و غیره ارتباط دارند ، ولی در آن زمان تفاوت درستی بین فدائیان و مجاهدین تشخیص نمیدادیم یعنی اطلاعات دقیقی از آن نداشتیم .

س - فقط میدانستید که يك گروه مارکسیست - لنینیست هستند و يك گروه اسلامی  
ج - بله میدانستیم که دو گروه هستند که يك دسته ای از آنها مارکسیست - لنینیست هستند .

س - چریکهای فدائی خلق و يك دسته ی دیگری هستند که معتقد به اصول اسلامی

هستند ولی در عین حال تمایلات چپ هم دارند یعنی مجاهدین خلق .

ج - بر ما درست معلوم نبود و هنوز هم کاملاً معلوم نیست که تلفیق و تطبیق این دو نهاد متضاد چگونه ممکن است صورت بگیرد ، یک وقتی هم شاه بعنوان مارکسیست های اسلامی صحبتی کرد که من او را در مصاحبه هایم تخطئه کردم ، زیرا به نظر ما فوق العاده عجیب و ساختگی میآمد که بخوانند این دو عنصر متضاد ، یعنی آئین الهی و روحانی اسلام را با فلسفه ی مارکس که منافی با هر دین و بخصوص با دین اسلام است و با اصول مادیگرایی و دیالکتیکی آن تطبیق داد و از آن تلفیقی بوجود آورد ، بعد هم که انقلاب

پیروزشده در تظاهرات اولیه و در آشوبهای اولیه که در تهران یادشهرستانها صورت می‌گرفت تا حدودی مجاهدین هم همراهی با فدائیان میکردند و خط فاصل میان آنها مشخص نبود تا آنکه بتدریج جدایی بین آنها نمایان گردید. يك وقت هم در داخل شهر تهران میان چریکها جنگی در گرفت که دوامی نیافت .

س - یعنی جنگ خیابانی ؟

ج - بله ، زد و خوردی با همدیگر کردند و همین موضوع چریکها و مسلح بودن بعضی از گروهها از جمله مسائلی بود که من با دستگاه حکومت در موضوع آن اختلاف داشتم و میگفتم حالا که حکومت انقلاب بر سر کار آمده و انقلاب موفق شده است ما باید چریکهای خارج از نیروی دولتی را حتماً منحل و خلع سلاح کنیم و یادرا انضباط شناخته شده و منظم دولتی قرار بدهیم ، کسی که در مقابل این حرف میایستاد آقای دکتر یزدی بود و او داوطلب شد که همه ی چریکها را تحت ضابطه و انضباط دریاورد و اداره کند. ولی در ضمن معلوم شد که اونیز برای خودش يك دسته ی مخصوص چریک ترتیب داده است ، چنانکه در همان چند روز اول تشکیل حکومت بازرگان که بنده هم وزیر خارجه بودم يك دسته از چریکهای فدایی یا مجاهد و غیره به سفارت آمریکا ریختند و آن محل را اشغال کردند. بنده از آن آشوبگری بسیار ناراحت شدم و به مهندس بازرگان تلفن کردم و چند نفر از مسئولین وزارت خارجه مانند آقای سلامتیان و غیره را به آن محل فرستادم و دکتر یزدی هم با جمعی از چریکهای مسلح خودش فرار سید و آن غائله را خوابانیدند. ولی مدتها بعد که بمرور زمان اختلافات بین مجاهدین و دیگر گروههای چپی مسلح و غیر مسلح آشکار شد ما با آنها ارتباط پیدا کردیم .

س - این تقریباً چه تاریخی بود آقای دکتر؟

ج - بعد از استعفای من و بعد از برگشتن من از آمریکا و تقریباً مقارن با انتخابات مجلس شورای ملی . . .

س - یعنی دیگر آقای بنی صدر رئیس جمهور بودند؟

ج - شاید هم بنی صدر هنوز به رئیس جمهوری نرسیده بود ولی طالقانی فوت کرده بود . بخاطر دارم که افرادی از مجاهدین گاهی به دیدن من میآمدند و با آنها ملاقات میکردم و اگر اشتباه نکرده باشم یکبار هم خود آقای رجوی با یکی دو نفر از همکارانش بدیدن من آمدند. در آن موقع او پنهان نبود و در خط بینابین پیروی و فاصله گیری از امام قرار داشت . امام بارزاتشان و شعارهایشان مانند توده ایها و دیگر چپگراها بر ضد ملی

گرایان ولیبرال‌ها نبود. هر قدر فاصله‌ی آنها از توده‌های بیشتر می‌شد و هر قدر دست‌گاه انحصار طلب آخوندی نسبت به آنها ترش رویی و خشونت بیشتر نشان می‌داد نزدیک‌ی مابا آنها بیشتر می‌شد. مخصوصاً همراهی و ارتباط آنها با بنی صدر در خط آزادیخواهی وسیله‌ی دیگری برای همکاری و تفاهم مابا آنها شده بودی آنکه این همکاری و تفاهم به ائتلاف برسد.

## نظراتی درباره چند شخصیت

سردار فاخر حکمت	امیر اسدالله علم
نورالدین کیانوری	جمشید آموزگار
آیت الله بهشتی	دکتر مظفر بقائی کرمانی
حسین فردوست	میرزا شهاب کرمانی
آیت الله طالقانی	تیمور بختیار
محمود فروغی	ابراهیم حکیمی - حکیم الملك
سید حسن مدرس	هاشمی رفسنجانی
حسین پیرنیا مشیرالدوله	صادق قطب زاده
مستوفی الممالک	عبدالحسین هژیر
	حسین علاء

س - آقای دکتر من میخواهم اسامی بعضی از اشخاص را در اینجا ذکر بکنم و از شما تقاضا میکنم که از این شخصیت‌های تاریخی که من نام میبرم شما یک شرح حال مختصری درباره آنها فرمائید و یک موضوع یاد و موضوع را مثال بزنید که اینها در آن

دخالت مستقیم داشتند که معرف شخصیت و موضع گیری سیاسی - اجتماعی آنها باشد.

ج - تا حدودی که اطلاع دارم .

س - آقای حسین علاء .

ج - آقای علاء در دوران اول خدمتش جزو رجال ملی بود در جریان جنگ بین الملل اول هم که دبیر رئیس دفتر وزارت امور خارجه بود از اشخاصی بود که ملیون و دموکراتها با او مرتبط بودند و او هم با آنها همکاری میکرد . بعد از خاتمه جنگ هم حسین علاء جزو افرادی بود که در موقع انتخابات مورد توجه افکار عمومی بود و آنها هم که مثلاً به مصدق رأی میدادند به حسین علاء هم رأی میدادند . علاء در تمام دوران رضاشاه و سالها در دوران این شاه که مصدر خدمات مهم بود شهرت به درستی و پاکدامنی داشت و در امور مربوط به معاملات و فساد و رشوه خواری چیزی از او شنیده نمیشد جز در این اواخر که او هم گویا مختصر ثروتی پیدا کرد و بنیاد خیریه ای بنام بنیاد علاء بوجود آورد و مدرسه ای هم تأسیس کرد و محمد رضاشاه هم در سالهای اخیر نظر لطفی به او نداشت ، مرحوم دکتر مصدق در عین اینکه به او معتقد نبود ولی بر حسب سوابق گذشته اش نسبت به او همیشه با احترام و با احتیاط صحبت میکرد ، یعنی او را هیچوقت مورد حمله و اعتراض مستقیم قرار نداد .

س - آیا شما میتوانید به موردی اشاره کنید که حسین علاء خدمتی به ایران کرده باشد ؟

ج - یکی از مواردی که ممکن است خدمت علاء محسوب شود زمانی بود که نمایندگی ایران در آمریکا را داشت و آنوقتی بود که حکومت قوام بر سر کار آمده و اختلاف بین ایران و شوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی از ایران در جریان بود با اینکه دستورهای رسمی از طرف دولت لاقلاً بصورت ظاهر صادر میشد که نمایندگان ایران دعوائشان را علیه شوروی از شورای امنیت پس بگیرند ولی علاء در آن مورد ایستادگی کرد و بردفاع از خواسته های ملت ایران ثابت ماند و به دستور دولت موقت اعتنا نکرد .

س - آقای امیر اسداله علم .

ج - علم پسر شوکت الملك بیرجندی است ، خانواده امیر شوکت الملك علم بیرجندی منسوب به حمایت انگلیس بود و آنطوری که شهرت دارد ، ولی صحت آن



برمن مسلم نیست ، شوکت الملك در وصیتنامه اش کنسول انگلیس را بعنوان مجری وصیتنامه و سرپرست خانواده خودش معین کرده بود. همانطور که شوکت الملك خودش در زمان حیاتش در حمایت انگلیس ها و کنسولگری انگلیس در خراسان بود آقای علم فرزندش هم که نه تحصیلات و نه سابقه ی مبارزات سیاسی و نه سابقه ی خدمات اداری داشت یکمرتبه و به ناگهان گل کرد و استاندار شد و وزیر شد و وزیر شد و وزیر شد و رئیس حزب و رئیس دانشگاه شد.

س - آقای دکتر جمشید آموزگار .

ج - والله بنده زیاد . . .

س - با ایشان آشنایی ندارید ؟

ج - نه اجازه بدهید. بنده دوست ندارم در مسائلی که مربوط به اشخاص است صحبت کنم اما پدر آموزگار هم به همان ترتیب که درباره ی امیر شوکت الملك صحبت کردم او هم شهرت داشت که متسوب به همان سیاست است .

س - اشرف پهلوی .

ج - او جزو افراد مخرب و فاسدکننده و متأسفانه رسواکننده دستگاه سلطنت بود. دردوره ی جوانیش حرفهایی درباره اش زده میشد و بعد مداخلاتش در امور اداری و سیاسی زیاد بود و شخصیتی قوی تر از برادرش داشت . در سالهای اخیر در امور ملکی و معاملات تجاری وارد شده و ثروت بالنسبه هنگفتی بهم زده بود. او جز افرادی بود که در دوران ملی شدن نفت علیه حکومت مصدق فعالیت زیاد داشت و مصدق ناچار شد که تبعید او را از شاه بخواهد و از عوامل و کارگردانهای اصلی کودتا شد. او در خانواده سلطنتی یکی از افرادی بود که بیش از همه باعث سلب اعتقاد و عقده و عدم رضایت مردم نسبت به دستگاه سلطنت شده بود.

س - شما ایشان را هرگز ملاقات کرده بودید ؟

ج - هیچوقت بنده به ملاقات او نرفتم .

س - آقای غلامرضا ازهاری .

ج - ایشان را نمی شناسم .

س - آقای دکتر مظفر بقایی .

ج - دکتر مظفر بقایی پدرش جزو افراد خوشنام و جزو وکلای و نمایندگان بوده که در مشروطیت اقدام کرد و شخصیتی موجه داشت .

س - میرزاشهاب کرمانی ؟

ج - بله میرزاشهاب کرمانی ، آدم موجهی بود و بقایای هم از میراث موجه بودن پدرش استفاده کرد ، دکتر بقایی در آغاز مبارزات سیاسی در دوران جنگ جهانی دوم مدت کمی در حزب توده بود و بعد از آن هاجدایی گرفت و دیگر اثری از فعالیت سیاسی او نمایان نبود .

یعنی در آن زمان که ما حزب میهن را تشکیل داده بودیم و یانبروهای اشغالگروس و انگلیس عده کثیری از افسران و جوانان و بازاریان را به اتهام همکاری با عوامل آلمانی گرفته و در اردوگاههای خود در رشت و اراک زندانی کرده بودند نامی و فعالیتی از دکتر بقایی شنیده نمیشد ، اولین بار که اثر فعالیت ایشان ظاهر گردید در زمانی بود که حکومت قوام السلطنه حزبی بنام حزب دموکرات بوجود آورده و بوسیله ی عوامل دولتی در مقام انتخاب کردن نمایندگان دوره ی پانزدهم مجلس از اعضا حزب خود بود آقای دکتر بقایی وارد آن حزب و از طرف حزب نامزد نمایندگی شهر کرمان شد و به مقام نمایندگی مجلس رسید ، در همین دوره بود که قوام السلطنه حتی انتخابات تهران را نیز تحت مداخله ی خود قرارداد و مانع از انتخاب شدن دکتر مصدق گردید ، تمام افرادی که انتخاب شدند همه از طریق مداخله مستقیم و یا موافقت دولت به آن مقام رسیدند ، چه بقایی و چه مکی ، چه عبدالقدیر آزاد و چه حائری زاده که بعداً جزو اقلیت و جزو افراد مورد توجه ملت شدند و در نهضت مصدق و ملی کردن نفت فوق العاده همراهی و همکاری کردند ، ولی ترتیب انتخاب شدن آنها از طرف حکومت قوام السلطنه عیناً یکی بود و فرقی با همدیگر نداشتند منتهی در مجلس پانزدهم موقعی که قوام السلطنه را با تحریک شاه از کار برکنار کردند آنها بتدریج نقش دیگری در پیش گرفتند و با خواسته های مردم موافقت و همدمی کردند و از آنوقت دکتر بقایی شخصیت نیرومند سیاسی خود را نشان داد ، او مردی زیرک و بذله گو ، ناطقی زبردست و شخصیتی بسیار جسور و گستاخ و نکته بین و توطئه گر و در ضمن هم نویسنده ی خوبی است ، این بود که در نظر مردم فوق العاده جلوه کرد و در انتخابات دوره های شانزدهم و هفدهم نماینده ی واقعی مردم تهران شد ، در دوره ی شانزدهم با صداقت و صفا با مصدق همراهی کرد و در دو هیئت نمایندگی که مابا آمریکا و لاهه هم رفتیم ایشان هم همراه ما بودند گویانکه در عمل نقش و فعالیت موثری در این هیئت هانداشت و باز هم بود که به اتفاق مرحوم خلیل ملکی بنیانگذار حزب بسیار فعال زحمتکش ایران

شده. ولی با کمال تأسف بس از جریان دعوی لاهه و قضایای ۳۰ تیر و حکومت مجدد دکتر مصدق او به ناگهان تغییر روش داد و شروع به اختلاف پراکنی و نفاق و مخالفت با حکومت دکتر مصدق کرد و با دارو دسته‌ی مخالفان مصدق و همراهان شاه ساخت. در آغاز ریاکارانه مدتی در وسط ماند و اینطرف و آنطرف میزد تا آنکه بتدریج مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها و حتی خرابکاری‌هایش علنی گردید و شروع به همکاری با سپیدزاهدی کرد.

س - آقای سپید تیمور بختیار، شما هرگز با ایشان ملاقاتی کرده بودید؟  
 ج - بله تیمور بختیار موقعی که سرهنگ بود و از طرف دولت مصدق بعنوان فرماندهی تیپ کرمانشاه منصوب شد بوسیله‌ی شاپور بختیار به من معرفی شد و او را به منزل من آورد. در این ملاقات او قول همراهی و همکاری با مصدق داد ولی برخلاف او از اشخاصی بود که در توطئه علیه دکتر مصدق شرکت داشت و قرار گذاشته بودند که اگر در توطئه تهران موفق نشدند، او اقداماتی در کرمانشاه بکنند و بعد از کودتا و برسر کار آمدن حکومت زاهدی ازارکان آن حکومت و فرمانده نظامی تهران و بعد هم رئیس سازمان امنیت شد. در زمان ریاست سازمان امنیتش هم من یکی دوبار او را دیدم. یکبار در موقعی بود که اتهامی بر من وارد کرده بودند و آمدند و مرا پیش او بردند ولی برخلاف انتظار هیچگونه خشونت‌نی نشان نداد. در سالهای آخر خدمتش برعکس جنبه همراهی و موافقت به ما نشان میداد و میخواست از جنبه‌ی ملی در مقابل شاه استفاده کند ولی ما به او اعتمادی نداشتیم و حاضر به همکاری با او نشدیم تا آن جریان در زمان حکومت امینی اتفاق افتاد و از کنارش کردند.  
 س - آقای ابوالحسن بنی صدر.

ج - آقای بنی صدر از دانشجویان دانشکده حقوق و جزو سازمان دانشجویان مابود و در دوره‌ی زندانی اول ماکه هفت ماه در زندان شهربانی بودیم ایشان هم با ما زندانی بودند و خیلی هم گستاخی و شجاعت نشان میداد و جزو افراد خیلی مؤثر سازمان دانشجویان مابود. مادر طبقه‌ی بالا زندانی بودیم و آنها در طبقه پائین. این گرفتاری ما به مناسبت حادثه اول بهمن ۱۳۳۹ دانشگاه بود که خود ایشان هم در جریان آن وارد بودند.

س - حمله به دانشگاه رامیفرمائید؟

ج - بله حمله به دانشگاه که خود بنی صدر هم از دانشجویان پرخاشگر و مقاوم

در برابر کاندوهای دولتی بودولی وقتی که همه به زندان افتادیم یواش یواش از مجاری مخصوصی شروع به شایعه پراکنی کردند که این جریان بر ماتحمیل شده و به تحریک اشخاص و مقامات دیگری خارج از جبهه ملی بوده است و بنی صدر هم در جریان این مخالفت ها افتاد، همچنین در زمانی که ما کنگره ی جبهه ملی را تشکیل دادیم متأسفانه ایشان نیز جزو دانشجویانی بودند که در صف مخالفین کنگره قرار گرفتند و در صف آنهايي که کارشکنی در کارهای کنگره و در تشکیلات جبهه میکردند. بطوریکه قبلاً توضیح دادم در آن کنگره سی و شش نفر از سازمانهای دانشجویان انتخاب شده و شرکت داشتند که در بین آنها عده ی قابل توجهی ولی نه اکثریت آنها جز گروههای چپی یا نهضت آزادی و با مخالف بودند. آقای بنی صدر نیز با مخالفین ما و با چپی ها همراه بودند و بعد هم که کنگره خاتمه پیدا کرد و ما مجدداً به زندان افتادیم و بعد از اینکه دوباره بیرون آمدیم و شروع بکار کردیم ایشان هم جزو همان افرادی بودند که آن نامه ها را خدمت آقای دکتر مصدق نوشتند و آن اقدامات را کردند که منتهی به انحلال جبهه ملی دوم و تلاش بیهوده وی اثر برای جبهه ملی سوم شد. آقای بنی صدر از جمله اشخاصی هستند که این نشریه ی مربوط به تلاش برای تشکیل جبهه ملی سوم را منتشر کرده اند ولی در واقع این تلاش چه از جانب جناب دکتر مصدق و چه از جانب دیگر آقایان عملاً تلاشی بودنه برای بوجود آمدن تشکیلاتی بنام جبهه ملی سوم که پاگیر نشود و بوجود نیامد بلکه تلاشی بود برای انحلال و تعطیل جبهه ملی .

س - آقای مرتضی قلی بیات .

ج - آقای مرتضی قلی بیات خواهرزاده مصدق و مصدق دایی ایشان بود .

س - بنده نمی دانستم .

ج - بلی مصدق دایی او بود و خیلی هم به او علاقه داشت و مدتی هم نخست وزیر ایران و بارها وزیر شد و در زمان حکومت دکتر مصدق به ریاست شرکت ملی نفت منصوب گردید و این انتخاب هم بسیار مورد اعتراض مخالفین قرار گرفت . مصدق به او احترام و علاقه داشت در دوره ی چهاردهم مجلس که نخست وزیر بود و اکثریت مجلس بنا بر تمایل شاه و سیاستهای خارجی به اورای عدم اعتماد داد و صدرالاشراف را به نخست وزیری برگزیدند دکتر مصدق آن او بستر کسیون معروف را به جانبداری از او براه انداخت . مرحوم بیات از جمله اشخاص محافظه کار بود و در میان مردم وجهه ی زیادی نداشت و در مبارزات ملی هم اثر نمایانی از او دیده نشد فقط مصدق نسبت به او علاقه

و خویشاوندی داشت .

س - آیت الله بهشتی .

ج - آیت الله بهشتی از شخصیت‌های روحانی و سیاسی بسیار باهوش ، زیرک و نظم دهنده و تشکیلاتی و بنیان گزار حقیقی حزب جمهوری اسلامی بود و تا آنجایی که ما اطلاع داریم او در شخص آقای خمینی بیش از هر فرد دیگری مؤثر بوده و در جریان انحراف انقلاب هم بیش از هر فرد دیگری مورد مخالفت و نفرت افراد و سازمان‌های ضد دستگاہ آخوندی قرار گرفت .

گروه‌های ملی و آزادیخواه او را سرچشمه‌ی همه‌ی نفاق افکنی‌ها و انحصارطلبی‌های دانستند . گرداننده اصلی شورای انقلاب و مجلس خبرگان و حزب جمهوری اسلامی و حتی مجلس شورای اسلامی بود .

سیاست و کارگردانی او باعث چپ نمایی حکومت آخوندی و جلب همراهی و همدمی ظاهری حزب توده و فدائیان مارکسیست با جمهوری اسلامی و بر ضد سازمان‌ها و شخصیت‌های ملی و آزادی خواه گردید . هم او بود که پایه‌های حکومت بازرگان را متزلزل ساخت و از همان آغاز امر در تحقیر و کوچک شمردن بنی صدر ریاست جمهوری کوشید تا او را برکنار کرد . آنطوری که معروف است آقای خمینی هم از او حساب میبرد و مانع از نامزد شدن او برای مقام ریاست جمهوری گردید . بآنکه مقام رسمیش تنها ریاست دیوان کشور بود ولی در عمل نقطه‌ی مرکزی حکومت و سیاست داخلی و خارجی محسوب میشد . سفر با او ی ملاقات میکردند و مصاحبه‌های هفتگی همه‌ی مسائل را شامل میشد . او قبل از پیروزی انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب با آمریکائیان ارتباط داشت . هم با سالیوان سفیر آمریکا و هم با آن ژنرال آمریکایی‌ها یزر ملاقات و بندوبست میکرد . در زمان شاه هم امامت مسجد هبورك را بر عهده داشت و از وضع زندگی مرفهی برخوردار بود . درباره‌ی او و ارتباطاتش شایعاتی در میان مردم وجود داشت که بنده از صدق و کذب آنها بی اطلاع هستم . او مردی بسیار باهوش و زیرک و خویشتن دار و مغرور و جاه طلب و توطئه گر بود و یکی دوزبان خارجی را بخونی صحبت میکرد . اگر باقیمانده بوده احتمال قوی در جریان‌های بعد از عزل بنی صدر رئیس واقعی حکومت اسلامی میشد . بعضی از سیاست‌های خارجی هم به او امید بسته بودند . بیهوده نیست که در کتاب سالیوان برای از دست رفتن او آن همه نوحه سرایی شده است . شاید اکنون شور و هیاهو توده ایمانیز به همان

ترتیب برای فقدان او اظهار تأسف بکنند.

س - شما در صحبت‌هایی که با ایشان داشتید هیچوقت آن مذاکرات ایشان با آقای هایز مطرح نشد ؟

ج - هیچوقت .

س - هیچ نمیدانید که در آنجا چه گذشت ؟

ج - هیچوقت بنده نمیدانستم که آنها چه ارتباطاتی دارند و چه صحبت‌هایی میکنند .

س - من الان اسم يك شخصى را میخواهم بیاورم که شما قبلاً راجع به ایشان صحبت کردید منظورم حسین فردوست است . ولی يك شایعه ای هست که ایشان در همان اوان انقلاب با آقای خمینی در رابطه بودند و بعد هم در خدمت دستگاه آقای خمینی قرار گرفتند . آیا شما از این موضوع اطلاعی دارید ؟

ج - حسین فردوست از دوستان شخصی شاه بود . همراه او در سوئیس و در خدمتش بود . قبلاً گفتم که او با درجه ستوانی در اوایل جنگ جهانی دوم از طرف شاه به دیدن من آمدم و مرا به حضور شاه برد . و بعد هم در جریان مبارزات انقلاب که درجه سپهبدی و یا ارتشبدی پیدا کرده و رئیس سازمان بازرسی شاهنشاهی بود افرادی گاهی از طرف او میآمدند و با من ارتباط پیدا میکردند و من میدانستم که او در جریان امور مؤثر است . شخصاً تا آنجایی که شنیده ام و آن را هیچوجه نه میتوانم تأیید بکنم و نه تکذیب میگویند آدم درستکاری بوده و شخصی بوده که حسن نیت داشته و با دستگاه فساد هم مبارزه میکرد و با ساواک هم اختلاف داشته است .

ولی او هیچ ارتباط سیاسی و بندوبستی با ما نداشت . بعداً مشهور شد که او محرمانه با دستگاه آقای خمینی و آخوندها ارتباط داشته و آنها هم عملاً مزاحمتی برای او فراهم نکردند و حتی مشهور است که از وجودش برای تشکیل ساواما استفاده کردند . بهر حال بنظر میرسد این امر که او از لحاظ شخصی خیانت به شاه کرده و واقعیت دارد ولی شاید او به عقیده خودش کارش در راه خدمت به مملکت و برای پیشبرد جریانی بوده که به صلاح مملکت میدانسته . در این خصوص بنده باز نه به صورت منفی و نه به صورت مثبت نمیتوانم اظهار نظر قطعی بکنم چون اطلاع کامل ندارم .

س - شما در این تماسها و رفت و آمدهایی که داشتید بعد از انقلاب در دستگاه حکومت یا با آقای خمینی هیچوقت آثار و نشانه ای از ایشان ندیدید ؟

ج - هیچوقت بنده ایشان را ندیدم . بعد از پیروزی انقلاب هم هیچوقت

با او شخصاً ارتباطی پیدا نکردم .

س - آقای محمود فروغی که اکنون هم گویا مشاور رضا پهلوی هستند .

ایشان از مدیرکل های وزارت خارجه بود و برادرش هم مهندس فروغی پسر بزرگتر فروغی بود که در اداره آثار باستانی ایران دخالت داشت ، ریاست داشت و موزه ی گرانبهائی از اشیاء عتیقه ی ایران برای خود ترتیب داده بود که شاید میلیونها تومان قیمت و ارزش داشت و او جزو کولکسیونرهای درجه اول آثار عتیقه محسوب میشد . یکوقتی هم در زمان نخست وزیر علی امینی به اتهام سوءاستفاده از قرارداد ساختمان مجلس سنا که میگفتند میلیونها تومان از آن اختلاس شده است او را زندانی کردند ولی او بعداً سنا تورش رد و نفهمیدیم که در جریان گرفتاریهای پس از انقلاب چه بر سرش آمد . ولی برادرش محمود فروغی جزو رؤسای وزارت امور خارجه و مدیرکل های آن وزارتخانه بود و بعد هم به مأموریت های مهم خارجی فرستاده شد .

س - کنسول ایران در نیویورک بود . رئیس کنسولگری ایران در نیویورک بود ، سفیر ایران در افغانستان بود .

ج - بنده زیاد ارتباطی با او نداشتم .

س - آقای ابراهیم حکیمی .

ج - حکیم الملك رامیگوئید ؟

س - بله

ج - حکیم الملك از رجال خیلی قدیمی ایران و از رجال دوره ی مشروطیت بود و از جمله ی افراد نسبتاً موجه و درستکار شناخته میشد . او هم یکی از افراد فراماسونی معروف آن زمان بود و با مرحوم ذکا الملك فروغی و نجم الملك و فراماسونهای دیگری همکاری داشت . در این او آخر هم پیرو تقریباً فرسوده شده و گوشش سنگین بود و چیزی نمی شنید . ولی وقتی در سالهای اخیر به نخست وزیر رسید جنبه ی محافظه کاری و مخالفت در برابر نهضت ملی جدید ایران داشت و او را به عنوان مخالف در برابر مصدق آوردند و نخست وزیر کردند و به حمایت و به توصیه شاه بود که مجلس رأی تمایل به او داد . روی هم رفته از لحاظ عمل اداریش کم کار ولی معروف به درستی بود .

س - مدیر نبود ؟

ج - بلی در این او اخیراً بر شده و قدرت سیاست عمل نداشت و او هم جزو فراماسون

هایی بود که راست یادروغ متهم به جانبداری از سیاست انگلستان شده بودند .  
 س - آقای هاشمی رفسنجانی .

ج - آقای هاشمی رفسنجانی را بنده هیچوقت نمی شناختم و با او در دوران مبارزات انقلابی هم هیچ ملاقاتی نداشتم . یعنی در آن جلسه ای که با هیجده بیست نفر از آقایان روحانیون که گفتم داشتیم یادم نیست که ایشان هم بوده باشند، بعد هم اورا ندیدم تا موقعی که انقلاب صورت گرفت و از طرف آن گروه فرقان تیر خورد و مجروح شد و موقعی که در بیمارستان بود از او عیادت کردم . بعد هم که من کسالت پیدا کردم و بحالت اعتراض در بیمارستان بستری شدم و از طرف آقای خمینی ، چنانکه گفتم ، به دیدار من آمد و مذاکراتی شد و آشنایی پیدا کردیم . در زمانی که رئیس مجلس و کارگردان حزب جمهوری اسلامی شد مدیریت با کفایتی از خود نشان داد . مردی زرنگ و سخنور لایقی است و الان که بهشتی نیست کارگردان عمده و اصلی حزب جمهوری اسلامی او است ولی بنده از روابط دیگر او خبر ندارم و میدانم از افرادی است که در امر ولایت فقیه و در اینکه چه کسی جانشین آقای خمینی بشود که وی بتواند نفوذ و قدرتش را حفظ کند مراقبت و فعالیت شدید دارد .

س - آقای صادق قطب زاده .

ج - صادق قطب زاده از افراد نهضت آزادی بود که در خارج از ایران فعالیت داشت و شاید هم به عنوان نهضت آزادی يك زمانی کم و بیش جزو جبهه ملی بود . ولی از زمانی که نهضت آزادی علیه جبهه ملی موضع گرفت ، که در ضمن صحبت های گذشته بیان کردم ، قطب زاده در آمریکا و در اروپا یکی از عمال معروف مهندس بازرگان در برقراری ارتباط با خارجی ها و فعالیت در میان دانشجویان و خصوصت و ناسزاگویی به جبهه ملی بود که بنده از سخنرانی های ایشان چندین نوار در تهران داشتم که به جبهه ملی حمله آورده و ما را بعنوان خائن و بعنوان کسانی که پشت به مصدق کرده بودیم معرفی کرده بود . بعد هم موقعی که مادر پاریس با آقای خمینی ملاقات کردیم او ابدا داشت که به من نزدیک بشود و همه جا به ما بدو ناسزا می گفت . پس از پیروزی انقلاب و در اوایل کابینه ی بازرگان که به ریاست و سرپرستی رادیو تلویزیون و تبلیغات منصوب شد پرخاشگری و ماجراجویی و حادثه آفرینی عجیب و غریب از خود نشان داد و حتی در داخل هیئت دولت معروف به طومار زاده شد و در ضمن هم مشهور بود که با همه ی تظاهر به دین داری از عیش و نوش هم پرهیز ندارد . چنانکه میدانید با همه سوابقی



که بامهندس بازرگان داشت بزودی در جناح مخالفین و منتقدین او قرار گرفت و من به خاطر دارم که در داخل هیئت دولت چندین بار علیه روش و رفتار او اعتراض شد .

س - مثل اینکه یکبار هم نطق آقای بازرگان راقطع کرده بودند یا . .

ج - بله یکبار هم این کار را کرد . حکومت بازرگان نسبت به او نظر خوشی نداشت و بعد از جریان گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا و مغضوب شدن بازرگان و دکتریزدی او به مقام وزارت خارجه رسید و در آن مقام بر سر قضایای افغانستان تظاهرات شدیدی علیه دولت شوروی نشان داد . از جمله ی اقداماتش من فصل ساختن آقای دکتر امیرعلایی از سفارت پاریس بود .

امیرعلایی علیه او اطلاعات و از جمله چکی در دست داشت که يك بانك آمریکایی مبلغ يك میلیون دلار بابت آزادی گروگانها بنام قطب زاده صادر کرده بود . هر چند ظاهر آن چك اعتبار و سندیت مهمی نداشت . موقعی که آقای امیرعلایی به تهران آمد و علیه قطب زاده مشغول تبلیغ بود آقایان مهندس بازرگان و دکتر سحابی به دیدن آقای صالح رفتند و از وی خواهش کردند که مانع اقدامات او بشود . قطب زاده به سبب جاه طلبی و پرخاشگری هایش بزودی مغضوب دستگاه آخوندی هم قرار گرفت . از آن پس او خود را به ملیون و مخالفین حزب جمهوری اسلامی نزدیک کرد و در ضیافتی که یکی از بازرگانان ملی به عنوان آشتی کنان ترتیب داده و قریب دویست سیصد نفر از جمله بنده و دکتر صدیقی و دکتر مدنی و دکتر آذرو قطب زاده را دعوت کرده بود سخنرانیهایی صورت گرفت ولی ما دیگر با او هیچگونه ارتباط و همکاری نداشتیم و در اختفای بودیم که ماجرای توطئه او را شنیدیم که منجر به اعدامش شد .

س - آقای عبدالحسین هژیر . شما هرگز با ایشان ملاقات کرده بودید ؟

ج - بله . عبدالحسین هژیر . در آغاز کار مدتی در سفارت شوروی سابقه ی خدمت داشت و منشی و مترجم آن سفارت بود . پدر هژیر هم يك روزنامه ی چپی متمایل به کمونیستی را اداره میکرد ، در همان زمان که پیشه وری در ابتدای کار رضاشاه روزنامه ای بنام حقیقت در تهران منتشر میکرد و تمایلات چپی آشکار داشت .

س - در زمان رضاشاه ؟

ج - بله .

س - اوایل کار لا بد ؟

ج - بله اوایل کاری یعنی در زمان وزارت جنک اوپدر عبدالحسین هژیر هم روزنامه‌ی دیگری داشت که اسمش حالا در نظرم نیست و آن هم در همان زمینه بود. ولی بعد معلوم شد و شهرت پیدا کرد که عبدالحسین هژیر در سفارت شوروی اخبار و اطلاعاتی که داشته مرتباً به دستگاه دولت میداده. در آن زمان اگر اشتباه نکنم سفیر دولت شوروی شخصی بود بنام شومیاتسکی و این شومیاتسکی از آنهایی بود که بارضاشاه نظر موافق داشت و در گزارشهایی که میداده او را بر خاسته از میان توده‌ی مردم و اصلاح طلب و انقلابی معرفی میکرده و بعد شنیدم که این شخص در دوره‌ی استالین جز تصفیه شده‌ها بوده و اعدام شده است.

بهر حال هژیر بعد از آن وارد کارها و خدمات دولتی شد و به مقامات و مناصب عالی رسید و مکرر وزیر شد و در سالهای جنک جهانی دوم و اشغال ایران بوسیله نیروهای روس و انگلیس از کارگردانهای سیاسی درجه اول مملکت و مشهور به ارتباط نزدیک با انگلیس‌ها شد و داعیه‌ی زمامداری پیدا کرد. در همین سالها که ما مشغول فعالیت‌های میهنی در حزب ایران بودیم او بوسیله یکی از دوستان مشترک تقاضای ملاقات با من کرد و به منزل من آمد و منظورش این بود از ما که فعالیت‌های حاد داشتیم و در سخنرانیها و تظاهرات شرکت میکردیم و کم و بیش در میان مردم شناخته شده بودیم.

س - از شخصیت‌های شناخته شده‌ی فعالیت اجتماعی.

ج - بلی برای همکاری با خود استفاده کند و باز در همین زمینه از جمله‌ی افرادی که در آن سالها به میل خود خواستار ملاقات با من شد و به دیدن من آمد سپیدرزم آرا بود. آنها انتظار داشتند که مراد صرف همراهم خود وارد بکنند ولی من به هیچوجه حاضر به همکاری با آنها نشدم. در همین زمان بود که هژیر وزیر دربار شد ولی وزیر درباری کم و بیش نظیر وزارت دربار تیمورتاش، یعنی وزیر درباری بود که بر تمام دستگاه دولت حکومت میکرد و دولت و وزرای وقت از هر جهت تابع او بودند. عبدالحسین هژیر وزیر دربار بود که آن تحصن معروف مصدق صورت گرفت و او بود که آن تحصن را به ناکامی رساند و او بود که باعث شد آن انتخابات به آن صورت دربیاید که آراء مصدق و طرفداران او را از بین ببرند و انتخابات را بمیل و دلخواه خودشان ترتیب بدهند که بر اثر آن به تیر بلا گرفتار شد و بقتل رسید.

بهر حال هژیر شهرت فوق العاده زیادی در نزدیکی و ارتباط با سیاست دولت انگلیس داشت.

س - شما از این موضوع اطلاع دارید که گفته میشود هژیر به حمایت اشرف پهلوی به نخست وزیر رسید بخاطر اینکه املاک سلطنتی را مجدداً به خانواده پهلوی برگرداند؟  
ج - شهرت این بود که هژیر با او ارتباط دارد و او از هژیر حمایت میکند. درست از روابط آنها اطلاع ندارم .

س - راجع به رضا حکمت سردار فاخر شما چه خاطره ای دارید؟

ج - سردار فاخر حکمت از افرادی بود که در اوایل دوران مشروطیت جزو دموکراتها بود و در میان آنها شهرت و محبوبیت داشت ولی در جریان میارزات حادان حزب اثر نمایانی از او دیده نمیشد. بعد که در دوران جنک جهانی دوم و سلطنت محمد رضا شاه نماینده و رئیس مجلس شورای ملی شد مجلس را با کمال نظم و ترتیب اداره میکرد . با آنکه بی اعتنا به افکار عمومی نبوده همواره سعی داشت در خط تمایل شاه حرکت کند. ولی هیچوقت خیانتی به او نسبت داده نشد، روی هم رفته از افراد معتدل خوب سیاسی ایران بود .

س - آقای حجت الاسلام خامنه ای ، شما آشنایی با ایشان دارید؟

ج - نخیر آشنایی ندارم .

س - آقای نورالدین کیانوری ، شما هرگز با ایشان تماسی داشتید؟

ج - بله ملاقاتی گاهی از روی تصادف اتفاق افتاده است . او در همان اوانی که از رهبران درجه اول حزب توده بود این شهرت را داشت که در میان آنها از افراد منافق است و بعد هم بنده از افراد مختلف حزب توده شنیدم و از جمله از نوشته های دکتر کشاورز اطلاع پیدا کردم که او وارد در کارهای ناروایی بوده و حتی در تصفیه ها و کشتارهایی دست داشته است . او شخصی است که همیشه کوشش میکرده حزب توده را در اختیار مطلق سیاست شوروی قرار بدهد و اگر افرادی در میان آنها ایستادگی میکردند او کوشش میکرده آنها را تصفیه کند. بعد از انقلاب که به ایران برگشت يك مرتبه بایک گردش ۱۸۰ درجه ای روی به آخوندها آورد .

در این جریان نقطه اصلی مبارزه و هدف او مخالفت با ملیون و متهم کردن و نابود کردن آنها بود آنچه را که توانست در این خط کوتاهی نکرد ، اصلاحات ملی گرایی و لیبرالی و فتودالی که جزو فحشهای رایج این زمان شده تمام از کلمات و ابداعات این آقا است و در همان موقع بود که بنده در یکی از سخنرانی هایم برای اولین بار ایشان را آیت الله کیانوری خواندم .

س - این لقب از آنجا بایشان داده شد؟  
 ج - این لقب را بنده به ایشان دادم و این عنوان بعداً مشهور شد و بایشان باقی ماند. او هم عقده و کینه اش را از من بدل گرفت و آنچه که توانست نسبت به من بدگفت و تهمت پراکند و کوشش در نابودی من و خانواده ی من کرد.

س - آقای امیرعباس هویدا، شما هرگز بایشان ملاقاتی کردید؟

ج - نخیر هیچگونه ملاقاتی بایشان نداشتم

س - آقای علی منصور که نخست وزیر شدند.

ج - بایشان هم ملاقاتی نداشتم .

س - آشنایی بایشان نداشتید؟

ج - نخیر، او مسلماً از مجرای يك سياست خارجي بالآآمد و يك مرتبه حزبی درست کرد و شخصیتی یافت .

س - کانون مرقی .

ج - بله کانون مرقی را درست کرد. مسلماً از مجرای سفارت معینی توصیه و تحمیل شده بود .

س - سیدحسن مدرس، شما هیچ خاطرات از ایشان دارید؟

ج - مدرس را من شخصاً ملاقات نکردم در آن زمان من نارس و دانشجو بودم ولی او روحانی و سیاستمداری وطن دوست و متدین و مبارز بود. در آغاز دوره چهارم مجلس ایشان بصورت يك شخصیت محافظه کار و خشك و مخالف تندروی آزادخواهان جلوه میکرد و بسیاری از اشخاص نظر مخالف با او داشتند. آخوند بود و با افکار تند ترقی خواهی و سیوسیال دموکراسی نظر موافقی نداشت و رجالی را از قبیل قوام السلطنه و نصرت الدوله حمایت میکرد. ولی بعد که جاه طلبی ها و قدرت نمایی ها و دیکتاتوری رضاشاه ظاهر شد مدرس در برابر او به سختی ایستاد و تا بود مبارزه اش را شجاعانه انجام داد. او از لحاظ دنیایی و مالی بسیار پاکدامن و از جهت سیاسی بی پروا بود. بنده حتی شنیدم که وقتی افرادی برای بعضی از امور سیاسی به خانه ی او رفته و در برابر او هفت تیر کشیده و به سینه ی او گذاشته بودند معذالك اوسینه اش را باز کرده و گفته بود، بزنید من از مرگ نمی ترسم . او چنین آدمی بود. ذکر خیرش در میان مردم هست و بنده هم از افرادی هستم که مدرس را واقعاتاً معنی شهید میدانم .

س - آقای آیت الله حسین منتظری، شما بایشان هیچ نوع تماسی داشتید؟

ج - عرض کردم که ایشان قبل از آمدن آقای خمینی با بنده تماس داشت و به من

پیشنهاد کرد که در شورای انقلاب وارد بشوم که من به ایشان جواب رددادم . بنده ایشان را آدم فوق العاده ساده و باحسن نیتی میدانم ، اثر برجسته ای از ایشان دیده نشده و تاکنون اغلب تظاهراتی که کرده نشاندهنده ی يك آخوند ساده لوح بوده است .

س - آقای دکتر شما چه خاطراتی از مشیرالدوله دارید؟

ج - از مشیرالدوله بنده شخصاً بعنوان دانشجو خاطراتی دارم .

س - بله مسلماً .

ج - حسن پیرنیا مشیرالدوله از رجال بسیار محبوب بود ، او در اوان صدر مشروطیت که در سفارت ایران در پیتزبورگ سفیر بود یکی از برجسته ترین دیپلماتهای ایران بحساب میآمد و بعد او بنیانگذار مدرسه ی علوم سیاسی برای وزارتخانه شد ، و باز او در تدوین قانون اساسی مشروطیت و در تدوین یا بهتر بگویم ترجمه ی قوانین انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی از قوانین فرانسه خیلی مؤثر بوده است . مشیرالدوله در طول حیاتش فوق العاده مورد توجه مردم بود و به او اعتماد کامل داشتند که هر وقت او زمامدار باشد اقدامی و عملی علیه مصالح مملکت نمیشود ، البته مرد پر حرکت و پرتوانی نبود اما سیاستمداری و طندوست و درستکار و مؤثر بود ، بعدا هم که رضاشاه طالب وضع دیکتاتوری و تغییر نهاد مشروطیت شد او از نمایندگی مجلس و بعد یکی از سیاست کنار گرفت و در خانه خودش به مطالعات علمی و تاریخی پرداخت و چند جلد کتاب راجع به تاریخ ایران باستان تالیف کرد که آثار تاریخی بسیار معتبر محسوب میشوند ، اسم خیرش همیشه در اذهان باقی است خدایش رحمت کند .

س - آقای مستوفی الممالک .

ج - محبوبیت مستوفی الممالک از مرحوم مشیرالدوله هم بیشتر بود و بیشتر از او نامزد دموکراتها و جمعیت های تندرو برای زمامداری میشد ، ولی او کم کارتر و کم حرکت تر و کم ابتکارتر از مرحوم مشیرالدوله بود ، ولی مستوفی الممالک هر چه بود محبوب و موجه و مورد اعتماد مردم بود و هر وقت بر سر کار میآمد این اطمینان حاصل بود که منافع مملکت را محفوظ میدارد ، او از رجالی بود که تازنده بود مورد احترام عام و خاص باقی ماند و بهمین علت هم رضاشاه نسبت به او احترام داشت و به توصیه های او ترتیب اثر میداد ، او چندین نفر را در زمان رضاشاه که در معرض اعدام بودند از خطر نجات داد .

س - آقای موسوی که نخست وزیر هستند ، بنده اسم کوچک ایشان را نمیدانم .

ج - بنده ایشان را هیچ نمی شناسم .

س - آقای آیت الله موسوی اردبیلی .

ج - آشنایی بنده با آقای موسوی اردبیلی همین بود که در ضمن مذاکرات گفتم که

یکبارایشان را در آن جلسه ای که باجمعی از آقایان روحانیون داشتیم دیدم و یکمرتبه هم به نمایندگی از طرف آقای خمینی به منزل من آمدم که بارئیس مجلس وقت آن مذاکرات را کردیم که جزو صحبت‌هایمان هست .

س - آقای آیت الله محمود طالقانی .

ج - آقای سید محمود طالقانی از افرادی بودند که ما با ایشان خیلی مرتبط بودیم و پای سخنرانی ها و وعظ هایش در مسجد هدایت در خیابان استامبول گاهی میرفتیم که از اشخاص خیلی موجه و از روحانیون نیک نام بخصوص در میان روشنفکران بود . مردی آزادیخواه و آزادی طلب و مشروطه طلب بود و نمایشگر مشروطه خواهی او تجدید چاپ و تدوین کتاب تنبیه الامه تألیف مرحوم میرزا حسین نائینی از مجتهدین مرجع تقلید بود . این کتاب که نایاب شده و حتی معروف بود که خود مرحوم نائینی هم نسخ آنرا جمع آوری میکرد آقای طالقانی آنرا مجدداً با حواشی تازه ای چاپ کرد و مقدمه ای بر آن نوشت . در دوران نهضت ملی او جزو طرفداران مصدق و همکاران مصدقها بود و رفاقت نزدیک با آقای مهندس بازرگان داشت و موقعی که از زندان آزاد شد من در یاریس بودم و به او تلفن کردم و چون صدای او را شنیدم از اینکه این سید محترم و مبارز سالها در کنج زندان بوده حالت ناراحتی و تأثر شدید بمن دست داد . ولی او در مدت زندانی اخیرش با جمعیت های چپی جوان که تازه تشکیل شده بودند و با گروه های چریکی و طرفدار مبارزات مسلحانه و با بعضی از سران آنها مانند آقای رجوی و دیگران هم زندان و معاشر شده بود . او که یک روحانی انقلابی بی پروا و طبعا هوادار طبقات محروم و مظلوم جامعه و خواهان رفع تبعیضات و امتیازات اجتماعی بود نسبت به آنها حسن ظن و اعتماد پیدا کرده و از آنها حمایت مینمود و آنها هم او را پدر میخواندند و از او حرف شنوی داشتند . البته طالقانی قابل احترام بود ولی بیشتر احترامی که چپگرایان نسبت به او اظهار مینمودند برای این بود که از شخصیت و محبوبیت عام او که نفردوم بعد از خمینی حساب میشد و نفوذ کامل در جامعه و در میان روحانیون داشت استفاده بکنند . از جمله در زیر چتر محبوبیت او و با بهره جویی از سالروز دکتر مصدق بود که در آن اجتماع عظیم تشکیل جبهه ملی دموکراتیک را اعلام کردند .

مرحوم طالقانی به سبب توجهی که مردم به او داشتند و در بعضی از جریانهای سیاسی و قضایی که بعد از انقلاب اتفاق افتاد مداخلاتی کرد که بعضی از مداخلات و اقداماتش

متأسفانه چون تجربیات سیاسی و شناسایی کامل نسبت به اوضاع نداشت منطبق با مصلحت نبود از جمله مداخلاتش در کردستان بود و باز برای مثال کاش اوحیات داشت و در حضور خود او این ماجرا بصورت گله بیان میشد، چون من به خاطر هی او احترام دارم، وقتی در همان سال اول انقلاب بود که بمناسبت سی تیر جبهه ملی اعلام اجتماع و تظاهراتی در میدان بهارستان کرد پس از اعلام دعوت ما بنام آقای طالقانی هم دعوتی برای همان روز و همان ساعت در همان میدان بهارستان بعمل آمد، جبهه ملی در قسمتی از میدان بهارستان ترتیب سخنرانی داده بود و آقای طالقانی در گوشه دیگری از آن میدان، و چون جمعیت ما با هم برخورد کردند و آشفتگی‌هایی پیش آمد اصلاً آن تظاهرات صورت نگرفت و زیان آن عاید همه‌ی گروه‌های غیر آخوندی گردید.

س - آقایان مجاهدین خلق و هم فکرانشان همیشه این موضوع را مطرح میکنند که آقای طالقانی باروش آقای خمینی موافقت نداشته است ولی سخنرانی‌های آقای طالقانی هست که شدیداً از آقای خمینی حمایت کرده است، آیا شما خاطرهای بیاد می‌آورید که واقعا آقای طالقانی با آقای خمینی و روش ایشان مخالفتی داشته باشد؟

ج - بنده خیال میکنم این حرفی که درباره‌ی آقای طالقانی زده اند دور از واقعیت نیست، طالقانی با آخوندهای سنت گرا و قشری تفاوت زیاد داشت، تجلیل از آقای خمینی در اوایل انقلاب دلیل بر طرفداری از حکومت آخوندی نیست، من هم در اوایل انقلاب مکرراً از آقای خمینی تجلیل کرده ام، طالقانی میخواست که مرکزیتی دور خودش ایجاد بکند و وقتی که هنوز خمینی به ایران نیامده بود بازار گان و سحابی و بنده و داریوش فروهر و افراد دیگری رابه منزلش دعوت کرد و با شدت و بصورت اتمام حجت میخواست يك ترتیبی را بر ما بقبولاند و میگفت در همین مجلس و همین ساعت یا قبول کنید و یار د کنید.

س - آن ترتیب چه بود؟

ج - آن ترتیب این بود که مار هبری او را بپذیریم، ظاهر او میخواست ما را با عناصر چپی که پیرامون او بودند و مائمی شناختیم پیوند بدهد، چون نظر و روش او مبهم و به علاوه ترتیب پیشنهاد و اتمام حجتش غیر دموکراتیک بود برای هیچک از ما قابل قبول نبود، ولی او بعداً به نحو مکرر اظهار میداشت که اگر این آخوندها قدرت پیدا کنند از آزادی چیزی باقی نخواهد ماند، موقعی که شخصی بنام غرضی یا افراد دیگری سرا او را گرفتند و زندانی کردند، تصادفاً در همان روزها هم من استعفاداده بودم ولی استعفای من هیچ ارتباطی

با آن قضیه نداشت . يك يادوروز بعد که به عنوان همدردی ملاقاتی با آقای طالقانی کردم او تقریباً بصورت اعتراض به من گفت شما چرا در این موقع استعفاداده اید؟ آخوندها این راهم به حساب من میگذارند .

در جریان مجلس مؤسسان هم آقای طالقانی این اشتباه را کرد که فکر خبرگان را براه انداخت که بجای سیصد نفر سی نفر را انتخاب کنی و بعد سی نفر را کردند شخصت نفر . طبیعی است افراد خبره ی قانونگذار در نظر آخوندها غیر آخوندی و یا آخوند نما نمیتواند باشند . بعد هم در آن مجلس به اصطلاح خبرگان اون توانست کاری از پیش برد و دستگاه رسمی آخوندی حرمت شخصیت روحانی و سابقه ی مبارزات او را نادیده گرفتند و در برابر او شخص دیگری یعنی آقای منتظری را رئیس آن مجلس کردند و عملاً او را از اثر انداختند . اگر طالقانی باقی مانده بود به احتمال قوی بر سر او زحمت ورنجی وارد میکردند نظیر آنچه بعداً بر آقای شریعتمداری وارد آوردند .

س - آقای دکتر سنجابی حالا که شما به رویدادهای انقلاب اخیر ایران می اندیشید و اقدامات خودتان را مورد سنجش و بررسی قرار میدید آیا موردی بنظرتان میرسد که فکر کنید که اشتباه گردید و اگر آن فرصت ها تکرار شدنی بود شما کار دیگری غیر از آنچه که کردید میکردید؟

ج - هیچ کس نیست که مصون از خطا باشد ، هر کسی خطا میکند ولی من وجدانابه شما میگویم موقعی که به گذشته خودم مراجعه میکنم از دو جهت نظر میکنم : یکی از جهت حسن نیت و دیگری از جهت مفید و مصلحت بودن اعمال . این رانه برای دفاع از خود بلکه بنا بر اعتقادی که دارم از روی صدق و صفا میگویم که ممکن است عمل من اشتباه و زیان بخش بوده باشد ولی هر چه کرده ام با حسن نیت و در خط و در صراطی بود که به آن اعتقاد داشته ام . الان هم که به گذشته خود فکر میکنم متوجه هستم که اگر به طریق دیگری عمل میکردم شاید از لحاظ موفقیت ، و رسیدن به قدرت ، و یا تجلی شخصیت برای من مفیدتر بود .

س - آن مسئله از این جهت بخاطر اینکه شمارا می شناسند و میدانند که شما همیشه خدمتگزار ملت بودید و واقعا منافع ملت را در نظر داشتید و حسن نیت شما را هم کسی شک نکرده است من این را فقط از این جهت دارم سؤال میکنم بینم که آیا مثلاً اگر کار دیگری میکردید آیا منافع ملت ایران بهتر حفظ میشد یا نه . برای اینکه ما میدانیم شما دنبال قدرت نبودید .



ج - همین را عرض میکنم که شاید من در آن قضایا کامیاب تر میشدم . ولی آنرا هم انحراف از تعهد و طریقه خود و هم به زیان مملکت و ملت میدیدم . مثلاً اگر همین جریانات اخیر ایران را در نظر بگیریم آیا نقطه ای خارج از واقعیت و خارج از اصول و برخلاف مصلحت در اعلامیه ی سه ماده پاریس من بوده است ؟ آیا با سوابق مسلمی که از خصومت و بدخواهی شاه نسبت به ملیون وجود داشت من میتوانستم سر خود را با و ببندم و بی قید و شرط قبول مسئولیت بکنم و آیا در آن اوضاع و احوال ایران موفقیتی برای آن ممکن بود ؟ و یا بعد از پیروزی انقلاب آیا کوچکترین گذشت و اغماضی از من نسبت به انحراف از اصول دموکراسی دیده شده است ؟ اکنون هم که به گذشته ی خود فکر میکنم هیچگونه احساس ندامت و شرمندگی ندارم . حالا که پیش شما هستم و توجه میکنم که چه اشخاصی و چه جمعیت و چه گروههایی مرا قبول ندارند و بوسیله نشریاتشان و در سخنرانی هایشان به من بد میگویند و بدزبانی میکنند . میبینم سه دسته هستند که بامن نظر مخالف دارند . یکی دسته سلطنت طلبان هستند که گناه مراد باره ی آن اعلامیه ای که صادر کرده ام و به شاه گفته ام که لازم است از ایران خارج شوند می بخشند ولی پیش وجدان خودم آن سلطنت را با آن ترتیب الان هم اگر وجود داشت با همان شدت محکوم میکردم و خوشوقت هستم از اینکه کسانی که عامل آن فجایع و باعث رسوائی آن سقوط شدند امروزه به عنوان سلطنت طلبی بامن مخالفت میکنند . دسته دیگری که باینده مخالف هستند همین چپ گراها و چپ نماها و چپ زده ها بخصوص توده ای ها و عوامل منسوب به آن حزب هستند . بنده با این قبیل سازمانها که غالباً وابستگی به خارج دارند و یا اینکه مرام و ایده اتولوژی خودشان را یک دست و یکپارچه از خارج میگیرند و نمیخواهند منطبق بر وضع تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی مردم ایران بکنند نمیتوانم سازش و همراهی داشته باشم و باز خوشوقت هستم که چنین افرادی که سوابق وابستگی هایشان مسلم گردیده بامن مخالف باشند و مرا ملی گرا و لیبرال و بورژوا و حتی فتودال بخوانند . گروه دیگری که بامن مخالف هستند آن خونها هستند که بنده با آنها بانهایت صفا و صداقت در یک مبارزه ی ملی و ضد استبدادی وارد شدم و بعد تاریخ ایران و ملت ایران و آینده قضاوت میکند که آیا در باره ی آنچه گفتیم و کردیم و خواستیم من منحرف شدم یا آنها منحرف شدند ! آنها بودند که آزادی را از بین بردند ، آنها بودند که استقلال مملکت را دچار این مخاطره کردند ، آنها بودند که ملت را به فقر و بدبختی و کشتار و قتل و ویرانی کشاندند .

آنها بودند که اصول انسانی و آزادی و عدالت راحتی آنچه در قانون اساسی خودشان هم تصریح کردید زیر پا گذاشتند. من افتخار میکنم و با این افتخار امیدوارم از دنیا بروم که هم آخوندها و هم کمونیستها و هم آنهایی که خود را طرفدار سلطنت معرفی میکنند با من مخالف باشند. بنده در آخر بیانم هم این مطلب را اضافه میکنم که مادر طول این مدت که همراه دکتر مصدق و بعد از او در آن خط مبارزه کردیم در واقع ضد سلطنت نبودیم، ما طرفدار سلطنت مشروطه بودیم و نه خواهان استقرار جمهوریت. ما میگفتیم این شاه هست که قانون اساسی ایران را نقض کرده و اصول مشروطیت را ازین برده و ناقض قانون اساسی است بنابراین چون ناقض قانون اساسی است فاقد مشروعیت است. خوب الان از این آقایان سلطنت طلبی که آمده و میخواهند خود را به عنوان طرفدار مشروطه جلوه گر سازند میپرسم که در این مدت پنجاه سال مشروطیت ایران را کی پایمال کرده بود؟ غیر از خود پادشاهان و خاندان سلطنتی و وزیران و عمال آنها آیا کسی دیگر مسئول آن هست؟

بنابراین بنده چه ندامتی میتوانم داشته باشم. گروههایی را که اسم بردم باید با من مخالف باشند و اگر آنها مخالف من نباشند عیب و نقص در من هست، خطا در من هست و من مخالفت آنها را با خودم جز شرایط ذیحق بودن خود و برائت خودم را از آنها میدانم و دیگر عرضی ندارم.

س - آقای دکتر سنجابی من با عرض تشکر از وقتی که وقف این مصاحبه کردید گفتگویمان را در اینجا خاتمه میدهم.

ج - خیلی ممنونم، انشاء الله موفق باشید.

## ضمائم و ملحقات

دردستگاه حکومت اخوندی که برای ادامه قدرت ارتجاعی و حکومت استبدادی خود لازم دانستند که مین دوستی و استقلال طلبی مردم ایران را به نام ملی گرایی مردود و مطعون نمایند و با تقلید و دنباله روی از همدستان توده ای روزهای نخست خویش این مفهوم مقدس انسانی را به صورت فحش و ناسزا جلوه دهند؛ همچنان که اصیلترین و شریفترین جهاد انسان یعنی ازادینخواهی و حریت طلبی را نیز با اصطلاح لیبرالی که از همان منبع کفر و شرارت و خیانت اقتباس کرده اند مطرود و محکوم معرفی نمایند، کوشش بسیار بعمل آوردند که مین دوستان و ازادینخواهان ایران را که تحت لوای جبهه ملی ایران با سیاستهای استعماری و استبدادی مبارزه میکردند به خارجیان و بویژه به امریکائیان منتسب سازند.

از آن جمله پس از اشغال سفارت امریکا بوسیله دانشجویان به اصطلاح «پیرو خط امام» و انتشار اسنادیکه از آنجا بدست آورده بودند این اتهامات را تشدید کردند. به هنگامیکه این مصاحبه صورت میگرفت هیچ نسخه ای از آن انتشارات در دسترس من نبود. پس از آن که دوستان بعضی از آن نشریات را برایم فرستادند معلوم شد همانطور که من ضمن این مصاحبه ها توضیح داده ام تنها درد و مورد بعضی از اعضا سفارت امریکا با من تماس یافته اند: یکی به هنگام آغاز تجدید فعالیت جبهه ملی در سال ۱۳۴۰ که از بررسی آن حتی به قلم گزارشگر امریکایی و برگردان دانشجویان پیرو خط امام برهر منصفی روشن می شود که اینجانب در آن گفتگوها کوچکترین انحرافی و گذشتی از اصول استقلال طلبی و ازادینخواهی مردم ایران نداشته ام و دیگر تقریباً در روزهای آخر مبارزات انقلابی اخیر ایران و در زمان تشکیل حکومت دکتر بختیار که برای توصیه همراهی و پشتیبانی از آن به من مراجعه کردند و جواب رد شنیدند، اینک در اینجا متن گزارش مربوط به ملاقات اخیر را که در روزنامه ایران تایمز شماره ۶۹۹ جمعه ۲۳ فروردین ۱۳۶۴ از روی انتشارات دانشجویان پیرو خط امام چاپ شده است عیناً نقل مینمایم:

سند شماره ۱۷ - خیلی محرمانه

از سفارت امریکا - تهران به وزارت امور خارجه واشنگتن

تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ برابر با ۲۴ دیماه ۱۳۵۷

موضوع: اولین ملاقات با کریم سنجابی رهبر جبهه ملی

۱ - کریم سنجابی رهبر جبهه ملی کنسول سیاسی رادرخانه یکی از بستگان در ۱۱ ژانویه برای اولین تماس واقعیش با سفارت امریکادرسالیان دراز(بیش از یک دهه ونیم) پذیرفت. ملاقات به درخواست او بود و برای اینکه بختیار نخست وزیر راناراحت نکند به آرامی صورت پذیرفت - خانه یک عمارت بزرگ در شمال تهران می باشد. کنسول سیاسی پس از اینکه توسط خدمتکار به داخل راهنمایی شد وارد یک سالن پذیرایی وسیع شد که بطور پراکنده مبلمان شده بود و بجز آتشیکه در بخاری دیواری که در انتهای سالن شعله ور بود نور کمی داشت. سنجابی موقرمسن از یکی از دو مبیل راحتی بلند شد که به استقبال کنسول سیاسی بیاید و ملاقات به زبان فرانسه به صورت رودر رو با صندلیهایی که به فاصله ده یارد از یکدیگر قرار داشت و خدمتکاری که بطور گاه بگاه چای، آجیل و میوه می آورد دنبال شد. آنجا صحنه یک فیلم خوب بود.

۲ - سنجابی با بررسی از آخرین گفتگویش با شاه شروع نمود که به شاه گفته بود وی انتصاب به نخست وزیری رابه شرطی که شاه کشور راترك کند و خمینی قبولی انتصاب از طرف وی راتایید نماید میتواند پذیرد. شاه در امتناع ورزیدن یکدنده بوده است (سنجابی تلاش صدیقی رانادیده گرفت هر چند وی شخصا چند چیز خوب در مورد صدیقی گفت) با این حال چند روز بعد صدیقی (اینجا گزارش گریا مترجم اشتباه کرده می بایست گفته شود دکتر بختیار) پیش سنجابی آمد (بدون مشورت قبلی) که بگوید از او خواسته شده که شب گذشته شاه را ببیند و شاه نخست وزیری رابه جبهه ملی پیشنهاد کرده است با این قول که در این جریان کشور راترك نماید. سنجابی این تحول را مورد استقبال قرارداد ولی گفت شرط سوم (تایید خمینی) هنوز بایستی گرفته شود و جبهه ملی باید برای دیدن خمینی به پاریس برود. سنجابی که به عنوان رهبر جبهه ملی عمل می کند سپس موضوع را با اللهیار صالح که با این جریان موافقت نمود مطرح کرد.

۳ - آنروز عصر وقتی که وی بازگشت نماینده‌ی خبرگزاری فرانسه از اوتقاضای عکس العمل نسبت به اعلامیه رسمی بختیار که بختیار باتشکیل دولت جدید به تقاضای شاه موافقت نموده است را کرد. این اولین باری بود که سنجایی در مورد آن چیزی می شنید. او با بختیار تماس گرفت . وی ( بختیار ) از بازگرفتن حرف خود امتناع ورزید. شورای اداره کننده جبهه ملی سپس تشکیل جلسه داد و بختیار را از حزب ایران و جبهه ملی اخراج نمود. سنجایی و بعلاوه‌ی خودش شورای هفت نفره مرکب از دکتر آذر ( وزیر آموزش و پرورش مصدق مثل خود سنجایی )، دکتر شمس الدین امیرعلایی ( وزیر داگستری مصدق ) دکتر مبشری ( قاضی و مدیر کل وزارت دادگستری در دولت علی امینی )، داریوش فروهر ( رهبر حزب ملت ایران )، رضاشایان ( رهبر گروه سوسیالیست ایران ) و ابوالفضل قاسمی ( دبیر کل جدید حزب ایران ) آنرا آشکار نمودند ( اخراج بختیار را ) .

۴ - سنجایی توضیح داد که وی به شاه گفته بود هرگونه بدست گیری قدرت توسط جبهه ملی باید به طریقی صورت گیرد که مردم در خیابانها به آن بعنوان پیرویشان بنگرند. این نوعی از شور و اشتیاق را از آنها می گیرد که به دولت کمک می نماید تا نظم را برقرار سازد. روش بوجود آمدن دولت بختیار به طریقی بود که در مقابل این قرار می گیرد. او گمان نمی برد که آن ( دولت بختیار ) بتواند خودش را مستقر نماید. گذشته از این موافقت بدون حداقل اجازه ضمنی از طرف خمینی به معنی جدایی از جنبش مذهبی خواهد بود ( چیزی که جبهه ملی نمیتواند تحمل نماید ) .

۵ - سنجایی سپس مستقیماً از دولت ایالات متحده درخواست نمود که « نسبت به مردم ایران ایمان داشته باشد » او گفت مازرافت و موقعیت جغرافیایی - سیاسی خودمان را درک میکنیم ، با روس در مرزها و قرار گرفتن ایران در بین عراق و افغانستان و غیره . ایران منطقه ایست که شدیداً مهم ( او گفت حتی مهمتر از اروپای غربی برای ایالات متحده ) و شکننده ترین میباشد . ایرانها با صمیمیت منافع مشترک با ایالات متحده و دمکراسیهای اروپای غربی دارند .

۶ - سنجایی ادامه داد شاه بدست سابقه شریر و مستبد است . ایرانیان مثالی ندارند که وقتی سر فاسد شود، بدن بدون معطلی آنرا دنبال میکند . شیوع این فساد نارضایتی گسترده‌ای را بوجود آورده و آن خمینی را بوجود آورده است

، بهر حال ایران کشوری است بزرگ ، مهم و ثروتمند . مردمش تحصیل کرده تر از آنی هستند که بوده اند ؛ ( نظریه : علی رغم « دولت شریر و فاسد » بعضی اصلاحات برای پیشرفت در یک جهت ملی ، دموکراتیک و سوسیالیستی لازم هستند . ولی اگر مردمش خوشحال باشند قدرت ایران می تواند نفوذی پر منفعت روی همسایه هایی از قبیل عراق ، افغانستان و حتی مردم مسلمان اتحاد شوروی داشته باشد ) .

۷ - در پاسخ به سئوالی سنجایی گفت وی با کمونیستها و چپی ها در داخل ایران خیلی آشنا نیست . او با خیلی از آنها در ایالات متحده و اروپای غربی آشناست آنها نومیدانه تجزیه شده اند ، فرقه هایی طرفدار روسها ، مائویستها ، اعضای توده و مبارزین ضد توده ( که خیلی از آنها اعضای مایوس قبل هستند ) ، او بتازگی یک جزوه ۴۰ صفحه ای که توسط آنها نوشته شده بود و به حزب توده به عنوان برده کور امپریالیسم شوروی حمله میکند دیده است . سنجایی معتقد است که نفوذ کامل آنها در اینجا کم و قابل اداره کردن است .

۸ - سنجایی گفت به عبارت دیگر باید با دقت مواظب روسها بود . خصوصاً در تحریک اقلیتها . خود سنجایی یک کرد است و با وضعیت در غرب آشنایی دارد ، در جنوب کردستان تجزیه طلبی وجود ندارد ، تعدادی در منطقه سنجاب ، مرکز و بیشتر در شمال نزدیک رضاییه هستند ولی آنها بدون دردسر میتوانند کنترل بشوند .

۹ - در پاسخ به یک نظریه سنجایی توافق داشت که ۲ یا ۳ نفر با عقاید چپی در اطراف خمینی هستند که وی آنها را ناسیونالیستهای بنی صدر نامیده . قطب زاده با کمونیستهای فرانسوی تماسهایی داشته است ، ولی این کار لزوماً او را یک کمونیست نمیکند . دکتر یزدی مذهبی است و هر دو نسبت به جبهه ملی خیلی خشمگین هستند که وی نمیداند چرا . بنی صدر که شخصاً خیلی جاه طلب است با جبهه ملی هست ، او اشاره کرد محمد مکرری ، استاد تحقیق در یک انستیتوی فرانسوی ، نیز چنین است ( کنسول سیاسی از یک منبع با اطلاع مذهبی دیگر ، توضیح عدم اطمینان خمینی نسبت به سنجایی و جبهه ملی از زمان مشاجره ای که مصدق با کاشانی بیش از ۲۵ سال پیش داشته دریافت نموده است . طبق این تئوری خمینی هرگز مصدق را برای متحد شدن با شاه و خدمت نمودن به عنوان

نخست وزیر او، وقتیکه او به اندازه کافی قدرت داشت که شاه را سرنگون سازد نبخشیده است. علاوه بر این منبع اضافه میکند، خمینی فکر میکرد که مصدق و افراد او در اجازه دادن به حزب توده برای نزدیک شدن به آنها بی احتیاط بوده اند که در نتیجه آن، عمل متقابل ایالات متحده را برانگیخت که شاه را حفظ نمود. با یک چنین سابقه ای خمینی هیچ دلیلی نمی بیند که برای قدرت دادن به جبهه ملی دوباره اطمینان بکند. این تشریح متقاعد کننده ترین تشریحی است که ما برای توصیف عدم اطمینان آشکار خمینی نسبت به جبهه ملی و سنجایی شنیده ایم (۱۰ - در اظهار نظر راجع به دیگر رهبران جبهه ملی، سنجایی اظهار کرد که وی برای کار کردن با بازرگان همیشه مشتاق بوده است ولی بصورتی شرایط همیشه هم پیمان میشوند که آنها را از هم جدا نگهدارند. حتی در روزهای قدیم دکتر سنجایی و بازرگان کمی از بقیه جبهه ملی جدا ماندند. سنجایی گفت وی از برنامه قطعی خمینی برای یک جمهوری اسلامی مطلع نیست ولی مطمئن است از قانون اساسی بدور نیست. خمینی به موقعش ممکن است یک رژیم سلطنتی مطابق قانون اساسی را قبول کند ولی بایستی موافقت او را جلب نمود. بطور مثال برای جبهه ملی سنجایی همیشه این موضع را گرفته که این فورم نیست که مهم میباشد بلکه اساس و شالوده واقعی مهم است. او شخصاً جمهوریهای عراق و پاکستان را دوست ندارد و یک رژیم سلطنتی با قانون اساسی مدل اروپای غربی را ترجیح میدهد. میتوان موضعی اتخاذ نمود که ولیعهد که صغیر است معصوم میباشد؟؟؟ درست همانطور که در مورد شاه فعلی زمانیکه جانشین پدرش شد گفته میشود. اکنون شاه از پدرش بدتر شده است (او بطور ضمنی قبول نمود که این یک استدلال قوی برای رژیم سلطنتی مطابق قانون اساسی نیست، حداقل نه تحت سلسله پهلوی)

۱۱ - سنجایی ادامه داد اگر بختیار بتواند تشنج خیابانها را پائین بیاورد، اعتصاب کنندگان را به سرکار بازگرداند و دانشکاهها را باز کند، مخالفین می توانند به اوزمانی را که وی تقاضای نماید بدهند. ولی سنجایی فکر نمی کرد او موفق گردد. او شروع بدی داشته است و کابینه ای از افرادی ماهیت و نه حتی تکنوکراتهای مشهور دارد. او حتی نمی تواند به عنوان یک دولت انتقالی دوام بیاورد. در پاسخ به یک سؤال مستقیم سنجایی گفت وی نمی تواند با دولت بختیار پس از آنچه اتفاق افتاده کار کند. این موضوع شخصی نیست بلکه موضوعی اصولی و اخلاقی است.

۱۲ - سنجایی باامادگی باکنسول سیاسی موافق بود که رفتار ارتش بایستی مورد توجه قرار گیرد. کنسول سیاسی این پیام را به اوداد که مادر تلاش آرام کردن افسران هستیم ولی رهبران مخالف نیز باید از پیش سازماندهی کنند که روزی که شاه کشور را ترک می کند، شاهد تظاهرات بی نظم که ارتش را تحریک بنمایند نباشند. سنجایی موافقت داشت ولی پیشنهاد کرد کمی خواهد بود که اگر بعضی از افسران باشاه کشور را ترک نمایند و یا قبل از اینکه او برود توسط وی برکنار شوند. کنسول سیاسی پاسخ داد که بعضی از آنها قبلاً کشور را ترک کرده اند. همانطوریکه سنجایی میدانند وی امید داشت حضور مستمر برخی دیگر به عنوان بهانه ای برای تحریک ارتش قاپیده نشود (!!)، خصوصاً چونکه بعضی از افسران و سربازان ممکن است از عزیمت شاه ناآگاه و شدیداً عصبانی باشند سنجایی گفت آن نمی تواند اتفاق بیفتد.

۱۳ - سنجایی اضافه کرد البته ممکن است محاکمات کوچکی در مورد چند افسر در جریان تعویض ارتش شاه به یک ارتش ملی وجود داشته باشد. کنسول سیاسی گفت وی امیدوار است که چنان محاکمات مرتبط با اقداماتی که توسط این افسران در جریان اجرای وظایفشان انجام شده نباشد. سنجایی مطمئنانی خواست که تکرار محاکمات نورنبرگ را در ایران ببیند. سنجایی گفت وی نمی خواهد و موضوع را رها کرد (نظریه: ولی ما مشکوک هستیم که وی عقاید خویش را اظهار نکرد).

۱۴ - کنسول سیاسی کمی به سنجایی در مورد گرایش وی در جهت یک شورای سلطنت فشار آورد. منجمله تمایل خود سنجایی به خدمت در آن، سنجایی در مورد هر شورایی که توسط شاه منصوب گردد منفی بود. او گفت شاه قادر به انتصاب رهبران خوب در چنان شورایی نیست، شورای سلطنت در هیچ حالتی نمی تواند قدرت بیشتری از آنچه که مطابق قانون اساسی به شاه اجازه داده شده بکار گیرد بنابراین کسی که دولت را اداره می کند مهمتر است. سنجایی سپس برای یک دقیقه ایده ی یک کمیته ی ملی برای تعیین سیاست دولت را مورد بحث قرار داد (هر چند اصرار بر چنان کمیته ای در حقیقت تلاشی برای جایگزینی و اجرای وظایف یک دولت است) او کمیته ۲۰ تا ۳۰ نفره ی غیر رسمی را که به عنوان مشاوران مصدق در روزهای قدیمی خدمت می کرد یاد آورد. او به یاد آورد که آنها هر یک یاد و هفته یکبار تشکیل جلسه می دادند.

۱۵ - سرانجام سنجایی این نکته را متذکر شد که مخالفین چیزی بر علیه اقلیت های مذهبی



ندارند. او نظرات کنسول سیاسی را قبول داشت که بهائیهامکن است ترسی در دل داشته باشند ولی گفت این ترس فقط از جمعیت‌های سطح پائین است نه از رهبری مخالفین (نظریه این تفاوتی ایجاد نمی‌کند). یهودی‌ها به خاطر همکاری با اسرائیل چیزی را از دست خواهند داد ولی مردم به صورتی دیگر با آنها دشمنی ندارند. او به سیاست مدارا که به زمان شاه عباس برمی‌گردد اشاره کرد. همانطوریکه او کنسول سیاسی را با آرزوهای حسن نیت و امید به آینده‌ای بهتر به خارج راهنمایی میکرد گفت وی خوشبین است.

۱۶ - نظریه: در این اولین ملاقات با سفارت، سنجایی می‌خواست که چیزی را که وی حسن نیت خودش، عقاید روشنفکرانه و گرایش طرفدار غرب برای توجه ایالات متحده ولی بطور غیر مستقیم میدانند منتقل کند. در کنار تمایل وی برای کار در جهت عدم تحریک ارتش چیزی که وی گفت از اهمیت عملی برخوردار نبود. بدون اصرار آشکار وی امیدوار است که دولت ایالات متحده وی را و حزبش را به عنوان بی‌خطر برای منافعش در ایران و در حقیقت یک متحد سیاسی معرفی نماید. به هر صورت سنجایی از موضعی که رسماً قبلاً اتخاذ نموده بود بطور قابل توجهی فراتر رفت و در حقیقت ماشک داریم که وی در این زمان به آن اندازه برای گفتن به ما چیزی داشته باشد. او امیدوار بود که صحنه را برای آینده تنظیم نماید.

خواننده تصدیق خواهد کرد که در سرتاسر این گزارش باهمه‌ی عبارات مشوش و ترجمه‌ی نارسای آن و با آنکه به قلم دوست نوشته نشده، کوچکترین نقطه‌ی ضعف و یا انحراف و یا نشانه‌ای از وابستگی وجود ندارد. با وجود این چند نکته‌ی آن قابل توضیح است. نخست آنکه این ملاقات در زمان حکومت دکتر بختیار و با تصریح گزارشگر به عنوان «اولین تماس من پس از یک دهه و نیم» با سفارت امریکا بوده است به عبارت دیگر تصدیق کرده اند که من در مدت پانزده سال یعنی پس از ۱۳۴۲ و تعطیل فعالیت‌های جبهه ملی دوم و در تمام جریان سالهای انقلاب اخیر ایران تا زمان تشکیل حکومت دکتر بختیار هیچگونه تماس مستقیم و یا غیر مستقیم با آنها نداشته‌ام. در گزارش آمده است که این ملاقات به درخواست من صورت گرفته و این کذب محض است. اگر من در مدت ۱۵ سال گذشته و در بحبوحه‌ی کشمکش‌های انقلاب هرگز نخواستیم با آنها تماس بگیریم چه دلیلی وجود داشته که در واپسین روزهای انقلاب

در حالیکه دستگاه سلطنت استبدادی و حکومت پوشالی بختیار در حال از هم پاشیدن و سقوط بوده بخوایم با آنها ملاقات بکنیم. تمام جریان مذاکرات حتی بگونه ای که مامور امریکایی نقل کرده نشان میدهد که آنها حرفها و پیشنهادهایی داشته اند که به من اظهار کنند. آنها از من می خواستند که با حکومت بختیار همرازی کنم، آنها از من می خواستند که در شورای سلطنت شرکت نمایم و جواب رد شنیدند. متن گزارش حاکی از خصومت گزارشگر و خونسردی وی اعتنایی من در پذیرفتن او بوده است.

چنانکه در جمله آخر بایانی تحقیر آمیز میگوید: «به هر صورت سنجایی از موضعی که قبلاً رسماً اتخاذ کرده بطور قابل توجهی فراتر نرفت و در حقیقت ماشک داریم که وی در این زمان چیزی برای گفتن به ما داشته باشد». این جمله بخودی خود پرمعنی و بی نیاز از توضیح است.

ولی در همین زمینه بر طبق همان اسناد سفارت امریکا که دانشجویان به اصطلاح پیرو خط امام منتشر کرده اند معلوم شده است که در این مدت با اینکه من با وجود مسئولیت رهبری جبهه ملی از تماس با مقامات خارجی خودداری میکردم ام، آقای شاپور بختیار محرمانه چندین بار، با مامور سفارت و دولت امریکا ملاقات داشته بی آنکه کوچکترین خبری از آن ارتباطها به من داده باشد. از آنجمله:

۱ - در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۸ مطابق با ۴ مهر ۱۳۵۷ در زمان نخست وزیری شریف امامی در آیاتمانهای ایران سکنا (و به احتمال قوی در منزل دکتر برومند) با جان استمپل مامور سیاسی سفارت امریکا (اسناد لانه جاسوسی مجلد ۲۰ صفحه ۱۸۰)

۲ - در ۱۷ اکتبر ۷۸ مطابق با ۲۵ مهر ۵۷ مجدداً با همان جان استمپل مامور سیاسی سفارت امریکا و استفن سولازر نماینده کنگره امریکا و استفن شالوم (همان کتاب صفحه ۱۸۳)

۳ - در ۲۲ اکتبر ۷۸ مطابق ۳۰ مهر ۱۳۵۷ در خانه ی خود با جان استمپل و دبلیو کریگوری پرت مامور سیاسی (همان کتاب صفحه ۱۸۵)

مهمتر و افشاگر از این اسناد کتاب غرور و سقوط آقای آنتونی پارسونز سفیر کبیر انگلستان در ایران در سالهای انقلاب است. در این کتاب آمده است که شاپور بختیار در ۱۸ دسامبر ۱۹۷۸ (۲۷ آذر ۱۳۵۷) یعنی مدتها قبل از انتصابش به نخست وزیری در زمان حکومت از هاری در منزل یک دوست مشترك با سفیر ملاقات داشته است و با هم نهار خورده اند و از فحوای مذاکراتش معلوم بوده که خواهان نخست وزیری است

(صفحه ۱۱۵ متن اصلی کتاب) در ۲۱ دسامبر ژنرال ازهراری دچار سکت می شود در ۲۲ دسامبر سفیر انگلیس و سفیر امریکا با هم به ملاقات شاه می روند. شاه به آنها میگوید اگر حکومت دکتر صدیقی تشکیل نشود چاره همان بقای نخست وزیر نظامی است تا موقع عید نوروز ۳۰ دسامبر خانه های فرهنگی انگلیس و امریکا در اهواز و شیراز و مشهد مورد حمله ی مردم قرار می گیرد. در این جریان است که بقول جناب سفیر کبیر ناگهان (!!!) بختیار به عنوان نامزد جدید نخست وزیر ظاهر میشود (صفحه ۱۲۰) معلوم نیست در چنان اوضاع بحرانی چرا و چگونه ممکن است که شخصی به ناگهان برای نامزدی نخست وزیر ظاهر شود. سفیر میگوید این جریان باعث اخراج بختیار از جبهه ملی گردید و ولی او در مذاکره اش با من مصمم بود و گفت شاه موافقت کرده است که از کشور خارج شود و یک شورای سلطنتی منصوب گردد. سفیر انگلیس نتیجه گیری میکند که از این پس ارتباطش با شاه بیفایده بود و مستقیماً با بختیار ارتباط داشته است (صفحه ۱۲۲) آیا این ملاقات و مذاکرات سری بختیار با سفیر انگلیس و مامورین سفارت امریکا قبل از انتصابش به نخست وزیر بدون مشورت و حتی بی اطلاع رهبری جبهه ملی دلیل قاطع بر تکروری و سابقه ی ارتباط و خیانت او نیست؟ آیا با این سوابق نمیتوان گفت که وی تنها یک جاده صاف کن و محلل برای برداشتن شاه و استقرار رژیم آخوندی بوده است.

صریح و قاطعاً از اینها و زایل کننده ی هرگونه تردیدی اقرار خود محمد رضا شاه است مبنی بر فشار خارج جبهه برای انتصاب بختیار به نخست وزیر که در متن انگلیسی کتاب پاسخ به تاریخ او صریحاً آمده ولی به علل نامعلومی از متن اولیه ی فارسی کتاب مذکور حذف شده است. اینک مادر این جاقسمت مربوط به انتصاب بختیار را از متن انگلیسی آن کتاب که به گفته ی خود شاه سابق متن نهائیس است کلمه به کلمه از صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱ آن ترجمه و عیناً نقل می نمایم:

پس از بی نتیجه ماندن مذاکراتم با سنجایی، سپید مقدم از من پرسید آیا ممکن است شاپور بختیار را ببینم. او یکی دیگر از افراد جبهه ملی بود که در حکومت مصدق به عنوان معاون وزیر خدمت کرده بود. من پیش از آن از طریق نخست وزیر سابقم آقای آموزگار که بعد از برکنار شدنش نیز مشاور قابل اعتمادی بود با وی تماس داشتم. برخلاف سنجایی که به سخنان پنهانی آتشین، در زمانیکه نیاز به آرامش و تعقل بود، ادامه می داد، بختیار با احتیاط و اعتدال رفتار می کرد.

من با پذیرفتن او موافقت کردم. ژنرال مقدم شبی اورابه قصر نیاوران آورد. باهم مذاکرات مفصلی داشتیم که در آن بختیار به تفصیل وفاداری خود را به قانون اساسی و سلطنت اظهار کرد. او خواستار بود که بر طبق قانون اساسی عمل شود و قبل از آن که من برای تعطیلات به خارجه بروم شورای سلطنتی انتخاب گردد و وی رای اعتماد از مجلسین بگیرد.

من تاحدی با اکراه و در زیر فشار خارجی با انتصاب بختیار به نخست وزیری موافقت کردم. من همیشه اورا یک انگلوفیل و یک عامل شرکت نفت انگلیسی می شناختم. پایگاه سیاسی او عمقی نداشت. او به من اقرار کرده بود که تمام اعضای جبهه ملی از ۲۷ نفر تجاوز نمی کنند.

سرانجام پس از ملاقاتم با لرد جرج براون وزیر خارجه سابق انگلیس در حکومت کاری بود که تصمیم بر انتصاب بختیار به نخست وزیری گرفتم. من و براون دوست قدیم بودیم. او دست مرا گرفت و خروج را از کشور توصیه کرد و گفت فقط برای مدت دو ماه استراحت بروید و بعد به شدت بختیار را تقویت نمود.

در اینجا اضافه می کنم که آقای بختیار در کتاب «یکرنگیش» بر من خرده گرفته که دست شاه را بوسیده ام. من اگر چه کمه اورا هم بوسیده بودم باز صدبار شرف داشت بر اینکه مقامات دولت استعمارگری مثل انگلستان با آن همه سوابق سوء نسبت به ایران مرانامزد نخست وزیری کرده باشند.

در اینجا برای تکمیل این اسناد متن گزارش آقای سالیوان سفیر کبیر امریکارادر ایران که حاکی از دومین و آخرین تماس نماینده ی آن سفارت با اینجانب چند روز بعد از ملاقات اولیه بود در شماره ۷۰۸ روزنامه ایران تایمز مورخ ۲۴ خردادماه ۱۳۶۴ درج شده است عیناوی توضیحی درباره ی آن نقل مینمایم. عبارات خود با همه ی یکجانبه بودن گزارش و نقص انشا و ترجمه رساوی نیاز از توضیح است.

سولیوان :

## «سنجایی با نظر شورای انقلاب اسلامی مخالفت میکند ولی برای تغییر دولت در تلاش است»

سند شماره ی ۳۴ - خیلی محرمانه

تاریخ : ۲۳ ژانویه ۷۹ مطابق با ۳ بهمن ۱۳۵۷

از سفارت امریکا در تهران - به وزارت امور خارجه و اشنگتن دی سی - فوری  
موضوع : نقطه نظرهای سنجایی درباره ی خمینی و دولت .

۱ - تمامی متن خیلی محرمانه

۲ - خلاصه : سنجایی با نظر شورای انقلاب اسلامی مخالفت میکند . اما برای  
تغییر دولت در تلاش است . نهایتاً بازگشت ولیعهد را پیش بینی میکند .

۳ - در دومین ملاقاتش با سفارت در ۲۳ ژانویه سنجایی گفت با توجه به بازگشت  
آیت الله خمینی به ایران در جمعه آینده او در مورد وضعیت مملکت نگران میباشد . او به  
خمینی توصیه کرده است که هنوز به ایران بازنگردد و بگذارد ابتدا وضع  
بتر شود . او فکر کرد که دیگران نیز به همین نحوه او توصیه کرده اند . نظریه : ( آنها چنین  
نکرده اند ) در هر حال خمینی یک خصلت مستبدانه در نهادش دارد و تصمیم گرفته است  
که بیاید . سنجایی توسط بهشتی کمتر از یک هفته قبل پیامی برای خمینی فرستاد که  
اصرار برای بوجود آوردن یک شورای انقلاب اسلامی اشتباه خواهد بود . تمام تغییرات  
باید در چهار چوب قانون اساسی که کافی بر این امر است انجام شود . تغییر اصلی ضروری  
در این زمان یک دولت جدید مورد توافق خمینی است .

۴ - سنجایی نزد کنسول سیاسی تایید کرد که وی محرم اسرار افکار خمینی نیست  
و خصوصاً اینکه چه کسانی و چه تعدادی در شورای انقلاب اسلامی  
خواهد بود . فروردین پاریس است و در منزل خمینی در مورد نقطه نظرهای سنجایی  
تاکیدی و رز دو هر روز تلفونی گزارش میدهد . او گزارش داد که ظاهراً بهشتی به خمینی  
اطلاع داده که سنجایی میل ندارد عضو شورای انقلاب اسلامی باشد . چیزی که  
سنجایی هرگز نگفته است . او فقط باتشکیل چنین شورای از هر جهت مخالف  
بود ( نظریه : یک تشخیص عالی )

۵ - کنسول سیاسی موضع دولت ایالات متحده را مطرح کرد. اگر خمینی بعد از مراجعتش روی نظریاتش برای يك قانون اساسی دیگر تاکید نماید، مانیزنگران بدتر شدن احتمالی اوضاع هستیم. ما از دولت منطبق بر قانون اساسی بختیار حمایت میکنیم و اشاره میکنیم که ارتش نیز از آن حمایت میکند. خیلی بهتر خواهد بود اگر خمینی از مبارزه اش با سیستم فعلی دست بردارد و فقط موافق با انتخابات باشد که او احتمالاً از آن طریق میتواند اکثریت عظیمی برای آنچه میخواهد انجام دهد بدست آورد. علی رغم اختلافات اخیر بین دو مرد ما امیدواریم سنجایی از بختیار که بهر حال يك دولت انتقالی منتهی به انتخابات در چهار جوب قانون اساسی ست و سنجایی طرفدار آن است حمایت و پشتیبانی کند.

۶ - سنجایی به نیازه تغییر دولت بازگشت (و گفت) بختیار نظریات منسجمی ندارد. خیلی متکبر است و بزودی خواهیم دید که او هیچ طرفداری در بین مردم ندارد. برای مثال بطوریکه گزارش شده او با کمک ساواک در حال ترتیب دادن يك تظاهرات موافق دولت برای فردا ۲۴ ژانویه در مقابل مجلس میباشد. این احمقانه است زیرا او نمیتواند امیدوار باشد که تعداد خیلی زیادی را جمع کند و ممکن است برخورد هایی را بوجود بیاورد. باید به او توصیه کرد که این برنامه ها را لغو کند زیرا ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد (نظریه: در حقیقت بختیار يك چنین میتینگی را امروز بعد از ظهر ۲۳ ژانویه در استادיום امجدیه که از سفارت دور نیست شروع نموده است)

۷ - در جواب سئوالی سنجایی گفت او احتیاجی نمی بیند که دولت جدید باشد. او بطور ضمنی موافق بود که بازرگان به احتمال زیاد برای ریاست دولت یا عضویت در آن انتخاب خواهد شد. او گفت که درباره ی نظریاتش اخیراً با بازرگان بطور خصوصی صحبت نکرده و فقط با بهشتی صحبت کرده است (نظریه: این نشان میدهد که سنجایی حتی از همکاران سابق جبهه ملیش مانند بازرگان جدا شده است و همچنین از طرف گروه خمینی) سنجایی در مورد وسایلی که دولت ممکن است توسط آنها تغییر کند متحیر بود. او فکر میکرد اینکار ممکن است از طریق پارلمان یا شورای سلطنت صورت پذیرد (که یکی از اعضای آن به تازگی در پاریس استعفا داد) او فکر میکرد که ارتش نسبت به هر تغییری که از طریق مراحل قانون اساسی ابراز شود وفادار خواهد ماند (نظریه: ممکن است او راست بگوید)

۸ - سنجایی ادامه داد که اگر چه وی ترجیح میداده است که (امام) خمینی مدت

## امیدها و ناامیدی‌ها

بیشتری خارج از کشور باشد، اما بازگشت (امام) خمینی خاصیت دارد و آن این است که او را مجبور خواهد کرد که در تماس با سایر آیت الله‌های برجسته مانند شریعت‌مداری باشد. او نمیدانست که طرز فکر طالقانی چیست اما گمان قطعی داشت که شریعت‌مداری و سایر آیت الله‌های قم باروش (امام) خمینی موافق نیستند. گرچه آنها می‌ترسند از اینکه مخالفت خود را بیان کنند. او امیدوار بود که (امام) خمینی به طریقی قانع شود که از مقصودش برای جمهوری که منجر به خونریزی خواهد شد اعتدالی ایجاد نماید. قانون اساسی فعلی در حقیقت برای ایران خیلی مناسب است. مردم ایران دیگر استفاده از خود شاه، برادران و خواهران و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایش، دایی و عموهایش ندارند. در هر حال ولیعهد هنوز یک فرد خردسال است و سنجایی بازگشت او را به عنوان یک شاه مطابق قانون اساسی می‌پندارد. او فکر می‌کرد (امام) خمینی در حمله به نهاد پادشاهی خیلی زیاده روی کرده است (نظریه: این درست تکرار نکته‌ای بود که در صحبت قبلی ما چند هفته پیش عنوان شد).

۹ - در صحبت کوتاهی درباره‌ی اطرافیان خمینی، سنجایی قطب زاده را به عنوان دروغگوی بزرگ خواند. او از نفوذی که قطب زاده و یزدی روی (امام) خمینی دارند نگران بود (نظریه: درباره‌ی بنی صدر عضو سوم گروه سه نفره سنجایی قبلاً به ما گفت که او بنی صدر را دوست جبهه ملی میدانند). سنجایی ملاقات چند ماه پیش خودش با (امام) خمینی را یاد آورد موقیعکه او و (امام) خمینی موافقتنامه‌ای بوجود آوردند که (امام) خمینی شخصاً تایید کرد (حتی یک کلمه اضافه کرد) و اسمی از جمهوری اسلامی نبرد. (امام) خمینی می‌خواست که این را اضافه کند اما سنجایی موافق کرد (!؟). اما روز بعد قطب زاده بیانیه‌ای به نام خمینی مبنی بر اینکه (امام) خمینی طرفدار جمهوری اسلامی بود صادر کرد که بهتانی به بیانیه مشترک بود.

۱۰ - در جواب یک پیشنهادستی از طرف کنسول سیاسی سنجایی اظهار داشت که او مطمئن است ضد امریکایی بودن کم می‌شود و پس از اینکه یک دولت واقع بین قدرت را بدست بگیرد و صحنه را بررسی کند کمتر خواهد شد. او گفت نمیداند که تظاهر کنندگان چپ روزهای اخیر حقیقتاً چه کسانی هستند. مطمئناً بعضی کمونیست‌ها هستند از مارکهای مختلف

نظریه: سنجایی درمیدان رها شده خود در انتها احساس میکند و در جستجوی دوستانی مانند دولت آمریکا است. نام او هنوز وزنه ای است در میان مخالفین، و او فهم و ذکاوت و تجربه اینکه نقش مهمی در آینده ایفا کند دارا می باشد. او گفت که وی مشغول فعالیت برای وسعت بخشیدن به پایگاه حزبی خصوصاً در میان جوانان می باشد. او به این احتیاج دارد-

سولیوان



## سفر نامه یارنجنامه هجرت

امروز ششم مرداد ۱۳۶۲ درست يك سال تمام است که من و همسر من از چهارده ماه اختفای همیشه آمیخته با وحشت و نگرانی، تن به بارگران فرار و هجرت از وطن داده ایم. من باین کار موافق نبودم و همواره در برابر پیغام و اصرار دوستان و خویشاوندان مقاومت میکردم. بسی خوشنودتر از این بودم که به دست جلادان خمینی نابود شوم و این عاقبت به خیری را درس قریب به هشتاد سالگی برای خود ذخیره نمایم تا گرفتار آوارگی پایان ناپیدا و پناهندگی به دولت های خارجی بشوم. امید به اقداماتی که در خارج از ایران علیه دستگاه سفاک و خون آشام آخوندی میشدند داشتم. نه آنها را که به نام سلطنت و یارانش سروصدا میکردند موفق میدانستم و نه برای دارودسته فراری بنی صدر و رجوی آینده ای قائل بودم و نه روشنفکران چپ زده ی انقلابی نما را بر صراط مستقیمی میدیدم و نه هرگز حاضر بودم که خود - بر فرض امکان - باین سیاست خارجی برای برانداختن این دستگاه ستمگر و ریاکار و اردبند و بستم بشوم. پس برای نجات چندروزه این زندگی از ثمر افتاده چرا باید خود را در بدروسر بار زندگانی فرزندانم بکنم که توانسته اند در خارج از کشور با کوشش و تلاش خویش ترتیب معاشی برای خود فراهم بیاورند. بعلاوه اگر کاری کردنی باشد باید در همین ایران بشود. سرانجام اصرار دوستان و لابه ی خویشاوندان بر مقاومت من چربید و حاضر شدم که خود را تسلیم مقدرات هجرت بکنم. روز چهارشنبه ششم مرداد ۱۳۶۱ مطابق با ۲۸ ژوئیه با اتوبوس کوچکی که دوستان ما فراهم کرده و خود نیز رانندگی آن را بر عهده

گرفته بودند؛ ساعت چهار صبح از تهران حرکت کردیم و با چشمان اشکبار عزیزان خود را پشت سر گذاشتیم. هرگز آن دقایقی را که از مریم دختر عزیزم جدا میشدم فراموش نمیکنم. دیدار او همیشه مایه انبساط و روشنی دل و چشم من بود. جمع سر نشینان اتوبوس بیست نفر که چهارده نفر آنها مهاجر فراری و شش نفر دیگر همراهان و بدرقه کنندگان آنها بودند. به غیر از دو نفر که واسطه و راهنمای مهاجرین بودند، دیگران ما را نمیشناختند. من و همسرم تنها دو کیف دستی کوچک همراه داشتیم که محتویات آنها تمام ثروت و دارایی ما را تشکیل میداد. راهنمای ما که همسر و دختر خویش را نیز به همراه آورده بود از من خواهش کرد که تابه داخل ترکیه و محل مطمئن نرسیم اسم خود را فاش ننمایم. وی و دیگران به تقلید از او مرا عمو جان یا حاج آقا خطاب میکردند. صبحانه و نهار برای مسافرین را آخرین میزبانان ماتیبه کرده بودند. از تهران و کرج و قزوین و زنجان بی مواجهه با تفتیش و پرسشی گذشتیم. در چند فرسخی بین زنجان و میانه یکی دو ساعت توقف کردیم و در کنار بیشه و نهرا بی نهار خوردیم. سر شب به تبریز رسیدیم و بیدرنگ از آن خارج شدیم. سردوراهی خوی و سلماس بعضی از پاسداران جلوی اتوبوس ما را گرفتند و به بررسی اثاثیه پرداختند چیزی که باعث سؤظن بشود نیافتند و ما را راهها کردند. یک دو ساعت از شب گذشته به اشاره سر کاروان اتوبوس از جاده اصلی منحرف و وارد جاده کوهستانی خاکی گردید. پس از طی مسافتی در پناه دره ای متوقف شدیم تا مینی بوسی همراه یک نفر دیگر از راهنمایان ما فرار سید و فوراً همه مهاجران به آن منتقل شدیم و دیگران با همان اتوبوس اولی مراجعت کردند. جاده کوهستانی خاکی و بسیار ناهموار بود. پس از مدتی بالا رفتن و پائین آمدن در تاریکی شب در کنار جاده با جمعی از کردان مسلح که بنا بر قرار قبلی با سر کاروان منتظر ما بودند برخورد کردیم که بی سوال و جواب و تعارف خود را با شتاب بدرون مینی بوس انداختند و با آهنگ بلند شروع به قیل و قال بایکدیگر کردند. پس از طی مسافت دیگری ماشین را در محلی متوقف ساختند و ما را پیاده کردند. از سر بالایی کوتاهی گذشتیم و به سر اشیبی دره ای رسیدیم که در پناه آن اسبهایی برای مسافران آماده کرده بودند. اسبها کمتر از عده مسافرین و غالب آنها نیز بی زین بودند. نگرانی من بیشتر از جهت همسرم بود که عادت به سواری نداشت. از سر کاروان خواستم که به وی مادیان زین داری بدهند. برای من نیز اسبی آوردند و اصرار به سواری شدن کردند. در آن تاریکی که کسی کسیرا نمیدید و نمیشناخت به راهنمای کاروان گفتم تا همسرم

سوار نشود و جلونیفتد من نیز سوار نخواهم شد به من گفت او سوار شده است . من نیز سوار شدم . در این بین از پشت سر خود صدای شیپه اسبان و در آویختن آنها بایکدیگر شنیدم . همسرم را با آواز بلند صدا کردم جوانی نشنیدم ولی متوجه شدم که جمعیتی در همانجا که اسبان بایکدیگر نزاع میکردند جمع ولی حرکت شده اند . از اسب پائین آمدم و به محل اجتماع پیاده ها رفتم دیدم که چند نفری دور یک نفر که به زمین افتاده گرد آمده و مشغول به حال آوردن او هستند . نزدیکتر رفتم دیدم همسرم در حال نیمه بیهوشی است . با اضطراب او را صدا زدم بخود آمد و گفت چیزی نیست . معلوم شد که به هنگام نزاع اسبها زمین خورده است . کم کم هشیاری خود را بازیافت و با حال ناتوان حاضر به سواری شد . در آن تاریکی مطلق کوچکترین اثری از راه نبود جلوه راسبی جلوداری از کردهای محلی میکشید و من مراقب بودم که از خاتم جدا نشوم . از ساعت ده شب تا چهار صبح از کوهها بالا میرفتیم و از دره های پائین می آمدیم . در کنار خود شمع درختان بلند و صخره های عظیم میدیدیم که شاید نه درخت بودند نه صخره . در همان تاریکی شب به دامنه ی دره ای رسیدیم گفتند باید همانجا پیاده شویم تا هوار روشن شود . بی آنکه پذیرایی کنندگان گلیمی و یاپلاسی برای زیرانداز آورده باشند بر روی زمین سرد و مرطوب افتادیم و دراز شدیم . از حال همسرم جو یا شدم . و برای رفع نگرانی از من کوچکترین اظهار درد و خستگی نکرد . هوا که روشن شد سوار شده براه افتادیم . در تمام مسیر ما کوچکترین اثری از راه ، حتی راه گوسفند رو نیز نبود . ولی چون هوار روشن شده بود و پیرامون خود را میدیدیم از بالا رفتن و پائین آمدن از کوهها ناراحتی نداشتیم . به غیر از چند نفر ما که سوار شده بودند ، بقیه همراهان آن راه سخت و طولانی را پیاده طی میکردند . آنها بیشتر جوانان دبیرستانی و دانشگاهی بودند که از ادامه تحصیل محروم مانده و از ترس گرفتار شدن به دست جلادان جمهوری اسلامی بی داشتن هدف معلوم و وسیله معاشی جلای وطن اختیار میکردند . آفتاب که بالا آمد و هوای اندکی گرم شد از مشاهده کوهها و دره های سرسبز و پر آب آزارات نشاط تازه ای در مسافران پدید آمد . نزدیک ظهر در گودال چمنی پرسبزه و علف مارا پیاده کردند و گفتند که باید تا آخر روز همین جا بمانیم . ولی برای استراحت و یا خواب مسافران نه زیراندازی وجود داشت و نه رواندازی . کردها همراه و جلودار نیز یکی یکی فرار شدند و با صدای بلند بایکدیگر به گفتگو پرداختند . آنها کردهای ایرانی از تیره ها و عشایر شمالی بودند . با کمال تعجب و تأسف در یافتن با آنکه من خود کرده‌م و لهجه های کردی کرمانشاهی

و سنجی را بروانی صحبت میکنم چیزی از حرفهای آنها نمی فهمم . آنها نیز کردی کرمانشاهی مرا نمیفهمیدند و ناچار با فارسی مکالمه میکردیم . نزدیک ظهر بایک کتری دودزده برای ماچای ترتیب دادند که بسیار چسبید . در حدود ساعت چهار بعد از ظهر از منزل کدخد او یا مالک دهی که میزبان ما بود برای همه نهار خوب و چرب و نرمی آوردند نزدیک غروب همان مهماندار سوارهای کرد را صدا زد و در جلوی روی ما بین آنها پولهایی تقسیم نمود . و این از پولی بود که راهنا و سرکاروان مهاجرین در تهران از ما گرفته بود . آنها به من و همسرم خیلی احترام میگذاشتند و همراه ما بودن را به قول خود برای خویش افتخاری میدانستند و گفتند از جهت خود پولی از ما نمیگیرند ولی برای جوهری که در دو طرف مرز به دیگر عوامل و وسایط باید پردازند از ما دو نفر دو بیست هزار تومان گرفتند . دیگر معلوم نشد که از افراد دیگر چه مبلغی گرفته و یا به افراد و عوامل دو طرف مرز چه مبلغی پرداخته اند .

سوارهای کرد ایرانی که پولهای خود را گرفتند و رفتند و اسبهای خود را نیز بردند . برای ما دو یاسه اسب بیشتر باقی نماند . کیفها و جامه دانهار ابر آنها بار کردند و بر یکی از آنها من سوار شدم و برد دیگری همسرم . نزدیک غروب مجدداً پیاده و سوار بر راه افتادیم و یک یا دو ساعت از شب گذشته به دهی رسیدیم و مارا در تاریکی و سکوت مطلق به خانه و اطاق بالنسبه نظیفی هدایت کردند . میزبان ما بسیار آدم فهمیده و انسانی بود . برادر و برادرزاده او در این راه طولانی جلو دار اسب من و خاتم بودند و از هیچ کوششی برای آسایش مادر یغ نداشتند . خاتم صاحبخانه بالباس کردی خویش شخصیت جالب مهربان و مؤدبی داشت . همسرم از وی خواهش کرد که او را به محل هدایت نماید که بتواند فریضه نماز شب را بجا آورد . با مهربانی او را به اطاق دیگری برد و پس از لحظه ای برگشت و از خاتم پیغام آورد که بدیدن او بروم چون به آن محل رفتم پشت او را دیدم که بر اثر سقوط شب پیش یکسره سیاه شده است . آنچه توانستند برای مداوا و تسکین در داو کردند و پس از آن شام مفصلی برای همه مسافرین آوردند . در همان اطاق که مهاجرین بودند جمع دیگری از کردهای ترکیه برای تحویل گرفتن و بردن ما آمده بودند . آنها بایکدیگر و با سرکاروان و با مهماندار ما به نحوی صحبت میکردند و روی خوش و مؤدبی به ما نشان نمیدادند . به هر حال رختخوابهای بالنسبه تمیزی آوردند و قرار شد یکی دو ساعتی بخوابیم و بعد از نصف شب با همان کردان ترکیه و با اسبهای آنها عازم دهی در مرز ترکیه بشویم .

قریب يك ساعت از نیمه شب گذشته مارا بیدار کردند. لباس پوشیدیم و آماده حرکت شدیم. میزبان مهربان ما که از بردن نام او خودداری میکنم کت گشاد و گرم سربازی آمریکایی خود را به من امانت داد که در برابر سرمای سخت کوهستانی آرات بر روی لباس خود بپوشم. هوا بارانی و بسیار سرد بود. در حیاط کوچک و ظلمانی آن خانه جنجال عجیبی از اسب و آدم بود. ظاهر اسبها فقط چند رأس معدود بودند که جامه دانه و کیفه‌ارایی نظم و استحکام بر آنها بار کردند و به ماتکلیف نمودند که بر روی بارهای بی رکاب سوار شویم. من از جهت همسرم بسیار نگران بودم و چون کردهای تازه وارد به ماتوجهی نداشتند به سرکاروان تاکید کردم که يك اسب رام بازین و برك مرتب برای وی فراهم نماید. وی به من اطمینان داد. بر روی بارها منظم جامه دانه سوار یکی از اسبها شدم و در تاریکی مطلق شب، سوار و پیاده بی آنکه همدیگر را ببینم براه افتادیم. من همواره همسرم را صدا میزدم که از همراه بودن او مطمئن باشم. کردهای جلودار مرتباً تاکید میکردند که آهسته و بی سرو صدا حرکت کنیم. میگفتند که تا اول مرز ترکیه بیش از نیم ساعت راه نیست و در این فاصله ممکن است با پاسداران ایران یا ژاندارمهای ترکیه برخورد نمائیم. باری که مرابرا آن سوار کرده بودند کج و شل بود و هر آن از تعادل خارج میگردد. هر بار که جلودار را بانك میزدم می آمد و از چپ یا راست شانه ای به زیر بار میزد. بی آنکه تنك آنرا محکم نماید و تاکید در حفظ سکوت میکرد. کاروان ما بزودی از هم پاشید. من دیگر نه سیاهی سوار و پیاده ای را میدیدم و نه صدایی میشنیدم. قریب نیم ساعت یا بیشتر از حدودده خارج نشده بودیم که ناگهان از نزدیک صدای زنگبار تیراندازی شنیده شد. همینقدر متوجه شدم که جلودار من به کنار اسب آمد و باد و ضربت محکم شلاق زیر شکم اسب نسیب تاختن زد و با يك فشار دست خود مرا از پشت آن به پائین انداخت و بی آنکه اعتنایی بکنند و یا به عقب برگردد به سرعت اسب را جلوراند و از دیدگاه من محو شد. درد شدیدی در پشت خود احساس کردم. مدتی سراسیمه و متحیر ماندم باران میبارید و هوا سرد و زمین نمناک بود. اثری از دیگر مسافران ظاهر نشد. پیش خود فکر کردم که بیش از نیم ساعت از آبادی دور نشده ایم بهتر اینست که بسوی آن برگردم ولی جهت حرکت را درست نتوانستم تشخیص بدهم. بزحمت از زمین بلند شدم و چون قصد راه افتادن کردم با ناامیدی متوجه شدم که پای چپم به پای راستم می‌بجید و توان جدا کردن آنها از هم ندارم. در این احوال ناتوانی و درماندگی است که انسان متوجه خدایمیشود. چون

به خود رسیدگی کردم احساس نمودم که ترس و وحشتی ندارم . ترس از مرگ است و من هیچوجه از مرگ نمیترسیدم . نگرانی و ناراحتی فقط از جهت همسر بود که تصادف روزگار مرا قسمت وی کرده که در طول زندگانی زناشویی خوشی و آسایشی از روزگار من ندیده است . سالها در خانه پرستار بچه ها و نگهدار آبروی خانواده بوده در حالیکه بیشتر اوقات من متواری و پنهان و یاد رزندان شاه بوده ام . در چهارده ماه اخیر نیز با ترس و دهره مداوم از گرفتار شدن بدست پاسداران خمینی همراه و همدم و پرستار همیشگی من در مخفیگاهها بود . بایادآوری این احوال روبه عالم غیب کردم و گفتم خدایا اگر من گنهکار و مستوجب عقوبت هستم زن من از این جهت گناهی نکرده است اگر دعای گنهکاران قابل اجابت است از تو درخواست میکنم که او را و آبروی او را در این بلیه حفظ کنی . از آن پس به خود قوت قلب دادم و مجدداً از زمین بلند شدم و افتان و خیزان چند قدم جلورفتم . در پیرامون خود قطعات سفید رنگی رامیدیدم که تصور میکردم توده های کلش و یا علوفه هستند که دهقانان ترتیب داده اند . دست خود را بر روی یکی از آنها انداختم و حدس خود را صائب دیدم . بلندی آن تازانوی من بود . با حال خراب خود را بر روی آن انداختم و دراز شدم . هوا سرد و تاریک بود و باران مرتب میبارید و آسمان رعد و برق داشت . بالاینهمه ترس و اضطرابی نداشتم به خود میگفتم که از این آسیب و سرمای شبانه نخواهم مرد . همین جا خواهم ماند تا هوا روشن و آفتاب نمایان شود . شاید کسی از اهل آبادی و یا از مسافرین برسد و یا خودده نمودار گردد . نمیدانم چند ساعت بر این احوال و بر این اندیشه های پریشان گذشت . کم کم سپیده دمید و نخستین اشعه خورشید از ورای افق نمودار گردید . باز حمت خود را از روی توده کلش به پائین کشاندم و لنگان لنگان روبه جهتی که گمان میکردم بسوی آبادی است به حرکت افتادم . سربالایی کم شیبی در جلوی من بود کشان کشان از آن بالا رفتم و به دشت وافق سربازی رسیدم . در چند صد متری من مزارع سبز و در پشت کشتزارها دهکده ای نمایان گردید که يك ساختمان نوساز شهری آن جلب توجه میکرد . خیال کردم که همان آبادی دیشبی است و خوشحال شدم که بالاخره یامن به انجام مراسم یا کسی فرامیرسد . در این اندیشه بودم که ناگهان صدایی بگوשמ رسید که گویی کسی مرابانك میزند به سمت صدامتوجه شدم دیدم در فاصله صد متری دو ژاندارم تفنگ خود را متوجه من کرده و بادست اشاره به تسلیم شدن میکنند . من هم هر دو دست خود را به نشانه تسلیم بلند کردم

ژاندارمه‌های سوسی من آمدند و چون رسیدند با ترکی شروع به خشونت و بدزبانی کردند. من ترکی را جز چند کلمه مختصری بلد نبودم. متوجه شدم که پاسپورت می‌خواهند و مرا قاچاقچی می‌نامند. پاسپورت ایرانی خود را که عکس زمان وزارت جوانی مرا در برداشت به آنها نشان دادم و گفتم که ایرانی هستم و فرار کرده‌ام. پرسیدم این محل خاك ایران است یا ترکیه. گفتند ترکیه و آن ده که نمایان است ده ترکیه و آن ساختمان اداره ژاندارمری محل است و باید به آنجا بروم. گفتم از راه رفتن عاجز هستم اگر ممکن است اسبی بیاورید. یکی از آنها شروع به ناسزاگویی کرد و گفت اسب نیست باید برویم و مرا کشان کشان بدنال خود کشیدند چون دیدند که واقعا قادر به راه رفتن نیستم به يك تن از اهل آبادی که در کنار مزرعه بود صدا زدند و اسبی که در همانجا بود برای من آوردند یکی از ژاندارمها عينك مرا که در همان محل سقوط افتاده و شکسته شده بود به من نشان داد و پرسید این مال شماست گفتم بلی. اسلحه مرا خواست گفتم هیچگونه سلاحی ندارم. شروع به کاوش کردند. پس از آن از پوله‌های من جویا شدند. فهمیدم که اصل مقصود پول است. گفتم هیچ پولی همراه خود جز دو دست تومان ایرانی ندارم. دست به جیب بغل بردم متوجه شدم که باید کیف و قلم مرا هم در آن محل دیده باشند ولی چیزی در باره آنها نگفتند. در این بین اسب هم رسید. یکی از ژاندارمها زیر بغل مرا گرفت و در سوار شدن کمک نمود. چون بر زمین قرار گرفتم خم شدم و صورت او را بوسیدم. به ژاندارم دیگر نیز اشاره کردم که جلو بیاید و با وی مصافحه نمایم سرپیچی کرد و ناسزا گفت. سه نفری براه افتادیم و پس از نیم ساعت به آبادی رسیدیم مرابه همان عمارت ژاندارمری بردند و به اتاق کوچکی هدایت کردند که میز باشش صندلی آهنی در وسط آن بود. بر روی یکی از صندلیها نشستم و سر خود را بر میز تکیه دادم. لرزش‌دیدی براندام عارض شده بود. در حدود يك ربع ساعت بعد افسری که ظاهرا درجه سروانی داشت وارد اتاق شد و بر روی یکی از صندلیها قرار گرفت و بازبان ترکی شروع به بازجویی کرد پرسیدم فارسی یا کردی یا فرانسه میدانند جواب منفی داد. از انگلیسی پرسیدم گفت مختصری. به او توضیح دادم که کی هستم و چه سوابقی دارم و به چه جهت از ایران فرار کرده و به ترکیه آمده‌ام. به من گفت که می‌روم و مترجمی با خود می‌آورد. به او گفتم که تب و لرز دارم و نمیتوانم بنشینم. فوراً یکی از ژاندارمها را صدا زد و مرابه خوابگاه ژاندارمها که در کنار همان اتاق و دارای چند ردیف تخت خواب دو طبقه بود هدایت کردند و بر روی

يك تخت خواباندند و پتوی سربازی بر روی من کشیدند. نیم ساعت بعد مجدداً مرا الحضر کردند. این بار همان افسر همراه يك نفر دیگر بالباس شخصی و کت و شلوار و کراوات مرتب در اطاق بودند. آن همراه او با فارسی سلیس شروع به بازجویی کرد. من به تفصیل خود را معرفی نمودم. پرسید شما آقای دکتر سنجابی وزیر مصدق و وزیر خارجه سابق حکومت جمهوری اسلامی هستید. گفتم بلی. احترامش به من زیاد شد و به ترکی به آن افسر گفتم که او شخصیت بزرگی است. به مترجم گفتم که به این آقای رئیس ژاندارمری بگوئید که او به مافوق خود و آنها به دولت خویش درباره من گزارش بدهند و هر تصمیمی که دولت مرکزی آنها گرفت اجرا نمایند. از دیگر مسافران و از همسرم جویا شدند گفتم از حال آنها خبری ندارم و نمیدانم الان در کجا هستند. مجدداً مرا به همان خوابگاه بردند و این بار ملحفه های سفید بر روی تخت و زیر پتو اضافه کردند و دو قرص اسپرین و يك کاسه عدس آب و یاقول آنها شور برای من آوردند که مانند مائده بهشتی بود. تمام آن روز را که جمعه هشتم مرداد بود در آن اطاق بسر بردم بعد از ظهر همان مترجم فارسی دان به تنهایی وارد اطاق شد و آهسته با من آغاز صحبت کرد. گفتم که ایرانی الاصل ولی رعیت دولت ترکیه است و با خانواده اش در شهر وان و اطراف آن سکونت دارند و برای خود نامی ذکر کرد که به احتمال قوی ساختگی بود. سپس گفتم در ترکیه همه چیز با پول درست میشود. اینها اول میخواستند شماره را به مرزا ایران برگردانند ولی من ضامن شما شده ام و هیچ نگرانی نداشته باشید خانم شما و دیگر همراهان نیز ما تحقیق کرده ایم از مرزا ایران گذشته و اکنون در محل مطمئن هستند. سرشب نیز همان افسر با همان مترجم به دیدن من آمدند و ظاهر از موجودی همراه من که چیزی جز يك ساعت پچی طلای رولکس نبود صورت مجلس کردند و شامی سربازی برایم آوردند در حدود نصف شب که نیمه خوابی کرده بودم باز همان مترجم آرام و بی صدا بدرون اطاق خزید و در کنار تخت من نشست و گفتم از همراهان شما خبر خوب دارم و من خود نیز فردا همراه شما خواهم بود ولی در ترکیه همه چیز با پول درست میشود. اینها از شما شش - شش - قائمه - که ظاهر اششصد هزار لیر ترک و تقریباً معادل صد و بیست هزار تومان است میخواهند تا شماره را تحویل من بدهند. گفتم من دیناری همراه خود ندارم و مختصر پولی که برای خرج سفر داریم پیش خانم است که از او خبری ندارم. اگر به او دسترسی بیایم ممکن است از آن پول مبلغی که شما میگوئید فراهم نمایم. سپس پرسید ارزش ساعت



شماچیست . گفتم من خود آنرا خریده ام . در دو سال پیش که در پاریس بودم پسر م که الان در آمریکا است آنرا به من هدیه کرد و قیمت آن در آن زمان بیش از سه هزار دلار بود و اکنون شاید از پنجاه هزار دلار متجاوز باشد . دوباره به من اطمینان داد و خدا حافظی کرد . فردا صبح زود که بیدار شدم یا بیدارم کردند ژاندارمها را دیدم که باروی خوش و مهربان برای من صبحانه آوردند . همان ژاندارمی که روز پیش کمک به سوار شدم کرده بود با احترام به من گفت عرابه گیلدی سن آنکارا اتومبیل آمده است و شما را به آنکارا میبرند . ژاندارمها بمن کمک کردند و لنگان لنگان بیرون عمارت رفتم . یک اتومبیل سربازی کوچک جلو در ساختمان و یک راننده نظامی پشت فرمان آن بود . پنج شش نفر ژاندارمی که در محل بودند با حال احترام ایستادند بایک یک آنها مصافحه نمودم . و حتی آن ژاندارمی که دیروز بمن ناسزا گفته بود جلو آمد و او را بوسیدم . به کمک آنها سوار ماشین شده و براه افتادیم . پس از نیم ساعت به ده دیگری رسیدیم که آن نیز یک ساختمان ژاندارمری داشت . مرا آنجا پیاده کردند و بداخل اطاق بردند ولی این بار با افسری و بازجویی مواجه نشدم . چند دقیقه بعد مجدداً سوار همان اتومبیل کردند . علاوه بر راننده یک ژاندارم نیز در دست راست من سوار شد . موقعی که اتومبیل در پیچ و خم کوچکی های ده حرکت میکرد یک اتومبیل سواری از کنار ما گذشت که از پشت سر دیدم کسیکه در صندلی عقب ماشین نشسته شبیه همان مترجم فارسی دان دیروزی و دیشبی است . آن اتومبیل از دید ما ناپدید شد و ما براه خود ادامه دادیم . قریب یک فرسخ از ده خارج شده به کنار تپه ای رسیدیم که از روبرو بایک اتومبیل نظامی دیگر مواجه شدیم که جلوما توقف کرد و یک گروه بان از آن خارج گردید به اتومبیل ماسرکشی نمود و به ترکی به من گفت پس خانم شما کجاست هر جا هست بگوئید که برویم و او را پیش شما بیاوریم . حدس زدم که باز مقصود آنها پول است . گفتم هیچ خبری از او ندارم و نمیدانم الان در چه حال و کجاست . از آن پس به عقب ماشین رفت . متوجه شدم که با افراد دیگری درباره من صحبت میکند . سپس برگشت و به من گفت پیاده شوید و اشاره کرد به ماشینی که پشت ماشین ما ایستاده بود سوار شوم . دیدم ماشین سواری نونوار و تمیز است و سه نفر در آن نشسته اند . در صندلی عقب کنار مسافری نشستم و متوجه شدم کسیکه پیش او نشسته ام همان مترجم فارسی دان دیروزی است و یک نفر دیگر بالباس کشوری در صندلی جلو کنار راننده نشسته است . از مترجم

پرسیدم مرابه کجامیبرید گفت به وان وسفارش کردازکناردهاتی میگذریم که غالباداره ژاندارمری دارند. بهتراست خودرابه خواب بزنم وبه اوتکیه کنم. جاده نسبتا خوب وتاحدی اسفالته بود. نمیدانم فاصله تاشهروان چندکیلومتربودولی مادرمذتی کمترازسه ساعت به آنجارسیدیم. ازخیابانهاوکوچه هایی گذستیم وبه بن بستنی پیچیدیم. درجلودریک ساختان من وان مترجم همراه پیاده شدیم وباسرنشینان دیگراتومبیل خداحافظی کردیم به دنیال راهنازپله هایی بالا رفتیم وبه طبقه دوم عمارتی رسیدیم راهنادر ساختان رابادست کوبید. یک پسر بچه هفده ساله دررابروی ماباز کردوجلواآمدودست مرا بوسید. داخل ساختان که شدیم به اطاق مهمانخانه که دارای فرشهای تمیزومبل وصندلیهای مرتب بوده هدایت کردند. خاتم میانه سالی بالباس کردی وارد اطاق شدوبامهربانی خوش آمدگفت وبلافاصله چای ومیوه آوردند. دردکمربسختی مرا آزار میدادواز تب ولرز بخودمی پیچیدم. برایم رختخوابی نظیف در همان اطاق گسترده. همراه من که اسم مستعار اورام. ع میگویم با صحبت های آسمان ورسمان خودمرا مشغول میداشت. نزدیک ظهرگفت بروم به میدان شهروخانم شمارا بیاورم. پرسیدم که مگرخانم ودیگرمسافران به این شهرآمده اند. گفت قرار بود که امروز صبح وارد شوند. سپس ساعت بچی طلای مرا خواست که بیدرنک باوتسلیم کردم. در حدودیک ساعت بعد از ظهر که من در حال عرق کردن بودم تنها برگشت پرسیدم پس خانم کجاست. گفت امروز نیامده اندولی برای اطمینان خاطر شما میگویم که آقای مسعودی خدمت شما سلام رساندندو گفتند مطمئنا فردا اینجا خواهیم بود. مسعودی اسم مستعار سرکاروان بودباشنیدن نام او اندکی آرام یافتم. سپس برای من نهار آوردندولی بهیچوجه اشتها وحتىی توانایی غذا خوردن نداشتم. خانم صاحبخانه به احوالپرسی آمد وازاینکه من چیزی نخورده ام ناراحت بودو خودسوپ داغی باعدسی ترتیب دادو چندقاشق آنرا به حلقم ریخت. تمام بعد از ظهر ادرالتهاب تب وعرق بودم. سرشب میزبان برگشت وجوان سی ساله ای را که از خویشاوندان نزدیک او بود با خود آوردوبه من معرفی کرد. آن جوان بسیار اظهار ادب نمودوگفت شما هر چند مدت که اینجا بمانیدخانه خودتان خواهد بود وهر وقت که به استانبول بروید خدمت شما خواهم آمد. بهر جهت از خوشرویی وپذیرایی آنها ممنون بودم. نزدیک وقت شام یک نفر دیگر از خویشاوندان میانه سال آنها وارد اطاق شد معلوم بود که برای او اثر واهمیت زیادی قائل هستند. این

تازه وارد که گویا سابقا با سازمان ارتشی و امنیتی ایران ارتباط داشته بادل‌سوزی بمن گفت شما پادشاه ایران را که به ایران و مردم آن خدمت میکردید و بجای او این خمینی کافر ملعون آدم کش را گذاشتید ، سپس گفت خانم شما و دیگر مسافران همراه شما الان در یکی از دهات کردنشین ترکیه به نام فلان هستند و این کردان از شرورترین و نادرست‌ترین و دزدترین خلائق روزگارند ولی آنها در برابر من زبوندند ، به آنها پیغام داده ام که یا خانم شما را فردا اینجا بیاورند و یا دزدیها و قاچاقچهای آنها را در برابر مقامات امنیتی ترکیه بر ملا میسازم ، من حرفهای این آدم پر مدعی را نه میتوانستم باور کنم و نه رد نمایم . از همراهی و اظهار دوستی او تشکر کردم ، آن شب رانیز با سختی و خوابهای آشفته و خیالات پریشان گذراندم ، روز بعد که یکشنبه دهم مرداد بود باز به همان ترتیب در حال یاس و رجا گذشت و میزبان ما از جانب سرکاروان پیغام آورد که آمدن آنها امروز نیز به علت موانعی عقب افتاده و فردا احتمالاً به آن خواهند آمد ، روز دوشنبه یازدهم مرداد پس از صرف صبحانه باز مهماندار ما گفت میروم و تا یک یا دو ساعت دیگر خانم را خدمت شما میآورم ، نزدیک ظهر برگشت و گفت خانم و دیگر مسافران هنوز نیامده اند ولی سرکاروان شما آقای مسعودی را با خود آورده ام ، پشت سر او سرکاروان قافله ما وارد شد و بسیار از پیش آمدن ناگواری که برای من رخ داده اظهار شرمندگی کرد ، من در حضور میزبان بسیار از همراهیهای آنها بر از قدردانی کردم ، از اطاق مجاور که شب را در آنجا شام صرف میکردیم صدای مهمه و گفتگوهای شنیدم که باعث سؤظن من گردید ، سرکاروان با میزبان به آن اطاق رفتند و تنها برگشت و گفت بیشتر حرفها و تعارفهای اینها متأسفانه دروغ و ظاهر سازی و برای گرفتن پول است ، من مبلغی را که همراه داشتم و میزبان آنرا گفت که من فراموش کرده ام به آنها داده و بقیه را وعده کرده ام که در اسلا مبول بدهم ، سپس همان میزبان همیشه چاپلوس با حال گرفته و تردید آمیزی وارد اطاق گردید ، سرکاروان از سلامت خانم و دیگر مسافران خبر داد و گفت از دو کار بایستی یکی را بر طبق میل و نظر شما انتخاب نمایم یا امشب رادر همین شهر میمانیم و فردا که خانم و مسافران رسیدند همه با هم حرکت میکنیم و یا من و شما همین امروز عازم اسلا مبول میشویم و خانم و دیگران فردا حرکت نمایند ، گفتم من همان ترتیب اول را انتخاب میکنم و امشب رانیز منتظر میمانیم ، گفتند پس مختصری به خانم بنویسید و رفع نگرانی از او بکنید و سفارش بنمایید به ترتیبی که معین میشود عمل کند ، من نیز یادداشت مختصری به همان مضمون نوشتم ، خود سرکاروان

نیز دستورهایی برای معاونش که در همان ده بودن و به يك نفر بلد که همراه داشت سپرد. سپس بعد از اندک تاملی گفت هر طور شما بخواهید عمل میکنیم ولی اگر به اخلاص من باور دارید بهتر است که من و شما همین امروز حرکت کنیم. زیرا حرفهایی در شهر راجع به آمدن شما پیچیده و ممکن است محظوراتی پیشامد کند. برای مسافری دیگر هم اگر خودشان مستقیماً حرکت کنند و معطل الحاق به ما نشوند راحت تر خواهد بود. میزبان ما نیز حرف سرکاروان را تأیید کرد. من هم نظر او را پذیرفتم. گفت پس الان میروم و بلیط اتوبوس برای ساعت پنج بعد از ظهر امروز میگیرم و در حدود ساعت چهار و نیم خدمت شما میروم. اورفت و ما نهار خوردیم. سر ساعت چهار و نیم سرکاروان برگشت. با او و میزبان در تاکسی که همراه خود آورده بود عازم ترمینال شدیم. در نیمه راه همان جوان برادری برادرزاده او را دیدم که کنار خیابان ایستاده است. بی آنکه به ما تعارف و یا ابراز آشنایی بنماید. آقای م. ع. میزبان و همراه چند روزی من نیز با شرمزدگی اجازه ی پیاده شدن خواست و ساعت مرانی که بیش از آنچه او میخواست قیمت داشت با خود برد و من نیز در باره ی آن چیزی نگفتم. در ترمینال شاگرد اتوبوس آهسته به سعودی گفت به ما دستور داده اند که ایرانی سوار نکنیم شما خود را معرفی نمایید. سعودی رج آخر را که جای چهار یا پنج نفر است و معمولاً صندلی ندارد کرایه کرده بود. بالشتکی با همان کت سربازی امانتیم زیر سر من گذاشت و من با درد کم شدیدی در آنجا دراز شدم و خود او در پایین پای من نشست. اتوبوس در ساعت پنج و نیم بعد از ظهر در حالیکه پر از مسافر بود براه افتاد. قریب سی ساعت شب و روز در حرکت بودیم. در چند نقطه بین راه که دارای رستورانهای بالنسبه تمیز و مرتب بود توقف کردیم. من با کمک همراهم یکی دو بار پیاده شدم و مختصر غذایی خوردم. چهارشنبه ۱۳ مرداد ساعت دو صبح در حالیکه هنوز شب و تاریک بود به استانبول رسیدیم. سرکاروان يك تاکسی کرایه کرد و در کنار دریا در محلی که يك مثل مجهز و مرتب داشت پیاده شدیم. يك اطاق دو تخته با حمام گرفتیم و استراحت کردیم. هوا که روشن و آفتابی شد صبحانه خوردیم. تمام آن روز با بیم و امید بر من گذشت. همراه من مرتباً و بی تردید اطمینان میداد که فردا مسافرین اینجا خواهند بود. شب را خوابیدیم نزدیک ساعت سه یا چهار بعد از نصف شب صدای مهمه ی پاهایی در راهرو مثل ما را بیدار کرد. سعودی گفت مسافرین آمدند. من نمیتوانستم باور کنم که ناگهان صدای ضربه ای بر در اطاق ماشینیده شد. سرکاروان

در راباز کرد، اول کسی که وارد شد همسرم بود او را در آغوش گرفتم و بوسیدم. سپس دیگر مسافران خرم و خندان چنانکه گم شده ی خورایافته باشند خود را به آغوش من انداختند. مسعودی تحت خواب خود را تحویل خانم داد و اثاث خواب آنرا با اثاثیه اطاق تازه ی خود عوض کرد. از آن پس همسرم ماجرای درماندگی خود و دیگر مسافران را از عقب ماندن او و سرکاروان با پنج نفر دیگر از همراهان و خارج شدن در آن شب حرکت از ده و صدای رگبار گلوله شنیدن و برگشتن به ده و ماندن دو شب دیگر در منزل همان مهماندار مهربان و حرکت کردن شب سوم و بد رفتاری کردن ترکیه با آنها و دستبرد زدن به اثاثیه کیفها و جامه دانهای مسافران و ماندن سه شب دیگر در یک ده مرزی ترکیه و بدی پذیرایی از آنها و بالاخره عازم کنار دریاچه و ان شدن و مجموعاً بیست و شش ساعت در فرازونشیب کوهها سوار بر اسب بودن و از کنار دریاچه بر اتوبوس نشستن را برای من به تفصیل صحبت کرد و بخوبی معلوم گردید آنچه بر من در این مدت گذشته صرف نظر از افتادن از اسب و آسیب پشت به مراتب سهلتر و قابل تحملتر از وضع آنها بوده است.

پس از آن با خیال آسوده و فارغ چند ساعتی استراحت کردیم و چون صبح شد و حمامی کردیم و گرد و خاک چند روزه را از تن خود شستیم و من سبیل خاری پستی سیاه و سفید چند ماهه را از صورت خود تراشیدم به فکر ارتباط با فرزندان و دوستان خارج از ایران و خروج از استانبول افتادیم

ابتدا از همان دفتر متل به دو پسر خود در آمریکا: خسرو و فرزندان شد که با همسر آمریکایی و پسرش در ایالت کالیفرنیا به کار و کسب کشاورزی مشغول بود و دکتر پرویز که در دانشکاه ایلینویز جنوبی سمت استادی و پزشکی دارد تلفن کردیم و از آنها خواستیم به ترتیبی که میدانند از حال و سلامت ما به ایران خبر بدهند. آنها میخواستند که خود فوراً به ترکیه بیایند و یاپول برای ما بفرستند گفتیم فعلاً هیچیک از این کارها لازم نیست. ما چند روزی بیشتر در استانبول نخواهیم ماند. آدرس و شماره تلفن پسر کوچک خود سعید را که در پاریس بود از آنها خواستیم. سعید در مدت ریاست جمهوری بنی صدر از مشاوران و همکاران نزدیک او و از نویسندگان روزنامه ی انقلاب اسلامی

آنها بود. به همین جهت پس از مغضوبیت و عزل بنی صدر از جانب کارگردانان و غایله سازان حکومت به اصطلاح جمهوری اسلامی مهدورالدم شناخته شده و خانه به خانه در جستجوی وی بودند تا آنکه ماموق شدیم يك سال قبل از هجرت خود برای او و همسرش وسیله ی فرار فراهم بیاوریم. میدانستیم که در پاریس هستند ولی از آدرس آنها بی خبر بودیم. نظر من این بود که از ترکیه به اتریش یا اسپانیا و یا پاریس برویم. اسپانیا برای ما قدمگاهی بیش نبود. اتریش را از این جهت ترجیح میدادم که از جادو و جنجال سیاست دور بود و جزو ابرقدرتها محسوب نمیشد. بعلاوه با صدر اعظم آن برونوکرایسکی سابقه آشناسی داشتم و او را در زمان غایله گروگانگیری امریکائیان در تهران ملاقات کرده بودم. ولی همه ی دوستان ما در پاریس بودند و همه میخواستند که هر چه زودتر به آنها ملحق شویم. از جمله آقای دریا دار مدنی بود که جزو اعضای شورای جبهه ملی محسوب میشد، هر چند در عضویت خود ثابت و مصمم نبود و روش مشخص مستقلی داشت. ترتیب دهندگان و راهنمایان فرار ما با وی مربوط بودند و از استانبول با او ارتباط یافتند. اشکال کار ما برای خروج از ترکیه مربوط به پاسپورت بود. گذرنامه ما اگرچه صورت ظاهر منظمی داشت ولی در واقع درست و قانونی نبود و به هر حال مهر ورودی به مرز ترکیه نداشت.

از روز چهارشنبه ۱۳ مرداد که وارد استانبول شدیم يك هفته تمام در این شهر معطل ماندیم و گرفتار مشکلات گذرنامه بودیم. راهنمایان ما هر روز به نحوی صحبت و از امروز به فردا میکردند. بیشتر این ایام هم خانم و هم من بیمار و ناراحت و از درد پشت و کمر نالان بودیم. هر روز که در بلا تکلیفی میگذشت بر عصبانیت و بیقراری ما افزوده میشد. بویژه که میخواستیم هر چه زودتر خود را به دکتر و درمان برسانیم. تا آنکه در روز سوم یا چهارم ورود ما به استانبول جوانی آراسته و نازنین از يك خانواده محترم ایرانی مقیم ترکیه و ظاهرابه دستور تلفنی دکتر مدنی به دیدن ما آمد و بسیار اظهار مهربانی کرد و ما طلب اصلاح کار و رفع مشکل ما شد. وی مستقیماً با استاندار استانبول که سابقه آشنایی داشت راجع به ما مذاکره کرد و ترتیب گذرنامه و خروج ما را از فرودگاه فراهم آورد. روز چهارشنبه بیستم مرداد مطابق با یازدهم اوت به همراه وی و دو نفر دیگر از همراهان با هواپیمای ارفرانس عازم وساعت ۸ بعد از ظهر به وقت پاریس وارد آن شهر شدیم.

برای رفع مشکلات ورود به پاریس نیز قبلاً با سعید و دوستان خود مذاکره کرده بودیم

آنها با مدیرکل وزارت خارجه فرانسه که پسر سفیر سابق فرانسه در ایران در زمان وزارت خارجه من بود مذاکره کرده بودند. بهنگام ورود ما به پاریس سعید و چند نفر از دوستان و همکاران و ماموری از وزارت خارجه در فرودگاه منتظر ما بودند تشریفات بررسی گذرنامه به سرعت انجام یافت و از آنجا بمنزل پسر سعید، آپارتمانی بسیار کوچک و منحصر به يك اطاق خواب و حمام و آشپزخانه کوچک رفتیم.

اولین کاری که بیدرنك در پیش داشتیم مراجعه به دکتر و آزمایشگاه بود. با قرار تلفنی روز بعد اول وقت صبح به ملاقات يك دکتر متخصص رفتیم. از درد پشت بسیار نالان و از راه رفتن حتی با عصا عاجز بودم. دکتر معاینه کاملی از پشت و ستون فقرات کرد و دستور عکسبرداری و آزمایشهای متعدد داد. همان روز به آزمایشگاه نیز مراجعه کردیم. ظاهرا شکستگی درستون فقرات مشاهده نشد ولی قند خون و اسید اوریک بالا و فشار خون نیز در حدود ۲۰ بود. دواهای مسکن و دستور امساک و پرهیز دادند. همان روز آقای نادر هیئت به همراه دکتر حاج علیلو که از خویشاوندان نزدیک وی و در یکی از بیمارستانهای پاریس شاغل خدمتی بوده دیدار من که بستری بودم آمدند. آقای دکتر حاج علیلو در تمام مدت اقامت مادر پاریس چه با معاینات مداوم خویش و چه با آوردن دکترهای دیگر و چه در بردن به بیمارستان برای معاینات و آزمایش و عکسبرداریهای مجدد کمک فراوان کرد و نیز آقای دکتر صالح رجوی برادر مسعود رجوی که متخصص قلب و در یکی از بیمارستانهای معروف پاریس مشغول کار است در دفتر خود آزمایشها و عکسبرداری کامل از قلب من کرد و راهنمای من برای مراجعه به چشم پزشک شد. طبیعی است با انتشار خبر ورود ما به پاریس بسیاری از دوستان و مهاجرین و نمایندگان گروههای سیاسی و هموطنان مقیم پاریس خواستار دیدار و ملاقات و مذاکره ی با من شدند. چون محل مادر آپارتمان سعید بسیار کوچک و محدود بوده آپارتمانی سه اطاقه که در اختیار دکتر سلامتیان بود نقل مکان کردیم. خانم بنی صدر از همان روز دوم بیدار ما آمد. ولی خود آقای بنی صدر را چند روز بعد در منزل یکی از استادان فرانسوی در حالیکه چند نفر پلیس در داخل و خارج عمارت مراقب و محافظ وی بودند ملاقات نمودم. يك بار دیگر او را در منزل دختر برادرش که همسریکی از دوستان ما است ملاقات نمودیم و کماکان در پناه مراقبت شدید پلیس پاریس بود.

آقای دکتر احمد مدنی چند روز بعد از ورود ما از آلمان به پاریس آمد و با من ملاقات و از جریان

کارها و اقدامات خویش مذاکره نمود. هم چنین آقای متین دفتری و آقای حسن نزیه و دکتر حاج سید جوادی و دکتر لاهیجی جداگانه بامن ملاقات کردند. بعضی از همکاران جبهه ملی مانند قاسم لباسچی و دکتر سلامتیان و حاج شانه چی و مهندس مقدس زاده تقریباً هر روز بامن بودند. نمایندگانی از سازمان موسوم به جبهه ی ملی در اروپا که مرکز فعالیتش در آلمان است نیز بدیدار من آمدند و از کار و وضع خود و سایر دسته ها گزارش دادند. دکتر شاهین فاطمی و فرج الله اردلان نیز که با سازمان آقای دکتر امینی مربوط بودند بامن ملاقات و درباره ی دیدار من با آقای دکتر امینی استمزاج نمودند که جواب مساعدی نشنیدند. در همان روزهای اول سه نفر از نمایندگان مجاهدین خلق از جانب آقای مسعود رجوی بامن ملاقات کردند و با عذر خواهی از اینکه به جهات تأمینی خود مسعود رجوی نتوانسته است از پناهگاهش خارج شود جریان مبارزات خود در داخل ایران و خارج از آنرا تشریح نمودند و با تجلیل فراوان از مبارزات گذشته ی من تأیید و همراهی مراد بر باره شورای مقاومت ملی خواستار بودند. یک روز دیگر آقایان دکتر هزارخانی که به آن شوری پیوسته است به اتفاق دکتر کاظم رجوی برادر بزرگتر مسعود که من او را در زمان وزارت خارجه خویش سفیر ایران در سوئیس کرده بودم و سرهنگ معزی خلبان هواپیمایی که وسیله فرار بنی صدر و رجوی از تهران شده بود به دیدن من آمدند و در همان زمینه ها مذاکره کردند. دیدار دیگری که خیلی بر من اثر گذاشت ملاقات با آقای رضایی پدر نامی فرزندان مجاهد شهید بود که به اتفاق آقای علی بابایی عضو سابق جمعیت نهضت آزادی و همکار و همزندان مهندس بازرگان به دیدن من آمدند. بخاطر آوردنم که در اوج مبارزات انقلابی گذشته ما با رژیم استبدادی یک روز همین آقای حاج علی بابایی در حضور جمعی به من و مهندس بازرگان پیشنهاد کرد که برای پیروزی مجاهدات و آزادی مردم ایران بهترین خدمتی که ما باید بکنیم اینست که به عنوان اعتراض و اظهار نفرت از این دستگاه در میدان عمومی شهر بر روی خود نفت بریزیم و خود را آتش بزنیم. امروز همان رژیم دینی که وی برای پیروزی آن میخواست ما را قربانی کند ویرانناگزییر ساخته اند که از کار و زندگی خود دست بکشد و جلای وطن اختیار کند و در دیار کشورهای نامسلمان برای نجات مردم مسلمان ایران این دروآن در بزند. آنها از وضع بد مبارزات ایرانیان مقیم خارج و تجزیه و تفرقه ی آنها شکایت داشتند و از من میخواستند که حتی الامکان وسیله جمع و التیام آنها بشوم. موضوع گفتگوهای دیگران و اصرار و ابرام بعضی از بستگان و دوستان نیز همین بود که



من درباریس بماتم و دراین راه بذل مساعی نمایم . ولی من هرجه بیشتر کاوش میگردم و بر جریانات بیشتر واقف میشدم مردم ترونو میدتر میگشتم . چگونه ممکن است این عناصر متضاد و بعضا وابسته رابه یکدیگر پیوند داد؟ چگونه ممکن است بر خود خواهیها و جاه طلبیهای فردی و فرقه ای غالب آمد؟ چه کار عبثی خواهد بود که شخصی چشم بر ایمان و ایقان خود ببندد و باز هم در مقام آزمودن آزموده ها برآید ؟

- ۳ -

بعضی از شخصیت ها و سازمانها که فعلا علیه رژیم حیوانی حاکم بر ایران مبارزه میکنند خود در مظان اتهام شدید ارتباط و وابستگی با سیاستهای خارجی هستند . من کسی نبوده و نیستم که به خارجی متوسل شوم و کمک آنرا بپذیرم و یاد جهت مبارزات برای رهایی و آزادی مردم ایران بایگانگان وارد مذاکره و بندوبست بشوم . چنین عملی نه تنها مخالف نهاد من بلکه متضاد با سنت دیرین مبارزات ملی و میراث مصدق ما است . چنین تشبثاتی راهواره از نوع دزدی و جاسوسی و خیانت دانسته ام . ممکن است چنین پنداری مورد تصدیق بعضی از صاحب نظران نباشد و آنرا نشانه ی ضعف نفس و محافظه کاری بدانند . از زمان ماکیاول تا کنون بسیاری از سیاستمداران به صورتهای گوناگون گفته اند که رهبر سیاسی و انقلابی به هنگام ضرورت باید از هر امکان استفاده کند و به هر وسیله اخلاقی و یا غیر اخلاقی برای پیشبرد مقصود دست بزند . شاید مردان کامیاب باید چنین خصائلی داشته باشند ولی من اقرار میکنم که هرگز از زمره آن مردان نبوده ام . عقیده ثابت من همواره این بود که با شرایط خاص مملکت ما ، کشوری که از همه ی جوانب مورد مطامع و گرفتار دسیسه های ابر قدرتهاست ، روش مادر مرحله مبارزه برای تحصیل آزادی و تامین استقلال باید از هر گونه ارتباط با سیاستهای خارجی برکنار باشد . زیرا ما از جریانات پشت برده و دسیسه ها و جاسوسیها آنها اطلاعات کافی نداریم . مقامات استعماری که صرفا در پی منافع و مقاصد خویش هستند از آرمانگرایی انسانی نسبت به مناطقی که مورد بهره برداری آنهاست فارغند ، با ما صادقانه وارد مذاکره نمیشوند و روش سیاسی خود را با حرفهای ماتغییر نمیدهند بلکه در مقام آن هستند که ما را وسیله اطلاعات و عمل برای پیشبرد مقاصد خویش قرار بدهند . تا زمانی که ما قدرت حکومت را بدست نیاورده ایم نمیتوانیم بصورت برابر با آنها هم صحبت بشویم و در ارتباط

با آنها هر چند با وطن دوستی خالص و احتیاط کامل عمل نمائیم و هیچ تعهدی بر گردن نگیریم باز نفس مذاکره و همدمی با آنها يك نوع تعهد برای آینده بوجود میآورد که کم و بیش در حکم وابستگی است. گذشته از سازمانهای توده ای و چیزده ها که در کشورهای اروپا و آمریکا پراکنده هستند در عین گوناگونی و دست و پاره بودن بایکدیگر، با وابستگی مسلم به يك سیاست خارجی و بانی هیچ وابستگی هنوز هم کام خود را با شعارهای از کار افتاده ی شیرین میکنند و کاری جز این ندارند که به اصطلاح خود-ملیگرایان و لیبرالها و بورژواها-را به باد فحش و ناسزا بگیرند، بعضی از جمعیت های مخالف رژیم آخوندی که اکنون در پاریس دارو دسته هایی تشکیل داده و مطبوعات و فرستنده های رادیویی برپا کرده اند از شائبه های ارتباط با سیاستهای خارجی مبری نیستند.

سرشناسترین آنها دکتر شاپور بختیار است که به اقرار خویش ملیونها دلار از عراق دشمن ایران و جویای قادسیه جدید پول گرفته و اکنون با منافی که از سپرده آن پولها بدست میآورد حقوق های کلان به اعضای با اصطلاح کابینه اش و به اطرافیان میپردازد و مطبوعات گوناگون و دستگاه فرستنده رادیویی براه میاندازد، در حالیکه صدها و هزاران جوان پاکدل و مبارز اصیل که از ایران فراری شده اند ناچارند چهار نفر یا پنج نفر در يك اطاق فاقد وسایل بیاسایند و برای مخارج بخور و نمیز خودتن به قبول کارها و خدمات طاقت فرسا بدهند، اگر از ارتباطات دیرین بختیار با خارجیان، اگر از ساخت و پاخت محرمانه او با سازمان امنیت و دربار، اگر به خیانتش در جبهه ملی و برهم زدن نقشه و جریان مبارزات انقلابی که باعث گردید قیام مردم ایران و انتقال حکومت از طریق مسالمت به نتیجه نرسد و منتهی به فروریختن اساس جامعه و قتل و کشتار و نابودی ارتش و استقرار حکومت آخوندی بشود صرف نظر کنیم که صرف نظر کردنی نیست، تنها این خیانت اقرار شده او در گرفتن پول و همکاری پنهانی و آشکار با دولتی بوشالی که جنگی ناحق و ویرانگر علیه میهن ما برپا کرده و خصومت دیربایی در میان ملت های مسلمان و برادر خاورمیانه بوجود آورده کافی است که او را در عداد خیانتکاران قرار دهد.

همین امروز در روزنامه ایران شهر چاپ واشنگتن شماره - جمعه ۱۶ شهریور ۱۳۶۲ - درباره ی حضور مجدد کیانوری بر صفحه تلویزیون خبری دیدم که شاید نقل آن در اینجایی مناسب نباشد: به گزارش خبرگزاری فرانسه کیانوری رهبر ۷۱ ساله حزب

توده با صدای طبیعی و رفتاری عادی سخن میگفت ۰۰۰۰ وی در بخش دیگری از این مصاحبه گفت که نقشه ی عراق این بود که خمینی را سرنگون کرده بختیار را بر سر کار بیاورد، وی اعتراف کرد که اطلاعات فوق از طریق مسکو در اختیار او گذاشته شده است، کیانوری افزود بختیار برای تبادل نظر در همین زمینه سفری به بغداد کرده و با صدام حسین به گفتگو نشسته است، در این گفتگو ها صدام به بختیار اطمینان داده بود که جنوب ایران بزودی آزاد شده و وی در رأس حکومت جدید قرار خواهد گرفت.

#### اماد کتر علی امینی

او از باقیمانندگان رجال قدیم و اشرافزاده ایران است، و در سیاست جنبه اصلاح طلبی معتدل دارد، سیاستمداریست جمع و جور کن و حراف و جاه طلب، در جریان مبارزات انقلابی اخیر ایران او هم در برابر دربار ایستاد و با همه ی سازمانها و شخصیت های سیاسی و روحانی مخالف رژیم ارتباط داشت و میخواست در آن عرصه میانجی بشود و خود را به زمامداری برساند، با من هم در آن مدت چندین بار ملاقات کرد و از جمله کسانی بود که عقیده داشت با وجود حضور شاه هیچ کاری در ایران ممکن نیست، با همه اینها در مورد او سوابق نمایانی وجود دارد که ما را از او جدا میسازد، وی در کابینه کودتای سر لشکر زاهدی که بانقشه ی انگلیسی ها و کمک آمریکائیها حکومت ملی دکتر مصدق را بر انداخت عضویت داشت و وزیر دارایی بود و قرارداد کنسرسیوم نفت را امضا کرد که مخالف صریح قانون ملی شدن نفت بود، در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ هم که جبهه ملی تنها سازمان فعال مخالف رژیم دیکتاتوری شاه بود و در اجتماعاتش ده ها هزار نفر شرکت میکردند، امینی با پشتیبانی صریح کندی رئیس جمهور آمریکا به حکومت رسید، وی که از قیام مردم ایران بهره برداری کرد با وجود این برای جلب رضایت شاه و ادامه ی حکومتش جبهه ملی را قربانی نمود و در بهمن ۱۳۴۰ به بهانه ای همه رهبران فعال و از جمله خود من و جمع کثیری از دانشجویان وابسته به آن جبهه را به زندان انداخت و قریب هفت ماه تا پایان حکومت محتضرش در توقیف غیر قانونی نگاهداشت، اختلاف اصلی ما با وی بر سر انتخاب مجلس بود، او که با رسیدن به حکومت مجلس را منحل کرد و قانونا موظف بود در مدت سه ماه انتخابات جدید به عمل آورد، البته بر همه معلوم بود که انتخابات آزاد در سراسر کشور ممکن نیست و یقینا در بار و ارتش به فرمان او در غالب حوزه ها همانند گذشته مداخله

خواهند کرد، با وجود این اگر در آن زمان وبا استفاده از جنبش عمومی مردم ایران انتخابات صورت میگرفت و دولت امینی فی الجمله بیطرفی نشان میداد در پایتخت و بعضی از شهرهای مهم ایران مسلماً عده قابل توجهی از نمایندگان واقعی مردم انتخاب میشدند که میتوانند همانند مجالس دوران اول مشروطیت و دوره های پانزدهم و شانزدهم اکثریت مجلس را تحت الشعاع خویش قرار بدهند و با استفاده از پشتیبانی عمومی در برابر خود کامگی مستبدین بایستند. ولی امینی در آن زمان فقط میخواست با اتکا آمریکا بر سر صدارت و قدرت بماند که بزودی آنرا از دست داد و سرنگون گردید. از آن پس وی نیز در جمع مغضوبین و رانده شدگان دربار گرفت و پنهانی با سازمانهای مخالف رژیم سروسر داشت. اکنون نیز غیر قابل تردید است همان سیاست که باوی سابق دیرین دارد راهنمای او در راه انداختن این سازمان موسوم به جبهه نجات ایران است و به اواز طریق مستقیم و یا غیر مستقیم کمک میرساند. امینی و بختیار هر دو از یک سرچشمه جوشیده اند و دیر یاز و دهم خواهند پیوست. دسته دیگری از مخالفان نظام آخوندی که با جریانهای فوق ارتباط دارند جمعی از سرمایه داران آلوده به فساد و افسران بازنشسته و یافراری و هنریشگان و مطربان گذشته هستند که به نام سلطنت طلبی فعالیت میکنند. در اینجا لازم است بار دیگر یادآور شوم که مبارزات جبهه ملی ما بویژه کوششهای سیاسی من اصولاً نه علیه سلطنت بودند و نه علیه سلسله پهلوی. ما از زمان مصدق به عنوان وزیر دولت و یا نماینده مجلس شورای ملی به قانون اساسی ایران سوگند خورده بودیم که در آن اصل سلطنت مشروطه و پادشاهی سلسله پهلوی تصریح شده است. ولی قانون اساسی سلطنت مشروطه را مقرر داشته و نه حکومت استبدادی و شخصی شاه را. آنکه در این میان مخالف قانون اساسی و مخالف مشروطیت و ناقص پیمان و سوگند بود خود شاه بود. ما مین دوست و آزادیخواه و خواهان حکومت ملی و مردمی بودیم که در قانون اساسی مقرر شده است. ما نمیتوانستیم آن چنان که درباریان متداول کرده بودند نوکرو چاکرو خانه زاد باشیم. ما میخواستیم که شاه را خواه نخواه در خط نظام قانونی ایران قرار بدهیم و خاندان سلطنت را از مداخله نارواد در امور اداری و مالی و بازرگانی و دست زدن به کارهایی که موجب بدنامی وی اعتباری آنهاست جلوگیری نماییم. به همین جهت شعار خود را استقرار حکومت قانونی قرار داده بودیم. بر طبق این شعار حکومت استبدادی غاصبانه و فاقد مشروعیت بود. هر آینه شاه بر اساس قانون اساسی گرایش حقیقی نشان میداد، مانه تنها با سلطنت وی مخالفتی

نداشتیم بلکه در برابر دسیسه های بیگانگان و خرابکاریهای عوامل وابسته به بیگانه و مخالفت عناصر مرتجع پشتیبان آن میشدیم .

اکنون سلطنتی که مفت و رایگان خود را نابود کرده و در زمانی که فرصت کافی داشت تا خود و کشور را از سقوط نجات دهد، سربلندی و لجاجت نمود و سرانجام در ناتوانی و زبونی به آن صورت حقارت آمیز سرنگون گردید، آیا با عرضه کردن يك وارث ناآزموده و تظاهر به مشروطه گرایی میتواند مخاطرات تلخ گذشته را از ذهن مردم ایران بزداید و راهی برای مشروعیت و مقبولیت و پیروزی خود باز کند؟ باین سازمانها و این شخصیت ها و این فعالیتها بسیار بعید به نظر میرسد . بویژه که سردمداران و تبلیغاتی های آن روز بروز بیشتر بر تجلیل از گذشته و پوشاندن فساد و اشتباهات و تکذیب از کارگردانی عوامل سرشناس سیاستهای خارجی در آن رژیم اصرار میورزند و به کسانی حتی از خودشان که گاهی باینغرضی اشاره به مفاسد و ناتوانیهای آن زمان میکنند تا سازمانیگویند و در مقام بستن دهان آنها بر میآیند . گویی که اصلا در ایران اصول مشروطیت زیر پا گذاشته نشده و نارضایی عمومی وجود نداشته و راهپیماییهای ملیونی و اعتصابات عمومی پایدار علیه رژیم صورت نگرفته و انقلابی وجود نداشته است و همه اینها سحر و چشم بندی آخوندها و یا کارآفرینی سیاستهای خارجی بوده است . و پادشاه نامزد نورس خود را از همین حالات تشویق در پیش گرفتن روش استبدادی پدرانش میکنند و در زمینه سازیها آنها مطلقا از اصلاح دستبردهایی که به قانون اساسی مشروطیت شده و یا تضمین اصول پیشنهادی دکتر مصدق و یا منع و تحدید افراد خاندان سلطنتی گفتگویی در بین نیست . پادشاه سابق لااقل بر حسب ظاهر به مردم ایران گفت که ندای انقلاب را شنیده و بآن همراه است .

از عناصر و شخصیت های ملی که از دوران دکتر مصدق و پس از آن سالیان در از سوابق مبارزات در داخل ایران داشته و رنجها و محرومیت ها و زندانها تحمل نموده اند جمعی اکنون در پاریس و نقاط دیگر آواره و پراکنده هستند . تقریبا همه آنها کم و بیش سوابق عضویت در جبهه ملی داشته اند ولی غالب آنها در جریان مبارزات گذشته اصول مجرب و وحدت و انضباط را که لازمه بقا و پیشرفت هر نهضت و سازمان سیاسی است رعایت نکرده

اند. بعضی از آنها با فرقه بازیهای گروهی به انسجام و یکپارچگی آن ضربت میزدند. بعضی دیگر گرایش بسوی سازمانهای چپگرا داشتند و بعضی دیگر باتکروی و جاه طلبیهای شخصی وسیله ضعف ولی اعتباری آن میشدند. میتوانم درباره هر یک از این امور مثالهایی باشواهدانکارناپذیر ذکر کنم ولی فعلا در این مقام نیستم. همین کیفیات باعث بود که جبهه ملی با وجود اصالت آن جز در موارد استثنایی نتواند با سازمانی متشکل و منضبط و برنامه مدون یک جنبش سراسری در داخله

کشور بوجود بیاورد. در حالیکه گروههای غیر ملی با استفاده از برنامه و خط مشی قالبی و تعلیم یافته و هدایت شده از خارج، سازمانهای مخفی و آشکار منضبط تشکیل میدادند و در داخل جبهه نیز با هدف نفاق انداختن رخنه مینمودند. و باز همین کیفیات باعث بود که در جریان مبارزات اخیر ایران نیز با آنکه جبهه ملی تاریخاً پیشقدم و عملاً از عناصر اصلی انقلاب بود نتوانست از پیروزی آن برای سازماندهی مردم بهره برداری نماید و بر عکس آخوندها با شبکه وسیع مساجد موفق گردیدند که توده های عظیم مردم را پشت سر خویش قرار دهند و همه پیروزی انقلاب را از آن خود سازند و سپس عناصر تقسیم شده ملی را یکی بعد از دیگری ساقط کنند و آنرا به عنوان ملیگرایی و لیبرالی یعنی مین دوستی و آزادیخواهی محکوم و مرتد و عامل خارجی معرفی نمایند و حال آنکه در قیام سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ تا ۴۲ که جبهه ملی بالنسبه وحدتی داشت و کانون اصلی مبارزات و ایستادگی مردم ایران محسوب میشد، همین آقای خمینی و همه روحانیون اعوان و انصار او که دست به قیام و آشوبی زدند ناموفق ماندند و نتوانستند در برابر مبارزات جبهه ملی شهرت و اعتباری وسیع در میان توده های مردم پیدا کنند.

جبهه ملی اکنون فاقد سازمان متشکل است. جمعی از فعالین آن در زندان آخوندها گرفتارند. بعضی دیگر در تهران و شهرهای دیگر متواری و پنهان شده، بعضی دیگر به خارج از ایران گریخته اند. انتشاراتی که اکنون گاه بگاه به نام جبهه ملی صورت میگیرد هر چند بعضی از آنها از طرف جوانان آزاده مین دوست در زمینه اصول و براستقامت خط مشی جبهه ملی است ولی چون از جانب یک سازمان مرکزی اداره و هدایت نمیشود عاری از رسمیت است. و نیز در پاریس با کمال تأسف اطلاع یافتم که چند نفر از اعضا جبهه به سودای فرصت طلبی و یابیه ضرورت امرار معاش بسوی شاپور بختیار رفته از وی حقوق میگیرند و برای او کارگردانی میکنند. و بعضی از افراد که

هیچوقت عضویت موثر در سازمانهای جبهه ملی نداشته اند اکنون خود را وابسته به آن جبهه ملی رانحل شده معرفی مینمایند .

-۵-

در این میان سازمانی را که منضبط تر، فعالتر و موثرتر میدیدم سازمانی است که در پیرامون بنی صدر رئیس جمهور سابق و مسعود رجوی رهبر مجاهدین خلق به نام شورای مقاومت ملی تشکیل شده است . مبارزات و جانفشانیهای مجاهدین علیه دستگاه جابرو جاهل و ارتجاعی و ایران بر باد آخوندها غیر قابل انکار است . ظاهراً آنها بودند که بایک ضربت تاریخی شبانه مرکز حزب جمهوری اسلامی را ویران و بهشتی کانون اصلی نفاقها و دسیسه ها با جمع کثیری از وزیران و سردمداران آنها را نابود کردند . آنها بودند که با توطئه سازمان داده دیگری رجایی رئیس جمهور و با هنرنخست وزیر را ازین بردند . آنها بودند که حسن آیت دشمن بزرگ مصدق و مصدقیها و همچنین آیت الله های سرشناس و جمع دیگری از ارباب عمایم صاحب قدرت و مسند را ترور کردند . مابه عنوان يك جمعیت و نهضت قانونی و علنی و خواهان دموکراسی هرگز مبارزه مسلحانه و آدم کشی و خرابکاری موافق نبوده ایم . با وجود این انکار نمیتوان کرد عمل قهرمانانه آن مردان و زنان که بمب بر کمر خود می بندند و با قربانی کردن خویش دشمن خون آشام را ازین میبرند از جمله مظاهر اعجاب انگیز شجاعت و مقاومت تاریخی این ملت در برابر ستم و بیدادگریست . مجاهدین بیش از هر گروه دیگری قربانی داده اند . هزاران نفر آنها تاکنون شهید شده و هزاران نفر دیگر در زندانها زجر و شکنجه میکشند . هیچ نهضت و هیچ سازمانی که علیه نظام جابرانه آخوندها مبارزه میکند نباید و نمیتواند اثر عظیم مبارزات آنها را نادیده بگیرد .

راجع به آقای بنی صدر هر چند به نظر خود ایرادات و انتقادات موجه داشتم و آن قسمتی مربوط به روش او در جریان مبارزات ۱۳۳۹ - ۴۲ بود که در سازمان دانشجویان وابسته به جبهه ملی عضویت داشت و با افراد و گروههای مخالف تشکیلات جبهه همکاری میکرد و از افراد موثر در صورت بندی سازمان موسوم به جبهه ملی سوم گردید که هیچوقت واقعیت و اثر خارجی پیدا نکرد . در مبارزات انقلابی اخیر هم از زمانی که همراه خمینی به ایران آمد سوابق پیوندهای خویش را با جبهه از یاد برد و جاه

طلبیها و بلندپروازیهای دیگر داشت. نخست علیه حکومت ائتلافی بازرگان و سپس علیه سازمانیابی مجدد جبهه ملی با آخوندها همصدا گردید و روزنامه انقلاب اسلامی را به صورت ارکان شخصی خود براه انداخت. تا آنکه با آیت الله زادگی خویش و تظاهر وابستگی شدید به امام و با کمک مؤثر شبکه مساجد به مقام ریاست جمهوری رسید. ولی از همان فردای انتخاب مورد تحقیر و توهین کارگردانان انحصار طلب حزب جمهوری اسلامی قرار گرفت، بدان حد که بهشتی جمله معروف رئیس جمهوری کاره ای نیست را در حق وی گفت و سپس کارشکنیهای گسترده و توطئه های سازمان یافته و یاب و یاب خودش کودتای خزنده برای برانداختن او ترتیب دادند. ولی وی با جمعی از جوانان پاکدل و آزاده که در پیرامون او بودند در صراط مستقیم دفاع از آزادی و حقوق انسانی و اصول دموکراسی ثابت ماند و به عنوان فرمانده قوای مسلح ایران که خمینی مسئولیت آن و نه قدرت و اختیار آن را به وی تفویض کرده بود در برابر تجاوز خائنانه عراق از خویشترن شجاعت و فداکاری نشان داد و همواره حاضر در جبهه های جنگ بود. بعلاوه وی علیرغم خمینی و انصار او مصدق را پیشوای سیاسی خود میخواند و عکس او را در دفتر خود داشت. همین استقامت و مظلومیت وی باعث گردید که جبهه ملی با وجود خطرات تلخ گذشته از او در برابرستمگری و زورگویی آخوندها پشتیبانی نماید. و همین نیز باعث دوستی و نزدیکی مجدد من با او شد.

ولی اینک باز او بر اشتهای جاه طلبی سابق خود باقی است و هنوز خود را رئیس جمهور منتخب مردم مینامد. اگر او بر طبق قانون اساسی جدید به ریاست جمهوری انتخاب شده بر طبق همان قانون هم منعزل گردیده و جانشین او نیز به همان ترتیب درست یا نادرست انتخاب شده است. هیچکدام چیزی زیادتر یا کمتر از دیگری ندارد. ادعا و تظاهر کنونی بنی صدر به عنوان رئیس جمهور قانونی همانقدر بی اساس است که ادعای بختیار به عنوان نخست وزیر قانونی و من پیش خود فکر میکنم در حالیکه اکنون ایران یک پادشاه قانونی و یک رئیس جمهور قانونی و دو نخست وزیر قانونی در خارج از کشور دارد که با همه اعوان و انصار و فرستنده های رادیویی و مطبوعات و تبلیغاتشان علیه نظام ظالمانه آخوندی در حال مبارزه هستند، دیگر برای من چه جا و محلی در این میان باقی میماند!!

در آخرین هفته اقامت در پاریس دو نفر از نمایندگان مجاهدین به دیدنم آمدند و با تبلیغ سلام از طرف برادر مسعود رجوی گفتند حامل نامه ای هستند و دستور دارند که نخست آنرا در حضور من قرائت و سپس تسلیم کنند. این نامه بسیار مفصل درشش صفحه و به



خط خود رجوی بود. در مقدمه آن تجلیل فراوان از من شده بود از جمله آنکه شمایکی از مظلومترین رجال قربانی شده بوسیله رژیم ضد بشری خمینی و دولت موقت او هستید. آنها به رذیلانه ترین صورت از اعتماد از حسن نیت از وطنخواهی و از صداقت شما نسبت به خودشان استفاده کردند. . . . و به غایت از حمایت

شما سود بردند و بعد هم از پشت و از جلوه سینه شما خنجر زدند. سپس از من خواسته شده بود تا درباره مجاهدات و جانفشانیهای مجاهدین و مظلومیت آنها شهادت بدهم. از جمله نوشته بود: با جسارتی شایسته یک نسل، شایسته یک رودخون و شایسته بیش از ۲۰

هزار شهید و ۵۰ هزار اسیر از شما می خواهم درباره ماشهادت بدهید. . . . به خدا قسم من نمیتوانم بپذیرم که تاریخ شهادت و حمایت شما را برای خمینی ثبت کند ولی از حمایت و شهادت شما برای مجاهدین اثری نباشد. در پایان مرا یک سرمایه سیاسی و معنوی برای کشور خوانده و نوشته بود: پیام هل من ناصر شهدا این سرزمین درست مثل آرزوی زندگانش اینست که شما هر چه زودتر سرمایه سیاسی و معنوی خود را در این موقعیت خطیر فعال کنید و به میدان بیاید و زیر بال و پر مجاهدین را که فرزندان همین آب و خاک و خود شما نیز هستید بگردانید. . . . اگر بذرهای را که از زمان مصدق کبیر به بعد کاشته اید سوخته و هدر شده ندانسته و سرانجام در مجاهدین متبلور می بینید و خلاصه اگر ما را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. . . . من به خود حق میدهم که از شما به عنوان یک پدر درخواست کنم که بخصوص قبل از مرگ سهرابتان شرط ابوت و حق پذیری را بجا بیاورید. . . . می خواستم در سینه تاریخ از قول شما به آشکارترین بیان ثبت شود که مجاهدین را فرزندان سیاسی و تاریخی خود میدانید. . . . فکر میکنم که پیشوای فقید مصدق نیز همینگونه انتظار اتر از شما دارد. در پایان نیز تذکر داده بود که بقدر سرسوزنی انتظار ندارد که من عقاید خود را درباره مجاهدین مخفی کنم و انتقاداتی اگر دارم بیان ننمایم این نامه بسیار در من مؤثر شد و مرا تکان داد. من نمیتوانستم جانفشانیهای مجاهدین و مظلومی را که بر آنها گذشته و میگذرد کتمان کنم. من نمیتوانستم انکار نمایم که در حال حاضر آنها متشکل ترین و مؤثرترین نیروی مقاومت در برابر فجایع رژیم ضد بشری آخوندها هستند. با وجود این درباره آنها و روش آنها و آینده آنها تردید و دودلی فراوان داشتم. اولین تردیدم درباره سازمان چریکی و شبه نظامی و مبارزه مسلحانه آنها بود و لو آنکه اکنون علیه دستگاه سفاک و خونخوار خمینی بکار برده میشود. در تمام ادوار گذشته از زمان مصدق و بعد از آن سازمان و مبارزات جبهه ملی به صورت اصولی و عملی

دوصفت ثابت داشته یکی آنکه جمعیت ماسازمانی علنی و آشکار است و دیگری آنکه مبارزات ماقانونیست . ماباهرگونه سازمان مخفی وزیرزمینی مخالف بودیم و عقیده داشتیم که دولت بباستن باشگاههای ماوباتوقیف مطبوعات ماوجلوگیری ازانتشارات واجتماعات مامیخواهد مارابه زیرزمین وفعالیت مخفیانه سوق بدهدولی مابایدعلیرغم آن باصداقت وبباکدامنی وشجاعت وتحمل زندان ومشقات ومحرومیت هابروش خودثابت بمانیم . بدان حدکه من دریکی ازمصاحبه هایم گفتم که ماحاضریم دولت بجای آنکه مأمورمخفی دراجتماعات ماواردکنودروغ بسازدمأموررسمی به جلسات مابفرستدوازمذاکرات ماصورت مجلس بردارد . ازطرف دیگردرشیوه های مبارزه به اجتماعات وتظاهرات وانتشارات وسخنرانی وراه بیمایی واحیاناعتصابات وتعطیل بازارودانشگاههاکه مؤثروفلج کننده وشورانگیزولی تمامامسالت آمیزوقانونی است معتقدبودیم ولی باهرگونه مبارزه غیرقانونی وخشونت آمیزازقبیل تروروخرابکاری وآتش سوزی وبب اندازی ومقاومت مسلحانه مخالفت داشتیم واین گونه اعمال رابخالف اهداف دموکراسی ونهایته درجهت منافع دیکتاتورهامیدانستیم .

بلیه بزرگی که انقلاب اخیربه آن دچارگردیدهیم بودکه درآخرین روزهاییکه نظام یوسیده استبدادی درحال فروریختن بودودیگرنیازی به غارت وچباول وآتش زدن وویران کردن ابنیه ومؤسسات وجودنداشت ، گروههای درهم وبرهم وغیرمنظم بی رهبری صحیح به سربازخانه هجوم آوردندوصدهاهازارسلاح ازهرقبیل راغارت کردندوسازمانهای چریکی مسلح ورقیب بایکدیگرواحیانایاغی نسبت به دولت انقلاب تشکیل دادند . آنهاکه تصورمیکندکه همان مبارزات مسلحانه باعث سقوط رژیم گردید دراشتباه مطلق هستند . آن نظام راقهردیروپاواشتی ناپذیرملت وراه پیمانیهای ملیونی واعتصابات پایدارهمگانی ازپادرآورد . سازمانیکه به نیروی چریکی وجنگی خودمتکی است به هنگام پیروزی ملت به حکم ضرورت اجتناب ناپذیربرای حفظ قدرت وسیطره خویش روش سرکوب واختناق وانحصارطلبی درپیش خواهدگرفت ومواعیددموکراسی راززیادخواهدبردد .

ثانیادرباره جهان بینی وموضعگیری سیاسی بین المللی مجاهدین مشکوک بودم . آنهاهمواره درمطبوعات وانتشاراتشان ودرمجموعه فعالیتشان خودرایکجانبه ضدامیریالیسم غربی وضدامریکایی معرفی کرده اندولی به شیوه اکثرگروههای چپ هیچوقت موضعگیری روشنی دربرابرامیریالیسم شرقی نداشته وهمواره درموردآن

بانوعی احتیاط آمیخته به جانبداری سخن گفته اند. و حال آنکه امپریالیسم غرب اگر در گذشته توانسته است رژیم های جابرانه و دست نشانده بر ماتحمیل کند و در جامعه ما عامل رواج فساد و نفاق بشود تا منابع ما را مورد استعمار و استثمار قرار بدهد، در حال

حاضر دنیا دیگر قدرت آنرا که موجودیت ملی ما را به تنهایی در معرض خطر قرار بدهد ندارد و برعکس در این زمان با موضوع جغرافیایی و سوق الجیشی و منابع اقتصادی ممتاز ایران . اگر میهن مادر چنبره خفقان آور رفقا گرفتار شود و در پس برده آهنین آن قرار گیرد، دیگر خلاص از آن به آسانی مقدور نخواهد بود. به عبارت دیگر اگر مادر کام امپراطوری شرق بیفتیم به احتمال قوی در معده پرتوان آن هضم خواهیم شد. امپریالیسم غرب اکنون برای ما خطر آلودگی به بیماری دارد ولی امپریالیسم شرق خطر مرگ . در بیماری همواره امید شفا هست ولی مرگ نیستی مطلق است . و نیز باید اضافه کنم که مسئله امپریالیسم روسی از مسئله کمونیسم و سوسیالیسم جهانی جدا است . کمونیسم امروزه برای آن امپریالیسم کمتریک مرام و مسلک اجتماعی و سیاسی و انقلابی است تا یک حربه جنگی که بوسیله آن با رقیبان خویش معارضه میکنند و بر سیطره جهانی خویش میافزایند .

مسئله سومی که در برابر مجاهدین نقطه استفهام بزرگی ترسیم میکرد مسئله التقاطی بودن آنهاست . دستگاه پلیسی و استبدادی شاه در زمان مبارزات انقلابی اخیر مردم ایران آنها را مارکسیست های اسلامی میخواند . مادر آن زمان این عنوان را از جمله برجسبهای مجعول و خنده آور تلقی میکردیم که معمولاً از کارخانه بی شعور تبلیغات دیکتاتوری صادر میشد . زیرا این دو صفت را متناقض و غیر قابل جمع میدیدیم .

بعد از پیروزی انقلاب که تدریجاً مقابله و معارضه مجاهدین علیه آخوندهای انحصار طلب آشکار گردید، آقای خمینی و اعوان و انصار او بدو آنها را به اتهام التقاطی بودن مردود شناختند و بعد هم لقب ناسزای منافق به آنها دادند . منافق اصطلاحاً به شخص و یا گروهی گفته میشود که ظاهر اپیرویک مسلک و آئین هستند ولی باطناً علیه آن میکوشند . چنانکه در عهد حضرت رسول عبدالله بن ابی مظهر مشخص منافقین شناخته میشد . مجاهدین خویشان رایه آیات قرآنی و شعارهای اسلامی آراسته اند و به گفته خویش خواهان استقرار اسلام راستین هستند ولی اسلام راستین کدام است و با اسلام خمینی چه فرقی دارد، حدودش چیست و شاخصش کیست ؟ معلوم نیست . از طرف دیگر آنها معتقد به مبارزات چریکی هستند . در اینکه بتوان فلسفه و جامعه شناسی

و جهان بینی و آئین انقلابی مارکس را که نه تنها غیردینی بلکه ضددینی است بادینداری جمع کرد و باز در اینکه بتوان استقرار جامعه سوسیالیستی را که مارکس و انگلس در دوران پختگی خویش از طرق مبارزات دموکراسی خواهان وصول به آن بودند با مجاهدات چریکی تأمین نمود بسیار قابل تردید و محتاج به تحقیق و توضیح است. برخلاف آنچه مجاهدین علیه آن حساسیت و واکنش نشان میدهند و از خود دفاع میکنند التقاط که عبارت از اخذ عناصر خوب و محرب يك مجموعه و ترکیب آن با چیزهای خوب و قابل بقا مجموعه دیگری است نه تنها بد نیست بلکه مدار پیشرفت اجتماعی و حتی اساس مسلك دیالکتیکی بر آن است ولی قابل ترکیب بودن عناصر متضاد و ترتیب التقاط باید روشن و مشخص باشد و این مسائل در گرما گرم مبارزات کنونی هنوز معلوم و روشن نشده است.

آخرین مطلبی که در مورد مجاهدین شدیداً امرانگران میگرد پذیرفتن حزب دموکرات کردستان و عضویت دکتر قاسملو در شورای مقاومت ملی آنها بود. نه بنی صدر و نه رجوی و نه هیچیک از همکاران آنها نمیتوانند مانند من از مسئله کرد لا اقل در قسمتی که مربوط به کردستان ایران است بصیرت داشته باشند. حزب دموکرات کردستان و قاسملو از کجا این حق را به دست آورده اند که بتوانند به نمایندگی از مردم کرد ایران تقاضای خود مختاری بنمایند. عنصر کرد از هزاران سال پیش از دیرترین زمانی که تاریخ میتواند شهادت بدهد از عناصر تشکیل دهنده ایران بوده و هیچوقت تاریخ و فرهنگ مجزایی از آن نداشته است. هیچ قوم ایرانی هیچ اکثریت ایرانی هیچگاه اقلیت کرد را مورد ستم و استعمار قومی قرار نداده. اگر مردم مستضعف کرد تا گذشته نزدیک مورد ظلم و ستم قرار گرفته اند از ناحیه امرأ و بکزاده ها و خانهای خود آنها بوده است. من خود کردهستم در اوآن کودکی من پدرم دو هزار سوار جنگی در پشت سر خویش داشت. هم فرمانده ایل هم قانونگذار و هم قاضی بود. داودخان امیر اعظم که بر یکصد هزار نفر جمعیت ایل کلهر سلطان مطلق بود، شش هزار سوار جنگی آماده رکاب داشت. آنها کی به حکمرانان ایالت و نمایندگان دولت مرکزی راه میدادند که در امور ایلی آنها مداخله نمایند تا چه رسد به ظلم و ستمکاری. اکنون شهر کرمانشاه با قریب چهارصد هزار جمعیت بزرگترین شهر کردنشین در تمام خاور میانه است. آیا تاکنون کسی آوای خود مختاری طلبی از مردم آن شهر شنیده است؟ هم چنین است تمام استان شیعه مذهب کرمانشاه با بیش از یک میلیون جمعیت و شهرستان ایلام با قریب

سیصد هزار جمعیت و شهرستان گروس با جمعیتی معادل ایلام، اگر در کردستان مهاباد و تاحدی سندج این جنبش پیروانی یافته به سبب سوابق دیرین اختلافات مذهبی است. خلفای آل عثمان و مفتی ها و شیخ های جیره خوار و عقده دار آنها از دوران صفویه تا قاجاریه در میان مردم سنی مذهب همواره آتش خصومت و نفاق را دامن زده اند. برادران کرد آن نواحی تدریجا چنان تحت تأثیر آن تبلیغات و تلقینات قرار گرفته و از خویشتن بیگانه شده اند که ایرانیان حتی ایرانیان ترك زبان آذربایجان را عجم و شیعیان را رافضی میخوانند گویی که خود آنها عجم نیستند. اکنون نیز بر زمینه ی همین سوابق و همین عقده هاست که سیاست های خارجی بذرنفاق میپاشند و فرصت طلبانی همانند فلان و فلان و فلان را در دوره های مختلف پرورش میدهند. قاسم لو و دار دسته او مانند حزب کومله جدا جدایی طلب و مرتبط با سیاستهای خارجی هستند و با ظاهر سازی میخواهند واقعیت خویش را بپوشانند. مسلم است که وی فعلا با عراق دشمن ایران ارتباط دارد و از او کمک میگیرد. مسلم است که اسلحه و وسایل آنها از خارج میرسد. دیر یا زود این ارتباطات روشن خواهد شد و آن وقت برای فریب خوردگان جز سواپی و پیشیمانی چیزی باقی نخواهد ماند.

این تردیدها و ملاحظات باعث بود که نتوانم به نکته اصلی مورد توقع آقای رجوی و یاران او، یعنی تایید و تقویت شورای مقاومت ملی جواب مثبت بدهم بویژه که تدریجا مستحضر شدم بین بنی صدر و دوستان او بارجوی و پیروان او چنانکه باید تفاهم وجود ندارد. خود بنی صدر نیز در ملاقات اخیرش با من نگرانی خود را از این جهات پنهان نمیکرد. از طرف دیگر حال مزاجی من بر اثر مرارت های چهارده ماه اختفأ و مشقات مهاجرت و آسیبی که بر پشتم وارد شده بود بسیار بد و محتاج به پیگیری معالجه و مداوا بود با وجود این چون شاهد جوش و صفا و ایمان و انضباط مداوم مجاهدین بودم دریغ داشتم که آن نامه شورانگیز را بی جواب بگذارم بنابراین چند روز قبل از حرکت از پاریس جواب بالنسبه مبسوطی در چهار صفحه بزرگ نوشتم و آنرا به فرزندم سعید سنجابی دادم که شخصابه آقای رجوی برساند. در این جواب پس از سپاسگزاری از قدردانی او نسبت به من و تعسین از فداکاریهای مجاهدین و محکوم دانستن رژیم ستمگرو ارتجاعی آخوندها و ضرورت مبارزه با آن نوشتم که فعلا به سبب کسالت و بیماری شدید ناگزیر باید به آمریکا بروم و به ادامه معالجه و مداوا پردازم اگر خدا عمری و بهبودی عنایت فرماید باز بر سر وظیفه خود حاضر خواهم بود به شرط آنکه بدام خدمتم

مفید و مؤثر و اراده و وحدت ملی در همه نیروهای جانبدار استقلال و آزادی آشکار است. در قسمت آخر نامه لازم دانستم که درباره بعضی از نگرانیهای خود نسبت به مجاهدین اشاراتی بکنم ولی نه باصراحتی که حاکی از سرزنش و بی اعتمادی باشد. عین آن قسمت بدین شرح است: رابعاً- در نامه خودتان با فروتنی مرقوم داشته اید که توقع ندارید من با همه نظریات و عملیات مجاهدین موافق و هم سلیقه باشم و برای راهنماییها و تجارب بنده اجر و احترام قایل هستید. در این خصوص اگر اجازه بدهید تذکر چند نکته را مختصرالزام میدانم اول اینکه شما بنهایت درایت و از خود گذشتگی سعی نمائید که مانند حکومت کاربدستان حزب جمهوری اسلامی عنوان انحصار طلبی به شما زده نشود و قبول کنید که با افراد و جمعیت ها و دسته های دیگر هر چند در پاره ای از اصول و بیانات کتیک ها موافق نباشید ولی صمیمانه ضد رژیم ملی و غیر وابسته با اجنبی باشند در یک جنبه وسیع همکاری نمائید تا برای آنها اطمینان حاصل شود که به هنگام پیروزی همه در نظام ملی و دموکراسی استقرار یافته جدید سهم و شریک خواهند بود. دوم آنکه مبارزه دیرپای ملت ایران علیه استبداد به منظور استقرار حاکمیت ملی و مردمی مغایر با هر نوع ولایت و قیمویت ویژه ای از جانب هر فرد و هر عقیده و یا ایدئولوژی هر طبقه و یا هر گروه میباشد. از مشروطه تا بحال هر گاه که نسبت به تمامیت و عام بودن این حاکمیت محدودیت ایجاد کرده اند، کار سرانجام به سیاهترین استبداد کشیده شده است تا به امروز که به نام یک عقیده خاص تحت عنوان ولایت فقیه باز مجدداً مردم را به بند کشیده اند. به نظر من باید قبل از هر چیز کوشش متوجه استقرار حاکمیت و ولایت مردم بر امور خودشان باشد به ترتیبی که چه در وضع قانون و چه در عمل بالاترین مراجع و مقامات و منبع تصمیمات تنها و تنها اراده مردم باشد. سوم آنکه در اصول مربوط به خود مختاریهای محلی باید مراقب باشید که ایرادات و تهمت ها نظیر آنچه شایسته پیشه وری و هندستان او بوده شما و هر زمان شما وارد نشود. من میدانم که شما ایران دوست و عاشق عظمت و وحدت و یکپارچگی این ملت می باشید. بنابراین در این رابطه باید خواهان نظامی باشیم که شامل تمام سرزمین ایران بشود و مردم تمام استانهای ایران از مزایای آن یکسان بهره مند گردند. شما میدانید که موضوع خلعها در این زمان مانند موضوع اقلیت ها در گذشته از وسایل تبلیغات و تحریکات سیاستهای استعماری بوده تا ملت هائیرا که هزاران سال در کنار یکدیگر در پیروزیها و ناکامیها و شکستهای شریک بوده اند به سود منافع خود تجزیه و تقسیم بکنند. چهارم آنکه استقرار یک نظام عادل و سنجیده

اجتماعی و اقتصادی که امروزه به سوسیالیسم نامدار شده و همه گروههای جوان و پیر شورانیده آلیست میخواهند عنوان افتخار آمیز چپگرایی به خود بدهند، اگر بدون تحمیل زور و استبداد و متضمن آبادی و آزادی و دموکراسی باشد از جمله اموری نیست که بایک حرکت انقلابی و آتی امکان پذیر و ثمر بخش باشد.

کارها و نظامات انسانی مثل کار و نظام خدانگیز است که بفرماید کن فیکون . . . اکنون شصت سال بیشتر است که تجربه سوسیالیستی طی برنامه های پنجساله متعدد با تمام قدرت جبر و زور و سرمایه گذاری دولتی در ۲۲ میلیون کیلومتر مربع سرزمین شوروی با آنهمه آمادگی خاک و آب و هوا و منابع طبیعی به موقع اجرا گذاشته شده و با وجود این هنوز کشاورزی آن لنک و نیازمند واردات خارجه است، محصولات صنعتی آن قابل مقایسه با محصولات صنعتی اروپا و آمریکا و ژاپن نیست و کارگران و کشاورزان آن از سطح زندگی و رفاه و آزادی کارگران و کشاورزان آمریکا و اروپا برخوردار نیستند. استقرار یک نظام عادل و آزاد و آباد کننده در هر کشوری زمان میخواید و محتاج به تجربیات متعدد و آگاهیهای فراوان از اوضاع جغرافیایی و انسانی آن کشور است بنابراین هر جمعیت و نهضت آزادیخواه که بخواید سرمنشأ یک انقلاب و تحول انسانی و اجتماعی و اقتصادی عمیق در کشور خود بشود ناچار باید در ابتدا یک نظام اقتصادی مختلط مرکب از بخش خصوصی و بخش تعاونی را برنامہ عمل قرار دهد و برنامه های اجتماعی کردن حیات جمعی را تدریجاً و با فراهم شدن وسایل عملی سازد. این چنین تدبیری هم عملی است و هم موجب جلب اعتماد طبقات مختلف و رو آوردن آنها به نهضت انقلابی میشود. لازم به توضیح است که این نامه در تاریخی نوشته شده که هنوز آقای بنی صدر از شورای مقاومت ملی جدا نشده، ملاقات آقای مسعود رجوی با طارق عزیز و وزیر خارجه عراق و همکاری مجاهدین با آن دولت متجاوز صورت نگرفته و بودجه هفتصد میلیون تومانی قابل استیضاح آنها انتشار نیافته است.

به هنگام اقامت در پاریس علاوه بر مراجعات گوناگون هموطنان که شرح آن گذشت . بعضی از جراید و خبرنگاریهای خارجی نیز همینکه از فرار من و ورودم به پاریس اطلاع یافتند کنجکاو شدند و در طلب مذاکره و مصاحبه برآمدند. از انجمله بودند بعضی

از روزنامه های معروف پاریس و بخش فارسی کوی بی بی سی لندن، ولی من با وجود علاقه بعضی از دوستان همی این مراجعات را بابتی اعتنائی و خونسردی رد کردم زیرا با وضعی که شاهد ایرانیان در پاریس بودم، با آشفتگی و چند دستگی و ناتوانی که گریبانگیر مهاجرین و مخالفان رژیم آخوندی شده و با وابستگی و بست و بند بعضی از آنها با سیاستهای خارجی برای مبارزه خود برنامه به نام جبهه ملی و یابیه صورت همکاری با دیگران و یابیه عنوان منفرد نداشتم و بنابراین فعلا مذاکره و مصاحبه با خبر گزاریهار مفید و مؤثر نمیدانستم. حاصل این مصاحبه ها عبارت میشد از مقداری خود نمایی و مشتئی نوحه گری درباره ایران و مصائب جنگ تحمیل شده بر آن و مظالم و بی شعوریهای آخوندی و یا جرو بحث راجع به اعمال گذشته و یا بالاخره مشاجره با بعضی از افراد و گروهها که مسئول این تحولات ناگوار بود و اینک در برابر رژیم مستولی بر ایران به صف آراییی پرداخته اند. من نه اهل روضه خوانی بودم و نه در گذشته خویش ضعف و ضلالتی میدیدم و نه مناسب میدانستم که در این وضع چند دستگی وارد مشاجرات شخصی و گروهی بشوم. مصاحبه با خبر گزاریها وقتی مفید است که نهضت در موضع قدرت و بدان حد نیرومند باشد که حوادث بیافریند و خبرنگاریهار ابا نه بال خود بکشد. چنانکه زمانی در مصاحبه های مطبوعاتی من در تهران خود بخود بیش از یکصد نفر از نمایندگان مطبوعات و خبر گزاریهای جهان شرکت میکردند. بویژه متوجه بودم که خبرنگاریها و مخصوصانی بی سی لندن مصاحبه ی مراد جهت گرایشهای سیاسی خود هدایت و منعکس خواهند کرد. از همین قبیل بود عمل آقای امیر طاهری روزنامه نگار معروف در لندن که به منزل ماتلفن کرده و اصرار داشته بود که به عنوان خبر مسائلی سر هم بیافد و در روزنامه اش چاپ کند مبنی بر اینکه من اختیارات خود را در جبهه ملی به آقای دکتر مدنی واگذار کرده و گفته ام که رژیم خمینی در ایران پایدار است.

از طرف فرزندانم در آمریکا - خسرو پسر بزرگم که در ایالت کالیفرنیا به کار و کسبش اشتغال دارد و دارای همسر آمریکایی و پسری دهساله همنام خود من است و دکتر پرویز فرزند میانین که وی نیز متاهل و در دانشکده پزشکی دانشگاه ایلینویر با سمت استادی به طبابت مشغول است مرتباً ماتلفن میشد که هر چه رود تریه آمریکابرویم و از همان روزهای اول ورود ما به پاریس سه هزار دلار برای ما حواله دادند. در اینجالاتم است بنویسم که تمام دارایی من و همسر من از زمان عزیمت از تهران منحصر به مبلغ دوازده



هزارمارك آلمان بود که خاتم آنرا در کیسه کوچکی به گردش آویخته و در ترکیه یک هزارمارك آن به مصرف رسیده بود. مادیرگر نه نقدینه و جواهری با خود نه مالی و نه حسابی در بانکهای خارجی داشتیم. در پاریس که توقف مابیش از یک ماه بدر از اکتشید همسرم به شیوه همیشگی خویش در آپارتمان کوچک ما از دوستانی که با ما زندگی میکردند و یابا دیدن ما میامدند پذیرایی مینمود و شام و نهار میپخت. ما از زمان حرکت از تهران میدانستیم که در این هجرت و آوارگی ناگزیر سربار فرزندان خود خواهیم شد و این یکی از بزرگترین رنجهای درونی من بود. در ایام انقلاب مابخوبی میتوانستیم خانه مسکونی خویش را بفروشیم و چند صد هزار دلار در خارج از ایران برای آینده احتمالی خود تأمین نمائیم ولی من در آن زمان چنین عملی را که قانونی بود یک نوع سرقت از دارایی ملی به حساب میآوردم. فکرو نیت ثابتم همواره این بود که اگر روزگاری حکومتی ملی بوسیله ماتشکیل شود، هر یک از مسئولین آن باید در بدو تصدی خویش در برابر ملت ایران بر اصولی سوگند یاد کند و تمام دارائی خود را از منقول و غیر منقول و حساب در بانکها رسم معرفی نماید و به هنگام خروج از خدمت نیز بار دیگر به حسابش رسیدگی شود. چنین وسواس و نیت خالص اینک به چنان تنگنایی منتهی شده که برای خورد و خواب روزانه باید تحمیل بر فرزندان خود بشویم. در پاریس روزیکه آقای دکتر احمد مدنی بدیدن من آمد تکلیف کرد از جوی باریکی که به اولابد از طرف بعضی از هموطنان میرسد مبلغی به ما بدهد ولی من آنرا پذیرفتم و به بضاعت مزجات خود قناعت کردیم.

فرزندان ما که حق اقامت ثابت در آمریکا دارند و بر طبق قانون آن کشور میتوانند اعضاء درجه اول خانواده را پیش خود ببرند و با مقامات مربوطه اداره مهاجرت و وزارت خارجه آمریکا وارد مذاکره شده و به دنبال پیگیریهای خویش به کنسول آمریکا در پاریس نیز تلفن و درخواست اقدام برای حرکت فوری ما کرده بودند. چون خود من قادر به حرکت نبودم پسرم سعید به کنسولگری آمریکا مراجعه نمود ولی برخلاف انتظار با اشکال تراشی خاتم کنسول مواجه گردید. وی اولاً گفته بود چرا خود آنها به کنسولگری نیامده اند و ثانیاً برای دادن ویزا گذرنامه صحیح خواسته بود. معلوم نشد باعث این بهانه گیریها چیست. پسرم در آمریکا با مراجعه به سناتور ایالت خود درمی یابد که ممکن است که تأخیر در وزارت خارجه آمریکا باشد. بوسیله وکیل دعاوی خود از سالیوان سفیر سابق آمریکا در ایران در زمان

وزارت خارجه من که فعلا در یکی از دانشگاههای معروف آمریکا مقام مهمی دارد استمداد مینماید. وی در جواب وکیل دعاوی با حضور پسرم میگوید برای دکتر سنجابی نگران نباشید وی دارای ملیونها دلار ثروت و دارای حساب در بانکهای سوئیس و استرالیا و کانادا و آمریکا و جاهای دیگر است .

وقتی از این موضوع اطلاع یافتیم هم خندیدیم و هم بر حال دولت و ملت بزرگ آمریکا متأسف شدم که دارای چنین سفرا و چنین منابع اطلاعاتی است . به پسرم گفتم ای کاش به این آقای سفیر بگوید که هرگاه وی ثابت و معلوم نماید که من حسابی در هیچیک از بانکهای دنیا دارم حاضرم بموجب نوشته ای تمام موجودی آنها را به همان دانشگاهی که وی در آن مشغول خدمت است اهدا کنم . شاید در بایگانی وزارت خارجه آمریکا نکته های تردید آمیزی درباره من باشد و یا شاید آن دولت پس از حادثه هولناک گروگانگیری اعضا سفارتش در تهران چنان عبرتی گرفته که مانند مار گزیده از هر ریسمان سیاه و سفیدی میترسد . به هر حال چون از جانب کنسول آمریکا مواجه باشکال و دفع الوقت شدیم ، برای گرفتن ورقه ی اقامت و گذرنامه پناهندگی سیاسی به وزارت خارجه و وزارت کشور فرانسه مراجعه نمودیم . آنها با کمال مروت مدارک مربوطه را در ظرف چند روز به ما تسلیم و حتی اشاره کردند که برای محافظت از ما ممکن است مراقبت پلیسی ترتیب بدهند ولی من آنها را برای خود مزاحم و غیر لازم دانستم . در این ضمن تدریجاً خشکی خاتم کنسول به نرمش گرائید و در ضمن ملاقات با سعید برای من و همسرم خارج از نوبت وقت ملاقات تعیین کرد و با مشاهده گذرنامه پناهندگی سیاسی ما از دولت فرانسه دیگر در دادن ویزا تردید رواندید و آنرا امضا نمود . بلیط پرواز از پاریس به سانفرانسیسکو را پسرها با ترتیب داده و ضمن سفارش کرده بودند که در فرودگاهها برای سوار و پیاده شدن من صندلی چرخدار آماده بکنند . بدین ترتیب سرانجام پس از قریب چهل روز اقامت در پاریس روز یکشنبه ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ - ۱۹ سپتامبر ۱۹۸۲ از پاریس و ساعت دو بعد از ظهر از لندن حرکت کردیم و از راه قطب شمال بعد از قریب یازده ساعت پرواز یکسره ساعت چهار بعد از ظهر همان روز به وقت سانفرانسیسکو وارد فرودگاه شدیم و این خود از تحولات شگفت انگیز سرعت و ساینط نقلیه کنونی است که با وجود قریب یازده ساعت پرواز تفاوت افق لندن با سانفرانسیسکو فقط در حدود دو ساعت بود . در فرودگاه به دیدار فرزندم خسرو و همسرش لونا و نوه عزیزم کریم که با چند نفر دیگر از اعضا خانواده و دوستان به

استقبال ما آمده بودند چشممان روشن گردید. خسرو از شهر چیکو محل اقامت خود در شمال کالیفرنیا هوایی کوچکی کرایه کرده و در فرودگاه منتظر ما بود و ما را کمتر از یک ساعت به مقصد نهایی رساند.

با ورود به آمریکا و استقرار در محیط گرم و امن خانوادگی ضعف و درد و ناراحتی بدنی من ظهور بیشتریافت. آنچنان که از تحت خواب به تنهایی قادر به فرود آمدن نبودم و برای رفتن چند قدم به حیاط و هواخوری در باغچه نیاز داشتم که یک یاد و نفرزیر بغلم را بگیرند و مراقب تعادل باشند. کمروپشتم بشدت دردناک بود و پاهایم نیروی حرکت نداشت و شبها غالباً دچار کابوس میشدم. در آن حال متوجه شدم که با پیشرفت سن و سال و بویژه بر اثر چهارده ماه اختفا و مشقات مهاجرت بیش از بیست و پنج کیلو از وزنم کاسته شده است و چون انحنای قامت خویش را در آینه میدیدم بقول شیخ اجل در ایام گذشته تأمل میکردم و بر جوانی از دست رفته تأسف میخوردم.

چند روز پس از ورود ما به چیکو دکتر پرویز پسر من نیز با همسرش به دیدن ما آمدند و یک هفته با ما بودند. اولین کاری که تجویز شد مراجعه به دکتر و ادامه معالجه و مداوا بود. در این شهر کوچک چیکو که به هنگام سفر دوم به آمریکا در ۱۲ سال پیش از یک سال و نیم اقامت داشتم دکتر و جراح شریف و مهربانی به نام دکتر سلیمی دوست و پزشک خانوادگی ما بود. وی در آن سفر کیسه صفرای مرا عمل کرده و برحالم واقف بود. مجدداً دستور تجزیه و عکسبرداری و دارو و پرهیز داد و سرانجام به متخصص درمانهای فیزیکی ارجاع نمود که هفته دویاسه بار در درمانگاه وی به مدت دو ماه با قرار گرفتن زیر اشعه برق و مالش و کشش و ورزش و بستن کمربند طبی به تدریج درد پشت و کمری آنکه رفع بشود تخفیف یافت و اندک اندک توانستم با عصاره بروم و به گردش بپردازم. با بهبودی نسبی حال خود را به خواندن کتابها و نوشتن بعضی از یادداشتهای پراکنده مشغول میداشتم. از جمله کتابهایی که خواندم و اثر فوق العاده در من کرد یکی کتاب کوچک و بر مغزاریک هافر تحت عنوان گرونده راستین و اندیشه هایی درباره ماهیت نهضت های جمعی بود که در آن تشریح شده است نهضت های جمعی چه انقلابی، چه دینی و چه ملیگرایی چگونه نشئت میگیرند و چه قشرهایی از افراد مردم به آنها میگردند و حاضر به شهادت و قربانی کردن خود میشوند و در پیروزی نهضت قدرت و حکومت به دست چه کسانی می افتد و چه سرنوشت مصیبت بار عاید روشنفکران و آزادیخواهانی میشود که بایان و قلم و قدم خود قابل آن نهضتها بوده اند. این کتاب را که

بر بعضی از کیفیات انقلاب اخیر ایران صدق میکرد من به فارسی ترجمه نمودم . کتاب دیگری که مراتکان داد کتاب سرنوشت زمین بود که در آن نویسنده دانشمندش با توصیف وحشت انگیزی نابودی نوع بشر و کره زمین و تبدیل آنرا به جمهوری حشرات پیش بینی میکند مگر آنکه انسانها بتوانند بموقع از خطر جنگ هسته ای جلوگیری نمایند . دو کتاب دیگری که ذکرشان در اینجا مناسب است یکی کتاب بگذارید تاریخ قضاوت کند راجع به جنایات فجیع دوران استالین و دیگری کتابی راجع به ضرورت اصلاحات سوسیال دموکراسی در شوروی به قلم دانشمند معترض کمونیست مدودف که هم اکنون در کشور خود تحت نظر است و تألیفاتش در کشورهای آمریکا و اروپا انتشار یافته است . خواندن این دو کتاب مخصوص به عاشقان سینه چاک توده ای و خلقی توصیه میشود .

به علاوه تقریباً تمام کتابهایی را که در آمریکا راجع به انقلاب اخیر ایران چه از طرف ایرانیان و چه از جانب آمریکائیان انتشار یافته مطالعه کردم ، از آنجمله کتاب پاسخ به تاریخ محمدرضا شاه و کتاب یکرنگی منسوب به آقای یکرنگ دکتر شاپور بختیار و کتاب سقوط شاه نوشته ی فریدون هویدا برادر عباس هویدا و خاطرات جیمی کارتر و کتاب گزینش های دشوار سایروس ونس وزیر خارجه سابق آمریکا و کتاب قدرت و اصول نوشته برژنسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور و کتاب دردرون انقلاب ایران تألیف جان استامپل کارمند عالی مقام سفارت آمریکا در تهران و کتاب راهسازی با حسن نیت تألیف باری روبن و کتاب باکل یا فوضیحت شکست نوشته میجل لدین و ویلیام لویس رامیخواندم و مطالب آنرا در حین خواندن به فارسی خلاصه میکردم . از خواندن این کتابها و اطلاع یافتن بر اوضاع و احوالی که در آمریکا جریان داشته و بی اطلاعی و اختلافات و گمراهیها و درماندگیهای مسئولین آن متحیر و مبهوت و در عین حال متأسف میشدم که مردمی به آراستگی ملت آمریکا و کشوری به این عظمت راجه افراد نادان و جاهل و خودخواه و عوام فریب اداره میکنند . وقتی از این لحاظ وازدید جهانی به خاطرات گذشته ی خویش رجوع میکنم متوجه میشوم که در حیات نسلی که من در آن زندگی کرده ام دولتمردان کشورهای توسعه طلب و به اصطلاح متمدن و پیشرو جهان بر اثر خودخواهی و افزون طلبی و کوته بینی دو جنگ جهانی بزرگ را دامنگیر نوع بشر کردند که آتش آن همه دنیا و از جمله کشور ما را در بر گرفت و ملیونها نفر قربانی شدند بی آنکه نظمی و ثباتی و عدالت و رفاه و امنیتی برای ملت‌ها حتی فاتحین

جنگهانیز فراهم کرد. در جنگهای جهانی اول امپراطوریهای آلمان و اطریش و عثمانی و روسیه تزاری نابود شدند. انگلیسها و فرانسویها به دلخواه خود دنیای استعمار گرفته را بین خود تقسیم کردند و آمریکا که بی هیچ نفع و جهتی در آن دارد باعث پیروزی شده بود بدست خالی و بی اعتنایی به جهان خود را از بار مسئولیتهای بعد از جنگ کنار کشید و مواعید صلح و عدالت طلبی خود را نیز از یاد برد. هر فردی در این جهان و بویژه خود مردم انگلیس و فرانسه و آمریکا حق داشتند و بلکه وظیفه داشتند که از زمامداران خویش بازخواست نمایند که این کشتارها و قربانیهای عظیم برای چه و چه حاصل و نتیجه ی آن چه بوده است. هر گاه در جریان جنگهای جهانی اول در روسیه انقلاب بولشویکی رخ نداده بود، دولت امپراطوری تزار در صرف فاتحین و در کنفرانس به اصطلاح صلح ولی در واقع تقسیم غنایم قرار میگرفت بیشک قسمتهای بزرگی از اروپای شرقی و ترکیه و ایران و شاید چین را هم در کام خود فرو میبرد. اگر چنین نشد مطلقاً اثر کاردانی و درایت لوید جرج و کلیمانسو و ویلسون زمامداران وقت انگلیس و فرانسه و آمریکا نبود. پس از آن جنگ هم کوتاه بینی و بیخردی و کینه جویی زمامداران فرانسه باعث شد که نظام جمهوری بسیار دموکراتیک دیمارد در آلمان پایه نگردد و زمینه برای بر سر کار آمدن هیتلر کینه خو و خونخوار آماده بشود. به خاطر دارم به هنگامی که من در پاریس به تحصیل حقوق اشتغال داشتم در اواخر سالهای ۱۹۲۰ و اوایل ۱۹۳۰ استرزنس وزیر خارجه و زمامدار کاروان آلمان به پاریس آمد و خطر تحولات داخلی آلمان و پیشرفت هیتلر را به رهبران سیاسی فرانسه هشدار داد ولی کسی به حرفهایش گوش نداد و او را بابتی اعتنایی و بلکه بیحرمتی برگرداندند.

حاصل جنگهای جهانی دوم که هیتلر مصروع کینه جو آتش افروز آن، چرچیل دائم الخمر مغرور کارگردان آن و روزولت بیمار مفلوج ایده آلیست آن و استالین خونخوار میوه چین آن بوده مراتب از جنگهای اول هم بدتر شد. این جنگ بر حسب ظاهر به بهانه ی تجاوز آلمان به لهستان و به عنوان تأمین آزادی و امنیت و صلح برای ملت های جهان آغاز شد. ولی پس از قریب شش سال قتل و کشتار و قحطی و ویرانی و بیماری که بر سراسر جهان تحمیل گردید، در پایان آن نه تنها استقلال لهستان تأمین نشد و بیش از یک ثلث آن رسماً ضمیمه ی روسیه گردید، لیتوانی و لتونی و استونی نیز استقلال خود را از دست دادند. مجارستان و چکوسلواکی و رومانی و بلغارستان و باقیمانده ی لهستان دست و یابسته تحویل امپراطوری روسیه شدند. ملت آلمان بیرحمانه و بی اندیشه

ی زیان آن برای تعادل و صلح جهان به دو نیمه تقسیم شد رقابت و موازنه طلبی ابرقدرت‌های تآن زمان متحد کرده و ویتنام را برخلاف منافع و خواست ملت‌های آنها به دو دولت شمالی و جنوبی دشمن یکدیگر تجزیه کردند و نزدیک بود که میهن ما را نیز به چنین بلیه ای دچار سازند.

گویی همه ی این جنگها و قربانی میلیون‌ها انسان و به آتش و خون کشیدن سراسر جهان و تحمل فداکاریها و مجاهدات و مصائب مردم انگلیس و فرانسه و آمریکا و دیگر متحدان آنها فقط به خاطر این بوده که امپراطوری عظیم شوروی را عظیم‌تر بکنند. بر اثر این جنگها انگلستان و فرانسه فرسوده و ناتوان شدند. بریتانیای کبیر که در پایان جنگهای جهانی اول بی شایستگی بزرگترین قدرت جهان محسوب میشد به انگلستان صغیر مبدل گردید. آمریکانیز در مشکلات خود آفریده ی خویش گرفتار شده و روز بروز بیشتر اعتبار و حیثیت خود را از دست میدهد. حال اگر فرض کنیم که آمریکا و انگلیس در جنگهای جهانی دوم پیروز نشده بودند، آیا در نهایت وضعی بدتر از آنچه امروز در معادله جهانی دارند بر آنها تحمیل میشد؟ و آیا امنیت آنها بیش از آنچه امروز هست در معرض خطر می افتاد؟ و آیا دنیا بیش از امروز دچار آشفتگی و اضطراب مداوم میگردید؟ این چه پیروزیست که نتیجه ی آن از شکست بدتر باشد؟

اکنون دنیا به دو منطقه رقیب و دشمن تقسیم و بیش از پیش آشفته و نگران و آماده برای قتال ویرانگر دیگری شده است تمام این مصائب در پنججاه - شصت سال اخیر در حیات ما بردوش نسل‌های معاصر جهان بار شده که مسئولیت همه ی مشکلات و خطرات به میراث مانده ی آن متوجه همان زمامداران نالایق و جاه طلب و کوتاه بین دولتهای بزرگ است. خداوند همه جهان و کشور ما را از شرارت‌های آنها مصون بدارد.



دکتر کریم سنجایی با همسر و فرزندان آقایان خسرو، پرویز، سعید و خانم مریم سنجایی - اردیبهشت  
۱۳۶۷ آمریکا

گفتگوی کوتاه احمد انواری  
با آقای دکتر کریم سنجابی

## سخن آخر

چنانچه در مقدمه یاد آور شدیم بمنظور دریافت نظرات آقای دکتر سنجابی در باره حوادث اخیر و بعضی از مسائلی که بنظر میرسید مورد توجه هم میهنان عزیز قرار دارد سئوالات معدودی را تهیه و برای ایشان فرستادیم، در این ارتباط هم در ضمن نامه و هم در مکالمات و گفتگوها صریحا، بایشان اطلاع دادیم که با وجودیکه پاسخ به این سئوالات بنظر ما مفید می نماید ایشان مخیر و مختار هستند که همه یا بخشی از آنها را مسکوت بگذارند. معینا ایشان با همه خستگی و بیماری حاصله تحت تاثیر اعتقادیکه به گفت و شنود آزاد و مبانی دموکراسی دارند با صراحت بهمه سئوالات پاسخ گفته و موجبات امتنان ما را فراهم کردند

### و اینک متن مصاحبه

۱- آیا اعلامیه پاریس شما مشروعیت رهبری آقای خمینی را تسجیل کرده است؟

- بخشی از افکار عمومی اصل را بر این نهاده اند که ملاقات جنابعالی و اعلامیه، پاریس شما مشروعیت رهبری آقای خمینی را در انقلاب تسجیل کرد. و او را در مقام رهبر بلا منازع قرار داده است. آیا جنابعالی اصولا، با این تصور موافقید و این ملاقات و اعلامیه را تا این حد تعیین کننده میدانید؟

ج - پاسخ این سئوال محتاج به توضیح چند مقدمه است:

متعاقب تعطیل تشکیلات و فعالیت جبهه، ملی در سال ۱۳۴۲ که سران و فعالین آن در مدت کمتر از دو سال بیش از شانزده ماه گرفتار زندانهای شاه بودند چند نتیجه و تحول عمده در جامعه ایران حاصل گردید:

۱- حکومت غیر قانونی دیکتاتوری محمد رضا شاه مسجل و بدون مانع و رادع گردید. شاه به عنوان رهبر سیاسی منحصر به فرد کشور شناخته شد و به این عنوان برای به نهایش گذاردن اصول



به اصطلاح «انقلاب شاه و ملت» خود اجتماعات تشکیل میداد و سخنرانیها میکرد. گاهی در مقام تشکیل دو حزب ساختگی اکثریت و اقلیت بر میآمد و زمانی بر خلاف اصول قانونی و حتی انسانی تشکیل يك حزب واحد اجباری دولتی را اعلام مینمود که همه ایرانیان باید عضو آن بشوند و یا از مزایای ایرانیت در کشور خود محروم گردند. اعضاء مجلس سنا و شورای ملی تماماء به دستور دربار از افراد مطیع و یا وابسته به سیاستهای خاص خارجی انتخاب میشدند. در چنین اوضاع و احوال هیچگونه حزب و جمعیتی که بتواند نسبت به شاه و اعمال دولت انتقاد و اعتراض نماید وجود نداشت.

۲ - به موازات دیکتاتوری شاه و با فقدان هر نوع سازمانی برای انتقاد نسبت به اعمال دولت، راه برای بسط نفوذ و توسعه مداخلات سیاستهای استعماری باز شد که در این منطقه بر سه اصل به انحصار خود در آوردن منابع نفتی و معارضه، با دولت شوروی و تقویت اسرائیل مبتنی بود و نتیجه، آن پیمان منشور بغداد و توسعه ارتش ایران بر مبنای محاسبه، آن و افزایش مستشاران نظامی و فروش بیحساب سیل آسای اسلحه و مهمات آمریکا به ایران و تجدید نوعی کاپی تولاسیون قضائی بسود مستشاران نظامی آمریکا شد.

۳ - باید به خاطر داشت که همین سالها نیز مقارن با نهضت‌های عربی ضد استعماری کشورهای عربی مانند نهضت عبدالناصر در مصر و عبدالکریم قاسم در عراق و قذافی در لیبی و مبارزات دلیرانه، مردم الجزیره و غیره بود. در همین سالهاست که کشورهای فلسطین و لبنان کانون پرورش مجاهدین و انقلابیون از جان گذشته میشوند. این نهضت‌ها هر چند بیشتر جنبه، تعصبات ملی عربی داشتند تا يك نهضت وحدت طلبی اسلامی و حتی در بعضی از محافل عربی علنآ جنبه، ضد ایرانی به خود می‌گرفتند که خلیج فارس را احمقانه خلیج عربی مینامیدند، با وجود این مردم کشور ما نسبت به این نهضت‌ها همدردی نشان میدادند و در نظر عامه ملت ایران به صورت جنبشهای آزادی و استقلال طلبی ملل مسلمان شناخته میشدند.

۴ - تعطیل جبهه، ملی یعنی تعطیل مبارزات علنی و قانونی ناگزیر راهرا برای مبارزات زیرزمینی و مسلحانه و چریکی گشود. هسته، اصلی این جمعیت‌ها هر چند از آغاز در داخل صفوف پیروان تندرو جبهه، ملی تشکیل گردید با وجود این مبادی مرامی و سازمانی و تجزیه و تحلیل آنها هنوز هم بر اینجانب بخوبی روشن نیست. زمانی شاه آنها را کمونیستهای اسلامی میخواند که در نظر ما عنوانی باور نکردنی بلکه غیر قابل تصور جلوه مینمود. محققان بعضی از این سازمانها با مراکز انقلابی خارج از ایران مربوط بودند و از آن طریق مسلح میشدند و همین اسلحه نیز به آنها نیروی قابل توجهی میداد. این سازمانهای گوناگون خلقی و فدائی و چپی که در ایران میجوشیدند و میسوریدند با وجود اختلاف با یکدیگر در سه صفت اشتراك داشتند یعنی همه ضد سلطنت بودند، همه نسبت به جبهه، ملی و ملیون ایران عناد میورزیدند و همه بر عکس بطور مستقیم یا غیر مستقیم

بانهدت و نیروی محافل انقلابی روحانی مرتبط و همکار بودند، حتی آن دسته معروف نیز که مرام ضد دینی داشت با قدرت و حکومت روحانیت همراه و خوش بین بود به این امید که آنرا روزی پایگاه انقلاب توده‌ای خود قرار بدهد.

۵ - یکی دیگر از آثار و ثمرات نظام استبدادی و اختناق افکار عمومی بسط و توسعه حیرت آور توجه عامه مردم ایران به مسائل دینی بود. پس از فوت آیت الله بروجردی که در عصر مرجعیت او مقامات موثر روحانی تقریباً به صورت کامل نسبت به استبداد سلطنت و اعمال ناروای دولت و کودتای علیه حکومت ملی دکتر مصدق و انعقاد قرارداد شرم آور با کنسپورسیوم استعماری نفت. خاموش بودند، شخصیتی که به ناگهان ظاهر شد و ندای اعتراض و مخالفت علیه حکومت از جهات دیگر بلند کرد آیت الله خمینی بود. در بهار سال ۱۳۴۲ به هنگامیکه هنوز سران و فعالین جبهه ملی در زندانهای شاه بودند، قیام آتشین معروف تهران به هدایت و ارشاد ایشان صورت گرفت که بلافاصله و در همان روز از طرف حکومت نظامی سرکوب شد و با آنکه جمع زیادی از روحانیون نیز گرفتار و زندانی شدند آثاری بر آن قیام مترتب نگردید و دنباله فوری پیدا نکرد. بویژه که در سال بعد خود آیت الله خمینی نیز به ترکیه و بعداً به عراق تبعید شد.

با وجود این در همین ۱۵ سال اخیر سلطنت استبدادی مطلق محمد رضا شاه بود که قدرت یابی دین و روحانیون به اوج اعلائی خود رسید. ظاهراً این یکی از قوانین مجرب تحولات اجتماعی است که در دوران استبداد مطلق و بسط مظالم و مفساد مردم بیشتر به مبادی دینی و ماوراء الطبیعی رو میاورند. دین در همه جا و در مواردی این چنین پناه گاه مظلومان و رانده شدگان میشود. مظاهر عمده این نوع تحول در جامعه ایرانی توسعه و رونق شبکه، مساجد، افزایش منابع مالی آنها و فعالیت شدید محافل روحانی و پیدایش حسینیه، ارشاد و ظهور مرحوم دکتر شریعتی بود که با بیان شورانگیز دینی - سیاسی و انقلابی خود نه تنها مشتریان عادی بازاری بلکه بخصوص طبقه روشنفکر و جوانان پر شور دانشگاهی را نیز متوجه مسائل دینی کرده و با شوق و حرارت به دنبال خود میکشید.

دانشجویان دانشگاهها که در سالیان نهضت ملی ثابت قدم ترین پشتیبانان ملیون بودند در این دوره اکثراً با هیجان انقلابی در صفوف سازمانهای چپی و دینی فعالیت و تظاهر میکردند بر کسی پوشیده و حتی قابل کتمان نیست که بر اثر این اوضاع و احوال و تحولات، جو نهضت انقلابی ایران در سالهای ۱۳۵۶ و ۵۷ کاملاً جو دینی و رهبر مسلم آن آیت الله خمینی شده بود که راه پیمائیهایی ملیونی، اعتصابات فلج کننده دانشگاهها و بازار و کارخانه ها و ادارات دولتی در خط ابلاغت و تعلیمات او صورت میگرفت و در سراسر شهرها و روستاهای ایران مردم اعلامیه های او را میشنیدند و شبها بر پشت بامها به نام وی ندای الله اکبر سر میدادند.

با این توضیحات جواب قسمت اول سئوال شما که گویا ملاقات من با آقای خمینی در پاریس

مشروعیت ایشانرا تسجیل کرده باشد کاملاً روشن است. خیر!! ایشان به هیچوجه از ملاقات و اعلامیه، من در پاریس مشروعیت رهبری نیافتند. ایشان موقعی که به پاریس رفتند و آنرا مقرر فعالیت خود قرار دادند مشروعیت رهبری مسلم خود را از ملیونها نفری که به فرمان ایشان راه پیمائی و اعتصاب میکردند، از ملیونها نفری که شبها در پشت بامها ندای کوبنده، الله اکبر سر میدادند و از کسانی که تمثال ایشانرا در قرص قمر میجستند بدست آورده بودند. ملاقات من با ایشان در آن موقع که در مرکز مسئولیتهای انقلابی قرار داشتم لازم و ضروری بود ولی من در ملاقات با ایشان چیزی از اصول خود را فدا نکردم، بر عکس با استیضاح از ایشان که منظور شما از عدل اسلامی و حکومت اسلامی که در بیانات خود میفرمایند چیست؟ و توضیح اینکه در دو بعد تاریخی و جغرافیائی اسلام حکومت شرعی استقراری نداشته و ندارد و بخصوص در مذهب شیعه، ما پس از غیبت امام زمان ادعای آن بکلی موقوف شده و در مدت قریب هزار سال هیچ عالم و مرجع بزرگ شیعی ادعا و اظهاری در این باره نداشته تا اینکه در جریان قرن حاضر مشروعیت مشروطیت یعنی حکومت مردمی را صحه گذاشتند و بالاخره با جواب صریح ایشان که: «کار روحانیت حکومت کردن نیست، کار آن موعظه و تدریس است» من مطالبی اصولی و تعهدی صریح بدست آوردم که آنرا در مواردی دیگر و در برابر خبرنگاران داخلی و خارجی و بگونه های دیگر تائید و تکرار کرده اند ولی بعداً حکومت اسلامی همه را زیر پا گذاشته است.

اما راجع به قسمت دوم سؤال شما مربوط به اعلامیه من در پاریس، طرح سؤال به آن صورت معلوم میدارد که راجع به جریان اعلامیه ۱۴ آبانها ۵۷ اشتباهاتی در اذهان وجود دارد. گویا این طور تصور شده است که از جانب آقای خمینی در باره صدور اعلامیه بر من فشاری وارد آمده و یا قرار بوده که اعلامیه مشترك باشد ولی آقای خمینی بعداً از امضاء آن اعراض کرده اند. هیچیک از این تصورات صحیح نیست. جریان واقع اینست که صبح روز بعد از ملاقات با آقای خمینی آقای دکتر بختیار از تهران به من تلفن کرد که چرا در پاریس مانده ای تصدی حکومت برای شما آماده شده اگر وسیله مراجعت فوری حاضر نیست خبر بدهید تا هواپیمای مخصوص برای آوردن شما فرستاده شود. من فوراً متوجه شدم که در برابر وضع مشکل تازه ای قرار گرفته ام که اگر نسبت به آن سرسری و جاه طلبانه اقدام کنم ممکن است امید کامیابی و راه حل مشکلات کشور در آن نباشد. مشکل و محذور از دو ناحیه بود. اول از خود شاه که عدم صداقت و خصومت و کینه توزی او نسبت به مصدقیها و جبهه ملی واضح و آشکار بود تا همین چند روز پیش جای ما در زندانها بود و در خانه های ما را با بمب محترق میکردند و شاه علناً به ما بدو ناسزا میگفت و ما را عامل اجنبی میخواند. با این سوابق چه تضمینی در باره صداقت و ثبات او برای تشکیل يك حکومت ملی

وجود داشت. بالاتر و مهمتر از این در این زمان ملت ایران یکپارچه علیه او به شورش و طغیان برخاسته بود. در برابر این قیام انقلابی تا تغییر و تحول اساسی در امر حکومت و سلطنت داده نمیشد که مردم را راضی و قانع بکند و ملت خود را پیروز و حکومت را از آن خود بداند، هیچ رجل ملی، هیچ حکومت و هیچ مجموعه ای از صلحاء قادر به بقاء و دوام حکومت و اجرای اصلاحات و فرونشاندن آتش انقلاب نمیگردید.

مشکل دوم از ناحیه انقلاب و جو مخصوص آن بود. امروزه ممکن است هزاران نفر از هموطنان چه آنها که جلای وطن اختیار کرده اند و چه آنها که در آتش بلیات آن میسوزند، از انقلاب گذشته تحاشی کنند و خود را مخالف آن نهایش بدهند و آنرا انکار نمایند ولی در واقع و حقیقت انقلاب ایران یکی از بزرگترین انقلابات تاریخی جهان بود که تمام ملت از شهر و روستا و از تمام طبقات در آن شرکت داشتند. ولی در این قیام سرتاسری جو غالب جو دینی بود نه جو ملی و یا سوسیالیستی و رهبر مسلم و بی منازع آن شخص آیت الله خمینی. آیا برای هیچ زمامداری در ایران ممکن بود بدون جلب همراهی این مرجع رضایت مردم عاصی و در حال شورش ایران را جلب کند و در شرایط آرامش و با پشتیبانی افکار عمومی دست به اجرای اصلاحات اساسی بزند؟ با این مقدمات بر من مسلم بود تا شرایط لازم برای فرو نشاندن مردم حاصل نشود قبول مسئولیت حکومت برای ما جز بدنامی و شکست و رسوائی نتیجه دیگری نخواهد داشت. بنابراین بی آنکه از طرف آقای خمینی اشاره ای شده باشد شخصاً تصمیم گرفتم که قبل از مراجعت به ایران شرایط قبول تشکیل يك حکومت ملی را در ضمن اعلامیه روشن کرده و در همان پاریس که مرکز توجه افکار جهانی شده بود منتشر نمایم شبی که در منزل یکی از دوستان مهمان بودیم در حالی که سفره بر زمین گسترده شده بود از صاحب منزل قلم و کاغذ خواستم و افکارم را که در مدت يك دو روز در ذهنم زیور و می شد بر صفحه، کاغذ آوردم و برای حاضرین قرائت کردم که همگان پسندیدند. تکرار موارد اعلامیه مذکور در اینجا بيمورد است. کلمات اعلامیه را چه از لحاظ شاه و چه از جهت نهضت انقلابی یکی یکی سنجیده بودم. حساب میکردم که آقای خمینی و تندروترین جناح انقلاب فعلاً بیش از این نمیتوانند چیزی بخواهند. اعلامیه را برخلاف آنچه تصور شده من برای موافقت نزد آقای خمینی نفرستادم بلکه آقای بنی صدر با ابتکار خود بردند و خبر آوردند که آقا تمام آنرا پسندیده و حتی با خط خود در بند سوم کلمه، استقلال را بر کلمه دموکراسی اضافه کرده است.

بنابراین در باره، اعلامیه، مذکور از طرف آقای خمینی پیشنهادی به اینجانب نشده و به طریق اولی بحثی راجع به امضاء مشترك آن نبوده ولی به هر حال قبول و تأیید آن از طرف ایشان اخلاقاً تعهدی برای ایشان نسبت به مفاد آن بوجود آورده بود که دستگاه حکومت جمهوری اسلامی عملاً آنرا نقض کرده است.

### چرا جبهه ملی با تشکیل دولت آقای دکتر صدیقی مخالفت کرد؟

ب. راجع به تصور آثاری است که از اقدام جبهه ملی علیه آقای دکتر غلامحسین صدیقی و تشکیل کابینه، او شده است. چون خود حضرتعالی در مصاحبه با هاروارد با قید اینکه نسبت به آقای دکتر صدیقی احترام دارید از آن گذشته آید آیا اگر جبهه ملی در آن ایام خویشتن داری بیشتری از خود نشان میداد و آقای دکتر صدیقی را نفی نمیکرد تصور نمیکنید احتمال رستن کشور از مشکلات بعدی بیشتر بود؟

ج. متأسفانه در آن زمان و در تمام مدت جریان مبارزات و در گیریهای پیش از انقلاب جناب دکتر صدیقی در جبهه ملی شرکت و فعالیت نداشت، هر چند خود شاه در کتابش نوشته است که: «نخست به دکتر صدیقی از جبهه ملی مراجعه شد» ولی آقای دکتر صدیقی باید این دعوت را مخصوص به شخص خود تلقی کرده باشد به همین جهت پس از مذاکره با شاه به هیچوجه در مقام گفتگو و مشاوره با جبهه ملی در باره مذاکرات شاه و ترتیب تشکیل حکومت و کارهای لازمی که باید در آن زمان بشود تاحکومت بتواند مقبولیت عامه پیدا کند بر نیامد. بدین ترتیب ما در مقابل محظور بزرگی قرار داشتیم و مخالفتی با زمامداری ایشان نکردیم و فقط بر طبق اصول خود اعلام نمودیم انتظار همکاری از ما نداشته باشند. جناب دکتر صدیقی نیز با تشخیص خود و درک صحیحی که از واقعیات آن زمان داشت زیر بار مسئولیت نرفت و متأسفانه وضع در آن زمان به صورتی بود که هیچ امیدی برای کامیابی ایشان وجود نداشت.

### نظریه مجددی در باره همکاری شورای ملی مقاومت با عراق

س. در ارتباط با وقایعی است که بعد از تاریخ مصاحبه جنابعالی اتفاق افتاده و به منظور سوء تفاهمی است که ممکن است از ابراز اعتماد شما به اشخاصی مانند آقایان هدایت الله متین دفتری و مسعود رجوی حاصل شود که پس از آن همه تشبث و توسل برای جلب همکاری ملیون سر از بغداد در آوردند. نظر جنابعالی در این باره چیست؟

ج. بطوریکه ملاحظه کرده اید متن آن مصاحبات مربوط به پنج شش سال پیش است که در آن زمان و به هنگام اقامت من در پاریس آقایان مذکور با استفاده از پشتیبانی آقای بنی صدر نخستین رئیس جمهوری اسلامی و همکاری جمعی از ملیون و آزادیخواهان شورای مقاومت را به عنوان يك سازمان ملی و كاملاً دموکراتیک و فعال تشکیل داده و جدا، طالب همراهی و همکاری و یا به قول خودشان سرپرستی اینجانب بودند. بطوریکه در متن سفرنامه هجرت تصریح شده اینجانب با وجود همه عواطف که در آن زمان نسبت به جوش و خروش و فعالیت آنها احساس

میکردم به سبب اختلاف نظرها که در ترتیب تشکیلات و روش مبارزات و تبلیغات آنها داشتم از همکاری با آنها خودداری نمودم. متأسفانه بعداً آن سوء ظن‌ها به حقیقت پیوست. با اعمال ناروا و نا بخشودنی که بعداً از آنها سرزد و با پیوستن به صفوف دشمن مهاجم به ایران تمام پلهای پشت سر خود را ویران کرده و راهی برای برگشت خود به قلب مردم ایران باقی نگذاشته اند.

## درباره آقای بازرگان

س - لابد مستحضر شده اید که آقای رجوی در نشریات خود رابطه، آقای مهندس بازرگان را در طرفداری از سیاست آمریکا دقیقاً منطبق با رابطه، مهندس کیانوری با شوروی شناخته و از این دو مترادف، به نام استاد دکتر کیانوری و استاد بازرگان یکی عامل شوروی و دیگری عامل آمریکا یاد میکند. به نظر شما آیا این قیاس و برداشت صحیح است؟

ج - در خلال این مصاحبات در موارد مختلف از خود آقای مهندس بازرگان و رفقای او نسبت به جبهه، ملی شکایت و از ارتباطات آنها پیش از انقلاب و در جریان انقلاب با عوامل آمریکائی انتقاد کرده ام و گفته ام که رهبران سیاسی ملتی مانند ایران که با دستگاه استبدادی کشور خود در مبارزه برای آزادی و استقلال هستند نباید تا زمانیکه مسئولیت رسمی دولتی را بر عهده نگرفته اند با عوامل دولتهای استعماری ارتباط داشته باشند. این ارتباطات و لو با حسن نیت و به قصد خدمت باشد باز هم خطا و حاکی از يك نوع خود خواهی و جاه طلبی است و برای آینده ایجاد يك نوع تعهد میکند. معذالك و با همه، اینها مقایسه آقای مهندس بازرگان با کیانوری خطا و بدخواهی فاحش و قیاس مع الفارق است. کیانوری هست آنچه هست ولی بازرگان مردی آزاده سر سخت و مسلمان و پندوستی است و هیچ آدم منصف و لواز جهاتی باوی اختلاف مشرب داشته باشد نمیتواند و نباید او را عامل و سر سپرده يك سیاست خارجی بداند.

## بررسی مجدد درباره آقای مدنی و روابط اخیر ایشان از نظر جبهه ملی

سؤال - نظر به اینکه در متن مصاحبه با هاروارد و در ارتباط با فعالیتهای جبهه ملی پس از انقلاب از آقای مدنی به عنوان یکی از موثرترین افراد جبهه ملی یاد کرده اید و حتی موفقیت‌های نامبرده را در امر کاندیدایی ریاست جمهوری (بدون آنکه کاندیدای رسمی جبهه ملی باشد) از آثار حمایت جبهه ملی عنوان کرده اید، اینک که ایشان در مظان اتهام دریافت پول از سیا قرار گرفته و پس از آنکه شخصاً بدان اعتراف کرده است تقاضا دارم نظر خود را در این مورد بیان بفرمائید تا در جریان مبارزات آینده ملیون

بتواند راهنما و کارگشا باشد و مردم ایران بدانند که دریافت کمک از خارجی تا چه حد با اهداف زنده‌یاد مصدق و جبهه ملی ایران مطابقت دارد.

ج: یکی از اصول مسلم و پایدار ملیون مبارز ایران اینست که در جریان مبارزات خویش برای تحصیل آزادی و استقلال و حکومت مردمی نباید به هیچوجه با سیاستها و مقامات خارجی ارتباط و وابستگی داشته باشند. به طریق اولی پول گرفتن از آنها به هر کیفیت و هر عنوانی که باشد مردود و محکوم و غیرقابل قبول است.

## آخرین پیام در آخرین سخن

سئوال - جناب آقای دکتر سنجابی به عنوان آخرین سئوال میخواهم تقاضا کنم که ارزیابی کوتاهی از تجارب ۵۰ ساله مبارزات خود بعمل آورده و نتیجه آنرا به صورت پیامی برای ملیون ایران یا خطاب به جوانان ایران ارائه فرمائید.

ج - من نمی خواهم در پاسخ این سئوال شما و در پایان این گفتگوها حیا سه سرائی بکنم. ولی حوادث انکارناکردنی تاریخ کهنسال این ملت شهادت میدهد که کمتر ملتی از ملت‌های باستانی جهان، در طول تاریخ خود، مانند مردم ایران دچار مصائب هولناک خانمان برانداز شده و توانسته‌اند مانند ملت ایران بزودی هویت و اصالت ملی خود را بازیابند.

دور نرویم تاریخ همین شصت هفتاد سال اخیر ایران که جریان حوادث آن موضوع مباحث این مصاحبه بوده‌اند: از نهضت ضد استبدادی و ضد استعماری مشروطیت، اشغال سرزمین ایران در جنگ جهانی اول و در پایان آن تحمیل يك کودتای نظامی دست پرورده اجنبی و استقرار حکومت بیست ساله استبدادی، و اشغال مجدد ایران بوسیله نیروهای استعماری در جنگهای جهانی دوم و بلیات و مصائب ناشیه از آن همراه با توطئه و فشار برای دستیابی به ذخایر نفتی ما و ایجاد غائله سهمناک آذربایجان و مقاومت و کوشش غیرتمندانه مردم کشور ما برای رهائی از این بلیات و سپس نهضت افتخار آمیز ملی کردن نفت به رهبری دکتر مصدق که سرآغاز نهضت بسیاری از ملت‌های استعمار زده جهان گردید، و واکنش استعمار و استبداد علیه آن به صورت يك کودتای خائنانه دیگر و استقرار مجدد يك حکومت خودکامه غیرقانونی بیست و پنجساله که آن نیز باعث قیام سراسری و انقلاب اخیر ملت ایران گردید، همه شاهد صادق فراز و نشیبهای این حقیقت تاریخی هستند.

آری انقلاب ۱۳۵۷ که با شرکت و جانفشانی تمام اقشار ملت، تحت شعارهای آزادی و استقلال و دموکراسی و عدالت اسلامی صورت گرفت یکی از بلندپایه‌ترین فرازهای این حقیقت تاریخی بود که متأسفانه اندکی پس از پیروزی با کودتای آخوندی تغییر ماهیت داد و به حضيض ارتجاع و

بیعدالتی و خودکامگی افتاد. بيمورد است که من در اینجا نقض عهدها و تناقضات و دوروییها و گمراهیها و خرابکاریها و فسادهای این نظام بی نظم را یادآور شوم. ملت ایران که اکنون در آتش بلایای آن میسوزد خود آلام آنرا با خون و گوشت خود احساس می کند.

پیشوای محبوب ایران دکتر محمد مصدق نیز، پس از پنجاه سال مبارزه علیه استبداد و استعمار، بعد از آن که صنعت نفت ایران را در سراسر کشور ملی کرد و بساط استعمار را از میهن ما برچید به دست جماعتی خودخواه و گمراه به محکمه نظامی کشیده شد و بالاترین توهین از حقیرترین افراد را تحمل کرد. اما او نه تنها از حقوق خود و ملت ایران با شهامت و رشادت در دادگاه دفاع کرد بلکه از آنجا به هم میهنان خود از مرد و زن پیام داد که در راه استقلال و آزادی از مبارزه مأیوس نشوید و از خطر نهراسید.

بر همین قیاس من نیز به نوبه خود به پیروی از آن پیشوای بزرگ هم میهنان خود بویژه جوانان ایران را مخاطب قرار داده و به آنها با اطمینانی که زاده ایمان است عرض میکنم نهراسید و از رنجها و مرارتها که بر ملیون و آزادیخواهان و بر میلیونها نفر مردم بیگناه گذشته و میگذرد مأیوس نشوید. ایران عزیز ما پایدار است و بزودی هویت اصلی و آزادی خود را باز خواهد یافت. به قول شاعر بزرگ معاصر:

هست ایران چو گران سنگ و حوادث چون سیل

طی شود سیل خروشان و بجا ماند سنگ

این نظام حاکم بر ایران علاوه بر جهل مطلق، علاوه بر تناقضات داخلی، علاوه بر درماندگی در امر حکومت، علاوه بر ظلم و فساد که رواج داده، حتی از لحاظ دینی هم بر طبق اصول امامی اثنی عشری يك بدعت است و محکوم به زوال است.

بر شهادت که در پیکار خود بر اصول مجرب آزادی و استقلال و حکومت مردمی و عدالت اجتماعی استوار بمانید و وحدت خود را با انضباط حفظ کنید و با هیچ سیاست خارجی و هیچ دسته و افراد وابسته به سیاست خارجی همکاری ننمائید. خدا یار شما باد. دکتر کریم سنجابی.



## ضمائم برای زیرنویس‌ها

۳۶ - دولتهای بین نخست وزیری سیدضیاء و رضاخان میرپنج عبارت بودند از قوام السلطنه ۲۹ آبان ۱۳۰۰ - مشیرالدوله ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۱ - قوام السلطنه دهم بهمن ۱۳۰۱ - مستوفی الممالک ۳ خرداد ۱۳۰۲ - مشیرالدوله خرداد ۱۳۰۲ - سردار سپه بان ۱۳۰۲

۴۸ - روابط سیاسی ایران و فرانسه در اوایل سال ۱۳۰۸ قطع گردید تا اینکه هیئتی از طرف دولت فرانسه به ایران آمده و با شاه ملاقات نمود و رسماً عذر خواهی کرد. از آن پس باب مناسبات سیاسی گشوده شد

۴۹ - (۱) عبدالغفارخان جلال علاء معروف به جلال غفار وزیر مختار Minister ایران در آمریکا بود و در مکالمات با پلیس، خود را آنگونه که بود معرفی کرده بود و از لفظ Ambassador که به معنی سفیر کبیر است استفاده ننموده بود.

۴۹ - (۲) تا اینکه بعداً کرول هول وزیر امور خارجه ی آمریکا که همراه به فرانکلین روزولت رئیس جمهوری آمریکا به آرژانتین رفته بود با نادر آراسته سفیر ایران در آن کشور باب مذاکره گشوده و نادر آراسته که برای مرخصی به تهران آمده بود جریان کامل مذاکرات را شفاهاً به عرض رضا شاه رسانید و در سال ۱۳۱۷ شمسی نماینده ی مخصوص وزارت امور خارجه آمریکا به تهران آمد و عذر خواهی رسمی از شاه کرد و بدین ترتیب مجدداً سفارتخانه ی ایران در آمریکا افتتاح شد.

از جمله میرزا حسن خان صبا مدیر روزنامه ستاره ایران که بعد از فحش زیاد دستور داد پایش را فلک بسته و ۲۰ ضربه شلاق باورده شد و بعد در طویله قزاقخانه حبس اش کردند.

## پیام تاریخی



این عکس تاریخی مربوط به مراسم چهاردهم اسفند ۱۳۵۷ است که مردم ایران پس از ۱۲ سال که از مرگ مصدق بزرگ می گذشت امکان یافتند که در آرامگاه او گرد آیند. خبرگزاریها جمعیت آنروز را دو میلیون نفر برآورد کردند.

# چند سند دیگر

نامه ای که سراغاز انقلاب شناخته شده است :  
پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

فزاینده تنگناها و نابسامانیهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور چنان دورنمای خطرناکی را در برابر دیدگان هر ایرانی قرارداد که امضاء کنندگان زیر، بنابر وظیفه ملی و دینی و در برابر خدا و خلق خدا با توجه به اینکه در مقامات پارلمانی و قضائی و دولتی کشور کسی را که صاحب تشخیص و تصمیم بوده، مسئولیت و مأموریتی غیر از پیروی از «منویات ملوکانه» داشته باشد نمی شناسیم و در حالی که تمام امور مملکت از طریق صدور فرمان ها انجام میشود و انتخابات نمایندگان ملت و انشاء قوانین و تأسیس حزب و حتی انقلاب در کف اقتدار شخص اعلیحضرت قرارداد که همه اختیارات و افتخارها و بنابراین مسئولیتها را منحصر و متوجه به خود فرموده اند، این مشروحه را علیرغم خطرات سنگین تقدیم حضور می نمائیم.

در زمانی مبادرت به چنین اقدامی میشود که مملکت از هر طرف در لبه پرتگاه قرار گرفته، همه جریانها به بن بست کشیده، نیازمندیهای عمومی بخصوص خواروبار و مسکن با قیمتهای تصاعدی بی نظیر دچار نایابی گشته، کشاورزی و دامداری روبه نیستی گذارده، صنایع نوپای ملی و نیروهای انسانی در بحران و تزلزل افتاده، تراز بازرگانی کشور و نابرابری صادرات و واردات وحشت آور گردیده. نفت، این میراث گرانبهای خدادادی به شدت تبذیر شده، برنامه های عنوان شده اصلاح و انقلاب ناکام مانده و از همه بدتر نادیده گرفتن حقوق انسانی و آزادیهای فردی و اجتماعی و نقض اصول قانون اساسی همراه با خشونت‌های پلیسی به حداکثر رسیده و رواج فساد و فحشاء و تملق، اخلاق ملی را به تباهی کشانده است.

حاصل تمام این اوضاع توأم با وعده ها و ادعاهای پایان ناپذیر و گزافه گوئیها و تبلیغات و تحمیل جشن ها و تظاهرات، نارضائی و نومیدی عمومی و ترك وطن و خروج سرمایه ها و عصیان نسل جوان شده که عاشقانه داوطلب زندان و شکنجه و مرگ میگردند و دست بکارهائی میزنند که دستگاه حاکمه آنرا خرابکاری و خیانت و خود آنها، فداکاری و شرافت مینامند.

اینهمه ناهنجاری در وضع زندگی ملی را ناگزیر باید مربوط به طرز مدیریت مملکت دانست، مدیریتی که برخلاف نص صریح قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر جنبه فردی و استبدادی در آرایش نظام شاهنشاهی پیدا کرده است. در حالیکه «نظام شاهنشاهی» خود

برداشتی کلی از نهاد اجتماعی حکومت در پهنه تاریخ ایران میباشد که با انقلاب مشروطیت دارای تعریف قانونی گردیده و در قانون اساسی و متمم آن حدود «حقوق سلطنت» بدون کوچکترین ابهامی تعیین و «قوای مملکت ناشی از ملت» و «شخص پادشاه از مسئولیت مبری» شناخته شده است.

در روزگار کنونی و موقعیت جغرافیائی حساس کشور ما اداره امور، چنان پیچیده گردیده که توفیق در آن تنها با استمداد از همکاری صمیمانه تمام نیروهای مردم در محیطی آزاد و قانونی و با احترام به شخصیت انسانها امکان پذیر میشود.

این مشروطه سرگشاده به مقامی تقدیم میگردد که چند سال پیش در دانشگاه هاروارد فرموده اند:

«نتیجه تجاوز به آزادیهای فردی و عدم توجه به احتیاجات روحی انسانها ایجاد سرخوردگی است و افراد سرخورده راه منفی پیش میگیرند تا ارتباط خود را با همه مقررات و سنن اجتماعی قطع کنند و تنها وسیله رفع این سرخوردگیها، احترام به شخصیت و آزادی افراد و ایمنان به این حقیقت هاست که انسانها برده دولت نیستند و بلکه دولت خدمتگزار افراد مملکت است.»

و نیز به تازگی در مشهد مقدس اعلام فرموده اند

«رفع عیب بوسیله هفت تیر نمیشود و بلکه بوسیله جهاد اجتماعی میتوان علیه فساد مبارزه کرد.»

بنابراین، تنها راه بازگشت و رشد ایمن و شخصیت فردی و همکاری ملی و خلاصی از تنگناها و دشواریهایی که آینده ایران را تهدید میکند، ترك حکومت استبدادی، تمکین مطلق به اصول مشروطیت، احیاء حقوق ملت، احترام واقعی به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، انصراف از حزب واحد، آزادی مطبوعات و اجتماعات، آزادی زندانیان و تبعیدشدگان سیاسی و استقرار حکومتی است که متکی بر اکثریت نمایندگان منتخب از طرف ملت باشد و خود را بر طبق قانون اساسی مسئول اداره مملکت بداند.

بیست و دوم خرداد ۱۳۵۶

دکتر کریم سنجابی - دکتر شاپور بختیار - داریوش فروهر

## پیام دکتر سنجابی به ملت ایران

## ملت غیور ایران

بدون تردید شرایط حاضر سخت ترین وضعیتی است که در تاریخ اخیر خود با آن مواجه بوده اید. از یکسو قشون متجاوز و جرار بیگانه به بهانه سرکوب رژیم و با چراغ سبز قدرتهای جهانی، کمر به قتل غرور و سرافرازی بلکه اصل هستی و بنیان ملی ما نهاده است. از سوی دیگر حکومتی در پوشش مذهبی و با مسخ ارزشهای معنوی و میراث فرهنگی، شوم ترین نظامهای خودکامه سده های اخیر را بر کشور ما مستقر نموده و با فریب دورنمای پیروزی، به ادامه جنگ خانمانسوزی که جز بر باد دادن جانهای پاک جوانان ما و از بین بردن ثروت مادی و معنوی نتیجه ای نداشته است دست یازیده است. در حقیقت شما مردم و نیروهای رزمنده را که با فداکاری و جانبازی بارها امکان پایان مظفرانه جنگ را پدید آوردید، بخاطر مصالح شوم خود از صلح با سرافرازی، محروم نموده است. این وضعیت تا بدانجا ادامه یافته است که بخشی از مناطق حیاتی میهن ما مجدداً به اشغال قشون بیگانه در آمده است.

با هدر دادن امکانات رزمی و توانائی دفاعی، وضعیت تا آنجا سقوط کرده که وسایل دفاع از یکپارچگی میهن به حداقل رسیده است.

این رژیم با پراکندن تخم نفاق و نفرت و با تیشه زدن به ریشه، استوار وحدت ملی، مسئول شماره یک فاجعه اسفناک حاضر است. در نتیجه این اوضاع، دست خارجی به گونه ای حتی بدتر از شرایط شهریور ۲۰ در سرنوشت ملت ما باز شده است. وظیفه نخست میهنی، در این شرایط، نفی این دخالت است. تنها مقاومت و مبارزه شما با دشمن خارجی و عمال آن علیرغم رژیم حاکم است که میتواند ضامن استقلال و بقای ملی باشد. امروز شما مردم با یکی از دشوارترین آزمایشهای تاریخی مواجه هستید.

## عشایر غیور غرب

این شما بودید که در روزهای سخت آغاز تجاوز بیگانه، زمانی که امید از همه سلب گشته بود، برغم کارشکنی ها و تنگ نظری ها، ایستادید و با جانبازی و دلاوری خود مانع سقوط وطن شدید. قطعاً غیرت شما اجازه نخواهد داد که بعد از سالها جنگ و جانفشانی، علیرغم همه ظلمهایی که به شما رفته است، بلای جبران ناپذیری بر سر مردم ایران نازل گردد. بر شماست که از عهده حفظ این امانت تاریخی، یعنی نگهداری مرزهای ایران در برابر تجاوز بیگانه و عمال آن که پدران شما نسل بعد از نسل با فداکاری ضامن آن بوده اند، برآئید و نام نیک نیاکان خود را که با ایران و ایرانیت عجین بوده است، حفظ کنید.

دکتر کریم سنجابی

۷ مرداد ماه ۱۳۶۷

نقل از روزنامه جبهه شماره ۱۰۷ شهریور ۱۳۶۶

## خلاصه‌ای از اعلامیه جبهه ملی درباره رفراندوم:

«آزادی از حقوق اساسی ملت است» «زمین و آب حق دهقان است»  
«با برداشتن استعمار و استثمار - آری - موافقم... با حکومت  
خودکامه و دخالت پادشاه در حکومت رژیم وحشت و ترور - سازمان  
امنیت - تسلط سیاست استعماری - تعدی پلیس و ژاندارم در شهرها و  
روستاها - نه مخالفم»

«مردم شرافتمند ایران، شما بخوبی میدانید که دهقانان و کارگران وطن ما  
در بدترین و سخت‌ترین شرائط زندگی بسر میبرده و کاریابان و کارفرمایان به اتکاء  
قدرت دستگاه حاکم و با زور سرنیزه‌ی ژاندارم و نیروی مأموران دولتی دسترنج  
آنان را تاراج نموده و کلیه‌ی حقوق اولیه‌ی انسانی را از آنان سلب میکرده‌اند جبهه‌ی  
ملی ایران برای پایان دادن به این همه بی‌عدالتی و بمنظور محو و نابودی اساس جور  
و ستم مبارزه با این دستگاه فاسد را که با دستیاری و تأیید بیگانگان بر ملت ما مسلط  
گشته و منشاء همه‌ی مفاسد و مظالم است هدف خویش قرار داده است.

جبهه‌ی ملی ایران معتقد است که تأمین زندگی مرفه انسانی برای دهقانان  
هنگامی میسر است که نظام پوسیده‌ی ارباب رعیتی عملاً و واقعاً منسوخ شود و زمین و  
آب در اختیار روستائیان قرار گیرد و دهقانان ایران دور از هر نوع صحنه سازی  
و فریب، زمام سرنوشت خویش را در دست گیرند.

هیأت حاکمه پس از آنکه از عناوین «قانون بند جیم»، «مبارزه یا فساد» و  
قانون «از کجا آورده‌ئی» و حزب سازی و «محااکمات بزرگ» و نظائر آن طرفی  
نبست برای آنکه چهره‌ی غیرقانونی خود را مخفی سازد و عمر دستگاه مترنزل خویش  
را چندی طولانی‌تر گرداند، اکنون به بهانه‌ی اصلاحات ارضی و تأمین حقوق  
کشاورزان موضوع «رفراندوم» را عنوان کرده است.

دستگاهی که تمام آزادیهای قانونی را از ملت سلب نموده و با هزاران فجایع و مظالم حقوقی انسانی جامعه‌ی ما را لگدمال کرده و مسلم‌ترین حق ملت یعنی انتخاب نماینده و برقراری حکومت ناشی از ملت را زیر پا گذاشته اکنون مسأله‌ی رفراندوم را پیش کشیده است تا به بهانه‌ی آن بازم به تعطیل مشروطیت و تضییع حقوق ملت ادامه دهد!

همان کسانی که پس از کودتا، با تخطئه‌ی رفراندوم حکومت ملی، به جمیع حقوق ملت تجاوز نمودند و با سلب تام آزادی‌های فردی و اجتماعی و تشکیل مجالس فرمایشی، حاصل پیروزی‌های مردم رشید سرزمین ما را يك به يك بیاد دادند و با تجاوز و غارت و چپاولی که در تاریخ بی‌سابقه است کشور ما را به ورشکستگی کشانند امروز بفر فکر رفراندوم افتاده‌اند و به بهانه‌ی تأمین حقوق کشاورزان میخواهند به حکومت غیرقانونی خود پایه‌ی قانونی دهند. غافل از آنکه چنین رفراندومی هیچ‌وجه نمیتواند یکدستگاه مستبد و غیرملی را موجه و مشروع سازد و خیال خام آنها را تحقق بخشد.

هموطنان،

رفراندومی که قرار است برای تصویب طرح‌های ششگانه‌ی شاه اجرا شود به دلایل ذیل نمیتواند قانونی باشد: اول آنکه بر طبق اصول مشروطیت و مفاد قانون اساسی کشور، پادشاه نمیتواند به آرای عمومی مراجعه کند زیرا شاه يك مقام غیرمسئول بوده و از هر نوع دخالت مستقیم در امور حکومت و قانونگذاری ممنوع است.

اعلام طرح‌های ششگانه توسط پادشاه و دخالت رسمی و آشکار بعنوان يك مقام مسئول در امور اجرائی و قانونگذاری، کشور را رسماً بيك کشور استبدادی تبدیل میکند. اگر ژنرال دوگل میتواند به آرای عمومی مراجعه کند از جهت آنستکه نامبرده از طرف ملت برای مدت محدودی بعنوان رئیس جمهور فرانسه انتخاب شده است و قانون اساسی فرانسه حق مراجعه به آرای عمومی فرانسه را به رئیس جمهوری کشور تفویض نموده است. دخالت در شئون کشور بعنوان مسئول مملکت از طرف پادشاهی که قانوناً غیرمسئول است و بمقام و عنوان او بر طبق وراثت و بموجب مقررات قانون اساسی استوار گردیده است در حکم برهم زدن اساس حکومت ملی و واژگون ساختن رژیم مشروطیت و دموکراسی است.

دوم آنکه در مراجعه به افکار عمومی باید يك موضوع مورد پرسش قرار

گیرد و هرگاه چند موضوع یکجا به آرای عمومی گذاشته شود و مردم با بعضی از آن موضوعات موافق و با برخی دیگر مخالف باشند چگونه میتوانند فقط با یک آری یا نه نظر خود را نسبت به موارد مختلف اظهار کنند؟

سوم آنکه مراجعه به آرای عمومی هنگامی صورت میگیرد که دستگاه مسؤول قانونی بخواهد قبلاً از نظریه‌ی ملت در باره‌ی اجرا یا عدم اجرای امری آگاه گردد و حال آنکه طرح اصلاحات ارضی که بهانه‌ی اصلی توسل به فراندم است یکسال و چند ماه قبل در هیأت دولت تصویب شده و بنا به ادعای دولت اجرای آن تقریباً به پایان رسیده است پس چگونه برای موضوعی که اجرا شده است به آرای عمومی مراجعه میشود؟

چهارم آنکه فراندم و پاهرنوع اعمال اراده‌ی ملت باید در شرائط آزاد صورت گیرد. در مملکتی که هیچکس در اظهار نظر آزاد نیست و روزنامه‌ها از درج نظرات و افکار سیاسی مردم حتی بصورت آگهی محرومند، در مملکتی که روزنامه‌ها به دستور سازمان امنیت از قول آقای دکتر مصدق نامه جعل میکنند و در عین حال از درج تکذیب‌نامه معظم له برخلاف قانون مطبوعات خودداری مینمایند در چنین کشوری مراجعه به آرای عمومی و فراندم را عنوان کردن در حقیقت میلیونها مردم را در کشورها و صدها میلیون‌ها در سراسر جهان فریب دادن است.

هموطنان، هشیار باشید.

اگر بشود با فراندم تمام قوانین را تصویب کرد اصولاً حکومت پارلمانی در رژیم، مشروطه معنی نخواهد داشت و هیأت حاکمه با توسل به فراندم دروغی روشی اتخاذ میکند تا راه را برای لغو کامل حقوق ملت و انجام برنامه‌های دیگر خود باز نماید.

پادشاهی که در مدت دهسال تمام، با قدرت و استبداد علی‌رغم قوانین اساسی مملکت و با بی‌اعتنائی به حقوق ملت حکومت کرده است و همه دولتها را بدون کوچکترین اظهار نظر مردم، عزل و نصب کرده و بدست آنها انتخابات مجلس را در محیط ترور و وحشت و بی‌هیچ نوع آزادی انجام داده و نمایندگان دروغین مجلس را فرداً فرد منصوب کرده و کلیدی قوانین و مقررات اقتصادی و قضائی را با تصویب شخصی اجازه‌ی عمل داده است، اکنون بصورت رسمی در شؤون تقنینی و اجرایی مملکت دخالت مینماید و باقیمانده‌ی آثار قانون اساسی را از میان برمیدارد.

پادشاهی که ارتش مملکت را به ابزار شخصی تبدیل نموده و دستگاههای



انتظامی را بصورت عوامل بی‌اراده و مطیع در آورده و سازمان امنیت را بر کلبه‌ی شوون مردم بیرحمانه مسلط گردانیده است اکنون با اجرای رفراندم و توسل به مسأله‌ی اصلاحات ارضی و حقوق زارع می‌خواهد حکومت خلاف قانون خود را جنبه‌ی ملی و مردم پسند بدهد.

مردم ایران، ما بشما اعلام خطر میکنیم که امروز کشور ما در آستانه‌ی تبدیل رسمی رژیم مشروطیت و دموکراسی به سیستم استبداد و ارتجاع است؛ یقین داریم ملت بیدار و هشیار است.

دهقان ایرانی هوشیار و آگاه اجازه نخواهد داد که عنوان مصالح او و لایحه‌ی دست دشمنان ملت گردد. او میدانند که مسببان و عاملان اصلی انتخابات غیرقانونی تابستانی و زمستانی گذشته و عاملان رفراندمی که قرار است صورت گیرد دشمنان حقوق و آزادی‌های مردم وطن ما هستند.

زمین و آب حق دهقان و زارع است  
آزادی از حقوق اساسی ملت است

با الغای رژیم ارباب رعیتی، زمین و آب برای دهقان، دسترنج کارگر برای کارگر، حاکمیت ملت و آزادی برای همه‌ی مردم، از میان برداشتن استعمار و استثمار، - آری موافقم

ریا حکومت خودکامه و دخالت پادشاه در امور حکومت و رژیم وحشت و ترور سازمان امنیت - تسلط سیاست استعماری بر کشور - تعدی پلیس و ژاندارم و مأمور متعدی دولت در شهرها و روستاها - نه مخالفم.

(هیأت اجرائی جبهه ملی ایران)

این متن عیناً از کتاب «سرود رهایی» نوشته آقای ادیب برومند گرفته شده است

انگلیسی‌ها قاجاریه را برانداختند و پدر مرا آوردند و بردند اگر بخواهند میتوانند مرا از کار بپندازند - اگر میل دارند بمانم بگویند و اگر میخواهند بروم فوراً بگویند که بی سروصدا مملکت را ترك كنم .

۱- وزارت خارجه، آمریکا به ما اطلاع داد که در چند نوبت یاران شاه به هندرسن «سفیر آمریکا در ایران» گفته اند که اعلیحضرت از نظر انگلیس نسبت به خود اطمینان ندارد. گزارش‌های رسیده حاکی است که شاه دائم از این صحبت می‌کند که انگلیس‌ها سلسله، قاجار را برانداختند و پدر او را بجای آنها نصب کردند و بعد پدرش را هم برانداختند. اکنون هم میتوانند اگر خواسته باشند او را در مقام خود حفظ کنند و اگر نخواسته باشند از کار بپندازند. اگر میل دارند که او بماند و اختیاراتی را که قانون اساسی به او داده است داشته باشد باید «صریحاً» با او بگویند. در غیر اینصورت، اگر می‌خواهند که او برود باید فوراً به او بگویند که بتواند بی سروصدا مملکت را ترك کند. آیا انگلیس‌ها می‌خواهند شاه دیگری را سر کار بیاورند یا اینکه اصلاً رژیم سلطنتی را ملغی سازند؟ آیا کوشش‌هایی که در حال حاضر برای امحاء اختیارات و آبروی او میشود زیر سر آنهاست؟

۲- روز هفدهم ماه مه ۱۳۵۳ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۳۲) شاه نماینده ای پیش هندرسن فرستاد. مضمون پیام او این بود که اگر سفیر آمریکا بتواند دقیقاً، اما محرمانه، نظر انگلیس را نسبت به او مشخص سازد به روشن شدن اوضاع و احوال کمک خواهد کرد.

۳- هندرسن به وزارت خارجه آمریکا اطلاع نداده است که پاسخ به این سؤال لازم است یا نه. اما نظر وزارت خارجه آمریکا این است که پاسخی که به تقویت روحیه شاه کمک کند مناسب خواهد بود. هندرسن بزودی برای دیدار دالس به کراچی خواهد رفت ولی در اوائل هفته آینده به تهران باز خواهد گشت. او روز سوم ژوئن تهران را دوباره برای تعطیلاتش در آمریکا ترك خواهد کرد. ترتیبی داده شده است که او پیش از ترك تهران با شاه ملاقات کند، و اگر قرار باشد به پیام شاه «درباره» نظر انگلیس نسبت به او» پاسخی داده شود، ملاقات او با شاه بهترین فرصت برای رساندن آن پیام خواهد بود.

نقل از شماره ۱۰۶ روزنامه جبهه نثریه ملیون ایران - لندن

Cypher/OTF.

FOREIGN OFFICE SECRET AND  
WHITEHALL SECRET DISTRIBUTIONSir R. Maxwell  
No: 1085  
May 21, 1953.D: 7.47 P.M. May 21, 1953.  
R: 3.39 a.m. May 22, 1953.PRIORITY  
TOP SECRET

Persia.

The State Department informed us today that on a number of occasions associates of the Shah have told Henderson that His Majesty is uncertain about the British attitude towards himself. He is reported to be harping on the theme that the British had thrown out the Qajar dynasty, had brought in his father and had thrown his father out. Now they could keep him in power or remove him in turn as they saw fit. If they desired that he should stay and that the Crown should retain the powers given to it by the Constitution he should be informed. If on the other hand they wished him to go he should be told immediately so that he could leave quietly. Did the British wish to substitute another Shah for himself or to abolish the Monarchy? Were they behind the present efforts to deprive him of his power and prestige

2. On May 17 the Shah sent an emissary to Henderson to say that it would do much to clarify the situation if the Ambassador could ascertain secretly and unequivocally the British attitude towards him.

3. Henderson had not indicated whether he thought a reply to this enquiry was desirable but the State Department were inclined to think that an answer calculated to strengthen the morale of the Shah might do good. Henderson is at present on his way to Karachi to meet Dulles but will return to Tehran at the beginning of next week. He will leave Tehran again on June 3 to come home on leave. Arrangements have been made for him to see the Shah before his departure and if the latter's message is to receive an answer this would be the most suitable occasion for it.

دکتر کریم سنجایی با خبرنگار بی بی سی

تاریخ ۲/۱۱/۱۹۷۸

ممکن است که يك حکومت ظاهراً جمهوری خیلی دیکتاتورتر از رژیم سلطنتی باشد

س - پس آنطوری که برداشت من هست این است که شما با شاه فعلی نمی‌تونید کنار بیاید برای اینکه اعتماد مردم نسبت به او سلب شده ولی با يك شاهی ممکنه بتونید مطابق دموکراسی و مطابق قانون اساسی ایران کنار بیاید؟

ج - شخصاً این موضوع را من بطور مکرر اشاره کرده‌ام که آنچه در امر حکومت مهم هست شکل ظاهری حکومت نیست. ممکن است يك حکومت ظاهراً عنوان جمهوری داشته باشد ولی خیلی دیکتاتورتر از رژیم سلطنتی باشد و ممکن است رژیمهای سلطنتی باشد، چنانچه الان در اروپای شمالی هست، که خیلی دموکرات‌تر و خیلی آزادمنش‌تر از بسیاری از جمهوریه‌ها باشد. نظام حکومتی هر مملکت دموکراتیکی را باید ملت معین بکند. ما معتقدیم که باید بوسیله يك انتخابات آزاد و یا بيك صورت مراجعه، به آراء عمومی سرنوشت نظام مملکت معین بشود.

این مطلب از روی نوار موجود در آرشیو بی بی سی پیاده شده است.

تأکید از ماست

«ایران تخته مشق نیست که هر روز نقش باطلی بر صفحه آن ترسیم کنند و روز دیگر آن را با کهنه کثیفی پاک نمایند. ایران جایگاه ملت زنده‌ایست که می‌خواهد در این جهان و بین ملت‌های آزاد و مستقل و شرافتمند زندگی کند و حاکم بر سرنوشت خود باشد، مقدرات ملت ایران باید در تهران و بوسیله نمایندگان واقعی ملت ایران معلوم شود نه لندن و واشنگتن و مسکو خارج از ایران» - دکتر

کریم سنجابی، میتینگ جبهه ملی ایران، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۴۰، میدان جلالیه تهران

از ساعت ۴/۵ بعد از ظهر روز پنجشنبه گذشته میتینگ جبهه ملی ایران در میدان جلالیه با شرکت گروه کثیری از افراد طبقات مختلف مردم پایتخت برگزار گردید و آقایان دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و دکتر شاپور بختیار از طرف شورای مرکزی جبهه ملی به تفصیل درباره مسائل روز و برنامه جبهه ملی سخن گفتند و در پایان قطعنامه میتینگ به تصویب شرکت کنندگان رسید.

از ساعت ۳ بعد از ظهر مامورین انتظامات جبهه ملی که با پرچمهای سه رنگ و بازوبندهای مخصوص مشخص شده بودند در قسمت جنوب غربی میدان مستقر شدند و سکوتی برای سخنرانی در وسط میدان برپا گردید.

از همین ساعت بتدریج مردم وارد میدان جلالیه میشدند و میدان از کنار سایبانها بتدریج پر میشد، بطوریکه در ساعت ۴ با اینکه هنوز نیمساعت به شروع برنامه میتینگ مانده بود میدان جلالیه از جمعیت شرکت کننده موج می زد و سیل جمعیت همچنان بطرف میدان روان بود. شعارها. نمایندگان طبقات مختلف مردم مانند سندیکاهای کارگری، اصناف بازار و سایر دستجات با شعارهای مخصوص مشخص شده بودند و در روی این شعارها جملاتی بدین شرح دیده میشد: «باید فوراً انتخابات در سراسر کشور شروع شود»، «تاخیر در امر انتخابات عدم توجه به افکار عمومی ملت ایران است»، «ملت ایران خواهان شروع فوری انتخابات مجلس شورای ملی است»، «دانشگاه تهران جبهه ملی را یاری میکند». از بلندگوهای نیز که در اطراف میدان یا روی اتومبیلهای جیب نصب شده بود شعارهایی بدین شرح پخش میشد.

نظم و آرامش. شورای مرکزی جبهه ملی و هیئت اجرایی آن برای حفظ آرامش و نظم میتینگ از چند روز قبل اقداماتی را شروع کرده بود و کمیسیون مخصوصی حفظ انتظامات میتینگ را بعهده داشت. ریاست انتظامات با آقای خسرو سیف بود و مامورین انتظامات عموماً از ورزشکاران بودند.

دکتر سنجابی. ساعت ۵ بعد از ظهر آغاز برنامه میتینگ اعلام شد و نخستین ناطق آقای دکتر کریم سنجابی در میان ابراز احساسات شدید شرکت کنندگان روی سکوی خطابه قرار گرفت و اظهار داشت:

هموطنان، خواهران، برادران، از آخرین اجتماع ما که در بهمن ماه گذشته در باشگاه جبهه ملی خانه ۱۴۳ خیابان فخرآباد با حضور دهها هزار نفر از شما برپا بود تاکنون بیش از سه ماه میگذرد. در این مدت برای ما فرصت و سعادت نصیب نشد که در اجتماع سیاسی با شما روبرو شویم و درباره مسائل اساسی مملکت و آزادیهای خود بحث نهائیم. اجتماعات ما تنها به مناسبت مصائبی بود که بر ما وارد آمد، از يك طرف فرزند رشید و قهرمانی از جبهه ملی، مرحوم سید

محمود نریبان درگذشت و از طرف دیگر مرحوم دکتر خانعلی یکی از بهترین مربیان کشور در حین تظاهرات مسالمت آمیز برای مطالبه حقوق حقه معلمان هدف گلوله دولت بیدادگر معلم کش قرار گرفت، اجرای مراسم ملی و مذهبی مربوط به این مصائب وسیله‌ای شد که بار دیگر نیروی عظیم و شگرف ملت و اراده قاطع او جلوه گر شود.

باستیل ایران. در سه ماه پیش دولت و دستگاهی که مدعی مشروطیت و حکومت ملی و انتخابات آزاد بود، فجیع ترین صحنه‌ها را بوجود آورد و در آستانه انتخابات به اصطلاح آزاد، صدها نفر جوانان مبارز و آزادیخواه و میهن پرست ما را بجرم اعتراض بر انتخابات غیرقانونی روانه زندان کرد و قزل قلعه را بصورت باستیل قرن بیستم درآورد.

باشگاه جبهه ملی را بقوه پلیس تصرف کردند و اجتماعات را ممنوع ساختند. جرائد را از درج اخبار جبهه ملی و اعتراضات و شکایت مردم بانتخابات بازداشتند و مجلس سنا را برای متحصنین به زندان مبدل کردند و در این محیط خفقان آور بدلتخواه خویش اراجیف و اکاذیب جعل و بصورت متحدالمال در جراید انتشار دادند و روزنامه‌ها را قدغن اکید کردند که جوابهای جبهه ملی را درج نمایند.

**تعطیل دانشگاه.** در چنین اوضاع و احوالی، دستگاه قانون شکن و خیره سر و هوچی و فاسد و رشوه‌خوار و ضدملی و دروغ پرداز بتصور خود انتخاباتی بدلتخواه خویش انجام داد ولی اتحاد و هماهنگی و یکپارچگی احساسات و افکار عمومی مردم ایران اجازه نداد که عمر این توطئه و تبهکاری طولانی باشد. دانشجویان دانشگاه تهران برحسب وظیفه اجتماعی و ملی خود قیام کردند. دولت که یارای روبرو شدن با آنان را نداشت، ناچار این کانون علم و شرف و امید ملت ایران را بیش از چهل روز تعطیل کرد. دانشجویان دانشگاه‌های شهرستانها به برادران و خواهران تهرانی خود در مطالبه حقوق حقه ملی تاسی جستند و آنان نیز با تعطیل قهری دانشکده‌ها مواجه شدند.

هزاران نفر دانشجوی غیرتمند ایرانی در کشورهای خارجه در فرانسه، انگلستان، آلمان، بلژیک، سوئیس، اطریش و آمریکا فریاد اعتراض خود را علیه حکومت ضدملی و آزادی کش و قانون شکن بلند کردند و اجرای قانون اساسی و انتخابات آزاد و آزادی دانشجویان زندانی و ابطال انتخابات غیرقانونی را خواستار شدند. ولی دولت با نهایت بی اعتنائی و گستاخی بکار خود ادامه داد، بازاریان و اصناف و پیشه وران و کارگران غیرتمند تهران در این اعتراض عمومی شرکت جستند و کار و کسب خود را ترك نمودند و بازار را تعطیل کردند.

**تهضت اصیل.** درود بر دانشجویان غیرتمند تهران، درود بر دانشجویان شرافتمند دانشگاه‌های شهرستانها و درود بر دانشجویان میهن دوست و آزادیخواه ایران در کشورهای خارجه که ندای مظلومیت و حقانیت ملت خود را به گوش جهانیان رساندند، درود بر بازاریان و اصناف و کارگران تهران که بار دیگر در این مبارزات حق پرستی و میهن دوستی و آزادی خواهی خود را بر جهانیان ثابت کردند، درود بر مردم مبارز و آزادی طلب شهرستانها که در برابر فشار و اختناق عمال دولت برای تحمیل وکلای فرمایشی مقاومت نمودند و از دادن فدائیان دریغ نورزیدند.

هموطنان! در آن روزها که معترضین بر انتخابات غیرقانونی در مجلس سنا زندانی بودند و دانشجویان و کارگران و بازاریان و زنان و مردان میهن دوست گروه گروه مورد حمله پلیس قرار می گرفتند و بسوی زندان ها فرستاده می شدند و در آن روزها که مجلس غیرقانونی را با جلال و تشریفات باز میکردند در آن روزها که با گستاخی و بی پروائی سینه مربیان کشور را هدف گلوله قرار میدادند، دستگاه غاصب حکومت تصور نمیکرد که شما مردم رشید و غیرتمند بار دیگر موفق خواهید شد دور هم جمع آئید و نیروی شکننده و سازنده خود را نشان دهید. اینک بیش از چند روز از آن تاریخ نمیگذرد و شما در جمعیتی بمراتب بیشتر و با اراده مصمم تر در این تظاهر عظیم و بی سابقه شرکت کرده اید تا بار دیگر دنیا را شاهد نهضت اصیل و ریشه دار و تمکین ناپذیر خود قرار دهید.

**اعلام خطر.** در چند روز پیش جراید تهران به نقل از خبرگزاری های نیمه رسمی از قول مستر هریمن که چندی قبل بدعوت دولت به ایران آمده بود، خبری منتشر کردند که از وضع ایران به دولتهای غربی اعلام خطر کرده بود. محافل خارجی ذینفع در ایران و ایادی آنان تا چندی پیش به اصطلاح خود دموکراسی ایران را می ستودند و آن را نمونه ای از کشورهای دارای برنامه مترقی میدانستند، اینک حقایق اوضاع آنانرا ناچار کرده است که پرده سکوت و ریا را پاره نمایند و رجز خوانی مثبت بافان وطنی هم ناپود شد و آهنگ نفرت خودنهایی و خودستائی آنان رو بخاموشی نهاده است. دیگر مقامات دولتی ایران از ایران آزاد و آباد و صنعتی و ثروتمند و ملت مرفه و خورسند که دکتر اقبال و رژیم او تا یکسال پیش مدعی آن بودند سخنی نمیگویند.

نخست وزیر کنونی در نطق خویش اعتراف کرد که کشور در پرتگاه سقوط است و روزنامه تایمز لندن نوشت که ایران گرفتار طاعون فساد است. سیاست ما و مقامات و اشخاصی که اعتراف به خطیر بودن موقع ایران میکنند آیا واقعا جهت خطر را تشخیص داده اند، آیا خطر را از لحاظ مصالح مردم ایران در نظر گرفته اند یا فقط بلحاظ منافع اقتصادی و تجارتنی و نظامی و سوق الجیشی خود.

**صفحه شطرنج.** سیاستهایی که در ذهن خود کشور ایران را مثل یکی از خانه های صفحه شطرنج می پندارند و بافکار و احساسات و زندگی مردمی که در آن زیست می کنند واقعی نمیگذارند و با تشخیصات غالبا ناقص خویش نقشه های ترتیب میدهند، برای خود جز شکست و ناکامی و بغض و عداوت مردم و برای ما جز ظلم و فساد و زورگویی و ناامیدی نتیجه ای بیار نمیآورند. ما بعنوان ملت ایران و به عنوان جبهه ای که خود را نماینده افکار عمومی ملت میداند میگوئیم: سرچشمه اصلی خرابی اوضاع و نارضایتی مردم این است که ملت ایران با رنج تمام احساس میکند که مورد تحقیر قرار گرفته است و حاکمیت او را از او سلب کرده اند. مردم حکومت ها را از خود نمیدانند و چنین می پندارند که غالب کسانی که بر آنها حکومت میکنند و منافع و مصالح ملت را در دست دارند تحت الحمايه ها و دست نشانندگان دولت های خارجی هستند، در ایران خانواده هایی وجود دارند که نس بعد از نسل در پناه سیاست های معین بوده اند. پس از جنگ بین الملل دوم و ورود نیروهای بیگانه و مداخلات روز افزون آنان، افراد استفاده جو و فرصت طلب

و بی ایمان و جاسوس منش و نوکر ماب جدید خود را در حریم خاص آن سیاست ها وارد کردند، اینان در همه جا و در میان همه طبقات هستند و احیانا عقاید و مسلک های مختلف و متضاد هم دارند ولی در يك اصل که پیروی و اطاعت از سیاست خارجی باشد مشترك هستند و در هر زمان بر حسب اقتضای وقت دسته ای از آنان در عرصه سیاست و مملکت داری نمایان میشوند. مردم آنان را بخوبی می شناسند، پوشانیدن و استتار آنها برای سیاستهای حمایت کننده دیگر غیر ممکن است.

این قبیل اشخاص این اشخاص نوکر صفتند. بوظیفه و خدمات ملی ایمان ندارند احترام و اثری برای افکار عمومی قائل نیستند، قوانین و قواعد را مسخره میکنند، خودخواه و استفاده جو و عشرت طلب و ستمگر و نادرستند، مردم را دوست ندارند و مردم نیز از آنان بیزارند. در عرصه سیاست و اجتماع همواره این قبیل اشخاص با خارجیان مربوط بوده، معرف ایران و ایرانی و معیار داوری خارجیان نسبت به ما شده اند. در نظر این افراد بدترین حکومت ها حکومت ملی است و بهترین حکومت ها آنست که مقام و منصب و وزارت و وکالت و سفارت و بند و بست و معاملات و سوداگری نامشروع آنان را تامین کند. بتوسط این اشخاص است که قراردادهای شرم آور با کنسرسیوم ها و شرکت های خارجی منعقد میگردد و مقاطعه کاریهای زیانبخش برخزانة ملت تحمیل میشود و بیت المال تبذیر میگردد و اعشاری از آن به مصرف حقیقی نمیرسد، بوسیله این اشخاص است که برنامه های عمرانی مبدل به برنامه های تخریبی و افلاس و رشوه خواری و اختلاس میشود، بوسیله این اشخاص است که اصول مشروطیت و حکومت ملی پایمال میگردد و میهن پرستان و آزاد مردان ایران توده ای و ماجراجو معرفی میشوند، بوسیله این اشخاص است که شب نشینی های قمار و رقص و عشرت برای خارجیان برپا میگردد و مستانه و نرون آسا بر خرابی ایران و آتش درون رنج دیدگان آن استهزاء میکنند.

ما با کسانی که وضع ایران را خطرناک تشخیص داده اند همداستانیم ولی این خطر ظاهرا در خارج از مرزهای ایران نیست بلکه در داخل مملکت است، این خطر از احساس تحقیر شده مردم گرسنه ای است که می بینند همه چیز آنها، دارائی ملی و حقوق و آزادی های آنها را گرفته اند. حال می پرسند چاره چیست؟ چاره فقط آن است که صمیمانه، بی ریا و با اخلاس و صداقت و دلسوزی رو به سوی ملت آرند و حاکمیت او را به وی دهند. ساها است آزمایش های باطل برای ایجاد وضع عادی و ثبات در ایران به عمل آمده که یکی بعد از دیگری به ورشکستگی منتهی گردیده است. اول با برقراری حکومت دیکتاتوری نظامی میخواستند این منظور را حاصل نمایند که نتیجه آن تباهی و ظلم و سیه روزگاری شد. سپس خواستند با حکومت های بی شخصیت مانند حکومت اقبال و شریف امامی و مجلس های تحمیلی و غیرقانونی مسلوب الاراده و بی اختیار کشور را اداره نمایند که نتیجه آنها هم تهن شدن خزانه عمومی و ورشکستگی اقتصادی و از هم گسیختگی امور و آن وضعی گردید که در روزنامه تایمز به طاعون فساد نامیده شده است.

اینک با آزمایش حکومت دکتر امینی ظاهرا میخواهند برای مدت دیگری حکومت مشخص به اصطلاح مقتدری را بدون مجلس قانون گذاری بوجود آورند. بطلان تجربیات گذشته که بدون



اراده و دخالت ملت ایران بود ثابت گردید بطلان تجربه دکتر امینی هم که تکیه‌گاهی در میان ملت ایران ندارد بزودی ثابت خواهد شد.

**نقش باطل.** ما علنا و آشکارا اعلام مینمائیم که ایران صفحه شطرنج نیست که بازیگران بدخواه خود سواران آن را جابجا کنند (صحیح است) ایران تخته مشق نیست که هر روز نقش باطلی بر صفحه آن ترسیم کنند و روز دیگر آن را با کهنه کثیفی پاک نمایند. ایران جایگاه ملت زنده‌ایست که می‌خواهد در این جهان و بین ملت‌های آزاد و مستقل و شرافتمند زندگی کند و حاکم بر سرنوشت خود باشد، مقدرات ملت ایران باید در تهران و بوسیله نمایندگان واقعی ملت ایران معلوم شود نه لندن و واشنگتن و مسکو خارج از ایران.

**اساس جبهه ملی.** اساس و مایه وجود جبهه ملی جز این چیزی نیست جبهه ملی تشکیل افکار و آمال و اراده عمومی ملت ایران است که بیاری خداوند متعال و باتکاء همه افراد آزاده و میهن دوست ملت برای احیای حقوق و آزادیهای فردی و استقرار حکومت قانونی و دفاع از اصول مشروطیت و اتخاذ سیاست خارجی مستقل ایرانی و مبارزه با هرگونه تجاوز به حقوق و آزادیهای افراد و اجتماعات تشکیل شده است.

**هموطنان!** مبارزاتی که در جریان سال گذشته جبهه ملی پرچم دار آن بود بطلان ادعای آزادی انتخابات را به جهانیان ثابت کرد. مجلسی که زائیده آن اوضاع بود تاب مقاومت نیاورد و انحلال آن دو ماه بعد از تشکیل اعلام گردید. منطق دموکراسی و مشروطیت، موقع خطر مملکت، احترام به افکار عمومی ملت و بالاخره نص صریح قانون اساسی حکم میکند که بلافاصله پس از انحلال مجلس انتخابات در محیط آزاد و قانونی شروع شود و حاکمیت به ملت اعاده گردد.

**فرمان انحلال.** ولی با کمال تأسف از همانروزهای اول تشکیل حکومت جدید مشاهده گردید که نظر و نقشه دولت و آنها که این ترتیب حکومت را برای حل مشکلات مملکت اندیشیده‌اند غیر از این است. از متن فرمان انحلال مجلسین معلوم است که پیش نویس کنندگان آن حسن نیت را نداشته و نص صریح قانون را نادیده گرفته‌اند زیرا اصل ۴۸ استنادی قانون اساسی که مجوز انحلال است میگوید: «در هر مورد که مجلسین یا یکی از آنها به موجب فرمان همایونی منحل میگردد، باید در همان فرمان انحلال علت انحلال ذکر شود و امر به تجدید انتخابات نیز بشود، انتخابات جدید در ظرف یک ماه از تاریخ صدور فرمان شروع شده و مجلس و یا مجلسین جدید در ظرف سه ماه از تاریخ مزبور باید منعقد گردد».

در فرمان انحلال قید شده است که «چون باید حکومت مقتدر و قوی بر سر کار و دست او در اجرای اصلاحات آزاد باشد، بدین جهت مجلسین منحل میشوند». این استدلال بهیچ وجه منطبق با اصول مشروطیت نیست، زیرا مفهوم مخالف آن این است که هر وقت دولت مقتدر و اصلاح طلب حکومت کند باید مجلس وجود نداشته باشد و وجود پارلمان فقط مخصوص مواقعی است که دستگامی ضعیف و فاسد بر مملکت حکومت کند، این استدلال با منطق مشروطیت و مملکت داری سازگار نیست بعلاوه برخلاف نص صریح قانون اشاره‌ای به تجدید انتخابات و تاریخ آن نشده است، ما اعلام میداریم دولتی که برخلاف قانون اساسی فترت قانون گذاری

ایجاد میکند، بخود صورت غیرقانونی میدهد و مردم حق دارند با آن رفتار حکومت غاصب بنمایند.

**قانون اجازه نمیدهد.** یکی از وزیران دولت در ضمن بیانات اخیر خود که در جرائد مرکز منتشر شده گفته است که «ما مجلس را منحل کردیم». ایشان و همکاران ایشان باید بدانند که انحلال مجلس ثمره مبارزات مستمر و پی گیر ملت ایران بوده و در آنوقت که هزاران نفر افراد روشنفکر و زحمتکش ملت ایران بر علیه انتخابات و مجلس غیرقانونی اعتراض میکردند و به زندان میرفتند از وجود محترم ایشان کوچکترین اثری نبود، آقای نخست وزیر در ضمن مصاحبه مطبوعاتی روز سه شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ در جواب سؤال راجع به رعایت اصول قانون اساسی گفته اند: «آیا شرایط غیرعادی و اوضاع و احوال فوق العاده مملکت اجازه میدهد که ما منتظر اصول قانونی بشویم و دنبال این حرف‌ها بریم» مفهوم بیان ایشان اینست که هر نخست وزیر بی‌بها و وضع غیرعادی مجاز باشد که اصول و قانون اساسی ایران را پایمال کند، هیچ ملت زنده و علاقمند به آزادی و دموکراسی هرگز اجازه چنین تغییرات و تحریفاتی به زمامداران خود نمیدهد.

**دوره هفدهم.** آقای سپهبد عزیزی وزیر کشور که تاکنون معروف به امانت و درستی بوده‌اند با نهایت تاسف درباره انتخابات اظهاراتی کرده‌اند که یا ناشی از عدم آشنائی ایشان به قوانین کشوری بوده یا ناشی از عدم اختیار ایشان در انجام وظایف قانونی مربوط بخود میباشد. جناب ایشان نواقص انتخابات دوره هفدهم را که در زمان حکومت جناب آقای دکتر مصدق (در این موقع بشدت ابراز احساسات کردند و تا چند دقیقه دست میزدند) صورت گرفت برخ جبهه ملی کشید. این استدلال و استناد بهیچوجه وارد نیست، زیرا اگر نقصی در انتخابات آن دوره بود بیشتر ناشی از مداخلات مقامات و مامورین انتظامی و مامورینی که علیه رئیس دولت وقت و به قصد انتخاب اشخاص مخالف ایشان در امر انتخابات مداخله کرده و سوابقی نظیر انتخابات مهاباد و خرم آباد بوجود آوردند.

البته ما ادعا نمیکنیم که قانون انتخابات بی عیب و نقص است ولی در هیچ دوره‌ای خرابی انتخابات مربوط به نواقص قانون مزبور نبوده بلکه ناشی از مداخلات صریح دولت و تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی رای دهندگان و پر کردن صندوقها از آراء ساختگی و تمویض آراء حقیقی مردم بوده است، که این عملیات بهیچوجه مجوزی در قوانین جاریه مملکتی ندارد. در اینجا سئوالاتی از جناب آقای وزیر کشور در پاسخ مصاحبه مطبوعاتی ایشان میشود و چون معروف به شرافتمندی هستند انتظار داریم درباره آن فکر کنند و به وجدان خود جواب بدهند و بر طبق آن عمل کنند تا در پیشگاه ملت روسفید بمانند.

**احضار به مرکز.** آقای وزیر کشور! آیا قانون انتخابات گفته است که وزیر کشور در موقع انتخابات استانداران را به مرکز احضار کند و راجع به انتخابات اشخاص معین و جلوگیری از انتخابات اشخاص معین دستور بدهد که امروز میخواهید فجایع گذشته را بی‌پای قانون بی زبان انتخابات بگذارید.

آقای وزیر کشور، آیا قانون گفته است که دولت بوسیله تلگراف رمز و اعزام مامور مخصوص دستور انتخابات اشخاص معین بفرمانداران و استانداران بدهد که شما امروز میخواهید فجایع گذشته را بپای قانون بی زبان انتخابات بگذارید، آیا قانون انتخابات گفته است که افراد بدسابقه را بعصویت انجمن نظارت انتخابات دعوت کنید و از اعلام اسامی آنان خودداری ورزید که امروز میخواهید فجایع گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید. آیا قانون گفته است که از اجتماعات مردم و آزادی نطق و بیان و مطبوعات با توسل به زور و حبس جلوگیری کنند که امروز میخواهید نقائص انتخابات گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید.

بدون اجازه. آقای وزیر کشور آیا قانون انتخابات گفته است که بدون اجازه سازمان امنیت کسی حق داوطلبی نمایندگی و فعالیت انتخاباتی نداشته باشد که امروز میخواهید نقائص انتخابات گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید. آقای وزیر کشور آیا قانون گفته است که دولت به روزنامه‌ها دستور دهد تا از انتشار صورت نامزدهای نمایندگی مردم خودداری کنند و با جعل اکاذیب و تحریف وقایع انتخابات مبنی بر تهدید و تطمیع را انتخابات آزاد معرفی نمایند که امروز شما میخواهید فجایع گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید. آیا قانون گفته است که شهردار انتصابی دولت چاقو کشان حرفه‌ای را با وسائل مجهز دولتی تجهیز کند و باشگاه جبهه ملی را مورد حمله قرار دهد و ماموران شهربانی از فعالیت انتخاباتی مردم جلوگیری نمایند که امروز میخواهید فجایع انتخابات گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید.

آقای وزیر کشور آیا قانون گفته است که دانشجویان دانشگاه و بازاریان و کارگران و سایر مردم مبارز را در تهران و شهرستانها بجرم اعتراض بر انتخابات غیرقانونی روانه زندان بسازید که امروز میخواهید فجایع انتخابات گذشته را بپای قانون بی زبان بگذارید. آقای وزیر کشور ملت ایران توطئه‌ای را که تحت عنوان نقائص قانون و اصلاح آن برای گذاشتن سرپوش بر فجایع انتخابات گذشته و جلوگیری از انتخابات جدید در موعد قانونی و استقرار حکومت ملی متکی به افکار عمومی در حال تکوین است بخوبی میشناسد، آنرا تحمل نخواهد کرد و با تمام قوا از حقوق قانونی خود دفاع خواهد نمود.

آقای وزیر کشور، اصول قانون اساسی و مشروطیت ایران بدولت اجازه نمیدهد که مقررات قانونی را با تصویبنامه تغییر دهد، چنین تصویبنامه‌ای غیر قانونی و باطل است و مجوز تعویق انتخابات و تعطیل مشروطیت نمیتواند باشد. ما امیدواریم گوش شنوا در مسئولین حکومت ایران باشد و اقدامی نکنند که بیش از این عصیان و طغیان افکار عمومی را دامن بزند و امیدواریم که ملت برومند ایران برای حفظ مشروطیت و حقوق و آزادی های قانونی خود بیدار و توانا باشد.

ناشر: با تشکر از آقای دکتر مصباح زاده که این سند را تهیه و در اختیار ما گذاردند.

# متن مصاحبه آقای دکتر سنجابی در باره مرگ خمینی

«مسئولان جمهوری اسلامی باید نهضت نوزاد  
دموکراسی جهانی را بشناسند و قوای مسلح  
مراقب مرزهای کشور باشند»

آقای دکتر سنجابی در مورد مرگ آقای خمینی اظهار داشتند: درگذشت آقای خمینی نقطه شروع جدیدی در تاریخ تحولات ایران خواهد بود. متأسفانه همه امیدها که در روزهای اول انقلاب وجود داشت بر اثر گرایش ایشان و حواریون ایشان به استبداد و ارتجاع به یاس گرایید.

در مدت این ده سال خسارات و مصائب هولناک از جهات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ملت ایران وارد آمد. اکنون با میراث وحشت آوری که از جنگ ویرانگر و ناتمام با عراق و خرابی همه ارکان اقتصادی و قحطی و گرانی بی سابقه برای مردم ایران و ارکان جمهوری اسلامی ایران باقی مانده و با جدائی و انزوای تقریباً مطلق ایران از جامعه جهانی و مخصوصاً با اختلافات شدیدی که اخیراً در جریان ولایت فقیه ظهور کرده است مسلم بنظر میرسد که با درگذشت آقای خمینی باید تحولات عظیم در ایران صورت بگیرد.

امیدوارم این قدر عقل و درایت در مسئولین جمهوری اسلامی باشد که از یک طرف نارضایتی عمومی و بن بست اوضاع ایران و از طرف دیگر نهضت نوزاد دموکراسی طلبی جهانی را درک نمایند و بتوانند وضع ایران را با جهان در حال تحول وفق بدهند. مخصوصاً آرزومندم که این فقدان باعث بروز مبارزات برای قدرت طلبی و تسویه حساب و برادرکشی داخلی نشود و تحولات اجتناب ناپذیر با مسالمت صورت پذیرد.

مخصوصاً به نیروهای ارتش و دیگر نیروهای مسلح سفارش و توصیه میکنم که از بروز اختلاف و جنگ‌های داخلی خودداری نموده و در حال آماده‌باش و با دقت مراقب مرزهای میهن و نگهبان تمامیت ارضی کشور باشند.



در دانشگاه تهران

# فهرست اسامی



- استامیل، جان : ۳۱۳ - ۳۸۵ - ۴۲۷  
 استررسن : ۴۲۸  
 استوکس : ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۷۱  
 اسکندری، ایرج : ۷۱ - ۷۸  
 اسکندری، سلیمان میرزا : ۱۹ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۴۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۷۱ - ۹۸  
 اسکندری، عیسی میرزا : ۲۳  
 اسلان کنکاوری، حاج صاری : ۲۴  
 اشراقی : ۲۹۳ - ۳۴۲  
 اعتبار : ۱۶۲  
 اعلم، صدیق : ۱۸۹  
 افشار طوس : ۱۳۱ - ۱۳۲  
 اقبال، خسرو : ۶۸  
 اقبال، فکتر منوچهر : ۶۸ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱  
 اقبال آشتیانی، عباس : ۱۴  
 اقبال، محمدرضا : ۲۰۷  
 الموتی : ۷۱  
 امامی، جمال : ۷۰ - ۱۰۳ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۸۷ - ۱۹۰  
 امامی، دکتر سید حسن : ۷۷  
 امامی، قاتل هژیر : ۹۷ - ۱۶۱  
 امیر جنک : ۸۰  
 امیر اعظم، داودخان : ۱۹ - ۴۰ - ۴۵ - ۴۱۹  
 امیر گل : ۶۴  
 امیر انتظام : ۳۱۴ - ۳۲۸  
 امیر تیمور کلالی، محمد ابراهیم : ۱۷۱ - ۲۴۹  
 امیر علایی، حسن الدینی : ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۵۱ - ۳۱۲ - ۳۵۲ - ۳۶۸ - ۳۸۰  
 امینی، علی : ۸۷ - ۹۱ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۷۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۶ - ۲۵۰ - ۲۵۶ - ۲۶۶ - ۳۰۷ - ۴۱۰ - ۴۱۱  
 امینی، نصرت الله : ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۲۰۷ - ۲۲۷ - ۲۹۸  
 انتظام، نصراله : ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۵  
 انگجی : ۲۴۶  
 انگلیس : ۴۱۹  
 انواری، احمد : ۴ - ۴۳۱  
 اویسی : ۳۸۹  
 ایرنماید (ژنرال) : ۳۳  
 آدمیت، فریدون : ۱۰۴ - ۱۷۶  
 آدمیت، طهمورت : ۱۰۴  
 آذر، مهدی : ۶۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۲ - ۲۳۸ - ۳۱۲ - ۳۴۲ - ۳۸۰ - ۳۶۸  
 آرش، سلیمان بك : ۶۷  
 آزاد، عبدالقدیر : ۶۹ - ۹۶ - ۸۹ - ۳۶۱  
 آیزنهاور : ۱۳۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۰۹  
 آلن، جورج : ۷۸  
 آپسن : ۱۰۱ - ۱۱۱  
 آموزگار، جمشید : ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۳۱۰ - ۳۵۸ - ۳۸۶ - ۳۶۰  
 آرامش، احمد : ۲۵۸  
 آرام، بهرام : ۲۶۰  
 آگاه، علی : ۳۵۴  
 آیت، حسن : ۴۱۴  
 آل احمد، جلال : ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۴۴۰ - ۴۳۸  
 آراسته، نادر : ۴۴۰  
 انتباه، ابوالحسن : ۸۷  
 احسان پاشا، علی : ۲۰  
 امیراحمدی، احمد آقا (سپهبد) : ۳۵ - ۳۷  
 احمدزاده، طاهر : ۲۶۴  
 احمد شاه : ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۷  
 اخوی، علی اکبر : ۱۷۸  
 ادیب، برونسند : ۲۰۷ - ۲۲۴  
 ارانی، تقی : ۴۵  
 اردلان، عزالمالك : ۷۷  
 اردلان، علیقلی : ۱۱۰  
 اردلان، فرج اله : ۲۹۱ - ۳۵۲ - ۴۰۷  
 اردلان (رئیس کلانتری) : ۱۴۱  
 اردلان، علی : ۲۲۷ - ۳۱۰ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۴۳ - ۳۴۴  
 ارنجانی، حسن : ۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۲۵  
 ازهار، غلامرضا : ۳۶۰ - ۳۸۶  
 استالین، ژوزف : ۵۰ - ۳۶۹ - ۴۲۸





بوشهری، جواد : ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۷  
 بهبهانی، سیدعبدالله : ۹۸ - ۱۳۰ - ۱۴۶ -  
 ۱۴۷ - ۲۴۷ - ۳۵۰  
 بوین : ۸۶  
 بهشتی (آیت الله) : ۲۶۶ - ۲۸۵ - ۲۹۲ -  
 ۲۹۵ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۷ -  
 ۳۵۰ - ۳۵۸ - ۳۶۴ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۸۸ - ۳۸۹ -  
 ۴۱۴ - ۴۱۵  
 بینیا : ۲۱۳  
 بیات، مرتضی قلی : ۶۰ - ۶۲ - ۲۶۲  
 بیاتی : ۱۹۶



پارسا، اصغر : ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۴ - ۱۳۶ -  
 ۲۰۷ - ۲۲۴ - ۲۲۷  
 پارسونز، آنتونی : ۳۸۵  
 پاکروان : ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۵۷  
 یرت، دبلیوگریگوری : ۳۸۵  
 پزشکیور : ۲۸۹  
 پسیان، محمدتقی خان (کلنل) : ۳۵  
 پور سرتیب، محمد : ۶۹ - ۱۹۶  
 پهلوی، محمدرضا : ۲۸ - ۴۱ - ۵۶ - ۵۸ - ۶۷ -  
 ۶۹ - ۷۰ - ۸۶ - ۹۰ - ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۶۹ -  
 ۱۸۶ - ۲۷۲ - ۲۷۷ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۴۲۷ - ۴۳۳  
 پهلوی، شمس : ۱۴۹  
 پهلوی، اشرف : ۱۴۶ - ۳۶۰ - ۳۷۰  
 پهلوی، شاهپور عبدالرضا : ۸۳ - ۱۴۹  
 پهلوی، علیرضا : ۹۲  
 پیچ : ۱۵۵  
 پیشه روی : ۷۲ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ -  
 ۲۶۸ - ۴۲۱  
 پیمان، حبیب الله : ۱۹۸  
 پالمه، اولاف : ۳۴۲  
 پهلوی، رضا : ۳۶۶



تدین : ۳۸ - ۱۸۹  
 تختی، غلامرضا : ۲۲۴ - ۲۲۶  
 ترومن : ۷۹ - ۱۰۱ - ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۹۳  
 تفضلی، جهانگیر : ۶۸  
 نقی‌زاده : ۱۹ - ۵۹ - ۶۳ - ۶۶ - ۷۸ - ۲۰۷  
 تنکابنی، میرزا طاهر : ۲۱  
 تولیت : ۱۳۲  
 تهرانی، سید حلال : ۳۱۴

بیجگراف (کلنل) : ۳۱  
 باتلر، ویلیام : ۲۸۵  
 بادوان (پروفسور) : ۱۱۹  
 باراتف (ژنرال) : ۳۱  
 بازرگان، مهدی : ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۲۰۴ -  
 ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ -  
 ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۴۰ - ۲۵۱ -  
 ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۸ -  
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ -  
 ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ -  
 ۳۲۶ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۲ -  
 ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۷۳ - ۳۷۴ -  
 ۳۸۲ - ۴۰۷ - ۴۲۷

باقراوف : ۷۳

باهری، محمد : ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۸۰  
 باهر : ۳۰۵ - ۴۱۴  
 بختیار، تیمور : ۱۵۱ - ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۲ -  
 ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۲۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۲

بختیار، جمشید : ۱۶۵

بختیار، شاپور : ۸۲ - ۱۱۷ - ۱۳۹ - ۱۶۱ -  
 ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۷۸ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۷ -  
 ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۲۰ - ۲۲۴ -  
 ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۴ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴ -  
 ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ -  
 ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۰ -  
 ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۰ -  
 ۳۲۱ - ۳۶۲ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -  
 ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۵ -  
 ۴۲۷ - ۴۳۴

بدیع زانکان، علی اصغر : ۲۶۰

بیراون، جورج : ۳۸۷

بروجردی، آیت الله : ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۴۶ -  
 ۲۴۷ - ۴۳۳

برژنیسکی : ۳۱۹ - ۴۲۷

برومند : ۳۸۵

بقایی کرمانی، مظفر : ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ -  
 ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۲۶ -  
 ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۶۷ -  
 ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱

بنی احمد، احمد : ۲۸۹

بنی صدر، ابوالحسن : ۲۱۷ - ۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۹ -  
 ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۴ -  
 ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۸۱ -  
 ۳۹۰ - ۳۹۲ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۱۴ -  
 ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۵ - ۴۳۶

حق شناس، جهانگیر : ۷۲ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۶۸ -  
 ۱۷۹ - ۱۸۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۷ - ۲۲۷ - ۲۴۰ -  
 ۳۱۱ - ۳۱۲  
 حکمت، رضا (سردار فاخر) : ۹۰ - ۳۵۸ - ۳۷۰ -  
 حکیمی، ابراهیم (حکیم الملک) : ۹۰ - ۸۷ -  
 ۳۵۸ - ۳۶۶  
 حنیف نژاد، محمد : ۲۶۰ -  
 حشمت الدوله والاتبار : ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۲۶ -  
 ۱۵۰ - ۱۵۱



خالوقریان : ۳۵  
 خامنه‌ای : ۳۷۰  
 خراسانی، آیت الله : ۱۶۹ - ۲۹۴ - ۳۵۰  
 خراسانی، ملا محمد کاظم : ۱۷ - ۳۵۰  
 خزعل : ۳۴ - ۴۱  
 خسروداد : ۳۲۳  
 خسروشاهی، آیت الله : ۲۸۵  
 خلخالی : ۲۲۶  
 خلعتبری، ارسلان : ۷۲ - ۹۶ - ۱۹۶  
 خلیلی : ۹۶ - ۱۹۱ - ۲۰۷ - ۲۱۷  
 خمینی، روح الله : ۱۲۵ - ۲۰۲ - ۲۶۳ - ۲۶۶ -  
 ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ -  
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۴ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۱۱ -  
 ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۲ -  
 ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ -  
 ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ -  
 ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ -  
 ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ -  
 ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ -  
 ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ -  
 ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ -  
 ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -  
 ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ -  
 خمینی، سید احمد : ۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۴۰ - ۳۴۱ -  
 خنجی : ۲۰۷ - ۲۱۷ - ۲۴۰ - ۲۴۳  
 خواجه نوری، ابراهیم : ۲۱۰ - ۳۱۰  
 خصمی (حاجی) : ۲۴۷



دالس، آلن : ۸۹ - ۱۳۰ - ۲۰۹  
 دالس، فاستر : ۸۹ - ۱۳۰  
 داور : ۳۸ - ۴۴ - ۴۵  
 درخشش : ۱۰۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۹۰  
 دستمالچی : ۳۴۷  
 دشتی، علی : ۳۷ - ۳۸ - ۷۰  
 دفتری (تیمسار) : ۱۴۲ - ۱۴۳  
 دولایز : ۲۵  
 دولت آبادی محیی : ۳۹  
 دهخدا، استاد علی اکبر : ۲۴ - ۶۰ - ۱۴۸ -  
 ۱۸۲  
 نماوندی : ۲۲۶

نهران جی، محمدرضا : ۱۸۹  
 سیمور تاش : ۳۸ - ۴۲ - ۵۴ - ۹۳ - ۹۶ - ۳۶۹



تابتی، پرویز : ۲۵۸ - ۲۸۲



جان محمدخان : ۳۵  
 جاوید : ۷۷ - ۸۲  
 جزایری، شمس الدین : ۷۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۹۶  
 جزنی، بیژن : ۲۳۵ - ۲۶۰  
 جلالی، علی : ۶۸  
 جلالی نماوندی : ۱۹۹ - ۲۲۶  
 جلالی ناٹینی : ۹۶ - ۱۹۱  
 جوانشیر : ۱۵۷  
 جواهر کام : ۷۹  
 جودت : ۷۱  
 جهانبنانی (سرتیب) : ۱۵۳  
 جعفری، شعبان (معروف به بی مخ) : ۳۵۱ - ۳۵۲



چارلز اج وات : ۸۶  
 چرجیل : ۱۱۱ - ۱۲۷ - ۱۴۰ - ۱۹۲ - ۳۲۸



حاج سیدجوادی، سیدضیاء الدین : ۱۹۹ - ۲۲۶  
 حاج سیدجوادی، علی اصغر : ۲۸۳ - ۴۰۷  
 حاج علیلو (نکتر) : ۴۰۶  
 حائری : ۱۵۲ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵  
 حائری زاده : ۹۰ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ -  
 ۹۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳ - ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵ - ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷ - ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳ - ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹ - ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱ - ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷ - ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳ - ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹ - ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ - ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱ - ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷ - ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳ - ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹ - ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱ - ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷ - ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳ - ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵ - ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱ - ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ - ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹ - ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵ - ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱ - ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷ - ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹ - ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵ - ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷ - ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸





زنجانی، سید رضا (آیت الله) : ۱۵۲ - ۱۹۹ -  
 ۲۸۳ - ۳۱۱ - ۳۲۹  
 زنجانی، سعید : ۲۲۴ - ۲۲۹  
 زنجانی، سید ابوالفضل : ۲۸۳  
 زند، پیری سیما : ۱۴۹  
 زنگنه، احمد : ۷۲  
 زنگنه، عبدالحمید اعظم : ۲۴ - ۱۰۲ - ۲۵۶ -  
 ۲۵۷  
 زوری چیچ : ۱۲۰  
 زهری : ۱۲۹ - ۱۲۲ - ۱۳۵  
 زیرک زاده، احمد : ۷۲ - ۹۶ - ۱۲۷ - ۱۴۳ - ۱۵۲ -  
 ۱۶۸ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۱۷ - ۲۲۴ -  
 ۲۲۷ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲  
 زنگنه، شیخ علیخان : ۱۶



ساد، چیکف : ۸۶  
 ساعد، مراغدای : ۶۰ - ۶۳ - ۷۲  
 ساقی (استوار) : ۲۲۳ - ۲۲۴  
 سالار الدوله : ۱۹ - ۲۸  
 سنجابی، حسین (سالار ظفر) : ۱۶ - ۲۳  
 سالیوان : ۲۱۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۸ -  
 ۲۲۹ - ۲۶۴ - ۲۸۷ - ۲۹۱ - ۲۹۲  
 سامی (دکتر) : ۱۹۸ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۹۷  
 سجادی (دکتر) : ۵۷  
 سحابی (دکتر) : ۲۰۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۴ -  
 ۲۲۷ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۷۴  
 سلطان سحاق : ۱۵  
 سردار مقتدر، علی اکبر خان : ۱۶ - ۲۳  
 سردار ناصر، قاسم خان : ۱۶ - ۱۷  
 سروری، محمد : ۲۸۱  
 سعید (رئیس مجلس) : ۳۱۵ - ۳۱۸  
 سلامتیان، احمد : ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ -  
 ۳۵۲ - ۳۵۶ - ۴۰۶ - ۴۰۷  
 سنجابی، سالار ظفر : ۷۵  
 سالار مقتدر : ۲۳  
 سنجابی، سعید : ۲۸۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ -  
 ۴۲۰ - ۴۲۴ - ۴۲۵  
 سوکانو : ۳۲۷  
 سولارز، استغن : ۳۸۵  
 سپیلی، علی : ۵۴ - ۶۰ - ۶۳ - ۶۷ - ۶۸  
 سیاسی، علی اکبر : ۵۴ - ۲۸۱  
 سید براهه : ۱۵  
 سید ضیا، الدین : ۲۴ - ۳۱ - ۳۴ - ۷۰ - ۷۱  
 سنجابی، مریم : ۳۹۳  
 سنجابی، خسرو : ۴۰۴ - ۴۲۳ - ۴۲۵ - ۴۲۶  
 سنجابی، پرویز : ۴۰۴ - ۴۲۳ - ۴۲۶

رائعنش، رضا : ۷۱  
 راضی، حسین : ۱۹۸  
 رائین، اسماعیل : ۶۰ - ۱۰۰  
 ربیعی : ۳۱۶  
 رجایی : ۴۱۴  
 رجوی، داود : ۱۷۷  
 رجبی : ۱۷۷ - ۱۷۹  
 رجوی، صالح (دکتر) : ۴۰۷  
 رجوی، کاظم : ۴۰۷  
 رجوی، مسعود : ۲۶۰ - ۲۲۳ - ۲۵۶ - ۳۷۳ -  
 ۳۹۲ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۲۰ -  
 ۴۲۲ - ۴۲۶ - ۴۲۷  
 رحیمی، مهدی (سپید) : ۳۰۱ - ۳۲۳  
 رحیمی لاریجانی (سپید) : ۳۰۱  
 رزم آراء، علی (سپید) : ۶۳ - ۹۲ - ۱۰۰ -  
 ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۲۱ - ۱۷۰ - ۲۵۶ - ۳۶۹  
 رشید السلطنه گوران : ۶۷ - ۶۸  
 رشیدیان : ۲۱۷  
 رضا شاه، پهلوی (سردار سپه) : ۲۴ - ۲۷ - ۲۸ -  
 ۳۵ - ۳۹ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ -  
 ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ -  
 ۶۳ - ۶۵ - ۶۸ - ۸۰ - ۹۳ - ۱۱۶ - ۱۶۶ - ۱۸۸ - ۱۸۹ -  
 ۲۱۳ - ۲۲۹ - ۲۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۴۲۸ - ۴۴۰  
 رضا زاده شفق : ۶۷  
 رضایی : ۴۰۷  
 رضوی (مهندس) : ۹۸ - ۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۸۵ -  
 ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۵۱  
 رفیع، قائم مقام : ۱۵۳  
 روزولت، رئیس جمهور آمریکا : ۶۰ - ۱۱۳ - ۴۲۸ -  
 روزولت، کرمیت : ۵۹ - ۱۴۷  
 روستا، رضا : ۷۱ - ۷۶  
 روشن، محمد علی : ۵۹  
 رولن : ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۷۶  
 ریاحی (سرتیپ) : ۱۲۶ - ۱۳۷ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -  
 ۱۴۳  
 ریاضی، عبدالله (مهندس) : ۳۱۵  
 رئیس، محسن : ۵۴  
 روحانی، شهریار : ۳۵۴ - ۳۵۵  
 رسلی (دکتر) : ۴۲۶  
 روبن، باری : ۴۲۷



زاهدی، علی : ۸۸  
 زاهدی، فضل الله (سپید) : ۱۲۵ - ۱۳۱ -  
 ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ -  
 ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۰۱ - ۲۵۶ -  
 ۳۶۲ - ۴۱۰



مدیعی، غلامحسین : ۱۴۰ - ۱۵۲ - ۱۷۶ -  
۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۷ -  
۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -  
۲۹۷ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ -  
۴۳۶

منعتی زاده، کرمانی : ۲۲۹  
صور اسرافیل : ۳۹  
مولت الدوله قشقای : ۴۰ - ۴۱  
صدر حاج سید جوادی، احمد : ۲۸۵  
صبا، میرزا حسن خان : ۴۳۸  
مصمالم المعالمک، شیر محمد خان : ۱۲ - ۱۶ -  
۱۸ - ۵۲  
صبا میرزا ابوالحسن خان : ۴۴۰



طارق عزیز : ۴۲۲  
طالقانی (آیت الله) : ۱۸۰ - ۲۱۵ - ۲۱۸ -  
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۴ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۸۶ -  
۲۹۴ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۵۶ -  
۳۵۸ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۹۰  
طاهری : ۱۹۰  
طباطبایی، سید محمود (آیت الله) : ۲۴۷ - ۳۵۰ -  
طباطبایی، سید ضیاء : ۲۴ - ۳۱ - ۳۴ - ۷۰ -  
۷۱ - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۲ - ۴۳۸  
طباطبایی، سید محمد صادق : ۳۹ - ۵۳ - ۷۷ -  
۹۴ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸  
طباطبایی، مهوش : ۳۵۵  
طوقانیان (ارتشبد) : ۲۷۴  
طهماسبی (امیر لشکر) : ۳۵  
طهماسبی، خلیل : ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱ - ۱۰۲ -  
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۲  
طلیب، حاج رضاشی : ۳۵۱ - ۳۵۲  
طاهری، امیر : ۴۲۳



ظریفی، ضیاء : ۲۳۵



عاقلی زاده، عباس : ۱۶۵  
عالی، ابراهیم : ۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۹۶  
عامری، جوادی : ۵۱  
علی بابایی، احمد : ۴۰۷  
عبدالناصر، جمال : ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۵۹ - ۳۲۷ -  
۴۳۲  
عبده، نکتیر جلال : ۱۱۰

شاه بختی (سپهبد) : ۶۴  
شالوم، استغن : ۳۸۵

شانه جی (حاجی) : ۴۰۷  
شاهرودی، محمد تقی (حاجی) : ۲۱  
شایگان، سید علی : ۲۴ - ۶۳ - ۷۵ - ۷۷ - ۷۸ -  
۹۲ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۱۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -  
۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۶ -  
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۹۹ - ۲۳۹ - ۲۵۱ - ۳۲۴ - ۳۵۴  
شیشتری : ۲۲۶  
شریعتمداری، آیت الله سیدکاظم : ۱۹۹ -  
۲۴۶ - ۲۸۵ - ۲۹۲ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۷ - ۳۷۵ -  
۳۹۰

شریعتی، علی : ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۴۲۳ -  
شریف امامی : ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۵ -  
۳۸۵ - ۳۸۶

شروین، نکتیر محمود : ۱۰۶  
شعاع السلطنه : ۲۹

شعشانی (سرتیب) : ۱۵۱

شفا، شجاع الدین : ۶۸ - ۱۰۷ - ۱۱۰

شمس آبادی (آیت الله) : ۲۶۵

شمشیری، حاج حسن : ۱۲۸

شوستر : ۲۹

شوکت الملك علم بیرجندی : ۳۵۹ - ۳۶۰

شومیاتسکی : ۳۶۹

شهید نورانی : ۶۳

شهرام، تقی : ۲۶۰

شیبانی، کاظم : ۱۱۴ - ۱۱۵

شیبانی، عباس : ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

شایان، رضا : ۳۸۰



صادقی : ۱۹۶

صارم الدوله : ۳۱

صالح، الهیار : ۷۲ - ۷۸ - ۸۲ - ۹۴ -

۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ -

۱۱۵ - ۱۷۸ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -

۲۱۲ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -

۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ -

۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۵۰ - ۲۵۱ -

۳۱۱ - ۳۶۸ - ۳۷۹

صالم، جهانشاه : ۳۲۹

صباغیان، هاشم : ۲۲۱ - ۲۲۲

صدام حسین : ۲۱۰

صدر، حسن : ۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۲۰

صدر الاشراف : ۶۰ - ۶۳ - ۲۰۷ - ۲۶۳

صدوقی (آیت الله) : ۲۹۰

فراشون، بارون : ۲۵  
 فروهر، داریوش : ۲۰۶-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۶-  
 ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۷-۳۷۴-  
 ۳۸۸-۳۸۰  
 فریور : ۶۷-۶۹-۷۰-۷۲-۷۵-۱۸۸-۱۹۶  
 فلیجر (کلنل) : ۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۴  
 فوزیه : ۵۸  
 فیروز، مظفر : ۴۶-۷۰-۷۴-۷۵-۷۶-۷۸-  
 ۷۹-۸۰-۸۱  
 فیض (آیت الله) : ۱۰۱  
 فیوضات : ۱۰۴  
 فرح (ملکه) : ۲۸۸-۲۸۹  
 فروغی، محمود : ۳۵۸-۳۶۶



قاسملو : ۴۱۹-۴۲۰  
 قاسمی، ابوالفضل : ۳۱۲-۳۲۹-۳۸۰  
 قاسمی، احمد : ۷۱  
 قاسمیه، حاج حسن : ۲۲۶  
 قاضی، آیت الله : ۲۹۰  
 قاضی، صدر : ۸۳-۸۵-۷۷  
 قاضی، محمد : ۷۷-۸۲-۸۵-۸۶  
 قدیری، خسرو : ۵  
 قره باغی : ۳۰۳-۳۱۶-۳۲۰  
 قریشی : ۲۸۰  
 قطب زاده، صادق : ۲۶۱-۲۹۳-۳۰۰-۳۴۷-  
 ۳۵۸-۳۶۷-۳۶۸-۳۸۱-۳۹۰  
 قلی پور : ۲۸۳  
 قنات آبادی : ۱۰۲-۱۰۳-۱۱۸-۱۲۳-۱۲۶-  
 ۱۶۸  
 قوام السلطنه : ۲۴-۲۵-۳۶-۶۰-۶۳-۷۲-  
 ۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-  
 ۸۳-۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۱۱۸-  
 ۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۸۶-۲۱۲-۲۲۵-۲۵۶-  
 ۳۶۱-۳۷۱-۴۴۰  
 قاسم، عبدالکریم : ۲۵۹-۳۳۳  
 قذافی (سرهنگ) : ۳۳۲



کاتم، ریچارد : ۱۶۰  
 کارتر، ۲۵۹-۲۷۴-۲۸۱-۳۱۹-۳۲۰  
 کاشانی، آیت الله : ۹۱-۹۲-۹۸-۹۹-  
 ۱۰۲-۱۰۶-۱۰۶-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-  
 ۱۳۰-۱۳۲-۱۴۶-۱۴۷-۱۵۲-۱۷۴-  
 ۱۹۴-۲۲۷-۲۵۰-۳۸۱  
 کاشانی، ابوالمعالی : ۱۲۵

عرفات، یاسر : ۲۵۹-۳۲۶-۳۲۷  
 عشقی : ۴۵  
 عطایی : ۱۸۰  
 علاء حسین : ۲۵-۳۹-۷۸-۹۹-۱۰۲-  
 ۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۵۶-۱۵۷-  
 ۱۶۵-۲۰۱-۲۵۸-۳۵۹  
 علم، امیر اسدالله : ۹۸-۱۰۱-۱۵۷-۲۳۲-  
 ۲۳۵-۲۷۰-۳۵۸-۳۵۹-۳۶۰  
 علوی، مقدم (سیپهبد) : ۱۵۱  
 علوی کیا : ۱۵۱  
 علی آبادی، عبدالحسین : ۶۳  
 علی آبادی، محمد حسین : ۶۳-۶۹-۱۱۸-  
 ۱۷۸  
 علی اوف : ۷۳  
 علی بوتو، ذوالفقار : ۳۲۷  
 عمیدی نوری، ابوالحسن : ۹۶-۱۹۱



غفار، جلال (عبدالغفارخان جلال علاء) : ۴۹-  
 ۴۳۸  
 غنی زاده : ۲۰۷  
 غفاری، هادی : ۳۴۴  
 غرضی (مهندس) : ۳۷۴



فاتح، مصطفی : ۷۱  
 فارسی، جلال الدین : ۳۲۷  
 فاطمی، دکتر حسین : ۹۲-۹۵-۹۶-۹۹-۱۰۲-  
 ۱۱۲-۱۱۵-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۷-۱۵۰-  
 ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۵-۱۹۱-۲۵۱  
 فاطمی، شاهین : ۴۰۷  
 فخر آرابی، ناصر : ۹۱-۹۲  
 فرامرزی : ۱۲۳-۱۲۵-۱۳۰-۱۸۹-۱۹۰-  
 فرخی یزدی : ۴۵  
 فردوست، حسین : ۶۶-۶۹-۸۷-۹۰-  
 ۳۵۸-۳۶۵  
 فرشید (مهندس) : ۳۳۹  
 فرمانفرمایان : ۱۷۷-۱۷۹  
 فرمند، ضیاء الملك : ۱۷۱  
 فروغی، فهرس : ۲۱۷  
 فروغی، نکاء الملك : ۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-  
 ۳۶۶-۶۳-۶۱

فروغی (مهندس) : ۳۶۶  
 فروهر، پروانه : ۲۲۵-۲۲۵  
 فروهر، داریوش : ۱۲۸-۱۶۵-۲۲۲-  
 ۲۲۴-۲۲۷-۲۳۱-۲۳۵-۲۴۴-۲۸۱-۲۸۲-  
 ۲۸۴-۲۸۵-۲۸۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳

لقمان ادبم، علیقلی : ۱۵۰  
 لنکرانی : ۱۳۹  
 لویس، ویلیام : ۴۲۷  
 لونا (همسر خسرو سنجابی) : ۴۲۵



مارکس : ۴۱۹  
 ماکویی : ۳۴۱ - ۳۳۸  
 مانیان، حاج محمود : ۲۹۵ - ۲۹۳ - ۲۲۷  
 ماير : ۶۲  
 مبشر : ۱۸۰  
 مقین دفتری، هدایت اله : ۱۱۵ - ۱۱۲ - ۱۱۰  
 ۱۱۶ - ۱۱۵ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۸۸ - ۲۲۲ - ۴۰۷ - ۴۲۶  
 مجتهدی نکتر : ۱۰۷ - ۱۷۶  
 مجیدی، عبدالمجید : ۲۸۳  
 محسن، سعید : ۲۶۰  
 محمد رحیم خان : ۱۶ - ۱۴ - ۱۸  
 محمد علیشاه : ۲۸ - ۲۰۷  
 محمد کاظم خراسانی، آخوند : ۱۸  
 مختاری (تیصاار) : ۲۶  
 مدرس، سید حسن : ۴۰ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶ - ۲۰  
 ۴۵ - ۳۵۸ - ۳۷۱  
 مدنی، احمد (دریادار) : ۳۱۲ - ۳۲۴ - ۳۳۷  
 ۳۳۹ - ۳۴۴ - ۳۶۸ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۳۷  
 مستوفی الممالک : ۳۶ - ۳۸ - ۳۵۸ - ۳۷۲ - ۴۴۰  
 مسعودی : ۹۰ - ۱۱۰ - ۱۹۱  
 مشار، یوسف : ۹۶ - ۱۲۶ - ۱۷۱ - ۱۸۹  
 مشیرالدوله، حسن پیرنیا : ۳۶ - ۳۸ - ۳۵۸  
 ۳۷۲ - ۴۴۰  
 مشیر، نکتر مرتضی : ۸۲  
 مصاحب : ۱۰۴  
 مصباحزاده، نکتر مصطفی : ۱۲۹

مصدق، نکتر محمد : ۲ - ۲۲ - ۳۶ - ۳۸ - ۳۹  
 ۴۰ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳  
 ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۰ - ۹۱  
 ۹۲ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۲  
 ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰  
 ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷  
 ۱۱۸ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵  
 ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲  
 ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰  
 ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹  
 ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹  
 ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶  
 ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳  
 ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰  
 ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷

کاشانی، سید محمد : ۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۲۹  
 کافتارادزه : ۷۳  
 کاظم زاده : ۲۸۰  
 کاظمی، سید باقرخان : ۱۰۶ - ۱۰۹

۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴  
 ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۸  
 ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۳۸  
 ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۳۱۰  
 کاظمی، عزالدین : ۳۱۰  
 کامبخش، عبدالصمد : ۷۱  
 کرایسکی، برونو : ۴۰۵ - ۳۴۲  
 کرمانی، میرزا شهاب : ۳۵۸ - ۳۶۱  
 کریم آبادی، ابراهیم : ۲۰۷ - ۲۲۷ - ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 کشاورز، فریدون : ۷۱ - ۷۸ - ۸۸ - ۹۲ - ۳۷۰  
 کشاورز، صدر سیدمحمد : ۱۷۹ - ۲۰۴ - ۲۰۵  
 ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۷ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۷  
 ۲۲۹ - ۲۳۵  
 کلارک، رمزی : ۳۳۴  
 کلالی، امیر تیمور : ۱۷۱ - ۱۸۹  
 کمال پاشا، مصطفی : ۴۷  
 کمره‌ای، سید محمد : ۳۲ - ۱۸۲  
 کندی : ۲۰۹ - ۲۱۴ - ۲۷۳ - ۴۱۰  
 کنین (کننل) : ۲۱  
 کوچک خان، میرزا : ۳۵ - ۷۷  
 کهبند : ۱۳۳ - ۱۳۴  
 کیانوری : ۹۲ - ۱۵۶ - ۳۴۱ - ۳۵۸ - ۳۷۰  
 ۴۰۹ - ۴۳۷  
 کیموله : ۲۹۲  
 کیهان، مازور مسعودخان : ۳۴  
 کلمانسو : ۴۲۸



کابریه‌لا، ماریا : ۱۴۹  
 گره‌رو (پروفیسور) : ۱۱۶  
 کس : ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۸۹  
 گلشانیان : ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۸۹  
 گلپایگانی (ایت الله) : ۲۴۶



لاجوردی، حبیب : ۱  
 لاهیجی : ۲۸۳ - ۴۰۷  
 لباسچی، قاسم : ۳۴۵ - ۴۰۷  
 لندن، میچل : ۴۲۷  
 لطفی، عبدالعلی : ۱۲۵ - ۱۷۵

مهدوی، حسین : ۲۳۶ - ۲۹۶ - ۲۹۹  
 مهدیان (حاجی) : ۲۹۳  
 مهوش : ۲۰۸  
 میراشرافی : ۱۲۶ - ۱۲۳  
 میناجی، ناصر : ۳۱۹ - ۳۲۰  
 میهن دوست، علی : ۲۶۰  
 مبشری : ۲۸۰  
 مدودف : ۴۲۷  
 مصور : رحمانی ۱۹۶



ناجی : ۳۱ - ۳۲۲  
 ناشینی، میرزا حسین (آیت الله) : ۲۹۴ - ۳۵۰ - ۳۷۳

نجم الملك : ۲۸۱ - ۳۶۶  
 نخبوان، احمد (امیر موثق) : ۲۳ - ۵۶  
 نخب، محمد : ۱۹۸  
 نریمان، محمود : ۹۴ - ۹۸ - ۱۲۶ - ۱۳۱ - ۱۴۴  
 ۱۴۳ - ۱۴۷ - ۱۷۵ - ۱۸۷ - ۲۰۸ - ۲۵۱  
 نزه، حسن : ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴  
 ۴۰۷

نصرت الدوله، فیروز : ۲۳ - ۲۵ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۸

نصیری، نعمت الله : ۱۲۷ - ۱۴۴ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۳۰۱ - ۳۲۲

نظام السلطنه مافی : ۲۰

نفیسی، مشرف : ۵۴ - ۶۱ - ۶۲ - ۸۸  
 نقدی (سپهد) : ۱۷۰ - ۱۷۶

نواب، حسین : ۱۲۰ - ۱۷۶

نوبخت، حبیب اله : ۶۵ - ۶۸

نهری، جواهر العجل : ۳۲۷

نیک پی : ۳۰۱

نیکسون : ۳۲۴

نجفی مرعشی (آیت الله) : ۲۴۶  
 نوری، شیخ فضل اله : ۲۴۷



وارسته، محمد علی : ۱۱۲ - ۱۷۰ - ۱۷۵

وانس، سایروس : ۳۱۹ - ۴۲۷

وات، چارلز اج : ۸۲

وثوق الدوله : ۳۳ - ۳۱ - ۳۲

ولیان : ۳۰۱ - ۳۰۲

وکیل الدوله : ۴۵

ویلسون : ۳۱ - ۱۱۳ - ۴۲۸

ویلپلم دوم : ۲۹

ورجاوند، نکتر پرویز : ۳۴۷

۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴  
 ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۶  
 ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۵  
 ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴  
 ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۶ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۰۴  
 ۳۱۶ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۵۰ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱  
 ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۸۱ - ۳۸۲  
 ۳۸۳ - ۴۱۲ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۲۸ - ۴۲۹  
 ممدق، غلامحسین : ۱۷۷ - ۲۳۶ - ۳۳۸

مظهری : ۲۶۴ - ۲۶۶ - ۳۱۴ - ۳۱۵

معظمی، سید الله : ۱۶۸ - ۱۷۷

معظمی، عبدالله : ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۴۴  
 ۱۴۵ - ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۲۵۱

معزی (سرهنگ) : ۴۰۷

مقدادی (سروان) : ۲۶

مقدس زاده : ۴۰۷

مقدم مراغه‌ای : ۲۰۸ - ۲۵۰ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵

مقدم، ناصر (سپهد) : ۲۲۹ - ۲۰۲ - ۳۰۶ - ۳۸۶ - ۳۸۷

مکری، محمد : ۷۳ - ۱۰۱ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۸۱

مک کی : ۹۷ - ۱۰۱ - ۱۱۱ - ۱۹۲

مکی، حسین : ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۱۳  
 ۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶

۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۷  
 ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۱۸۷  
 ۳۶۱

ملا مصطفی : ۲۷۳

ملك اسماعیلی : ۱۷۹

ملك مدنی : ۱۳۲ - ۱۹۰

ملکی، ابوالحسن : ۶۳ - ۶۶

ملکی، خلیل : ۷۱ - ۱۳۸ - ۱۴۲ - ۱۴۰ - ۱۴۷ - ۱۶۵  
 ۱۸۵ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵

۳۶۱ - ۳۶۱

ملکی، محمد : ۱۷۷ - ۱۷۹

ملکی، محمود : ۶۳

ملکی، نکتر مسعود : ۶۳ - ۶۹

ملکی، احمد (مدیر ستاره) : ۹۶

ممتاز (سرهنگ) : ۱۴۳

منتظری، حسن علی : ۲۶۵ - ۳۰۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۵۳  
 ۳۷۵ - ۳۷۱

منتظری، محمد : ۳۵۴

منصور، علی : ۴۹ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۳۷۱

منوچهری، علی اشرف : ۲۰۷

مؤمن العلك : ۳۷ - ۳۸ - ۱۳۰ - ۱۳۴

موسولینی : ۲۷۲

موسوی، میرحسین : ۳۷۲

موسوی ارنبیلی، (آیت الله) : ۲۹۲ - ۳۱۸ - ۳۴۴  
 ۳۴۵ - ۳۷۲

موسوی خوثینی ها : ۲۸۵



- هاریم : ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۷۱  
 هاشمی، سید مهدی : ۲۶۵  
 هاشمی رفسنجانی، علی اکبر : ۲۸۵ - ۲۲۹ - ۲۶۷ - ۲۵۸  
 هایزر : ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۴۴ - ۳۶۵  
 هدایت (ارتشبد) : ۱۵۲  
 هزارخانی، منوچهر : ۲۸۳ - ۴۰۷  
 هژیر، عبدالحمین : ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰  
 هس، رودلف : ۲۵  
 همایون، داریوش : ۲۸۶  
 هندرسن : ۱۸۵  
 هویدا، امیر عباس : ۲۷۰ - ۳۰۱ - ۳۷۱ - ۴۲۷  
 هیئت، علی : ۱۶۹  
 هیئت، نادر : ۴۰۶  
 هیتلر : ۴۸ - ۲۷۲ - ۴۲۸  
 هول، کرول : ۴۲۸  
 هافر، اریک : ۴۲۶  
 هویدا، فریدون : ۴۲۷



- یزدی، ابراهیم : ۶۸ - ۷۵ - ۲۶۱ - ۲۹۳ - ۲۹۸  
 ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۲۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۶۸  
 ۳۸۱ - ۳۹۰  
 یزدی، دکتر مرتضی : ۷۱ - ۷۸  
 یکتایی، مجید : ۶۹

منتشر کرده‌ایم:

## ۱- مصدق در دادگاه نظامی

(نسخه اصلی و غیرمجموعه)  
از سرهنگ جلیل بزرگمهر ۲ جلد

## ۲- خاطرات و تألمات دکتر مصدق

با جلد اعلا و شمیز  
از زنده‌یاد دکتر محمد مصدق

## ۳- خاطرات دکتر مصدق

به زبان انگلیسی

ترجمه آقایان دکتر حسن امین  
و دکتر همایون کاتوزیان با مقدمه دکتر کاتوزیان

## ۴- طرح چکمه - کودتای ۲۸ مرداد

نوشته و ودهاوس- ترجمه گروه تحقیق  
و نشر تاریخ و فرهنگ ایران

## ۵- خاطرات سیاسی خلیل ملکی

با مقدمه دکتر محمد علی همایون کاتوزیان

## ۶- طرح استراتژیک امریکا

در خاورمیانه و ایران

ترجمه دکتر محمد علی نجفی

منتشر کرده‌ایم:

۶- من متهم میکنم دکتر فریدون کشاورز

۷- سابقه فرهنگی ایرانیان در بین النهرین  
از دکتر محمد علی نجفی

بزودی منتشر خواهیم کرد

# آئینه عبرت

مروری بر تاریخ معاصر ایران  
بقلم دکتر نصرالله سیف پور فاطمی

جلد اول

از مجلس دوم تا دوره میانی سلطنت رضاشاه  
در هشتصد صفحه و شامل اسناد منتشر نشده  
در ماه‌های آینده منتشر خواهد شد  
بقیه این کتاب که در یک مجموعه چهارجلدی تهیه شده و با پیروزی انقلاب ایران پایان  
می‌یابد به ترتیب انتشار خواهد یافت

# ارتشبد فردوست خاطرات و نظرات

شامل خاطرات فردوست و مجموعه نظرات درباره وی



# مرکز نشر کتاب

## بزرگترین و مجهزترین مرکز فرهنگی ایران در اروپا

درخت تو گر بار دانش بگیرد  
به زیر آورد چرخ نیلوفری را

مرکزی که اضافه بر آماده ساختن دهها هزار عنوان کتاب آموزشی، ادبی، تاریخی، فلسفی، اجتماعی، دینی و علمی بیشتر مآخذ مربوط به فرهنگ و ادب ایران را جمع آوری نموده و مجموعه‌ای از آثار منتشره دیگر محققان و نویسندگان به زبانهای خارجی را بدان افزوده است.

این مرکز علاوه بر ارائه این خدمات، مجهزترین وسایل و همکاران را می‌تواند در اختیار محققان و نویسندگان ایرانی و خارجی که مایلند پایان نامه خود و تحقیقاتی را در زمینه مسائل ایران به طبع برسانند قرار دهد، تا آنجا که خدمات این مرکز تمامی مراحل تهیه یک کتاب از ویرایش، حروفچینی، امور فنی و چاپ و توزیع آن را در بر بگیرد.

مرکز نشر کتاب بهترین مشاور برای محققان و ایرانیان علاقمند به فرهنگ و تمدن ایرانی بوده و آنان را چون مشاور صدیق در همه مراحل یاری خواهد داد.

Nashre Ketab, 157 North End Road, London W14.

Tel: 01-603 6936

## ORDER FORM

Please send \_\_\_\_\_ copy(ies) of *Musaddiq's Memoirs*; £24.95 (US\$40.00) each, which is in hard cover.

My payment of \_\_\_\_\_ is enclosed.

NAME \_\_\_\_\_

ADDRESS \_\_\_\_\_

CITY \_\_\_\_\_ STATE \_\_\_\_\_ ZIP \_\_\_\_\_

Please include £1.50 for packing and postage in the United Kingdom, and US\$3.00 (for P. & P. by surface mail) and US\$6.00 (for P. & P. by air mail) for the United States.

**JEBHE, National Movement of Iran**  
**P O Box 198**  
**London SW17 0NH, UK**  
**Tel: (01) 767-8967**

**Book Distribution Centre**  
**157 North End Road**  
**London W14, UK**  
**Tel: (01) 603 6936**

---

### BOOKS ON MUSADDIQ IN PERSIAN

1. *Musaddiq's Memoirs*  
Cased, \$28 (plus P. & P.)  
Paperback, \$16 (plus P. & P.)
2. *Musaddiq in the Military Court*  
\$30 (2 vols.) (plus P. & P.)
3. *Musaddiq in the Military Court of Appeal*  
Cased, \$30 (plus P. & P.)  
Paperback, \$20 (plus P. & P.)

Please include £1.50 for packing and postage in the United Kingdom, and US\$3.00 (for P. & P. by surface mail) and US\$6.00 (for P. & P. by air mail) for the United States.

**JEBHE, National Movement of Iran**  
**P O Box 198**  
**London SW17 0NH, UK**  
**Tel: (01) 767-8967**

**Book Distribution Centre**  
**157 North End Road**  
**London W14, UK**  
**Tel: (01) 603 6936**

جهت گزینهای آقای دکتر سنجابی در مقام  
شخصیت اول جنبه میں ایران در دوران انقلاب  
۱۳۵۶ و مدتی پس از آن مورد بحث های طولانی  
موافق و مخالف قرار گرفته است و لی آنچه کسر بدان  
التفات شده اینست که اگر انقلاب ایران (که حقیقت  
آن اخیراً و پس از ده سال که از وقوع آن سکدرد مورد  
تائید مدعی وزارت سلطنت ایران نیز قرار گرفته است)  
بر اثر جهالتها، انحصار طلبی ها و بی توانی ها و واپس  
گرائنهای رژیم جمهوری اسلامی بد براهه نسی رفت  
انها که فقط قدرت افراد اند که نسبت به ر ویدادها پس  
از وقوع آنها اظهار نظر کنند موجب نسی یافند که دکتر  
سنجابی را لحاظ آنکه در حفظ بیشتر و بان انقلاب صد  
دیکناتوری قرار داشته است ملاست کنند

احمد انواری

از مقدمه کتاب

کلیه حقوق محفوظ و معلق به ناشر است

شماره ثبت کتاب ISBN 1-870740-03-3

محل بخش

مرکز کتاب

**Nashre Ketab**

Book Distribution Centre

157 North End Road

London W14

Telephone: 01-603 6936

بهاه از ویا ۱۲ یوند امریکا ۲۴ دلار

**JEBHE. National Movement of Iran**

P.O. Box 166, London W14 7LH

Telephone: 01-603 6936

---

# HOPES AND DESPAIRS



## The Political Memoirs of Dr Karim Sanjabi

- Former Professor and Dean of Faculty of Law, University of Tehran
  - Minister of Education in Mussadeq's Cabinet
  - Former Member of Iranian Parliament
  - The Iranian Judge at the International Court of Justice, Anglo-Iranian Oil Company Case
  - Former Secretary General of Iran Party
  - Former chairman of the Leadership Council of National Front of Iran
  - Minister of Foreign Affairs in the Provisional Government of the 1979 Revolution
-